

Call No. 9.5.4.025 Acc. No. 5.9.517

يك زمطبوعا لتعلب ترقي أدلام

عمل صالح الموسوم به

んじんか

جلداول نصنیف مخصالح کنبو محکد الح

مجلس زقی اُ دَبْ ۲ برسکو اسکار دن کاروخ لا ہو

ناشر برج احمد خان معتمد محلس ترق ادب لاهور دریم احمد خان

RARE BOOK

59517

مطع

عدود برنشنگ بریس به ه این کلبرگ (۲) لاهور زیر اهتمام سید احمد شاد



عبل صالح

حلد اول

فهرست مضامين

ديباجه مصحيح

ميتعه				عنوان
١	•		•	تمهيد
•		•••		احوال مصنف
4	•••	••	•••	تاریح نگارش کتاب
۸	• • •	•••	•	ماخلہ
1 •		•••	••	طرز انشاء
1 4		•••	•••	نسخ فلمئي كتاب
1 (*	•••	•••	•••	علامات و مخفعات

متن اصل نسخه

1	•••	• •	•••	• • •	مهاول
۵	•••	يه سلطان خرم	غازي و موسوم شدن	بادشاه	ولارب شاهجهان
Λ	•••	•••	***	•••	سلسلة نسب
9	•••		مهانكمر بادساه	- 202-	احوال نور الدين
1 1	•••		اسمر بادشاه غارى	معجمد ا	ذكر جلال الدين
17	••••	•	، همايو ن بادشاه	ين محمد	احوال تصير الدي
10	•••	•••	إبر بادشاه غازي	معدد و	بيان ظمير أأدين
1 9	•••	•••	سيرزا	بر شيخ ه	ذكر سأهزاده عد
۲.	•••	•••		_	بیان سلطان ابو .

حهلافا		عنزان
T 1	•••	احوال ساهزاده سلطان محمد ميرزا
Y 3	•••	د كرسا هزاده ميرزا سران شاه
T 1	• • •	احوار امیر بیمور گورکان
**	•••	بيان نعليم ساهراده خرم
40	•••	ارتحل ا کبر بادشاه و دکر سوانح که در عرض آن ایام رو داد
* 4	• • •	رو أردال شدل حسرو از اطاعب جهانگیر بادشاه
		میان عنایات جمه کر بادشاه در حق سلطان خرم و خواستگاری
**	•••	نواب ممتاز الزماني بنب يمين الدوله آصف خان
		ذكر خواستكارئي صبية سطفر حسين سيرزا بجمهب شاه بلند اقبال
27	• • •	خرم
		نهضت جهانگیر بادنداه به صیدگاه باري و شمشیر انداخین
44	• • •	بادشاهزاده خرم برشیر
er r	• • •	زفاف ساء بلند اقبال به نواب سمتاز الزماني
00		نهصب جهادگار ادشاه با ساه بلند افعال بصوب اجمير
		سهمس سلطان خرم ده دستحیر ولایت رانا امر سنگهه و روزی
01	•••	سدن سح
		آعار سال سهم ار سنين جلوس جهانگيري و آدين يافس الحمن
٦.	• • •	نوروری سلطان خرم در ولایب رانا
31	•••	ولادب بهان ارا بيلم المحاطب به بيكم صاحب
77		ىنك سدن عرصة پيكار بر رابا بمساعثي بادشاهزاده خرم
	4	عفو طلبهدن رانا بوسیلهٔ شاه بلند اقبال و ذکر نعضی از مناسبات
70	•••	این مطلب
		معاودت شاه بلند اقبال از سهم راما و دریافت ملازمت جهانگیر
79	• • •	بادشاه در اجمیر
4.	• • •	ولادت بادشا هزاده محمد دارا سكوه
44	•••	ذكر پيدايش شاهزاده محمد شاه سجاع
40		توجه نساه بلند اقبال به نسخير دكن و يافتن خطاب شاهي
		جسن نوروزي سال دوازدهم جموس جمانگيري و انعظام يافين
	-	صبعة شاهنوازخان به سلك ازدواج شاه ملند اقبال و اطاعد
. 4		نمودن و پیشکت فرستادن دنیا داران دکن

8

سقحه	•	عنوان
		معاودت شاء پلند اقبال بعد أزفتح دكن و يافتن حطاب
		شاهجهانی و نصب کرسٹی طلا بجنب سریر نا هستهی
۸۳	•••	برای جلوس آن بلند اقبال
		توجه موكب جهانكيري بصوب كعرات باشاه بلند اقبال
44		شاهجهان بعد ارصح دکن
4.		نتمع قلعه كانكره بتدبير شآه طند افبال
10		ولآدب سلطان اورنگ ریب
		وصهل مركب سعادت بدار السلطنب تتحهور و انعفاد انجمن
97	•••	وزن مهارك سمسي ارسال بيست و هشتم شاه بلند اقبال
92	•••	ارتجال والدة ماجدة نده بلند اصال
		توجه جهانگیر بادشاه با شاه بلند اقبال بسیر کشمیر و ولادت
99	•••	شاهراده اميد بحش
• *	• • •	وفش ، اه بلند اقبال بار دوم بآهنگ بسخیر دکن
		وصول مو کب شاه بلند اقبال مکنار رودبار چنبل و آرایش
		پذیرفن جشن وزن مبارک سال قمری سیمن و بافتن
. 5	• • •	نوفیق نوبه از بوفیق سراب مسکرات
		وسیله انگیختن عنبر در طلب عفو و پذیرفتن پیشکش کلمي
1.4	•••	و تسليم محال متعلقهٔ بادشاهي
**	•••	ولادت ثریا بانو بیگم
	•	رسیدن شاه بلند اقبال بعد از انصرام سهم دکن به مندو و فرستادن
47	4 0 0	عرضداشت به جهانگیر بادشاه در باب تسخیر قندهار
		روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادهٔ ملازدت جهانگیر
		بادشاه و شورش مزاج حضرب خلافت مرتبت ازدن وجه
4 9	•••	و منجر شدن آخر کار بمحاربه
~ *	•••	ولادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعهٔ رهتاس
r 9	•••	پناه آوردن سهابت خان بدرگاه گیتی پناه
۵۳		ارىحال جمانگير بادشاه
		ا مقابلهٔ سلطان شهریار به بادشا هزاده داور بخش مشهور به بولاقی
٦.		و غلبهٔ داور بحش

7		()
مبعبد		عبوان
	خبر رحلت حضرت	رسيدل بنارسي در مقام جنير و رسانيدل
177	•••	ست مکأتی
•	ا و سرفرازی یافتن	ورود موکب شاهجهانبی دسرحد ملک رانا
174		او از آستانبوس درگاه والا
179	د و نزول در باغ د هره	ورود شاه بلند اقبال بطاهر دارلخلافهٔ اکبر آباد
	هادساه غازي در	انعفاد انجمن جلوس حصرب ساهجهان
14.		دارالخلافة اكبر آباد
144	•••	حلية مبارك
IAM		دیان مصارف اوقات
198		داء باریخ ساهجهانی
197	د ياف	ذكر احكام و مراسى شكه يعد از جلوس نفاد
		فهرست اسامئي آن سعاد تمندان که در رکار
		سبادئي أبام فترب تا هنگام جلوس حا
		مفصیل مرخی از عنامات که در عنوان ج
* • *	•••	حسور بللهور آدهه
	که هنگام که جاوس	بیان عزل و نصب بعضی از امرا <mark>ی عظا</mark> م ک
Y . 7	-	به نکاهبانی صوبجات استغال داستمد
	به ملازم <i>ت</i> اشر <i>ف</i>	اسسعاد یافتن ساهزادهای جوان بحب ا
٧.9	، سعادت شاهزادگان	و کامگاری پذیرفتن آصف خان در رکاب
710	•••	جشن نوروز سال اول جلو <i>س مب</i> ارک
	ین و وضع حبرات	در آمد شهر رمضان العبارک سال اول حلو
719	•••	ېتارگىي درىل ساه
** -	•••	انتقال شاهزاده لطف الله
	ابل و معاودت تمودل	تركتاز ندر سعمد حاں والئي بلخ بحوالئی كا
	و درادرش امام قدي	به كمال نوميدي و ذكر احوال او و
***	•••	حان والئي نوران
***		اساس نمهادن ایوان چهل ستون در صعن خا
	او ک خصو ص اما م	افتتاح مراسلت بدین درگه از طرف سایر ما
777	•••	قلبي سال
٠ ١٠ ٢	•••	قل نامه به امام قلمي حان والئي نوران

		(•)				
صفحه		عثوان				
		بوسه شميساه كشور كشا بصوب سيدگاه باري و بعين بذيرفتن				
7 0 7		امرای بامدار بر ججهار بندیند				
		ذكر نرول احلال به قصبهٔ گواليار و تفرج قلعه سمودن و				
242		آراد ساحتن زندا یان و فنصل یافین منهم ججهار سنگهه				
701		آغار دوسمن سال جلوس حصرت ظل سحانبي				
+ 6 T		رسدن حري بيك درسم رسالب از حادب شاه عباس				
* 7 1		شرح احوال خان حنهان نودي و رو نافتن او از فبله اقبال				
747		نفل نامهٔ حصدت سمان مقامی به شاه صفی دارای ایران				
		یبان محو ا ٔ او و رسوم بدعت که درمیان طوایف افغانان سرحد				
747	•••	نامل سيوع يافته بود				
		مهصب آبحصرت به نفس نفیس برای گوشمال بطام الملک				
Y 4 A	• • •	و عاجم ن يصوب داكن				
-11	•••	آعار سال سوم از ببلوس				
		استعال يامن نائره سورس افاغنة سراه و يتكس به سرارت كمال الدين				
444		روهینه و انطفاء آن به سعبی دولتحواهان آن صوبه				
	مفریض سردارئی کی دستور اعظم آصف حان و رواده شدن او به					
~ 71		يالا كمهات در سرنبة أول				
		رومید شدن حانحهان و دربا حان و رفتن بسوی مااوه				
T -		نسته سدل دریا خال بدست اولیای دولت				
711	•••	فتح قلمهٔ دهارور				
		ران سام ت محط و غلا و طاء و ن و وبا				
712	• • • •	اعار حارمین سال از حاوس مبارک				
47 M	•••	د کر فتوحات که محسن سعنی قلبج خان در اله آباد روی نمود				
44.	•••	سان كشاس قلعة قمدهار دكن				
771		. حلت نوات قدسي الهاب معتاز الرماني به رياض رضوان				
444		ا سال آصف حال به بالا گهات بار دوم				
707		حد وحمات احوال موكب افعال كه ببالًا گهات ارسال يافت				
271		آعاز سال پنجم از حلوس سیمنت مانوس				

	(و)					
مبقحه	, عنوان					
277	معاودت موکب سعادت قرین انتح و نصرت از دکن بصوب اکبر آیاد					
747	بيان فتح هوكلي بندر بعسن سعني بهادركنبو مدار عليه قاسم خان					
244	كشايش پذيرفتن ملعة كالنه					
	خواستگارئي صبية سلطان پرويز برای بادساهزاده دارا شکوه و					
474	ارسال رسم معمودهٔ ساچق انتظام یافتن کریمهٔ بادشا هزاده پرویز در سلک ازدوج سلطان					
	دارا شکوه دارا شکوه					
7 1/	ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد نذر محمد حان والئی					
	بلغ در جواب معذرت نامه که مصعوب وقاص حاجی					
m-A	ایآچئی خود فرستاد					
	العتاد الجملي عقد ازدواج ميان شاهراده محمد شجاع وكريمة					
71.	سلسلة صفية صفويه					
	احوال پایان این سال خصوص رفع بدعی چند که در کشمبر					
W 1 W	وقوع پذیرفته بود آغاز سال سشم از جلوس سارک					
C14	·					
. 7 -	مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بجانب ایران					
	حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده اورنگ زیب و ثبات قدم ورزیدن بادشاهراده و برچهه زدن در پیشانئی آن پرخاش گر					
CTT	دیاں چگونگئی فتح حصار دولت آباد به حسن سعثی سهادت					
P 7 9	خان و دیگر اولیای دولت					
074	توجه بادشاهزاده شاه شجاع بسمت جنوبي بآهنگ تسخير الاد دكي					
740	انتصاب پدیرفتن رایاب موکب منصور بصوب پنجاب					

بسم الله الرحمن الرحيم

. د ښاچهٔ مصحح

تمهيل

در زمانیکه بمخکمهٔ آثار قدیمهٔ سرکار همد موظف تحقیق السنهٔ عرسه و قارسیه :ودم . روری اشارهٔ عالی حناب فضیل مآب حال همولرث -ارشل صاحب سی - آئی - اے دیرکتور جنرل محکمة موصوعه مدین سعنى رقب كه اكر كتاب عمل صالح كه كاسترين باريخ عمد حضرب ساهجهان بادساه عارى از نصنيف محمد صالح دبه اسب مصحيح و تحشي این بنده ریرو انطباع پدیرد حیلی ریبا نود _ ریراکه ناوخود سعدد نودن كتب تاريح رمان حصرت ساهجهان بادساه كتابيكه در جمله احوال عهدس ار ولادب تا وفات معتوی و جامع باشد جزین دامهٔ نامی نیسب و سمرت و قبولیتی که این کتاب را بوجه صدق بیان و درستئي اسان حاصل سده احتياج شرح ندارد - چنامچه در اکثر تواريخ معتبرهٔ ستاحرين حواله ماين کتاب رفته اسب به جون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر همت بر انمام ابن کار بستم و ار ایشیاتیک سوسائیتی بنگاله استفسار نمودم كه أكَّر أيشال سلسلة ببليونه، كما أنذيكا متكفل أساءت أبن نسخة دنعه مى تواند شد - آن حماعهٔ افاصل كه در احيا و ترويج سلوم و فنون آسيا همیشه سرگرم کاراند . تعریک من بنده را برغبتی بمام قبول نموده فرمودند که متن را بترجمهٔ محمصر در زبان انگلیسیه که از نبلیغ و ترصع کام فارسى مزكيل و منقيل و مه مقاصد و سطالب محليل و مطرئ دائسه صورت انتظام دهم _ الحمدس كه امروز جد اول از آن كتاب مستطاب هدية ناظران شود _ المهي حسن سعي قبول كناد *

احوال مصتف

احوال مصف از هیچ کتاب آن عهد بدریاف نمی رسید و در فاتحهٔ عمل صالح نیز حزین که ^{ور} کمترین داعیان دولب ابد هدونده بوده وه ^{ور} چهزی درین باب مسطور نیسب - لیکن از احوال شیخ عدیب الله مصف بهاردانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتحلص بمنیر که در خادمهٔ کتاب درج اسب انموذجی بدست می آید - چنانچه معلوم می شود - که مولد و منشاس خاک پاک خصهٔ لاهور است و در عهد طفولیت بزیر تربیت سیخ عدایب الله ماده - و کسب علوم هم از آن معدوج نموده - میگویند سیخ عدایب الله ماده - و کسب علوم هم از آن معدوج نموده - میگویند

در داریخ هند ایلت صاحب پروفیسر داس مصنف را با میر محمد صالح خوستویس ا پسر میر عمدالله مشکیس قلم که بفارسی کشمی بخلص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید *

"درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است که خود را باین نام در کتاب خود بزمرهٔ خوشنویسان نوشته * " ۲

حالانکه وفات حوثنویس مدکور در عمل صالح بدکر وقایع سال بیست و چهارم حلوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است ـ پروفسر موصوف را این خمال غالب ازین قول کرئیل لیس پیدا شده که در بات نادساهنامهٔ عمدالحمد لاهوری در حرثل روائل ایشیاتمک سوسائیتی (حلد سوم ساسلهٔ حدیده) روم دوله *

" نسحه حلد دوم بادسه هدای درای طبع بیلیودهیکا اندیکا استعمل شده دم ترین سحه قلمی است ک سعرم آمده - از قلم محمد صالح کنبوس مصنف عمل صالح نگارس بددرفته - و در حاسبه دستخط ساهجهال بادنداه دارد ""

⁽۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات سراس روی ۵۵۵،۵۰۵ ۱۹ م م م بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری حدد دوم م طبع ببلوتهیکا اندیکا هروی در ورس منعه سراه کنید تاریخ هند ایلت صاحب مداد هفتم م صفحه سراه (۷) در باب اصلت این قوم حکایات عجیبه و روایاب غریبه بر السنة مردم

⁽۳) در باب اصلت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنه مردم جاری است حنانچه درمیان هل اسلام مشهور است که اگر شحصی سیدالنسب بزنی کناس متأهل شود اولاد کنبو (کم بو) باشد گویا بوی کماسی از آمدرش

[بقيه حاشية صفحه ب]

مادات كم شده باخوشبوى مادات از امتزاج كناسي كم گرديده - جماعتى ديكر مى گويد كه چون در ابتدا تعداد ايشان قايل بود - نظر بر آن ايشانرا كم بوگفتند باين معنى كه بوى شان درميان خلى دادر است - ليكن اين همه اقوال لعوو پوچ است و رزاسى ندارد مولانا شيخ زبن العابدين حد مادر بي مولانا شيخ عدالحق اسعدت دهلوى كه باز جدمادر كرافم العروف مى باشد در التاب حود مصباح العارفين الى نويسه كه در نقط كنبو واو نسبت است منسوب به كسب چون واو هندو و كنب شهريست نزد عزنين باشندگان آن شهراعم ارينكه مسلمان باستد ياب برست بان الهب ملقب شدند ه

در بعض کست تاریخ توشته شده که کسیاه بالصبه ام ریای است درشمال سمرقند و ایادیها که بر کنارهٔ آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شده حما که جهنم نام دریای است و هم نام شهری که برلی آن دریا واقع است - در زمانی سادات و سیوخ از عرب و بعد در وردون و دهر چون بهندوستان عرب و بعد در وردون و دهر و نمان آورده در عام و ازین اقوال از قرینهٔ رو نمو دیو

ه بیب ه

اگر تحط اارجال الهتد ازین سه اس کم گنری . یک الهفان دوم دنبو سوم بد ذات کشمیری

گهدر هابسودهای این قوم درمیان مردم مشهوراس این امروامع میگردد که کنبو مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاق و صفاقی - واز تحقیق جد اول مردم شماری که در ذیل درج است معلوم می دود که اصل این قوم اعلب از سرزمینی است که درمضافات پنجاب واقع است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پهجاب سکونت دادند - و آنانکه در صوبحات متحده آناداند - در آن اصلاع هستند که نه پنجاب ملحق است - درین صورت قول مولانا شیخ زین العا بدین قرین صواب معلوم می شود - که کنبو مثل هندو اسم نسبت ست منسوب به کنب *

نکتهٔ لطیفه اینکه منو در دهر م شاستر حود (بات دهم اشدو که ۱۹۳۳) هٔ کریمش فرقهای کهتری میکند و فرقهٔ که بسلسلهٔ ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است و عجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند ارین وجه که آن نوع قوم کنبو که به مذهب هنو د تعلق دارد بالکلیه کهتری است درباب اسقاط حرف چیم می توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده و مستشرقین رمان حال از سیای عبارات کتب قدیمهٔ سنسکرت سندگرفته و طن مالوف طایعهٔ کمبوج را در کوه هندو کش قرار داده اند که وادئی گلکت را از بنیم جدامی سازد و تا تبت می رسد چنانچه گریتر یسن در جنرل روائل ایشیا تسک سوسائیتی (بایته جولائی سنه می رسد چنانچه گریتر یسن در جنرل روائل ایشیا تسک سوسائیتی (بایته جولائی سنه می رسد چنانچه گریتر یسن در جنرل روائل ایشیا تسک سوسائیتی (بایته جولائی سنه

من بنده برای تحقیق نسخهٔ مذکوره را خود بامهان نظو در کتاب کتابخانهٔ ایشیات که سوسائیتی بنگاله «بلاحظه نمودم و پاقتم که در آخرکتاب نام کاتب فقط " به صالح الکاتب " درج است و اکتونه بهبهم نمی آید که کرنیل، لیس بر چه بنا به صالح الکاتب را به صالح کنبو قوار داده است و او مطالعهٔ کتب تاریخ آن عهد چسن معلوم می شود و که به صالح الکاتب یا سر به صالح خوشنویس بسر میر عبدالله مشکین رقم است و زیرا که در سند هزار و پنجاه و شش هجری خدمت دارو نمگی کتابخانهٔ معلی از نعییر رشدای خوسنویس باو مفرفن شده بود

[بقيه حاشيه صفحه-٣]

وگوید که نفتشان به سنسکرت و ایرائی آمیزش داشت. نوسبوقاؤچر بنابرروایات ملکه نیپال ثبت را کمبوح دیس می بندارد • و رایش بسیار تقاوت ندارد - اما وراهمیهرا هر بربهت سمهتا ایلب چهاردهم آیت ۱ کامبوج دیس را در بمالک جلوب مغرب شمارمی کند عالباً بنای قولش این است که کمبوج در دهرم شاستر منووهری و نشا و مناداه اشوکا رشماره ۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطورشده و چون موخرالد کر باشندگان غرب و جنوب عرب بودند و وراهمیهرا طایقهٔ کمبوج را نیز سوطن ممالک حنوب مغرب شمرد *

تفصل جلد اول سردم شماريي (كنبو) كل تعداد 👚 = ١٨٣٥٤٣ تقسبم بلحاط مذهب コピリナム ِ سکهه **PYAA9** المسلمان. 47057 IATALT نفسيم بلحاظ صويجات ينجاب 140-94 بلوچستان كشمين صوبحات متحده جزائر اندمان

[ملاحظه كنيد مردم شمارئي هند سنه ١٠١ ميلادي . حصه دوم (جلد اول) مؤلفه ايج ـ ايج - رزلي - و اي - ايد ـ گيت] *

و یمکن که باین حیثیت نقل کتب هم درای کتابخانهٔ شاهی می کرد ..
یا سیر بجد صالح(۱) برادر روش قلم است - که پس از وبات درادر
موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویدی سرافراز گشت . و این نسخه
را حسب ایمای حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد *

مورخین زمانهٔ حال شیخ عنایداته را علی حسب اعتلاف الروایات هم زلف و برا در حقیقی سمنف می حوانند . لیکن ار مطالعه عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شبح موصوف را برادر حقیقی مجد صالح می گویا، درست بیست . زیرا که مصنف اسمش را در هرجا طقب آل مجد رینت می دهد . ده قعط سادات را اوستن جایز است - و حنایداته را مهر مقام سبح عناید الله نوشته است مورخین را این غلط فهمی غالب از لفط درادر کلان واقع شده که مصنف بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در محاورهٔ قارسی خطاب برادر عام است . و اطلاقتی از برادر حقیقی و عمراده و هم زلف یکسال می باشد *

میگویند که بهد صالح در دفتر معلی ساهی سلسلهٔ سلازست داشب و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر سوسوم به بسار سخن(۲) هم نتیجهٔ طبع وقاد اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول - در مکانیب بادساهان و امرا - چمن دوم - در رقعاب - چمن سوم - در توصیف عمارات آگره و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم - در تقریفات کتب -

⁽۱) میر مجد صالح فرمان نویس و میر عجد صالح خوشنویس داروغهٔ کتابخانهٔ معلی هردو جداگانه کس بودند-و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه در حاست - چنانچه میر مجد صالح فرمان نویس نمصب هانصدی بیست سوار سرافراز بود- و سرصالح داروغهٔ کتابخانه بمنصب نمهمدی صد سوار سیر مجدصالح فرمان نویس و مجد صالح کنبو را هم یک کس قیاس کردن درست نیست زیرا که اگرچنین بودی د کر روشن قلم مثل د کرشیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت و باز دو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالصرور در عمل صالح نگارش یافتی . علاوه ازین د کر تقویض خدمت فرمان نویسی که ببادشاهنامهٔ عبدالحمید درج است در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب *

⁽۱) این کتاب هنوز چاپ نشده است - نسخهٔ قلمیش که بنظرم رسیده سلک مولوی مجد شعیب نائب مباشر آثار قدیمهٔ اسلامیه پنجاب و صوبجات متحده است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخاست دارد *

از دیماحه معلوم می شود که مولانا ابوالدر کات منیر مسودات این کتاب را که در اورای منتشره صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه حسم آورد . اما احل سهلت نداد . و آحر الامر بهد صالح خود آن اوراق پریشان را در سنه عرار و هفراد و سه هجری ترتب داده به بهار سخن موسوم کرد . درین گلد سنه مصف داد رنگی کلامی و سخن آرائی داده است . و جوا هر زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس رسخته *

تابیخ ولادت مصنف بتحنین نه پیوست و در باب وفاتش نیز اقوال محمله است ینانچه سید محمد لطیف در ناریخ لاهور صفحه ۱۰۹ می نویسد که محمله صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود ماحب محقیقات چشتی وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان می کند و گوید که محمد مالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت لیکن قولش درست نیست چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات سنخ عنایت الله که در سنه هزار و هفتاد هجری واقع شده نموده است درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل است علاوه ازین اقوال از عمارتیکه در احتتام نسخهٔ پبلک لائبریری لاهور درج است د و اینجا بجنسه نقل می شود بهلمور می رسد که رشتهٔ درج است د و اینجا بجنسه نقل می شود بهطمور می رسد که رشتهٔ حیات مصنف تا سنه بازده صد و بیست هجری منقطع نه گردیده بود ۴

نقل عبارت

ختم سد دسخهٔ عمل صالح من بصنیف حامع الکمالات صوری و معنوی میان محمد صالح سلمه الله روز یکشمه بسایخ بیست و همم صفر سنه سرخلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری *

دربن عبارت جملهٔ سلمه الله برین معنی دال است که مصنف تا زمان بحریر این بسحه زیده بود . اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر منکشف نمی گردد که آیا مصنف تاریخ وفات بنابر روایات مقامی توشته است - یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول محمد لطیف "حدیث صحیح" است . و عبارت نسخهٔ پبلک لائریری لاهور هرزه و هدیان ـ قدری تامل اسد .

⁽١) ملاحظه كنيد - تحقيقات چشتى ـ صفحه ٩٥ - طبع لا هور (وطن) ٥

زیرا که اگر معیف تاریخ لاهور ناریخ وفات معمد صالح را مقط بر بنای روایات مقامی فوشه است . قولش در مقامهٔ عبارت نسخهٔ ببلک لائبربری لاهور وقعتی ندارد و اگر او از دیکر کتب معتبرهٔ تاریخ نقل کرده است . نگارش عبادت سخهٔ لاهور بر سهو کاتب معمول می دوان شد *

در لاهور سنجدى خورد بغايب دليسد اساس ب كردة مصنف هنور موجود اسب - اين عباديكاه اندرون موچي دروازه برلب سه راها واقع اسب و كار چيني بسيار خوب دارد - گويند كه مكال سكني محمد صالح محاذي اين مسجد بود - بر در مسجد اين كتبه نوشته است *

* کتبه *

باني اين مسحسد زيبسا بنده آل محمد صالع است سنه يک هزار و هفتاد عجري

بر معاریب مسجد بسیار کتبها از نفه و نثر و آیدهای قرانی بکار چیئی نگاشته است م مقصود ازینها همد و سپاس خدا و نعت مصطفی و تعریف مسجد زیبا است م از کتبهٔ نثر چنان هویدا می شود م که تعمیر مسجد در سنه هرار و هفتاد و به به تکمیل رسید *

نقل كتبة نثر

بعسن سعي قدوي آل محمد صالح در سال هزار و ملتاد و له هجرى صورت اتمام يافت *

محمد صالح در متمرة كه از سنگ سرخ بها باقته است دفئ شه . این متیره با حال درون موجی درواره لاهور موجود است . و به اسم كنیو والا متیره سمهرت دارد *

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید به وادر سال هوار و هفتاد همری از چمن آرائی این کلشن قبص قراغ کلی یافته سر رفعته یاوج سهور مینا بر افزاختم ای دول درست نیست به براکه اول در کتاب واقعات عهد حصرت نداهجهال با ساه نا سنه هرار و هفتاد و هی هجری مسلسل درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادری هیچ عنایت الله می نوسید *

وه آن مجمع کمالات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی این ینده بود و در سخن سرائی و معنی آرائی پدیمها می نعود و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذره بی مقدار معروف داشته همه وقت چهرهٔ شاهد کلاسم را بقازهٔ اصلاح می آراست و صورت معنی از آثینهٔ سخنم ناحسن وحهی نمودا؛ می ساحت نصب و تقدیر بیش از آنکه این کتاب مستطاب بنطر اصلاحش رسد و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رنبه و معنی را کمال حاصل آید و روز پنجشنبه نود همادی الاولی که ناریخ دولد سیارکش نیز همین بود در سن سعب و ینج سال قمری و هزار و هستاد هجری رحل در اقاست گزیده متوجه حدد برن گشته "

ازیں عبادت واضع اسکه کتاب با سنه هزار و هستاد هجری ختم نشده بود درین صورت معلوم مي شود که اول محمد صالح ایام دولت حصرت ساهجمهان بادساه با سنه هزار و هفتاد هجري قلم بند کرده بود و کتاب را در آن سنه حتم نموده لطيفة فيص الهجي باريخ

اتمامق یافه ما لیکن چون آن پادشام عالی جاه رست گرای عالم بالا شد مصنف احوال سنین ما بعد را اضافه نموده این نامهٔ گرامی را صورت نکمیل داد م و دیباجه جنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند *

ماخذ كتاب

سلاطين سعليه را هميسه شوى علم داريح بوده - چنانچه اكثر داجداران اين سلسلة نامدار خود وفيع عهد سال نوشته اند - و بعض اين خدس را به منشيان بلاغب سعار سپرده حضرب شا هجهان بادشاه را هم اين حال پيدا شد كه داريخ عهدش بطرز تاريخ جد بررگوارش حصرب عرس آشيائي اكبر بادشاه كه نتيجة قلم اعجاز رقم شيخ ابوالفضل اسب تدوين يابد بنابرين اول غدمت نگارش بادشاهنامه به ميرزا امينا قرويني كه در نن انشايد طوليل داشت تغويض يافت - و آن منشئي معني برداز احوال ده سال اول عهد حضرب ضاحبتران ثاني را مع دياچة كه بر احوال ايام شاهزادگي از يوم ولادت سعيد تا تخب نشيني مبارك مشتمل است بو تتمة كه در آن ذكر مشاهير آن زمان ار سادات و مسايخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج اسب - ترتيب داده در سنه بيسب جلوس والا از

نظر اشرف گذرانید . عد صالح احوال شاهزادگی حصرت ساهحهان بادشاه اربن کتاب احد کرده است(۱) . و در نکاستن وواید ده سال اول هم از آن سستفید شده *

جبول ميرؤا امينا تاريخ شاهجهائي ده ساله منظر اقدس حضرت الدشاء الدرانيله بود حاضران موقف احلى بعرض رساسات که مستئي بي بدل ملا عبدالحميد نام که روس سخن سوائي از الام سيخ انوالقضل قرا گرفته و ارفيض صحب آن قدوه اهل سخن بهره حاه الدوحة و الدون دلى اسيده را از اختلاط اين و آن و حاطر سورنده ا از ارتبط فلان و نهمان را پرداختيد در معموره ستمه بزاويه دنهاسي و نيغوله بي اوائي در ساخته است اگر حدس نگارش معالى و مكارم اين دولت والا بدو نار گذاشته آند مدر آئينه راين نالهف منيف و تصميف شريف به تهجي كه در خاطر دوربين عبوات كرين مر توز ست نگاسته شود آب بادشاه علم دوست معرد دوربين عبوات گرين مر توز ست نگاسته شود آب بادشاه علم دوست معرد دوربين عبوات گرين مر توز ست نگاسته شود آب بادشاه علم دوست معرد او بدر آه والا آمده بسعادت رمين بوس رساد عامد خدسه نگارش بادشاه هنامه از ميرزا امينا آمده بسعادت رمين بوس رساد عدامه عبرزا امينا آمنته مر آفراري بادت *

ملا عبدالحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادساه در دو مجلد ترتب داده است و طرر استاد فاصلش را به سبع آل در جمیع امور طراری بخسیده مینانچه باوجود عذویت العاط و رنگینی بیان هیچ جا با از جادهٔ متانب بیره ن نکداسته و در آرایس عبارات و پیرایش استعارات سر رشمهٔ معمی ا از دست بداده و این نامهٔ گراسی جامع برین و معبر برین باریخ اول بیست سال عهد حصرت صاحفران ثانی است و حدام تریخ نویسان

⁽۱) سوانع این ایام در کتابی دیگر ده به اسم "احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه" مشهور است. و نزد بهض به معتمد خان مصنف اقبالنامهٔ جهانگیری نسبت دارد - نکمال شرح و تفصیل نگارش یافته ـ از سیاف عبارت عمل صالح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است این کتاب هم استفاده کرده است (۷) ملاحظه کنید بادشاهنامهٔ عبدالحمید لا هوری حاد اول - حصه اول ـ

منحه . ۱

أن عمهد ازین استفاده کرده اند ه و چه ضالح هم ازین کتاب . مستطاب زله ربائی نموده*

در سنه هزار و شعبت و پنج هجري چون مالا عبدالحميد بوجه کبر سن ازين جهان رحلت نمود - غدمت نگارش بادشاهنامه به بد وارث که از قيضان نعليم ملا بهرهٔ کامل گرفته بود تفويض يافت به بد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهحهان بادشاه را بطرز و روش يادشاهنامهٔ عبدالحميد بوشته است و باين طور کتاب استادش را مکمل نموده ـ چون اين تاريخ پيشتر از عمل صالح بدوين أمد يمکن سمنف علاوه از معلومات خود ازين کتاب هم مستفيد شده باسد *

چون درین ناریخ نامها بواسطهٔ مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطعاب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خوانده از قهمیدن مقاصد و ادراک مطالب بارسی ماند م بهد ظاهر را که بخطاب عنایت خانی سر افراز بود این خیال بهدا شد - که سوانح عهد حضرت صاحقران گانی را کسوت نو بوشانیده دمناظر عبارت سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد مینانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاهنامه مسطور شده است اختصار نموده در مک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که بهد صالح کتابش را می نوشت - بنابر آن بوئون نمی نوانیم گفت که معمنف همل مانح ارین کناب بچه حد بهره اندوز شده*

ملاوه ازین کتب که ذکر آنها بالا گذست ، چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت نداهجهان بادشاه نوشته سد که در احوال آن بادشاه مشتمل است از نصنیف شیخ مشایب الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبتران ثانی از زمان آدم تا انتهای عمد آن سلطان درج است ، چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد - لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است *

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد ـ چنافهه در ابتدای هر بیان تممیدی طویل الذیل می آید. که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراسکی دا د. کثرت الفاظ که آدرا قدردانال این طرز آمد طسعت می گفتد در مطالب مبالغه پیدا می کند. و وقور اسعارات و تشییهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد. در هندوستال مغترع این روس شیخ ادوالفضل است لیکن او منشی قادر الکلام بوده و در کلامش سنگینی به رنگینی عنان بعنال می رود. و هیچ جا شوحی در منائت غالب نیامده تاهم چول پاستان نامهای قارس بنظر شیخ موصوف رسید سادگی عبارت و لطف معاورهٔ آنها دلش را آین دهنع کاری و عبارت آرائی مشغر ساخت - چنانچه در آئین 'کبری که جلد آخر اکبرنامه است - شیخ آل روش را ترک کرده نظرز قدمای قارس 'وشته است - و 'لحق کتابیست که در آن نحمیع عنوم دحث کرده و ساده دویسی را از دست نداده - بلاست عبارتش به حشمت معنی و حودت لفظ دست بگریبال است ـ و فقرهای محمید به حسیانئی ربط و پیوستگئی دست بگریبال است ـ و فقرهای محمید به حسیانئی ربط و پیوستگئی دست بگریبال است ـ و فقرهای محمید به حسیانئی ربط و پیوستگئی ترکیپ در کلام متانب و شوکت پیدا کرده ـ چنانچه خود میغرماید *

* بيب *

بس کارنامهٔ ایست که آمد بروی کار حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

هد صالح بكتار ابو البوكات منير و شيخ عنايت انته برورش يافته بود و رنگين كلامي و عبارت آرائي اورا دعيراث رسيده - و چون درين زمان
آفتاب انشا، پردازي عبدالحميد از بادنياه وقب فروغ قدردائي حاصل كرده
به نصف المهار سم ت مي درحشيد - هد صالح در كتابش اسلوت
بادشاهنامه را پيش نظر نهاده است - و عبارت را دمهال طرز رينت
مي دهد و اگرچه كلامش را آن درجه بلند پايكي و شوكت حاصل نشده
كه عبارات بادشاهناه درا حاصل است تا هم در بيانش ربان بمعاوره
شير و شكر است ـ و هيچ جا عبارتي از دائرهٔ قصاحت خارج نشده *

نسخ قلمئي كتاب

در اروپ جدین نسخ این کتاب موجود است - جنابجه سه نسخه در متحف بُرطانیه ا آس و چهار در کتاب حانهٔ اندیا آنس (۱) - و به همین طور در دیکر کتب حانبهای بر اعظم نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در مهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود *

در هندوستان هم ایی کناب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک. نظر می آید و در کتابخانهای معض حانوادهای قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله بنج بسخه بدست بسانیدم سه از آن ملکب ایشاتیک سوسائیسی بنگاله اسب - و بِک ملکب ببلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکب منسی عبدالرحیم ساکن محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود *

(۲) [نسخهٔ ایشیاتیک سوسائنتی بنگاله شماره دی آ این نسجه را

شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گهرات شاه دولاً بود برای نواب سید شهامت خان نوشته بر پست ورق اول مهر سد علی رضا ثساست که اعلب از متعلقان نوایب موصوف باشد بازیخ نگارش نسخه درج بیست بلیکن از صورت آن معلوم میسود به افلاً دویست سال قداست دارد با سلوب خط پستدیده است و اخلاط بندرت یافته می سود به تقطیم کتاب یازده انچه به هف انچه است و مرهه ورق صخابت دارد باین نسخه کامل است و در حاشیه ذکر آن سوانح که در بادشاهنامهٔ عبدالحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته می دارد علاوه ازین کاتب در اخستام نقل آن فرامین نیز نموده است به که در دیگر علاوه ازین کاتب در اخستام نقل آن فرامین نیز نموده است به که در دیگر تاریخ نامهای آن عمهد موجود است و محمد مالح آنها را نرک کوده تاریخ

⁽۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمهٔ فارسهٔ متحف برطانیه مولفه حارلس بیو جلداول مفحه ۲۰۲۵٬۳۹۳ مفحه ۲۰۵۵٬۳۹۲ و حلد سوم مفحه و ۲۰۵۰ مفحه و ۲۰۵۰ مفحه و ۲۰۵۰ مفحه

⁽⁺⁾ ملاحظه كنيد فهرست كتب قلمية فارسية انديّا أفس مولفه هارمن ايتهى صفحه ١٠٨٠ - شماره ٣٣٥,٣٣٣,٣٣٣,٣٣٠ *

من بنده در تمبعیم عبارب این نسعفه را اصل متن قرار داده ام و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی بائین درج نموده .

(r) [نسخهٔ ایشیاتیک سوسائهتی سکاله شماره دی] این نسخه ۳۵۳

کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جنوس حضرت شاهجهان بادشاه شروی می شود - لبکن در آخر نقصی ندارد و مثل دبگر سخ بعد از دکر اساسی منعبدارای ختم می شود - روش خط پخته نیست و آکثر جا سهو و فرو گذاشت بنظر می آند - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و جهل و دو عیسوی مطابق بیست و شسم جمادی اشائی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگ پرشاد ام این نسخه و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگ پرشاد ام این نسخه را درای بابو صاحبان رام رتن سنگهه و رام پرس سگهه وسته بود - تقطیم کتاب ده ایچه به سس انحد است و جریم ورق دحاست دارد *

(۳) [نسخهٔ ایشیاتی که سوسائیتی منگانه سماره ذی] این نسخه (۳)

هم ناقص است و احوال ده سانهٔ عهد حضرت شاهجهان بادشاه از انتدای سال بیست و یکم می دارد ـ در خانهه احوال مشاهیر و فهرست منصبداران نرک کرده سده است ـ روس حط یاکنزه و با قاعده است و اغلاط و سهو کمتر یافته می سوا ـ این نسخه را هیه سکهه رام که درعهد خلاف عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سر افرار بود ـ در سنه یکهزار و صد و شعب و هشت هجری از کست رای بجی مل ولد رای بهوکنی مل و شعب و هشت هجری از کست رای بجی مل ولد رای بهوکنی مل کایت دیوان اسد خان نقل نموده ـ تقطیم کتاب دوازده آنچه به هشت انجه است و ۱۲۹ ورق صخامت دارد *

(m) [سخهٔ پبلک لائریری لاهور ج] این سحه مدیم تریس اسخهٔ بلک لائریری الاهور ج

و بهترین بسحهٔ عمل صالح است که بنظرم رسیده به در سنه یکهرار و صد و بیست هجری بنگارش آمد به طرر حط پینته است و از سهو و حطا پاک است به تقطیع کتاب یازده ایجه به سس انجه پست و ۱۹۳۹ ورق صخامت دارد به دوق اول صبیع سده است و عبارت ارین الفاظ شروع

⁽۱) در پبلک لائبریری لاهور نسخهٔ دیگر هم مودود آست. لیکن قدامتی ندارد و از خطا و سهو اگنده است *

مى شود - "آثين باز گذاشت - و به دركب پيروي طريقت آنصاحب شريعت" الخ *

(۵) [نسخهٔ منشی عبدالرحیم ساکن نئی بستی آگره] این نسحه هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب سط خوش است و دوازده انبچه به همت انجه تقطع دارد *

در معلق چوري والان بدارالسلطنت دهلي علام يزداني علام يزداني در هژدهم ماه چون سنه هزار و نهمبدويازده سلادي علام يزداني بنگارش آمد

علامات و مخففات

عوض		•	
رايد		;	
ثاقص		ن	
غلط		}	
ک سوسا ٹیتم	نسخة ايشيات	•	ش (۱)
	-		
ايشا	أيضا		ش (۲)
ايضا	أيضا		ش (۴)
يرى لاهور	مخة يملك لائبر	ui	J
_			
رحمم ماكن	مخة منشي عبداا	ui.	الف
	راید ناقص غلط ک سوسائیټ ایښآ ایښآ یری لاهور	راید ثاقص غلط نسخهٔ ایشیاتیک سوسائیۃ ایضاً ایضاً ایضاً ایضاً مخهٔ پملک لائبریری لاهور	ز راید ن ناقص ع علط نسخهٔ ایشیات ک سوسائیتر ایشاً ایشا

بِشَمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحْمِٰ

شگفته روثی چمن بیان و خنده ریزئی گلبن سخن از حمد مهار پیرای گلشن کاف و بون و جریده کشای سپهر بوفامون است که مصور حکمت والایش به کلک تقدیر و ید قدرت بدیع نفسی حون سرور اصمیا ید مصطفيل صلى الله عليه و آله و اصحابه وسلم تر لوحة ايحاد و تكوين كشيده از فروع صورت تمام معنى او كه معدة صبح آفريس و مطام انوآر داش و بیش است شبستان گیتی را چون روز روسن و خارستان دنیا را ماند ارم کلسن جاوید سهار ساخت ـ و دباض دیدهٔ روزگار را بنور لقای ازهر آن مظهر موعود آرایش تازه و نگار حانهٔ صنع را از پرتو ظهور باسط النور آن آفتاب ذراب كول و سكان زينب بي آندازه داده غلغله كبريائي جلال و حمالش در ملک و ملکوب انداخت . و مزیب آنحصرت در حمیم مراتب برسائر انميا و اذكيا و كمال نمايس كلام آن مظهر اتم قدرت سائيد اعجاز و بدایع بیال هر کافهٔ انس و جان آشکار نموده صرت رفعت قدر دین مشنش بالمدكراي كر انيد ـ و حس الفاظ عريبه و معاشى بديعة آيات قرآنی و مشکلات احکام آسمانی به تنویر هدایت و توصیح دراید آن مهر سهمر أصطفا در نظرها جلوهكر ساخته عالمي را از تيه ضلالم بسر منول اهتدا رسائید. و بر طبق ارادهٔ ارلی و وس حواهش لم یزسی بحب قوام نظام عالم امكان و قيام قوايم طمايع و اركان سر رشتهٔ آراستگی ملک و ملل و زمام سر انجام سواد دیں و دول در قبصهٔ سلاطین معدلت آئین بار گداشت . و به درکت پدوئی طریقت آن صاحب شریعت شدشیر کفر فرسای این گروه والا شكوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح معالق هفت اقليم نموده ميزان استقامت كردار و گفتار كه وسيلة اعدال مزاح روزگار است به كف کفایت شان ارزائی داشت ـ و از جمله این والا سنزلتان خلافت مرتب ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی ا [خدیو گیهان] خدای

سرير افروز اتحمن فيض طرازى ابوالمظفر شماب الدبن عد شاهجمان بادشاه غاري را مصدر اكمل كمالات بشري آفريده بالع نصاب كامل نصيب خرد در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - و آن گرانمایه گوهر اصداف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کدهٔ آداب المهی اسب سزاوار تملک رقاب انسی و جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی و ملكات ملكي و انساني بر سائر سلاطين مآذي و حال رثبه مزيب داد * چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیشکاران قدرت ربائبی بر سرکار تمهید مباتی ملک و ملت می آرند . همین که از جلوس اقدس آن دست نشان اقتدار بد اللهبي نقش مراد زرین و زمان بروجهٔ احسن درست نشسته خارستان کیتنی از کل مایم کل گلستان گشت ـ و بر منتضيات ارادهٔ كاسله فعال نما يريد بر ونني خوا هش از قوه مه فعل آمده عجوز سالخورد دهر جمال جواني از سر گرنب - نخست امرى كه ازال سرور ادب پرور سر پر زد ترویج فرایش دین حضرت سیدالمرساین است که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و ترک آن متاب و معانب اند ـ و تكميل آن بسنن خاتمالنسين و تحصيل ملكة اخلاق و آداب آلمهي که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعییر می کنند - چانچه طاهر ازهر را يا حلية متابعت شريعت غرا و ملب بيما آراسته بود ـ هم بدان آئين باطن انور را بحسن فصایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی بیراست -و در تردیب مردم ستوده سیر نیکو محضر و صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت و اربات استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای و حدب فهم و دقت طبع و کثرت فراسب و حدس صائب و تميز تام و قوب طبیعت دقیقه باب باریک بین احتراع امور عجیبه و ابداع اشاء غريبه تموده .. و در جمع البات تعيش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه واشربة لذيذه و البسة فاخره و فرشها و بساطهاى نادره و اقسام طيب و عطر تصرفات غریب فرموده باقصی غایت تزئین و اکلف رسانید - و برین قیاس عمارات عالمه و انتیه رفیعه و بساتین دلیستد نظر فریب بر روی کار آورده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده .. چنانچه ذکر نموداری از بدایم آثار و مآثر آن شهنشاه خورشید استهار زیب جریده جهان و صفحهٔ روزگار شده _ و شرح سر جمله ازغرائب اطوار و اوضاع آن بادشاه فلک جاه بر قرد سیاهه و روز ناسچهٔ لیل و نهار رقم ژبت پذیرفته ب

ا بنای این دیربنه دیر بحا است آثار خیر آن بهین رقم حامهٔ قدرت کتابهٔ پیش طاق ا [...] بلند رواق مینا است .. و تا بنای این در قبا را بقا باشد ذكر باقيات مالحات و شكر خيراب جاربات آل سحيط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان خواهد بود _ درین صورت نگارش ندایم و غرائب احوال آن محدد معالم دبن و دول که بادی منادئی نعم و ایادی و بانبی سائي جهان بخشي و جهان باني است تا خاي دار دنيا دستور العمل سلاطین دیندار خواعد بود چگونه تن بشرح و بیان در می دهد ـ و فضایل و خصایل آن حضرت که از توصف و تعریف سخی سازان بی نیاز است کی سر به تقریر لسان و تحریر خامهٔ دو زبان فرود سی آرد ـ لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازال از آنجا که باند پردازسهای همت رسای ایشان و بالا دویهای قطرب ادشان است در صدد محملی ازان شده از غرابب آثار هرچه بتول اهل روزگار نزدیک و از استبماد ایشان دور بود انتحاب نموده از روز نامهٔ احوال آن حضرت ثبت نموده اند _ جه ظاهر بینان حوصلهٔ دریاف کنهٔ امور مشکل نما که از تائید پروردهای حضرت پرورد کار سرمسی زند ندارید ـ باوجود دانش سکائی آن خر دوران بالغ نظر از چون منی بی استهداد اعنی کمترین داعیان دوات امد پیوند قدوی آل محمد صالح که نکمال هیحمدانی زبان زد اهل روزگر است اندیشهٔ این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت آن فلک اقتدار بطرینی اجمال چه جامے تفصیل و توضیح بعینه از باب ارادهٔ طیران صعوهٔ بی مقدار با بال افشانان عالم قدسی در نشیمن عرش و کرسی داند و از ہرواز سور ضعیف به نبروی بال و ہر شاهین طور بود ـ لاجرم درین مقام که منعن از سراسیمگی تا لب ۲[صدره] بسر در سی آید - و قلم باوجود تازه نگاری از ترس سر زبان میگزد ـ کاه ار تسهد ستی لفط و مضمون سامان این کار بزرگ از اندارهٔ قدرب ۱۱ ... از بیرون دانسته دلیر در پی پیش رمت این مطلب نسی گشتم . و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این اسر دشوار متكفل انديشه كام تاخير بازيس نمي گذاشتم - كه ناكاه هانف سعادت مردهٔ این عنایت بگوش هو شم در داد . که هان ای فلان تاکی

⁽١) ن [اين] ل (٧) ع [سدره] ل (٣) ن [خود] ل

بيت

ارین حود رائی و هروه درائی * میتوان کرد مکر تازه بسی که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الّهی است بی منت نسیم بهار چمن جمن کل مراد در روستان امید می خندد _ و بی مدد آمد آرایش مشاطهٔ فکر ۱ [سُاهد] معنبی در حجدهٔ سخن چهرهٔ دلبری می افروزد - چه مانند قرومایکال سواد سخنداسی و پست پایگان درجهٔ نکته دانی فرو در ورطهٔ تعیر و لحهٔ حیرانی گشته وز نصور این مصنی حود را در باخته - یکی اسلسه جنبانی اقال و بالدیس و تعریک سخب نیک خواه حلمه ر در دونت سرای سمادت زن ـ و به کار فرمائی همت پایه طلب و مددگاری توفیق کار ساز سكارش صور آثار بديعة العصرب كه ديباحة كاربامه هاى احوال ملاطيي ماضي و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضي و استقبال است به پرداز. جون ازین اشارت سراها بشارت موافقت بحت و دستیاری سعادت از گران پایکنی ہمیان آورد ـ و برآمد کار از گرد تاخیر وقب برآمدہ زمان جلوہ نمائي شاهد مراد به عرصة شهود و ساحب تعود درآمد . لاجرم بخواسب ابزدی آن عزم صائب را بزیور جرم آراسته بیاوری طالع کارگزار و نیرو و دستياري فكر نير نك پرداز بيال مصارف اوقات سعيده سمات عمر شريف آن حصرت والا رتبت و شمة ارسوانح ايام دولت آن متعالى مرتبت را در لماس ایجاز و اختصار رقم زدهٔ حامة وقائع نگار ساحتم به و حالی بشكرانه دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیدهٔ خرد از كحل الحواهر دائيد نورى داره پذيرفته صورت مراد در آئينة معائنه جلوه گر گردید _ و یکایک از پرتو فض عنایت البهی ابواب لطف سحن و سلاست کلام در روی حود معتوج یا فته ترکیب سیحی را بدرستی مومیائی یعسی استحوال بدی بد سب اوفتاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت بسجدة بيار نهاده آية كريمه الحمد لله الدى اذهب عنا الحزن بر زبان راندم .. و در سال هزار و هنتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ كلى يافته سر رفعد باوج سهبهر سينائى بر اقرأ ختم، باعلام البهام عالم بالااس خجسته ناسه را که همایون آعار و فرختاه انجام باد - بعمل صالح موسوم

⁽١) ع[شواهد] ل

سرحه عيمة فيض النبي كه عدد حروفش با سال سذ كور موافل است ماريخ اساسش بافتم _ آميد آن دارم كه باران حرف گير و عزيزان نكته چين از سر طعن و طنز در گذشته برطب و يابس كلام نه پيچيده ما چون منى مسكين كه از غايت پست پايگي پلله حرف سناسي را عرس المعرفت دانش سى داند و از غايت ناقص نهادي سانند دودكان ابعد سمار صف نعلى دبستانرا سدره المشهئ كمال مي شمارد _ از راه چون و چرا ريامده هر جا سهوى و خطاى بنظر در آيد بديل عفو بيو شد *

الطلوع نیر اعظم وجود مسعود این مطهر موعود یعنی والا حضرت جهانبانی کشورستانی از مشرف ولادت سراسر سعادت و آرایس یافتن صفحهٔ روی زمن و زمان از زیور بور ظهور

آن حضرت]

چون سر انجام نظام مصالح کارحانهٔ عالم و انتظام منهام دار الحلافة آدم بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطب کبری که در طبی فحوای الملک و الدین دوامان بانی درجهٔ عالی رسالب بل همسر پایهٔ والای دوب اسب مسی نمی سود و نظیم سلسلهٔ امور جمهور برایا و حل و عد مسکلاب قصایا بی بعید متکفلان نظام احوال عامیان دست بنی دهد د لاحرم حلیم علی الاطلاق حل برهانه بحکم حکمت کاه به جهت رعایت مصلحت عباد و اجلاح مفاسد عالم کون و قساد در هر فرنی از فرون عنور نیر اعدام جه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل بروال نکسه سعد ا دبر وجود مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طااع گردایده به پرتو نظر مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طااع گردایده به پرتو نظر منیت و یمن سایهٔ تربیت آن فرمانروای وقت سراوار مربه طل آلهی منایت و یمن سایهٔ منصب حلاف کبری و قاتل مرتبهٔ ساهساهی والا نموده قوادین حوری و قواعد رعیت پروری به قیس قسس حود

⁽۱) ع [العراس نهال سخن دربیال ولادت با اقبال شهاب الدین بهد شاهجهان بادشاه عاری و موسوم نددل بسلطان حرم و سرسبری شاحسار امادی و آمال جهادیان عدوم آن دوجهٔ چس حلاقت عظملی الف

مى آموزد . تا چون نوبت فرمانروائي بدان دست پرورد و عنابت خدائي رسد می استعمال فنون تدبر و تفکر و استحصال انواع تجربه و استحان در تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال رعیب و سپاهی بر بصیرت کلی مدخل تواند نمود. و سائر آداب جهانگیری و جهانبانی مثل تعمیر و تونیر سمالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن وغیر اینها از روی آگاهی و دانستگئی تمام بصرف تواند نمود مصدای این برار داد حکمت بنیاد طلوع بير اعظم اوج خلاف و بادشاهي ار مشرق عظمت قال المهى يعنى ولادب با سعادت سلطان سلاطين روى زمين نانئي صاحب قرآن سعادب قرین شماب الدین عد ساهجهان بادشاه غاری بعد از انقضای دوازده گهری و پنجاه پل که عبارت است از پسع ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربيع الاول از روى رويب و عرة ربيع الثانى بحسب دستور العمل اهل ننجيم ار شهور سنه هزار هجرى موابق بست و پنجم ديماه المي سال سي و سن اكبري در دار السلطب لا هور وقوع يافت .. و آن فرخند شب از پرتو ظهور آن آنتاب فلک نیک اخبری سرشار سور وسرور و لبريز ار ضيا و نور افتاد- وكوكب آمال و آماني جهان به بيب الشرف اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استفامت عمد میلادش عصا بدست آورد-از پرتو جلوهٔ پري رويان بارگاه سليماني روكسنگار خانهٔ چبن و رشک بمشت ہرین گردید ۔ و از شکفته روئی آن کل زمین نور آگین انواب نشاط بر روی جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید - و پیرایهٔ طرب و سرور سرمایهٔ آرایش هنگامهٔ جشن آمده کثرت صلات و انعامات اسرحد کمال کشید -و ار رسائی مواد احسان و مواید انعام سلسلهٔ آرزو و رشتهٔ امل دراز ارباب آز و نیاز بکوتاهی گرائید ـ اعیان شعرا در باب تهنیت درر غرر اشعار آبدار آویزهٔ گوش و گردن رورگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده بصلات كرامند خورسند كستند ـ از جمله آن يافته تاريخ كليم * نظم *

لله الحمد كه از پرتو خورشيد كرم سايد مرحمتى بر سر عالم آمد نيرى از فلك بادشهى كود طلوع كه بخورشيد درين دور مقدم آمد بر زبان قلم از غيب پئى تاريخش شاه شاهان جهان قبلهالم آمد

و سخنوری دیگر باین سادهٔ تاریخ بدو معنی پر خورد - شاه روی زمین و شاهجهان - لمعلهٔ آفتاب عالمگیار - و هم دربن روز همایون حصرت عرش آشیانی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادب بنیاد حضرت جهانگیر بادشآه را به سامن مقدم فرحنده قدم رشک وادئی ایمن ساختند - و دیدهٔ امید را از لوامع اشعه رخسارمهر آنار آل والا كم وروكش دربعية مشرف خورشيد نمودند - و از صفحة پيشاني وراني اش آيات لياقت حلاف و آثارات استحقاق سلطنب دريافته بى اختيار آن شايان رتبة بلند بايكي را به فرزندي بر گزيدند - ساكة عصر بانوى بانوان دهر رقيه بيكسم سلطآن صبية رضيلة هندال مرزا عم تامدار خلال الدين اكبر بادشاه كه انسية حور صفات وعاشرة ارواج طاهرات بوده اران حضرت فررندی نداشتید - پرورش صوری و تربیب ۱ [.] این دست پرورد عنایت ایزدی را که آبای علوی و اسهاب سفای در پروردن آن حصرت بر یکدیگر پیشی می جستند اران حضرب استدعا نمودند ـ و مدعای ایشان معلیهٔ قبول آرایش پذیرفته راست گمتاری بعصی از اختر شماران كيف ما اتفق درين ماده ظهور يافت - وحقيقت اين معنبی این است که گوبند منجمی که در مناعت تنجیم صاحب قدرت رود و سهارت کلي داشت ـ و در دقايق ابواب و حقايق اين من ذو فنول درحهٔ علیا و ید طولها داشته - و اصابت سهم العیب طالعش در هر باب بهدف صواب سهوت تمام گرفته - چندی قبل از ولادب یا سعادت آن حصرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیاه بود که عنقربب در مطلع جاه و جلال معنى شبستان اقبال ممين ساهراده والا كسر از صبية رصیة راجه اودی سنگه معروف به موته راحه فرخنده اختری مادب اثر طالع خواهد شد که پایهٔ سریر خلاف مصیر از مر جنوس هما یون اش باوج گردون سر افرازد. وگوهر افسر ملطنت را فرق فردد سای و تارک مبارک جمان پیرایش را عالم آرای مازد - مژده باد که عنمربب آغوش عاطف ، [خود] را از پرتو تربیب و برکب پرورش آن شاهزادهٔ نامدار عالی مقدار چوں گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید حواهید دید ۔ و ار مكرمب اين ميامن والا الواع يركاب دوجهائي رورئي رورگار سعادب آدار

^(,) ن [ظاهرى] ل (٢) ع [حويستن] ل

سما خواهد گردید .. پناپر آن که از فرط انبساط آن عید سعید جهانیان , ا سرمایهٔ نشاط جاوید بلسب افتاد و در آن نو روز امید برگ شدمانی و حربی و جاودانی ساز شد - لاجرم حضرب عرس آشیانی آن باعث بهجب و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند _ امد که این حاندان رفیع الشان به برکب دثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات رورگار در امن و اسن ناشد و بهارستان گیتی تا حزان فنای دهر از آنر عهد جاوید ربیعش سرسیز و خورم به . *

بیان سلسلهٔ سب همایون حضرت صاحبقران ثانیی و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاه و جلال

چوں حامة آداب اگار درین خرد نامة ادب آئیں هرجا که هنگام اطهار اسامی سامی خوامین این دولت کدهٔ ابد قرین باشد بر وفق دستوریکه ایی حصرات والا درجات آبای عطام را از روی احترام ۱ [.]نام مى برند در سياق سخن تعبير مى كند ـ لاجرم بجهب رقع ايهام سبين مقصود و تعيين مراد ار آن والا القاب مستطاب درين ، مام بربن موجب می نماید . فردوس مکانی بابر ادساه افار الله درهانه - جنب آشياني همآيون بادشاه ابقا الله رصوانه _ عرس آشياني اكبر بادشاه طاب تراه - جنب مکاني جهانگير بادشاه طيب مثواه - همه حا در مهام د کر حصرت شاهجهان تادشاه در احوال ايام شاهزادكي ساه بلند اقبال و ار مبداء جلوس همايون بلقب والاى آن حضرب يعنى صاحمقرآن ثاني عبارب آرای مي گردد ـ بنابر آنکه والا حداوندان این سلسله بیکمان و بانوان حرم سرای خلادت را بخطاب های خاص احتصاص می بحشند تا اصلنام ایسان ربان زد خاص و عام نشود-هرجا دکر اسما سامیهٔ ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهه نمود . برين موجب مريم مكاسي والدة اكبر بادشاه .. حديجه الزماسي رقيه سلطان بيكم - مريم الرمادي والدة جهانكير بادشاه - بلعبس مكانى والدة

شاهجهان بادشاه و ممتار الرمادي و ممتار محل حرم معترم شاهجه ن بيكم صحاب صبية رصيه آنحصرت *

هر چند سفاخر اللی عظام و مآثر احداد کرام این بادساه علی حاه که پهین نتائج آبای عفوی و اسهاب سعلی اید در حویلهٔ برداست کول و مکال کشخد و سرح آل از دست قدرت بیال و بیال ایداه دسل در بحی آید و لیکن بایر آبکه برحی از حلی پراارال در صدد محملی ارآن شده بقدم مراب میادئی این وادئی بی پایان پیموده اید و لاجرم بنابر اندوختی بیر ک و تیمی و عمل به سب سیهٔ ایمهٔ سحی حامهٔ ارانت رام اکتما بنموداری از ازار این مطاهر قدرت آفرید گار ترده تعامیل حوالی را حوالت بتعریر دلیدبر مقدمهٔ طعر باسه و سحن گدارئی مواتح آگیر نامه نمود و از جمله آل عریر کردهای حصرت به آکر چند بر گریده که همکی از روی اعداد برابر نه جوهر مجرد اند به بیال اجمال اکتما بموده عنوان این کار بامهٔ بدایم بگار را ترئین داده *

اول جنت مکانیی نورالدین مجد جهانگر بادشاه

دارالسرور فتح پور از ولادت ، راسر سعادت آن مطلع انواز طهور نقد از انقصای همت گهری و السه یکل روز حهار شنبه هفدهم ربیع الاول سال به صد و هفتاد و همت هجری موافق المعدهم سهر یور سنه حهارده اکبری لبریز نور گردید ـ و مدت سی و همت سال و سه ماه و سه روز تمری وسی و سنی سال و یکماه و نست و سه روز شمسی درسایهٔ تربیت آن سعد اکبر برج سروری کست انواز سعادت دارین نموده چهرهٔ بختیاری بر افروخت ـ چون دست برد قضا و دست اندازی قدر سایهٔ شاهبال فرحنده قال آنجمسوت از تارک الله از گرف یک ساعت بجومیی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری بهومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال هزار و چهارده

ع (٣) [سباهات] الف و ل

^() ع [سي] ل () در بادشاه نام هژدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول ـ حصه اول - صفحه ه ه]

سهري شده زيت بخش افسر سلطنت ا [شدند] - وخطاب خليفه البهي يامته خويشتن را به فرحنده لقب جهانگير ملقب ساختند - و سلطان سليم كه در ايام بادشاهزادگي نام نامئي آنحضرت بود از لوح ربانها سترده شد . بُسب و دو سال و هشب ماه و هشب روز قمري و بست و دو سال و چهار روز شمسی در عهد خلاف عمرگرامی به عیش و شادکامی گذرانیده روركار فرخنده آثار در صيد نشاط و نشاط صيد سر بردند - خصوص اواحر عهد که اکثر سنین رمستال لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زسین مى بود. و بهار و تابسان در نزه كده كسمير ميدو نظير داندوختن انبساط سیر و شکا از روزگار دادستان بوده درین لباس کام بحس خاطر می شدند -و در سال هزار و سی و سش که آن گلرار جاوید بهار ناستور سههود سهبط بور حضور شد دیگر باره عارضهٔ ضیق النفس که از هفت سال دار ملایم مزاج اقدس آن حضرت دود طاری گردید _ و دسدم روی در تزاید داشته نفس نفس اثر شدت آل بیشی از پیشتر طبهور می نمود - از آنجا که کوشش تدبیر با دست برد تقدیر بر نیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد معالحات اطبای مسیحا دم سود مند نیفتاد و ۱۸ امتداد ایام مرض طول كشيد ـ لاجرم نظر بمعتصاى خير خواهئي عالم صلاح در توه نديده موكب منصور را بتوجه صوب لاهور امن فرمودند - بحسب تقدير درمنزل راجور آن عارصة نا ملايم اشتداد تمام يافته در منزل چنگ ترهتي " مغیرے فاحق در احوال مراج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگئی نمس کار بر آنحضرت تنک شده دوازده گهری از روز یکشنبه بست و هشتم صفر سنه هزار و سبی و هفت هجري گذشته از توطن اين عاريب كدهٔ مانی در گدشنند ـ و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی سفر دار البقاى ابدي اختيار نمودند . و گزيده مصراع *

جهانگید از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آنعضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنعضرت پنجاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال و یکماه

⁽١) ع [كشتند] ل

^() در بادشا هنامه این منزل باسم جیکسمتی و جنکسمتی د کر کردهشده است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ب و ۱۸]

و بست و هف روزشمسي رسيد بود - چون اين واقعة ناگرير در تنگناى راه گريوه كشمير بوقوع بيوست و در آن سرزمين ساحتى فراغور آرامكاه آن سراوار قسعب كده رحمد البهي نبود نعش پر نور را بدار السلطنت لاهور نقل نمودند و در يكي ار باغات آن روی آب ا بقعه فردوس صفات روضه مملسه قرار يافت و چون الحصرت بنا در متابعت سنت سنيه حصرت فردوس مكاني بادر بادنماه وصيت فرموده دودند كه مرقد ايشان از حليه عمارت خالي باشد و در موضعي سر كشاده بلطف ايردى سپارند تا بيوسته از سحاب رحمت بي حساب البهي دواسطه حجات كامياب باشد و لاجرم حصرت حلافت مرتب وصيت انعضرت را كار بسته تعدد كاهي عالي بساحت صد در صد دراع از سك سرح تراشيده بدور مرقد ترتيب داده بر فرار آن چبوتره بست در بست از سنگ مرم مصنوع بصنعت پر چين كاري ده دقيق تر از حادم بنديست مردب شده مصنوع بصنعت پر چين كاري ده دقيق تر از حادم بنديست مردب شده در وسط حقيقي صورت مرفد آن دادشاه جدت آرامكاه دمودار گشت و باوجود كمتر تكلف بصرف ده لک روبيه در مدت ده سال صورت اتمام ياف *

دوم بادشاه حضرت عرش آشیانی جلال الدین مجد اکبر بادشاه غازیی

چون صفحات صحیفه لیل و نهار و ما در دویقه از رقایق احوال آن سلکالملوک نمی کند لاجرم حصوصیات مائر مکارم حصوص کارناسهای پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی [..] ابوا اسمل متمهد بیان و ستکمل اتیان نموداری ارآن سده بشرح و سط ا در نامه حوالت می رود . آن مطهر قدرت دوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امر کوت ارسصافات نته شب یکشنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و به هجری قدم بعالم ناسوت گداشت - سخن سنجان زمان تواریخ بدیعه درین صعنی یافته بسلک نظم کشیدند - ازانجمله گزیده قاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده *

شه الحمد كه آمه بوجهود آنكه اركون و مكان منتحب است

⁽١) از آب آب راوی مراد اسه * (١) ن [شيخ] ل

دشدهی که رشاهان جهان کیس اس کیس ام و جلالش لعب است شب و روز و سه و سال میلاد شب یکشنید پنج رجی است

. ول در سال تهصد و شعب و سه که سن شریف آنجدرت بسیرده سال و هشب ماه و عمد روز فمری و سیزده سال و چنهار ماه و هشت رور سمندى رسيد هماى همايون نال روح اقدس بادشاه فردوس آرامكاه همایون دادشاه از دام گله این عاام و آی رسیده با طائران قلسی در شرخسار سدره و تشیمن عرس و کرسی آرمید-رور حمعه دوم ربیم الثانی سال سد کور در ظاهر قصبهٔ کلانور ار اعمال دار السلطنت لاهور آن والا گوهر افسر سری ير سر تهاده بسرير سروري ير آمدند و مدت چهل و نه سال و هعت ماه و بست و دو رور سمسي و پنجاه و يک سال و دو ماه و دو رور قمري آل نیر اعظم اوج دادگری سایهٔ دولت بر سر اکلیل سروری و اوربک معدلت گستری افکند، برتو نظر حمایت و عنانت در کار رعایت احرال رعیت و لسکری کردند در آل حال که ارتجال حصرت همایول بادساه به دارالیما رو تمود همین قبدهار و کارل و صوبه پنجاب تا دارالملک دهلی فلمرو دیوانیان آن پادشاه والا جاه دود ـ و باقبی که پنهمه حساب از هفت کسور فاصل و بهده جهب از سائر جهاب سه راید سب تمرید سعنی آل سرور اصافة مصافات سمالک محروسه شان و در سر تا سر أس دشور پهماور همچ جا متمرد مے و سر کسی بماید که از گوشمال اولیای دولت بگوشهٔ مرو بعزید و دست تطاول در آستین ندردید . و سر بگریبان برده پای ندامان نکشید . چون سن آن والا جاه بشصب و چار سال و یارده ماه و هعب روز فمري و شعبت و سه سال شمسی رسید ار سب چهار شنبه جمادی الثانیه سه هزار و چارده هجري مطابق دوم آبان ماه سال خمسين اکبر ساهي يک پهر و هف گهری میری گسته اربن وحشب سرای بسیر سرابستان ریاض قدس و تزهب كدهٔ عالم انس آهنگ فرمودند _ مير حيدر طباطبا معروب به معمائی فوت اکبر شاه مادهٔ تاریخ یافته بدینگونه * مصرع *

الف كسنده سلايك رفوت اكبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل ، لمو ک طریقه تعمیهٔ ببدیع نرین روشی

استاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ بر خودده * سصرم * بادشاه عالم جاوید اگلیر بادشاه

مرقد سور آن سرور در سر زدین موضع سکندره در ده کروهی دار انخلامه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد مودوم گذب و در آن روسه حسب الامر حهانگیر بادشاه باغی دلسین فردوس اشان طرح افتاده عمارتی عی در مدت بست سال بصرف است لک روییه حمد اندام بافت *

سوم عالي حضرت جنت آشياني نصبر الدين مجد همايون بادشاه طاب ثراه

ولادب با سعادت آن سرور اسلام پرور دار الامان کابل را در شد.
سه شنبه جهارم ا دی قعده سال بهصد و سد ده هجری منهط آثار برک و مطلع ابوار میمنت گردانید ، ملا مشهدی تا مع ولادت آنصاحت کرامت ازل آورد سلطان همایون حان یافته ، ه شاه آیه و رقدر و بادشاه صف سکن آیر سال تاریخ همایون است ، خواجه کلان سامایی این دو دیت در تاریخ میلاد آن عریز کرده حنات عزت در سلک، نظم انسطام داده ایسات

سال تاریخ هسایونش هست راده الله تعالی قدر مین برم یک الف از بازیجس تا کسم میل دو حشه بد ز والدهٔ آنجنات ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و سلسهٔ سنطان حسر میرزا منسوب است به بعد ازارتجال حصرت بابر بادسه بدار البعم و ودایی آن شانستهٔ افسر جهانیانی بهم حمادی الاول نهصد و سی و هفت هجری در دار الجلافهٔ اکبر آباد سریر آزای بحث خلافت سا و خیر الملوک تاریخ حلوس همایون آمد در آن ایام از س سریف بست و دو سال و به مده و بست و یکرور سمسی و بست و ست و یکرور سمسی و بست و ست و بهج روز قمری میری گشته بود به و مدت بست و بهج سال و بو ماه و بهج روز قمری رینت بخش آکلیل دوات و اقبال بوده چهر، و به سال و جهاز ماه و ده روز قمری روز قمری و چهل و هفت سال و دو شمسی عمر گرانمایه در

^(,) در دادشاه نامه حیار دهم نبت است [بادشاه نامه - حلد اول - معدد اول ـ صفحد ب]

رضا جوئبی آلهبی و احیای مراسم بادشاهی گذرانیدند ـ از آنجماء ا[یازده] سال در هندوستان و جمارده سال در یسان کابل و بدخشان و سفر ایران سرتمة دوم بعد أر فتح هندوستان - روز جمعه يازدهم ربيم الأول سال نهصد و شصت و سه ار آنجا که مقتصای نزول قضا است خود پنفس افیس بوجه بر اهتمام عمارت کتابخانهٔ خاصه که در آنولا اماس بافته بود مبذول داسته بالای بام بر آمدند . و لعطهٔ بعرج پرداخمه شامکاه بهنگام نزول از بایمای آن نردبال بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش با دست داده هبوطی واقع سد چنانچه تا رینهٔ آخرین هیچ جا قرار و استراه اتفاق نيفتاده و بعد از وقوع ابن واقعهٔ هايله ارين رهكذر كه كوفتي عظيم بدوس و سر رسیده بود لمحهٔ عارصهٔ سهوشی بذات همایون آسرور که معر و دماغ هوش و خرد بود طاری شده . چون به هوش آمدند بنابر رعایب مراسم حزم بی توقف منشوری بور آگین از موقف خلافت بعیب تسلئي خاطر أبور بادشا هزاده والا قدر عد اكبر كه در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و حولیخان صورت ارسال یاقب و رور یکشنبه سیردهم ماه مذکور حال بر آنحضرت متغیر گشته آثار انتقال ظاهر كرديد وشاهباز روح ير فتوح آنحصرب برواز تموده بآشيان عالم بالا و تشمن قرب ایزد تعالی باز شتافت . و گزیده مصراع

واصل حق شد هما يون بادشاه

که تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد ـ اگرچه مصراع مشهور *

هسایون بادشه از رام افتساد

بعضی آنرا بمولانا قاسم کاتبی سنسوب سی سازند و میر عبدالاول سمرقندی در تذکرة الشعرا بعضود نسبب میکند و لیکن بنابر آنکه سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جمله غرائب تاریخ بدیعه اسب درین کارناسهٔ بدایم آئین ثبت افتاد و بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آنحضرب را در خطهٔ باک دهای در وسط باغ بهشت آئین مشرف در آب جون درحمت ایزدی سپردند و قهٔ عرش تمکن در مرقد آنحضرب اساس نهاده مطاف اهل زمی و روکس چرخ درین ساختند *

چهسارم حضرت فردوس مکانی طهیر الدین مجد بابر بادشاه غازی

آن عالی جناب درششم محرم سال هشتصد و هستاد و هشت از علی خلی قتلی نگار بیگم صبیهٔ رصیهٔ یوس حال بن ویس حال اللی مولستال که بسیزده واسطه به چنگیز نبال سی رسد بوجود آسده عالم شهود رامسرق جلوهٔ نور و مطلع خورشید فهورگردانید - حواجه ٔ بزرگوار خواجه ناصرالدین الله احرار آل بر گرده تاج و گین را به طهیر الدین ملقب قره ودند - و چول تکلم بایی اسم بر ترکان دشوار بود بنرکی آنحصرت را بایر میرزا نامیدند - و این بیب ۱۰ تاریخ ولادت با سعادت آل حصوت ای بنائج طبع گوهر زای مولانا حساسی قرا کولی است که ارآل سه تاریخ بایع بی ارتکاب تکاف استناط میتوال کرد *

چون در شنن محرم راد آن شه مکرم تاریح مولدش هم آمد شنن محسرم

چه شین محرم شش حرف است و لفظ شش حرف در تاریخ است و چون عدد شین را ارباب می اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن متر تس است عدد خیر می دانند - لفظ عدد حیر بیز که از روی شمار هستمسلا و هشتاد و هشت است بایی تاریخ موافق میی آید ـ بالحمله چون سن مذکور آن فلک جاه بیارده سال و هست ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بست روز شمسی رسید عبایت حصرت ایردی در روز سه شنه بهجم سهردر کت بهر رمصان سه هسمدونود و نه در فطهٔ ابلجان کد دارالمنک فرغانه است حلوس فرحندهٔ آن حدیو زمانه روی داد ـ از آنجا که بزرگ کردهای ایزدی و دست پروردگان فیص سر مدی در نعلیم کدهٔ تائید آلهی و دبستان فیل نامتناهی آداب سلطنت و بادشاهی فرا میگیرند بآنکه در آن هنگام در صعر س بودند مانند سلاطین کار دیده سراسم حهانگیری و قواعد جهانانی را پاس می داشتند ـ جنانچه یارده سال با خانه رادگان و قواعد جهانانی را پاس می داشتند ـ جنانچه یارده سال با خانه رادگان اورنگ و سلاطین چمائی در ماوراه الدیر داد مقاتله و محددله داده تخت

بدخشان را بزور بازو و نیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامیی بر آورده در سنه نمهان و ده هجری دست تطاول ید مقیم ارغون ار استیلای ولایب کابل کوتاه ساختند - و در نهصد و دوارده از عون یکانه دادار بر شاه بیک ولد دوالنول ارغون علبه نموده قندهار را باتوابم ولواحق مستحلص و مسحر فرموده سب و دو سال باكمال استقلال رين ملك سالک سبیل قرما بروائی بودند ـ و در عرض این مدب پنج نوب پرتو توجه اقلیم گیر بر ساحت نسیحیر عرصه بهناور هندوستان افکنده ـ بنابر آنکه برآمد هر کارے در رهن در آمد رورگار است تا آنوه در نیاید آل کار بر نیاید جار نویب سبب طمور بعضی ادور عنان مراحعت بر تافتند ـ و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسمانی و بائیدات ا[ایزری] مددگار سد تدبیر ممافق تقدیر آمده به کارکسائی اقبال ظفر و فیروری مصیب اولیای دولت نصرت روزی شد و بعد از وقوع چددین محاربه که به عنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن مهلول قرمانروای دار الملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف معاف و بسال قتال آراست - وأسرور با ۱ دروازه م هزار تن كه اكثر حواشي و خدم و برحی دیگر بعما کار و سوداگر بودند جنگ صف فردوده پس از كار زار عظيم ظفر يافتند و سلطان ابراهيم به قدل رسيد - و ابن فتح عطيم كه در معنبی کار نامه ٔ اطف عمیم حضرت پرورد از است در سنه نهصد و سی و دو روتی داد . و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که نعین وقت و رور و ماه و سال نیز ازآن طهور می یابد بحسب حساب الحد بآن تاریخ مواقق امد *

* اىيات *

کشت در پاتی پت ابراهیسم را شساه غساري بایر عالی نسب وقت و روز و سساه و سال این طفسر صبح بود و جمعسه و مصدب رسب

و همدرین مزدیکی ینامر دستیارئی تائید و مددگارئی توفی مر را ما که همراه سیاه نا معدود که چون خیل سور و ملح در و دشت و هامون و شخ را مرو

گرفشد بود و لشكر محصوص خودش بيك لك سوار مي كشد . و رمینداران دیگر کوسکی یک لک و یک هرار صف آرای شدند . در دامن كوه سيكري در ماه جمادى الاول ا ارسال مهمند و سي و سه سقابية حيل ادباريا موكب اقبال و تلاقئي عسكر طلمت با لشخر .و ِ اتفاق افتاده به كشش و كوشش تمام عليه اسلام بركمر رو داده حو بر باطل مايي آمد. و آن محدول باعوان و انصار مغلوب و منخوب گسته و سنتي کتبر بقتل و اسیری داده روی ادبار بوالی هزیمت و راه مراز نهاد با شیخ این حوافی سدر فتح بادشاه اسلام تاريح اين فتح عظيم يافيه محس و مستحسن افتاد بعد از سکناس رانا مفهور از سر تو نعینه و تنجمید عسکر منصور فرموده هم عنان نصوب و طفر یا در رئب سعادت نهاده به رگی بر سر حهانگیریی و جماعداري الده رفته رفته صوبه أستان و دارالسلطاب لاهور و سائر پنجاب و دهلمي و آگره و آله آباد و اوده و حولهور و شهار و مالوه بنسب آوردند ... ومدت پنج بال یا دمال استملال به به دامرو شهیی در عرصه و منج هندوستان مراسم منک رانبی و بادشاهی بجا آوردا ، سخموم رورگار شاه _ آن محموعه عرایب مآثر که محامع پسی محامد و مفاخر بود به دی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سمی و سش سال و سسماه و سیزده روز شمسی کسباده - چون سن سریف آنحصرت بچهل و نه سال و چمهار ساه ویک روز فمري و حمهل و خفت سال و دو ساه و بازده روز شمدي رسد در دارالحلاقه کره از قصر عمارت چار بال که در آل سوی آب جوَّل واقع است و سابقا نهست بهست موسوم دود به کلگست حدایق ثمانیه و ریاص رصوال خراسدنه و سریر ماک و ملب را وداع موده در حطيرة عالم ملكوب آرميدند - و حسب الوصب تعتل ١٠ [٠] انحصرت را بدارالامان کابل نقل کرده در نزهت کدهٔ س[. "م که مهیط انوار فیض الله است بعفران و رصوال ایزدی سپردند . و مرقد مطهر آل سرور را سر کشاده بدون بنای عمارت و تکلفات ۱۱رگداستند . و اربحل آن برگريدة رحمت در روز دو شنيه سسم حمادي الاول بمصد و سي و هف روى داد ـ اين تاريح با رمان آبوافعه ماثله موافق افياد * * ايناب *

^(،) در باشاه نامه بحواله واقعات بابری حمادی اثانیه رقم شده [پادشاه نامه جلد اول حصه اول - صفحه ۵] [کداگاه] ل (ج) ن [اطهر] ل

بادشاهی که شهسریارانش گشته بودند خادم و منقاد چون وفای ندید از عالم رفت از عالم حراب آباد خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را بهست روزی باد

حقق این قضیه برین منوال است که چول شاهزاده همایون وظایف حدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند. مراتب عنایب و مهربانی آنحضرت دربارهٔ آن برگزیدهٔ حصرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی مود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تسریف أن والا كهر در سنبهل كه از جمله اقطاعات آنحصرت بود عارضه نا ملايم عارض مزاج هما يون سد ـ و چون حسر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و سحاب کستمی سوار با کبرآباد رسیدند _ هر چند اطبای یای عب در چاره گری آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده مهبودی طاهر نکشت م بلکه شدت گرانی و کترب صف و ناتواني روز برور طهور و برور ديگر نمود ـ روزې در عین اصطراب و اضطرار آنروی آب که محفل والا از داد وران هرفن آراستگی داشت و در باب انحراف ا[. .] آنوالا جناب از هر در سحن در گرفت ـ مير ابو البقاكه از اعيال افاصل زمان بود بعرض رسانيده كه اكنون علاج اين امر دشوار منحصر است در همین تدمیر که بدستاویز اقسام تصدقات شما ازخانهٔ حکیم علی الاطلاق باید خواست و بر وفی مدلول کریمه لن تنااوا البرحتى تنفتوا مماحبون كراسايه ترين نفايس را برو انفاق و ايثار باید نمود _ آنحصرت فرمودند که چون ۲[بعد] از محمد همایون هیچ چیز را از سر حود عزیز نمی دانم جان آرجمند را قدای آن سعادسد مي سازم ـ و اميد وارم كه در آن ٣ كار كاه] اين قديه مختصر وعديه . محتر از من بعوض آن گرامی گوهر در پدیرند - آنگاه می توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانة صفوت و مفا نهاده از راه صدق روبه قبلة حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفه این مقام است بعاریقی که از طریقه ٔ حضرت خواجگان کبار تلمین یافتسه بودند سه مرتبه گرداگرد آن حصرت در آمده فرمودند که برداشتم درادسیم - چون آن دعا

⁽١) ن [مزاج] ل (٢) ع [بغير] ل (٣) ع [دركام] ل

از شائبه ویا مبرا بود همان لعطه قرین احابت گردید - چانچه آثار گرانی در پیکر روحانی نمودارگشته حفت نمایان در عارصه همایون بادشاه ظاهر شده رفته رفته بصحب کلی کشید و شدت تمام در اتوانئی حضرت فردوس مکانی روی نمود - چون علاماب ارتعال در احوال آنحصرب آشکارا گشب باحصار ارباب حل و عقد قرمان داده حود دریای تخب والا تکیه بر مسله قرمودند - و همایون را بر سریر چهابانی جلوس داده اقسر سروری را از تارک مبارک همایونی فرحده قر ساختند - و از امرا و اعیان دولت بیعب گرفسه ننگاهداشت سر رشمه احلاص و ارادت و برداست دار انقیاد و اطاعت وصیب قرمودند - و دمد از درداحت دوارم این شهل حلوب فرموده دخدای خود پرداختند - و بس در حماز سر ممرل رحمد حصرب این مرحله ژوال و قنا نموده دروی دوس در حماز سر ممرل رحمد حصرب این مرحله ژوال و قنا نموده دروی دوس در حماز سر ممرل رحمد حصرب این مرحله آدوال و قنا نموده دروی دوس در حماز سر ممرل رحمد حصرب

آن درب پرورد قبض سردای و ادب آه ور تعدم ایردی د سه را سه استعداد که زیند دیباچه احوال از اس دولت و اصحاب ده و حلال ارب ید طولئی داشته اند و در نظم اقسام سعر آرکی و قارسی نیر ید پیشا نموده اند و بزیان نرکی رسایل بدیعه در قی عروض تالیف قرموده آند و روش دسایل قروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق طریقه صمرت امام اعظم و روس اصول شیخ اشعری نزیور نظم آرانش داده مدین دری امری ایشا قرموده آند پخط مدارک که در داردی که آمحصرت نعدارت نورکی انشا قرموده آند پخط مدارک که در داردی به است درینولا حسب کلک اعجاز نگارگسته میخزون کتابیجانه مامه شریعه است درینولا حسب الامی عائمی حصرت صاحبقران بهارسی مترجم ساه و از حمده تسرفت طمع وقاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اغتراع خط عربه است که بخط بایری موسوم شاه*

ينجم شاهزاده بلند اختر عم شيخ ميرزا

بتاریح سنه هشتصد و شصت از میان تولد آن اقبالمد سر رمین حطه داپذیر و دل پسید سعوفید علو مکان پافته مکایت آسمان گرفت به و در سال هشتصد و همیاد و سه بعد از شهادت دادشاه سعید در شهر اندجان ده پای تحت فرعانه است جلوس معدس آن سزاوار سروری ایمای رمانه روی داد به و رور دو سنیه چهارم رمعیان المیار نه سمه عیتصد و دود و نه

که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالمی معدار از بام کبوتر خانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجنحه شاخسار مدس هم آشیان گشت ـ و سبب این حرکت ناهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالمی جناب شد نابر آنکه آن شهر در کنار آبکندی بغایت عمیتی و هولناک اساس بافتد کبوتر حانه شرکار خاصه در لب جری وقوع داشت ـ قصا را در وقنیکه آن سرور برآسده سرگرم تماشای طیران کموتران دودند ددآن راه یافته از آسیب صدمه آن بحوار رحمت ایزدی شناهده

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

ار قدوم سعادت لروم آن بادشاه جم حاه که در سن هشنسد و سي در عالم شهود رو سود آب و ربکی دیگر بر روی رورگار دار آمد . و درسن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جنوس اقدمر آن حضرت پای تخت حلاف بلند پایه و کوهر افسر سطب گرانمایه کشب ـ و مدب هرده سال در سراسر ولایب ماورا «النبهر و ترکستان و بدخسانات و کابل و عزایل و قندهار تا حدود ١[..]^ن چهرهٔ رر از سكه ٔ نام انور آن سرور دين پرور تازه رو و پايه ٔ مبير ال خطبه العاب كامل نصاب آن بليد احتن بله سرافرازي داشت -و در اسر بسلسه چیپائی ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق در دماع همت والا مای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور امود د. و بمجرد ارتفاع ماهچه وایت فتع آید سریسر هر دو ولاید مسجر شده يرتو استيلاي رفعت شان آن والا مكان باطراف و ا دماف ابن ولايب ببز اعتاد .. و چون سن شریف آن بادشاه سعید بجهل و سه مال رسید در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و سه که با اوزن حسن تركمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحثي اردبيل ار ادراك مرتبه شهادت ارتماع درجاب سعادب یافتند . و علامه دورانی تاریخ این واعمه عربب بدینکونه در سلک نظم کشید* *ارباب*

سلطان ابو سعید که از فر خسروي چشم سههسدر پیر و جوانی چو او ندید الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود تاریخ فوت معتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزادة عاليمقدار سلطان محمد ميرزا

آن والا گوه بلند اغتر با برادر خود میروا حلیل در سمرقد بسر می برد - چون میروا خلیل را توجه بسمت عرس افتاد و میروا الغ بیگ تشریف بسموقند آورد در جمیع ابواب برادرانه آن عالیجنات سلوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود ـ داجمنه دو فرزند سعادنمند اران عالیجناب بوجود آمده ـ یکی متوجهر میروا و ا[.] آن ابو سعد میروا - چون وقت آن آمد که این جم ن گدرابرا واگذارند بمیروا الغ بیک که در آبوفت بر بالین ممارک حاصر بودند میردند.آبوالا گهر در لبس رصا که در آبوفت بر بالین ممارک حاصر بودند میردند.آبوالا گهر در لبس رصا حوثی خدمتگاری آنحصرت عای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان داین عمارت معروض گردایید ـ که این عم رادهٔ شما عجب خدمت بعد میکند - میروا از روی حد و صائب مقصد آن صاحب عرض را در یافته فرمودنه ـ میروا از روی حد و صائب مقصد آن صاحب عرض را در یافته فرمودنه ـ که او حدمت ما بمیکند از صحت ما کست آداب حیانگیری می نماید*

هشتم شاهزادهٔ عالیجاه میرزا میران شاه

ال حصرت سیوه ی فررند حصوب صاه قوال اعظم است ـ نحست سی از چهانکین میردا و عمر شیخ میردا خرد تر می از ساهرج ۱ . آ کلانتر در سمه هفصد و شعبت و نه عالم وجود از ورود آن منظور شر المی میش آمود شد محصوب مباحقران سلطنت عراق عرب و آدر نائحال که تح که هلا کو خان بود برو مسلم داشتند ـ و در نیست و چم ازم دی قامه سه هست صه و ده که سن شریقش دچهل و یک رسیده نوا در جنگ فرا یوسف بر کمان در سرحد تبریر از گاگونهٔ خون ـ هادت سرحروئی سعادت دا بی اندوجت *

نهم مطهر كمال اقتدار آلهي مهبط انوار فيض فامتناهي قطب الدنيا والدين صاحبقران اعظم امر تيمور گورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هرار یک آثار حمیده اطوار آن برگزیدهٔ حصرت پروردکار نیست لا جرم بدکر سر حمله از خصوصیات

آن حضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامهای پرکار آنخدیو والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حوالت مبي نمايد .. در شب سه شنبه الست و پنجم شهر شعبان سنه هفصه و سبى و شش از فيض ولادت سراسر سعادت آنحضرت كش رو كش محيط افلاك كشب ينيسان اصل وجود و معاب قطرت آن یکانه گوهر شاهوار معیط احسان ا [...] آن دره التاح آمای علوی منهد علیا نگینه خاتون - چرن سن مبارک ۱۲ ... آ هفصد و هفتاد و یک هجری در تبه الاسلام بلخ بارگاه عند بیعب قبهٔ رفعب باوج طارم چارم رسائید . و در مدب سی و پنج سال و یازده ماه و شش رور قمري و سبي و جار سال و دو ماه و دوازده رور شمسي اكثر ممالک روی زمین بحوزهٔ تصرف و حیطهٔ تسخیر آن شینشاه آفاق گیر در آمد - و سایر ساکنان ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئس گرفته تا سرؤس تن به ریاست آنسرور داده گردن به تیغ ساست آن سالک رقاب سرکشال هف کشور نهادند.و سر تا سر ولایت ساوراءالنم و خوارزم و تركستان و خراسان و عراقين و آذربائحان و چاحى ترحان و جميع بلاد روس و سقلاب و برطاس و سایر اصاف خزر و لکزان و گرجستان و ارمنه و آلان و یروغ و اران و شروان و باب الانواب و طبرستان و سایر دارسرز فارس و کرمان و تمره و حوزسان و دیار نکر و ربیعه و نلاد جزیره و موصل وشام و روم و دارااملک هندوستان بل معظم روی زمین کوتاهی سخن از حد زمین فرنگ تا سرردوم اجمیر هد و ازین سوی نهر فراب با آنسوی فاراب که مایس رود نیل وشط سیحون واقع است از زور س[... "] و صرب شمشیر الند خورشيد عالم كر زير سغ و نكين آوردند - و توتختكاً چندين صاحب تخد و تاج مستولی شده خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساخشد .. و در سنه هستصد و یک فتح هندوستان نمودند .. بعد از دو سال بعزم تسخير حلب متوجه شده سر تا سر ولايب شام بدست آوردند - سال ديگر با یلدرم بازید حتگ صف انداختند و پس از کارزارهای تمایان خوندکار را اسير و دستگير نموده تمام مملكت روم را مسخرساختند. و در سنه هشتصد و هفت سر سواری دارالمرز و جبال فیروره کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور

^() ن [و حود امير طراغائيي بلند اختر است - و صدف تربيت] الف () ن [آنحضرت به سي و پنج سال و شانزده روز رسيد دوازد هم رمضان المارك سنه]ل () إن [تدبير]ل

بماوراءالنهر تشریف ارزاسی فرموده عرمههاد بلاد حتا را بحیله مرمآراستند-چوں سر رمین خطه افاراب که بالفعل بانزار معروف اسب از اعتمار سر افرازی نزول همایون پایه ٔ ارتفاء درحات از جرح دوار گذرانید _ در عرض آن حال عارصه " ناه الايم عارض ذات معدس آن سركز مسطعه " حاه و جلال و محیط دایرهٔ دولت و اقبال شد - و مزاح سارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را مع پمه دیده ناگزیر از دستبرد قصا که بالای همه دستها سب بر نیامده دست از معالجه كشيدند يالحمله در روز چهار شنبه مقدهم شعبان المعظم سأل هشتصد و هف آنمواحب نفس ملکی و ذاب قدسی از سروش غیسی ندای يا ابتها النفس المطمينه ادر سطاء ازجعى دگوش هوش نيوشيدند... و از فعوای من یخرج من ایته مهاجراً الی الله نشارت وافی اشارت و نوید سرایا امید فعد وقع اجره علی الله دریافتند و بشوق اسیماء اجرای آن وعد موفیل اربن دار البلا هجرب فرموده ت جوار رحمت حق تماليل و احزاى عالم حانه بالا شتافتند - در آنوقب سن شريف آنحضرب هماد سال و یارده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو ماه و دوازده روز نسسي رسيده بودكه اين واقعه عانكه بناكه وقوء يافت -تعفی مبارک أنحضرت را که همدوس رصوان و معمرت حصرت عزّت بود از انزار تا سمرقند که مسافت آن هعتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت دوش بدوش رسانیدند به یکی از سخنوران در تاریح ولادت و جلوس آنحصرت این رااعی در سلک انتظام آورده*

* رياعي *

سلطان تمر آنکه مثل شاه نبود در هنصد و سبی و شش آمد دوحود در هنصد و هینتاد یکی کرد جلوس در هشتصد و همت کرد عالم پدروب

موحب وصیب آنحصرت روبروی گنبد سید بر که دفن نموده گنبدی عالی بنابران اساس نهادند -

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهریی از فروغ جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم قدسیی و دانای رموز آفاقیی و انفسی

هر چند از آنجا که بر گزیدهای لطف ازلی با کمال استعداد داتی و فابلیت اصلی از دبستان تعلیم المهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآمور گر ندارند - و نظر یافتگان عنایب سرمدی از دانشکدهٔ فصل نامتناهی حکمت الدوزی کرده از ناز تعلیم ادیمان سحن پردار بی نیاز می باشند مدرین صورت این سنتخب محموعه ایجاد را باوجود رتبهٔ کمالات و نهایت معرفت باسرار مبدأ و معاد مكتب نشين علوم رسمى نتوان گفت - و ابى وازدار مبداء فیض را دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش ظاهری م فکیف آموختن خط و سواد - نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیدهٔ دانس و بینش سچه روی توان بست ـ و ادب آموز عقل مجرد را الحد حوال چگونه توان نوشب .. لیکن بنابر آنکه حفظ ظاهر در کار اسب و ملاحظهٔ عالم صورت ضرور و تاچار - نظر بدین معنی کاک وقایع نگار و مال گزیده میگوید ـ که چون سن سریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای الد قرمن شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تحته تعلیم قرآل کریم در کنار و بر آنگزیده سواد خوان رقم لوح وقلم همسر اوح محفوظ گشته مدر مکتب از حصور پر نورش روکش دارلحکمت یونانیان گردید ـ و چون لوحه " تعليم دركنار و برآن نور ديدة اميد اب و حد كه بالغ تصيب كامل نصاب خرد است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن قرد کاسل انواع عالم ایجاد كمال پذيرف _ سي ير نيامد كد بتفصيل تحصيل فصول أبواب دانش نموده در جميع فنون قصايل دقايق نكته فهمي را باعلى درحات كمال رسانسد و در عرض آندک مایه مدتی بی آنکه کاّر بطول کشد هیولای خط نیز صورت درسب پذیر فته تخته مشی از ریخته قلم مشکین رقمش چون صفحه رحسار نو خطان بحسن خط زینب گرفت ـ جامع فضایل کسبی و وهبی قاسم دیک تمریزی سر آمد شاگردان مولانا میرزا حان و منتخب نسخه آ قانون حكمت يونان حكيم دوائي كيلاني بمنصب تعليم انعضرت پايه سرفراری یافته _ و همچنین صاحب قصایل صوری و معنوی سیخ ابوالحیر برادر علامی ابوالفضل و قدوهٔ ارباب حال و قال ، بع سوفی آز شاگردان

حامم العقول و المتقول ميان وجيه الدبن گحراتي بدين سعادت اختصاص پریرفتند . و از جمله اشها درین باب حسن سعنی و مساعثی حمیله ٔ حکیم مد كور بنوعى درهه و مول ياف كه مكرر بر ربان حمايق بيان مي آورد ند كه في العقيقب حكيم دوائي آموزگار ما است و حق تعليم او برما از اوستادان دیگر پیش است . و چون حصرت عرش آشها می اکبر بادساه آل مخصوص عثایات ربانی را از هرگونه کمالی و سریتی بی بهره سمی حواستند بتابر آن مقرر قرسودند . که بعد از فراغ نکرار درس لمحه باسوحتی هنر های صربی که تعلیم آن سبب بعموم عالمیان خاصه سلامین عظام در انتظام سلسله ٔ نظام دخل کلی دارد اوقاب صرف نمایند بنابرین میر مراد دکنی از سادات عالی نسب که در ق کساه اری انگشت نما بود درین فن دست ار صاحب مصمهای وقت برده از دست قضا در قدر انداری ید بیضا مى بمود ـ و خلف صادق او قاسم خال كه در ايام خلاف آنحصرت بمنصب پنج هراری ذاب و سوار و صوبه دارئی بکاله مرق عزت بر افراحب و راجه سالباهن که در برق اندازي بر ابر سبقت سي گرف و در تيزدستيما برق بدو نمی رسید. و تا تارخان که در دانستن لعب ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدست تعليم أنحضرت الم الم الم الم وسيله الماسدي حدب آلمي دانسته بحوی شیهٔ ته ملازمت بودند که تا دو پهر شب در حصور اقدس منی گزرانیدند به و نیم نقس از ملازمت دوری نگریده در اناس اكتساب سعادت دوسهاسي ارخدمت أتحضرت آدات عها الني حامل

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از عاریت سرای این جهانیی و اقامت در منزل روح و راحت جاودانیی و ذکر بعضی سوانح که در عرض آن ایام و بعد ازآن رو داد

ار آنجا که آسوبکدهٔ حمال جای امن و امال نیس و رحل حانهٔ (ر) ن [تارک مباهات بر افراشنند ملخص سعن عنایت آسعسرت درباره تربیت شاه بلند اقبال بدرحه رسید که در انجمن همدم و دسماز و درخلوت معرم و همسراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندئی آن حضرت آل*

گیتی مقام اقامت و استدامت به - دریا دلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر أب حماب آسا خيمه و خرگه بر سر پا تكنند . و ازبن رو حورشيد سوادان درین عضاء تبک میدال که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذرووار منزل پایدار نگزینند .. ازین است که مقربان حضرب و نزدیکان بارگله عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقیل رعیت پرور که درین عالم قائبی کار دوام سلطنب آنجهاني ساخته الله پيوسته منتفار دعوب داعثي حلى مبي باشند . تا هر گاه بحكم حكمت وقت آن در رسد از شدت شوق درياف آن درجات و مراتب والا بی توف باجاب شتابند و تعمتی که در عمدالست برای ایشان ممهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی میان کیفیت انتقال حصرت عرش آشیانی است - مجملی از تفصیل این واقعهٔ غم اندور آنکه در عرض سال پنجاهم تاریخ اکری موافق سنه مزا، و چهار ده هجری مراج وهاج آنوالا مرتب از مركز اعتدال انحراف يافته باوحود چندين طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود دوا و مداوا سودمند نیفتاده معالحه و تدبیر قایده نداد ـ درین وقب خان اعظم و راجه مانسنگه بملاحظه وفاداري و حن گذارې درآن سر آمدند که خسرو سمين پسر مضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزادهٔ راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات ببادشا هی بردارند چون خواست آلمی بامر دبگر و مقتضای تقدیربرین حمله پذیر گشته بود که اهل روی زمین وزمان از پرنو عدن واحسان شاه بالمد اقبال سایه نشین کنف امن و امان باشند لاحرم حضوت حمهانگیر بادساه آگهی یافته از خود باخبر و از معاندان پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال تاعتماد نگهبائي آلمي از عذر دشمنان نينديشيده همه وقت در سمار داري و خدمتگذاري حد بزرگوار جد و حمد بحاى رسانيده بودند که آنحضرب درباب خورسندی ازان سعادنمند و نا رضاه ندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند . بعضی از ارکان دولت و اعیان مملک آنان را که سمادت رهنما و بخت کار فرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که درآنولا بخشى باستقلال موكب والا بود - ار روى حقيقت دانبي بر همكنان تقدم حسته با حميع خويشان و منتسمان خوبش بقدم اطاعب و انقياد پیش آمد . و سایر آمرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دربافتند ... آلگاه باقبی سیاه و کل سرداران خبیر گروه گروه بخدس سُافتند *

چون در آنولا مخالفان برقلعهٔ اکبر آباد استیلاء تمام اندوخته بکشاد و بست مداخل ومخارج آن دست یافته بودند ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان

پیهامی مشملیر وعده و وعبد و بیم و امید سم داده از بدئی نفاق همگنانرا ترسائيدند و پيغام دادند كد چون مرسة ظل المي و پاية والاي بادشاهي بدوات همایون ما بعلق گرفته و تاج و تخت خلاف ار پردو وحود سا زیاب پذیرفته به انسب آنست که مقبضای دستور العمل خرد صلاح اندیش را کار بسبه از بیعب و انفاق حل و عقد بخفف نهررند - دوم نقد دست ار کشاد و بسب انواب حصار بازداشته قلعه وما فیمارا باولیای دوات سهارند. و بصوب بنگانه که بنابر بعویق حصرت حنب آسیاسی براحه تعلق داشت ما نیز برطبق دستور مقرر بدو ارزانی داسته ایم روانه شوند و ویون پیفام با معاندان کوبه اندیس رسید با خود اندیشه کرده دانستند که نیس ارین تمرد و طغیاب حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این اراده پیش نیست . جه خان اعظم درین مدت نظر بر اسبت خود نموده جبیعتی که در حور مرتبه او بود نگاه نمی داشت و از راحپوبان کوباه سلاح راجه معلوم که چه سی کشاند ـ حصوص باوجود کثرت مغول و قلب آیشان ہملک گیری آمدنئی کشور خود را هم از رور اول از دسب نمی دادند۔ و خسرو بنابر آنکه در آن ولا روزشی هزار روپیه سی باقب ظاهر است که ارین قدر زرچه مانه لشکر بهم نوال رسانید . اگرچه خزانه ندست ایشان بود و لیکن چون وسعب دستگاه در ننگئی کار کار بهاید و وجود و عده ش درآن حال برابر بود - بنابر ، قتضای این معاثی نا چار قلعه بتصرف اولیای دولت دادندوخود بیرون سهر در ظاهر حانه ٔ راجه مانسنگه رو بجانب نگاله فرود آمدند *

چون احوال اکبر دادشاه نغیر نمام پذنرفته از بهبود نامیدی حاصل شد و نزدنک رسید که از جهانگدران در گذرند - ازین رو که بادساه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان درین دن از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حصرت والد والا قدر استسعاد نبافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکمون که کار از ملاحظه درگذشته بود بنابر اندیشه محرومی دیدارواپسین انعضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر دالین ممارک حاضر آمدند - و مراسم عیادت و پرسش معا آورده از قیض نظر آنعصرت ذحیرهٔ ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت ارادهٔ مراجمت نموده شاهزاده عهد خرم را همراهٔ خود بیرون آوردند و بر دروازهای قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند دراین اثبا چون قضیه قصا بعد از نقضای یک بهر و همت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی بعد از نقضای یک بهر و همت گهری شب چهارشنبه دوازدهم جمادی

الثاني سنه هزار و چهارده وقوع یافته فردای آن بادساه جهانگیر بافاست مراسم عزا داری و سوگواری پرداخته دو خود با نمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشه نعس آنخضرت را نا سایر گردنکشال گیسی و سرال عهد نا اسکندره که نفاصله دو دروه از قلمهٔ آگره واقع است دوش بدوس رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازی دارین اندوختند و بعد از مدفول ساختی و سایر نوازم این کار بجا آوردن معاودت بدولت خانه نمودند *

رور پنحشنه بیسم جمادی النائیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه المهى دا ساعتى كه سعد اكبر يعدى مسرى كسب انواع نيك اخترى ارآل میکرد و نطرات سعود آسمایی دریورهٔ نظر سعادات جاودانی ازآن سی نمود . آن سرور امسر سروری را از تارک مبارک دزئین داده آورنگ سلَّطنب را از حلوس اقدس نو آئیں و انحمن عقد بیعب را نور آگیں۔ ساحتند ـ و قبهٔ دارگاه خلاف روی رمین را روکش ممهر و ماه مموده قوایم آنرا باوج این والا خرگه در افراختند - صفحات زر از پهلوک تا ه روی سکه نام انورش دیگر روی نا روائبی ندید - و درجاب منبر از القاب نام والایس چه پایهٔ پایمها که بر حود نچید ـ خرد و نزرگ اوامر و اواهنی این دولت سترگ را گردن نهادند ـ و از دور و نزدیک سر نسان بقدم اطاعت و انتیاد پیش آددند - چنانچه ار رایان خود رای هند نجز رانا دیگر را نافرمانی بحاطر نماند - درینصورت نصویر این معنی در آئینهٔ رای گیتی آرای بادشاه حمانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را در دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را درکنار روزگار او گزارند . بنابرین سلطان پرویز را بالماليقئي أصفحان جعفر قامود اين سهم فرسوده بالشكر كران سنك ناهنك استیصال آممحدول دسموری دادند ـ چون از رور نخست سر انجام هرکاری نامزد کار گذاری کامگار سده لاحرم گره کشائمی این عقدهٔ دشوار کشاده نیر بناحن بدبير اين شاه آفاق كير حوالت كشته نود ـ چنانچه اكبر بادشاه را در ایام شاهزادگی برای سر کردن این کار نعین فرموده بودند و بنابر وجه مد كور اين مهم را نسقى سايسمه صورت نه نسمه بود ـ ناچار ايشان نير درين نویب کاری نساحمه معاودت نمودند . در آحر اس ممحض موحه این والا مربب سر انحام بسؤا ياف - چانچه در مقام حود انشاء الله معالى په تفصيل ، د کور خواهد سد *

روگردان شدن خسرو از سعادت حدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحبدلان صاحب نظر كه ابصار بصاير سان از كحل الحواهر تائيد و موقیق جلا پدیرفته پیوسمه منظر عمرت نگر مماشای رنگ آدیز دیای قضا و قدر میکنند نوسیده نیست که چون عنایت حصرت ایدی هرگاه حواهد که عالمی بکرسمه بیازاید و حهایی بگوسهٔ جسمی کلسمان تعاید ـ ا [·]ن چمن پیرایان چار ناع ابداع خار موانع او سر راه پیشرف کار بردارند آنگاه ساید مواد در آمد آن آمی رفته رفعه از فوه بعمل آرید . بانها هد حصول آنمواد بر وفق اراده از حلوبكدة عيب به بيسكاه ١٣حصور]> جلوه بماید - محصل این سمای صلی انتظام بر بمهید معدمات دولت و بسیید مبانی شوکت و حسمت این والا گوهر در مبادئی احوال انطباق سمام دارد - چه بدایر آنکه در روز ازل منصب جهاندایی بدآ حصرت نفویش بافته بود . و لاحرم از أعاز وجود اين مصهر موعود بأ هكام حلوس مسعود كه الحمد لله كار عالمي سده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآبده . هرنحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آداء بد آسال دفع سد که همانا هرگر نبوده .. و ساهد صدق این معنی و گواه راسین این دعوی اسام احوال، سلطان حسرو ساهراده اللان است - چون او از رون حسرت و تصيب اصيرت بهرة تداست و از يبش عواصي امور بعانت دور بود همواره در حاطر راه حال محال دادي - معمدا برحي ار فرومايگال دافس فطرب چه المستصالي دي نصري و بدگوهري و چه بقصد سورش انگيزي و نتمه نیری بر آل سر بودند که او را حمیر مایهٔ آسوب و قساد تموده بدن بهانه دست آویز تطاول و درار دستی فرا چنک آورند - و همچین جمعی پریشان حال پراگنده معز از سلارمان هوا حواه او رفته رفته آن اقبال دسمن را فریفته مر آل داستند . له بدست ادبار سلسلة اقبال نا ممكن محنبس أورده بياى ى سعادىي هنجسار عصيال حداى معاري بپيمايد- لاجرم پيوسمه د، پی آن بود که اگر از همراهئی وقب فرصتی باید د از مساعدت روزگار رحصتی ـ بیدرنگ آهنک راه گریز نموده بطرمی شتابد ـ غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نانهاده نتوان برداشت و آهنگ میروزی بر

روز فی نا مقدور با قدر درادر شدن و با خدا مباررت کردنست و بالحمله باوجود این مرابب بر وفق مقتضای قصیه الخاین حایف و الفادر حاذر دسیز بخت و لجاج دولت بر خاسته ساز راه گریز نمود. و سی مقصدی معلوم را محمولي چند در شب يكشنبه هشتم ذي حجه سال مدكور از ا كبر آباد بر آمده راهي طريق بي راهي گشت - و چون نميج وجه راه دری نداشت ناچار روائه رو به پنجاب گردید . بادشاه حمانگیر از فرار او خبردار سده همان سب مريضي خان مير بخشي را بسبيل منقلا تعين فرموده دستورئ بعاقب دادند - و اين ساهرادهٔ والأكوهر را به ١ [حمايت] ع خود درآ كرمكداستند. و اسلام خان شيخ زاده و اعتماد الدوله و حواحه حمان و رای سنکه بهورینه را همراه داده خود نامس تفیس قبل از طلوع طلیعه بامداد باستعداد لشكر مطلعا مقيد نكشمه برسبس ايلعار تعاقب آو راهي گردیدند ـ چون خسرو بنواحثی سهرا رسید حس سیگ سیخ عمری که درینولا از حکومت کابل سعزول گشه روانهٔ درگاه بود بآن نا برحوردار بر خورد ـ و از كمال سلامت صدر و ساده دلى بل از غايت كول منشى و بی ما حصلی بدمدمهٔ افسونش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت ـ سلطان باستظهار او قوي دل شده بسرعب سام خود را به الاهور رسانيد ـ و ازین جمه که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین علی آگاهی یافته با حود قرار بحص داده بودند . و در استحکم دره و استعداد اسباب قلعداري كوسيده و مداخل و محارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقامله و آمادهٔ هیکار ر کارزار سده بودند .. سی دست و با آغاز دست و با ردن نموده ننابر مقمضای وقب معقام استمالت و دلاسای مسحصنان درآمد -و چندی از چاپلوسان چرب زون و طرز دانان حادو بیان را نزد همگذان فرستاده ابلاغ بهماسهای رعبب افزا رقب آمیز نمود - و مواعید دلاویز حاطر نریب را بلباس ترغیب و نرهیب جلوهٔ پدیرش داده در ضمی این سایه تلبيسات كودكانه وثيقهٔ عمد و بيمان درميان آورد ـ آن سعادت منشان باس حتوق ولى نعمت حقيقي داشته بمقام نا سهاسي در نيامدند - و همچنان بر جادهٔ ۱ هوا داري] ع ثبات قدم ورزيده شيوهٔ حتى گذاري گزيدند - و بر سر ابا و امتناع با محكم كرده قطعاً بهمراهي او اقدام ننمودند مجملا هرچند مواسب كه بلطایف الحیل ایشائرا فریقته شهر را بدست آرد سعی

بیحاصل سود نداده اثری برآن براتب متربب نشد ـ ناچار سهیهٔ اساب محاصره و فراهم آوردن مردم بي روزگار واقعه طلب پرداخت . و باندک فرصت همدرآن نزدیکي قریب ده هزار بن ار حود سران بی سر و با بنابر امیدهای دور از کار تدو پیوستند . و چون اتفاق این سشی فنه جوی آشوب پرسب که از دستان او پا حورده بودند دست پهم داده ـ سلطان دل ير پيوند اجماع آل حمع هرجائي بسته بريي سر هواي مقابلة حيل اقبال دردماع حاى داد - و از وصول خبر مرىصىلى حان كه ما چهار هرار قدوي دلیرانه می آمد صلاح در آن دید که بیشتر رفته راه بر خدمهٔ نشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشهٔ کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بهاه بان سعادت یار دولتخواه بر خورد . بمجرد رسیدن بی ایستادگی و تدبیر چوں مشنی خاساک که حود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشكر طوفان اثر زد - و باندك رد و خوردي سكسب درست خورده رو كردان سد ـ چنانچه آن بيراهه رو را ما لاهور هيچ جا دست ازكار رفته لگام وار پاى در رکاب تاب گیر نگشته بیدست و با بیای مرکب بادیا راه و بیراه مى نوست و لهدا در عرض آن بسافت جاى عنان بارة ادبار نتافته کسر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورریده راه هزیمت پیش گرفت ـ و رفته رفته دريای چناب چون حس در گرداب راه بيرون شدن نهافته دستگیر باداس کردار خود گردید*

چون خبر فتح مریضی خان و گرفهاری حسرو و حسن بیک از احبار شمس نولکچی که بر سبیل یام شنافته در سر پل گوبند وال حود را رسانیده بود به جهانگیر بادساه رسید - آنحضرت از استماع خبر نعایه حمیسحال سده او را خوسخبر حان خطاب دادند - و از آن مقام با سرعت نمام متوجه شده کوچ به کوچ به دارالسلطنت لاهور شنافسد و کنار دریای راوی سر منزل افواج محیط ادواج شده خود به نمس نفیس در باغ میرزا کا مران ورود اقبال و بزول اجلال فرمودند و حکم اشرف شرف صدور یافت که عد سریف ولد خواجه عبد الصمد سیرین قلم که در آبولا از خطاب امیر الامرائی و پایه والای وکالت سر افراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را بحصور پر تور آورد و چون فرموده بنفاذ پیوست آن محرک سلسله عدم عقل را رنجیر فردوده رندانی ساختند و حسن نیگ به بدترین وجهی حزای فبیح اعمال خویسن یافیه باعث خبرت دیدهوران و عبرت دیگران حزای فبیح اعمال خویسن یافیه باعث خبرت دیدهوران و عبرت دیگران شد _ و سایر گرفتانوا که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری

بود چول خاک شان بخود نمی گرف و آب بر نمی داشب بجزای کردار نابکار بردار کردید و آن مشی ذلیل ازل و ابد را که حار راه آرامش روزگار شده بودند کل عار سر دار ساحتند - چون اولیای دولت ابد پیوند از پرداخت این مهم اهم بااکلیه باز پرداختند. و از هیچ ره در حاطر اسرف نگرانی جز اام دوری صوری این والا گهر نماند - هوای کلکست فصای روح افرای خطه کامل که از دیر باز مکنون صدیر اثور بود بتازگی باعث بیمات شوی نهفته گردید - بنابر اینکه سیر بنزهات آن گل زمین بهشت آثیر بی فیض حضور و بهار ریاض اقبال و بازه کل کلئن جاه و جلال مرضی خاطر عاطر نبود - لاجرم بی بوقف منشور عدیت آمیر درباره طلب این ساه بلند اقبال و سایر مخدرات و حزاین از موقف حاه ه جلال صدور یاف - آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عائیشان با حمیم بیکمه و محموع کارحانجات بیونات دواژدهم ربیع الاخر سال هرار و پائزده هجری و محموع کارحانجات بیونات دواژدهم ربیع الاخر سال هرار و پائزده هجری آمده ادراک سعادت حصور نمودند *

آغاز ابتسام غنچهٔ بهارستان جاه و جلال شاه بلند اقبال سلطان خرم آز مطلع عظمت و اجلال و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت و خواستگاری نواب ممتاز الزمانی بنت و بمین الدوله آصف خان

بعكم آنكه برگزیدهای عناید البی از عموم عالمیان بكرامتهای خاص اختصاص یافته اند و دربید دیدهای فضل ناستناهی حاصه متكفلان عبدهٔ امر خلاف و متحملان بار اماند از عامه برایا و كامه رعایا بمزید فضایل و مزایا امتیار دارند و لاجرم آن نظر یافتگان نائید حتی ده الی را نظر به سایر مردم دقایق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجهٔ اعلی می باشد و و مصداق این حال صدق فراست و دریاف های نهانی حضرت حیانگیر بادساه است و چون آنحسرت به پرنو اعلام الهام ربانی و اخار تلقین آسمانی دریافته این ایزدی

تا بامداد روز بشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقرال اعظم خواهد بود _ بنآبر آن بمقام ترقي إحوال آل بركزيدة عمايم رباسي که حضرت عرس آسیانی اکبر بادشاه بیز آن سرور را از سابر ساهزادها برگریده بودند در آمده بالفعل آل سایستهٔ ارتقای اعلی مراقب سنعالیه م مدارج علیه را از تغویض منصب هشت هراری ال ...] سوار به ضابطهٔ دم اسه سه اسهه سزید اعتبار بخسیده معناید ال..] تومان و طوع سر افرار و منوارش نقاره بلند آوازه گردانیدند ـ و از مرحم آنتاب گیر فرق عزب در افراخته معاطف بارگاه سرخ که خاصهٔ دولت خانهٔ والا یا سخصوص ولي عمهد مي باسد اختصاص داديد - و بيز تثفيد احكام ساسير برسالب آن حضرت تقویض رفته سهر اشرف اورک که مدار اعتبار فراسین در آسب . و سررستهٔ انتظام ربق و فبق و بسب و کساد سهام این دواب ماوید بنیاد مان وابسته ساه بلند اسال سردید . اگرچه از روی ظاهر بمسیت اسور سلطنت برای رؤی این والا کهر حوالت بمودند ـ و ایکن باطباً در لباس عطای این حاتم سلیماسی حلاف روی زمیر بربر گم آن ریدے بخش باج و نگیں درآمہ ۔ و سڑکار حصار فعرورہ بیر بجاگیر عالمي مقرر سد ـ و بر زبال المهام ديال گذشت كه بسنت سنيه آباى عظام عمل الموده ابن سرکار را که پیوسته به ولیعهد مهرر میی باسد از روی سگون و به کب بر آن تراسي فرزند افيااعند عمايت فرمرديم

ار آنجا که طبع فیض رسال بادساه والا حاه بادواع مهربانی و فیض رسادی مجبول بود پیوسته بر آل بودند که بقدر امکان آثار عدل و برکاب احسال این والا مربب با بقای جهال سامل حال آیدکال در بوده بسد و اهل رسال مستقبل هم بمیاءی سعیی جمیل آنحصرت مرفه الحال بوده از فیض الطاف عام بی بصیب بمائند بنابرین معانی همواره هوای این معنی از فیضای خاطر فیاض سر بر میرد - که آن برومند بعل ریاض حلاف را با نو نهالی از سرا بوستال نجاب پیوند بخشند - تا ببرکات نتایج اببل و مباثر کرامت دات و صفات آن بور حدفه دولت عظمی از سر بو ببالیدل و مباثر کرامت دات و شرهٔ لطف کام جهال و جهانیال بر آید لاجرم روز پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دویم سال جلوس جهانگیری مطبق همی

ذبحمه سنه هزار و پانزده هجري در ساعتي مختار که نظر سعادت سعود آسماني متوجه ادراك الواع استسعاد بودواوضاع افلاك وانظار أنحم برونق مراد شهساه والا جاه ـ نواب قدسي القاب ممتاز الزماني كه ار عالم بالا برين مکرمت والا سرافراز گشته نود بحس نقدیر ایزدی آرین سعادت ۱ [.]^ن ممتار سده بحبهت مقارنت آن فرخنده احتر امتيار يافتد مختار راى انور سد ـ و بنابر رسم نامزد چنانچه روش معمود و آئین مقرر اهل روزگار است بدست میارک انکشیر سعادت نگین در انگست کمین آن سرین بانوی رمال و رابعهٔ بناب آسمان جای دادند . دربن ایام که هلال حلفهٔ خانم در دست آن بدر مد عف و سهر آسمال عصمت رو کس مير اعظم گرديد ـ سن سريف آن مشيري طلعب زهره جبين سجهارده سال و جمهار ماه و بیست رور هلالی رسیده بود ـ بالحمله آل حقیلهٔ قبیلهٔ مطارم و مفاخر و كريمة دودمان فصايل اوايل و اواخر صية رضة حال والا سكال ميرزا ابو الحسن محاطب به آصف خال اسب خلف صدق دستور اعظم ميرز عياب بيك محاطب باعتماد الدوله ولد خواجه مجد سريف رزي كه از دودمان اعیان آن ولایت است ـ و والدهٔ ماحدهٔ نواب ممتاز الزماسی دختر والا احتر ميررا غياث الدين على مرويني مخاطب بآصف خان كه در رمال جلال الدين مجد اكبر بادشاه مير بخسى باستقلال دود ـ و حافر دان که برادر رادهٔ او بود ببال او پرواز نموده در ملازست عرس آشایی ناعلیل درجات دولت ارسید *

چون حاطر افدس را از همه جهب فراغ کلی روی نمود ـ و هوای گلکشت نزهت آباد کابل دامن دل آن مالک رفات صاحبه لان رابحانب حویشتن کسیده ازین راه خاطر عاطر را بدآن سو کسس تمام رو نمود ـ لاجرم قرین دولت و سمادت از دارالسلطنت لاهور این والا گهر را دوات آسا همعنان وهمرکاب نموده بدآن مهبط انواز فیض بوجه فردودند . و در فرخده روز پنجشبه هزدهم صفر سنه هراز و شایرده هجری ظاهر آن خطه فیض مطاهر سرمنزل دو کب جاه و جلال گردید ـ و فضا و روح باغ سهر آرا که سر میز کرده حصرت فردوس مکاری بایر بادساه است و تا هنگام به پر تو این نسب باعث آرایش شهر بود ـ درینولا از فیض نزول آنعضرت سرمایهٔ آرائش دهر ساه - و عرصهٔ دلکشای اورده باع که حسب الامرسهنساه سرمایهٔ آرائش دهر ساه - و عرصهٔ دلکشای اورده باع که حسب الامرسهنساه

ه الا دستگاه سفرت سرادی عزت و رفعت و مرکر اعلام دولت وسعادت این و الا حاه شده بود _ چون نشیعتی در خور نداشت بنایر آن حسب الامر عالمی عماری رفیع بنایت دل بستد اساس داغ دل ارم و غیرت مصور حدایق رضوان و حور گردید *

درین ایام سعادت فرجام که عمارت است از سمم رسع اشایی سال جال جسن ورن سازکه فعرش سال سانودهم از عمر الله پیوند اس بلند افعال در دولت سرای آنجصرت آرائش پدنومه انوات سعادت و سکته اختری بر روی روزکار جهانبان کسوده سد به و کبار ۱۰ رآزومیدان رز ربر و جیست و داس معلسان در حیز گردید به آگرجه دریی دولت جانه والا با عادت وزن فعری بحیت ساهزادهای کامگار بعیهود بود به لیکن حول درس بردیکی بر رهکذر احملاف هوا فی الجعله انجرای بمراح وهاج این باعت استقامت و برمایه اعدال این و بیار ره باود بود - در آن روز حصرت استقامت و برمایه اعدال این ۱۰ بیاد سرف به برن سرف این بلند اقبال ارزائی داسته بودید - و حسب ایاق آن روز میداه سال سانودهم از عمر اید قرین آن سرمایه پقای دوات دو دمان حصرت صاحقران بود به از جرم دیجت بحیت اندوزی خاص احمرت را بدین عنایت خاص احمیاص بخسدید *

رور جمعه هفیم جادی الثانیه سال مذکور موجب مصور از سیر رهب کده کادل حول طلعه افواح دیهار مرجه سرسبر دوستان جاویه رسع عندوستان گردده و بعاء از ورود اقبال حندی در دارالسلطنب لاهور انهای ایامت افیاده ازآن ا[مقر] عزب راباب سعادت ایاب عصوب دار الحلافة اگره ازبهاع دافت - و در دواح آن موطن افعال موکب فیروزی بجد انده آذین جسن دوروری سرسایهٔ آزائس روزگار و پیرایهٔ برئین ایل و دیهار سد و دوم روز فروردین ماه سال سوم جلوس موافی پیهاردهم دیجحه سنه مذکوره ده انتخانهٔ مبارک از نور قدوم افلاس رشک فرمای این هفت طارم مقربس و عرب افرای نیهم روای فلک اطلبی سد - و بعد از دو روز دیکر بعیها فرج عبارت این بین بهم روای فلک اطلبی سد - و بعد از دو روز دیکر بعیها فرج عبارت این بین بهم روای فلک اطلبی شد - و بعد از دو روز دیکر بعیها فرج عبارت این بین به از داری و دری بیکر بعیها در دری و لا واقع است و دری ولا عبارا به قدیم آزراکه بنا نیهادهٔ محمد مقیم وریر خان بود از بنیاد

انداخته سیمن های بادشاهانه بنابر امر عالی بجای آن اساس گذاسته بودند . فیض ورود بدآن سزل بهشت آئین سبذول داشته برتو قدوم انور ساخت اسامت آنرا نور آگین ساخت *

بيان خواستگاري نمودن حضرت خلافت منزلت صبيهٔ صفيهٔ مظفر حسين ميرزا صفوي بجهت شاه بلند اقبال خرم

چوں اصالت امنهات عمده نرین استاب کرامت و جلالت اولاد ونجابب والدات سریف برین باعث سراف و ساهب ابنای سعادب مهاد اسب ـ چنانچه بجربه نيز برطبق حقيقب ابن معنى اداى شهادت مینماید - بنابرین محاطر حصرت حلاف مربب رسیدد بود - که کریمه دودمان مجابب و اصالب و احتر برج سرف و جلالب اعبى صبية رضية مطفر حسين ميررا صفوي را نامرد اين والاحضرب نمايند - و جندي بابر باثیر عوایق رورکار آن کار حیر محیر افتاده در عقدهٔ بعویق وقت مایده بود . با در اثنای سال چهارم از جلوس اهدس بمقتصای ازادهٔ خاطر مقدس بر ومي مراد بطهور آمده مراسم حواستكاري سمت وموع ياف _ و در ماه رجب المرجب سه هزار و دورده هجري مطابق هفدهم آبان ماه سمه پنج جلوس جمها مكيري كه سن مبارك اين بلند او ال بعقد عسرین عسرت انین رسیده بود - مجلس بهست آئین طوی رفاف در سزل سعادت محمل عليا حصرت مريم مكاسى والدة ماجدة حصوت جمهاركير لد بدولتخابه بركب پيوند پيوسه بود انعماد پديرسو در اسعد ساعات مقاررة ماه با حورسید و معاربهٔ برجیس باهید وقوع یاف - چون ارین فرحنده منزل بسرف محل أن بلند اقبال كه منصل دولتحالة اشرف واهم اسب_ و دریدولا بنابر فرمودهٔ آن عالی مرتب درین کل زمین عمارت سپهر مرببه اساس یافته بود اسفال سریف روی داد . ارین رو بتازگی رشک سرف خابة مهر الور لشته مرلب ساول ماه منير پديروب - حفيرت خلاف مربب بدین معس ساط سریف قدوم ارزانی داشته یک سال روز از پر دو حصور معیض الدور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد سرور و بهجت كسسدو حصرت شاه يلند امبال مفايس امتعة روزكار بر سبيل پیسکس نسیده از وفور درم و دینار نه پرسم نثار پاسیده بودند خورشید

آسا بام و در روز گار را در افشان زر گرفتمد و هنگام بوحه آنعصرت از دولت سرای سعادت با درگاه دربار گردون اعسار اقدشهٔ هر دبار که رشک فرمای برند رزیفت و عیرت افرای مصب سیمکش ماه بود محسب الامر اقدس بطریق با اندار گسدرده روی رمین فلک اطلس گردایدند ...

، كنون درين مقام بناير بعريب ذكر مظهر حسبن ميرزا به سان حسب نسب ميروا و ايان سبب استسعاد بدين دولت عطميل مي ابودارد-آل والا براد خلف سلطان حسین میرزا این سهرام س ماه اسمعیل است و چون ولايت عدهار را در سال سيوم جلوس اكبرى عد حال قلاتي حسب الام بشاه طمهماسي داد ـ شاه ساطان حسين معرزا ا[مرادر زادة] خود تفويض نمود و ووژگار میروا در سال بست و بکم آکبری سپري شده ازو چهاریسو ماند به مظفر حسین میروا و رستم میروا و «نو سعید میروا و سنحر میروا -از آنجا که وفای سالهٔ احوان باوحور عدم توانق آرا و تخالف آهوا کمتر انفاق افتد چه چای آنکه پای سلکی و ولایتی درسیان داشد ـ لاحرم هنگامهٔ يفاق كرميي بديرنسه رفته يقريب وأفساد الدولتخواهان التهاس شعلة قساد اشتداد ياسه و سرائعام كار چون انصوام معامله و مصل امر حز بقطع و قصل دعشير بران دست بدي داد ـ لاحرم منغ بر روى هم كشده محرر بو یکدیگر زدند - و بهم در آویحه ار طروین خوسها ریختند - و درعین رد و خورد نخست رستم میرزا بنابر کار فرمائنی سفادت و را هسمائنی بخت ره بوادئ به اندیشی برده در ماه مهر سال سی وهشتم حلوس اکبری بابرادر حود سنجر ميروا و چنهار پسر خود مراد ميرزا و شاهرخ مدرزا و حدن و ابراهیم و چهار صد سیاهی قزاماش بموطن دولت تامتناهی رسید ـ اكبر بادشاه بمايت تعظم و بكريم دربارة او بطمور آدرده بتقويض حكومت صوبة ملتان و برخى از عال بلوچستان به منصب پنجهزارى پنج هزار سوار مقرر ساختند ـ و متعاقب او ابو سعد میرازی مذکور نبر در آسفدار همين سال بدربار سپير مدار رسيده تهايت رعايت يافت - حون خبر اين مراحم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید ، و ارقرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص فندهار راكه باستظمهار عساكر ظفرآثار دور ار

⁽١) ع[برادر]ل

راه المود الزديك مكار الف ـ لاجرم النالر آموزگارئي المعادت و ترغبت ر برهیب اسد و بیم که هریک علب اربکاب امور عظیمه اید - بیقام خبر الديسئي حويش آمده بحسب والده خود و مهرام ميررا پسر كلال حود را بعدمت فرستاده اظهار ارادهٔ آمدن بمود . حون فرستاد کان رسده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند - آبعصرت میرزا سگ قدیمی را با منشور عاطف آمير رعب آموز ارسال داستاد مبرزا از در معظم و بكريه در آماده باستقبال آن بار نامهٔ مه هات بر آمد و ار راه اطهار کمال ارادت و عقید. روی زر و سر منبر آن خطه را ۱۱ سکهٔ نام و خطبهٔ القاب ساسی آمحصرت نور اندود و سعادت آسود بمود . و بساه بنگخان که از جانب آنحصرت نامزد حکومت آن حدود سده بود . فلعه را بسلم تموده خدد با سه بسر دیگر حیدر و القاس ۱ و طههاست و ده هرار حاله زاد فزلباش رو به ربا گیتی مدار آورده پنجم شهر بور سال مذکور بانجمن حصور پرنور رسد . و صد اسپ عراقی و دیگر محف و نوادر مرسم ره آورد از نظرانور گذرامید -ار أنجمله ماز سهرة دود كه حول آبرا بر موضع گرش سار بسسدى بحركب در آدام همگی رهر را از باد مارگزیده کسندی . و ازین راه دفع غایلهٔ سم تموده علب شفا گشمی ـ محملا با سائر فرزندان و همزهان آنورد مراحم بی منتما گشه به منصب پنج هزاری و حاکیر سسمل عاطمت پدیر شد *

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه بانداز نشاط اندوزیی به صید گاه باری و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده خرم در انداختن شمشیر بر شیر

حون ساریخ آدر ماه سنه پنج جلوس جهانگیری آنحصرت مسوجه صد دگاه باری کسند به بهست ایهای روزی در اثنای سکار یوز که ما آخرآن رور کسیده بود جمعی از فراولان معروص رای اسرف گرداندید که درین نزدیکی نئومید سیسری فوی هنکل خفته که همین ساعت سر پنجهٔ صولت نگوزل افکنی درکشوده نیمی از آن سکار نکار درده به چنانجه از عایت سیری سست آهنگ و گران خیز است دردن صورت صید آن

^(1) اين اسم شايد كه الياس ماشد ـ لاكن بهر سه نسخه القاس توشته شده *

بی غائله آسیب مراولان و گرند پیادگان دست می تواند داد ـ و از آنجا که شغف جمهانگیر بادساه و شاه سیر ،کار نشکارشیر بودسی تمهیهٔ ما بحتاح این اوع صیدکه عمارت ارحلقهٔ فیلان و احتماع اهل حرگه است عنان نشتات سهوده بشاه بلند اقدال ركاب بركاب متوهم آن سم سدند - چول در شکار کاها هیچکس را اندازهٔ آل نسب که بی رخصت حاضر شود - بنابر براز داد معهود بحر راجه رامداس و ابوپ رای حواص و اعتماد رای و حیاب خان و عدودی حند از خانسگاران و سیر سکارال دیگری از همراهئي ركاب سعادت كاماب نبود - حول بله بسوق برديك وسيد سير المودارسة - اسب الحكم علمة هراس طبعي او مهالب سير قرار هذير السب به ناچار خورسند و از از مسری زین ورین پریو سعادت برزسین گستریانید. وبياده بها بدمع آن شرارت نهاد : باده در سويله ايسماره سادند - آنگاه با هنگ شیر افکنی در مقام بعبک اندازی شده بندوی بدر انداز را فضا نفاذ فرمودند ـ و آل اژدهای دان سعله فشال دربک نفس سه مرسه از دردمهٔ فتیلهٔ آس افرور بافسول طرازی پرداخه دل از دخیرهٔ حاطر التقام كس كن دور خالبي ساخب - چون بمستضاى فصا و قدر احل جادور در آن روب مهدر نبود دمی چید در بند عمدهٔ تاخین سد - لاحرم الفعل صيد ال مدور الاشه در هر سهمرتبه تانس الدار سي كه مانند سمام صائبة بقدير خطا پدير ببود ظهور نيام، چنانح تير اول برسند و ثانبي كاركر سامه .. و درس مراتب آن اهرمن سرسب مطلقاً وهم و هراس خود راه نداده از جا در نبامد .. مگر در اندار سبومی که این می تبه از صله بفتک خشمگین گشته حمله آور عد ـ و با هست و سطوت تمام آهنگ دی سکاری ساهیں در دست محودہ جون احل در آن اند و در حود را با ، رسانمه ـ و آن احل رسند، را از صدمهٔ سرپنجهٔ صولت بر حاک، هلاک، افكنده الربحام خود رأب مدرين حال حصرت خلاف مرتب باوجود نسكئي ويف از غايب اهتمامي كه دربارهٔ سكار شير داستند مي مبل مقصود تعویز مراحعت مموده چند گام پیشتر رفتند . و ساه لمبد اقبال در دست چب آن حضرت با دلی قوی ایستاده شدید - و راحه رامداس نزدیک ایسان و حیاب خان و اعتماد رای بحانب دسب راسب قرار گرفته -و کمال تراول در عقب ایستاده مندوی هر میکرد - چون در اثباء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلاف مرانب از جا در آمد و تیر کاری نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنحا که نگمبان حقیقی برگزیدهٔ

بطرعناس حود را در هرحال از آسیب عین الکمال نگه می دارد-آن اهرمن سهاد در کمال حشمگینی و قهرناکی سوجه آن حضرت نشده سوی ا وهرای سواص که پایهٔ بندوی در دست داشت روی آورد ـ آن نوي دل نظماً نزلزل يخاطر راه تداده سر راه برو گرفت - چول حسب الامر اقدس مفرر است که سماهیان در شکارشیر حربهٔ بکار نبرند - جنانچه هنچکس بارای آن بدارد که جمدهر و خنحر نیز بر کمر داشته باسد.باچار چوبی که در دست داشت برو الْداحبُ ـ و آن دد در غايب خشمناكي با سرعت صوب و صواب الدد اد حا درآمده بگره ئي آذر و تندئي بندر برو حمَّله آور سد - ايوب راي از صدمهٔ آن ابداز به قذا باز امتاد و شیر اورا در زیر گرفت. حود او دست های خودرا عمایت سائر اعضا سیر بلا ساخته بود - نخست هردو ساعد و سر پلحهٔ رای مذکور درست در یکدیگر سکسته از کار انداخت ـ چنانحه نزدیک بود که یکباره کار اورا ممام کند - درین حالب ساه پلک افکن شیر صولت که شانهٔ شیر را بنظر انور درآورده انداز سمشیر انداحتن داشتند چون بیغ شعله آمیغ را حواله نمودند ناگاه در عنن فرود آوردن نظر ناریک من دقت نگر بر آنوپ رای افتاد که از هول جان یکدست حود را که حراحت تمام مدآن رسده بود از کام سیر در آورده در شانهٔ او حمایل کرده. درآن فسموقت نازک دست ممارک را از نظر گاه نخستین نگاه داسته در همان گرسی به نیروی سمکدستی انداز کمر سیر محوده تیغ صاعفه باثیررا فرود آوردند و باوجود آنکه در آنحالت خویشتن داري بظهور بساننده حفظ خود مموده بودند .. و ارین رو صربه را آن مرتبه نیروکه اول داست عماند از کمال باثیر ضرب دست و روز بازو رحم منکو بدآن اهرمی سکر رسید ـ و راحه رامداس سز صوبی رد ـ و از آسیب جراحت های ، کر سراسیمه گشته نم كسته رو گردان سد.و تصا را در باز گشتن بصالح بام حراغجي برگشته بغل که رورش به سب انحامیده در آن حال سمعی افروحته بعضور پرنور سي آورد بر حورد-بمجرد رسيدنهاد صدمة پنجهٔ آن بلای ناگهان بدين اجل رسده چراغ عمرش حنال فرو مرد که همانا از حیات هرگز بو نخورده بود _ درس وقب بادشاهزادهٔ باند اقبال از کمال نگرائی باحوال حضرت خلام مربب متوجه خبر گیری سدند که مبادا از چشم زخم حوادث ررزگار اسسی بدسمان آحضرب رسیده باشد . انفاقاً بدگان حضرت نیز ملاحظهٔ ساسی از رهگذر آن باند اخبر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - كه درين حال آن سرور بخدمت رسيده خاطر مبارك آن

دو سهبر دول از جانب همديگر جمعت كايي گراشد و محملا حول آن دو مطريات معملا حول آن دو مطريات معملا معنوي از الاست يكديگر و يشكرن به بدرگاه نگانه ايزد داداو نمودند و حصرت ساهشاهي باي سال آدان در رئات كرال فامراني آورده مربن و خانه حشم ركات ورگار را سارگي رو كس حسم حانه ارباب بساير و المسار مودند و يحماركي بادگي سوا با آن م كشته را به صرب عدوق بمام ساحمد و درين حال دين دولت و سه دب عدد موده معوجه معتم اقبال شداد و درين حال حال در راحه الداس كما در كماهي حقيق آگاهي داشتند كمعت احوال از قوار واقع بمسامه حاد و حلادت و سيكلسمي و دوب نظر آن والا قطرت در باريكي آفري حوال گشته و سيكلسمي و دوب نظر آن والا قطرت در باريكي آفري حوال گشته ماه بلد اقبال رطب النسان سدند مي بدعاي روز افزون حاد و جلال

دری آوان که عبادت است از روز پنجشسه بوردهم مرداد سشم سال باریح جلوس جهانگیری مطابی دواردهم جمادی الثانی سنه هزار و بیست هجری که سستان انور ساه والا قدر پنابر فروع قدوم نور طهور نیک اهیر صبیهٔ کریمهٔ ستوده سبر مظفر حسین میرزا صفوی مشرقستان انواز عنایت ایردی سده بود - حصرت حلاف پناهی در سبیل مبارکد طلوع ثمرهٔ پیش رص این دوسهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم در کت اروم ارزانی داستند و سایر پردگیان سرادی عقب را نیر طلب بموده به بسط ابرانی داستند و آن کریمهٔ نامور ۱ [حودا] پیکر را به پرهنر با و دیگم مسمیل ساخته حسب الاستدعای والدهٔ ماحده بحصرت آن مولود مسعود را به فرزندی ایشان دادید*

درین ایام خصته انجام حشن نوروزی نآئین هرساله آذین پدیرفته به مربئی عالم یعنی ثیر اعظم در ناریح رور دو شسه پنجم ماه مجرم الحوام سنه هرار و بیست و یک هجری بشرف حانهٔ حمل انتقال نموده سال سشم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرحندگی آغار شد. درین ناریح دو هزاری داب بر سسب آنحصرت افروده نسلم ده هراری دات و پنج هزار سوار فرمودند و در نوروز آینده سال هفتم حلوس نار دو هزاری دات نر درجهٔ منصب آنجصرت افروده از اصل و اصافه دوازده هراری ننج هزار سوار مقرر نمودند الحصرت افروده از اصل و اصافه دوازده هراری ننج هرار سوار مقرر نمودند المحصرت افروده از اصل و اصافه دوازده هراری ننج هرار سوار مقرر نمودند المحصرت افروده از اصل و اصافه دوازده هراری ننج هرار سوار مقرر نمودند المحصرت المحص

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال
و ترتیب انجمن جشن قران السعدین جاه
و جلال یعنی زفاف حضرت شاه بلند
اقبال بستر عصمت و خدر عفاف
نواب قدسی نقاب ممتاز الزمانی
صبیهٔ رضیهٔ نواب آصف خان

از آنجا که همواره کار پردازن کارخانهٔ قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور حمان بر وفق اراده سهما و آماده سی سازید ـ و پیوسته دستیاران والا کارگاه مدر در عالم دیگر اسماب سایحتاج معاش و سواد ضروریات معاد حمهانیال ساحمه و در داخته ممی دارند - بنادر آل این فرخنده پیوند همایون ارحمدکه در رور ازل حسن انتظام یافته بود ـ در تاریخ رور جمعه نمهم ردیم الاول سه هزار و دیست و یک هجری مطابق دست و دو اردي بهشب ماه سال هفتم از جلوس اقدس نظهور پدوست و بدين وسیله راس انمان ادامی و آمال و سرمایهٔ رفاهیت احوال و فراع بال حالمان دست بهم داد ـ حنائجة امروز دليل آن از وحود مغيص الجود چهار شاهزارة بلند احتر كامكار والاكه هريك زينب صفحه روزگار و قرةالعين ابناى همه ديار و موحب انتظام نظام چهار رکن جهال و سبب امن و امان سُش جهب زمین وزمان اند - مانند روز سدا و حون آفتاب عالتاب روشن و هویدا است -به نحوی که برکاب آثار آن با روز قیامت برورگار و ابنای روزگارحوا هد رسید-و میاس نتایج آن با بومالقام باعث رونق حار بازار عالم و موحب قوام معاملات دار السلطنه آدم خواهد گردید . و در آن فرخنده ساعب که عبلس اس عقد ازدواج معدس ممائة سعد اكبر فلك خلاف كسرى و زهرهٔ زهرای آسمان عف در دار الخلاف عطمئی شریعت غرا منعقد مى شد .. سن سارك شاه جمهان بخش حوان مخت كه انشاء الله تعالى استداد بقای آنحضرت تا انتهای ددت روزگار سد در دست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یارده ساه و بیست و یک روز قمری رسیده . و از عمر شریف آل ماکهٔ دهر و سهبن بانوی عصرتوزده سال

و بیست و بکت روز شمسی و نورده سال و هفت ناه و بست و نسخ روز تمري مقصى شده ـ و از رمال حوالتكارى با ان رمال ينج سال و یاماه و پنج روز سمسی سنری گشته بود . بالحمله در آن روز سعادت افروز همامول نزم طوی بشارکنی و سحسا نگنی در منزل سارت عصاد الجلاف العظميل محتار الملب و موتمن الدولة آصف حال كه درال. آوان بحصاب اعتقاد خال محاطب بود فرار یافت و باستوری آن دستو، العمل دبوال روزگار کار پردازال سکوکار نمهیهٔ حسن و درااحام آل پر وفق دلجواه عواجواهان شردند ـ و سناط شادكامي و حرمي بكام حاطرهاي موافعان گسترديد - در آن هنگام عابس افرا که بادهٔ باهمی و هوای جوردیی بسه بخش دماع عالمی شده بود - و ساحب آن محفل عسرت از کیکست بری رودان رسک بردای صحن که تمان ازم و عیرت افرای عرصهٔ فردوس احظم کسمه ـ سانیمان رورگار عمى دادسه قالك إقالدار بناير افرايش درجة ساوراري آن آصف صفات بدين أيحمن سادماسي بسريف ارازانبي فرموده ارا تور قدوم النور زيبتني ديكر بر آدین آن جس نم سب آئین سیند و نکام دل بر مسئلا عنق و کهرایی سسته برسم سکول و ساه شادی انواب ساط و شادی بر روی حاص و عام کسودند _ چانچه فراع حاطرها از فروغ سگفتگی حساسی را در پیرایهٔ نور و سرور گرفت - و صفحهٔ رسین حول روی صاحب دلال کساده پیسائی گردند - رامسگران نیز نمقتصای عام سازها راست کردند و سرود گویان و پای کونان راه حردمندان ردن گرفتند به او پهلوی لطاف حمایل های باسمی بر و دوش جویرویان جرمن کل گسته روکس صحن کلشن و فصای حمن سد ـ و از بالای طراوت کلاستنهای چنه و سنوتنی سوریده بلبل سدا از عسق کل سوری وا سوحته بدورشی گلستان ساحت ـ درین هنگام که هنکاسهٔ داد و دهس کرسی داست و رورگار ادای حق مقام می نمود ـ اهل رمانه را مهانهٔ حویسس کاسی و حودرائی بدست افتاده داد کامرانی دادید ـ و از گردون گردان گرو عمر رفته و آینده گرفتید ـ چون ار مراسم این ایام سعادت فرجاء فراع کلمی حاصل شده و روزی چند ارس رور نیک اختری و بهروری منفضی گشت ـ حضرت ساهساهی با سایر حجات گرینان حجلهٔ عصمت و جمله پرده نشیمان سرادی عقب پرتو انوار عدوم بهجت لزوم در منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گد تردید . و حسب العكم آبعضرت سامان طرازان كارخا له سلطنت بتاركي جشى حمال آرا آرایش پذیر ساحتند و قبهٔ بارگاه رفعت باوح طارم منهر و ماه بر افراشتند -

و حضرت خلاف مرتب درآن محفل عش و کامرانی یک شنان روز همت والا نهمت در سط دساط انساط و گستردن مسید عیش و نشاط گفاشید *

العمله محامد ذاب و صفاب آن گریمهٔ دودمان مکارم احلای و کرایم اعراق اعبی نواب قدسی نفاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بینابهٔ جلوة ظیهور نمود و بعدی دقیق آداب شاسی و مزاهدانی و براتب هدست گذاری و الرستانی آن ملکهٔ ملک شیم اعلی درماب استحسان رسید - که آن معتاز طبعهٔ نسوان حیان و سرفراز حوران حنان را از سایر خدرات شیستان دولب برگزیدند و بادر شیوهٔ ستودهٔ والا خداوندان این دولب کدهٔ عظمی که سهس بادوان حرم سرای خلاف کری را بخطای و الا و لقبی سایسته احساس می بخشند و تا نام نامئی ایشان زبان زد خاص و عام نشود این علیا جناب را باین اعتبار معتاز محل بیگم حطاب دادند و درین کارنامهٔ گرامی هرحا زبان خامهٔ وقایم نگار ناچار بایراد اسم ساشی و درین کارنامهٔ گرامی هرحا زبان خامهٔ وقایم نگار ناچار بایراد اسم ساشی آن انسیهٔ حورا نراد حرآب نماید بعنوان بواب معتاز الزمانی معتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود *

در سال هشتم جلوس جها، گیری مطابق سنه هزار و دست و دو هجری که آغاز ابتسام عنجه گلبی جه و جلال حضرت ساه دلند اقبال دود به از سرابستان دولت آنعضرت و حرم سرای سعادت نواب معتاز الزمانی نو کلی در چار چمن وجود بشکفته جسنی غنجهٔ امید و خندهٔ رونی سپیده دم عید روی دمود ـ چول این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت ـ حصرت حلاقت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم سرای غلاقت دنادر رسم تهنیت ظهور این نوباوهٔ مقدس و میوهٔ بیش رس که ثمرهٔ بیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود ـ بمنزل همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف درانی داسند ـ و آل حصرت معملی عالی و درمی دلکش درتب ساخته دراسم یا انداز و لوازم نشار و پیشکش برداحت د و کنار و بر نشار چیمال را چول چیب عنجه و مشت صدف سرسار زرو لیریز گوهر گردانیدند ـ چول چیب عنجه و مشت صدف سرسار زرو لیریز گوهر گردانیدند ـ حضرت خلاف مرتب آن فرخنده اختر برج افیال را بحور النسا بیگم

نادور فرموده بعثایت حاص فرزند خواندگی خویشتن که اقصیل مراتب دولت خاودانی است احتصاص بعشا بد *

بیان مواجبات نهضت موکب جاه و جلال جهانگیریی بهمعنائی شاه بلند اقدال مصوب دار البرکت احمیر

چوں بعد از سابحة تاكريز حصرت عرش أساسي حلال الدين محمد ا کبر هادشاه که کم فرصتی حسرو آسفته رای حصرت سلیمان مرتبت را برس و فتق و كساد و بست معاملات سمالك محروسه چه بند رخنهٔ ولايات دور دست سحال الدادد بفرواشاندن سعلهٔ آتش فتسه که برانگیجته و افروحته بود استغال داشتند - در حلال این حال حالی در مملکت جنوبی پیدا سد ـ تعصیل اجمال مذکور آنکه در عین این حالی دساداران دکن از فرط کوناه بطرمي بل بنابر كمال بي بصرى كه الايمة كمهن دار ديا و فساد انكيري و فتنة گري له حاصيب ديريمه گنتي است. حمر رمَّة اطاعب از رقبة المماد نسوده سر به ممود و عصیال بر أوردند ـ بلکه حربن معنی بسمد سموده حلم العدار و مطلق العنال به بركتار در آمديد . . . صه عبر حسسي سياه بحب بیره رای فرصب عنیمت سمرده از نباه ابدیشی و کم قرصبی که ناسی از طغیال منشی و باقص فطرای او بود - دست بصرف به اکثر محال بالأ گهاب نه با اولیای دولت اید نیوند نعلی داست دراز درد ـ و عبدا لرحيم مانجابان سهه سالار دكن و حا ديس و برار ارآبجاكه همواره ابدار کردئی هنامهٔ سپاهکری داست - و ارین رونه فننه پرستنی و شورش الكيري سهمت زده خاص و عام بود _ همايا آران راه عمال بالا دويم ي عمير نگرف ـ و درهیچ مربه لگام نیز حلوئی و فراخ روی های آن زیاده سربی ببرد م لاجرم فتنهٔ او آهسته آهسته چان بالا گرف و رفته رفته کارش هجای کشید که خانحامان به عجر کرائیده از جارهگری فروماند ـ و ناچار برسیلهٔ عرصداست های یی دریی درحواست مددگاری سود *

چون دقایق حقیقت این معامله در رای جهانگشای هواحواهان دولت رور افزون بدرحهٔ وصوح پسوست بی دونف از موقف خلافت کسری فرمان فصا جریان در دات دهیهٔ عسکر ظفر اثر محلهٔ معاد راسکی یافت و لشکر گران سنگ کهسرداری آن نامرد سلطان پرویز و اتالیقی وکارگذاری

يساق بر جعفر بيك آصف خان مقرر شده بود بآهنگ تسخير دكن و تادیب دکنیان تجهیز یافت . و راجه مان سنکه و امیر الاس ا (۱) با مسى از سرداران ئامدار به كومك نعين بهديرةتند ـ و خزانة گرامند با فیلان کوم پیکر نبرد آزموده کار زار دیده سرمایهٔ استظهار سهاه نصرت آثار شد .. و در همان روز رایب فیروزی آیب بدآن ...مت ارتفاع گرفت ـ جون آن عریز مصر ہی حوہری که کنعائثی قحط وہوف و ممامله فهي و زندائي قيد اوامر و نواهني نفس اماره و طبع زيان كار شده خود را گرفتار مستلدات نفسانی و ملایمات فوای حیوانی داشت. منا نجه مطلقا سالک نفس خویستن سوده در سا تناول مغیرات و تجرع مسكرات حصوص مداوس سراب مدام و ملازس سماط و ندام بود ـ و این معنی که درحقیق علب ضعف دراغ و باعب بی پروائی است به بعوی برو غلبه داشت که از فرط عدم سالات اکثر اوقات مست و عراب گران حواب بی حبری و سبکسری بود . لاحرم درین مرسه نیز اثری بر مرابب نمیهٔ جنود و نجهیر عما کرنامعدود متربب نه شد . و بیهوده همگنان نقد وقب بزیان برده غنیمت فرصت از دست دادنه -و نه تنمها ار این معنی کاری پیش نرف بلکه سرمایهٔ حیره دستئی خصم اران افزوده مادة خيره حسمتي غنيم آماده كسب حون از كماهي احوال بدربار اعلى اكاهي رسيد حان اعظم و حان جهان و سهاب خان وعبدالله خان از ارکان دولت عظمی که هر یک براسه کار اقلیمی سر سموانستند نمود. و فی نفسه مدرب بر کار فرمائئی لسکری و کارگذارئی کسوری داستند باستعداد سام متعاهب يكديكر بامداد ايسان رمين يافتند _ محملا بألكه درین بوبت ارین عالم لشکری دست یهم داده بود که بسخیر عالم را كفايت مهكرد - چون سرگروه از كار فرمودن سهاه عاجز آمده ايشان بيز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانه هکامهٔ نفای امرا بایکدیگر نیز گرسی داشت ـ ناچار درین نوبت هم کاری از پیس نه رفت با آنکه

⁽۱) اینجا از امیر الامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه به مهدهٔ وزارت سرفراز بود - اقبالنامه جهانگیری - صفحه ، به طبع المشیا تک سوسائیتی بنگاله *

چند كرب لشكر ببالأكوات بردند ـ در حميم كراب بي نيل مقصود با بدنوين وضعى مراجعت تمودند - و د، هر مرنبه اوحود كثرت عدد و عدت اوليا و قلت اعدا و یا عدم سهاهکری اعدا علب مزید علب شده باعث افزونئي نيروى محنيم كشتند _ جنامجه ار اين حركات نافص مادة سوداى زیاده سرئی دکیاں به نحوی ازدیاد په برمت که دریں بورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بعنی و عناد سدید و از سر نو طریق فتنه و فساد وراً پیش گرفتند _ و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع باف حرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیشتر آمدید ـ ویای از حد گلیم کوتاه حود دراز کرده همگی بالاگهاب را به تحت تصرف در آوردید ـ چوک درین نوبت ساسان و سرامجام این سهم کمانترضی شده دود و پرداخت احوال لشکر بواجبي تموده ـ معهدا چنامچه بتكرار سبق ذكر ياف از بي نفسي سردار و ناسباًسئی سپاه و حق داشتاسئی امراکاری باحته به شد. و این معنی بر حاطر مبار ک حصوب حلاف بنآهي بغايب گرادي تمود ـ و پيش نرفتن این مایهٔ ریادسی ارآن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالی نهمت آنعضرت زباده آرحد حصرو عدد وبيش ارمقدار قياس و سمار دشوار آمده لأحرم در حاطر مبارك قرار دادله كه حود بنفس نفيس بر سبيل ريازت ، وصدُّ منوره و خطيرة معدسة حصرت حواجه معين الحق والملت والدين به سوی دار الرکب اجمیر بهصب تموده چندے درآن خطهٔ هاک بوف فرسیند - ساید که بطر به بردیکئی آل حصرت امرا سرم حصوری منطور دا، الدو ارکار حود بیز سماری گرفته حسابی ار کار فرمائٹی خود بر دارات ـ و سنو ک طریقهٔ حق سناسی فرا پیش حویس داسته همت در سر انجام در وای نعمت خود گمارید - و منهم رایا که از عبید خصرت عرس آسیانی ا دسر بأدساه بار باوجود اسداد سدت جهابكيرى و جهابيائي آل بادسآه كشوركشا گيتي ستان كه سائند آسماني مؤيد و نتوبيق و نسديد رباني موقق و مسامد بودند پردایس بواجسی نیافته بود همواره سرامجام آن بیس نهاد حاطر ماکنوب ناظر بود - و أن مر محرک این عزیم صائب آمده یزیال مبارک آوردید که غسب میم رانا از عر راه که رو دهد صورت داده آنگاه بعراع بال و درستی بدییر با لشکر گران سنگ از آنجا بكسر مموجة بسخير كشور دكن و بنبية أن گروه أشعته مغز سبك سر شوند. بالحمله چون این دو مطلب عمده پیش سهاد همب حدا داد بود عزم نهضت اجمير را محلية جزم آراستند . و در ناريج دوم ساه شعبان سنه

هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشم از جلوس اقدس حما کبری دو کب مسعود با فرخندگی نمام متوجه آل سمت شد جول بطاهر آل بلده رسيدگرد قدومانور بوبياي ديدة اولي الا مار آن دیار کردید _ از موضعی که قبهٔ روضهٔ مقاسهٔ حضرت خواحه بنظر اقدس در آمد - بنابر پیروی طریقت حضرت عرش آشیائی و نظر ملاحظهٔ مراسم اداب زبارت مشاهد متبركه تجويز سواري به فرموده فرود آمد لما و از بعش های مدارک سرمایهٔ مناهات آن سر زمین دل روی زمیر آماده ساختمد -و باین روس فیضیاب فور رمارت مرار مفیض الانه او آل قباله احرار گشته ا كتساّب انواع فيوصات آمماني و اقسام بركات جاوداني محود د. و داعطاي صلاب و صدقات و وطایف و نذر که وظیمهٔ ریارت این بنام حیر است ادای حق مقام فرسودید ـ و چول اسم ممارک آل ماج مردک اولیای کبار اعنی حواحه بزرگوار بطریق نقریت ذکریافت - لادرم مجمل نسب و نسبت و محودار المبار و آثار آنحصوت را ار سادمی سلوک طریعت . منتهای وصول به حمیه بنابر حصول تبرک و سم ه سادانی ریاص سعن ہو طبق ہیمایش طریق ایجار ہؤناں صدق سال کاک وفادہ عردا و حامة بدايع طرار مي دعد ـ مولد انور آل سرور در دا، الملك سحسان است که معرب سیستان باشد . و منسوب بدآن کرده سعری بر سه تر سی نیر گویند - و آن حصرت شانوین اعتبار بسجزی معروف آند - اسم ۱۱۰ بزرگوار آن مرسد ابنای رورگار حواجه غماث الدین حسی ب و مساه آن والا جماب حاک به ک حراسان - در اوائل طلب و ما ما د دله سیخ ابراهیم سدري که در آبوس بیشوای محدوبال عمد ور س به کشش این کمند در داند - و ندانر پروانگئی آل سمع حمم اصحب س المجمن دار يافته باعتبار عقد بيعب بآن واسطه العمد اولياي مساء الالمطاء در سلک سلسله الدهب اهل سلوک و وصول احتیار بذیرمتند و الماه رساد شيح مذكور بعد از ساوك طريق تجريد پيروئي روش ارباب معريد حوده مردانه قدم در وادي ا[سياحب ساحت]غ ربع مسكول مهاد د_ و حندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و بعلم تعلیم علوم ظاهری بیر اسم ل داشتند - از آنجا خطهٔ نیشاپور را وجه توجه ساختند ـ و در قصهٔ هارو به از مضافات آن ولایب بخدمت شیخ عثمان هارونی که از مشاهمر اول است

⁽١) ع[سياحت و مساحت]ل

وسيدند ـ و مدت دو سأل و بيم در آن يقعه الأوت بموده از آن مرشد ١٠١٠ كان حقیقت ا کتساب آداب طریقت فرسودیه _ و درآن مقام بدیر پایمردی ثبات قدم بمقامات عالمه يسيده از دستياري توسل بذيل ارادب ساب عرفال مآب ابوأب متوجاب برارون روركار خويش كشودنده چون از راهنمونني ارشاء شبع سد كور دقايق سلو ن ايى طريقة والا را بدرجة اعلى رمانيديد ـ حصرت سيح خرفة اجارت كه ارجمله اسرار اين طبعه عليه است ديشان حوالت تعوده اشارت احمياز سفر عراق عرب قرمودند . و آل عالمي حماب باي ادب براه طنب مهاده در طي راه بخدمت شيح الطايعه و دليل الطريقه شيخ عجم اللاين كبرى وسيديد ـ و قريب دو ديم ساه ار ينص صحب ال بدر سماء ولایت و نحم فلک هدایت زاه بوادي عربان برده ابوار ایدان از پرتو شهر رای انور سندر افتیاس بمودید .. و انگاه بموضع جیل که در اسفل مدینه السلام بعداد واقع اسب شافته ملب پنج ماه و علب روز بوف بموده ار فروع صحبت سریف عالی حضرت سید ۱ مادات و مشع استفادات سلطان العارفين و باج الواصلي هادي سريق هدئ ساك آه دا سارت رحيق بحيق پيشوآي هر فريق قطب الحاصي عوث التقليل سيد عبد القادر جبلاسي بمورسعادت در جهانبي رسيدناء .. و يوق بتدكان سيح از برائب لقاى ممارك الحصرب بطريق طريقت نه هما ، هم حاصيت آب بقا است فيطي سیاب جاوید ا دوحمه در مهایب مرادب کمال پیوستند . و در آیجا به بغداد سافيه سعادت ملاقات سرح صياع الدين أبو لجيب سهروردي در افتند ـ و بعد ار مهاحمت این سفر به همدان رفته یا سیح یوسف عبدانی رسیدند . و از آنجا به صفاهال افتاده با سیح محمود نبقاهایی صحبت داشد. د و از انجا به ببردر رفته بسرف ملاقات سيخ الوسعيد ببريري كه اراعبال اوليا بود مستسعد سدیا . و از نیرین به سمت منهنه و حرقال سیافیند . و از آل اه سمر استرآباد احتيار بموده بعور صحبت فيض بخس سيح باصر الديي اسر آبادي كه از اعاطم اوايا و مسايح طريقت بود رسيدند - و از آنجا به هراب با سبروار که بنا بر طربق معریب شهرب باستواردارد شتامه چندی اقامت سوديد _ و ارآنجا به حصار شادمان و از آنجا ببلخ رضه مديي مديد در آن مقام بر سرخا ف پا ف شیح احمد خضرویه مجاورت گزیدند - آنگاه از بلخ به عزنین عبور مرموده در آن بععه به لقای او سمس العارمین آ شیخ عبدالواحد

^{(&}lt;sub>1</sub>) ع [شمس اللين] ل

فائز سدند ـ و از آنجا آهنگ وسعت آباد هنديستان نموده در ناريخي فنض قدوم بدارالملك لاهور رسانيدند كه ملك معزالدين ساء غوري فتح خطهٔ بهاک دهلی سموده و فطب الدین ایبک را از غلامان خاص حود آمعا بحانس نئي حويشتن عمب نموده بار بسمت بخكاه عزمن لواي مراحمت بر افراخته درطی راه باحل طبیعی سفر آخرب گریاه بود ـ بالحمله در لأهور به صحب سنح حسين ربحانبي رسنده و از آنج، نوجه جانب دهلي احسار فرسوده چند گاه درآنجا بسر انزده به حول عموم اعل آل سر رمین بدیسال پی بردند از فرط آمد و زقت باعث انسواس نجاطر او اعلب مکلایر صفای وقت آنجصرت سادند با لاجرم از کمال دوستی حمول و دشمنی سهرت رحب ۱۱ مال تکوشهٔ دار المرئب احمیر کسددند باگرچه چیدی پس او آن سکمهٔ سمور احمار سعادت اسلام دریافته بودید لیکن اهل اطراف و تواحي آن ولايت همچنان در دعر دافي دودند ـ درين اثنا مي حسين باهي از سادات مستهد مقدس معروف به حنگ سوار از طرف فطب الدين ایدت که بعد از اربحال ملک معرالدین در هدوستان اوای استقلال بر افراسته بود ـ با لسکری کرال سبک بحکوست احمدر و ملازست حصرت حواجه نامزد سد - و او رفيه رفيه از پريو ايدا- باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و سعاير مسلمانان را در آن خطهٔ پاک کماينعي طاهر ساحت - و آا اش عرصهٔ آل سرزمین دلسین را از غمار دهر و لوب سرک و انكار برداخته اعلام اسلام در ساير مصافات و اعمال آن ولايت بر افراحت و حصرت حواجه را توطن در آن ملک حوش افتاده رحل افامت افلاما لله و در سن دود سالكي سالك طريقت صاحب سريعت شده باهل احتیار فرمودند و هف سال آیکر شعار حیاب مستعار داشته همت والا بر أكمال سالكان و تكميل مسمكملان آل ولايك كماسمد . و درين مدت خطة اجمیر از فیض وحود سرنف ایسان سعادت پدیر گسته منبع برکات بود. در روز ششم رجب سنه شس صد و سي هجري مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منرل قرب ایزد بعالهل اختیار فرمودند . و از فیض ارادب و متابعت طریقهٔ آن مرشد کامل سالکال اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند ـ چناجه مشهور است كه شيخ شهاب الدين سهروردي بيز بركات محبب ابشان در یافته اند - و بروایتی ضیاء الحق حسام الدین چلهی و شیخ اوحد الدین کرمانی در مبادئی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروئي طریقت حضرت خواجه کرده خرقهٔ خلافت از ایشان

دارند . و باج العرقاء الكمار حواجه قطب الدین بحتیار اوشی كا دی كه صفای روضهٔ ایشان دهنی كینه را با اید تازه رو دارد از اعظم حلفای حضرت خواجه آند . و شیخ فرید الدین معروف یه شكر گنج كه حلیقهٔ خواجه قطب الدین ابد - بیكه واسطهٔ دریورهٔ قبص ایشان گنجور حراین حقایق و معارف شده ابد . و سیخ عظم الدین سشهور باوند ر حفهای سنخ فریدالدین و حصرت سنخ عمیر الدین كه به جراح دهلی استهار دارند - و همچنین سنح . رهان الدین سلقب به غریب که مرقد صور ایست در دولد آباد دكن است - و سرور کشور حال و قال منك الكلاء حضرت الین خسرو دهلوی مسهور از مریدان سلطان النسایح مدکی بوساطت ارساد بسان فیص ایقان از سرچسمهٔ عرفان باقیه اید - ۱ در برتو اتوار هدایت و دولت متادمت طریف آن رهمای طریق عدادت با سر مترل وجدان و دولت متادمت طریف آن رهمای طریق عدادت با سر مترل وجدان

نهضت موکب جاه و جلال شاه بلال اقبال سلطان خرم حسب الامر حضرت جهانگیر بادشاه به تسخیر ولایت رانا امرسنگه و روزی شدن فقح و فیروز یی یافتن به نیروی توجه کشور کشای آن ولایت

چون کاردانئی حکمت کاملهٔ حصرت پروردگار حل برهانه آوت که صفحهٔ هستی رانقش درستی به بشسه بود و حقیقت معنئی عالم صورت صورتی نه بسته ، بعکم صوابدید مصلحت و بنظیم امور دار الخلافهٔ آدم برآمد هر امری دشوار و سر انجام هر کاری دور از کار بدرآمد روزگاری بارگداسنه - و حل هر عقدهٔ سربسته را برای صائب رای در گرو گره باهیر نگاهداشته - لامحاله جون وقت آن کار در آید حمال آن امر بسر خود نقاب کشاید - جنانچه درینولا صورت فیح رایا که در آئینهٔ خیال هیچ یک از سلاطی عظیم السان هندوستان نقس نه بسته بود دچهره کشائنی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بروجه احسن، روی مود - و بالجمله بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بروجه احسن، روی مود - و بالجمله

جمال شاهد احمال این مقدمه در آئینهٔ بدن نمای تفصیل بدینگونه جلوهٔ انکشاف مام می معاید که چول راناکه از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولايب و كثرب خيل و حشم ا، باز عام دارد ـ در ایام حلیس همایون حصرت جهانگین بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعب بسد - و برطنق سلوک طریق عمد قدیم بر حاده کفران و طعیال مستقیم بوده ثبات قده ورزید . و نتقدیم لوارم بندگی اعداء شموده هم چنان بر اظهار بافرمانی و اعلان عصیان ستقرار داشت - وبنا ر قرار داد دیرینه آن سلسله که بزعم باطل حود از اولاد نوشیروان داسد و دولت طبقه حود هزار ساله می شمارند سه باوجود تمادئی مداب تطاول و تعلب ایشان برین سرزمين هركز درياف سرف حصور بادشاهان عظيم السان بن كسور أكبر ننموده ما بلکه پسر صاحب بیکهٔ یعنی ولی عبه حود را نیز بخاصت به وستاده اند سچه عمده مزایای ایشال در راجمهای دیگر اس اقلیم اعظم این است ـ که هر کدام بهایهٔ رانانی رسند لارم است که از روی عجز و فروشی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باسند ـ چنانچه رانا هرتاپ که در رمان حصرت اكبر بادشاه باوجوداسداد مدت جهادكيري و حهانداري أنعضرت به پنجاه سال کشید - پاس اوا،م طاعب گداری و وطایف قرما برداری تعاسب م با اینکه مکرراً آبخصرت لشکرطفر اثر بر سر اوتعین فرمودند . وبحدی درین مهم ١٠ و جهد داشنند که حصرت جهانگیر بادسارا با راحه مانسنگه و چندی از اعاظم امرانه نسخیرآن ولایت فرسمادند ـ و هر بارکه از انمودی لشكركوه شكوه و سحب كوسئي سهاه بصرب آنار عرصه برويبك وكار برو دسوار می سد - پناه بشعاب جمال و بنگماهای کوهسار ارده در عقبات سخت گذار و گریو های دسوار دردار روزگار سی گدرانید .. و بوسیلهٔ اظمهاراطاعت و انقیاد اقد قرصت بریان داده بهمین طریق حال از ورطهٔ هلاکت بیرون مى برد ـ و سرداران موكب اقبال نيز ار صعوب مهم بدين معنى قناعت می نمودند ـ ولهدا درین مدت آن معامله پرداختی سزا بیاف و مقصود بروقق مدعا رو ننمود -در آخر اص که کار بطول کشید و آبحضرت بر سر این معني كمال ايستادگي داستند ـ بنابر ميانحي صوانكويال بسر خود همين رانا امرستکه رایملارم آنحصرت فرستاد _ چوک حصرت حمهانکبر خود بنفس نفيس متوجه پيش رقب اين منهم شده بودند . معهذا صورت درستي بر نه كرده بود - لاجرم نهايب مرتبه اهتمام در سر انجام اين امر داشتند - چنانچه اول مهمي كه بعد از جلوس اقدس پيش گرفته بانصرام آن برخاستند همين

بساق بود . و چندین مرجه عساً کر نصرت آثر به بسحیر آن ولایت تجمیز فرموندند د از جمله دوست ول ساطات پرویز را دافوج بحر امواح باستيصال آن مخدول ارسال داشمد معوى كه سابقاً مم مكارش بديرف - جول سرّ لرد آل کار دشوار ریاده از حوصلهٔ مدرب و اقتدار او بود در متنهٔ سلطان حسره بمعاودت مامور سلام و بعد از قراع آن معامله اه سي ديگ منهايت خان وا یا نشکو گران سبک بآهنگ اسراع آن ولایت فرساند د و مدنی عبدالله حال اوزنک فیروز جاگه در آن ملک برکتاری سود . و حندی راجه عسو بهزا در آن سر زمین نمار سو برددی سکرد با و بنابر مقتضای عجمون مقدمهٔ مدکوره چول بسخمر آن ولایت در بند با حبر وقت بود . و در حوالتگا رور ارن کشایش این عقدهٔ دشوار به گرم ۱۵ نئی رای گیتی آرای ساه بلند اقبال بعویض یافیه د لاجرم هیچ یک کاری تساخته به عشمت سراحمت ساختنه - و دريل وقب كه ودب بر آداد اين مطلب در آمده دود و حمول آن مرام از رهن تعویم رورگار برآمده - باو مود آنکه پیشتر نفصه تسخیر دکن بدار البركب الجمير بشريف أورده بوديد بحسب سر؛ حام اين صام را پيش بنهاد همت والا بموديد يا لاحرم يتاريخ تبشم دي ماه ألبهى هشتمين سأل جلوس جمانگیری مطابق چماردهم ذی بعده مند هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعیه که نظر بافتهٔ سعود آسمانی و اخسار کردهٔ با در داسی بود -ساه بلند اقبال را بسحير ولايت رانا رحمت دادند - و هزار سوار بر منصب آنحضرت افروده دوارده هراری شین هزارسوار دو اسیه سه سیه از اصل و اصافه مقرر ساختند .. و تشریف چارقب زردوزی که گلهای مرصع نیز در آن دوحه بودند و در اطراف کلما مروارندهای آندار بصب تموده با حیرهٔ طلا دوری ریشه و قوطهٔ زریفت و علاقهٔ سروارید و شمشیر مرضع و گهپوه ۱ با پهولکتارهٔ مرضع مرحمت فرمودنات و دو سر اسپ خاصگی نکی عراقبی نامور باکوه ۱۷، ۱ داگر راهوار با ساحب مرصع و فتح کج نام قبل با ماده قیلی دیگر مزید عنایات ساختند . و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند - راجه سورج سنگه - سیف خان بارهه -تربیت خان - نوازش حان ـ کشن سنگه - راو ربن هاده - رانا سکمراو -ابوالفتح دكني ـ ملاب خان بارهه ـ سورج مل وند راجه باسو ـ ميررا بديم الزمان ولد شاهرخ - واجه بكر ماجيب مهدوريه - مير حسام الدين انحو-

سليمان بيک مخاطب به فدائمي خان بخشئي اشکر ـ خسرو بي -سید حاجی ـ رراق بی ـ دهست بیگ ـ خواحه محسن - عرب خان خواقعی - سید شهاب دارهه . خان اعظم صوبه دار مالوه . قریدون خان برلاس ما سردار خال مرادر عمدالله حال صوبه دار گحراب با سراوار خان برادر خورد - دلاور حان کاکر - حان یار بیک - زاهه بیک - و جمعی دیگر از امرا ر منصب داران کومکئی دکن ار جمله ـ راجه رستگه دیو نندیله ـ يەقوب خان بدخشنى ـ معمد خان بيارى - خاچنى بيگ اوزنك ـ غرنين حان جااورې ـ نا هر خان تونور ـ على على خان ـ همب خان ـ شرزه خان - مدروا سراد والد مدرزا رستم صفوي - محملا درس دورش قربت بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکات ظفر نصیت نصرت نصاب ساه بلند اقبال سعادت بعين هزيرهتند . و د، اسعد اوقاب كه اوضاح افلاً ث بر وفي مراد رو داده و انظار انجم سوچه انواع اسسعاد افتاده بود -ما هجة اعلام طفر فرجاء بنام نامثي حضرت شاه ملند اقبال كه در معنبي بسملهٔ سورهٔ فسع و فسروزی است ارتفاع یافت - و لشکر طفر اثر ما قلاوزی تائید ایزدی در رکاب نصرب انساب آعضرت بصوب ولایت رانا نسافت . و بعد از قطع مساف مراحل حون دامن کوه آن سر رهین از پرنو فدوم انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام نیر اعظم مانند کریان مشرق خورشید مطلع نور ظهور گردید. درین حال جمعی از قراولان که سخبر گیری فوج غنيم رفته بودند بنومند سيرى جند اهرمن منظر درآن بيشه ديده حقیقب را معروض داشتند - چون شغف حاطر اقدس بشکار سیر بسهار ہود ۔ ہی توف حمد نقال روزی سدن فتح و فیروزی همد والا نهمد بر صید آنها گماشه متوحه آن سمت گشتند . و نمجرد وصول مقصد در اندک قرصب پنج قلادهٔ شیر شکار شد. و آن روز ظاهر فصه ساندل مضرب خيام باركاه سپمهر عتبه سدره مربه آمده نظاره نالاب محيط فسحب بسيط آب که در آن سر زمین سم و قوع دارد - باعث انساط طبع مقدس و نشاط خاطر اقدس گشت - و سبر اطراف آن کوثر آئین نال آئیند مثال موحب افراط اعجاب و اطراب آن فلک حناب سده نمثال فیض مصور و عس مجسم در مرآت الصفاء آب سلمات سيمايش الحسان] عما كرديد -حول ازین قصبه سرحد ولایب رانا است و سلطان برودر و مهاب خان

و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایب آن مقهور نامزد شده هیچ یک از آماً نكدشته بود قرين دولت و سعادت كدشتند ـ و منزل موهى که در دوازده کروهنی اودی پور واقع است غیم سرادة ب اتبال شد . و ازین منزل پنج هزار سوار بسر کر دگنی بهد تنبی محشبی که در آخر آن بخطاب شاه قلبی حال سر افرازی یاف آنامزد شدند ـ که بیشتر بكو هستان أن ولايب در آمده الخب و دراج و اسر و قتل الهل آنجا هیش نبهار بمایند . و خود بنفس نفیس اراده قرمودند که یا سایر اردوی جهال بوی از عقب متوحد شده بمیان آبولایت در آیند . حون این معنی مواقی صوایدید رای دولت حواهال ایامد با الاحرم بنابر استصواب راجه سورح سنکه حال والای حصرت شاه بلند ادال که از ماهیت آل سلک و حماً بق احوال اهل آعا كما هي آگاهي داست ، و او ير صلاح درمن كنكاش له ديده بود العرض مقدس وسأسديد له مصلحت درين است كه جميع عساكر أصرب مال يكمار الدرون ابن كوهسار اليمانيد حه درين حال بيم آنست صحکه نختم این سعنی را عشمت اگارد و از همه لمرف در آمده سر راها و گربوها را بگاه دارد.و درین صورت آمد و سد اهل اردو پاراز ویار مایدگان الشکر در رسانیدن رسد و آذوبه دشوار سود - الحال ساسب وقت آنست که موکب خاه و خلال به سعادتواتبال دربن بنر زمین نوفف بماید. و ارين حا اقواج فاهره دفع آل مقهور بأمرد سوند - العصرب كه يتأثنداب آسمانتی موئید و بتوفیقات ربائتی موفق و مسدد بود د - مطلقاً دریل بات بکتگاش صواب اندیدان عمل به کرده بر عون و صون ایزدی بوکل فرمودید. و اصلا مصلحت دید اولیای دولت آبد پیوند را کار به نسبه مدار نست و كشاد معاملات بر الديشيدة ضمير النهام يدير نم دند به و در حميم مواد بر کارساری بخب ارل آورد اعتماد نموده سرامام سهمات این یورس را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گداستند و از آنه که بمحص عنایب المبي و نيش نصل ناء تناهى بديرات تأثيد بروردهاى بويين بر وني تدبیر سی باشد همه جا مقاصد یکام هواحواهای در امده نقس مراد اولیای دولب ابد بنیاد درسب نشین افتاد . و بالجمله اگرحه بحسب طاهر این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حرم سود ـ لیکن آن مطهر اقتدار بد قدرت که بائید برورد عنایب [[ازلی] ع و برآوردهٔ عاطف حصرب

⁽١) ع [ايزدي]ال

هروردگار اند مطلقاً مقید بصلاح دید دولت خواهان نه شدند ـ و تکیه بر سد روئين توكل نموده به عروة و ثقيل توسل اعتصام جسمه با ملتزمال ركاب سعادت قرین دولت و اقبال بدآن کوهستان که هرگز لشکر بیگانه بر سبیل راه گذار آشنای آن سر زمین مکشته و سم ستور اجسی درسم عبور تا های كوتنفي طرح آسائي نمكنده بود داخل سدند - حول بس ار طي مراحل ظاهر اودی پور ہی سپر نعال مرا کب مرکب اقبال سد ۔ میدان چوگان که فصای است در کمال قسحت ساحت مصرب سرادی اقبال آمد -قصمهٔ مذکوره که نشیمن حای را است احداث کردهٔ رابا اودی سنگه يسر رانا سانگا است . كه باستطهار يك لك سوار با حصرت فردوس سكاني بابر بادشاه در تواحثي جايده رو برو سده سكسب ياف - و جد اين رانا أمر سنگه که حضرت ساه بلند اقبال به قصد است سال او توجه فره وده بوداً - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشب پسر مدین رابا اودی سنگه بود-و منازل که درین موسع اساس نمادهٔ اودی سنگه مذکور اسب بعصی بر فراز کوهچهٔ بنایافته که بر سمت شرقئی آن واقع است - دیگر شیمه درمیان کولاسی شاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد و بتالات مجوله مشهور است به الحق بديم آنگيری است نسيار دلهذير و عديم النظير در كمال پهناوري و كشادگی و نزهت سظر و حوشي جا م و در حالب جِنوب آل میدال کاهی در غالب افسحب بحرب چوکان بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه کروهئی اودی پور تالایی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب سم بائی آل واقع است - که سه سوی آن را کوها درمیان گرفته و در نک جانب آن را با اودی سنگه سدی در کمال متانب و رفعت و نهایت طول و عرض بسنه و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آمجا مقرر نموده . و در محل المساب و ریزش آب که کمال بسسی دارد آشارهای غریب نطاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی الابصار است . و در پیش روی آن جلگاهی در نهایت و نشارت و نزاهب وانم است که در خوش آیندگی و دلکشائی روکش روضهٔ رضوان است. و حول عمارت اودی پور که در قرار کوه و میانهٔ تال واقع شده همکی دروش هندوان و هندسهٔ معماران آن ملک اساس یافته بود بسند خاطر اقاس تمامد با این معیی از ترکتاز لشکر عبدالله خان که سادقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عمارت خراب شده بود - ناچار على العجاله از سر دو ساى عمارت بر

اساس اندراس یافتهٔ آن مدول تهاده یاقمام رسانیداد و در ساحت قرار کوه نیر بقرمودهٔ آنعضرت معمارای چانک دست بشیس های خاطر فریت دلکشا مشرف بر تال بنیاد تهادید و امرای حفام و سدهای سعیر که راه قرب در حدمت داشتند و هر کدام بعدر بسب غرب در نواحی دولت خانهٔ والاطرح عمارات عاله الماحته میزل گرید در چون اردوی جیهان بوی در اودی بور بدوات و سعادت فرار گرفت با ستنسای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر سد آنه ارآن موضع ته سرحد سفل چا بهاه داران حای گیرند با رسد عله بی مراحمت برسد و آمد و شد در سائر سرده آینده و رونده باسایی مسر شود سائری چمال حال ترکی ادر سائل و دوست بیک و حواجه محس ، برای س د سد حاجی ادر اتوله و عزب حان را در متهار و میر حسم اندین انجو را در دیو ک و سد سه ت را در کومل و هاری مقرر تموده سه به

کوناهئی سخن چول محمد تقبی که از مناء اوهبی به پنج هزار سوار جرار کار طلب باهنگ نادیب ، اجهوتان ِ بخریب سارل و معاید ایشان رمص یافته بود در موضع چین منزل کرید - و آن ولایتی است مشتملر پنجاه و شش ۱حل و موازي پنجاه و شش فریه ۱۰ تحب هر یک ارین محال واقع است ـ و باین اما از که جمهن بمهدی ازبان اینجاد و سنی را كويند يدين نام اشتهار دارد باو بمحرد رسيان حرابي بنباء كرده أعار تركتار بمود - و همگنان را دستوری دست ایدار داده مقررکرد یکه بها ب با بپ مقدرت و دسترس افتدار و فدرت حوستي را كار فرموده عراكه و هرچه بدست آید دست ارآل در ادارد ـ و آجه از دست در آید ـ ر هر یات بعمل آید با بنابر آل بنها رال بارو بقبل و ایر رکشود. د بر تخریب بتخانهای عظیم الساق دیرین اساس که در آن سر زسن واقع است شروع تموديد - يعمائيان درب بغارب و باراج بر آورده آس يعما در حامان اهالي آن موضع و نواحی و حوالئی ایشان زدند - و حامی بیشمار از راحپوتان و برهمنان در اتکدهاداد مردانگی وجلاد ت اده نئابررسم وعادب معمودهنود كه جان باختى در امثال اس مواصع را بلا بسيه در درحهٔ شهادت مشاهده مقلسه و اماكن شركه مي داسد بافعهلي دركب حبهم پيهيشند. دربن اثنا بهیم پسر مردانهٔ رانا له در بنوسدی و دلاوری از رمرهٔ راحدودان امتناز تمام داشته بانداز سُیخون آوردن در نوح مجد تعیی از رانا دستوری یافته سرد

ماولیای دولت قدر صولت روبرو سد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان اتوکل پرعمایت الهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی بموده برلزل را اصلا بخود راه نداده - و بدستماری ماشد قومی بازوی نیرو و پادمردی استقرار قلب پایر جا کمال مردی و مردادگی بجا آورده دلبرانه شاب قدم ورزید و به حملهای متوابر کام مهر و طرد حملهٔ غنیم مقهور گرفته چنانحه حق سقام بود داد ایسمادگی داده - و بیاسمانی لطف ایردی و بگهمانی دولت ایدی محروس و محموط مانده آسیب عین الکمال رورگار بدو برسید *

درس ابام عدا الله حان فدور جنگ که حسب الامر عالی کوسک اولت دولت بعن باقته همه راه برسيس ايلغار ستاقته بوء ما دا دلاور خان کا کر و سایر بعیثانبان صوبهٔ کحرات بخدمت رسیده سجده گاه والا را فروغ بيختل تاصبة احلاص ساحت والواع بمايين وتوادر آن دنار برسم بيسكس از نظر كسمنا اثر الراسده بمواجم بأدشاهاته سرافرارى یانت ـ و درین اثنا حکم خوسحان ولد حکم هماه گللامی که در سمال سزاولتي خان اعظم مارزا عريركوكه حسب الامر عالى نصونة مالوه متامله بود با یعد از گران حانبی های دس از فناس و حجب های نے سمار که بنابر فرط سیکسری و کوباه الطری ازآن معامله با فیهم پاس مرایب میار بظمور آمده بود به عزاران جر ثقبل لطابف و حمل آن را ک سرد ۱۰ حریده تا درگاه والا رسائید ـ و در وقب ادراک ایر آداب معموده ک از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کمایشغبی حا بها و رده ا این معالمی بی وجه انواع بدسلوکی ها و ارش رولسها که از طور عمل بداون بود و اصلا موافقت با روش و دسمور العمل خرد ذوعتون الداست المر ارآل سر . سرزد - حون حلم عذر پددر آلحضرت گذاه آمرز بن معذرت أو ساء مطلقاً معد بدین مرادب به گشته و در منام انتمام ند سد د . آن خال ناقدردان بدین معانی اکتقا نه کرده سروع در اهاق و غدر در عسر بآن مسهم دود تمود به و بنادر دولت خوا بهی حسرو سما بعدت ستاد ، باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشما ی منصب هد یک از امرای عطاء بر او ریادیتی بداست درین منهم که حنهاد باعد دین بود بدستود معهود که همواره بسباهی بل بی سپاهی بود ۱۸ یسه آمده وباین معنی در وقت ملازست آن اداهای ناخوش به نیز رو بوتوع پیوست - لاجرم بنابر مقبضای وجوب مجارات از مونف المهام بی نوتف اس عالی به پروانگئی قهرمان قهر قرین امضاء نماذ کشب . نه

بیرم بیگ میر به فشی غیل اقال آنجمبرت یک حند اورا نظر بنه نگاه دارد ـ آنگاه صورت واقع ۱۰ او قرار واقع عرصدانس دانار والا بحوده ارسال دانستند ـ و جول حقیقت حال پر پیسلاه حامر آگاه از استگال درگاه گیتی پیده حنوه گر آمد به فیالحال عقام سه و الادیب او در آمده نعیمیم این عربمت صابب امود ۱ ـ حول حضرت خلافت مرس نیز ارو دلیری دانسته لاحرم اور حبال بطاح دور دات باده دافت در مهایت مهادت این دور دات باده دافت به مهادت و بهاده آن غال بادهامه فیهم را در دوفت ملافت حاصر سارد ـ مول فردوده نقاب پیوست و او بخشور رساد ـ حسب ایمام اموف به یعی الدویه نقاب پیوست و او بخشور رساد ـ حسب ایمام اموف به یعی الدویه آمید حال که در آل ولا حقاب الدید دات دات خواله باد در و دوات فیله گرالیار که کساد و پدس به سب آل مقده دادی امود دین و دوات بهده محبوس درداند به

بالجمعة درال حال ساء بلبة قبال بصوات دية راي صوات آرا و بلحب کار فرما مردم کار طلب افواح قاهاه را در جهار بنخش منفسم بموده بالدار لركبار آل سروس بلسب اوردن را اى منهور رطبق ابن دستور باسور ساختنا و فوحی بسردارئی عبدالله حال مهادر اسرور حلک و وحمعی همراه [[آصف حال] دارهه و نیزم سک میر تحسمی ـ فیصا مه مرکزدگئی دلاه ر خان کاکر و کس سبکه م و برخی بهاستیمی محد سی ـ دهرنکم قراحور مربده بعنایت ۱۴ خلف های ۱۴گرا مایه و کمر سمسیر مرصه و اسهان توپچاق عربتی براد و خلار، صف سکر کوه نوان در افرازی باشد. **حول رابای مقبهور در بعیل بافتل افواح فاهره آگاهی یافت با هوس راسر** و توال او بن او رسده دست او خویشتی دا ی بردا ست و شاب قدم را وداع تموده بمکین را خبر باد گفت. و سراسته و مصطرب گشته خون باد سبکسر هرزه گرد هر روز در دره و پنموله و کوهساری سرگرم سرو در بوست و هرشب در غاری بروز آورده در حنگل بسرمی برد - و در عرض این ایام ر سایر سرداران آن سرزمین مراسم برکتاری بعا آورده اهاما از مردم را با شان منی یافتند در سر ادسال زاحت منی دردند . و از اسر و قتل و نسبت و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال حبری بامی نمی گذاشتند ـ

⁽١) ع [سيف خان] ل (٦) ع [بخششهاى] ل

چنانهه در ضمن ادلاک مدتی هرجا که پی سپر نعال مراکب مواکب افال شد از آدادایی دشان و ارعمارت آثاری بعا نماند - و دراثنی این احدن چون حاسوسان خبر به عبدالله خان رسانددد ـ که دنومند فیلی اهرمی پیکر عالم کمان نام که سرمایهٔ استطامهار و باعث پشت گرمئی را نا است ـ با پیچ ربعیر قبل نامی دیگر در درهٔ کیهساری دسوار گدار نگاه سی دارند - آن حال نامی دیگر در استماع این حبر از حا در آمده بشتاب داد و سعات ستافت و پیش از آنکه مردم را نا خبردار شده آنها را در بدر برد در سسل ایلحار تا آن موضع طی هسافت معوده سعموع فیلان مذکوره را متعبوت شد و دلاور خان کا کر بیز صد زنجیر فیل کوه پیکر از حای دیگر نوست آورد - محملا عبدالله خان دا سابر سران سپاه و اولیای دولت که بتعافی را نا معین یافته بودید دوستکام ه مقصی المرام امیر دو اولیای دو اولیای دو اولیای دولت که بتعافی را مین یافته بودید دوستکام ه مقصی المرام امیر

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یا فنن انجمن نو روزئیی شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا

سر حیل سایر سارگان بل سرگروه جمع ستارگان دوپهر و یک گهری از سب حمعه نهم ماه صعر سال هزار و بسب و سه هجری سپری گشته بحویل انبرف بابوان دار الامارت حمل نمود - چشن نورورئی سال نهم از حلوس اقدس جهانگیری بعره ودهٔ اشرف ساه بلند اقبال آراستگی نگارستان چین یافته روکش بهشت بربن گردید - و روزگار هنگامه ساز نماشه گر بساط انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشتن نمائی و بازار گرمئی خو فروش انجم یعنی مهر انور را بر روی یکدیگر کشیدند - شاه عالیقدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بربسط بساط انبساط و کسب سرمایهٔ بشاط گمانسه کامرانی در لباس اعلی بربسط بساط انبساط و کسب سرمایهٔ بشاط گمانسه کامرانی در لباس مذکور و هفده زنجیر قبل دیگر بود با فتح نامه مصحوب حادون رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت حلاف مربب را از استماع نوید این فتح آسمانی که تازه روی داد و مقدمهٔ دیگر فتوحات بی اندازه بود گلی امید ارس بور بشگفتگی در آمد - و موازی سه کرور دام از محال انقد صوبهٔ مالوه

از تغیر خان اعظم بصفهٔ انعام شاه بلند اقبال مقرر قرموده رتی وفتی صویهٔ مذاکور نیر بگماشتهای آنعضرت مرجوع نمودند و از روی عدیت حکمت طرار دانش پردار میروا سکرانه شیرازی را که در ا واع صون عقلی و بقنی از اقرال حویشتن مستنی و معتاز بود - بحدمت دیوانی شاه بلند اقبال از بغیر میر معصوم هروی سر افرار بمودند *

میلاد فرخنسده بادشاهزادهٔ حورا سرشت قدسیی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صبای عاطفت از سهب مواهب میداه میاص به ایر سکمتن نوگل که در سرابستان وجود بکساده روئنی کل آمثاب چهره نمود کلشن امید تاره سادایی و حرمئی بی انداره پدیرت ـ و معجرد سسیم سیم عنایت عالم بالا از دمیدن دره سجه که بر گلب سهود با حیات بحشى انعاس عيسوي لب بسم كشود بچمن مرام ديكر باره كل شكعت -يعنى ورخمده قدوم مريم قدسي نفس عيسى دم درين بيب المقدس جاه و جلال ظهور سود _ و به بر کت قدوم و یس مقدم دولتحواهان را لوید حصول اميد و نشارت حلود جاويد داد - چنهره السائلي ساهد بسط مال ار برمع اجمال اين مدمة حميقت استمال ولادب باسعادت نواب قد سي نقات بدساه عالم و عالميال بيكم صاحب است - إكه در مبادي اين سال ورحنده فال يعنى سنه هرار و بيسب و سه هجري مطابق سان بهمين ارجلوس اشرف جهانکیری روز چهارسیه بیست و یک ساه صفر مواقق روز سیر فروردیماه البی در حرم سرای دولت ساه بلند ادال از بواب مهد علیا سمنار الرماسي اين حجسه لقا مولود حور آئين ورود مسعود يعرصه وجود سوده از فروع جمال جمهال آرا در و دیوار روزگار را به پرتیال نور پرتو آدین بسب _ و از بور طهور والا سر با سر روى زمين را رسك دردوس اعلمل ساخته با علاء اعلام برئب و سعادت پرداحت بناپر بن آل زیور روی رمین و پیرایهٔ آرایش حمال از سمیهٔ حصرت حلامت بجهال آرا بیکم موسوم سد *

تنگ شدن ساحت کار و عرصهٔ پیکار بر رانای خذلان مآل بمساعتی جمیلهٔ دلاوران خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دا عل دور بین سر این معنی هو بداست - که هر که با طايفة بلند افيال اللاطس معدلت آئس كه نيرومهاال بائيد عالم الا اند یبعه در پیمه کند. هر آئسه برور خود شکست در بازوی خود افکته ب و از معامل کوئئی ایسال سموده بیماه در ۱۰ حر و مست در نشیر زده گردل برير سمسير بنهد ، مواند اين ممال حصف استمال خال راباي خدلان مال است باولیای دولت فوی صولت ساه باند افتان به و سای ایهام أنكه حول زانا از رياده سرى سر به اطاعت فرد بهاورده و بالماد در بداده سابر آل از همه سو حسن اقسان بر سراو بعین پدیرمت به ما بدستوریکه آهمبرت بلقین بموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفید سر بدنماس بهادید .. جمانهه در هیچ مقام دمی آرام بگرفته از هیچ جا سر بر بسی بوارست آورد. با رفته رفيه از رز افتادل با افعال بليد آ العصارب كارس معاي کسید ـ که اگر عافیت از در اطاعت در سامدی خان و نان سلسنهٔ دیرینه سالس استنصال پدیرشه از بنباد در افتادی ـ بنجوی که در بنبوان دیگی گذارش حواهد بافت اکنول حصوصیات احوال او در مصیم بنگ گیرینهای سهادران در ناب معافت او ندین عموان مداشور میگردد. ده حون آن مفهور ازييم أقواج خسأكر فأهرهكه بمعاقب والسنصال أوايعين بامله بوديد بیم لیجه در یک مفام آرام خاسب و یک نفس در خای باخود فراد درنگ و استقرار نحنی اوا ایت داد حماعه مدکور سد در ساعت در پیفولهٔ و هر احطه در عاری و حنگلی نسر منی برد ـ و اهل و عنال خود را بر اسهال کوه بر هامول تورد با سورج مل آم پسری که برو اعتماد مام داشت در شعاب جبال می گردانمد . و حدد با معدودی حد سرگردان وديده انتظار درآمد برسكال داست - كه حول راها و گدرها و آب بكير د شاید که از سِعلهٔ حانسور سمسیر صاعقه باثیر غاریان عدو بند آمای گر اربی راه رهایشی بیابد ـ و ارین رو جان مفسی ار سان آب و آتش سیرون ببرد ـ جون مقصد آن عبوده خرد بوصوح بموسب و قرار داد حاطر آل بد نهاد معلوم شد و لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر سد که در سکنای

كوهستان همه جا نهائه نشائده راه قرار آن مردود را مسدود ساربندو هوما رو خبری سائله ازین مهانجات دوهی مدرنک باهنگ دسکیر عودن او وو دراه تمايند - بنادرس كنكاس سداب كيس بديم الرمان ولل ساهرخ ميرزا را در لوبيهلمس له در فرار لوه السرر ، كوه واقد آست بسها، ، دارى مقرر فرمودناد و سید سف حال بازهد در خارول و رایا سکیراو پسر راتا اودی سکه در کو المده و دلاور حال د در در الله و فریده ب حال برلاس باراو رین هاده در اوگنه و عهد نقی در جاوید و در بنجا پور نیرام بنک میر مخشئي الساه البال و در حاور كه معان الراسب الراهيم خان سهملد از اللهای بادساهی و در هادری میرزا مراد ولد .. را اسم صفوی و در ها نوره سرارار حال سرادر حبه الله حال راسر المواه راهد عال والداستيم حال چاہیا انصبط این محال او تعافی این حسارات مآل فراز یافشد او کھا۔ ساه از الدکات کامل الملاص و برست کردهای حاص آنعصرت با فوجی بيرد آرموده کار طبب باهک مخریب سحا ، بکابات و بادیب راجپوتان آنصوب رحصت یافت بر او ۱۰ یلغار روانه سام از از راه آل گروه انکار که پسهسته مستمد پیکار بودند برکمار آورده آسی یعا سان مرزنوم رده ا دوخته آن حا شماران را بباد ناراج بر اد ـ و حلمی با محصور را بعثل رسابیده ہدی ہے سمار کرفت ۔ و هم چین در آورده بربیت و پرورده عبایت العصرت رای مندر داس میر سامال با فوجی از فلاونال بسمت سر کروهی اله عيال رادا و او آعا سان مي داد لا سعادت عيين پديرف ـ حول پس از رسیدن رای حمر آن ساه رایان سماء روی رسید اهل و عیال راد را عبای دیکر درده بودید به اجار بهادران در آن سرزمین از قتل و شارت و اسیر گرمن و حراب کردن سارل همود حیری باقی بگداستند . حول از جمعى دليرال راجهوت بناءر مقدمة مدكورة سابق كه رسم معهود هبود است پیشتری زنان خود را کشنه و مردانه بآهنگ مقالله و محادله در بتکدها اجتماع تموده مستعد كاررار سده بودند _ عاريان حال سيار بو سر آل مقهوران برگشته بحب دیر، رورگار داحمند و ایسان نمر دلیرانه پیش آمدند . و پس از مدافعه و مقابلة بسمار وكسس وكوسش بشمار به دارالبوار بيوستند - وراى مد کور دولت حواهئی خداوند حود پیش نظر آورده چشم از مقتضای كيش و آئين خويش پوشيد ـ و حقوق و بربيب و عنايب آنحصرت منظور داشته چنانهه حل مقام بود در سر انجام کار ولي بعب حقيقي

خود کوشید و بتانرا سوخته بتخانها را ویران ساخت * بیت بیش بدلها جان مهر او خانه ساخت * که هندو بتحریب بتخانه ناخت مون درین یسای سای از رای مدکور و هم چنین از میرزا شکر الله دیوان مدمات ، ادان و برددات مایان بطهور پیوسته مساعتی حملهٔ ایشان مشکور اعتاد به ناجرم بدرگنی منظور دطر انور آمدند و پنوجه عالی دقایق رتبهٔ ایشان درجهٔ اعلی پدیوته حصرت شاه والا جاه میرزا مگرات را بخطاب رای افضل خانی چهرهٔ کامگاری بر افروخت و رای مندر داس به خطاب رای افضل خانی چهرهٔ کامگاری بر افروخت و رای مندر داس به خطاب رای مقال سایقشانی رایان سریلدی یامه رفته رسه از حسن حدمت و کمال حافقانی نارک مناهات بر فلک عرب بر افراخت بالحمله سایر افواج منصور که در تهانجات مذکوره به بعاقب آن بدعاقب بعین شده بودند هر حاخبر راان سی یافتند و بی دوقف ناحت بر سر او آورد، آنمه لازمهٔ مردانکی می یافتند و مشهور را ویران ساحه بحای آن مماید و مساجد بنا بکدهای ناهی و مشهور را ویران ساحه بحای آن مماید و مساجد بنا بکدهای ناهی و مشهور را ویران ساحه بحای آن مماید و مساجد بنا

نوسل جست رانا به حبل متین عفو حضرت شاه بلند اقبال و ادراک نجات بوسیله دریافت ملازمت آنحضرت و ذکر بعضی ار مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله مهدي و كاردادي و ملاحظة عواهب ادور و دوربيني ين نصيب مطلق ببود و از به الديسي كار و بهبود روزگار في الجمله بهرة داشت ـ درينولا بنظر امعان در معاملة حود عور بموده مشاهده كرد ـ كه كار او از عصبان بكحا كشد و از نافردا ي جر خسران جاويد سودى نديد حاصه درين وقت كه عرصة راحت درو از ساحت حوصنه دلك بر شده بود - وقطع نظر از آعچه كدشت او ملاحظه بمود كه مال و منال عرضة بلف گشته و جان و ملك مسرف برفنا و روال شده ـ و عرض و ناموس بمعرض اباحت در آمده معهدا راحت و آرام برو حرام كرديد ـ لاجرم اين معاني حصوص بباد رفين انكو دام را بعايت مكروه مي داشت ـ الجرم نسبت اصحاب اصطرار و اصطراب امان طلبي را بر حود واجب

دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود ـ و دست از پاس مرتبه که ایا عن جد در نگاهداشت آل جد تمام داشت یار داشت ـ چه سرماية مهاهات و دسب پيچ افتحار و استياز سلسلة ايشان بر سرخانوادهاي راجگال هنود همین بود - که درین ملت متمادی هرگر سر اطاعب بیش هيهج يك از سلاطين ناقد فرمان هندوستان قدرماورده اثدء بلكه والمي عمهد حود را نیز ده در عرف این طایعه پسر ساحت تیکه سی گویند نرد هیچ یک از بادشاهان عطیم السّان نه فرستاده - جنانچه سابقاً انبارتی بدین معنی رفت - محملا بنایر آنده درین ولا ولایت آناد ن او ویران سده بود و حزّانهٔ معمور حالمي و خرابه مانده و سها هي كشته و اسهر گشته و خويشان و منتسبان سر حویش گرمه - و سایر متعلقان و دسیم نو کران پیواند معلق دهرساله از علاقهٔ ثبات قدم و هایداری گسسته به و عقد پرنشانی جمعت و اتمان و عدم وفا و وفاق با تمرقه الد و بيوفائلي سرمد بسته ـ و رعيب نيز پراگنده و متمرق شده و آن ابرو و استقلال که سانة داشب نمانده - و باس معالمي از نيروى اقبال اين تائيد برورد حسرت دوالحلال هجوم خيل كه از اعالم جنود اسماني است عرصه حوصله تنگ او را فرو گرفته بود - درين حال بعسب مصلحت دید خرد که در امتال این وقب های نازک پیوسته از یا امتادگان را دستگیری سی ساند . چون صلاحکار و بهبود سعامله او در طلب امال بود - تاچار دسب استعمال بدامال استشفاع رده ندامت و خجال را عدر جناب و لحاج و ستير نموده - و مكتوبي باسلوب اصحاب طلب ریتهار از روی کمال عجر و فروتی برای رایان بوشته بوساطت او امان طلبید. و سایر اوامر و نواهنی بادساهی و شاهی را بر ونق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوی عبودیت تنهاده - وقنول کرد كه كرن بسرجانشين حود رآ در ركاب طعر نصاب ساه بلدد اقبال بدرگاه والا فرستد ـ چوں راجه مطلب آن زينهارئي عفو طلب راكه ار در تضرع و زاري درآمده بود بعرض عالي رسائيد - بناآبر آنكه اين يساق اول مهمي بود كه آنعضرت بر سرائحام آن اهتمام مبدول داشته همت گماشته بودند - باوجود كار فرما تني عفو جلي كه بتكليف تمام آن ممهر منزلب سيهر جناب رأ بر ارتكاب لوآزم بحشايش ميداشب و أغماض عيني كه شيمه كريمه آن اعهان آفرینش اسب چشمک به بحریک بخشش می زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که سهم رانا را باتمام نگذاشته اورا مستاصل براصل سازند . و بنیاد کفرو کفران را یکبارگی ازآن ضلال آباد که

هرگز صیت معالم اسلام بکوش اهالئي حوالئي آن نیر نرسیده بر اندازند .. نا چار نرستادهٔ اورا بي نيل مطلب باز گردانيدند .. چون رانا را ناميد ئي مطبق ازین راه روی داد دسب توسل بذیل میانجی ایستادگال های بحب همایون بخب رد، از در استشفاع در آمد ـ و تامهٔ ضراعب آمین رقب آمور به مهاهد حال دوشته دوقع هايمردي درين داب نمود و جول حال مدكور حقيف مدعا را در صمن التماس و سدعا بعرض اعليل رساییده دقایق اصطر ر و سچارگئی او نوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت برحال او ترجم نموده باطهار انفياد و ارسال اكبر اولاد بملازس والا اكتفا نموده لد سيخط خاص نونىتند ـ كه آن گراسي فررىد سعادت يار رضاجو اقدالمند را باید که حرسندی و خشنودئی حاطر ارحمند ما را در ضمن قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از استیسال راما در گدرد .. و یکباره در صدد حراشي او نه شده دقايق ملتمسات او را يدرجه اجايت رساند -چناسچه بمجرد رسدن فرمان قصا نفاد جان بخسئي او نموده ولايتش را پدستور معهود درار دارد . و پسر صاحب تیکهٔ اورا در رکاب ظفر انتساب گُرفته سوجه درگاه والا شود ـ درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق ابر عالي والد والا قدر ملتمي رانا را مبذول داشته ديده و دانسته به فربان جهان گیري از کناه او در گذشتند ـ رانا بعد از اطلاع این معنی در حالسبهه (١) كرن خال خود را را مرداس جهاله كه از راحيوتان دامور و مردم معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد . و فرستادگان بدرگاه گیسی بناه ۱ عبی رسیده همراه رای رایال ادراک آستان بوسی نمودند و بزمان اطهار به فزع و جزع و عجر و نیاز افتادگی و بیچارگئی رانا وسیلهٔ درخواست بخشایش ساختند. و حصرت ساد للند اقبال جال يخسئي اورا مشروط بملازس تمودن او ساحته باین شرط رینهار دادند که حود به سعادت ملازمت استسعاد یافته کری جانشین حود را در رکاب نصرب انتساب بدرگاه والا مرستد - و آنگاه که کرن رخصب انصراف یافته بموطن خویش رسد ـ بسرکلان او که نبیرهٔ رانا باشه همواره بهتمراهي هزار سوار ملازمت موكب والا اختيار نموده همه جا يساق كشي كمد ـ چون همكنان بعد از استماع اين مهنى راه سخن و روي جرأت عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیلهٔ رای رایان معروص داشند _

^() در اقبالنامه جهانگیری سویهه کرن نوشته شده ببینید صفحه دے۔ طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگاله •

که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بسیان جان بخسی رانا در آسد وثیمهٔ عمد و هیمان در آورد ـ جانهه خاطر رمیدهٔ او آرمیده گردد ـ هرآئینه بيدرنگ آهنگ ادراک دولت مالارست تعايد - و لهدد بتاير التماس راما ملاسی فهامی افضل خال را بدین مصدحت فرسادند که اورا امیدوار أبوات مواطف و مناجم ساهاله بموده بملاوس آود الراء بريد اطمينان خاطر او رای راین را نیر همراه داد د . و حول ران از رصول ایشان سلامت قبون حال بحسى تاره ياف آرميده دل و معمل خاطر نشب ـ و بی توقف روی امد بدریاف سعادت شتال بوس نهاده چول به بردیکی معسکر سعادت رسید با والا حصرت نشا اقتال از روی عمایت جمعی از اغیان دولت مثل عبد الله حال راجه سورج سنگه و راجه نرسکه دیو و سید سیف حال مارهه وا باستقبال فرستاده آرین واه در بحب و اقبال بر روی روزگار او کسادند. • امر عالی مز صدور باعث که از روز یکسید پیست و سسم بهن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان بآئین معهود و رسم مقرر را ار نظر انور بکدرانشد و در آن رور نه نورور دولت و مهروري رانا بود شاه ملند اقبال چون افتاب جهانتاب بدستور هر روره ار مشرق جهرو که والا در آمده پردو نظر در حاص و عام افکندند .. و بآنین صاحبقرانی بر مستد جاه و جلال سسمه حجاب بارگاه فلک استباه را اشارهٔ بار او دادید .. همین که رایا بیارگاه گیتی بناه در آمده امیدش از پریو انوار حمال جنهان آرا رو کش مطلع حور ید گست ـ از همانجا سعود استال سیمهر دشان را صندل جبهه احلاص کردادیده دارک افتحار باعتبار سرافرارئي بساط بوسي بر اوج طارم آننوسي سود - و هر چند به والا ساط ورب نزدیکس سی سد از ادای سلیمات بندگی و آداب سرافگندگی سرسایهٔ بلند پایکنی جاوید و سادهٔ مزید امید آساده می ساحت ـ و در دقتی که بدستیاري طالع ارجمند و مددکاري امبال بنند آر ادراک شرف رخصب به تقبیل بآیهٔ سریر آسمال نظیر سعادب بدیر گشب .. و بدریانت این سکرمت والا فرق رفعت از دروهٔ فلک اعلی در گدرانید ... حضرت ساه بلند اقبال بدست مبارک سر اورا برداستند و ارین رو سربلندی جاویدش بخشیدند - چون سنب حصرب حامم النبیین است که در امثال این مقام اعرار و اکرام عربو هر قوم بجا آردد - و لهذا آمحضرت ردای مبارک به جهب جلوس زارهٔ حامم بر زمین گستردند . چارچه در کتب معتبرهٔ سير مروي و مدكور است و نزد ساير احاد الناس بيز بر سبيل

تواتر منقول و مشهور- لاجرم بحكم آن مقدمه در صدد این معنی شدند كه اورا بعنایت خاص اختصاص داده کماینبغی در تسلیهٔ خاطر و تالیف قلوب او بکوشند ـ بنابر آن نخست عبدالله کمان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حكم جلوس فرمودند . آنگاه بطرف دست چپ اورا رخصت نشستن داده نقش مرادي چنين که فيروزي بر آن روزي هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشبن ساختند . آری چه عجب كميتر بوازي وطيفة بزركي و ممهتري است و احسان و بنده پروري لازمة دادگري و پيروزي ـ از ايتجاست كه آنتاب جهامتاب منابر ذره پروري از سایرکوا کب بر سر آمده- و انسان عین از راه کمال مردمی در عین اسان كامل حا كرفته ـ بالحمله رانا شاير شكرگذارئي اين تعمت يزرگ بعد از نقدیم مراسم زمین نوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هعب و نیم مثقال جوهري بانواع جواهر و مرضع آلات و ده زنحير فسل از نظر اقدس در گذرائید .. و هم درین محلس سه پسر او سورج عل و سهیم و باکنهه و دو برادرش سنهیه و کایان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت كامياب مراد گشته بانواع عنايات امتياز يافتند - و در مجلس اول خلف د خره بالرسمسار و كمر خنجر مراضع و اسپ عراقي ما زين و ساخت مرضع و فیل خاصه با برای نقره به زانا مرحمت تموده به پسران و برادران و پسع بن از راجیومان سعتبر او اسب و خنعت و کمر حمحر مرضع عنایت فرمودند ـ و به چنهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه بفر سروپا تنبها ـ چون رانا خاطر از همه رهكدر حمع بموده بابواع الطاف كوناكون محصوص سد و سرمایة مباهات بدست آورده از سر دو ملک برو مسلم گشت ـ لا جرم با دلی هر اسید و حاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد - آخر هماك روز كنور كرن پسر حانشين او بوسيلة افضل خان و رای رایان آمده ملازمت بمود _ و بنابر مقتصای عبایات عام أنحضرت باقسام انعام و أكرام كامياب معصد و مرام كشته از حلعب حاص خنجر و سمشير مرجع و اسپ عراقي يا رين طلا و ديل حاصكي پاية قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیعهٔ انعام عصا یاف که سرانجام سفر و سار راه مهيا نموده در ركاب سعادت روانهٔ دركاه والا كردد *

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت از مهمم رانا بصوب دار البرکته اجمیر و دریافت سعادت ملازمت حضرت خلافت مرتبت

چون مد ستیاری تائیدات آسمانی فتح الباب بحت و نصرت بر روی اولیای دولت ساه ملند اصال کشود . و بنه آب کشائلی توفیه ان رمانی شاهد اقبال برو فق مقصود از حجاب عیب روی المود - لاحرم معنثی ظفر و فروزي در آلية معمائنه باحس وجوه صورت بسته نقض مسواد دولتخواهان در مهلجهٔ آرروی همگنان بر طبق دلخواه درست بشست ـ و درین حال حالت ستطره معامده امر دیگر متوقع الوقوع تبود و دقایق حواهن ملارمت والد والا تدر د حه اعلي داسمه آن حاذبه بسوي دار الركت اجمير كشش ممام سي معود - بنامر أن مصرب شاء بلمد اقبال بيكر لواي والا ار آیاب نصرت ساحمه و بسورهٔ فتح طرار رایب ظفر آیت برداخته عنان الصراف را العطاف داديد ـ و در تاريح دهم اسعندار سال مهم از جلوس جهانگیری چول ه و لب معادب در بر مهریل دولت و مصحوب عرف مطفر و منصه و به يؤديكني بلاة احمير رسيده طاهر آل مصر عرت مضرب حيام بصرت شد .. و سائر اركان دولت و اعمان حضرت حسب الامر اعلى استقبال موکب اقبال محوده بدولت بسالم بوس فایر گشتند - روز بکشنبه بیستم عرم الحرام سنه هزار و ايسب و حمار قرين سعادت داخل آل مدينة دول شده بآهنگ ادراک سرف ملازمت اشرف مخدمت شتافتند . و از پرتو نظر عنایت والای والد والا قدر نتازگی فیوضات می اندازد اندوخته ا بواع سعادت دو جهانی دریافسد . حضرت حلاف مرتبت از کمال سوی و نهایت دون بنحوی ارجا در آمدند که نیم حیز شده آن حان حیان را چون ردح و روان سک در بر آوردند - و زمانی دراز در آغوش ع طف داسته رایحهٔ حیاب حاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند اقبال بادر ادای حق سیاس عواطف و مراحم بی قیاس حاصه این مایه عنایات نمایان مراسم بسلیمات و سجدات سکرانه که از لوازم آئین خدوم است مجا آوردند . و بعد از فراغ آداب تعظيم مهاعات اقامت رسوم معهوده عوده

هزار منهر و هزار رویه به صیغهٔ نذر و مواری این مبلغ به عنوان تصدق و صندوقچهٔ بلورین مالا مال از حواهر گرادمایه گذراسد. د از آنحمله لعل گرانمایهٔ رانا بود که حسب التقویم ارباب بصبرت این فن همای آن شصت هرار روبیه ، قرر شد . هم درین مجلس حصرت حلاف مرسب آهضرت را به نشریف خلعب و چارقت مرضع معزر ساخته کمر حدی مرضع و شمسیر مرصه و دو اسپ عراقبی ا رین و لگام مراصم و بجی گع نام فلل خاصكي و ماده فيل ديگر را براق نقره ضميمة اين سايه مرحمت عميمه موده سه هراری دات و دو هرار سوار دو استه سه اسهه در منصب آل سیمور مرتبه افزودند و حاگیر آنحصرت موافق مصب پانزده هراری دات و هشت هوار سوار دو اسمه و سه اسهه از انقد محال بنجواه شد ـ آنگاه بوساطت بخشیان عطام پسر حانشین رانا از ملازمت اسمد استسماد یانت -و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعب کرانمایه وشمشير مرضع امتيار بديروت - ٩ بمرحمت خنجر و نسبت مرواريد كرال نها واسب و فلل خاصكى سراورارى يافته بانعام پنجآه هرار روبيه بقد و منصب پنج هزاری دات و سوار محسود امثال و اقرال کشب ـ و حاکیر نصف طلب منصب او محال کوهسان رانا و نصف دیگر از پرگاب دامن کوه آن سر رسین قرار یافت - آنگاه سادر اصرا و بندهای بادشاهی که در ركاب ظفر انتساب بودند بعنايات بادشاهانه سرافرازي اندوختند . و هشتم تین سنه ده حیانگیری عد از حیار ماه کنور کول پسر رانا بوطن مالوف حود رخصت مراجعت بافته فرمان عالمي برين سمله صادر شد كه حكت سنكه پس او با هرار سوار همواره در رکاب شاه بلمد اقبال کامگار در یسایی دکن

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاهزادهٔ سعادت پژوه مجد دارا شکوه

چون حضرت واجب العطایا بحکم اهتمام در سرانجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصلحب زمانه شاه ملند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه درایا بخواص و مزایای خاص اختصاص بحشیده با نحوی که از روی عاطفت نام تمام مقصد و مرام آن سرور را مهایی دلحواه هواخواهان درکنار و بر آرزوی ایشان نهاده و همچنین آن حصرت را درین مطلب اعلی و مقصد اقصی نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل

و تصیب شامل رسانیده . و آن درگریدهٔ اعمان کون و مکان را درین امی عظیم السّان که قوام دین و دولت و قیام ملکت و نب بدان است از سایر سلاطین روی رمین بر گزیده ـ چانچه از کان سریر سنعنب و فواید اورنگ حلاف آل خورشيد مكانب آسمال مكارا از استقاءت وجود معيض الحود جهار شاهرادهٔ كامكار نامدار اقالمند مصدوقهٔ هر چار چهار ركر بمكين بل جار حدود كعنه دين بر ايشان صادق سي آيد تا قيام فيامت استحكام داده -و اقسر سرور عي أن نير اعظم سبهر عدا كسري را از مرحندگئي اين جار بادشاهرادة حجسته طالع فبروز بحب كه هر بك دره الباح تارك مبارك الدال ابد ـ فروغ لیک اختری مهر و سفادت مستری تحشید . م حاصه ساهرادهٔ بحب بسد سعادت مند دانس پؤونا سنطان دار، سکوه که از حمله برادران والا کوهر بمریب دیر س و مرید قدر و سان سر افرار است ، ولادت سراسر سعادت أن ساهرادة والا قدر ده يه ل ال عصد التيحة الرئيب الل معدمات است بعد از انقصای دوارده گهری و حیل و دو پل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دققه بحومتی از شب دوشنبه نیست و نهم صفر سنة هاإر و بيست و حنهار هجري مطابق شب بنهم فرورديماه البهى دهم سال جلوس جهانگیری رو تمود - و ارین رو سهد حفاف مذکهٔ عطمیل و سمين بانوى كبرئ بوات اقدس القاب معتبر الرمائي مهبط انوار آسماني شد ـ و فرفدوم حجسمة الل قرم لمه مقدم سر با سر ربع مسكول را به يعراية یمن قدم پس استه رینب افرای سستال حلاف گست با دربن روز فروع آمیر فراع آموز که وقت خورمنی و روز بی عمی و هنگام گرمئی هنگامهٔ تشاط و آیام سط و اسساط در آمده بوء - ارم آئین محفلی در منزل سعادت حاسل بركب محمل صورب برئاس يافته بنحوى حوش و دلكش برآمد که بماشای آن حرم بهشب عالم حیرت افرای نظارگیان عالم گشا۔ و آن تکارین انجمن که نسخهٔ اصل دروس اعظم بود بعنوای هیرایهٔ آزایتکی گرف . که زیب و رینس رسک فرمای رینب پیشطای این بلند روای شد آ بانجمله چون حجسته مقدم نورو كيتي افروز چند روز قبل از عيد قدوم سمادت لزوم ساهراده فرخنده قدم بعالم ظهور نور گسترگردیده مؤده ورود آن حجسته مولود مسعود بعالم سهود آورده بود مادشاه عالم شاير اداي رسم آن دو عيد سعادب مرل سعادت درول شاه بلند اقبال فيض ورود مسعود مبدول داسته از اور حصار ادور فرصاه جشن مدكور راكه در كنار تالاب درا البركب اجمير انعقاد يافته بود مرين و سور ساحتند ـ شاه والا تبار

بمراسم نثار و به انداز پرداخته باقاست رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هرار مسهر بسیغهٔ نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان مغزل آن شاهرادهٔ دامدار را که فر فریدون و شکوه دارائی از صفحهٔ روی دل آرایش فروغ طهور داشت به سلطان دارا سکوه موسوم ساختند - و سایر نما سنجان بای تحت که سر آمد سحنوران روی زمین و زدس صفحهٔ رورگار امد - مانمد ارباب تمینت ازین فرخنده ولادت عارض صفحات رسیل را بزیور محسنات مدیعه آراستند - از حمله ابوطالت کایم ناریح ولادت چنین یاوتد * مصراع * مصراع *

کل اولیدن کلستسان شاهسی

از سوابع این ایام نشاط فرحام آذین حش وزن مبارک شمسی سال بیست و حمهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در رور بیست ر پنجم عماه انعقاد یافته ترئین آن مانواع ریب و زینت و روش بدیم و طرر غریب هوش ربا و ا[نظر] ع فریب آمد _ و آن عقل محرد و روح محسم حهد مزید عظمي و شان نير اعظم سر به برابري او فرود آورده دركمه ميزان هم بله انور گردید - وآن گراسی حان جهان حهد کامروائی محتاجان تن سهم سنگئی ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس سنحمد به و محموع آنها بدستور مقرر در اهل استحاق منقسم شده درين انعمن نشاط و محنل الساط بادشاه مهانگیر آرزوی حرعه کشی ساه لمند اقبال نموده از روی سالغهٔ تمام بکلف بشرب مدام ادآل حضایت فرمودند - چون این عزیز کردهٔ حناب عزب و برگریدهٔ آنحضرب تا غایب به مناول هیچ یک از مغراب خاصه بتوشيدن باده حرد دشمن هوسربا التمات سموده مود د ـ یتابر آنکه به فتوای غرای شرع ملب را هره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ماهسندیده است ـ تا آن دم دامن ها ک لب اطهر كه چون ذيل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائس سمت برات داشت پدین آب آتش آمود تر نساحته بودند ـ لا حرم نحست در مبول ایستادگی كلمي نمودند - چون تكليف اين معني از حد امكان امتماع تعاور نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت - درین صورت به تجویز

⁽١) ع [نطاره] ل

ادب و تعصیل رضامندی حاطر انعصرت به پدیرس مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمردند و از آن به را سی ساکتی که سونس آلهی تاآب شدند هرگر ۱۱ روی رعب حاصر عاطر و حواهی صد قلسی سنس توهه به پیمانه دنی به فرمودید حایجه بجای خود آساه ایت تعالیل ،قم دد کاک پدایع بکار و نگاشتهٔ خامهٔ و فایم گذار حواهد شد *

جون در آمد ورورسهای افروزسال داردهم منوس حیادگیری یه فرخی و فیروزی ششاط پیرا آمد و والا حصوب ساه مدد افدان روز ساف آفتاب پیشکش نمانای از نصر اسرف گذرانیدند و در دید و در حواهر قطعه نقل تاب که درحشان تنهاد ند حشان تؤاد نود که درون و سگه شش بایک و در آب و رنگه ستی دادگ نود و قیدت آن هستاد درا، رویمه فرار پذیر گذند ۴ آب و رنگه ستی دادگ نود و قیدت آن هستاد درا، رویمه فرار پذیر گذند ۴

در همی ایام که دارالملک احمیر سسر سرد حلاف مصر بود بیست و چهارم ربیع الاول سه هرار و بیست و هم در عین مادمانی
وخرسیواقعهٔ بیموقع عماندور کوک مام امرور برج سرافرای حورالنسا سکم
که سه سال و یکماه سمسی از عارم ربیعتی منعصی سده بود به بارگی ملال
آمود کردیده حاطر اقلاس را بغایت مکدر و ساله ساست - حول حصرت
سلیمان زمان آن فرحمه اختر ازج صاحبفرادی یا به آمرده ی خویشی
ازممندی داده ازین رو که ان علاقهٔ باطنی و بیوند روحانی بدو داشتند و از رهکدر وقوع این واقعهٔ حاکله کوه کوه عبار به و سربایای حاطر ساز ک
آمخشرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گریبان نقاب عفت
بمترل آن والا جناب بسریف اورده مراسم بعریت مقدیم رساید بداد و آن
نوکل گلس عصمت را در حوار مرقد منور حواحهٔ برزگوار خواجه معی
ابحی والدین آرامگاه مقرر شد به و آن روز غم الدور را کم سمه حوابدند بنایچه با حال در افواه خاص و عام بهمین بام مدکور دیگردد *

بیان طلوع اختر سعادت از مطلع جاه وجلال شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت بادشاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال حاطر عاطر این طبقهٔ ارحمید که نیام و قوام احوال کون و مکان و نظام اسطام سلسلهٔ نظم و بسی امور کارخابهٔ زمین و زمان

باستقامت مراج وهاج ايشان وانسته و حمعيت طاهر و باطن خلابق بعذوسوةتمي و شادكامئي اين مركزيدكان مشاء المعاد و تكوين ماز پسوسته ایزد تعالی پیش از نس چند روا بدارد . و هماندم به مومیائی الطاف حليه جبر كسر مذكور كه هرار كويه فتح يال صم اسب بحا آرد - چنانچه در همان ادام که رضیهٔ مرصیه به کلکست ریاض رضوان حراسیده با حوران بهشب در مسند روح و راحب آرمیده بود . شاهد تلافئی آن داحسن وجوه در عالم سهود حلوه نموده به اجمل صور حبر آن خدشه و تلافئي مافات كرد . بعني أس بكشيه داردهم در ماه آلمي سال داردهم جمه الكيري موافق هزدهم (۱) جمادی اثنانی سه هرار و بیست و پنج ححسه اختر سعادت اثر در حرم سرای ساه بلند اقبال از اوات قد سی القاب مریم ثانی ممتاز الرمادي ظهور داسط النور تموده فيض معدم ورحندة آل مسيحا دم خجسته فدم آر بساط حاک با بسیط افلاک همگنی را در پیرایهٔ انساط گرفت _ ولادت با سعادت آن نور دیدهٔ اعمان حلاف حاوید بوقوع احامیده سرهم راحت بر حراحت اولیای دولت گداشت ـ کارفرمای رمانه بهابر رسم ادای مراسم تهنیت دمنرل مقدس آنحصرت دشریف ارزائی فرموده آبواب مهجب و سادماني در روی روزگار جهامي کشودند ... و آنحضرت برعایت لوازم یا انداز و پیشکش پرداخته هرار مهر بعنوان مذر كذارنيده درخواست نام نمودند - حضرت والا رتب آن شاهزاده نامدار را يه شاء شجاع موسوم ساخته بانواع مهرباني گراني خاطر آن گراسي دير اوج حهاساني فرمودند . شاعر سعر آيان نيرنگ كلام طالبای کآیم از جمله ثنا طرازال درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنين يامته* *مصراء

دومین نیر بادا فلک شاهی را

بي بدل خان گيلاني كه در عنول استعداد بي بدل عبهد است و عديم النظير وقت باين مصراع بر خورده*

شده پیدا وجود شاه شحاع

⁽۱) در اقبالنامه ٔ جها نگیری چهار دهم جمادی الاول نوشته شده - بهینید منجه ۸۸ - طبع اشیاتک سوسائیتی بگاله ٔ

توجه نیر دولت و اجلال شاه ملند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهبی

مصرف عز سانه برای اعلای اعلام جاه و حلال و اطهار سال حال این بزرگ کردهٔ عنایب حود در مقام اعلام حباسان شده نحسب بی رسدی الخوان حسد نهيشة اين عزيز مصر النال را فته رفته برحالمان ظاهر ساخت ما جائجه حسوه حول احتر راجع به بعثى خريش ا اوج شوف معصيف و بال افتاد ـ و هم چنن مكرر حقيف بي حاصلي و بي مده في پرویز ضعیف سمنز در هر صورت خواه در بساق اراماً و حواه سورش باکن بهمه معنی در همگتان طهور یافت . آگه عطمہ قدا و سند راین برآوردهٔ عنایت و اقتدار و پروردهٔ ید قدرت خود را د امر جها داری و حهاسی بمحض بائید و خونسی و محرد الدک کوشش حمل از آنحسرت در حبَّد مادہ بصورت شہود جلوہ گری دادہ ہمہ ہمود بحشنات یا انتدریع خوہر دانبی و اصاب بدیر و علو هنب و بنادئی قال این برگریدهٔ خصرت دو العلال رور برور طمهور ديگر دافته آجازي در احاد مردم بير آنكار گشت ... چنانچه در و هغه اول گرتبی ستا ی سهم را با را با ایستگئی نمام مجویکه ارسلاطین کار ازسوده و ملوک روآگار دیده آید سر دردند ـ و دریسولاً به بیروی كار سازي بخب والا و سددگاري دولت قاهره عسكر منصور كار فرموده شاهد فتحد نن و قهردنیاداران مقهوران کشوریه ما و رزانعرصهٔ وطه ور حلوه گرنمود بد. و نير بعد ازين فتح عطيم باهتمام آن حصرت مهم جام و پهاره يكماره سرا حام شایسته یاوب . هم در آن بزدیکی طلسم دیوسد یعنی قنعه دیرین بنیاد كانكره كه باوسون تدبير و نيرنگ سعئي هيچ يك، از سلاطين عطيم الشان هتح نشده بود . از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این سایست حلف سلیمان روزگار بکشایش گرائید ـ به نحوی که نفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالى در مقام حود نكاشته كاك وقايع طراز خواهد شد . و اكنون كه خامة سعر پرداز در معرض بیان کیه سه فتع سین سر زمین دکن است - از سر شاداشی این مطلب که طول و عرص طومار امتداد رورگار وما مشرح الدی او بسیار آن نمی کند در گذشت . و باحار با کوتاهی سلسهٔ سخن ساخته دیگر داره سر رشتهٔ مقصود این نقریب فرا دست آورد - که چوب از بی

جوهریهای سردار (۱)و حیله وریهای صاحب صوبه صورت یافتن نقام و نستی آن ولایب از هیچ راه روی در نکرده قطعاً بیشرف آن مهم صورت نه سب چنانجه مكرر مذكور الد _ از سوه دديير آل سلم الصدر ساده دل و افراط مديط آن حريف دغا بسه بر ودم آرزو نعش مراد اولياي دولت به هيچ وحه در دکن درست نه دسست با آن حدکه از بی بدیریها و بی پروایهای بیشمار مشار البه و بازدگی ها و منصوبه بینیهای دور از کار صاحب صوبة ، ذكور كه داعب كسرسان هوا خواهان و صبح الواب مقصود بدائدیشان سده حیر، ستمی و چیره دستئی ایشان محای رسید ـ که تمام ولايب بالا كهات مصوص احمد بكر كه شاه اشم آن رقعه و دارالملك آن بقعه است ـ و با ضم هواز حر ثقيل و عنت صد متصوبة حال و تدبير با بصر آسمادی و صرب شمشیر بدست اولیای عذو بند قلعه گیر در آسده بود ـ رفته رفته بنا بر كار برآمد قرار داد حاطر ادبار اثا به تحب مصرف در آوردید به و اکثر سیاهمان که در آن قلعه بودید بطریقی بی پا و بیجه گشتند . که پیاده رخ بهای تخب سهاده بدین دستور ۱۰ آن ملک برآمدند -و خامخانان که در پیش بینی های بارئی دعا لحلاج شطربحثی رورگار را اسپ و فیل طرح می داد یا عاقب به کردهٔ خود درمانده در شش در دهشت تخته بند حيرتگشب. و آخر كار ماحار صورت واقعه را از قرار واقع پدرگاه والا عرضداشت عوده در صدد مدد طلبی شد . چون حضرت حلاقت مرتبت بر حقیق این معنی کماهی اکاهي پافتند - و بحکم دریافت مقدمة معهوده كه سابقا رقم زده كلك وقايع نكار كشنه ميدانستند كه پیشرف این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آمد ـ لاجرم مخاطر عاطر آوردند که سرکردن این سهم اهم را نیز دان حصرت تغویش فرمایند. بنابر اینکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشبان که سرکردگی ایشان به عنبر تعلق داشت - سر تا سر عرصهٔ دکن را مانند بخب تیرهٔ آن مدیر فرو گرفته بودند و درین مرسه همکنان مفایت زور طلب مودند -لهذا باستصواب دولتخواهان اين بدبير صايب انديشيدند كه موكب نصرت از اجمير بصوب ممالک جنوبي قرين خيريب و خوبي نهضت قرماید - بادشاه خود به نفس نفیس در مدو توقف عایند و شاه بلند اقبال را به تسخیر دکن و تنبیه و تادیب دکنیان نامزد فرمایند ـ

⁽ ١) اين جا از سردار سلطان پرويز سراد است

بالجمله برونق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب بحت خدا داد آل نیک اختر در عین استسعاد بود . و اوما ءاعیم و املاً د مانقد تدبیرات رای صواب آرای آل صاحب از روی صواب آرائی بر وبق مراد این سرور را به نسخیر آن کشور دستوری داد. د. و در وقت رحمت آل شايسته مرببه ظل الهي و سراوار افسر اورنک جنهان پناهي را عظاب مستطاب والاى شاهي اختصاص مخذيده بآبكه درين منت هيج ادشاهي فررند اقبالمند خود را ساه موانده آن سایان بادسه هی عالم و انسان العیل اعيال بسي آدم را ساه خرم ناه يدند ـ و منصب أعصرت را از اصل و اصافه بیست هزاری دات و ده هزار سوار دو اسیه سه اسیه مقرر عوده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با نمر خنجر و سمسیر مرصع و پردلهٔ مرصع از حمله عبايم آحمد بكر كه حصرت عرش آسياني اكبر بادساه يه آحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه فیمت داست به آل اقبالمد عمایت تمودید به و دو سر این یا ساحت مرضع و دو قبل بر و داده به سار طلا صميمة مراحم بادشاهامه ساختند ـ و دار تسبيح كرانمامه كه عرش سياسي ا کثر اوفات یکی را بر فرق فرقدسای بسمه دیگری را حمامل آسا بگردن می انداختند ـ با عقدی دیگر گراخایه آنه اکثر اوقاف در ایام حسن مرسلهٔ گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قسم داشت - بآن میم نمواد باین گرامی گوهر درج اقال مرحمت فرمودید - آنکاه هریک از مرای عظام بادساهي كه مهم ركائي ركاب مصرت انتساب آن مصرب تعين يافته بوديد و حمدی از سدهای روسیاس ساهی فراخور نفاوت مرابب والا سرافرزی يافته مرهمت النب و سروها صميمة عنايات عميمه سده . و امر عالمي ترين حمله ریور نفاد یافت که منهایت حال از حمله نعین یافتگال منهم د کن بىمداهية سراولي و محملي،موده سنطان پروير را در روز روانه الهآبادسارد*

محملا ساه سند اقبال رور جمعه سلح سوال سان هرار و بیست و پسم هجري مطابق یستم آبان ماه النهي آفتاب وار بدونتجانهٔ زین ررین بر آمده متوجه معصد سدند ـ و عم درین آن بمحض ا[اقاصت] اقبال بی روال قبل از وصول صیب انهصت و نهیب آوازهٔ صولت و سطوت انحصرت بوم و بر ان نسور زلرله حیر گردید ـ چنابچه از صدمهٔ تلاطم

⁽١) ع [حاصيت] ل

سیلاب افواج بحر امواح بدآن صوب شش جبهت سرزمین مد کور را از سرحد برهان بور گرفته با ساحل دریاری شور چارموجه طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سر کشور جافب حنوب لکد کوب حعوم غیل فتنه و آسوب گشب به منحص سخن سوکب جاه و حلال شاه بلند اقبال از راه حاورو مدسور سوجه صوبه دکن شده چون اردوی حبهافیوی بعوالی رانا امر سنکه که سر راه بود وصول یافت به آن اخلاص گیش بی توقف برسم استقال شنافته در ابوله بسعادت بساط بوس مستسعد گشت و بعد از بعدیم مراسم کورش و بسلم و ادای لوارم عبودیت پنج زبحیر میل و معد اسپ عراقی و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم بیشکش و هفت اسپ عراقی و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم بیشکش نر و ماده با ساز نقره کامروائی ابد آماده سخته مولف انقلب و مطمئن غراطر بوطن مالوف رحصت یافت به و حگت سنگه ببیرهٔ حود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب ورستاد *

چون شاه ملند اقبال از سرحد رانا موکب ، نصور را نهضت داده رایات ظفر آیاب را به صوب برهائپور اربفاع بخشیدند و در طی راه وکلای عادل حال را که سابها بدرگاه گنتی پناه فرستاده بود رحصت مراجعت دادند - بحاطر مبارک آوردند که از راه ایمام حجت علاسی افضل حال ه رای رایال در سحابور و معر مکی محاطب به معتبد خان و رای حادو داس را به حمدر آباد بفرستندین عادل حال و قطب الملک را به نسه نصایح عوش افزا از حقمت کار آگاه سازند و از شاد حواب عفلت در آورده به ساهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب دریده محیم سرادی اقبال گردید امرای عطام و سایر منصب داران تعینات صوبهٔ دکن مثل خان خانان و سها بت خان و ساه بواز خان حلف حائخابال و عبد الله خال بهادر فیرور حنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه وارادب حال و راجه درسنگدیو بندیله وعیر آنها به سعادت استقبال سُنامته از سجود آستان قدسی مکان در بخب و اقبال بر روی احوال خود كشودند ـ رور دو شنبه پنجمم ربيغ الاول سنه هزار و بيسب و شق هجري بيسب و سوم اسفندار سنه يازده جنوس جهانگيري پر يو ماهجة رايات ظفر آيات خورسيد وار ساية انوار حضور يرسكنة برهابهور انداخه افق آن حطهٔ پاک ازین رو مطلع دور ۱ [طهور] و نمودار فضای طور شده و هم درین رو, مروس دانشین مدو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری طرب آمود سد *

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و ذین جشن بو روزی و خواستگارئی صبیهٔ رضیه شاهنواز خان خلف الصدق عبدالرحیم خانحانان و چهره کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش دانیاداران دکسن

پتاریج دوازدهم ربیع الاول سال هرار و بیست و شش هجری مسند گزین طارم چارم تشریف نحویل سریف بر نشاط کده معهود خود ارزانی داشته مسریم نشین اورنگ جهارنایهٔ خویس گردید . حسب الآمر شاه بلند اقبال کار پردازان امور ساطنت فصای دوات خانهٔ برهانپور را بانواع مزئین زیب و زینت دادند . و بآذین جشن نوروزئی کیانی عرصهٔ خاص و عام را در دیبای حسروانی مفروش نمودند . و در رمضان این سال مبارک قال صبیهٔ قلسیهٔ شاهدورز خال خلف عمدالرحیم خانخابان را نعهت مرید اعبار و حصول سرمایهٔ مناهات و افتحار سلسلهٔ دی شال ایشال در مشریف سریف ارزانی داشتند . و طوی عظیم و حسنی عالی برنیت بیافته رورگار رور بازار نساط عالیمان رواج و رونی و هنگاههٔ طرب حهانیال ایتظام و گرمیی داست *

از سوادح این ایام دولب آعاز و سعادت انحام اطاعب دنیاداران دکن اسب و دسلیم؛ ولایب معطقهٔ بادساهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن سایر احکام سطاعه - و تفصیل این احمال حقیف اشتمال آنست که چون آوازة صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را قرو گرفته

^(۽) ع [حضور] ل *

پیش از وصول رایاب اقبال آویرهٔ گوش دکتیان شده مود - درینولا حبر آمدن موکب جاه و حلال آمحضرت نیز هوش ربای ایشان آمد . بنابر آنکه در خود تاب مقاومت باحکام آسمانی و تائید رمانی ندیدهٔ ميدابسسد كه با اقبال مقابل و با قضا و قدر روبرو نميتوان شد . ناجار ديده دانسته قرار اینمعنی دادند که گردن اطاعت بطوی اخلاص و ارادت سهرده دوش فروندي و سرافكندكي در آورند - و دست تصرف از اعمال معلقة بادشاهی گوتاه داشته عمدهٔ خراج سپاري و مالگذاري بر دمهٔ انقیاد و فرمان مرداري گيرند و چول در عيل اين قرار داد امضل خان و رايرايال به بیجابور رسیدند - عادل خان تا پنج کروهی سهر باسقبال شتافته مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه سانر معهود عایباند آداب سلیم و زمین بوس به بقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قصا نشان مبارک را زینت مرق و ریور دارک ساخته باین اعتبار سر ساهات سرمد باوج طارم فرقد بر افراخت - و بحكم امتثال امر جهان مطاع و اطاعب مضمون حكم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بدكي آمده نعهد سود - كه ساير ولايات بادشاهی را با کاید قلعها خاصه حصار احمدنگر تسلیم اولیای دولب ابد پیوند نمآید - و پیسکسهای گرانمند از حود و سایر دنیاداران دکن سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد ـ و پس ارین همه وقب بقدم اطاعت پیش آمده بیستر از بستر در مقام جانسپاري و حراج گداري داشد .. جون از عرایض الصل حان و رای رایان بمسامع علیهٔ باریافتکان انجمن حصور شاه للند اقبال رسید ـ در حال سید عبدالله بارهه را که از حمله بروردهای عنایت آنحضرت بود با عرصداست متصمن مصمون مذکور بدرگاه گیتی پناه فرستادید ، و چون حصرت حلاقت مرتب از مضامین عریضه آگاهی یافتند . بحسب انفاق وصول فتح نامه روز پنجشنبه پانردهم شعبان سال مذاكور سمت وقوع پديرفت و بيشس به سبب معليم شب برات كه بعسب عظمت و ميمنت بل بهمه جهت برباقي ليال سال فاضل مي آيد جشن نشاط و طرب برئين يافته بود - و از پر بو ورود مسعود خبر فتح و ظفر از سر نو آراسگی یافیه یمن و برکب دیگر اندوخت . حضرت خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - ما انجام روزگار سعادت فرجام أنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاويم بهمين نام مذكور مي شد ـ و سد عبدالله بمثردكاني رسانيدل خبر اين فتح آسماني شطاب سیف خانمی یافته بعنایت خلعب فاخره و اسپ و فیل و خنجر

مرصع و شمشير و پردلهٔ مرصع سر مفاحرب افراخب - و بعنوان فرحندكني فال همايون قطعهٔ لعلني خورشيد فروغ بدخشان نثراد كه همانا بروشي جكر پارهٔ آفتاب رخشان بود و مدتنها از پرو فرق فرقد ساى كسپ لمعان نموده مصحوب سيف خان بجهب آن يكنا گوهر محيط خلافت فرسنادند *

بالجمله عادل حال افعمل خان و راى رايال را دوست كام ومقضى المرام ماز مرستاده دو لک روپیه بافضل حال و دو لک روپیه برای رایال کاف نمود. و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیستر در سبیل نزول و اقامت و طربق ضیافت فرساده بود .. دیکر تکلفات از چئس و نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل و اسپ بطهور آورده پانزده لک روپیه از بقد و جس بصبعة بيشكس برين مصيل بدركاه والا ارسال داسب - بعد سس لك رويه و پنجاه ربحیر قبل بقیمت سن لک روپیه و پنجاه اسپ خراقی نقیمی شصب هوار روبيه و باقي جواهر سرصع آلات بنيس دو لک و چهل هوار روپیه م و بعد از فرمتن پیشکس نحسب رای آبال حود را باحمدیگر رسانیده داخل فلعه سد - و سایر محال بالا نهاب را در حب و نصرف حود آورده حميف را عرصداست معود ـ أمعصرت بي توف حمير حال را كه ركبول يخطاب سيه دار حادى احتصاص دارد بصه بهانة جالبا يور و مصافات آل فرسماد، در و جمها نکیر بیک را نه در احر بعطاب جانسها رحال سر افراري ياف منطور دطر سرحمت دموده دامرد لكاهبائي قلعه احمد بكر فرموديد - و بيرام بيك مير بحسني افواج حاصة خود را دامور ساحمند که با سایر نهاده داران و فوجداران که بحراست محسال سعنفة اولياى دولب سرافواري يافته الذال بالأالهاب عمراهي لريند و همکنان را جابجا گداسه حود مراجعت ساید - بالجمنه رآی رایان استأل فرسودة الحصرف بموده فلعه را بجانسهار حال سيرد و خود بر سبیل ایلعار مراحل بریده بافصل حال پیوست - و با یکدیکر پیشکنی عادل خان را بدره والا رسامیده از نظر اسرف ندرانیدند و دقایی غدمت كداري ايسان باعلى درجات استحسان رسيده از مراحم شاهى سراوراري يادمه مفاحر و مباهي شدند - و راى رايال پيسكن شايال از جارب خود درسیب داده بنظر انور در اورد - و از آنجمله قطههٔ لعل بود گرانمایه که در آب و ناپ و سنک و رنک و صافی و سفافی تطیر آن کمس بنطر جوهریان در آمده .. بورن هفده متمال او پنج و سم سرح

دو لک روپه اشاع شده - آنرا با لعلی دیگر که شصب هزار روپهه قسم داشت گدرانید - و علامی افضل خان در دشکشی گرانمند بر نمایس و نوادر کشید - همگی دسند حاطر مشکل پسند افتاده ورتبهٔ قره ایان *

چوں دبیر مکنی و جادو رای که رخصت حیدر آدا۔ گدکنده یامه بودند عزدیکتی أنولایت رسیدند ـ قطب الملک بنابر آبکه از آگاه دلی و مشیار مغزي ديهرة وافر داست . و لهدا درين مدت قطعاً بعصمان و طعمان واصي سود عشیت طاهر زا در با عاذل خال و عنبر از روی مدارا مواهتی آسَکارا مبی تمود - لا رم سی توقف ، او ف طریقهٔ آداب گزاری بیش گره به رور یکشنبه پنجم رحب سنه هرار و ایست و سش هجری که فرستادگال در بنج کروهی سبر منول گزیده بودند از دریافت پایهٔ شرف اید در آمده باستقبال بر آمد - و ارین راه ابواب سعادت جاوید بر روی حود کشوده دشان عالیشان را نادب یمام گرمه نرسر نسب - و از روی ادای سکرانهٔ عنايات شاهانه خاصه ارزأك مرتبة والا يعبى اختصاص يافتن بمرحمت گهپوهٔ مرصع با بهولکتاره نه صمیمهٔ مراحم عمیمه سده نود . ، و بجانب درگاه كتتي بناه بهاده زمين بوس سپاس و بسليم بندكي بعديم رسائيده برين سر بارك رفعت از اوج اين والاطارم آنوسي در گذرآنبد. و أيشَان راهمان رور بنار مبالعه اشهر در آورده در معام سر اعبام بیشکش پذیرمه شده ... و پس از چند روز پیشکس تمایال از جواهر و سرصع آلات و فیلان دامور تنومند و اسپان عرافي و عرابي كه قيمت مجموع پانرده لك روبه دود آماده ممود - مصحرب آل رسول نامي نقبله ارداب فدول نعني درگاه عالمي مرسول داسب - مجملا مير سكمي و راى جادو داس همدرآل درديكي سرعت تمام طی راه محوده بسکسم ا رساسدند . و بعز الارس فادر گشته سعادت بساط بوس انجمن حصور يرنور و استحسال تقديم خدمت مدكور دريافتند *

و از بهین سوانع این ایام حیر اعبام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم سهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمصال العبارک سال هزار و بیست و سش هجری بعد از گست بیست و شش گهری و چهل بل که ده ساعت و جهلی دققهٔ نجوسی باسد م در خطهٔ مرهانپور شبستان اقبال ساهی بفروغ بولد نیک اختر ورزیدی سعاد تمند

از نواب قلسي العاب سهد علما ممتاز الرماسي او آئين و نور آگين گشب. و أن مولود مسعود رهره حيين را روس آرا سكم باسدند *

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه
بلند اقبال به فتح و نصرت کرت اول ار دکن
و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت
و سرافرازی یافتن بانواع ه بربانیی خصوص
خطاب عظیم الشان شاهجهانیی و نصب
کرسٹی طلا بجنب سریروالا برای
جلوس آن بلند اقبال

حول دنباداران دکن ولایات متعلقه بادساهی را باولهای واب اله پروند بسایم نموده بدین دست آویر متین عروه وشی این و امال فراحیک آوردید و عاقب ازین راه در دارالامال سلامت و عاقب بر روی روزگر خویس کشوده همکمان در مقام سلائی درگاه آده ن جاه سدید و لاچرم خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه وهکدر بجمعیت آرائید و نوعی ارین سهم قراع باقت که بی احتیار لوای والای مراجعت را ارتفاع حشیدید و در طبق دستور سابق عبد الرحیم حانفانان را بصاحت صوبکنی خاندس و نراز و دکن سرافراری داده سی هزار سوار و هفت هرار بیاده برمنداز و نماندار بکومک او تعین فرمودند از آنجمله دوارده هزار سوار بسرکردگئی فیف صدق او شاهبواز خان مقرر داسته بصط محال دکی فرمتاداد و حفظ و حراست هر یک از سرکار و نهانجات و برگیات بالا تقویض فرمودند کارگراری یکی از امرای عطیمالشان و اربات مناصب والا تقویض فرمودند مثل احمد نگر و جالتادور و مونگی ش و سرکار باسم و پانهری و مهگر مثل احمد نگر و جالتادور و مونگی ش و سرکار باسم و پانهری و مهگر مثل احمد نگر و جالتادور و مونگی ش و سرکار باسم و پانهری و مهگر و ماهور و ۱ [گهیرله] فرکلم و برگه مالادور و انبیر و پرگههٔ بیرگه بمراه سرکار

⁽١) ع [كييرله] ل

است .. و ده کرور دام که بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد در امد دارد .. و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه سهمه این کشور بافته نمی شود*

درینولا بیرام بیگ بخشی که به فوجی از بندهای باشادهی بقصد تسده و تادیب بهرجی زمیدار نکابه بعین یافته بود او را با پیشکش گرانمند بهلارس آورد - و حسن خده ب و نیکو بندگئی آن اخلاص سرسب بنازگی جهرهٔ طهور موده بعاب مستحس افتاد به و در اثناه بوجه شاه بلند اقبال بدرگاه گنتی بناه افواج فاهره که حسب الامر اعلی آهنگ استسال مقهورای گوندوایه نموده از برهایمور مرخص سده بودند و طی راه بسعادت ملازست رسدند و حقیقت وقاع و کنف خدمات ساسه که در آبولایت بقدیم رماییده بودند و از تخریب ملک و تادیب اهل آل که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و بدیروین باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند و مواری شصب رعیر قبل کوه بیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و السه ازغیر و یک لگ روسه از چانیه از بر سبیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آوردید*

جون مو كب جاه و حلال شاه بلند اقبال بدول و سعادت در طاهر مهدو نزول نمود - يكانه كوهر معيط خلاف سلطان دارا شكوه كه در آن ايام از خدمت والا قدرباز مانده در ملازمت چد امجد كاماب انواع سعادت درجهانبي بودند - حسب الامر حضرت حلاف مرتبت يا جمع امراى نامور دستورى يافته باستمال آن سرور نسافتند - و حون شاهزادهٔ والاكبر بلند اختر با امراى عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رحصت مراجعت یافتند - شاه بلند اقبال احتیار ساعت مسعود نموده هسم آبان ماه آنهي سنه دوازده جهانگيري موافي يازدهم شوال سنه هزار و بيست و سن هجري برسم و آئين شايان و تورک و تورهٔ نمانان جهرهٔ دولت و اقبال افروخته و رايت جاه و جلال افراخته متوجه دريافت ملازمت سدند - و چون بملازمت استسعاد يافته مراسم معهوده مجا آوردند حضرت خلاف مراس از فرط غلهٔ

⁽۱) ع [سیمی] اقبالنامه جمانگیری ـ صفحه ۱۹۵ طبع ایشیالک سوسائیتی بنگاله *

⁽ ب) در اقبالنامهٔ جهانگیری این مقام آیاسم جانتا مذکور شده - الاحظه کنید صفحه ۱.۵*

شهق نخسب آن بر افراختهٔ رفعت ایردی را سالای جهرو کهٔ والا طلب نمودند .. آنگاه بیحویشتن ۱: جا در آمده قدمی حمد فرا یس مهادید . و آن جان جهان را چون روح روان تنگ ۱۰ آغوش کشده مدیی مدید همچان در بر داشتند به و أعصرت از سعادت منشيها و ادب انديشب هر جند بيشتر رعايت أدب سي بمودند لا مغيرب خلاف مرتب الحكم سلطان محسب که حال سورب نشهٔ باده هوس ربا دا د ـ پاس مربهٔ حویشتن داري بداشته مرببه مرببه مرابب الطاف بي يابان ١٠٠ وديد - و آعضرت بعد از ادای سکر و سپاس این عنایات خاص هرار سهر و هراد وه سه نظریق تدر و موازی این میلغ در سیل مصدی گذراندند و سعدت حلاقت مرتب خلف حاصه با حار قب زردور سروازيد كسده و شمشير با يردله سيمهم وأكمرائله والخبجر الدآن حضاب مرحمت للواء بماصح استي الهراري دات و نسب هزاه سواه در الله به استه از اصل و اساقه سر بلند قرمودلد. و مخطاب استطاب شاهجهای استیاز عشد، مدر کردند که صندی حبهت جلوس همایول آل برقی بادنهٔ رفعت ارایی فیردب به نخت میکداشته باشند سحمانچه خود در حمانگدر بامهٔ نامی این عبارت بدستحط حاص نوشته آبد ـ که این عبایتی است نمایان و اطفی است می بایال که نسبت بآل فرزند سعادتمند سمت ظهور ياف - حه از رمان حصرت صاحقراني , تا حال هيچ الادساهي درس ساسله "عاميه اسكهاله عمايتي سرشار به فررند شایسته خود تنموده ـ آنگاه از راه عمایت از حهروکهٔ والا مرود آمده حوائی مالا مال الوان حواهر گرادمایه دلست اقدس در دارک مبارک آن ریئب محن افسر اورنگ خلاف نثار فرمودند . بعد ازان امرای عطام مثل خانحهان و عبدالله خان و سهاد، خان و راحه سورح سکه و راحه بهاو سنگه وغیر اینها همگی نترتیب مناصب و نفاوت مراتب أز شرف بساط بوس درگاه والا استسعاد پذیرسند . و نذور گرانمند و عمایال لایق و سَايَانَ حَالَ خُويِشَ كَذَرَانيده بعنابات خَاصِ احْتَصَاصِ يَافَتَنَد - و سَابر آنکه آن روز از تنگئی وقب وفا نگذ شتن اقسام پیشکش حمی نمود اکتفا بصدوقچهٔ مملو از انواع نوادر حواهر عمودند . و فیل [سرناک] ام که سر حلقهٔ فیلان پسکش عادل حان دود دیز از نظر اشرف گذشب و حون آن فيل از افراد نوء خود نكمال حسن صورت و قبول نعلم و قرماندي

^() ع [بیرناک] اقبالنامهٔ جهانگیریی ـ صفحه ۱.۳ طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگاله*

و عدم عربدة بدمستى بي عديل و عديم النطير بود مطور نظر استحسان شده یی نهایت خاطر پسند اساد به جناعیه بنفس نقس در آن سواز شده تا درون غسل حانه بشریف بردند .. و برسم معهود آعضرت که همیشه حمكام سوارئ فيل مسب در سبيل بصدق سحاب دسب گوهر افشان را باینطریق دفع عین الکمال می عودند ـ درینوقت میر از هر دو سو "دف مبارک را دینار پاش و روی رمین را درم ریز فرمود، د و ارآن روز بار سرناک مذكور سم اختصاص يافته بجهب سوارئى خاصه ممرر سده و سانوين بسب دور تخب موسرم گشته از سمب سرحلفکئی حمع قبلان حاصکی استیاز پدیرف _ و امر فرسود لا که آدرا بیوسده در درون صحن غسلحاله والا دسته باساند. و بعد از حبد رور تمام دياشكش ال ده صد رعمر فبل قامور از نظر اشرف گذشت که از آدما سه رنجس محایی به دران طلا و نه رمحیر بساز نقره سزین بود - و قیمت سرناک که بنور تحت موسوم است بک لک روپیه مقرر سد . و از آن گذشته دو زنیس دیگر نه میلان بنومند کوه شکوه بودند ـ یکی موسوم به هنونت و دویمین به محت بدد ـ بهای هربک موافق اور تحب قرار باف - حه آن دو کوه بسکر اهرمی منظر هر حناد در حسن صورت و سبرت و فيول تعليم و مزيد حدس و هوس بنور تخت نمي رسيدند .. اما در عظم جهه و كلانئي بنيه برو قايق مي آمدند = درين ضمن يسكش هژده خوان عملو از حواهرً و مرصع آلات و دو قطعه لعلُّ بابت رای رایان و نطمی آندار نوزن سش تانگ و انگشتر نگین الماسی از جانب خود و صد راس اسب صر صر یک بادرنمار عربی بژاد و عراقی ند ل از نظر ادور گذراندند - که از آمچمله سه راس کمال اسیار داشته مزین بساخت مرضع نود - مجملا قدمت محموع پیشکش دکی بنست لک روپبه الرار بدیرف .. و سوای آل دو لک روبیه بحهت بور جمال سکم و شمیت هزار روپیه مخصوص سابر بنگمان نموده بر سببل سوغاب ارسال یافت -و بهمه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شمت هزار

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که درآن ایام روی داد چون بچهره کشائئی تائید حضرت شاه المند اقبال سرایجام معامله دكن كه از دير بار صورت نمافته بود بروجه احسن رو نموده ارين راه سرمايه رفع تفرقهٔ روزگار بعنی جمعیت خاطر اقدس بعصول انجامید . درینعال هوای سیر گجرات که او دیر بار مکنون خاطر بود . خاصه تماشای شدرش و طغیال دریای شور بسارگی سلسله جنبان شوق نفرج آن نزهت آماد آمد - لاجره بنابرس عزیم صائب رایاب جاه و جلال بدآبعا ب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا ساه بلند اقبال بسعادت همعنانی احتصاص يافته نشاط صيد افكني و نماشاى آن سررسن دلنشس و مكابهاى بهست اسال باعث موید استناط طبع آل الله طبایع و ارکال مد و روز بروز الواع عواطف و افسام مراحم بادشآهانه دربارهٔ آنحضرت ظهور و برور بمام ميسود . چانچه هر محقه که در سرکار خاصه بدرتی و بناستی داست قطع بطر از گران مائکئی آن درده بنابر سرافتی که ناعبار مناز کی و حجستگیی با آن بود بلد آن حصرت مرحمت مني قرمود، لا يا أبحمه فصعه لعل كرايماية بد خشاسی بود که در برابر راگستی و درحشانئی آن آب و دب آفتاب بی باب ہود = و بی تکلف سعن ساري کمیافت جو هرې بود دی بنيا - از عيرت صفای لون و رسک طراوب آبس اسک قرهالعی عدن و حکر گوشهٔ یمن جكري گرديده . و از حسرت جلا و شاداشي آبشي روديار حول از دل ياقوت رماسي روائبي پديرفته و سيلاب سرسك لالهكون از ريده كوهر شاهوار عماني سیلان در آمده - و آنرا حصرت مریم مکانی والدهٔ ماحدهٔ حصرت عرش السياسي هنكام ولادب حصرب عسامكير كتنبي كسا ارسم رو نما عنايب موده بودید ـ با [دو] داله مروارید یکتا بسیار قیم کمیاب بدانجنات لعف قرمودند *

رور جمعه هئتم دیماه البی کنار دریای سور سر منرل ورود عسکر مصور سد - و چون خاطر اسرف از سواری غراب و تماسای عموم غرایب دریا خصوص دلاطم امواج بحر مواح که یادی از جوش و حروش انواح لشکر طوفان اثر مهداد باز پرداخت ـ از بندر کهنبایت رایت ظفر رایت را طرار ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دار الملک آل خطه طرب اساس یعنی بقعهٔ نشاط بنیاد احمد آباد نهصت محود ـ و روز دوسنبه یست و پنجم ماه مذکور ماهچهٔ اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت

و برکت سایهٔ دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترد و سر با سر آن گزری دلنشین را مائند فسحت آباد فراع خاطر شاد مطلبع نور بهجت و سرور ساخت و در همین رفز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم سمسی از عمر ابد قرین ساه بلند اقبال دانند نشاط آموز نورور طرب افروز گشت و خاطر آرزومندان گیتی به دراد از دیریسه میروری یافیه بابواع نیک احتری و بهروری فایر گرددد و حون اقاست فیروری یافیه بابواع نیک احتری و بهروری فایر گرددد و حون اقاست کدورت سفر نموده دماسای آن عشرنکده زنگ کلفت از آئمنهٔ خاطر انور زدود و چندی در آن مصر جادم دولت و سفادت منزل گزیده در عرض زدود در در من اسداد مدت بوف از سیر و تعرج سایر متبرهات آ نمام دلکشا کام دل برگرفیند در ارادهٔ دراجعت ملایم مقتصای رای چهان آرای آمدههوای برگرفیند در ارادهٔ دراجعت ملایم مقتصای رای چهان آرای آمدههوای نمویت را الحلاقهٔ عظمها دواقی طبع خواهین اقدس افتاد *

درین ایام بدایر آنکه در مدت جلوس همالون آمخرب امور ملکی و سالعي المصوية سر اعام بسؤا سافته بود .. و از سي بروائبي و غرص برستئي صوبه داران مهمات آمولایت که نظر به بعضی از وجوه عماه ترین صوحهای هندوستان است و باعتبار صفا و نزهب و فسجب ساحب و فضا و عرایب وضع ینا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنر مندان و پیشه وران نیرنک یم تطیراعاظم بلادایران از نظم و سی افتاده بود. و در نظام معاملات چنان صویه که والیان ال پیوسه پنجاه هزار سوار مودود و همشه ماصر علوقه حوار داسه اند . و رانا و سادر دنیا داران دکن و سالوه و حامدیس و براز پیوسته مطیع و منفاد ایشان بوده در عطایم امور بدیشان ملتجي مي سلم الله خلل كآي واه يادمه - لاجرم حصرت حلاف مرسب بمسماى مصلح جهانباني و حكم منابعت سنت عرش اساعي در بعویص اهتمام امور ان صوبه بدآن حضرت صلاح دید وقت در وقی این معنی دیدند - مجملا به ابر معتصای این عزیمت صایب سایر پرگنات أنصوية عظيم بجاكير أعصرت قرار ياف - و صبط و ربط مهمات كلى و جروي و ننبيه و ناديب متمردان فساد آئين آن سر يرمين بتدبير صواب قرين ان حصرت حواله سد *

⁽١) ع [مرتبة] ل

غره استندار سال دوازدهم جمائكبري كه لواى نصرت پيراى مسيقر اورنگ خلاف ارتفاع بديرف .. شاه بلند اقبال بجهت دكاهبائي صوبة گجرات و دفع سرکشان آن سررمین چندی از بندهای کاردان آرموره کار را تعین قرموده بهمه جبهت حاطر از پرداخت امور منکی و مالنی آلصونه حسم ساخته بهم ركاش حسرب حلاف مربب منال مراجعت را انعطاف دادند . و جول برگنه دوحد نه باعتبار وقوم آل در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و حواص آبدی روزگار بدهود استهار دارد عیم سرادهات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سر منول اقاست مونب سعادت سده بقصد سخار فیل رحل توف الماختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارکان و پیسوای نمیل ستاركان سابر بيروي موادب اقبال ارادة ورود مسعود دارالحلامة حمل بمود. بتاریج سب چهار سبه بیست و سوم ربیع الاول سند هراز و بیست و هف هجري در ال سرف حاده مرول تموده سال سيردهم جنوس جهانگيري آسار سد يا جسن بوروري بفرصديي و فيروزي در همين سر سرل ريب پدیر امده چهایی تعواه از ۱م پیسی اعتصرت برویق مراد حاطر . کوران کسید با آن همام در خاطر افلاس از نساط اندوري اين طيد بار پرداحته ازادة نوچه دارانجلانه فرمودند مدت اقتلت اسداد یافته گرمی هوا باسنداد ۱سید و نیو از عرایص واقعه نویسان دارالحلاته بی دریی سير رسيد كه در ال عدود عل ويا و بلاى طاعول عموم للي پديردته ... الهار حسب المنتصاي مصلحت وقت صارح ديد جملاي دولت خواهال برین فرار درف . ده پاحمد آیاد مراجعت عوده در آل حصه یا ب موسم تابستان و پرسچل را پسر برده در اوایل رمستان متوجه دارانجلافه سوئد ـ و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکنهٔ ستوده العود احمد طراز رایت معاودت كسمه بدارالسب المعد آباد باركست العافي أضاد ـ شاه عد اقبال بمحرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت فاهره برین موجب ترتیب داده با هنک تادیب و سبید معهوران آن تواحی نعین فرمودند _ چه سچه فوجی بسوداري رای رایال بر سر مفسدال جام و پهاره (۱) رهصت یافت د و راجه بهیم ولد رادا اس سدکه بکوسمال سر دسال کانته سهی

⁽۱) در اقبالنامه جهانگیری این ولایت را بهاره نوشته - صفحه ۱۱۹ - طبع ایشیا تدک سوسائیتی بنگاله *

ثامزد شد ـ و سيد سيف خان بدفع فتنه جويان كنار رودبار سانبهرستي ما شساب سيلاب روانه گرديد و دراندک فرصتي او و راجه بهيم مکار ساری اقبال می زوال سزای آن خود سران را در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند = و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و بهاره بيدريك در بيش برد كار شده آنچه لارمه اين مقام و حي پيشرفت سهام آن بساق شاق بود از جد و جهد در کسش و کوشش ادا نموده فنون حسن بدبير بكار برده - چنانچه سر نا سر اهل طغيان و بمرد بسر خود جادهٔ انقياد سدم اطاعت سر درده بطوح و رغبت رقبه بطوق معهد در آوردند - و بنابر امينًا نجاب رو المركاه والا اورده از وسملة آستان بوسى اسسعاد دافتند -و هر كدام صد اسپ كجهي بر سبين پيسكش گذرانيدة بمراحم بادشاهانه سرافرار گشتند . و چون خامهٔ بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق نقریب راه ذکر مجملی از احوال جام و بهاره کشاده درین مقام ابواب سحن را سیراب در می سازد . ولایت جام از یک طرف بملک سوردیه پیوسته و از سمت دیکر بدریای سور . و سررسین بهاره نبز بر ساحل دریا سجائب تمه واقع است و این دو زمیندار در فسحت ولایت و سامان جمیعت نزدیک بهم اند _ و هر کدام قریب پیج شش هزار سوار همیشه موجود دارند . و هرگاه کار رو نماید با ده دوازده هزار سوار سر انحام مي دوانيد نمود. و جام و پهاره لقب ايسان است - و اسهان جلد ناری نژاد در آل ملک بهم مدرسد - چنامچه فرد اعلیل با ده هزار محمودی حريد سي شود *

کشایش عقدهٔ پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعهٔ کانگرره بناخن تدبیر و کلید تاثید شاه بلند اقبال و صورت نماثئی شاهد فتح

چون درین ولا نوش : د سرافرازان خدمت پایهٔ سردر والا و حاطر نشان ایستادگان انجهن حضور اعلی گردید - که سورجمل ولد راجه باسو از بیخردی کار عصیان یکرو کرده بسبب ریاده سری یکباره سر از حط فرمان بری کشیمه یکسر مو طریقهٔ بیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب داده دست نغلب و تعدی بسرحد پرگناب پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرنبت تادیب أن كافر نعمت راكه از تجوير اين سرور بر بساط زمنداري حانشين بدر شده بود بتدبير آلحصرت تفويض فرمودند . و چوب نسخير کانگره نيز از دیرهاز مکمون خاطر انور بود و در عهد حضرت عرش آسیانی باوجود مهایب جد و جهد در امورکشورستاسی و مجهسر مسأکر طفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینهٔ وجود صورت شهود نه نسته - لهذا همواره این معنی در خاطر حلس داست - مديم اين امر نهر با متمام الله سرور مرحوع قرمودند و ساه بلند اقبال که پیوسته همت بلند سهمت بر تخریب بنیال شرک وطعیان و اطفای نائرهٔ دفر و کفران داشتند ایسمسی را از خدا خواسته بی موقف در باب قبول این معنی مبادرت معودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال تمایال شده بود . چندانکه در هایال امل از آنحصرت راحه بكرماجيت حيالب يامنه م و بعد ازين همه ما باين خطاب مد كور خواهد سد بتقدیم این خدس حاص اختصاص پدیرف - سب و یکم شهربور سنه ثالثه از حسر گانگی جلوس سهر برکب بهر رسسان سنه هزار و بیست و هفت هجري دا فوجى حرار از بهادران موكب مسعود بادشاهي و دلاوران حیل اقبال ساهی از دارالملک گجراب بدآن صوب مرخص سد . وبيست و پسخم سهر مذكور رايات نصرت آيات ائيا بجانب قرارگاه سرير خلاف مصیر ارتفاع یاف ـ و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همرکات و همعنان بوده همه راه شخار کنان و صید افکسان مراحل بگام سر کب و رواحل پیمایس یافه مواد نشاط و انبساط بکام خاطر افرانش می پدیرف -و چوں تمر بیک برادر بیرم بیک سیر بخشی و اله وردي بیک که بالفعل بخطاب حاسى امتيار دارد _ حسب الاسارة ساه بسد اقبال از برهابيور بشكار میل جمکل سلطانهور نه میل آن حدود از پرورس آب و هوای ساحل رودبار نریده بر جمیع فیلال بدکاله و هردواز و همه ما مریب تمام دارد شتافته بودند - دريمولا معاودت نموده به حفتاد رنجير فيل له تن بقيد صيد در داده بودند بمو کب اقبال پیوسنند *

لجمله راجه به همراهئي اقبال نامتناهي در كمال سرعب بسمت مقصد راهي سده در طی راه شنيد ـ كد سورج مل بمعرد استماع حبر توجه دلاوران ارجا رصه و بعلعهٔ مود كه درميان كوهسار رفعب آثار و جنگل دسوار گدار واقع اسب ستافته ـ و با چار در آن بارهٔ استوار كه همواره مفر و مقر رميداران آن حدود بوده قرار بحصن با حود داده - لاجرم بمحض سنيدن اين حبر بستاب بمام مراحل عجلب طي نموده خود

را بهای آنعصار رسانید - و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کو کبهٔ موکب سعادت و همراهني كوكب بعد ساه والا جاه عددة أن حصن حصين ,کش یش گرائید . و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هف صد تن بی سر شده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند ـ سورج سل با حون كرفته چند جان سرون برده در قلعه اسرال كه در جبال سرحد راجه جیپاں واقع اسب متحصن شد ۔ راجه بناہر ،راعات مقتصای حزم و ملاحظة تسكني مجال تسحير نور پور را بوسي ديكر افكنده چو**ن** بطاهر حصار مد كور رسيد - اطراف آنوا از احاصة شيران بيسة مصاف مالند پاطن آن دیره درودان به عجوم خیل رعب که از جمود آسمالمي مت مروکروب ۔ و دو رور در صم کارسائي اساب محاصره گدرانيده سوم رور يورس بمود - بعد از كسش و دوسس بسيار دستياري بائيد ربائه ياور افتاده و مددگاري افيال كيسي سماني پاى بميان مهاده بر فتح ملعه دُسب ياف. و درین رور ریاده از هزار نابدار سر سهاد حلقی بیشمار بن بکرفتاری دادند .. و چندی ار پهادرال بیر رخمدار سده آیت جراحت نمایان که طغرای منسور مردانكي اسب بر لوح ديباچة رحسار نمايان ساختند و سورج مل بر وس طريق ممهوده راه فرار پيس كرفته بوادي هزيمت ستانت و ار را هنمائي عراب بعب سياه بعلعة ده ننگاه خيلخانة راجه جبها بود پناه برده رحیل او تردید - راجه عسمر منصور را دو دوج درار داده دوجی بسرر ري ابراهيم حال سهمند نعين نمود ده از راه بلادر به جمروهي درآيد و فوجي همراه حود كرفيه يا دليري تمام رو يقلعه كيري نهاد - و ايتدا از نور پور نموده در دمتر مدتی دور پور را یا پنج قلعه دیگر مفتوح ساحمه عزم يسجير فلعد كويله كه ارسه طرف أب بي پاياب دارد . و مادهو سنگه برادر سورج سنکه باستصهار آن قوي دل گسته هوای طعیان در دماغ عصیال راه داده نمود - و در اند ب وقتی یورش هم راهنما و عزیمت كار فرما را كار فرموده ير فتح كوتله دست ياقت و از سر نو تهيه فتح قلعهٔ چنب سوده همین نه متوجه شده مؤدهٔ مرگ سورج مل تیسره سرانجام رسید .. و چون این حجاب از پیش چهرهٔ شاهد ظفر برحاست در همان كرسي بارحواسب جميع جهاب و اموال آن يد مآل بهمه جبهت از راجه چنب نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت -النام عاقب همكي مال و خواست را از نفود و اجناس و فيلان و اسهان بجنس با پسر و برادر خــود و مادهــو سكــه برادر سورج مل و تمـام

متعلقان و منسوبان او نرد راحه بکره اجیت فرستاد - و راجه معموم آنوا گردآوری نموده با فیحنامه بدرگه والا ارسال داست و موسم برشکال را در نور پور گذرانیده از راه حوالیی صوحه تسخیر کانگره شد ـ و در گهایگی بهوتني کال مهانه شانيد - و عرف سهر سنه چم، ده حنوسمها کيري به کانگره وارد گسته بی توقف و تامل حود را با جمیع سرداوان سای حصار رسانید . و شعله افروز آتش کین سده محاصره را گرم ساحب - و همکنی سراه ار راجیوتان و مغول را بمراحم گونا نون حصوص نوید افزایس مناصب و مؤدة رام سراتب گروشي دل و نيروي بارو د ده سر گرم کار ماحت -و پس از چند روز که روزگار بسهیهٔ پیسرفت کار گداشت .. و ملحارها قرار یانب و پیچ و حم کوچهای سلامت راست سد . وقت سر کوپ وحوالها درآمد و سبها و سیسها بیسوف ـ تحدد از نقب ملحار جانب جنوب آتش داده برجی وا که سنگو نام دارد پراییدند و آثرا با شاک برابر ساخته بعد ازان آتش در نفب طرف دریچه ردند ، اتعاقاً آتش بی زیسهار که همانا با زینهاریان قلعه ربال یکی درزه بود از راه نفای در آمده برکشت. و شعنة قنا در خرمن حياب بهادرال جانفسان الاسته جمعي البوه ١٠ بدرجة شمهادت رسانیه - و از راه دیگر چسم زحمی عطم محمعی از سهاهیان و نقب رنان رسید - و صورت اینمعنی بربن نهیج بود که جمعی از بهادرال که درمیان دروازه و ملچار برسول بهادر سینه پیس برده بودند به و سر بقب دبای حصار رسانیده در آتس زدن انتظار راجه داشند - اتفاقاً درونیال که پیوسته در سر حبر گیري و تفتیس و تفحص این معني .ودند یي ددآن بردند ـ و چلدي شب هنگام بدست آویز طنایها خود را از برج بحاک ریز بیختر بر سر ا هل این سبه ریختند - و حمعی کثیر را به تیغ بیدرنغ گدرانیده نقب را شکستند - و چوکی دار از حانب خود نشانده آنن راه را بستند - و چون راجه از وقوع اس حادثــهٔ ناگهانی و نــزول آسمانی آگاهی باف خود ، توجه شده بکارزار در آمد . و چوکیداران غنیم را به قتل رسائیده یکتن را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدره تمان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مسردم كار آمدني قرار داده سياهيان معتمد كار طلب جابحا مقرر ساخت .. و هم پر پر کردن خیدن روسروی دروازه که بست گز عرضداشب گماشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا سخاک و خست انباشته ررمیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن بر افراخت ـ و برقندازان

و توپچیان ببالای آن در آدده ازین رو بعدو سوزي که عیر کارساری التح و میروزی بود در آمدند ـ و درونیان را بباد نوب و بفنگ گرفیه ازین راه دروارهٔ ملک عدم بر روی ایشان کشودند . و هر روز آتش فنا در حرمن حیاب آل خاکساران زده راه مردد مر ایشان بسمند ـ چنانچه از رهکذر عسرت و کمئی حوراک عرصهٔ فراز و آرام در آن بابکاری چند بغایت نبک میدان گشت ـ ناچار از راه عجر بر فره منهی در آمده امواب معلق و لامه گري کشودند - و از روی بیجارگی حقیقت احوال حود بدرگاه والا ارسال داشنه امان طبیدند . جول مسمون عرضداشت بعرض مقدس رسيد عفو بادشاهي رمم نوات مرصفحة عصبان كشيده امر قضا جريان بجان بخسئي همكنان صدور يافت ــ و ممحرد ورود فرسال حنهان سطاع هريسنگه ولد تلوک حند قلعدار که درآبولا دوازده سال عمر داننت همراه سکندر که خویش و کارگذار او بود یا سائر راجهونان فلعه را خالبي كرده برآمدند . و هرى سنگه حواهر خود را عماله اردواج راجه در آورده کید حصار را نسلیم راجه عود - راحه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل تلعه شده فتحنامه ندرگاه گستنی نناه ارسال داست به و جمعی از نگاهبانان را محراست اموال بر ایشان گماشمه از یغمائبان لشکر نگاهداشت ـ این والا حصار در صوب سمالئی صوبهٔ بنجاب بر فرار کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایهٔ ایوان کموان برابر افعاده ـ کینگئی بنیاد این دهرین بنا بمرسه ایست که براهمهٔ هند از نام بانی آن اکاهی تداشته بر عدم زمانئي آن گواهي ميدهند - و در پيش طايغه مذكورة بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد ، آکنون سر بنجهٔ بسخیر هیچ زیر دستی دست نغلب صاحب این یک کف زمین نتافته . و بهمج وجه دست تصرف ىر آن ئيافته ـ آنچه در ظفر ئامماى سلاطين دهلى بقام مورخين اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید اسمعنی است - که در سنه هفت صد و سسب و پنج هجری که از مبداء ظمور ملطان نغلق است . با سنه هزار و بیست و همت هجری که از آغاز جلوه گرئی شاهد این فتح است .. پنجاه و دو مرانبه ظاهر این دیربن حصار مرکز رایات محاصرهٔ ملوک ذی الافندار و امرای والامقدار گشته و هیچکدام در آن ظفر نیافته ـ حنانه از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی مسمادی دریں وادی داد کوشس داده ـ چون جاره تدبیر با دسترد مصلح با خیر بعدیر در نیامد ـ ناحار ملاقات راجهٔ آن سر زمین را بحساب صروزی قلعه را گرفه انگاشت - و از سر فتح آن درگذ شته بدين وقب باز كشت *

ورود مژدهٔ خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزادهٔ بلند اقبال اعنی زیور افسر سرور وزیب اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب بهادر دام جلاله وزید اقباله

جون حمل طراز کائنات رقای آمضرت را ببقای گیسی پسوسته - بلکه سر رسته ثبات و قرار زمان و زمان و فوام كون و سكان را بوحود مفيض العود آن حضرت وابسته . حنامه ببكرار سمق دكرياف آنه قواعد اورنگ حلاف و سرير دولت آل خداوند دولنکدهٔ سرمدي را به نيروي اعطاى حنهارشا هزادهٔ المند اقبالي نامدار كه الما قيام قياء وجود اسمود ايشان راعث ستانت و نمكن اساس اين عالم خواهد بود استقاس و سكين بخشيد ـ خاصه درینولاً که بتاریخ شب یکشسه بازدهم آبان ماه آلهی موامیهانزدهم ذیقعه سه هزار و بیست و هفت هجري شسان دولت و حرم سرای خلاف از پريو طلوع احتراقبالسد شاهزادهٔ والا نراد فروء انوار طهور و صیای تجلئي طور ياف آين ولادب همايون بعد از انقضى بيسب و هفت کهری و سی و هست پل از شب مدکور در برگنهٔ دهود اعلی افتاده قامت رورگار ازین نشت گردیی استقامت شمام گرفت و بمیادن عدوم میمنت لروم که مفتاح کسایش کارهاست برکاب بسار و سعادات بیشمار فتوح رورگار اولیای دولت الله پیوند پایدار آمد چنانحه مدیران دارالسلطنت قضا فتيح المعة كالكره را در مصالح بقدير در پردة عدب نكاهداسته بودناد بنحوی که عنقریب روی حواهد نمود. از عالم مالا بر سبیل استمحال نامزد رو نمائش این قرهٔ باصرهٔ خلافت نمودند .. شاه بلند اقبال بنابر رسم معمود و آئین مقرر هزار اشرقی بصیغهٔ نذر از نظر اشرف گذرانده التماس نام آن شاهزادهٔ والا گوهر نامور نمودند . آنحصرت خلافت مرتب آن غرهٔ حمين روی زمین را که زین افسر خلاف و زیب اورنگ سلطب اسب بسلطان اورنگ زیب موسوم ساحتند - و جون در موصع دهود گلزمینی ئه لهاقت جشن ولادت آن مو گل بوستان سرای سعادت دانسه باشد یافته

نشد . ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که دربنولا به تیول آنحصرت مقرر دود قرار یافت و در بات داریخ میلاد این قدسی نژاد ساعر جاده کلام طالبای کلیم داد سحن داده و حق سخنوری ادا تموده .. چنائود العي ازآن بر وحه بعمله بالطف وجوه اسقاط كرده * *ابياب

خلقى همچسو سهر عالمساب داد ایسزد ببادئساه جهان خلقی همچسو سهر عالمساب باج صاحبقران ثابی یافست گوهر بحسر ازو گرفته حساب ناس اورنگ زیب کرد فلک تبخب ارین پایه گشته عرس حناب حوب باین سرده آفتاب انداخت افسر خویش در عوا حو حساب زد رقسم آفساب عسالمتساب * *

خامه از بهسر سال تاریحس و سخن هروري ديگر اين تاريخ يافته ـ

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ قرموده صوبهٔ مالوه مر کز اعلام دولت و اقبال و مصرب خيام جاء و جلال سه _ جسنى دبشت آئين در بلوة اوجين حسب الحكم آسعضرت به تزئين بادساهانه آذين ياف - و حصرت جنب سكاني بنابر رسم ادای لوازم سادی و مراسم مبارکسادی بد آن انحمس عسرت و شادمانی تشریف سعادت ارزائی داشتند .. و حضرب شاه بلند اقبال به بقديم وظايف پاانـــداز و نثار برداخته پيسکس لايق از نوادر جواهـــر ىحري و كانبي با پنجاه زنجمر فيل داومند از نظر اشرف گذرانيدند *

وصول موکب سعادت مظفر و منصور بدار السلطنت فتحپور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسي از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال و آذین جشن سال چہـــاردهم جلوس جهانگیری

ما هچهٔ رایب فتح آیب موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود یست و هشتم دیماه موافق غره صفر سده هـزار و بیست و هشت هجری پرتو ورود همایون بر کوه و هامون دار السرور فتحیور افکنده دشت و در

و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرکاه خیال اقبال فرو گرفت ـ و در همین روز سعادت اندوز یعنی مبداه سال بیست و هشنم از عمر اید قرین حصرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسی آرایش پذیرفت . و چون از ادای سراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده آنجام بار پرداختند در آن مقام متبرك تا سر آمدن آيام طاعون كه در آبولا در دارالخلافة كبرى سيوم نمام داسب رحل اقامت انداحتند - و همدران آوان ميمنت نشان بهنگام بامداد رور مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هست هجري فروع بنحش عالم يعني بير أعظم بردو بحوين شريف بر عرصة شرف حانه انداخته در سراسر ساحب كيسي بساط بور كسترد ـ حسب الحكم اشرف بادشاهي صحن خاص و عام دولت حالة صح بور بآثين هر ساله آدین یافت - و در همین ایام عسرت انجام بعد از آتمام مواد عس چهارم حمادي الاول از شهور سال مدكور دار انخلافه ا ديرآباد را مركر رايب اقبال نرسوده از گرد سوكب گيتي كشا ساده بوتيا و سمالح كحل الجواهر ايسار و بصایر صاحب نظران آمده سودند ـ و سایر مسطران آن مصر عزت راکه چوں چشم ہراہ کتعاں از دیرہار گوس بر آوار وصول بشارت برید سعادت توید بودند سرمایهٔ بصارب اندوختند - و این موهبت آسمانی نسبت بدال زیور روى رمين در تاريح غرة اردي بهشب سال چهاردهم جنوس جهانگيري مطابق جمادي الاوليل از شهور سال هرار و بيسب و هسب هجري دست داد *

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدهٔ ماجدهٔ شاه بلند اقبال ازین عالم فانی بدارالنعیم ابدی وجوار رحمت ایزدی

بعکم قرار داد مقدمهٔ حقیق بنیاد که هر شادی را پیوسته غمی دریی است و هر لذتی را عاقب المی در عمب الاجرم در عرض این ایام که رورگار یکام و مقاصد حسب المرام هواحواهای شده بود و گردش ادوار چرح دوار بر طبی آرروی خاطر و ومی مدعای دل موافقای گشته و شاهد متح و میروری چنانچه دلحواه احلاص پرستان بود روی نموده و بهجسب ایفای دسمنان شاه بلد اقبال را بعل رحل والدهٔ ماجده کوه

كوه الم و اندوه پيش آمد ـ و عبار معنب و كلف و گرد وحشب و كدورت از رهگذر إنس و الفتی که بدال علیا حصرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحصرت که نورستان قدس و صعوت کدهٔ انس بود راه یاف . و کیفیت این معنی غم اندور این صورب داست که در ایام مقام فنحبور که آن كريمة وألا حسب در طاهر اكس آباد در باع مطفر حال درول بر دب داشتند عارضة مخوف عارص طبيعت قدسية ايشال كشب - و حول هنكام وقوع واقعهٔ معمود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رد ده بود باحآم حاره گری دود مدل تیفنات لاجرم آل رصیهٔ مرصد دعوب داهنی ارجعی را نکوس تسلیم و رصا نبو سدند . و در تاریخ سیم حمادی الاوالی سنه هزار و برست و هست هجری ازین دارا بلا هجرت تمواه در روصهٔ دار السلام با معصورات می الحیام بخرام در آمده در قصور جناب با حور عیر آرام گرفتند - و منابر وصیب آل حالص نیب مرفد منور در سر زمین بنهشت آئين سواحي تور ميزن نه نباع دهره استنهار دارد فراز ياقب عصرت جمت محاسی در همان روز امترل شریف ساه لمید اقبال تسریف قدوم ارزادي داشته بانواع عمايت و سهرنالي پرسس و دلجوئبي سودند و بالسام عواطف و مهربایی دلدهی و توارس فردوده سایر مسمد گرینان حرم سرای خلاف را نیر طدب داسته سراسم این سهم را ناس داشتند و بعد ار قواغ وظایف دعریه و تسلمه که لارسهٔ این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحطه سروپای حصه بد سب مرارک بر أنحصرت پوشائيداد ، آل كريمه كريم السب صله رسية راجه اودی سنگه ولد راو مالدیو ته از اساظم راجهای معس این دیار است چنانچه عدد سواران او در روب صرورت به پنجاه هرار سوار می کسده بودند *

روزسه شنبه چهارم بیر ماه الهی مطاب دوازد هم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلاف و فرخنده احتری از درج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیهٔ رضیهٔ ساهروار حال خلف الصدی عبدالرحیم خان خامال روی نمود ـ آنعضرت یا تصد سهر برسم نذر بنظر افور در آورده درخواست نام نمودند ـ حصرت خلاف مرتبت آن نمرهٔ نورس سرابستان دولت را بسلطان جهان افروز نامود فرمودند چون میلاد این قد سی نژاد در ساعتی مسعود الغای نیفتاده بود

لاجرم آل عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمی قدم ابن نو رسیدهٔ عالم شهود را بسبستان سلطت نگاه نداشته بجانان سکم کریمهٔ حال حامان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آل خان والا مکان ارسال داشتند - که اقالیتی نموده مراسم تربیب بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آل هلال اوج اجلال سریبهٔ بدر نرسیده معای فدا و احراق اجنس دریافی*

بیان توجه حضرت جنت مکانیی جمهانگیر بادشاه بسیر و شکار گلسزار جاوید بهسار کشمیر بهمعنانئیی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده امید بخش و وقایع دیگر

چوں هماواره مکنون حاطير ايض مأثير حصرت علاقت پناهي مشاهدهٔ جلوه رعمائمی و زیبائی ساهد سور انکیز سیرین شمایل کشمتر بی نظیر در مسادی موسم بهار بود . و سوف نفرج سکوفه و کل و تماشای لاله و سنبل در عبدوان س سیاب روز۱۵ دمیسدم بر مرابب حواهش مي افزود ـ دريمولا كه حاطر عاطر از همه جانب بحمعيب بمام گرائيد و تهیج سو از هیچ وجه نکرانی نمانده بود ـ لا جرم پنجم سوال سمه هرار و بيست و هست هجري رايات جاه و جلال بدان سدت اربعاع يافعه ـ چون سهريد محيم سرادقات جاه و حلال شد منهد سعادت نواب مشرر الرما مي ار مقدم حجسته مواود ممهبط انوار يرثب و ميمت أمد محصرت حالاف پناهي جهد اداى بهيد بعثول سريف آنحصرت بسريف ارزاني ورمودة آل ساهرادة فأمدار را يسلطان اميد بحس وسوم ساحسد ـ و پس ار کوچ از آن سنول بنابر رعبتی که بسیر کسمیر داستند لاهور را دست چپ گذاشته از راه پکلي و دمتور ده دور نوبي مسالک است چون برف نداست متوجه مفصد سدند ـ وفتى كه ساحل درياى كس گناه سر سرل كوكبة دولت و مصرب سرادی خلاف کودید با پانودهم ربیع الاول سنه عرار و بيسب و به هجري سلطان اياركال يناير مواقب مونب مسعود احيار سفر حیر اثر بموده از سرادهات برج حوب در گذشت ، و بیک کوچ در سر منرل دنكساى بهجب افراى يعني بيب السرف حمل مقام گريد- سسب

آعاز سال مبارك فال پانزدهم جلوس جهانگيري جش بورورى درين مقام بزیب و زینب ممام بر مواز پشتهٔ مشرف بر رودبار مذکورکه از فرط سرسبزی سزهای شاداب نو خبر و جوس سمن زار نازه رسته عبیر بیر همانا ،وی مهار و روكش كلرار دود آرايس پدير آمد . آنه ضرب كه على الدوام كامراني در صورت کام بخشی نظهور می آوردند - درین معام نیر بر وانی دستور صورت معهود كار حود كرده - و ياردهم فروردي ماه مد كور حطة كسمير را ار فیض عبار مو دَب نصرت آبار بتارکی فرهب بدیر ساحته رو کس گلزار افلاک و آبروی عالم خاک کردند ـ چنانچه در مدت سماه و بارده رور كه برتو توف مو دب منصور در ساحت دشمير بور گسير بود - ارسادي ايام طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار که هندم طنوع الوان کلهای سبم آلود آ دار و وقت ظهور شاهدان انوار و سندوقه از مطالع کلس و مناظر ساحسار اسب ـ د اعجام ايام مهركان كه اعار ردك آميري برك ربوان حزان و عين جوس سکمدیهای بهار فرخ بحس زعفران است . همواره اوقات فرخنده ساعات سیر و سکار آن نزهت آباد صرف شده شعلی جز اشتغال این معنی ببود - حسب الحكم والا در متنزهات دلكن أن سر زمين و چشمه سارهاي كوثر آثار آن جا جامجا عمارات عالى اساس بنهاد پديرفت - از جمله در اثنای سیر و کلکشب آن نسخه هست بهشت کلزمینی دلنشس و کلشنی حدا آفرین بنطر در آمد که یکطرف آن به مال دلکشای دل پیوسته. و از جائب دیگر بدامان کوه پاک نام منسهی میسود.و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افرا مائند روح روان در مجاری عروق قد سی پیکران جاري گشته . و منبع آن رسک فرمای رلال چشمهٔ حیوان و غیرب افزای انهار جمال سر حشمه آیست بستیم نسال که بعینه ماندد چشم یا ک در دامان یا ک افاده ـ و یا روی رسین از پرتو آن چشمه سار چشمی بسسای سراپای حویستن آب داده - و چون آن سر رسین ارم آئین که کمال قابلیب و استعداد مربیب فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر احنیار آن دو قرهالعین اخیار اولاد ابی البسر آمد . منابر خواهس مفرطي كه حاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداب باغاب و بنياد عمارات بالذات هست بعش این معنی در ضمیر منیر بستید . که بمقام تربیب آن ۱[هیولای]ع ریاض رضوال در آیند _ قضا را در آن حطور این اراده بخاطر

خطیر آن عالمی حضرت حصرت جنب مراسی بلا فاصله مرمت و عمارت آن ارم کله را بدان حصرت بعویض مرمودند . و حول ۱ درم عالیهٔ آل سرور ۱ شوی طبعی یاور افتاء عرک آن معنی گشت درین صورت سای آن ارادهٔ حازمه را بر اساس تصمم عزیمت نهاده ای توقف نزهت آئین باغی با كمال فسعب در آن ساحت كه موطن روح و راحت الت طرح الداخته بيدرنگ رنگ ريعتند - و نظر بر ملاحظه حال مسميل درده آن مبيع ترويح روح ، معمل بفريح خاطر الدقرح مخش موسوم ساحتماد -و الرسبيل استعمال امن فرسودالكه كار باداران سركم، حامله ساهي در وسنة ماغ حیادانی بعرض سی ذراء "که منتهای آن بدل ، شهی ، یشور بردیب دهند - و آن شاه نهر را به پنهنائی ده ذراء عربض ماخمه از و مط حقیقی حیابان جاری تمایید ـ سحوی که رئرس گاه آب آن تال دلکس دل داسد ـ و معماران سر دست حا بحا عمارتی در تهایت رست و متالت بریس و زینت و کمت و کیفیت تمام بنیاد نهاده رود باسام رسانند - و در پسکاه هر عمارت خوصی ممساحت سی ذراع در سی ذراع از سک الراشيده مشامل در آدشارهاو فوارها بسازند - كه آب آل نبهر از آنشار در آل حوض ریزد - محملا نکمتر فرصتی شاه تنهر مدکور با خونئی مرعوبی هرچه عام ترحسب المسطور برتيب ياف - حون درين مقام خامة غرايب كار از راه ببعیب بمعرض مان کیفیت احداث و سمب سیاد آن فیض آماد در آمده سادرین در توصیف ۱ تعریف این نسخهٔ خلا درین حای ادای حق مقام نیاف - ناحار ذکر خصوصات احوال را بوق دیگر باز گذاشته باز بدین آئین در سر سررشتهٔ سحن سی رود - حون آنحصرت خلاف مرسب از سير متنزهات كشمير حاصه كارار فبض آثار فرح بخش معروف به ۱ [شالیمار] ع کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند. آرزوی مراجع هندوستان از صنوتکدهٔ صمیر میر آنحضرت حلوهٔ ظهور نمود .. بدا ردن عریمت صواب آئین بیست و دوم منهر ماه آلهی سنه پالزده جلوس حها بگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سما ارتفاع بذيرف - درين أثناء عرصداشت حائحانات بدين مصمون رسید که چوں درین ایام عسکر منصور از پای تخب خلاف دور دست

⁽١) ع [شاله سار] ل

شتافته درین مورت خوف و هراس اهل سرحدها خصوص عموم سکتهٔ ولایت جنوای کمی پذیرفته ـ لا جرم دکنیان ظاهر بین کوبه اندیش بد ستور معهود وقت یا فته سر بطفیان بر آورده اید ـ و بر اطراف احمد نگر و اکثر مصافات آن و عصی از سائر محال دکن را بد ست در آواده ـ چنانچه از ریادینی کم فرصتیها که سیوهٔ ناستودهٔ ایشاست کار بر اولیای دولت بنجوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن متصور نیاسد - حصرت حادف مربب مایر استماع این خبر از جا در آمده از خویشتی داری در آمدند - و طریقهٔ وجوب انتقام این گروه بیراه بد هنجار سیرده در مقام بلاهی و ندراک این امرضی یا فشرده قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارال ملطات لاهور سرانجام مهام دکن بعهدهٔ شاه بلند اقبال باز گذارند م

باعث ارتفاع ماهچهٔ آفتاب شعاع لوای والای شاه بلند اقبال بار دوم بآهنگ تسخیـــ کشور پهناور دکن

چون بیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست ـ که هرگاه از مساعدت روزگار قرصتی و از همراهئی وقت رخصتی یابند ـ حسّه از همه سو پوشیده و شیوهٔ ناستودهٔ گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند سو از ملاحظهٔ لوازم دور بینی و عاقب اندیشی در گذشته بی اندیشهٔ و خامب عصیان بای از سرحد اندازه بیرون نهند ـ شاهد حال خصوصات احوال دکنیان خسران مآل است که از دیرگاه باز خاصه از عبهد حضرت عرش آشیائی اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار می سارند ـ و دبوسته عمد و پیمان شکسته این خصلت نکوهده را مرعی می دارند ـ حنانعه هر بارکه باز خواسب محدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری میکشد ـ از راه روباه بازی و حیله وری در پناه زبوئی و عجز و زاری درآه لم مان مفتی از مسانه بیرون می برند ـ و حون بدست آویز انکسار از صدمهٔ مین منبخه قبر شیران بیشهٔ رزم آزمائی رهائی یافه عرصه را بطاهر خالی می بنند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی می بیند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی می بیند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی می بیند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی می بیند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی می بیند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی می بیند باز سیرک شده بر سر اظهار دلیری می آبید ـ حنانچه بر نهجی سابق گذارش پذیرفته به حرد بوجه شاه بلند اقال بدآنصوب از صدمهٔ سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنهخرت زلزله در بوم و بر

دكن و تزلزل در اركان توان و تحمل آن قوم بد عهد بيمان شكن افتاد ـ و قرار قلب و ثبات مدم را وداع مموده صبر و آرام را بخیر باد یاد کردند -ناچار بنایر رسم مقرر بیدرنگ ناهنگ اظهار اماعت و طلب شفاعت برخاسته بسلوک جادهٔ بندگی و طریق سرافکندگی اقدام نمودند . و برسم تقدیم خدست گذاری و حانسیاری در ضمن سلیم ملک و مال حرف عمد و پیمان سیال آورده در خواهس امان زدند - لا جرم حصرت شاه بلند اقبال در آن سرحه دیده و دانسته از سر تعصیرات می بایان درگذشتند. و بشفاءت حلم عدر خواه مطلقاً ایشان را بیکما، نگائسته الوات دار! لسلام عمو و عامت و در اس آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند _ چانچه سارةًا دقايق آن بمفصيل نكاسته كاك حقايق نكار آمد . و حون درينولا شاه بلند اقبال از گلکشب حاوید سهار کشمیر به نو نظیر و سیر آن گلشی حدا أفران ساط الدور و صيد الداربوده لرحسب طاها از دارالخلافة دور بودند-باز آن حديه چشمان تيره روزگار ساركي قصع نظر از مراحم بادشاهانه تموده الر نواحي برهادرور بهاحت ، تاراح يدداحتند - حما جه مكرر واقعاب منهيان ممالک حلوبی مستمل بر حقایق طغهای آن بده گیشان بدردر سپمر مدار آمد .. به خانجانان بیر در طی عرفداشت های متوانر و متوانی نر رای عالى عرضدارس حاصه عريصة كا درلاهور اسيده است كه هرسه ديدار دكي نظم الملك و قطب الملك و عادل دال دهم العالى سوده اسكرى سرقه اثر که عدد حمعیت آن زیاده سران پریسان دساء آسفند ،عو به پنجاه هراز تن مبی رسد فراهم آوردند . بخسب ولایات بالا گهات را که در دست اوایای دوات بود در سته تصرف بمود د د و امرا و منصب دارات ادشاهی حواهی نخواهی مناسر فرط اسمیلاء ایسان دست از آیها باز داشه سکدیکر آیوستند ـ و تهاية مهكر را استحكام داده مدت سه ماه بمحادله و مقابله ومداقع ومقابله روزگار گذرانیدند و حون غلمهٔ غشم محسب عدد و عدب ازیشان افزون مود- میز از همه سو راهها را مسدود ساحته بودند حنائعه اصلا رسدآذونه بهوا خواهان نمى رسيد ـ و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت سهايت مرتبة اشتداد کشد . ناحار از گریوهٔ بوری فرود آ. ده در مالا مور قرار توقف دادند . و آن لد ا درسان سالاگهات قناعت منموده نخست در مواحثی بالابور شرکتاری و دست درازی در آمدند ـ و راهها را بنحوی صط کردند که رسابیدن غله متعدر سده کار به تنگی کسید ـ ناحار دولتحواهان حواه بحواه دست از نكاهداشت بالابور نيز بار داشته به برهابهور پيوستند = و اين معنى باعث

دليري غنيم كشته فرصت مساعدت وقت را عنيمت شمردند . و بتغلب تمام ولایت سعلنهٔ بادشاهی از دکن و خاندیس و برارکه در تصرف اولیای دولت بود نهز نداخته بمحاصرة برهانبور برداختند . و حون مكرر حقيقت این واقعه از قرار وامع در رای اندس پر دو افکن گشب. و درینوالا باز عرضداشت خانحانان مستمل بر نهايب اظهار عسرب و ينكثي وقت و يشيه احوال خود بحال اعظم در وقب محاصرهٔ میرزایان گجرات و پذیل سمبریع این معنی که اگر دروش حضرت آسیانی عمل نموده این خا نه زاد پدر را از قید احاطه آواد به فرمایند ـ ناجار نسبت ناستودهٔ راجپوتان کارگزار بعد از حوهر نمودن نقد جال مثار راه خداوندگار خود می کند - جوهر مهندی زبان عبارت از آن اسب که این گروه وقتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ حادب نمي داند ـ نخست سر با سر اهل و عمال را سر از تن درداسته آنگاه بخاطر جمع خود دل در هلاک نهاده کشه مي سُوند - جون مصمون آن بررای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت برهم شده از سر نو عرم تلافی و تدارک آن طایغهٔ تباه اندیش را مزیور مزید جزم آراسته در تاریخ رور جمه چمارم دې ماه اللهي سنه پانزده جلوس جمانگيري مطابق غره صفر سنه هزار و سي هجري شاه داند اقبال را باكمال اعظام و اجلال از دارالسلطنب لاهور بدآن صوب رخصب دادند ـ و خلعت با جار قب مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرضع و قبل با ساز نقره و دو است ما زین زرین و ساز مرصع در سبیل فرخندگئي شکون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغهٔ انعام عنادت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاری ذات و نیست هزار سوار دو اسپه مع انعام حمل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشب و بیسب آمور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساحته برين دستور مخلعت وغيره سرافرار ساختند ـ راجه بكرماجيت را خلعب و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضلخان و هشت مامدار دیگر را بخلعت و اسپ و ده آتن دیگر را مخلعت تنمها نواختند ـ و جندی از امرای نامداد مثل عبدالله خان و خواحه ابوالحسن و لشکرخان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشبگرئی لشکر با او بود ـ و فوجی بیشمار از احدیان و برتندازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند ـ چول سلطان خسرو از آن باز بحكم وجوب مكافات بي ادسي كه ازو نسبت موالد والاقدر سرزده مانند مردم نظر بند نابينان نظربند جاويد آمده بهاداش كردار

گرفتار شده بود و درینوقت باسداری او بخواحه ابوالحس تغویش داشت و او از همراهئی موکب گیهان شکوه سمادت بذیر گشت حصرت خلافت مربب بحهات تحصیل حمیعت خاطر شاه بلند ادال تکاهداشت او را بوکلای آن عالمی قدر مرجوم ساختند *

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن جشن وزن مبارک سال قمری سیمین از عمر شریف و یافتن توفیق تو به از شراب مسکرات بصمیم قنب و سوانحی که در عرض آن ایام روی داد

چوں مضرب ساء بلند اقبال در مادي سن صبى و عنقوان آوان نشو و نما بتماول سایر مسکرات و مغمرات مایل نگشته بمایر حراست تائیدات آسماسی نگاهبانئی حود نموده بودند - جنائجه از س تکایف تا سب و جهار سالكي بشرب حمر رغب نفرموده مطلق متيد آل مشده بودند ـ حضرت خلافت منزلت سحوی که سابقاً در مقام خود سمب گدارش یافت این حصرت را از روی حد تمام در اعدام سرت مدام سجبور قرمودند . باوجود امر آنحصوب بنادر نهبي سردعب اربكاب اين سيوة نامحور شرعبي و عقلمی که برطبع سارک بسیار گرانی ممکرد بسرط عمهد و پیمال برطبق اس معنى تمودند كه حون عمر شريف سبي سال رسد ديگر ايشان را بدين امر منهی مامور نفرسینه ـ و باین معنی گاهی در ایام طوی وجشی که هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغب طبع بل بتکلیف آنحضرت حرعه جند معدود می نوسیدند - و پیوسته کمال ندامت داشته حویای وسیله بویه می بودند ـ دریدولا که بدولت و اقبال متوجه منح دکن منی سدند بار بنابر تجدید عهد بعرض والا رسائیدند. که چون افواح عنیم را این مرسه لیروی دیگر است - جنانحه بمرانب متعدده در عدد و عدب از دیگر مراتب افزون در اند بدآنسان که از روی مسلط و غلمه ممام شمهر بند برهانپور را احاطه

نموده ـ که آرزوی وصول بحدود آن در آئینه رنگ فرسودهٔ خیال ابشال صورت نه بسته بود حه جای صورت بسمن وقوع محاصره . لا جرم مکنون خاطر آنسب كه حضرب فردوس سكاني بابر بادشآه طاب ثراه هنگام اشتغال بحدال رانا سانگا از ارتکاب سرب سراب بائب شدند ـ و بشواب اناب و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف احایت رویداد . و فتح و دیروزی روزی رورگار آن خدیو کامگار گشب این نبازمند درگاه الّمهی ندر دران ادام که چسن مهمی عمده در دیش است دروی سنب سنبهٔ أنحصرت موده حلقة استحانت دعوت در بات طلب تصرت بر وفق امال موموا الى الله بر در داراافتح اناب زيد - و يدين دسب آويز ستين بل مفتاح مطالب دنیا و دین ابوات قبح و ظفر بر روی اولیای روات کسد ید ـ خضرت خلافت مربب درين صورت محكم مصلحت ديد وقت استصواب آن رای صواب پیرا بموده این معنی راکه من حمیم الوجوه حسن مطلق اود بهمه وحه محسن و مستحسن دائسه ـ و در حق آن خبر ابدلش دءای خیر کرده استدعای بوقیق در بات حصول سائر مدعات حصوصاً این مدعا بمودید. محملا درین امام که متاریح عره ربیع الثانی سمه هزار و سی هجری مواقق بیست و سسم بهم ماه البهی سنه بانزده جهانگیری عش ورن قمری سال سی ام از عمر آمد یسوند آمصرت در کسار رود بار حنبل غیرت ىكار خانة حين بل روكس فردوس بريس گشت - و از آذين ابن مزم بهشت آرن ار ساحل آن دمهر كوثر آبار بمودار حناب تحرى من تحتها الانهار برای المین عودار سد - صورت این معنی بر مراب الصفاء صمیر منیر بربو افکن گست که درین فرحمده جسن زبنت ازا و سر سنزل نرهب بنوا که وقب و ممام مقتصى طرب و نساط و زمين و رمان محرك عشرب و انبساط است بر ک سرایهٔ لدب عسی تمودن بزجر نفس انسب و تمقام نوبه اقرب خواهد بود - لاحرم فراز درآن دادند که همدرین همایون محفل بطیب خاطر و ته دل تانب گردند . باوجود آنکه درین مدت هرگز مخوا هش خاطر قدسی منس متوحه باده کشی بسده همواره در صدور امر مذکور محبور بودند و همانا درين صورت نوبه لارم نباسد ـ برا هنمونئي باثبد آحمانيي توفيق سلوك طريقة دار كسب يافته حسب الامر تفضرت شرامها ا درآب رود حانه ریحتمد و حمیع طروف طلا و سره و مراضع که زینب الهمن عشرت و زبور بزم سرور بود در حصور آن حضرت شکسته بر ارباب

استعقاق قسمت بمودند - از آنها موكب منصور بشتاب باد و سعاب از آب عبور عوده و اردوی گیمان بوی که شمار قطرات باران و ریک روان داشت بسرعت یاد صرصر و بندی شعله آدر بادیه کرد و مرحله ورد گشته کوچ در کوچ و میزل بسرل راه سی بیمودند - حیاتجه د هنج مقامی قطعاً معام تسموده آسابيس و آرام بر خو. حاام گرفتند - حدالكه طآهر خطه اوحين من كؤ رايات ماه و حلال ساه الله اقبال كشب - دان حال عرضداشت عهد نفعي که در آلولا باسمائي طعهٔ سدو در عميده او بود دلايل مصمون رسيلا - كه ديسات و هفتم اسفيار سنه يا زده خلوس منصور ور*دگئی مقهور با ها* به هرار سوار داشتی نکمار آب تریده اسیده با و بمعرد رسیدن آن خاکساران آنسی بهاد مانند باد از آب گذشته اکبر بور را بی سهر گذاشتند . و می محادانه رفته رفته ما مواحثی قلعه آممه خندی ده قام و باداح دردانجتند - اکمون ، ای کال رمیده وراد، دارند که فرصت یافته داخل فنعه سوید . و هر دور شدهای درگاه سرباری و خانفسانی درآمده باوجود دشواری محافظت بنعه از رهکت کمال فسخت و نسار شکست و ریف حصار بمدافعه مسعول اید به آکرچه این مدوقی حاد مهار حالمازی در راه ولی بعمت حقیقی که خدای مجازی سب سادت دارس خود معى دايد ازَّس راه الديشه بدارد ـ ليكن شاير كوده تطري حيد از پست قطربان که سرکار دائمه یافیگال عنایت دروردگار نمی بسد. و دار و دشت لسكر را علت بسرت و عدم آن ميدائيد ـ درينصه رت غير كبرت اعدا و قلت اولیا و سستئی تعین همراهان و سسئی همت هوا حواهان ملاحصه آن هست الله اگر کومک ديو در درسد حدا تخواسته از ضعف عقول ادسان و توت علمه دد الدیسال حسم رحمی رو نماید . و حول مصمون عرسداشت در رای حمال آرای وضوح یافت در گهری از سه حدمه بیست و تمهم ماه مدكور كذشته خواجه الوااحس را با حليار عرار سوار از پرگنا دساللور رحصت قرمودید. و هو ول لسکر بحواجه دیرام دیگ میر نحشی ت ۱ هوا، سوار جرار از لشکر خاصهٔ حود همراه داده بودند بعویض یافت - و حکم شد كه ايشان بناير رسم منقلا دسرعت بمام بمشتر رواية مقصد شوند - و حول خواچه با اوایای دولت الم پا والم سواحثی قلعه مندو رما د و محمد تقی و يوسف حان از فرب وصول ايسان اطلاع يافتند ـ في الحال با ساير بهادران ار قلعه فرود آمده به دیروی اقبال سے روال و استظهار بردیکئی طلیعه سو کب جاه و جلال همراه هرار سوار ا غليم رويرو سلاه حنگ صف كردند .

و مخالفان باومود آن مایه کثرب با نصرت آسمانی و کومک جنود عیسی بر نیامده مخذول و مقهور رو براه گریز نهادند - محمد نقی و اولیای دولت برسم تعاقب اربی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند . و جون افواج غنم بكنار نريده رسيده أن آب كد دمند و فوجى ديگر ازآن طايفة بد عاقبت که از عقب رسیده در آنسوی آب فرود آمده دودند با ایشان اتفاق نموده دیگر بازه ازادهٔ عبور نمودند محمد بقی مردانه درین سوی دریا قدم ثباب افشرده ایشان را نشسب تیر و بان و بندون گرفت .. و به نبروی حد و جهد روی آن ماه اندیشان میره رای را نگاهداشته نگداشت که از آب بكذريد ـ جون حبر شكاست مخالفان بخواجه رسم با ببرام بيك و ساير بندهاى بادشاهى بشتاب بمام شباسب ابلعاء بموده رور شنبه حنكام طلوع افتات در کمار دریا بمحمد نقبی پموست ـ و بالفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند ـ و آن جهالت کشال دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازي برداحتند ـ چون صدمهٔ سهادران لشكر سيلات اثر بديشان رسيد تات مقاومت نیاورده می پا شده از هجوم سهاه رعب میحویشتن از حا رفته رو براه فرار نهادند ـ و دلاوران لشكر سُكن حون شيران صيد افكن دنمان آل روباه سعرتان را از دست نداده با حمار کروه طریق بعاقب بمیودند و درین مرتبه نیز سی از مخذولان مقهور را نقتل رساننده مراجعت نمودند . و آن مخدولان تا نواحتی برهانپور هیچ جا عنان بارهٔ ادار نکشیده ثبات قدم ئورريدند *

چون خبر فتح نمسامع جاه و جلال حصرت شاه بلند افعال رسد رور شنبه نسب و هفتم ربیع الاغر سنه هزار و سی هجری رایاب موکب والا سایهٔ وصول بر قلعهٔ سدو افکنده امر بآذین محفل جشن نوروری و انحمن شادئی فتح و فیروزی نمودند محسب الحکم اقدس صحن حاص و عام دولتخانهٔ مقدس روکش قلک اطلس گردیده چدی هنگامهٔ عیش و عشرب گرمی داشت مقارن این حال عرایض حانخانان و سایر امرا از برهانپور باین مصمون رسید که جون جمعت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصب هزار سوار جرار آماده پیکار است و درین مرسه دلیری و حیره حسمئی ایشان محدی رسیده که قدم حراب از اندازهٔ حود گذاسه شهربند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اید میابر آن باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی عنیم شدن از ملاحظهٔ حزم و احتیاط دور است مسلاح مهادت اند روبروی عنیم شدن از ملاحظهٔ حزم و احتیاط دور است مسلاح دولت مقتضی آنست که با هنگام پیوستی سایر اولیای دولت اید پیوند

از امراء و منصبداران که نامزد همراهئی موزیب والا گشته اید خیل اقبال در موضعی که مصلحب رای گیتی آرا اقتصا فرماید نوف کند - چون مصمون عرایش بعرش اعلی رسید جمیع دوسخوا هال همراه و نیر که ملازم ركاب سعادت يودند تكاه يطاهر معامله أنداحه يرطبق اين مصمول بالعاق کامه صلاح در نوقف دیدند - از احا که نظر یافتکان بائید آسهی را نظر بر كار ساري عنايب اللهي اسب به بر كثرب اعوال و انصا: - لا جرم راى دواتحواهان بسمد طبع مبارك نيعتاده چمدان توف مومودياء كه مخشيان عظام دورك افواج منعبوره بموده جبيها بحش كرديد - أيْكه ١٥٠ فرمائي اقبال مد داد عمل فرموده و اعتماد برعون وصون اللهي بموده شعب دوشتيه سابردهم فروردين ماه سنه سابرده حنهائكيري سوافق دواردهم جمادي الاول ار شهور سال مد کور با ده هرار سوار حاصه و پنج سن هراز سوار بادساهی لوای طفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع حشیده در کنار آب بریده جسن شرف آفناب عالمة،ب ارایس بدیر ساحسد - دریی حال عبدالله حال فيرور - نك " له حسب الحكم والا ما هنك " بومك اولياي دولت از جاگیر منوجه سده بود با دو هراز سوار باردوی طفر فرین پهوسه از ادراک شرف بساط بوس انواح سعادت دو حهاني الدوجت و آنحصرت همدرین مرل به تربیب افواح پرداحمه عبدالله حال را با گروهی انبوه هراول لشکر طعر اثر و راجه یکرماجیب برانعار و خواجه ابوالحسن جراعار فرار داده حود بانفس نفس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستفرار مرکر قرار کرفتند . و باین دستور افواح سیاه منصور را دستوري عبور از آب دادند - و پس از گدشس راه سمت معصد پیس گرفته بنابر نوید دریاف مقصود که اسارت سرایا بشارت بود همعنان بحب و اقبال با سرعب تمام راهی شداد - و بیسب و سوم فروردیی ماه مد کور چارحد خطهٔ برهایپور را مرکر رایات اببال ومورد موکب جاه وجلال ساحتند _ چول خانخانال از معدم فرخنده قدم آل عیسی دم حبردار گسته جانی نازه و مسرب بی انداره یافت - در حال شهر را بچدی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همال ساعب مسعود كد سعادت ملاومت درياف حسب الاس أبحصرت بمحافظت سهر عنان معاودت برتاف _ و بعد از سه روز دوسيه بيست و سسم جمادي الأوليل سنه هزار و سی هجري حطهٔ برهانهور را پيمن فدوم پهچپ لروم دارالسرور

امن و امان ساختند - سائر دولتخواهان که پیوسه این دواب عطمی رأ از حصرت واهب العطايا استدعا مي بمودند برطس مدعا ووفق اجابت رسا شاد كام و مفضى المرام كشتبد - جول افواج لشكر معالف درين مدب که عرصه حالی دیده یی مراحمت و ممانعت احدی با خاطر حمم بهر كناري و دست دراري در آمده از هيچ سو حسم نمائي بديده بودند بنابر كوناه نطري و سوح چشمي درينوقب هم ترازل بحود راه نداده همهمان پای نبات و فرار بر جای استفرار افشرده از جا در بیامدند با برس حانخامال نه صوبه دار و ساهیت دال آل ولایت دود داتفای سائر بندهای بادساهی بعرس مقدس رسالید . که چون این مراسه آذئرت علیم را علیه دیگر است درین موسم ده ترسی هوا دمال سدت دارد تردد در تهایت دسواریست = و ا سر مرا شب موکب اقبال از تنکئی حورا ک وکمئی عف بمعرض بلف در امده ابد - باوجود این معانی بردیکی فصل برستال نیر در پیش است بابر آن پیس ارین کار پس تمي رود ده اوليای دولت باوجود فلت عدد بميامن اقبال العصرب از روى جد و جمد بمام عتم را برسیزانیده آعدر پس ساخد که از آب عادل آباد بگدرانند و حود درین طرف آب افاست بموده بعد از برساب مخالفان را زبر کرده بنالا گهات بر آید - جون حال مالیسان این معنی را نه مسعر در نهایت دوا حواهی بود از مید: بمسهد رساسد و بافی امرا عمل عمد الله حال و حواحه ابو الحسن و داراب حال سر این "نسخاس صواب اسما را که بطاهر صلاح وقب از سیمای آن چهره بما و در نفس الاس خلاف رای دولت کار قرما بود پستدیده درین باب متعی الکلمه سدند - آنجمبرت در جواب فرمودند که معتصای دولت خواهی و موافق دیناس و بدینر همین بود که بعرض رسانیدند با حکم بقدیر بکدام صورت تعلق پدیر گردد - آنگاه سفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهمام این مهم دسوار سده بجهب تجمیر عساكر منصوره و تهيهٔ دوارم يساق تا آن عايداهتمام بجا آوردندكه اوقات فرحنده ساعات را صرف همین معنی نموده عدر از ادای و اجبات و ارتکاب فليلي از مقمصيات طبيهت و ملايمات بساء بشريث از خورد وحواب بامری دیگر نمی پرداختند. چنانچه هر روز در حصور آنحصرت کار برداران سلطب طلب و سخواه ساير سپاه حاصه كومكيان برهائهور كه مدسها محال جاگیر ایسان در بحب بصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساحتن اسناد وجوه مطالبات راكه ار روى سياهه بعرض رسيده بود متصديان

خرانه نقد تسمواه داده ثانبي الحال سند ممام میکردند ب معویقی در در تهیهٔ مایجاج بساق نشود ما و در عرض الد ك مدتى سلغ حهل ك روپه، بکومکمان آن صویه مرحمت عبوده سی هرار سوار جرار آماده در رار ساحتهد باز آنجمله همت هراز سواراه بچین شدن اسپهٔ مکه گرین از سرکار خاصه شاهمی و باقبی از سدهای بادشاهمی بودند ـ آنگاه بتور ک افواح عاهره توجه فرموده افواح کایی را به پنج فسم منفسم ساحتند و و هو سرماری سن هزار سوار تعمق قر، وده برتیب صفوف را بموجب دیل معرر نمودند . فوجی بسرداری دارات حال حلف خانجانان - و دو نوح دیکر باهتمام عبدالله حال و خواجه الدالحسن . و باسلمني دو فوح ديكر براجه بخرسجيت و راهه نهيم كه بمريد عبابب أتحصرت اختصاص داستند نفويص رف - و سرداوي کل با دا رابحان از گشت باین عنوان که ان**جین ن**نکاس در سول او منعقد گردد به لهان در حامقت رس و منق و حل و المعد المور كهي و حروي باستصواب راى صواب آئين راجه بكرماجيب منوط باسلاء بالجمله سب يكشنبه بيست و بنجم حما ي الأولى سنه هرأز و سيي ينهريك از أمراي عظام ومنصيدارال حامب وقيل واسه والمرحمو واستشير مرضع داده عسکر منصور را از برهانپور نستوری داد به به و موانب سعادت حسب الحكم بنع روز يجهب تهية صروريات يورس در سواد سهر درنك بموده روز جمعه چهآرم اردې بهست او آب بيني له يو شار سهر ميکورد عنور بموده در یک دروهی سرل گرداند - روز سیه هنده طلوع طلیعة بامداد همین که راهنی سمت ، مصود کردیده یک دروه راه فظع مودند - یافوت حبسی سردار کل ماج علم دالراله از فرارده حویس یحد دروه پیس آمده دلاوران ببرد آرمای را آستمبال نعود - بهادران مو سب اقبال بمجرد معاینه ی عاما و ایا مایند سعلد که بر فلب رئال رید خود را در صف آل سپاه دیره رای دده تيغ آس سع ازيسان دريغ بداسيد . و چون اس سيز و اويز بلدي كراى گشته یکی رو به کسی در آماد . و استعال ال سر نش الله بحسک و بر در گرفته بود در خرس خس یعني صعوف آن مسنی با لین افتاده دور ار سهاد آن تسره درومان بر آورد یکنبار ماشد حیل سرار از هم افتاده هر یک ار کماری بدر رفتند - چول به دیروی کارلداری اقبال در صمی اندک زد و حوردي هر فوجي از افواج فاهره فوج روبروى حويس را برداسته سر بدنمال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایسان دست و در را پامال و پی سیر ساخت - چندانکه آن مقهوران از بیم شعشیر شعله دانیر بهادران که برسم

تعاقب ممت کروه از دنبال ایشان ناحمه بودند خود را بر آب عادل آباد زده از میال آب و آتش حال مفتی بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده ار پالصد تن آن خون گرفتگان طعمهٔ شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنایم بیشمار از اسپ و شتر و چتری و پالکی و علم و نقاره و امثال اینها مدسب غازیان افتاد - ر در آن چپتلس بمحض عون و صون اللمي كه لارمهٔ اقبال مامتناهي است ار خيل اقبال دو س كه پیوسته از کل سجاعت داتمی خار خار برداشت رحم پیش رو که عازه تازه روئشي مردان و كلدستة دستار مردا كي است دائسند مقصود رسيدند. يكي شير بهادر دوم الله ويردي ولد مقصور دوسه مركمان كه بالغعل از خطاب خاسی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر رور دیگر همهنان فتح و ظفر ار معصم عادل آباد كوچ كرده متوحه ماكاپور شد ـ و حون افواج غنيم مالشى بسرا یافته بودند در عرض راه اصلا بمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان و راجه بكر ماجيب بايدك مايه مردمي كه عدد ايشان بسيصد نن مي كشيد از راه رسیده بودند ـ و چنانچه راه سرداري است گردا کرد معسكر اقبال برآمده اقواج را جا حا قرار نزول سي داديد _ آتش حان و دلاور حال ارجمله معالفان كم فرص وقب يافته با الهمهارده اع هزار سوار از يك جانب بر آمدند - و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از حود حدا کرده پیشتر فرستادند که ما رسمان ایسان حود را رسامیده مدسساری در آیند . و چون آن بداندیسان که بآن اندار دور از کار احتیار کارزار دلیران نموده بودند نوديك رسام كرم بال انداري سدند - راجه خواست كه بآهنگ مدافعة ایشان از جادر آبد . دارابحان سمقام سمانعت در آسلم با هنگام ر سیدن دلاوران صلاح وقب در تير جلوئي دديد - اين دوف سردارال سرماية دليري غنيم شده ديكبار دارگيمها انگيعنه بحيره چسمي و حيره دسي در آمدند ـ درین حالب راجه چسم از مقبصای حال و مصلحب وقب پوشیده بي ملاحظة دوربيي ها بر ايسًان باخب - و راجه بهيم بير كه درينوقب نازک خود را تیز و بند رسابیده بود حلو ریز بعمله در آمده براحه موافقت نمود . و باتفاق یکدیگر ایشال را از پیش برداشته بر نوج عقب که [مشب]ع مخالفان بود زدند ـ و بكمتر فرصتى آن كم فرصتان رياده سر ١٠ بي پا و بيحا

⁽١) ع [چهار] ل (٢) ع [قلب] الف

ساختند - درینوقب که دارابخال نیز بدفع ایشان متوحه مقابله بود بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده مودند بر خورده خود را بر ایشان زد ـ و باندک رد و خوردی چون نبروی آسمانی یاور افتاده تقویب بازوی شیران پنجه درار تالی عنایت رانی دست بهم داد - انین غسم یای کم آورده شکست درست خواد . و دست از ستیر و آویز باز داشته از زمر تیم رو بگریز سهاد- و دارانجان تا یک کروه عفب همگمان تاحته قریب دو صد کس رانه نیغ بندریدگذرانند . و نیشتر و بنصور معاودت نموده بعسکو اقبال بروست و روز بتحسيه دهم اردى بهشت ماه اللهي مطلقا اريشان اتری طاهر نسه به و روز دیگر که موکب مسعود بسه کروهی، وهسکرا ورود اقبال مود با درین روز محالفان دو بحس شدن جمعی از زاه گهایی روهنیکن و گروهی از گریوهٔ دوتهایی گریران گشته رو سالا گهاب سهادند. و اولسای دولت روز دوشنبه دوا، هم ۱۰۰ در بائن عملهٔ کوتهلی که از گردوهٔ روهنیگر آسان گذار قر ایم مقرل گزیدید . و روز دیگر ساله نهای در آمده حمیم انطار وصول بمام عسكر، نصرت اثر دو روز توهب نمودنا - درينوف محمد تقبی با دو عرار سوار بولایت برار و محمد خان نیازی با فوحی حرار الملک خالمین رسیانه محال متعلقهٔ بادساهی را متصرف سدند -در روز سه شنه هادردهم سوداران از آن منام کوم فرموده هشت کروه مساف قطع الموديد و روز ديكر شس كرده ديكر طي بموده بمنزل وسیدند با بموجب نوسمه سروس آمود عسر با سائر منهورال از در دهور و تحلد در آمد، بعزیمت باصواب و حیان کشی ادبار ره بروی موکب اتبال شدند .. فصارا هراول انشال که نوحود بن نود جادو رای وساهو سیاه رو و کهیلر سطره د و دلاور حان و آنس خان که مردم کار طلب عنیم بود ا استطمار داشب بهراول فوج راجه بكرساجيت ير خوردند ـ و چون اين كميبة فتح و ظفر كه از يمن حضور سنسدان سلسلة علة علويه مثل سید صلابت خان ۱[..] و سید جعفر و سید مطعر و دیگر سادات درهه نیرومندی داشتند - و اوواجیرام دکنی نیر درین فوح بود - بمثا ب شرار درآمده در ایشان حمله آور شدند - و راجه با مردم تازه زیر خود را رسالنده

⁽۱) در دادشاهنامه این مقام را روهنکمهبره نوشته ملاحظه کنید صفحه م ۱۵۰ مصه اول - طبع ایشیات ک سوسا بتنی بنگاله

(۲) --- ن [و سید علمی] ل •

بکار زار در آمد ـ و مدتى از طرفين جنگ ترازو بود - در آخر اس نيروى اقبال آسماني وتقويت بائيد ربانبي باعث ضعف و وهن مخالفان سُلم ربائه تیم شعله آمیم موافقات آس فنا در خرمن هسنی ایشان زد-جناعه لنک راو که دکنیان حمله گر روباه باز از اعتصاد آوب او شیرک شده مودند و به نیروی دستبازی او با شیران مرد امکن و پلنگان صف شکن سر پنجهٔ جلادت بر کشاده - با چندی آن بی سر شده - و از حمله حیل قال سيد محمد على بارهه اظهار صحت نسب ندرده آثار شحاعب وشهامت هاشمی در روی کار آورده . وچندی از یکه داران را در عرصهٔ بیکار بی سر ساخیه بر خاک هلاک انداخت - آنگاه از نشان رخم های کاری که بر روی او رسیده بود مهرها بر محضر سادت خود گذاشنه بأن آبرو رو بدریافت درجهٔ شهادب بهاد ب و حمید خان برادر فرهاد حال حشی در مندو بتازگی دام بندگی آن حضرت را غرّهٔ ناصهٔ بحب مندی عوده از کلکونهٔ خون شهادت سرخروئی سعادت اندوخت . و سند مطفر بارهه که اکنون بپاداش نبکی بدگی احتصب هفت هزاری هفت هزار سوار و سحطاب خان جهانی سرافراز است در آن رور چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد ـ و دو برادر او سید حمال و سید بازید شم. د شدند * در طی این حال که راجه بکرماجیب بتعاقب هراول خصم اشتغال

دانس یاقوت حبشی که سردار ا[فوج] غنیم بود وقب یافته با آن فوج خود را باحبال و انفال ارده رسانید و چون آن روز از ناهمواری رمین و کثرب اهل اردو دواب و رواحل اغرون بامتداد کشید و فوج منداول را باسانی باسانی میسر نیامده مضرب عظیم باهل اردو رسید و آکثر اسب و اسباب مردم بتاراج رف و حون راحه بهیم از دست انداز یاقوت حبر یافته بسبب دور دست نتوانست رسید سدرنگ با فوج خود بر ایشان باخته عرصه کار زار راکارسان ساخت و در عین کوسشهای مردانه که ار طروی روی نمرد بیش از آنکه شاهد فتح حبره امدال بر افروزد چندین مرد مردانه روسداس مثل ا[صادق بهادر] و عبدالکریم بنگ و کدا بیگ و حواحه طاهر و باقی بیگ و چندی دیگر از بهادران عمده در مراعات دقایق حلال نمی و باقی حلال نمی

⁽١) — ع [قول] ل * (y) — [صادق خان بها در] ع *

كوشيده بدرياف درجهٔ شهادت رسيدند ـ و درين دستبازي كه آخركار منصوبة فتح اولياى دولت ابد قريل درست نشين افتاد فيروز خان حشي با هف صد بن از دعا بیشکان دان در عرصهٔ جبک غد جال در باختید -بالجمله ازآن روزکه افواج مواکب الا در بالاگهائ رایاب ,فعب و اقبال را رفعت بخشیدند . تا سست و یکم اردي سهشت ماه که شش کره هي کهرکي نشيمن حاى نظام الملك و عنبر مضرب سرادق تصرت شد ـ اكابر روزها مقابلة سهاه اقبال با مخالهال دولت الله بيولد الغال افتاده همه حاى قاعر و طهر تصبیب اولیای دولت قاهره گست و حول ما هجه لوای تصرت آیهٔ عسکر متصور در موضع حتگل تهانه که درجهار ادروهی لهرکبی، اقع است هرتو ورود مسعود افكناسانواج علم ساه كليم با روز برگشته و حال التر شاه اهمک مقابله باولمای دوات چاوید فیروز نموده با در تا میم در آویعته در یکه یگر آه یحتمد - و پس از داره گر و کر و فر سیار که از هر دو طرف رو بمود الدستور المعمود مالند مجاب حوالي برگشته اه فراز پيس گرفتند. و اقواج حیل ا بال همه جا سر بدندال ایشان گذاشه تا تهرکنی هیچ - ا عمال پکران تعامب را مثنیل ساحسه. و عمر تیره رورگر مشتر از وصول موکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خبل رعب که حسک آسمانسات شهر را خالبي كرده نظام الملت و أهل أو را باخزاين سلعة دولت آ أه فرستاده بوسم ومعظم سهاه را در برابر لشکر ضفر اثر بار داکمه خد با ده هرار سوارکار آرسوده بدولت آداد شتافته در باله آن قلعه آسمان شکوه که در فرار کوهی رفعت طراز واقع است نشسته و بشت تكوه بار داده ـ و غافل ارآنكه اكر ممثل آت و آتش در ... جایهٔ سبگ رو پنتهان کند صدیهٔ سبان آیدار و کارش خنجر آنشبار اولمای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ حارا بیرون کشنده چون شرارهٔ کم عمر زود بداد فنا بر دهده و مایند قطرهٔ سسب بنیاد رمین گر بر خا ک هلاک امکند م همان روز که اوایای دونب سمادت داخل کهرکی شدند ، اقواح ا هل خلاف از آدجا قرار نموده بذار النوار عزيمت شتاقته -و اردوی گیمآن بوی سه روز در مقام کهرکی رحل اقاس افکنده سرتاسران معموره احداث كرده عنبركه در مدت بالزده سال صورت آاي واتعام بديرهنه بود سوخته ویران ساحسد ـ و روز منه بیست و سشم یک کروه رکهری گذشه منرلگزیدند ـ و روز دیگر ازآل موضع کوچ کرده همین که سه کروه را طی نمودند افواح غدم بسرادری اقوت حال با توزک شابسته بر فوج راحه بكرماجيت كه در آن روز چنداول عسكر منصور بعهدهٔ او بود تاخب آوردند.

راجه تسما بمدافعة ايشان برداخته ـ در مبادئي ظهور غلبة او درابخان و راجه نرسنگدیو بندیله از جانب دست چب و راجه بهم از طرف راست پکوهک رسیده در لشکر غنیم حمله آوردند و همگنان را حون ایدیشهٔ ایشان بریشان و پاشان ساحته جمعی را فتیل و برخی را دسگر نموده معاودت نمودند ـ بنابر آبکه آن مخذولان تماه اندیش مالشی بسزا خورده دیگر در خوب تاب مقابله را موکب اقبال ندیدند ـ ناچار بکمار کناره گزیده از مقاومت تقاعد ورزیدند ـ و عنسر و نظام الملک خود بناه بقلعهٔ دوات آباد برده بودند ـ و آن هكام و مصلحت وقت أقبضاي محاصرة تلعه نسي كرد - لاجرم صوابديد آرای جملکی خیر اندیشان دولت نرین فرار دافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند به و سایر آیکه فوحی از محذولان مدتمها بمحاصرة فلعة أحمد ذكر اشتغال داسند حمحر خان از عمده های دولت که اکمون سیمدار حان محاطب است در آن مدت بشرایط قلعه داری باشایستکی تمام قیام نموده نود. و درین ایام ارزاه عسرت و نایائی آذوقه کار برو به تنگیی کشیده ناچاراین اندیشه را ساطر راه دادند که مخست باحمد نگر شتافته و خبجر خان و سایر بندها را از مضی محاصره العاب بخسُنده بتازگی سامان غله و تنهمهٔ سایر مایحتاج قلعه داری موده آنگاه بتاحت و غارب سر تا سر ولایت اهل خلاف خصوص سررسن باسک و ا[سنگمنیر]^ع که معمور ترس پرگیاب آن اطراف است بپردار در و ارس راه و طریق دیگر بهر حملتی که رو دهد رفته رفته اساب ضعف و وهن آشال ، میا نموده دكباره غنهم را بمخ دركن و در اصل مستاصل ساراله .. و دحكم اين عريمت صائب در روز النبه نسب و نهم اردی نبشت منوحه سبب آل سرزمین سدند ـ حول حنحر حان ارين حقيف آگاهي ياف موي دل گشته باستطهار نمام از قلعه درآماه با جوهر حشى داماد عندر كه احاطة قله نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ سدریغ گذرانید *

چون افواج منصوره نظاهر مونگی پتن رسیده در ساحل بان گگا منزل گزید حبر آمدن افواح غنیم از انها حاسوسان ظاهرسد یا جرم به بریب افواح برد اخمه بنابر ملاحظه مقتضای حمیاط و حزم که عمده ترین ارکان سرداری است از هر فوحی هزار سوار حرار حدا اخته

⁽۱) ع [سنگمهنیر] ل

برای محافظت اردوی حهانپوری گذاشند . روز بکشنه سبوم خورداد بقلاوزئي اقدال خدا داد روى همت بليد سهمت بدفع اعداء دولب نهاده بعد از طبی دو کروه دیدند که دکنمان قرار معابلهٔ موکب اقیال داده افواج مقبورهٔ خود را دو سخش نموده مستعد انستاده اند ـ سرداران نمز خیل سعادت را دو گروه ساخته دارانجان و راهه نهیم نمواجبهه فوح یاقوب حال و مرده عادلخان که نزدیک بابزده هرار سوار بهده باشند متوحه سدند و باقى ببرداران بدفع فوج ديگر آهنگ نمودند ، جون دارات خال با عنیم روبرو سد کار از مقابله کشید و از طرفی مراسم حلادت ظهوا بمایان یاف _ محالفان باوحودکثرت سطوت ، صولت اوایای دولت خویستر داری سموده از راه سهور در آمدند .. ونا حود قرار تمکن و استقرار داده حندی پای نباب و قرار افشردند با بابرین فرار داد حمی تجلد و حلادب ادا نموده داد دار وگیر دادند - و آنمایه تمکی و بایداری به بنادهاراسکان پایهٔ آن فرومایکن بود بحا آورده عامت بی با سدند - وعنایم بیشمار ار اسب و شتر و مشأل المم المسا الرياب تاراح اقتاد للحول عبدالله حال وحواجه الوالحس و راجه کرداحیت بآهیک گوسمال فوج دوم که فوج پی بود.ودلاور حال و حا ون رای و آنسجان رمانهٔ قوی دنیی آن فرومایکان دول، پایه بود الما وسمار ایسان به بیست و سج هرارتن سی نشید ستابان گشسد. هبوز دو کروه را طی نتموده بودند نه حبل اندار استمال بوکب اقبال بموده ار دور بمودار شد محسب راسه کرماه ب بیار مسمای خلادت دانی به سبج هزارکسکار طلب برسم هراوای برهمکنان بیسی حسمه بیس روی ایسان را درف و و محاهدان عسكر جاه و مادل عون تائيد آلمي بر ايشان ناحب و ارکار دست سنه که کاربامهٔ رسم دستان در بند او ب گره اسکال كشوده بطمهور آورد - ويتعافب آل كروه بدا ديس كه از بس برداسته بود همت گماسته دامال آن مدیران را با صول که ایسان او دست بگانست -و سرین فتح بمایان اکثر حاربانان بار برادر اردوی ایشان از قبل و است و شتر و گاو فدوح علیمت شد . چون لوای مصرب سعار موکب ظهر آثار بقصد مراجعت اقراسته شد دار فوحى تازه رور ار محالعان بنادر رسم سعبهود دكن از حالب فوسول مماهه ابوالحس طاهر سده سوح چسمي آغار بهاديات بیرام بنگ بخسی با هرار سوار درار هراول فوج خواحه که بعهدهٔ او بود همراه جانسیار خان ترکمان و چدی دیگر از سهادران جان شار روسری آن مدبران شدند ـ و سرای بدا:دیشان را در کنار رورگار ایشان گداشته بکمتر

فرصتی آد کم فرصتان را از پیش برداشید - درین حال راجه بکرماحیت جلو ریز رسیده بایفای حواجه آن گروه مدبر را تا یک کروه تعافی مودید و گروهی انبوه را رحمی ساحته قریب دو هرار کس رابسل رسانیدند. و معمی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اغتران بحب برگشته را سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار ساخت *

چول بمددگاري جناب پروردکار و دستياري بحب کارسار ارين دست نصربهای داره و صوحات يی المداره روري روزکار اونيای دونت پابدار ساه بلمد اقبال آمد سرا ارال حقيف وفايع را ارقرار واقع داخل عرايش کرده بدرگاه والا ارسال داستد و محمد حال سازي و محمد تدي که با جمعی او سهادرال حبط محال بائين گهات نامرد شده بودند بعد از تصرف اعمال آل ولايت ببالاگهات ترآمده سر تا سر مهمات و مدعيات حسب الامر استدعاء صورت بست عنبر بمحض سنيدن اين غير از جا در آمده بيدست و پا سد و در معام چاره گرئي اين امر بعديري که کار گرئي بدبير اينجا عين يي باتيريست يا افسرده چادون راي را با هشت هرار سوار پاهنگ مين يي باتيريست يا افسرده چادون راي را با هشت هرار سوار پاهنگ سوار پکومک بهد بقي رسيده چادون راي و همرهان او را گوشمال بسزا داد و همه را آوارة بادية ادبار و سرگشته دست هزيمت و فرار ساخته حقيقت را عرضداشت نمود *

وسیله انگیختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگیی و اطاعت و توسل بذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلاد اقبال و پذیرفتن پیشکش کلیی و تسلیم محال متعلقهٔ اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خديوى سزاوار شاهي بسود * كه مصداى ظل اللهي بسود بياطن نكسرداند از حق ورق * بطاهسر بسود مطهر لطف حق بدآنسان نهد بر مدارا مدار * كه بلغشي عفوش بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطایق احوال والا حصرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظة این معنی عاقل تیستند ـ و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراسب را منطور داشته عموم عبرمان را بتظر اغماض می بیسد - آری استحقاق حلاقت علی الاطلاق آل سعادت بنار کامگار دارد - نه چوب مصرب ومیر وزی روزی روزگار بر لب آثارس کرد از در انتقام در بهاید - و سراوار فرمانروائی و دشاهی آل دوسم ابالمند باشد . که چون بر اعدای دولت طفر یافته از موهبت عالم بالا به سلط وبردستان فاير كردد بسلئي حاطر والسمئي فلب بدينه توري تنمايد چنامچه مکرر این معنی در تجاری احوال آمصرت مشاهده سده که سبب معامه عالميان حاصه دكسيان بعمل مي آربد از جمله درين صورت ده چون عنبر بیره رای بیاه اندیش دید که بچهره تمائی سعادت روز افرون و کار کسائی بحب همایون ساعب بساعب فتح های تمایان صورت بسته پی در پی نصرب های بی پایان متوج روزگار دولت پایدار گردید و او روی کار کیج نشینئی نقشها و سی هرکاري کارها صورب افعال دنیاداران د کن را چون ظاهر و باطن دیره چیوس و چنود دکن در اثیبهٔ رنگار فرسود بحب سیاه معاينه المود-لاجرم از بيراهة الجروي و الحاف رو تافته يرسر شاهراه راست اطاعب آداد و باوجود این درجه بالا دویهای طمیان و اینگونه روسیاهی های عصیال با صم انواع چرآب و حسارت که بمرانب از دیگر مرانب بیس در بیش بود. و با نواتر نرول عفوالله در عین استیار و استقلال و قدرت وافتدار رو داده بود . نظر بر بحشس ای پایال آنجصرت روی طلب آدال و شفاعت یافته از در ندامت و خعالت در آمده د و بوسیلهٔ سفاعت اولیای دوست ادای لوازم طاعب را بدر خوام بقصیرات کدشته عود ـ و پنابر مقتضای این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردانوا بود راجه پکرماجیت که هنور با سایر دولتخواهان در پش توفف داست فرستاده پیماسهای عجر آميز رقب آموز داد ـ و حلاصه مطلب الكه چون درآن مربه حصرت شاه بلند اقبال بدینصوب بوجه فرمودند ـ و از پربو چهره کشای دئید آن حضرت شاهد فتح رخسارهٔ نمود در عالم سهود بر افروحته مقصود بر وفي مدعای هواخوا هان رو نمود - عادلحان متعهد ادای وفایف حس حدست و رحایت مراسم دیکو بندگی گسته در پی سر اعام پیشکش سد ـ و آن حضرب برعهد او اعتماد فرموده حيله بردازيها و دروع آميري هاى اورا راسب انکاشند - و مکاهداشت سر رشتهٔ صمال کرده کفه پله اعتبار اورا

بر افراشتد او خود پاس مرتبهٔ این پایهٔ والا نداشته از روی زیاده سریها و کم فرصتيها وتتيكه وقب يافب بدسب عصبان يجريك سلسلة طغيان نمود . اگر درین نویب رقم عفو در حراید تقصیرات این بنده کشیده آید از سر نو نامية بندگئي اين درم حريده كه بصدق نيت دم از خلوص طويب سي رالد مداغ عبوديت زينت هذيرد - چنانحه باعطاء هروابحات كه عبارت از عمدنامه باشد حط آرادی از طوق عصمان بدست این پسر علام الحد هر آئینه وثیمهٔ عمهد و پیمان را بایمان موکد می سارد که دیگر سر اطاعب ارخط طاءت تكسد و بعد از بسليم معال سدلقه اولياي دولت الد پيولد دم نقد پیشکس گراسند از خود با سایر دنیاداران دکن سر احام ساید ـ و سال بسال در خور حال و قدر شکرانهٔ امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد. راجه بعد از اسماع گفت که اگر عنبر از نه دل بر راستی و درستی است و ازراه مکرو برویرکه سیمهٔ نکوهیدهٔ دکتمال است در نیامدهٔ از فوار و اقع در مقام عذرحوا هي سب ساير مسمدعيات او حسب الالتماس دولتخوا هان مبدول و معاذیر او سار سفاعت عفو جنایت بحش عصیات بحشای ساه کشور کسای بمقام قبول موصول خواهد سد _ و علاست صدق قول او گاهی ظهور سي يابدكه بالفعل دست از احاطهٔ احمدنگو بار دارد - و نحال جمعي که درینولاً بر سبیل ایصال خرائه سایان فروریات قلعه ارسال سیرود مطلقاً مزاحمتي برساند ـ و هرگاه سعانئي مذكوره صورب بنده بندهای دولتخواه حميقت را بدرگاه كيتي پهاه معروصداسته اين معنى را وسيعه درحواست سایر ملتمسات او حواهد ساخت . و کلای عنس این مطلب را از خدا حواسته بی امتناع بمول ، بادرت جستند و حقیمت ، ، عنبر نوسته فرستادند ـ او بعد از وفوف بمقام تصدین فول گفته و تدیرفتهٔ حویش در آمده می توقف مردم خود را ار دور علعه برخیزانید - جون ازین معسی مکنول خاطر عنبرطاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمنان یاف سلغ یک لک روپیه با هزار تمکحی بجهد مدد خرج قلعه و نگاهبانگی آن فرستادند. چون فرستادگان خزانه را ی معانعت رساییده مراجعت نمودند حقیقت این معنی و سایر ملتمسات عنبر را در طی عرضدانس بدرگاه سههر مثال شاه بلند آمبال عرضداستند - از آنجا که ستوده شیوهٔ عفو حرایم و حنایات و فرو گذاشب رلات و تقصیران مقتضای ذات کامل صفاب و لازمهٔ طینت تدسي سرشت آنحضرتست. و نيز اعطاى امان خاصه بمسلمانان شرعاً وعقلاً

واجب و حسب العكم مروت و فتوت فرض و لازم ـ معهدًا شدت كرمني هوا

و رسیدن سوسم برسات که درمیان بود ، رغب و محرک بنادیی درخواست ایشان سریف قبول یافت و باین معاسی چون حاطر ملکوت داظر بجگونگئی احوال حصرت خلاف مربب نيز معلق بود ـ چه خبر انتداد عارضة ضيق النفس كه از دير كاه باز طاري مراج عالى شده بود دمبدم نمس بنفس متواتر و متوالي ميرسيد ـ لا جِرم اس دل بكراسي كه از همه بالاتر بود علاوه موجهاب پذیرش ملتمسات او گشته دامان دهی و جان خشی و قبول مصالحه واسعاهده رصا داديد واسعاملة صلح باين صيعه مرار يافتكه الحال ساير پرگناب دکن که از عهد حضرت عرش آشياسي ته سيادي حصرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود آنانیاً در صبن مسالحه بار تخسب بر سبیل اشتراک بعمال سرکار آبادشا همی نعلق پدیر گشته خود نیز در بعضی از قرئ و مواضع ماحل داشمه بتصرف اولیای دولیجواهال دهد - حنائچه ارجميع محال مشترك كه مواري چهارده كرور دام جمع سی و پنجلک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحهٔ آن نویت تا اکنول که در تحب بصرف او مانده بود دست باز داسته بسليم اولياى دولت سايد دوم نمد مبلغ پنجاه لک روپیه بو سبیل پیسکس و جرمانهٔ جرأت و بی ادسی ازخود و نظّام المك و عادلحال و قطب المنك سر انجاء بموده بدركاه والا ارسال دارد _ بانجمله چون عبير ار حقيقت مصمون امر كماهي آگاهي یاف در قبول این معنی بجان سب دارگسته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نباعب ، وفي الحال دربي سراحام شرايط بديرفته سده محصلي قطب الملك بيز بعمدة حود كرف - و در باب پيشكس عادل حان الثماس صدور درمان و تعین یکی از سدهای معتبر درگاه گیتی پناه بحهت تحصلدارئي او نمود .. و سدهای باد ماهي حول عند را بر وفي حواهش هوا حواهان مطيع و فرمان در يافسد حاطر از حميم مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سائر عساكر بسوى تمرنبي سمافيند ـ و حول محال بالا گهات فلعه که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نسایدن تهایه باسد نداشت و قلعهٔ احمدنگر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود-لاجرم اولیای دولت در سر زمیمی پسمدیده که ایسطرف ممرئی واقع بود بر فرار رودخامهٔ ا [كمهرك بور] قلعه سكين اساس در كمال رفعت و حصانت بنا نهاده

^(،) ع[كمرك بور] ل

در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند - و بنابر مقتصای وقت و سقام بظفرنگر موسوم ساخمه حسب الحکم عالمي امرای عطام بافواج خود در مواضع مدکورهٔ ذیل باین دستور گذار نیدند - دار ابخان و راجه بکرماچیت با هشت هزار سوار در ظعرنگر - و عمد انته حان در مقام اره که شس کروه این طرف ظفرنگر واقع است - و فوج خواجه ابو الحس در موسع بلهلي دو کروهی اره و سردار خان برادر حان مد کور در دیولکام بزدیک بروهنیگر - و حنجر خان با سه هراز سوار در احمد نگر - و سر بلند حان باسه هزار سوار در جالتا بور- و جانسهار حان با سه هراز سوار در برد و یعقوت حان بلحشي در مونکی پن - و اود اجیرام و عیره د کمیان در ما هور - و از برهانهور با دیولکام حاب با دیولکام حاب با دیولکام حاب ته انه جات فرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت ثریا بانوبیگم

درینولا که بامداد دولت رور افزون به پرتو امداد مبداء فیاض در دمیدن و نسیم اقبال الد مقرون از مهب عنایت ایرد تعالی و موهب عالم بالا در سر وزیدن بود. فرحنده کو کبی نهره طلعت سهیل جبین باشگفته روئئی ستارهٔ صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه اللند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر سبستان عصمت نواب مهدعلیا مصار الرمایی افکند. و نهال بعدت مسعود آن علیا حصرت شگوفهٔ معصود تشگفتگی در آورده حرم سرای آن خدر معلی را رسک فرمای سرابستان ارم ساخت و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری سدن بیست و پنج گهری و سیزده پل از شب بیست و یکم ماه خور داد سال سانزدهم جلوس جهانگیری مطابق بیستم رحب سنه هزار و سی انفاق افتاد - و آن بیکم صغری را که پتارگی شمع افرور شبستان حلاف کبری بل کو کب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ثریا بابو بیگم نامیدند - و به پربو این دسمیه اسم مذ کور از جمله اسمای سامی نامی گشت*

مجملا به نیروی دولت رور افزون ساهی محال دکن با زیادتی در تحت تصرف اولیای دولت در آمد ـ و مهانه جات جابجا بغراغبال و خاطر آسوده قرار پذیرفت ـ و جاگیرداران همکی محال معهوده راکه

سابق بجاگیر ایشان مقور بود بصرف تمودند و بنایا البماس عندر معور قرمودند که منافع پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای ن بر دمت انقیاد گرفته اند بموجب این تعصیل نقد و جس برابر سامان تمايند عادلخان بيسب لك روبيه عظام المدك دوارده لك روپیه _ قطب الملک هژده لک روپیه _ و بحه _ بعصیل سلغ مذكور حكيم عندالله گلاني را ارد عادل خان و كنهر داس (١) برادر راجه را پس علمام الملک و عنبر و قاصى علم، لعربر را محصللي قطب الملک بادرد فرسودند و راجه بهیم با فوحی عظیم از بندگان تعین شدکه از زمیندار گوندوانه پیشکش انبی گرفته روانهٔ درگاه والاگردد. چون عادلحان تسلط و تطاول حنبر بريمي تامب در ارسال بسكش و نسليم محال مد كور تعلل و تنهاون ورزيده تدمع الوقف مي كدرابيد -افصلحان را نه سابقاً آشنائني با عادلحان داشت مقرر فرمودند كه متوجه بيحا پور شدّه اورا به تبيد بصاّيح هوش افزا اركران حواب بيموسي بيدار سارد چون علامی با سرعت نمام مساعت دور و درار در مقت کوناه بریده بمادلحان پیوست - و مقدمات مدکوره را نه صلاح درجهای در قبول آن بود حكيمانه دليشين او ساخت ار روى فهميدگي سر تا سر احكام فرموده را از ته دل و حان بقبول تلتمي نموده در عبج باب ایستادگي ننمود ـ و در ابدك مدت بيسكش مقرر كه عبارت از بيست لك روبيه باشد نقد و حس از مرصع آلات و جواهر و انواع عايس و دوادر و شعب زنجير ميل كوه پيكر سامان نموده سصحوب اقصل حال و حكيم عبد الله خال بدركاه گیتی ساه ارسال داشب - و درین مرتبه دو لک روپیه سافصل خال تکلف بمودّ ۔ و قاصي عبداامريز بيز مواري صد ربحير بيل و به لک روپند انقد و چنس بحسات هؤده لک یو سبیل پیسکتی مفرر از قطب الملک گرفته متوجه آسنال بوس شد م و بهمین دسور کمر داس هم دوارده یک رویده ار نقد و حس مشتمل بر چنهل رنجير فيل و آسپان عربي اصل و جواهر از نظام الملك و عنير كرمه رو بدركه جهال بناه مهاد ـ و ساه بلمه اقبال فتعامة كريمه مشتمل بر نويد صوحات عطيمه كه ديباچة بصرتهاى سلاطين ماصى و حال تواند بود ـ وعموال كاربامة ملوكرمال استقبال را شايال باشد

⁽۱) در بادشاه نامه بجای کنهر داس کهتر داس نوشه شده - صفحه ۲۱۰ - جلد دوم *

معيعوب حكيم علم الدين از رست كردهاى خاص آن حضرت كه اكنون يخطاب وزير خال و منصب پحهزارى ذات و سوار سرافرار است يخدمت عضرت خلافت مرتب فرستادله - چول خبر اين فتح مبين بدآن حضرت وسهه بسيار از جا در آمده لوازم شادي و مباركبادي بجا آوردند. و از روى مرحمت عنايت نامه دامي در جوات شاه عالم پناه دوشته استحسان و تحسين سمار و شاد باش و آفرين بيشمار در ضمن آن درج فرمودند *

از سوانح این ادام الله ویرد دخال ترکمان که حسب الاسر عالمي از برهانپور بجمهت شکار قبل سواحتی سلطانپور رفته بود ... هشتاد و پنج قبل از جمله یکصد و نتح زنجیر قبل صید شده که در قبد حمات مانده بود بنظر انور در آورد - ار سوانح عم اندوز این سال قضهٔ دا، رصیهٔ شاهزادهٔ امید بخش است که روز سه سنده اوایل ردیع الثانی سنه هرار و سی و یک همری رو نموده .. انتقال آل نونهال سرا بوستان جاه و جلال ملال افزای حاطر شاه بلند اقبال گشت .. و ساع قیروزه که در ظاهر برهانپور واقع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گلرمین آن خطهٔ پا د باین نسبت آبروی عالم خاک گردید *

چون نزد سلاطن دیسان از وجود برادان و حویسان که عدم شان بهبود عالمی است عالم سهود را برداختن محض صواب است و مشیران ملک و ملت در وقی مقتصای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصال سطلق سرکای دولت حیر اندیس دهبود اهل روزگار میدادند - لاجرم متجویر صواب گویان دین و دولت سلطان حسرو را که جهانگیربادساه در عالم بیخبرشی سراب دساه ملند اقبال حواله دموده دودند شب سه نسنیه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سبی و یک هجری بهذاب خفه از مطمورهٔ زندان دهراح نای عالم خاک روانه ساخسد - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعس آن مرحوم را از روی کمان معظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حصرت تکبیرگویان و درود خوانان از میان شهر برهانپور گذارنیده شب چهار شنبه در عالم گنج مدفون گرداندند - از حسرت این واقعهٔ ناگزیر دلهای عالمی سوخته در بیکسی و بیچارگئی آن مظلوم رن و مرد شهر بدرد دمام گریستند - و استماع خبر این ساخههٔ غم اندوز حوصله سوز و شکیب گذاز اهل نزدیک و دور آمده مدتها راحت را از مرحوم در شهر مدکور مدفون

بود هر شب جمعه عالمي بزيارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعشش از آن مکان به الهباد درهر منزل بدسمور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالمای دراز هر پنجستنه مردم اطراف و حوالب فراهم آدده اکثری در آن موصع شب میگدراندند - خلاصهٔ مطلب از گذرانیدن سلطان حسرو آل بود که حون حضرت خلافت مرتب در اعام کار و فرجام روزگار چه از علم اعراض امراض مرمنه و حه بسب به ارتكاب بناول مغیرات بی پروا و دیدهاع تبده مطعاً سر انجام سهام سنطب نمى پرداختند و مدار دست و كساد مهمات سكني و مالني اين دولتكدهاند بنهاد وابسته برای نور جهان سگم بوده حل و عقد سهمات بنجوی که خاطر خواه او بود مینمود - و او و منسوباتس فطعا ملاحظهٔ دور بینی و عاقب الديشي بنظر در نيامده به نهجي راء رسوب لتاللي كشاديد كه توسيلة زر باسراواری چند بکار فرمائی اعمال سنصب مصوب و متصدی حدمات لوای استقلال بر افزاشتند - و ارین جبهت هاسد عضمه بمصالح دولت رسده حلل های کلی در خلال این احوال نسام عالم راه یاف - و این معنی بر شاه بلند آسال نعاب گرانبی نموده - آنوالا گهر این پایه تسلط بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوصاع و احوال دارا حلامه بود بر نتافت - و سر هم حسمتی اخوان حسد بسه حکه سیر حویس را تحمزی میکرفتند . و از خود حسایی در گرفته خود را در حساب در گزیدگان عبایت جناب پروردگار می سمردند - بتحصیص سیهریار که همواره سگم همت بر بسترفت کار او مصروف داشته میحواست که مهرکیف که میسر آید بامزد مربیهٔ حلاف گردد - و عمدهٔ ملاحظه کوف آن حصرت که درینولا از شدت صیق النفس وقت به منگی کشیده اعتماد بر پایدگئی رندگئی آن حضرب نمانده بود سلاحطه مند گشته اراده نمودند - که پیش از آنکه آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گزینند - معض صلاح وقب ناچار با خود قرار جنین دادند - که بحسب سر انحام معاملهٔ دین و دولت باحتمار حود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که ایمان در حقیقت بی سرور حکم بن بی سر و رمه بی سبان و گنج بی پاسبان دارند بواحسی پردارند - و تا احسیار عرصه از مبصهٔ اقتدار سرون نرمت و گرد فتنهٔ مرادران مرتفع نگشته خاطر از موافقت اربات وفاق جمع ساخته و غایلهٔ فسادی که از دوري خيل دول محتمل سن رفع گردانيده بعضى از ارباب نفاق

را زندانی و برخی را آنجهائی سازید - و بدین قصد که تا هنوز بنای کار پرویر و شهریار پایدار بگشته و اساس معاملهٔ آنها استحکام نیافته آن دو معدوم بالمره را بآسائی ار سال برداشته به بهیهٔ مواد و سعر و سرانجام معاملات رزم بردازید لا جرم محفل کنگاس آراسته و باجتماع شکر پرداحیه نحست سلطان حسرو را آنجهائی ساختید - بعد از آن در و دیوار دولتحانهٔ برهایهور را ار سر نو به پرتو آرایس جشن نوروزی و پیرایش بزم طفر و فیروزی ر آئیر میهر گیتی افزو نور اندود و صفا آمود نموده از جلای بقره و طلا ریزس کثیره روی زمین محفل بهست آئین را رشک فرمای انوار میهر انور و غیرت بزم رنگین چرح اطلس گرداییدند *

در آمد فضل بهار وطلوع طلیعهٔ سیاه نو روزیی و مبارکباد فتح و فیروزئی اولیای دولت نصرت روزئی شاه بلند اقبال و سانحهٔ چند که درین عرض رویداد

سربر نشین بارگاه چارم یعنی نیر اعظم که سر خیل سپاه انحم است بعد از انقضای پنج گهری شب دو شنبه هشتم جمادی الاولی از شهور
هزار و سی ریک هجری از کاشانهٔ حوت بشرف خانهٔ حمل بر سبیل
بحویل قبض قدوم سعادت لزوم ازرانی داشت و از قرط شاد، انئی نوید
نحویل قبض قدوم سعادت لزوم ازرانی داشت و از قرط شاد، انئی نوید
نتح و فیروری که بتازگی روری رورگار مصرت آثار اولیای دولت پایدار
آمده بود- کار بردازان قوای نامیه را بآذین روی زمین و ترئیر صفحهٔ رسان
امر نمود حسب الامرشاه بلند اقبال کار گذاران کارخانجات خاصه بر در
و دیوار های دولتحانهٔ برهانبور از سر او آرایس جشن نو روزی و پیرایش
بزم ظفر و فیروزی برآئین سهر گیتی افروز بستند درهمین ایام که برهانپور
از پرتواقامت موکب مسعود بهمه جهت محمع سیحت و سرور و مسع
از پرتواقامت موکب مسعود بهمه جهت محمع سیحت و سرور و مسع
مزبور و سرانحام دهیهٔ اسبات جنگ درسان که درین اثناء زین العابدین
مضمون رسانید ، که شاه عاس دارای ایران درین آوان بالشکر گران سنک
مضمون رسانید ، که شاه عاس دارای ایران درین آوان بالشکر گران سنک

مدتي متمادي باقامت مراسم تضييق دائره محاصره اشتغال ثموده روزكاري نائرة جدال وقنال از سرون و درون اشتعال داشت ما آنكه كار بر متحصنات بغابت تمك شده معامله بدشواري كرائبد و مناسر آمكه مناشي يكحمتني و یکانکی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیربار میان این حانوادهٔ علیه و سلسلة صفويه استحكام داشب عبدالعزيز حان نقشبندي كه حراسب آن حصار و صبط مضافات آل بعهده او دود دکید برین معنی نموده- و از جادب شاه خاطر جمع كرده ازىفىكچى و آذوقه و باروب و ساير ساسان قلعه داري چائچه بايست تكرده دود ـ لامرم عبدالعزيز حان از كترب عسرت و فلت غله و نومندی زود در رسیدل کومک از رهگدر دورتی راه قلمه را ناحار سود. چول درین ایام بمساعئی جمیلهٔ آل گرامی وراد عاد تمند شالحمد حاطر از دنیا داران دکن در همه انواب حمیعت گرای گردیده داس ناموس این دولت بر ذست همت بلند بهمت آن قره العين اعيان حلاف نبر لازم است ، الحال صلاح وقت متحصر در آن است که از برهادپور بفرخی و فيروزمندي متوحّه مندو با احمير شده موسم شدب گرمئي هوا و بارندگيّ را در یکی ارین دو موضع بگذارند - و بعد از طلوع مهیل که وقب سعر این کشور است رایب طّفر آدب را دسارکی و خصّتگی ارتفاع بخشیده با سایر کومکیان از همان راه روی بوجه بمقصد آربد - چون حقیقت معامله از توازشنامهٔ حصرت حارتب مرتب در خاطر انور پرتو افکند دست آویری قوی بجمه روانه سدل یافیه در روز شرف آفتات که اشرف ساعت بود از برهانهور بصوب قلعهٔ ماندو نهضت فرمودند - و بیست و ششم فروردین ماه در طی راه افضل خان و حکمم عبد الله و فاضی عبدالعزید و کنهرداس باسجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم حنین راحه بكرماحيك كه نقصد ننسه افواج عادل خان و بعن تهانجات بالأكهاب دستوري يافته بود مقضى المرأم ،از كشب - و راحه بهم با حم، لك روپیه نقد و صد زنجیر قبل از بایت بیشکش زمیندار گوندوانه و دک لک و جهل هزار روبيه نعد و ينحاه زنحير فيل از جاتبه آما ، نسعادت بساط نوس درگاه والا كامياب كشتيد - حصرت شاه بلند اقبال عد از رسيدن ماندو زین العابدین را با جواب فرسان عالیشان دستوری مراجعت دادند -حلاصه مصمون عرض داشب آبکه حول همگی همب این رضا جوی متوجه اطاعت فرمال حهان مطاع است . و بیوسته در حصول مراضی خاطر اقدس آن حضرت بقدر امكان كوشيده سطلقا سرائقياد از فرموده والانه

پیچیده به چنانچه هر خده تی که اشاره عالی بانصرام آن وقوع یافته از سرورمان برداری و روی جانسپاری سرانجام آل نستافته به الحال نیز حسبالحکم قصا سیم رور سرف که فرمال اشرف پرتو و رود افکنده متوجه مندو گست و دوم اردی بهشت ماه الهی سال هفدهم حلوس همایول داخل قلعه مذکور شد و حون عسا کر منصوره درین ایام از سرانجام سهام دکن برداخته اند و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعسر پل متعدر است حسب الامو صلاح وقت در اقامت مندو دیده آنجا بوقف نمود به

که جون ایام بارش منعمی گردد سوفیق آلمی و همراهی اقبال بی زوال بادشاهي راهني آن سمب سود ـ حول آن مهم عمده نسبت يسامهاي این کشور نمی تواند سد ـ چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کروه است. و در مراحل آن سر زمین غله بحمت خوراً ک کاروائیان نمی رسد حه حای آذوقهٔ این قسم لسکر کلائی که بر مثل شاه عماس بادشاهی سهاهی منش مصاف دیده که مکرر با ۱، آگر روم و اوزنک رو برو سده سده نموده به نیروی آن عالب بوان آمد - باحار سرائحام آدوقه باهتمام تمام حنابچه باید و سابد نمود الحال بعكم اين مصاحب السب آنس كه صوبة ملتان و پنجاب و كابلكه برسمت قندهار است بحاكر اين رضا جو عنادت شود- تا ساسان علاب و سائر ضروریات این یورش ناسانی تواند نمود ـ و نیز خزانهٔ پر زر مستوفيي كه بسامان اين قسم لسكرى عظمم وفاكند سرائجام بايد فرمود -و بمقبصای آنکه لسکر را از سردار دقایق بیمو امید در درجهٔ کمال می باید تا منهم در وقق دلخواه بنش رود- اگر سررسته آفرایش و کمی ساصب وسرانب و نمخواه و تغیر جاگیر کومکمان این بساف تقبضهٔ افتدار و احتیار این دولتخواه مربوط گردد بصلاح دولب اقرب و مقتضای وقب انسب می نماید - چون مضمون عرض داشت در رای انور پرنو وضوح گسترد -و ثور جمان بیگم از حمیقت مطالب آگاهی بافته هر یک ازین ملتمسات را در وفتی نا مناسب بعرض اشرف رسائمه تا حدی جد و مبالغه در بيصورتئي اين امور و نفسح انن وجوه بحا اورد كه ابن معنى باعث شورض مزاج اقدس آن حضرت سده بسيار از جا در آمدند. و بشهربار تسلم خدمت تسخير قندهار فرموده جاگر حصار درميان دوآب و اين حدود از شاه باند اقبال تغیر نموده منخواه او نمودند . و بحمه آوردن لشکر دكن سزاولان تعن نموده حكم فرمودند كه چون صوبة مالوه و احمد آباد

و دکن بجاگیر او تنخواه شده ازینجا هرحا خواهد محل اقامت خود قرار داده ارادهٔ آمدن حضور نکند - و بندهای شاهی که در یسای دکن همراه او تعین بودند برودی روانه حصور سارد - و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگدرد *

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادهٔ ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخرکار بمحاربه

چون نور جهان سکم به تصورات دور از راه بنای کار بر خواهس طبع خویش نهاده تغیر مقتضای ماضی که در عهد الست منشور نامدال بطغرای غرای منشیان دار الانشاء بعمل الله ما یشاء رسیده . و مدستحط خاص دبیر دیوان کدهٔ نقدیر از خامه ٔ جف اعلم بما هو کائن بتومیم وقیم و يحكم ما يريد موشح كرديده اين هكامه را عنيم دانسته خواس که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلاف مربب را نامزد سلطنب نماید _ و باوجود چنین سعادتمندي که لباس رسای استحقاق حلاف على الاطلاق بر بالاى دل آراى او چسهان و چست آمده چنان ناقابلى را بر اورنگ خلاف جای دهد . و بیال حمیت ابن واقعه انسب که چول بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان کشای بنابر استداد عارضهٔ دیریده اورنگ جهانبانی را خیرهاد وداع گفته و افسر سروری از تارک والای حصرت شاه بلند آقبال زینب پذیرفته با وجود مسعود آن حصرب این اطلاق عنان و تصرف در امور نخواهد بود ـ و اگر معامله با سهریار باشد بیون دختری که از شیر افکن مرکمان داشت در حالهٔ ازدواح او بود -هر آئینه بسبب این نسبت سنطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد ـ لا جرم چشم از همه مراتب هوسيده بتشييد مبانئي دولب اين حضرت راضي نبوده سعي در تمهيد قواعد مكانت و مكنت و اردياد نيرو و قوب او سي نمود . و حقيق معالف شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرب خلاف مرتب کرده سر کردن مهم قندهار نامزد شهریار کنانید ـ و خود به ىشب گرمئى زر كلى كه از

اعتماد الدوله مانده دود متعهد سرانحام سهم قندهار و تحهوز لشكر نصرت أثار و متصدئي پيشرف اين كار دشوار آمده ميرزا رستم صغوي را كه سالها حکومت قندهار و توانع آن بعد از پدر باو و برادرش بود - و ماهیت دان آن ملک اسب باتاليقي مقدر ساخب و بيغرضائه بتقرير دلپذير خاطر شان نموده امر بتغیر جاگیر سایر محال هندوستان که در بصرف گماشتهای شاه بلند اقبال بود کنامیده تنخواه طلب شهریار شد ـ و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بحای رسانید . " که سر عبد السلام وكدل دربار آن حصرت كه اكنون بخطات ا[اسلام حانبي]ع و منصب پنجهراری ذات و سوار سراندازی یافته است از آمد و رفت دربار مصوع سدہ رحصت معاودت بخدمت انعضرت یافت ۔ چوں یکنار غبار کلفت و کرد وحسّب بنحوی بر انکیخته شد که از همچ رو المب و موانست و ملاح و صفا را درمیانه راه نماند . و چندی آز بندها بسزاونی طلب هر یک از امرا نامرد سده اکثر صوبه داران را نیر بحصور طلب عرمودند -استماع خبر این مقدمات وحشت آمیز باحث کدورت خاطر ا ور آل سرور گردیده افصلحان را فرمودند که در سبیل ایلمار بدردار والا پیوسمه دقایق حقیقت معامله را در اماسی ملایم و وقتی مناسب بعرض افدس رساناد . كه اين فررند فدوي جانسهار كه همواره در صدد تحصيل خرسندي و همه جا در معام اقامت مراسم رصامندي آبعضرت بوده مهمچ وجه سوء ادبي و فرو گداست خدمتی که برآن سر سراوار کم نوجهئی آنعضرت باسد بعود گمان ندارد _ و بی روسی و لعرسی که مستلوم اید ت مایه کم لطفی چه جای این همه دل گرانی و رنجس خاطر سارک باشد بخود رآه نمي برد - خاصه درينوف که بتازگي مصدر طهور اين نوع نمايان فتحي شده تقدیم حدمات شایسته دیکر نیز در حاطر خیر اندیس دارد - متعجب است که بی صدور سائبهٔ نقصیر وجه این مایه کم توجهی و علم این ما به سر گرانی در واقع حه باشد - حصوص تعبر جاگیر این رضا جو نموده بآل قسم ناحلمی دادن - چون افضل حال از شرف بساط دوس سر افرازی یافته خلاصه مطلب را بعرض رسانید - اصلا نفعی پدید نیامده تلاقی و مدارک این معنی مطلقا صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی بیل مقصود مراجعت نمود - و حقیقت معامله بتارگی بر رای حهایق پیرای شاه

^{() [} صلابت خاني]ل

بلغد اقبال ظیور یافت و دانستند که کار ارکارسازی نامه و پیعام گذشته -لأجرم قرار دادند كه حود ينفس بفيس از ملازمت وابد والأ فدر استسعاد يابته حقیقت معامله را خاطر نشال و دانشین انجمبرت سازند ... بتابرین عربیت را یعلیهٔ جرم آراسته به افواج منصور، ثوج در توج متوجه دریار جهال مدار گشتند - مصرب خلافت مربب از اسماع این خبر بی نهایت سعیر و متاثر شده بجهیر عسا در بعصد معایده بمودید - و از لاهور بسرخت بمام متوجه شده چون از دارالملک دهلی گدستد - مدار بدبیر آموز و برتیب أفواج يصوايديد مهايب حال معوس بموده هراوني سهاه طعر دستكاه بعيدة عبدالله حال مقرر فرمودند - و جوادن تار طنب كار ديده و سياهيان مصاف آرموده را در فوج خان مد تور بعین فنوده خدمت رسانیدل اخبار و صبط شوارع و طرق بیر باز فرمودید ـ عافل ارسخه او یا سام بلید اقبال همدست و همداستال حبرهای راست و دروغ یعنم اورده از نظر اشرف کذرانید - و اکثری از بندهای درست احلاص را سنهم بنفاق و احبار نویسی ساحمه حواست از یا در اورد - لیکن حصرت حلافت مرتب بفتنه ساري او از چابرمه یکسی مصرب برسابیدند - و یا انجه بعصی دولتحواهال در حنوب یکتایه و صریح حقیقت نفاق او یعرض رسانیدند - آن حصرت ریاده از نوتم او عنایت در سهربانی میدول داشه در هر باب بی نهایت دلجوئی می بمودید - چون ساه پید افیال بنایر کشرب مردم از راه کنار دریا سی مساف مي بموديد - ان حصرت لير براه دريا منوبه سده ترتيب افواح اد هراول و جرانعار و برانغار و التمس وطرح و چنداول به ستور لابق فرمودید - و اریسطرف شاه بلید اقبال بیست و حسب خرار را سال دیده بنابر شرم حصور یا حامانان از راه راست عال تامه جانب دست چپ ستوجه سدند - و راجه بكرماجيب را با داراب ان حنف حامانان و بسیاری ار امرای بادساهی ار نعیبانیال د کن و احمد آباد نه نفصیل آن طولی دارد. و از نو کرال حود مثل راجه بهیم و رسم حال و بیرم بیک پنج فوج قرار داده بطاهر سرداري را نامرد دار، بحال عوده روبروى لسخر بادسامي تعین فرمودند - روز چهار شنیه جمادی الثانیه سمه هرار و سی و دو هجري سابیں بلوچپور و قبول پور افواج بادشاهی وشاهی بهم رسیده جا بجا ہتورك و بربیب مقرر سوار ایستاده مسطر رزم کستند . و بویحانه ها را از هر دو طرف دفعه دمعه آتش داده هنگامهٔ مصاف و معر که روم را کرم ساحتند. و سخت کوشان سر کش از ارباب نفوس قریهٔ هر دو حیل بنواحت کوس

و گورکه در جنگ زده شعلهٔ دیغهای سرکش مانند آنش کین علم نمودند . آن حضرت بجم مريد نفقد خاطر و رعايت جانب عبدالله خان الوكش خاصه فرستاده اطهار تردد و جانفشانی که لازمهٔ این مقام بود بهیان آوردهه حال ناحى شناس قطعاً عواطف و مراحم عميمة حضرت حلاف مرتبت وأ ينظر حتى شناس در نياورده وبهمه جبهت قطع نظر از حقوق عنايات بادشاهاله مموده در عین قابوی داختن اسپ و اندآختی یکه داران معرکه برداز اسپ بر ایکینخته ما فوج خود بهواحواهان پیوست - و این معنی باعثجیره دستی و فرط دلیری و جرات این مرده گشته سران لشکرجها لیگیری خواستند که هزیدس را وعی از عنیمس شمارند . که بیک ناگاه از آنجا نه مقتصای رنگ آمیری های اقبال بیزوال و نیرنگ پرداری های مائید آسمانی سب - فصا را نفنکی غیبی براجه نکرماجس رسیده از پای در آورد - و دارابعغال باوجود كمال وسعب وكثرب لشكر و ساز محاربه بر طبق اسارهٔ حانحانان دست از فتال و جدال مردم بادساهی عار داشته دیده و دانسته عنال انصراف را انعطاف داد . و دیکر سردارال نیز باوجود غلبه محافظت حویستن نموده پیوند امید بسته را گسستند - و از روی نیامد کار سرها بكريبال و دستها در آستين دردياده و پايمها را در داين كوتاهئي تردد پیچیده راست با اردوی ساه بلند اقبال عنان بار نکشیدند . و آن والاجاه بمقتصاى مصلحب وقب معافظت خويشتن واجب دانسته با حالخاله و دیکر سران سوچه برهانپور شدند ـ و لشکری بادشاهی بسرداري سلطان پرويز و اناليمي منهانت خان در همان گرمني عنان تعاقب سبک و رکاب ممکن کران کرده از دیبال جلو ریز نسامیند 🖈

چون پنجم سهر يور سه هعده سدو من كز رايات عاليات كست همين روز در خدر معلى نواب ددسي الهاب عثار الرسابي ساهراده والا قدر شرف ورود بعالم شهود سود و وبل از آنكه سيامي تسميه ان والا گهر بدامي و اسمي سامي شردد اجهابي سد عهملا از آنج، بعزم برهانپور ششم مده سذ كور دوج عوده باييست هرار سوار و سيصد قبل جنگي و توبيخانه عظيم بعزم رزم سلطان پرويز و مهاس خان كه پي ريز كرده مي آمدند متوجه شهند و دارایخان و بهيم و بيرم ييك و ديكرم دم كار آمدني حود را به پيش روانه ساخته از عقب خود بايفاق خانجانان رو بعرصه كارزار بهادند چون مهايتحان بتازگي از در چاره گري در آمده بغريب و فسون صيد دلهاي رييده مي نمود و بعريق نامه و بيغام در لباس اظهار تساني و چاپلوسئي رييده مي نمود و چاپلوسئي

تمام بامراه این طرف اعلام میکرد . و آنها هم سر بشتهٔ عقد عبهد و پیمان معقد غلاظ ایمان موثیق تمام داده منتظر وقب و قا و دود د . روزی که دلیران و مقهوران در مندان مصاف صف کنیده هنگامهٔ گیر و دار را از طرفان گرم بازار ساختید و هر کدام سقتصای مقام در بید نیک و ناموس افتاده از راه تهور و تحلد در عرصهٔ مرد افکن اسب تردر منی تاحسد - خسب برق الدار خان كه سا في ديها الدين نام داشت و نوكر ريتحال بود. و بعد ال در سلک برقداران رومی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بنوجه آنحضرت بهایهٔ امارت رسده ، پاس مرتبهٔ عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق الدارانخود را المشكر سلطال بروير رسانده و بعد آل رستم خان ار او كرال عمده و تربیب کردهای عالبی با بحمد مراد بدخشی معمره حرام حواران می درنگ گربزان گسته بافواح بادشاهی بیوستند - ساه والا جاء از استماع این خبر ارجمیع بندهای شآهی بی اعتماد سده همه را بزد خود طاساه از آب نریده عبور نمودید . درینوات نیر اکثری از دوفایان حدا سی گزیده به لشكر بادشاعي ديوسنند. شاه للند اقبال تمام كشسي ها را يان طرف كشيده گذرها را بقدر ادک استحکام داده - و سرم لیک بخشی را با سده ی معتمد و جمعی از د کسان و عرادهای بوبحانه در آجا گداستند نه محال عبور بنهيج متنفسي لدهيد دران وقب محيد بنبي فاصد خالحائان را با 'وسُتَهُ كه بدستجط او بجانب سهابتجال بفيد كرام ليس ماه للمد اقبال آورد - در عنوال مكبوب اين ديب مرفوم بود * 学 ー 2 米

صد کس بنظر نگاه سدارندم * ورس سر یسدسی ر آراسی

آنعضرت خان مذکور را به فرزندان از حامه طلسده این بوسته را نمودند ـ
اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده حود را باین مقده آسا بسی سخت اما جوابی که ازآن بسلی شود سامان نتواست نمود ـ لا جرم او را با دارایخان و دیگر فرزندان مصل دواتحانه نظر بند نگاهداشسد ـ و حائی که برای خود فال رده بود دراه العین صوب آنحال مشاهده حود ـ و بهمین دستور یکی از بندها نوشتهٔ مهایت حان که در جواب مکبوب راهد خان نوشته و بمبالعه بحریص آمدن او نموده بود آورده گدرا مد ـ از روی اعتراص خان و مانین بماراج داده اورا نیز با سه بسر محبوس ساحسد ـ و حون نردیک قلعهٔ آسیر که در استحکام و مدان و ارتفاع های و سامان توپ و بفیک و چشمه های جاری نظیر خود بر زمین ندارد - و راد بر آمدش در بهایت تنگی و

تاریکی حنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرف رسیدند . مصحوب شریف نام ملازم سركار عالى منشور والا مشتمل بر ترهيب و تخويف و اميد بنام مير حسام الدين ولد مير حمال الدين حسين انجو قنعه دار آنجا فرستاده تا کید نمودند که محرد آمدن مبر مذکور برای استقبال منشور دیگر ببالا رفتن نگذارد - العاقاً مبر از سعادت منشى و اخلاص درست بى سالغه و مضایته تلعه را بشریف سبرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه را دید دو نمنصب حمارهزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتشهل حانبی سرافرازی یافت - روز دیگر با خانجان و دارایخان و سایر اولاد او ببالات آن حصار متانث آثار برآمده عورات و اساب ریادتی را در آنجا گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سرانجام آذوقه و مصالح قلمه داری پرداحته گوپال کور را بنگاهبانئی قلعه مذکور سر برافراختند - رفتن بسالای قلعه محض برای آن بود که خانخانان را با دارابخان و فرزندان دیگر مجبوس سازند ـ حون رای برگشت با خود به برهائپور آوردند ـ و راو ران هاده را که سهاهئی قرار داده صاحب الوس است درمیان آورده برسل و بسایل حرف صلح مذ کود ساحتند ـ سهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانحـــانان ستعذر است ـ نا او نیـــاید این معامله بگفتکوی دیگران راست نسى آيد ـ ساه بلند اقبال خان مذكور را اندرون محل طلبيده دلحوئئي رياده از حد نموده بسائغه ظاهر ساختند _ كه حول دربيوقت جز

عنایت الم ی و کارگری تائید فیض نامتناهی معن و مددگار دیگری نیست از شما بوت همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر مقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمه هست خود گرفته کاری شمائید که معامله بحالت اصلی گراید - هرآئییه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و دیمان را بسوگند سصحف محمد مستحکم ساخته بعزیمت صلح روانهٔ آب نریده ساختند - و مقرر فرمودند که اینطرف آب توقف ننموده بنامه و بهغام بمهید ممائی صلح و دوستی نماید - اتفاقا پیش از رسدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندهای ساهی را غافل یافته ازگذر غیر متعارف گذشتند و دیگر لسکریان نیز از تعاقب ساهی را غافل یافته ازگذر غیر متعارف گذشتند و دیگر لسکریان نیز از تعاقب آنها سر کرده از آب عبور نمودند - سرم بیک از مشاهدهٔ این سال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گدرها بموره روی توجه

بسوى برهامهور آورد - درين وقت خانخانان از يربكئي اقبال كرمتار ششدر حیرت گشددرماندهٔ کار خود سد . و ۱۰ رسیدن پی در پی نوشتهای سلطان پرویر مشتمل ير وعده و وعيد و دلاسا و ١ تمالت و دلجوتني سيار و بنعام گذاران چرب زبان می اختیار از جا در آمده روی راست س حم طریقت زد . و بوسينة منهاس حان رفته سلطان پرونز را ديد ـ آخصرت از اسماع عنور موکب جهانگیری از آب نریده و برجاسته آمدن بیرم بیک با مردم شاهی و رفته دیدن خانخانان به سلطان پروبر از روی حقیقت نستاسی و معامله نافهمی دل از وفای همکنان برداشه و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند -که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنم در آمده چندی در آنجا بكذرانند .. و بناگريز وقت عمل نموده بجاره كرئى اين امر دشوار ارسمت راه یکسوشوند با لاحرم بر امضای اقتصای این رای صواب آرای عارم دکی شاه دوم سهر سنه هژده جهانگیری مطابق سبب و پنجم ذی قعده سنه هزار و سبی و دو هجری از آب نهتمی گدسته بحانب دکن روایه سدید. درین هرخ و درج حمعی کثیر از بندهای بادشاهی و ساهی کام و ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی بار ماندید و چون وطن حادون رای و اودا حیرام بان طرف بود . ضرو ، چند منزل همرا هی بموده به صاله یک منزل از مقب می رقمه ـ و اساب و دواب که درین اسطراب در راه او سردم متماثلا حاوثدي ميتموديد يا و جول بيقين مندائستند كداد دبيان العمراعي نخوا هد کرد - و در ووب کار دیگران وا هم از راه برده حر ب با باسمدید درمیان خواهند آورد - آنها را رخصت نموده سلال کرانبار را به احمال و اشال در قلعهٔ ماهور به اوداخیرام دیرده روانه پیش گستند . و سنطان پرویز و منهایت خال با چنهل کروه بعافت قنوده مراجعت به برغانپور فرمودند -و آمعضرت از راه قلعهٔ ما هور بسرحد تلنگانه که داخل ملک ثقام الملک الت در آمده متوجه السمب اودیده شدند - نور جمان ایگم این حبر شنیده ۱۱ ابراهیم حان خالوی خود که صاحب صوبه باستقلال صوبة بنگاله بود بوشب که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید ا معامله یکسو شود - لاحرم این با معامله قهم بیز از کار سود شماری بگرفته كردس روركار و نقلب ليل و نهار را بحساسي در نداست ـ و كوش سحيان بیگم الداخته بمقام اقامت مراسم می ادمی در آلد. و اکتفا بدین معنی بكرده مبالغه تا جاى رسائيد كه باحمد مك حال حاكم كتك برادر زادهٔ حود نوشت _ که زیاده در مقدور ماج گذار عساکر عالی گشته مهر طریق که دست

دهد راه بر سهاه گرامی ببندد . و اگر کار نجنگ کشد خود را روکش آن آمش سرکش ننموده چون بروانه می پروا بر آن شعلهٔ جهان سوز زند . بالحمله چون بندر مجهلي يتن مركز رايات اقبال شد ـ در اثناء راه وقت كوح ميرزا محمد ولد افصل خان ما والده و عيال راه مرار سر كرد . و شاه والآجاه بعد از شنبدن این خبر سید حفر و خان قلبی و کرال معتمد خود را بدنيال او فرستاده امر فرمودند -كه اگر زنده بدست آيد بهتر و الا سرش بیارند - همین که فرستادها بآن مصدر ابواب بی طریقی رسیده هرچند به ترتیب مقدمات بیم و اسد سخن پردازی نمودند از جا در نامد ـ و عورات را به پناه جنگل در آورد، خود سردانه بجنگ استاده قصد آویزش نمود _ و داد حدال و قتال داده جمعی کشر را با خان قلبی را هکرای وادئي نیستي ساخت - و سید حعفر با چندی دیگر رخمهای نمایان برداشته آخركاًر بدم تيم شعله افروز و نوك ناوك دلدوز خون او و همرا هانش برخاک هلاک ریحته سرش نرداه بحضور عالمی ستافتند ـ چون از نزدیکئی برهانپور مصحوب افضل خان بازویند لعل برای عادل حان و فیل و شمشير مرضع بحهت عنين فرستاده درجواست همراهي تموده مودند ب افضل خان در بیجابور از سنیدن این حبر بحال تباه و روزسیاه فسخ عزیمت معاودت نموده همانحا بودن خود قرار داد - و سهابت خان در این معنی مطلع گشته دو كلمه در معذرت اين قضية نامرضيه مشتملبر تفقد و دلحوثي بسمار بحان مد كور اوسته از راه مريد استمالت طلب حضور نمود ـ او بدستاويز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد ـ القصه در اثناء توقف ساه باند اقبال در مجهدی بهن سلطان محمد قطب الملک از راه سعادت منشى خود را نوادئى ئىكو ىندگى و حسن خدمت نزديك ساخته غسب از راه عديم وطايف ضياف و مهمانداري و ارسال نزل و اتامت که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانمند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفاق نمود ـ و بگماشتهای خود نوشت که همه جادر مقام خدستگاري و جانسهاري در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - حون موکب سعادت از آیجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دربای شور و جنگلهای دسوار گدار عبور نموده بعد ارطی مراحل سرحد آن ولایت در آمدند - و آخر ماه آدر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه اسب مخیم سرادقات خیل دولت گردید ـ وقتی که از آنجا بار اده توجه صرب بنگاله تهضت فرموديد ، احمد بيك خال حاكم كبك هنگام كوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - و بعد از ستم و آویز شکست عظم خورده نظریقی سی حا و بی بها گشت که تا هنگام رسندن سکاله هنج جا بند تسده نحال تبه و روز سیاه بخال خود ایراهیم حال بیوست . و ولایت بی حاکم سانده بنابو آلکه اسینداران و غیم اجنبی در آل سر رمین سدار الد که عدرها انتمار این قسم روزی دارند - نامار ولایت را اولیای دولت سیرده قربن متح و ظفر بسوى مقصد راهى سدند - الراهم حال اريل معسى خبر يافته ن توقف بآلات بسكار و اسباب كار زار ار نواره و لسكر سنسار و فيلان مست و دیگرساز محاربه از جهانگیر نگر معروف به دهاکه ره انه شده به اکسونگر که سابها به راج محل اشتبهار داشت رسند . و شبهر را بر یکدست گذاشته از سر دحول آن در گذشت.و مصار مقبرهٔ پسرش رآنه در یک کروهی او آکبرنگر واقع است - بناير آنكه بر ساحل دريا اساس يافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بر وفق خواهش با و مني رسيد - بنگاه لشک و مفر و مقر خويشتن و همراهان قرار داده عسب بیای حود به گورستان در آمد - آنگاه احمال و اثقال سهاه را در جار دیوار حصار استوار گذاشته حندی را دکاهبانی آن باز داشت و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب حون حباب حاله خراب ساد هوا حیمه در سر یا کرده اساس تزاؤل در آب نهاد .. چون شهر اکبرنگر از قدوم سهاه نصرت دستگاه مرکب اندورگردید و قنعهٔ آن حطه از فیض نزول حیل سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد ـ ظاهر نمد که ایراهیم حال بر سر پرخاس است . از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرسودند - مصمونش آنکه درین ایام بمسمب تقدیر ربادی و سر نوشب آسمانی آنچه لایل محال این دولت خدا داد ببود ارکتم عدم معالم ظهور جلوه گرسد. وازگردش رورگار و سیر لیل و سهارگذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت انفاق افتاده - اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از حولانگاه نکاهی بیش نیست و مطلب ازین عالمی تر است - لیکن چون این سر زمین در پیش با افتاده سرسری نمیسوال گدشت و گذاشت. اگر او ارادهٔ رفتن درگاه داشته باشد دست تعرض و مصرف از جان و سال و ناسوس او کوتاه داشته میفرمائیم که نفراع خاطر روانهٔ درگاه سود - و اگر نوقف صلاح وقب داند ارین ملک هر جا پسند افتد اختمار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداست که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند ـ سر منست و این ماک ـ تا جان

دارم سکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الكميب چه مانده - محز ابن آززو و ارماني در دل نيسب كه حقوق تربيت ادا نمایم ـ جون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیری آن خان نامعامله مهم بحنگ قرار گرفت ـ لاحرم گروهی از سوار و بیاده کار آزموده جرار بسرداري دارايخان حلف خانخانان و همراهي سيد سطفر و سد جعفر و حواحه قاسم محاطب به صفدر خان نامزد محاصرة متبره قرمودند -و سردار خلادت آثار و سابر سرداران و سهاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار است را پی سبر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطة تاسة دادند ـ و حون استحكام آل ١٠ ديوار استوار مرببة نداشت كه بمحض یورش بی نقب و سلچار و پراییدن برج و باره و دیوار بر آن دست نوال یافت - لاجرم ملچارهای استوار قرار داده آنها را رصه رفته پیش بردند -و نقبها جا محا سر کرده همگی را مراتبه بمرتبه بهای دیوار آن حصار رسانیدند ـ و به بروج و باره را تنهی نموده بباروت اجاشمند ـ و آنرا آتش داده سرخي ار ديوار و برجي عظيم را بهوا پرانيدند - چون ازين راه جاده فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده پورش نمودند . و درونمان بمقام مدافعه و ممانعه در امده برسر رحنه بل بر سرحان و مال و عرص بها انشردند - و مدیی از طرفین کار زاری عظیم دست داده بسی سر در سر این کار سُد - تا آن دیوار بند بدست در آمد - درین مبایه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابلخان و رحيمخان و آقا سُريف و حسن بيك بدحشي و سيد عبدالسلام بارهه و جندین نامدار دیگرجان شار گشتند . و از متحصنان جمعی کثیر جریح و قتیل شدند ـ و از ناموران ایشان میرک جلایر بودکه نقتل رسید . و گروهی انبوه از سم سیلاب تیم آبدار سهادران خود را بآب افکنده رخب بقا بآب فنا دادند ـ رای صواب پسرای آن نیز عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهيم خان انداخته تصميم اين عزيمت راسخه نوود - چنانچه فوجی آراسته و بیراسته سرداری عبد الله خان بهادر فیروز حنگ و همراهی راحه بهیم و خواجه صادر مخاطب به خال دوران بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیله و عالی حان ترین و دلاور خان بریج وکر بمداد خان و نسیر مهادر و دیگر امر و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعین شدند - بنابر اینکه ابراهیم خان جمیع کشسی ها را بآنسوی رود برده عبور ازان بدون کشتی امکان نداسب خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفه

مرحل نورد ساحل دریا شد . که شاید در قرای دریا کنار حای کشتی مدست التد - قصا را اندیشهٔ آن سردار درست نشین گشده جهار منزل "کشتی متمرف در آوردند .. و آل خان کا، طلب بعد از فور مطلب تحوین نوتف نتموده بهرنگ دریا خال و بهادر خال و کریمداد خان و محمد حال معصه را با سه صد حوان کار دیده بر حبده و تادی خود از کشکر سیلاب اثر مرکزیده با بنجاه سر است از آب گذرانید - آن اغاقات سفیه دریشوقت ابراهیم خان ازین معنمی آگاهیی یافته با سرعب اد و سعاب کنار آن آب شتافت به و با حميم نواره سر راه را السدود ساحته في الحال سفيله هاي چارگامه را غرق کردن فرمود . چون رود عظیم تاحدو ر برنمه که بدریای کلان گنگ می پدوندد سیان او و دریا خان حالل بود احمد بیگ حان خویش حود را ہر سر خال مدکور تعین نمود ۔ درین حال که او با دلیران مولب اصال مقابل سد باوجود بیادگئی مهادران به بلاش رستمانه او را گوش تاب بليغي دادال - باجار طاقب مفاومت نياورده رو دره ورار نهاد ـ ابراهيم حال ارخبر فرار او مل سکسته شده في الحال از درياى تاحيور عبور بمود -و دریا خال را محاصره نموده اطراف او را مجندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آتش بود و همچنین بهدران بولاد حوش آهن بوش احاطه نمود. چون دریا خان و همرا هان او گرفتار این گویه عمصه شده بودند از در آمدن شم بسر دست جا و بیحا در بناه طلام لحتی دل نماد سدند . و دل بر كارگرى بائيد بسته نظر برواه عقده كشائشي اتبال كشادند . درين حال عبد الله خال مهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود. بیچاره گری برخاسته در خانهٔ زین تکاوران زسن نورد نشست .. و همان طریقهٔ پمشینه را پیش گرفته رجانب بالا رویهٔ آب روان شد- و روی اسم بهاگلیور که آنجا نشان كستئي جند گرفته دود نهاد ـ دامدادان سقصد پیوسته و حندین كشتئي كلان فرا دست آورده از صبح تا سههم سراسر لشکر می هایان را با سواران و چارهایان از آب گذرانید . و بیدرنگ آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان حانب آورد . و دریا خان از توحه خان فروزجنگ آگاهی یافته می توقف بهمراهی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وعاق باتفاق متوحه تنبيه عنيم شدند - الراهيم خان يا پنج هرار سوار آراسته و فيلان حنكي بدمست را پش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهائی تهاد - و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمدبیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد -

و در حملهٔ وهلهٔ اول او را شکست داده بر فوج حرانغاز زد - قضارا درین اثبا از آنجا که مفتصای قدر است . کتیبهٔ از کتائب اهل صوبه بر لنمش ساهبی که بکارگرارئی حواجه صادر و علمی حال ترس سم نفودهی دانس روبرو سد _ نخسب محمد خان مهمند که لختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستباری درآمده بعد از نمایش دستعرد نمایان ما هفتاد من از منسسال و حویسال خویش سر در راه وای النعمه جاویه داده نیکانشی ابد که مهایت مکو سر انجامی سپاهی است در رانرگرفت. و احداد حال حلف او ميز زحمهاى كارى مرداشته ميهوش مرخاك كار رار افتاد ـ و درین حال فول خال فروز حمک از جا در آمده در قلب ایراهم خال باحث و دلیران طرفین با یکدکر بر آسخته سهم در آویختند -و بی مبالات حون یکدیگر چون آب مقدر بر خاک علاک ریختند -و ار حمله یکه تاران عسکر شاهی که داد مهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرسئی هنگامهٔ مسآف دلیری از تابینان عمدالله خان که بحسب اتقاق بابراهم خال برخورده او را بی سرساحته بود انکشتر آل سردار را بحمت بشال نزد خال فیرور حنگ آورد .. و مقارل آل سهاهی دیگر سرش را پس پای اسپ عبدا شه حان انداحت - درین سر امواج لشكو بادشاهي سكشت بانته روگردان شدند - و عسكرشاهي بعد از افامت مواسم بعاقب واسرو قتل بشمار زاهية السيف افناع از راه ابقا نموده طریق معاودت بسمودند .. و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مطغر و منصور بملازمت سرور هفت کشور ستافتند . و مبارکباد فتح بمسامع علمه حضرت اعلیل رسانیده موقع تحسین و سورد استحسال کشتند *

جملا جون آبراهیم حان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشد. از پیم مبادا درعرصهٔ بهناور آن کشور که چهارسوی آن راجهاومردم موامیفروگرفتهاند آسیمی از نغلب ببگانگان بر ممالک محروسهٔ بادشاهی بر خورد یا خیلک شان در ولایات متعلقهٔ بادشاهی دست اندازی کنند ملاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته ممعافظت آن پردازند بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهچهٔ رایات آسات شعاع را درحهٔ کمال ارنفاع داده از راه خشکی بدول و سعادت معرون و حو و مصرت متوجه دها که شدند و بعد از رسیدن آنحا و ملازمت نمودن احمد دیک حال قریب چهل لک رویهه نقد سوای دیگر اجناس و پایصد قبل بهید صبط در آورده دارایخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافرار قره و دند و زن و دختر او را با یک

پسر شاهنوار خال همراه گرفته متوجه اله آباد سدند ـ و در آخر اردي بهشب ماه داخل هشمه که درآنولا نجأگير سلطال پروين متعلق بود شده از آبعا پیدرنگ باهنگ حونبور و اله آداد نهضت فرمودند ـ اکتر حاکب داران و منصبه ارال آنصوبه آمده ملازمت حودند .. و در اثناء راه بحاطر مبارك رسید که وهتاس اگر بحب بنگاه و سبب کهداشب اساب و اثابت سلطنب و گذاشتی بعسی از حادمان می ادست آید نصلاح دولت أقرب أسب مار أنجا كد أمد أفيال أسب بيد مد ك قامه دار أفيا ير ارادة خاطر اسرف مطلم كشبه بطبب خاطب بسعادت سلازمت ستافته قلعه را تسلیم اولیای دولت سود و حود ایر در سلام بندهای درگاه انتظام ياف ـ بالحملة أتحصرت جميع اعل معلى را د أن حصن منيم ار داشته خود بدول و سعادت رایات ظفر آیات را سست جونیون ارتفاع دادند . اکنول برای سادایش الواب سحن مجملا مدکور از حصاب و رفعت و فسحب آن تموده میشود .. قلعهٔ دبرس بناء رهااس که از مهایب منالب اساس اساس متابب بر کوه بهاده به و از دمال حصاب حصار حصار حصائب بر گردا گود کوهسار کسیده . در اسمواری دروح و سر افروری عروج از درجات همت علیا و اندیشهٔ رسا یکتام جبری ناقبی ندارد .. و در فسحت ساحب از مساحب سایر فلاع روی رمین مهمه حساب فاضل می آید .. آن حصار رفعت آثار که در معرب رویهٔ بهشنه و مهار واقعسب بر بلای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامان کوه سابرده کروه بادساهی است-و محيط ال قلعه أي س قريب به دوارده كروه، و اربعاعش اكثر حاها بيم كرومه و كوهجة مدكوربكوهستان دلان ممد آنه به سكاله متعلم مي سود پاوسمد است - و چار دیواری در سهایت استحکام و ساست از سنک و صاروج بر اطرافآن کشیده مشتمل بر حارده درواره و بردیک هر درواره دهی معمور درون حصار واقع است - دريبولا از آعجمله چهار درواره ، صوح است و باقبی مسدود و در آن قلحه سه چشمه همشه حاري اتفاق افتاده که آب يكي از آنها قريب سه آسيا باشد . و سه تال حسمه خبر بهناور نير برفراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است و از آمجمله تالایی است که نسخت آن به یم کروه می کشد . و در آن حصار کشت و کار سیار

مي شود. و از زراعب آن مزارع چندان غله حاصل مي شود که در وقت عاصره و تنگئي کار متحصنان را کفایت کند.هم در اندرون حصار مرغرار و علف رار بسیاری هست . که دواب سا کنان آنجا را بجراگاه بیرون احتیاج نیست . و از هیچ جانب سر کوبي ندارد مگر از سمنی که بکوه کلان متصل است . و موصع انصال آنرا سیر حان افغان بریده و از عدم مساعدت رورگار مرصب سر بردن آن دیوار بیافته - راحه سال سنگهه در وقت حکومت حود بحرمت آنجدار استوار برداحت ـ چنامچه نشیمنهای دلکش ساحته باغی در کال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام در آن سمت کشد ـ آکدون اینطرف نسب ناطراف بافی در محکمي کمي بدارد - و از مبداه بنای این دیر دیرین ساخته نامخال هیچ زیردسی دست بصرف درآن سافته *

بیان ولادت با سعادت شاهزاده مجد مراد بخش در قلعهٔ رهتاس

درین ایام بعتصای ارادت کاسلهٔ ایردی چهار گهری ار شب چهار شبه سست و پنجم دی عجه سنه هزار و سی و سه سال نوردهم جنوس جهانکیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحصرت و مهد عصمت نواب اقدس نتان، ممتاز الزمالی از نور ظهور تجلئی ورود ساهرادهٔ والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهتاس نعالم سهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد ـ و آن ساهراده بمراد بحس موسوم گسته این گریده مصرت موافی تاریخ مذکور ریانها سد *

مراد ساهجهان بادساه دین و دول

چون موکب اقبال در سهور سنه هزار و سي و سه در جُوبهور بزول اجلال نمود - از عرايض منهيال بمسامع عليه رسيد - که ديگر باره فوجي جرار يسر کردگئي سلطان پرويز و اتالية عي مهابت حان با ساير امراى عظام بجهيز نموده تامرد آن جانب ساخته اند - و فرمان بنام سلطان مد کور رسيد که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نيست - و دارايحان همراه شاه بلد اقبال است - بايد که خانخانان را بعنوان بطريند متصل دولت خانه حود در غيمه مختصر فرود مي آورده باشند - و جانان بيکم زوجه ساهراده دانيال

وا که شاگرد رشید پدر خود است سر با او یک دانشه مردم معتمد بدسیاشی آمها تعین نمایند با ساهراده بانفاق سهاب خال فهیم بام علام خانجابال را نيز خواست كه دستكبر مايد ـ أن سرد مردانه كه دركار آكمهي و سپاهگري یگانهٔ عصر خود نود ـ رایگال خود را به بند نداده با یک پسر و چنهارده نفر هزد و حورد در آمامه کاربامهٔ سام سوار و آلام رستم و اسفیدیار بر روی کام آورده داد بهادری داد . و جال را عدای را عیرب و طریق مردی ساخت . چول آل حصرت بسب رعایت آدات مراحات واله والا جناب مقابله با قوحی که از دربار تعین شده باشد مکروه ، بی سمردند - تا باعث ایکار جمعی که از حقیقت کار حبردار باسند بکردد به ناچار بانعطاف عنان انصراف مرده آردو و سپاه زبول اسپه را دستوري داده از انعه نه مقتصای برول احكاء قصا و قدر أسب و آثار اصدار آن در امنان اين احوال حجاب هوش و یودهٔ چسم و گوش ارباب دانش و سنتن میخود. - خطای در کنگاس رو داده از را ایامه کار با جمعی علیل در عمب مایده و کثر مردم را پیشتر فرسنادند ـ دربن اساء افواج بادساهنی راب گک ندسته چون اینقسم قابو را عین مطلب می داند. بند از اطراف و حوالب رسیده بمحاصره پرداحمد - ما آکه دریتوف مائر رسیدار ب بنگاله مام توازه را با لوازم آن از نوب و نفیک وغیره همراه گرفته راه فراز سر کرده نودید ب بكه بازال مو كب دولت پايدا, حصوص راج بهيم رضا بحاسي گذاشتن معركة مصاف نداده بمحص حاصیت عرم راسح و قدم آابت و بی باکثی قلب، ا اده روم پیس سهاد همت ساختند - بحسب از غر دو طرف پیهام سر و نفیک بمیال آمده با دیری داد محادثه و مقابله دادند. بعد آل هربران پولاد پنجه که هریک یکه سوار معر باکارزار بودیه - و از فرط بهور دای خابه مات عرصهٔ مصاف را دارالبقاء حیاب جاودایی و جاب کدهٔ امید میدانستند - قطعاً از منصوبهای حصم افکن نه حریمان پرفن نصب سوده فیل بند بدییر ساحته ودید .. با کی بداسته بی ممالات روی بسم مش آن آوردند . و سر پنجهٔ مردي و مردانکی و حریف انداری برکشوده عاقب کار دست و گربیان شده بهم در آویحتند ـ دربن دار و گیر راجه بهیم با چندی ار دنیران راجهوب احاطهٔ بهادران تولاد جوس آهی هوس درهم شکسته فوج پیش روی سردار را تار و ، ار ساخت و بصدمهٔ باد حملهٔ شیرانه و صرب پرچههٔ مردانه فیل جتاحوب را که در سیاه مسمی و فوج شکسی نظیر حود نداشت از پا در آورده حود را به سلطان پرویر رسانند ـ دریموق کا رزاری

یغایب صعب انفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده ـ چون سران دیگر توفیق مدد او نیافتند آخرکار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست و هف زحم نیزه و شمشیر از پای در آمد . و از جانب دیگر بیرام خال میر بخشی مخاطب به خان دوران از قضا حذر و از بلا پرهیز متعوده سود را بر فوج نویحانه که دریای جوسان آنش بود رده احیای مراسم حانسهاري و حني گذاري نموده بكار آ.د و هم چنين هر سرى بعنهم روبروی حود بکارراز در آمده صعحهٔ میدان ستیز را از شور گبر و دار نمودار عرصة رستحيز بمودند بس كه گرد عرصة مصاف از نكاپوى نوندهاى معر که بورد و سمندهای میدآن کرد کرد آن هوا کرف _ اطباق چرخ اخصر مانند صحن کرهٔ حاک غبرا اعبر گردید ـ و بس که آتس کیند شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرس حیاب جندی بن ار مهادران طرفین سوخته بباد فنا در داد ـ مقارن اینحال محسب قضا و مدر نورک مو کب اقبال درهم پاسیده جمعی از ناقص قطردان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگي جلو گردانيدند -بمرتبه که غير ازنملان علم وطوع و قورچیان کسی کرد و نیس شاه والا جاه نماند . افواج دادساهی مرکز وآر آن محيط دوس و اقبال را درميان گرمته اسب سواري خاصه را بزخم سی از پای در آوردند - آن افتخار پردلان عرصهٔ کار و شیر بیشهٔ بیکار بهمراهني لشكر التفات نسوده خواست كه پياده رخ به پيكار آورده چون پلنک صف سکن یک تنه رو بعرصهٔ کاررار آرد ـ و منها مانند نهیگ مرد افکن بر دریای لشکر اعدا رده صفحهٔ کارزار را کارسال سازد _ درین اثناء عبد الله خان رسيده اسپ خود را بيس كشيده سبالغه و الحاح سوار نمود و بسه زاري و التماس عطف عمال نمود ـ چون آن حصرت ديدند كه نقش چنین نسست و قصیه چنین صورت بست از کمال حمیقت آگاهی و نهایت طلاع در گردسهای روزگار و نقلبات لبل و نهار بمعز معاملة وا رسیده دانستند - کد هنوز چهرهٔ شاهد مقصود درنقاب ناخیر و حجاب تعويق وقب اسب للجرم بلستياري عنان داري تير جلوئي نكرده دستبازي کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند . و رفته رفته کناری گرفته نخست ساحب قلعهٔ رهتاس را بفروع بشریف اشرف نورانی ساختند و سید مظفر خان بارهه را با رصا بهادر در خدمت شاهزاده مراد يخفى به فكاهبانثي قلعه كذائبته و ديكر شاهزادها را همراه كرفته از همان راه اودیسه بعصد دکن معاودت فرمودند- و بدارایخان نوشتندکه در گدهی

آمده سعادت ملازمت حاصل تماید _ آل خال ، معامله فهم بحکم ظهور عواقب امور که در ارباب بحارب و مردم آرموده کار پوشیده سمی ماند ار روی کار و بمنتضای وقب و حال مصلحب دیگر اندیشیده معروض داست . که زسیداران آدسونه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازسحیت نمى توانم حود را به حضور رساسد - چول اين پيروشي و ناهنجاري أن اجل رسیده در طبع مبارک نهایت گرانی آورده مناج مقدس را بشورش آورد باگزیر بسرخوان او را خوالهٔ عبدالله خان فرمودند او همان لحظه عثل رسانمده حاطر از آشوب ۱۰ یادالمت - از آلج کوچ نکوچ متوجه شده از همان واه نظاهر درهان پور نشریف آورده در لعل باغ ترول ا ـ الل ارزائی فرمودید .. و بمجاهرهٔ قلعه برداخته بماسی برگذات آن صوبه ۱۰گیر ابندهای تعب كشنده تتحواه نموده در محل باقبي مابده كروريها تعبن فرمودند .. فرستادها از روی استعلال تمام اعمال را متصرف شده نضبط در آوردند ـ راو رتن مخاطب بسر بسد رای بسر انجام قلعه داری هرداخته چندی بمدافعه وامقابله در آمده داد مقابله والمجادلة ادادانا والهبع شنتي ماها رد و بدل بوپ و تفنگ از درون و بیرون درکار بوده ـ درس میان روری هد نقی را رکمال دلاورئی داتمی رو سای حصار مهاده مامد باد صرصر که یم محایا حود را در آب و آیش میم زند . ۱۰ دروی توپ و تفنگ سد . و به صرب دست و زور بازوی قدات داوار یک مالت ا داخته یکسر راست تا قلعهٔ دولتخانه ستافته آبرا بیر متصرف حود در آورد . و عبدالله حال وغيره آنه بمحاصره برداخته از هر طرف حمات الداخته بوداد - بعد از سنيدن این خبرعنان گردانیده از روی نفاق نه سدد او درداختند و به این مقدمه را بعرض عالمي رسانيدند ـ تا آكمه ميان دلاوران بيرون و ١٠ون جنگ عطيم در پیوسته کارداری عطیم بمیان آمه و دلاوران مغول و مشهوران راحبوت از اول روز نا یک پهر سب ساد حملهٔ مرد افکن گرد از بنیاد وحود و دسار از نیماد یکدگر در آورده حوں هم بخاک هلاک ریختند - درین حالب مجد تقی از قلب عدد همراهان و بیخبری و یی مددی اهل لشکر خود سسوه آمده با سیمید نفر پیاده گشته در قلعهٔ دولتخانه در آمد به و باوجود خالبی شدن ترکن ها از تعر و از کار اصادن شمشیر و حمد هر مردانه کوسیده در مقام مدافعه و مواحمه کشاده حسن دست و بازو به سر باری و حافشانی بر کشود -و آحر کار در باریکئی سب از روی لا علاجی راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرمتاری داد . درین واقعه قضیهٔ هایلهٔ بیغ بیدریغ که از نزول

قضای مبرم پای کم ندارد ـ سرگذشت دو هزار آدم گشته خانمان بسی مردم سباه بخاک براد ساهب در خلال اینحال عارضهٔ ناملایم عارض و جود مقلس كشته مزاج وهاج را از مركز اعمدال متحرف ساخب لهذا از آنحاكوج فرموده مقام سنكمنسر سر منزل اقامت خيل اقبال ساختند مدريمعال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مصمول رسبد . که از معاودت عالمی از سكاله آل مملك در جاگير و حكوس مهابتخان انخواه كشمه فرمان شد ـ كه زمنداران آنجا بدارالخان ا[سعى شده] غرواته ملارمت مازند. و بعهاسخان حکم شد که مقید ساحتن دارابخان از مصلحت دور است ـ باید که مجرد ورود فرمال سرش از تن جدا ساحمه بحضور اشرف نفرستد - لا حام مكى ار حدمتگاران مقرب خان مد کور باسا رهٔ مهایب حال در ره ز داخل سدن لشکر برخم جمدهر اورا از هم گذرانبد - و سهایت خان سرش بر به محصور فرستاده و عرب دست عسب که بحمیت آوردن هوشنگ ولد شاهراده دانیال و عبدالرحم خانخانان نرد سلطان پرویز رفته بود آمده ملاومت حمود م و خانخانان پیشانئی نیار در زمین ندامت داشته زمانی دراز سر خعالت بر نداشت - حضرت خلاف مرتبت از روی کمال عنایت تعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند ـ و فرمودند که درس مدت آنچه در روی کار آمده از آثار قضا و قدرست نه مختار ما و شما یا وجود این ما خود را شرمنده نر ار شمامی سنیم - از طرز کار چنین طاهر مینماید که حصرت خلاف مرتب سبب بآنجناب در سر توجه آدده اند - اگر محافظان قلعه آسيرو رهتاس دسب از نكاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهمات ادشاهی دهند و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب اقتصای وقب صلاح و دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض افدس رسيد - بنادر التماس دولتحواهان و كار فرمائشي سعادت ناچار دل مرین قرار داد نهادند - و باوجود کمال علاقه محب مفرط که بشاهزادهای عالی مقدار دانسند بحدائثی ایشان رضا دادند - بنابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگيري روز دوشنبه سوم جمادی الثانبه سنه هزار و سبی و سبح سلطان دارا شكوه وسلطان اورنگ زيب بآئين شايسته دستورئي درگاه آسمان حام یافتند- و موازي ۱۲ دو لک آغروپیه از نفایس و نوادر مرصم آلات و جواهر

و فیلان تنوسه کوه پیکر همراه دادند - که برسم پیسکش از نظر انور پگذرانند . و امر عالمی برین جمله نعاد فرین کست . که نگاهبامال بمجرد وسيدن قرسان قلعه رهتاس و آسير وا تسليم مردم بادشاهي بموده منوحه حضور شوید - آنگاه سایر تعریک سائق بحب و بائید دولد، و اقبال ہا موکب سعادت راہد دولت باهنگ نوجہ صوب باسک بر افراخسد ۔ و جول روزی چند در مولف باسک رحل بوتف ۱ داخته از حمل کلف ایثاق سفرهای شاق که مستلزم حریات عنف و سویس ساطر اسرف يتكرانشي كوچ و مقام و رحل و در حال است به، پرداختند .. انفاقاً احتلاف هوای آل سر رمین دنه همان دران آوان خوی محالفان عاق این مثلون مزاح بوقلمون سهاد گرفته بود سوافی سراح امدس بیمناد . و نیر از عدم حسن سلوک دکنیان حصوص گروه حشمی نه سرشت رشت شال بر به سهادي و دول منشي مجبول است - با آنکه پیشتر در مقام اطهار نیکو بندگی و جانسهاری بوده دمال مراتب، پرساری وحده کداری بجا معی آوردند ـ دریمولا بنامر دوسمهای یی در پی عاق کیشان مباه الدیس دربار آغار بېروسني نموده نعير خلوک د ده نودند - لاچرم ارين راه خاطر مبارک بکرانی گرائیده رای ابور تقاصای آن بدور - که چدی بجهت بعیر آب و هوای ناسارگار ببهرجهت که حواهس حاطر اقدس و کشش طم مدس اقتصا تماید سفری احتیار ممایند و چون از دیر ۵۰ باز هوای سر رمین اتبه مکنول فهایر مئیر بود - در وس معتصای وقب سهصت بلاد دور دست که مستمل بر نزهت تمام و موجب ا نتساب نفریح مس مبارک باسد بیس سهاد خاطر عاطر موده بودید بنابرآن عزیمت ابن مصی فرسودند ده از عرج متنزهات آل كسور رئك كافت و وحسَّت از آثيته خانة نور اندود طبع اعدس رمع عمرده و گرد کدورب از صفا کده صفوب آسود خاطر ابور ردوده نقل و بحویل را درینصورت بعمل اورند و چندی در طی مساف آن ملک رور در بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیم صائب رور مبارک سنه بیست و سیوم نسهر رسفیان المبارک سنه هرار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهصت اتعاق اماد و چون دارائبر ک اجمير بيسب و همتم بير ارسال بيسب و يكم تاريج جلوس جمها كيرى مورد خيل اقبال سد .. و ار ميامن ريارت روصة منورة حواجه معيى العق والدين ميض اندور كشته اعطاي وطايف و عطاياي مجاوران آل بقعة متبركه چناعه حق مقام بود بجا آوردند . ار آنجا لواى والا ار راه نا دور

ارتفاع یافت . و از ناگور بجوده پور و از آنجا براه حیسلمیر بکشور سنده متوجه شدند-غره شهربور در امركوب و ببسب و چهارم مهر ماه خارج تته مغبرب سرادق اردوی گسهال پوی گشت - شریف الملک ملازم سهریار که بعکومت آجا می پرداحت به پنجهرار سوار و ایادهٔ اسیار از زمینداران وعيره آيجا جمع مموده بقدم جرأب استمال موكب اقبال نمود ـ و با آنكه ریاده بر سه صد و حیهار صد سوار در رکاب سعادت سود به باب صدیه آسها بیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ارین داسمحکام برح و داره و توپ و نفنگ وعیره مصالح قلعداری پرداخته در انداحته بمدافعه و مقابله کمر همت بسب _ باوجود منع ساه بلند اقبال مهادران جلادب كيش مبط خود بكرده رورى يورس بر ملعه بموديد ـ چون بر دور قلعه همه حا ميدان مسطح یکدست بی درجت و بناه بود ـ و در آن صلح خندی عمیق عربض پر آب پیش رفتی متحال و برگشن مشکل - لا علاج در پس وقایه توکل در میدان ایستاده به سیر انداری میام نمودند - هر چند آغینات کس بمبالعد بطلب فرستادید فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل ۱ راحه کوپال کور ع و عليخان برين وغيره با جماعة منصبداران هدف تير اجل شدند .. مقارن اينحال كوفتي صعب عارص وجود مسعود كراسي كشته طبيعب را بي مره ساخت - و بیز خبر فوت سلطان پرویز در چمارم آبان مطابق سشم صفر سنه هزار و سعي و پنج و رحل عنبر ^٦[سيردهم] اردى بهشب سنه هرار و سی و چهار رسیده باعث برئسی سد - مجملا مساف این راه که چهار صد و يارده دروه بادساهي است بمهاد نوچ و پنحاه مقام که عبارت اسب ار چار ماه نمام طبي سد _ و بهنگام اقاس سه چهارد هم صفر سنه هزار و سي و سن پرتو طلوع احتر وجود انور ساهزاده حجسته مقدم فروغ يحس حدر عصمب ملكة دهر معتار الرمادي آمده يسلطان لطف الله موسوم کست ـ و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین دوف در آن ولایب موافق صوابدید رای لیسی پیرا سیامد ـ بنابر آن بار هوای مهضت دکن

⁽۱) غ[مان دهاتا کور] اقبالنامهٔ جمهانگیر یی صفحه ۲۸۱-طبع ایشها تک سوسا ثبتی بنگاله* (۲) ع [سی و یکم] ل

از نزهب كدة خاطر انور سر بر زده انديشة اوج الرحيال اقامت عالب أمد .. و يحكم اين عريمت مائت رور يخشنيه هردهم صعرسه مدكور براه ولايت ههاره که از مضافات کشور گخرات است . موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهندرای کشب د و از بدد تا باسک درصد و شعب و بهمل دوج و مقام ملغ شده عره آدر ماه اللهي سند بيست و بك جمهالكيري در ناسک برول اجلال مو کب اقبال اتفاق وقوع بدیرس - دربسولا سید مظعر خان و رصا مهاد، محاطب محدمت دوب حال سادت آسا فتراك اقبال شاهزادة علال ركاب فلك رخس مراد بحس كرمه بشرف بساط يوس استسعاد یافتند . و چول درین ایآم هوای بایک ر بهایب سدب گرمی يود مواقي مراح منارك بيأمله حسب النماس بقام الملك داوالجير حبير كه در الهايب دلكشائي و لزهب فصا برعابت عذوبت آب والطاف هواست بالعجهب أفاست مو عده والعلال ألحسوب مفور للده باختصاص ین سعادت خاص نامرد گشت - بیست و سهم فروردین ماه سال بیست و دوم حلوس جهانگمری عمارت های خوش و نشیعن های دلکش که در آن سرومین دلنشین اساس نهادهٔ عسر بود از نرول اقدس روكش فلك اطلس سد *

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتبی پناه

خود گردش گیتی بکام او گشته رفع جمیع ، وانع نموده همین سهابتحان را که از داعیان باطنی برویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست ـ حواسب که بنطایف الحیل در استیصال او کوشد _ و بدرگاه طلب داشمه بآسانی از پیس بر دارد ـ چون مهابیجان که از اصل کار آگاهی داشت دید که برده از روی راز سهانی برخاسته حصومتی که در حجاب مدارا بود آسکارا و بی پرده گشب ـ ناچّار در بی نگاهداشت خود شده بر سر چاره كري معامله رف - و در صدد بعصيل رصامندي و حرسندي بيكم سده مقام اطهار اطاعت و القياد عائبانه در آمد - و هر چند چاپلوسي و لابه گري سمود مميد بيمثاد - يي اختيار در آن وقت که دستس از همه سو کو تاه شده و در چارهٔ کار خود در سائله نقس این المدیسه که بدرها آمده برآب ساحب خود از طغیال و عصیابی آنه بدو نسبب داده بودند بار نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عطیم از راجبودان یکدل و یکجهت بی در حواه اجازب آنحضرب ار برها بپور متوجه درگاه گشته - جون در کنار آب بہت ہاردوی جہانہوی پروس ۔ بحسب اتفاق آنوف تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلام مرببت با بیگم و معدودی چند از حواشي و حدم درين سوی آب دايده بودند ـ ياگاه بیخبر بخوابگاه آنحصرت در آمده رمین بوس نمود ـ و در ظاهر چنال نمود كه غرض من ازين امدن دولتحواهي و نكاهبائي أنحصرت از آسيب دسمنان دوست نما و معاق کیشان موافق سیما است ـ درینجال مورجهان دیکم انتهار فرص بموده خود را به کشسي رسابید. و اکثر امرا و سرال سپاه را بر سر خویستن گرد آورده بهمان پا خواست که از آب بکدرد . مهاشحان يل را آس زده دو هزار سوار اعتمادي حود را بجهب مدافعه و معابله بر كنار آب بار داست ـ بسب و نهم جمادى الثاني سنه هزار و سي و سس آصف حال بالعاق حواجد ابوالحس و دیگر عمدها باوجود منع آنحضرب همراه دور جهان بیکم از گدری ده غاری بیک مشرف دواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیل عریض بایستی گدشت - در وقب عبور اسطام افواج بجا نمانده هر سواری طرفی افتاد ـ و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادىحان با عماري بيكم روبرو فوج سهابتحان با جمعي قليل اسهال شنا كرده و يراقبها در كشته مجمعي بكنار و بعصى بميان - كه ماگاه مردم مهابتخان فيلما را پيش رو داده همه را در شیبهٔ تیر و نفنک گرفتند ـ و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده واسه و شتر خود را بریکد گرزده قدا کرسن دردند و برج غیم آن سردم را در پیش انداخته بعمل سکم رسد د و حواهر حال خواحد سرای ناظر محل و ندیم حواجه سرای بو حم ب درم را ۱ حمعی عتل رسائیدند و دو زخم شمشیر عوظوم قبل پاکم رده - بعد از ارگشت از سدت رخم درجهه بسیار بعیل مد کور رسد و بدندوارئی دام قبل سا بموده سلم دولیجانه بدشاهی رقمه قرود آمه و حواحه ابو انحس که از هول حال بصطباله اسپ در آبه رده بود - هنگام سنا از اسپ حدا سده بمد - بلاح اشمیری حال بسلامت برد و آصف خال با دو سه کس خود را به قلعه ایک رسائیده متحصن شد - و مهایتخال بعد از رسید آدک آصف حال را با شابسته حال به شابسته حال به شابسته و ملا معمد با شابسته ی و معنی بودند به قتل رسید، و و معنی بودند تشمیری و معنی بودند

از آنجا که حکمت کامنهٔ ربانی در حلق نسا بعد ۱۱ مصلحت بقا نوع انسانی در ضمن بوالد و بماسل و بریب اولاد متحصر اسب -نه حراست مداین و ساست بلاد و عباد و تجهیر جیوش و جنود و تسویهٔ صفوف مصاف - لا جرم به هیج وجه برکت در سرداری این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است = چنائچه مکرر به بجربه حردسدال رسیده که دولت در سلسلهٔ که فرمانروای آن این صنف باقص رای باشند حندان نهاید ـ و لشکری كه كار فرماى آل بايل طبقه باسد لا محاله في الحال شكسب مي يابد ـ اینهم از کارگذاری زن درهمزن معامله بود که سهاهی بآن کثرت عدد و عدت از خیل راجپوب کوتاه صلاح که محای دست زدن پای ایستادل ندارند باوحودكمال قلب باين علب سكسب عفليم خورده أكثر أحاد لشكر براكنده شده سر خود گرنتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن محمصه بیرون رفتند ـ جون عرصه خالبي شد مهامتخان را منازعي و مزاحمي نماند ـ لاحرم در مهمات ملکی و مالی با حمیعت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه سخواست سکرد ـ و در عرل و نصب و قتل و حس همگنان و سایر معاملات کلی و جروئی مملکت برای حود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرب را بهمچ در دمنداست. و سماری از کار خود و روزگار پاداش گذار که محتسب حسای و مکاف کافی سب در نگرفته همگنان را در حساب نمی آورد ـ و مع ذلک صاحب معامله بعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل

مطلق و خود را مطلق العنان على اللطلاق ساخته خليع العذار بكار خود برداخب م و باین معنبی اکما نه کرده خود را دولتحواه و نگاهبان حصرت سنمود - و درین الباس جمعی از راجپوت دد سرشت یی ادب را بکشک داری آنحسر برگماشته چند ماه در خدمت عالمی مهمچ وجه کسی را روی بردد بل قدرت سخن کردن از دور هم نبود - و ایسمعنی مرطبع گرامی مس آن سرور بسیار دشوار می آمد - لا جرم باشارهٔ عالی حمعی از احدیال کابلی در سر سورش آمده در سر جراگاه گفتگوی حودند - و یک نفر احدی نگاهنان سکارگاه از دست راجپوتان سال رسده -احدیان دیگر که نزدیک بآن فرود آمده بودند همه مستعد ازم و سکار گشمه برسر دابرهٔ راحپوتان رفتند و حنگ عطیم در نبوسته - احد آن تنز الداز و يرقندار حمعي مسمار اوآن اشرار بدار البوار فرساديد - و قريب هرار كس در کابل نقتل رسده ـ راحپوتان ديگر که مجمه چراسدن در پرکنان و مواضع دور دست رفته بودند ازبن خبر هر حا که احشام و مرام مواصع راحیوتان را یافشد مثل سک کشته - و هر کرا رنده یافتند بد سب افغانان وروحنند- و مهانتخال بحمایت و کمک بو کران حود سوار شده . چون معامله برنگ دیگر دید از غایت بیم و هراس خود را به پناه دوانتخانه رسانمده التماس اطفاء ابن نائره غضب اللهبي نمود - حسب الحكم اشرف كوتوال چار زده (۱) این فتنه را فرو نشانید ـ و خان مدکور را آنمایه وقع در نظرها و آن پایه وفر در دلها نماند - و از همه حهب خصوص بعلت قتل راجبوبان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آمرو که داشب بسیار کمی پذیرنب - و دانسب که بالآخر گستاخ روئبی و تباه رائبی با ولبی نعمب حقیقی شقاوب دوجهانی بار می آورد - و بد اندیشی نیکی رسان خود همدرین دار نه س دیر سرای کردار نابکار در کنار روزگار خود می سند. ناچار باحتیاط تمام بدربار می آمد ـ و جمعی کثیر گرد و پش دولتخانه می داشت . بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهتاس بعرض مقدس رسآنیدند ـ که هوشیار خان خواحه سرای نور جهان سگم دو هزار سوار از لاهور همراه آورده م و در ركاب سعادت در حمعس خوب فراهم آمده ـ یک منول بست از رهداس دیدن علهٔ سواران را نقریب

⁽١) چارزده غالباً همان معامي است كه اكنون باسم چار سده مشمهور است

ساخته حكم تمودند كه تمام لشكر از قديم و حديد جيبه پوشيده مسلح و مکمل از در دولتخابه با آن سرا دو رویه مستعد کار بایستند .. آنگاه مصحوب بلند خان حواص گفته فرسادند که امرور بلکم محلهٔ سوارال حود می بید. باید که محرای اول روز موفوف داشته فردا سعادت دورش در یابد -مبادا بسبب گفت گوی پوچ معامله مجنک و براع کشد - بلکه بهتر الهنسب كه كوچ موده يكمئزل بيش برود - حول واهمه برو عالب شده بود و خانخابان عبدال حبر که ازو زحمهای کاری در دل داست درممالغه والعاج انسرام سهم او يعمده حود كرفته نقصد يكار اراد هوراب آمده بوداء بی الحسیار گشته راه فرار سی گرفت - و دو منزل را یکی کرده از آب بهت گلست - و باصف خان علهد و سوگند درمنان آورد، معذرت سیار خواست - و التماس تفرستادل لشكر بتعامب معروض كرده روابة دربار لمود بـ و بالدار عریمت به درمیان آورده روی احمد بدیل آستان سهمر بشان آورد ـ و بتاریخ پست و بکم ماه صفر سنه هزار و سی و هنت هجري در دارالخير جمير استلام رکن و معام اين آستان سدره نشان که کعمهٔ آمال و آمانئی آنام است بحل أورده بنادر التحای این درگاه از بار حماست رمان امان برمت یا در مقام عذر خواهنی معاملی بامساهی شده از روی عجز و وارى زيدهاري عفو و حلم دكران آنحصرت گرديد - و بناير مقدهاى آنكه هاس خاطر ملتحبی داستن و رعایب هاه آ. ده خوری باگریز مروت و لازمهٔ فتوب است دیده و دانسته از گناهان او درگذسته مالنقا بیره سیهای او بر روی او ماورده اتش حرایم و جنایات می انداره حاصه با هنجاریهای تارهٔ او را يزلال مكارم و عبايت محو فرمودند - و از بويد مواعبد دانسيد امبدوار انواع عواطف و اكرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساحته بر مراب اعتبارش افزودنات حنائچه بدین امید سر گرم جانفشانی و جان ، پاری گسته در صدر تلاقی و بدارک بقصیرات سابقه شد . و در عموم احوال حصوص هگام توجه بمستقر سرير خلاف حمانچه نگارس يذير حواهد گشت. و همه جا در راه آن حضرت حامشانی ها موده باین طریق راه حود زاک ساخت -و براداش حسن احلاص و صدى عقيدب بمراتب والا و مناصب عالى برآیی نموده بحطاب حال خاناسی و مرتبهٔ سپه سلاری که بالا ترین مرابب و مناصب است سر برافراخده سرمایهٔ اعتبار و اقتحار اعقاب و اسباط خویشتن آماده ساحت - و نیز جون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده سکون و مبارک مال آدده - بمجرد رسیدنش سب تعب بر عواخوا هان

این دولت پایدار بپایان رسد. و امام محن و آلام بسر آمده روزگار نادواقی راه موافقت با سالکان طریقهٔ دولنخراهی پیموده از در موافقت در آمد محملا سبی وهن و فتور در پنجساله قبرت که روزگار احتبار و زمان افتتان و استحان بود باحوان هواحواهان آن عزیز کردهٔ حضرت عزب و برگزیدهٔ نظر عنایت آن حصرت راه یافت و درین ضمن نقد سره احلاس خالص این عافی سربرت بدآن والا حضرت سنجیدهٔ میزان استحان شده صاف ویی غش بر آمد و از بد هیجاریهای روزگار ناهموار بسی فرار و نشب و باند و پست پیش آمده و و امور با ملایم نا ساسب و قضایای ناشاسسه میورت بست و مصافهای فوی و زرمهای مهم ب اتفاق افداده از طرفین سرداران معتبر به و رکشته گشند و چا بعا در معارک ارباب مناصب گوه گرانمایهٔ جان عزیز نثار حاک راه ولی نعمت چاوید نموده نیکناه نی اید که دیایت نیکو سر انجام سپاهی است اندوحتند و الحمد لله که آن حصرت در ضمن آنمایه تغیرات احوال از یساقهای شای و دردد های دشوار و حرکات عشفه همه جا بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بکشاده روثی و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان بیشته طریقت طریقت طریقت طریقت و ثابت رائی بی گرهٔ بیشانی و چین جبین چون سالکان

بیان ارتحال جنت مکانیی جهانگیر بادشاه بدار النعم جاودانیی و باعث واقعثی ِ این واقعهٔ ناگهانیی

خرد پرداران کار آگاه که از رنگ آه یزیهای نبرنگ ابداع اطلاع دارند نیکوسی دانند - که مادامی که سرابستان خلاف کبری از حوتبار عدل و احسان آبخورد - هرائمنه اشجار برومندش مانند نهال سدره سرسز و بارور بماند - و طویلی مثال سایهٔ اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برگان گیتی را ثمرهٔ سقصود بکام رساند - اگر خدا نحواسته ازو خلاف ارادهٔ آلهی بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضاه دری آنحضرت نبوده باشد بروی کار جلوه نماید - بنابر آنکه به پشتیبائی عدل زمین با بر حا و آسمان بر باست یکدم اساس دولب بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماید - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار پردازان درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کار بردازان عالم بالا که پیوسته در پی سر انجام مصالح این جهان اند - اورا بجهانهائی

عالم دیگر خواند . و اماس حمات مستعار ارو انتزاع نموده حلعت خلافت والا بصاحب دولتی دیگر دپوشائند ، و افسر سروری بر سر فرخنده فر و تارک مهارک باخوری دیگر نهاده اوریک بادشاهئی روهی رمین را ا برکت قدم ححسنه مقدم او زيور بخشد ـ و مؤيد اين احمال صدق استمال ارتحال جنت مکانی و فروم یانین گوهر افسر حهانگیری و جهانباسی سب از بربو مارك ممارك والاحضرب ساه ملند اقبال، و وا نمود ايهام سيافي اين مقام آنست - که چون حضرت جنب مکانی بسبب ارتکاد، بناه لی معترات و بنابر اقراط محبئي كه به تورحهال بلكم داستند لا سر اشئة حميم معاملات باو غویص نموده بودید و بحکم علاقهٔ بوی پیواد که از رهکدر کمال پاسانی و حدمت تداري او قلاده حواهس حاطر اقدس سدم بود . مطبقاً از گفته او تجویز تجاوز ننمودند .. و این اساهنه تا جای کشند که رفته رفته از رهكذر ارخاء عمال او بسى مقاسد عطيمه مصالح دواب رسيده فتور عصم بمعاملات ملکی، مالی راه یافت . و هر یک از خویشان که نسب یا سسی باو داشتند . مترلب هأی والا یافه بصاحب صو باکی صوبهای کلان لوای استقلال بر افرانسه چون خاطر از عدم مواحده جمع دانسند - هرجه خواستماد بی محاما بعمل آوردند ـ و این معنی باحث فساد عطام عالم و شورش اوضاع و أحوال دار الخلافة آدم كشته ـ لاجرم بعكم معدمة مذكور أن حضرت رايا جابب دعوت داعي حق حوائله اين عنايب بروردة حصرب دوالحلال و دست نشان تدرب رآ محای آن حضرت نشاندند . درین صورت معنی مثل مسهور که حق به کر حقیقی قرار گرفت درست نسین آمده گشی ار جلوس همایون آن حضرب بتازگی آرام بذیروب و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت حنب سکاسی جمهان قانمی را وداع تمایند - و روزگار بدهنجار را خير باد گويند - لطيفة چند غيمي الكيخب حكمه بعضي ناخلفان كه بزعم ناقص تبه اندیشان سد راه پسرف این مطلب بودند - درد سر از سان برده بهای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیم بسعثی خویش از پس رخاستند و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضهٔ داوالثعلب گرفتار شده موی روی و محاسنس فرو ریحت - و همه تن پهکرس از تف آنس آتشک آبله زده دود از نهاد او بر آورد ـ و نقبح این معنی رسده اینقدر فهمید ـ که نال رو از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بيرون آمدن شهايب بيروثي است. و خانه نشینی هم خالی از قاحتی نیست . لا جرم سلسله حنائی ادبار

در آن نزدیکی که رایاب اقبال بصوب دار السلطنب لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم بجداً نئی او راضی نبود - با کمال کراهت خواهی نخواهی با اد درین باب همراهی نموده د و از حضرت حنت مکانی رحص گرفته اورا راهي لاهور ساحب - و ازجمله لطايف آسماني كه امارت ظمهور اقدال اولیای درات و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از بردهٔ غیب بعالم شهود جلوه گر آمد- آنکه نور جمان بنگم ازس راه که شاید کار او روی بر کند مدتی پیس ازیں محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که ببولاتی اشسهار داشب به نامزد مردم شهریار نموده اورا نظریند می داشتند .. و از آمها كه حكمت اللهي اراده ديكر داشب حنائحه سر حقيف آن عنقريب بر اصحاب بصبرت ارساق كلام كمال ظهور خواهد عود . او را دريبرقت از شمهريار گرفته حوالهٔ اراد بخان ميربحشي نمودند ـ و چون مصلح دولت روز افرون شاه بلند اقبال در باز داشب أو بود - و منع فضا و دام قدر در مثال این احوال قفل دهال امان آوران و بند ایردسه آ میشود ـ نور جهال بیگم باوجود آنمایه اعتبار و اقتدار و نصرف در مزاح مبارک و نملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت وگو بل محال نفس کشیدن نياف - در ومتى كه سهريار براهمنونئي ادبار و عنان كشئى سوربختي روانه لاهور شد - در آن نزدیکی حضرب جنت مکانی نیز در عن شدت عارضهٔ ضيى النفس كه مدت آن باستداد كشيده بود - و كاه كاه عوارض آن اشتداد مي سمود ـ متوجه دارالسلطنت لاهور شدند ـ و بتاريخ روز يكشنيه بيست و هشتم صفر سنه هزار و سي و هف مطابق دانزدهم آبان ماه اللهى سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگترهتی (۱) بعالم نقا شتافته در سر منزل قد سیان مقام گزیدند - بیگم بناس مقتضای ارادهٔ فاسد که همواره مکنون خاطر داشت - و اکنون بی اختیار باظهار آن لاچار شد -پاخود قرار داد که نخست بولاقی را فرا دست آرد - و چندی ۱: دولتخواهان راکه ازیشان پیوسته پر حدر بود به بهانهٔ کنکاش طلبیده بعضی را زنداني و برخي را آنجهاني سازد - و ازين رو سرمايه جمعيب خاطر اندوخته يكباره فارغ البال بكار خود بردازد . و الفاقاً يم ن الدوله آمف خان

⁽۱) در اقبالنامهٔ جهانگیری چنکس هستیی و چنکس هسی نوشته شده . بینید صفحه ۱۳۲ ـ طبع ایشیآتک سوسائیتی بنکاله *

که همواره در صدد دولتخواهی و مقام مدد دوا خواهان بود ـ و پیوسته معنى در استحکام فواعد ايد پيوند مينمود - چون د ين ايام نقرار داد حاطراو پی برده بر این معنی بی صورت آ گاهی یاقت ـ لاجرم از راه حیراندیشی عالميان و مقتمهاى مصلحب ملك و ملت بحواسب كه بأودود جنان صاحب سعادتني سزاوار خلاف و بادساهني چنين با حلقني نامرد سرآبة طل آلهی گشمه برین سر عالمی نفساد رود ـ در حال اولیای دولت نامدار را ازین معنی حدردار ساخته بولاقی ۱۱ از ارادتحان طلبیده در میدخود نگاهداشت. و تحاطر آورد که درین هنگام که نرول اجلال مو کت جاه ، خلال شاه بلند اقبال دور دست اصاده از فرط ضط و ربط روزجسان دیگیم دست بدامال دولت شاهرادهای نامدار نمی رسد - و بایر مقبصای رسم دیرینهٔ روزگار دست نشایی نامرد این امر عظیم اعدر ناسی درسیال باشد. با باعث گرمئی همکامهٔ اجتماعی ضروری گئاته باحوال سُهاهی و رعیب که اینال در حنیقت بی سرور حکم رمه می سبان دارند پراگدگی راه نیاید - و بیز دست آویزی برای استیصال سهریار در دست داشته باشد - لا جرم باین مصلحت اورا بدین معنی تامود ساحمه در حال بدرسی مشرف فیلخانه را نعین نمود - که بسرعت باد و سحاب سیملاحظهٔ مانعی بر آب و آنش رده حود را بحدمت ساء بلند اقبان رساند ـ و چون ننگئی وقت اقسمای عرس داست دویسی دمی دمود = حدیقت معامله را زبانی عرض دارد ـ و بجهب مزید اعتبار مهر حود را بدر داد که از بظر انور آن حصرت بكدراند و بالجمله بأحيردار شدن بيكم بولاقي را همراه گرفته بافواج خاصه خود و جمعی از دولت حواهان که اعتماد کمی در ایشان داست بدين فصد سوجه لاهور شد - كه پيس از اسواري بناى معاملة

سهریار در قلع وقع سپاه او مساعثی جمیله مبدول داشته بعواست الهی دمار از روزکار و کرد ازبنیاد همکنان بر آرد ـ چون بیکم ارین معنی آگاهی یاف ـ دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قصا معامله رنگی دیگر بر کرد ـ و از بازیچهای رورکار منصوبه بین نقش طور دیگر بسست ـ درینحالت بمکرهای در و درار افتاده باوجود باه اندیشی قبلعاً حرکت ناهنجاری بموده نفسی بر نیاورد ـ و بهاس صربهٔ حویشن قناعت نموده نگاه داشت سر رشتهٔ کار خود را غنیمت شمرد ـ و محکم این اندیشهٔ صواب نما چون در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نعیی بست بناکامی ساهت ـ و هر سه

شهزادهٔ نامدار را با خویشتن در حوضهٔ فیل جا داده جمعی از سهٔ هیان که پاس نمک منظور میداشتند و هنور از پیم او ایمی نبوده از چشم داشت عطع بظر ننموده بودند بدور دایرهٔ فیل خود در آورده باین طریق نعش عطع بظر ننموده بودند بدور دایرهٔ فیل خود در آورده باین طریق نعش اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهبی گردید بون موضع بهنبر محل نزول همکنان شد بیمین الدوله نخست جمعی از امرای عنهام را که پیشر روانه بهنبر شده بودند خصوص خواجه ابوالحس را که همواره در باطن از داعبان دولت آن حصرت بود با خود سنف ساخته در جمیع ابواب دولتخواهبی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همکنان عهد و پسمان به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت آنگاه متکفل تجهیز و نکفین آن حضرت جنب مکافی شده سامانی که در حور آن بادشاه والا جه باشد مهیا و آماده گردانید و بائیر شاهانه نعش مبارک آن سرور را روانهٔ لاهور نمود و سرافرازان مناصب والا را همراه نعش والا که همدوش مغفرت آلهبی بود داد که دوش بدوس به لاهور رسایده آنروی آب در باغی جنب آئین برحمت جاوید سهارند *

چون خبر بآن دستور اعظم رسانیدند-که نورحمان بیگم درین حال نبز حیال محال از خاطر دیرون به کرده برک اندیسهای دور از راه نمی دهد ـ و در حقیه نامه بشهریار نوشته راهنمونئی سر انجام مهمات می نماید .. لاجرم أن خير خواه عبادات بنابر أنكه ابن معنى سبب خال عظيم ميي سد - ماچار حسب المصنحب رورگار و رعايب صلاح دارين او ميگم رأ از عل بادشاهی بر آورده در منول خویس جا داد ـ و مقتضای حزم و احتياط نهايت مبالعه در صبط و محافظت خواجه سرايان را مفنوع سالهته بجز خادمهٔ جبد که محل اعتماد بودند - کسی را نزد او رآه نمی داد . درینصورب سلطان داراشکوه و ساه سجاع و ساطان پهد اورنگ زیب را ازو جدا نموده ـ حدمتكاري و برستاري آیشال را مصادف خال تمویض نمود _ و این معني بنابران بود که خان مد کور سابقاً بمنت اتمام بارباب حلاف و عناد و مخالف با يمين الدوله بنفاق بدركان حضرت شهنساهي متهم بود ـ دين سبب كمال توهم داشب -لُهذا درينوقب كه يمين الدوله دوسل نموده بود-آن كسسته اسيد را كه پبوند خویشی و عمزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت ـ تا این معنی رنع زلات و محو تنصيراب او شود - و بدين دست آويز متين نوشتهاى

واتمى يا غير واقع باغماض عين پايمال كردد *

عبملا سهريار در لاهور نخسب عراين امراء و اصحاب وماق كه در دولتخواهئي ابن حضرت با يمين الدوله الفاق داشتند _ دست دراري أعار نهاده اسپ و فیل و جنس هرکس که بلسب می افتاد بر نوکران مجهول خود فسمت میکرد ـ و ساہر عدم صبط و ربط ہی بمیری او فتنه جوہاں رورگار که چنین روزی را از خدا سی خواستند - درین قسم وقت الله این نوع هنگامه یافته بودند - اسپ و فیل مهدم خصوص از طوایل آبادساهی بحود سرمي کشيدند - آن کوناه نظر حود عيان و ناه وس را در سرل حود جاى داده انظر بلد نکاه سی دا ، ب و برا هنموننی با هنجار چندی از عرض پرسمال ابواب خزاین بادساهی را بیز کسوده سپر سپر زر را حول خاک وهكذر خوار و بي اعبيار شمرده بيشمار و اليدريغ بمردم حود و جمعي روشناس ده در آنولاً بر سر او اجتماع عوده بودند میداد .. و مردم نامناسب را بمناصب عالى دامرد معوده بخطابهاى بى نسبت مهدسم مى ساخب ـ بتصور أبكه از دستياري كوسش همدستان پنجه در پنجه قضا و قدر مبتوان کود - غامل ار آنکه نا داده نتون گرمت و نا نهاده نتوان بردانس ـ حاصه سهباز بشيمن دولب آنه بعريب دانه الدام در بیاید - و بآشیابهٔ منهای فاف عرب و رفعب دست اقتدار و مکثب نرسد - مجملا مي رعاب صوابط محاسران و سلاحطة قوانين ديوانيان درين جند رور مریب هفتاد لک روپیه نفد از خرانهٔ عامرهٔ دادساهی و سخازن معمورة اس ا بمردم بي احسار مجهول كه همدرين ايام سر از كوچه خمول ب آوده د ربی او افتاده بودند داد - چنانچه با حال باوجود کمال تفعص و تجسس ضابطان اموال قریب جهل و پنج لک روپیه ارین مردم ۱۰۰ یافت شده باقی ار میان رفت - و هنور ارباب کفایت بانداز ایمکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد ننموده دلیر بشوند - و با از ابدازه بیرون به نهند - پیمسته دربی پیدا کردن این طایفهٔ گمنام هستند ـ چانجه هر جا نشانی از ایشان یافته گمان سی برید - دست از پی برده تحصیل مى نمايند *

كيفيت مقابلة عسك ادبار آثار سلطان شهر يار با با با بادشاهزادهٔ داور بخش مشهور ببولاقيي و خان عاليشان آصف خان و غلبهٔ داور بخش و خان مشار اليه برلشكر شهر يار

حون سهر يار ناكرده كار زياده از باية خويش معامله پيش گرفته بعلت عدم نصارت و بصيرت منصوبة صائبي نديد و بدبير درسني تيندنشيد ... حود به نا و نوس مشعول گسته معاملات را بدا آز، وده کاری چند بار گذاشت و گروهی را که از مرسودگئی روزگارو دیدن عرصهٔ کارزار حرمان نصیب بوده گوشمال و تادیب ادیب خرد تدیده سردند ، و گرم و سرد و دلغ و شیرین گیسی نه چشیده بکار گذاری بار داند - از جمله بایسنغر پسر شاهزادهٔ دانیآل را که از حبس حواجه انوالعس گریخته نزد او آمده بود سرداري فوج حود نامرد ساحت - و همراه لشكر تدبه اثر عديمي و جديدي حود که مهمهٔ جهب در ۱ بولا ریاده از پالرده هراز سواز می سرو یا برسر او جميعت نموده بودند بمقائلة موكب اقبال فرسناد و ساير اسباب محاربه از توپیخانه و فورخانه و فیلخانهٔ سرکار بادساهی که هنگام دودهٔ کشمیر در لاهور كذاسته بودند همراه داد - و يمن الدوله آصف خان باوجود قلب اوليا وكثرت اعدا وعدم وجود اسباب كارزار نفرو نشائدن آس اين فتمه برحاسب و امرای عظام که همکنان بحب قید اهل و عبال خود از سمریار رمیده دل و رنجیده خاطر سده در باب مالف او بیشبر از بیشبر ساعی و داعی گردیده در بارهٔ هلاک او بجان و دل کوسیدند . و انواج سصوره راکه آر همه جهب بده هزار تن نمی کشد - دورک شایان و درمیب نمایان داده روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه هرار و سی و همت هجری مطابق سست و هشتم آبان ماه در سه کروهي لاهور نزديک پل ديک (١) راوي در بابر مالغان باین دستور صف مصاف و یساق فتال آراست مراول خواحه ابوالحسن _ مخلص خان -الله ويردي خان ـ راجه جك سنكه ولد راجه باسو _ شرف الدين حسين ولد نيكنام محاطب به همت حال - بربيت خان

⁽۱) دیک اسم دیگر آپ راویی است - ملاحطه کنید بادشاهنامهٔ غید الحمید لاهوری - صفحه ۲۰۸ - جلد دوم - طبع ببلیوتهیکا اندیکا *

با دیگر بهادران کار طلب - التمش شایسته خان ـ شیر حواجه - مواسخان یا مردم جلو سید هزیر خان - سید جعفر - سید عالم و دیگر راجپوتان - برانفار ارادتخال تركمان - ملا ، رسد سهابتخال - حكيم جمالا - سهادر سك با ساير احديان- جرابغار صادق خان-حان واند ميرحمله- شاهنواز خان-سعتمد حان واجه روز افرون و چندی دیگر - و ۱۰ هرادهای بلند احمر قبل سوار در فوج جر انفار و حود با داور بخش در فوج قول و موسویحان صدر و اصالب خان و خلس خان و ذوالعقار حال را نزدیک خود حا داره بود ـ و هوشک و طهمورث را نیز در همین فوج ممرر ساخت ـ حون آئین ستوده سرداران عظیمالشان هندوستان آنسب - که در امثال این حوال قبل سوار بعرصهٔ پیکار مهي آيند - نا سوار و پياده و دوست و دشش را عمر لر ايشان افتاده باعث نبروی اولیای دولت و سستنی عرم و سکست علب اعدا گودند . و بر همكدان سعاعت و جلادت و ثبات و نمكين ايشان آسكار گسته بدين منصوبة مائب عرصة كارزار را قايم نكاهدا الدر منادرين درين رورطهر اندور بر قبل سوار سده اطراف سعر که را بنطر دورس در آورده بهادرال کار طلب را سرگرم پیش برد سطلب نمود . و حمکمان را مکار گراری اقبال ازلی و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و روز نارو افزود . تا آنکه در ضمن اندک قرصتی بکار گزاری اتعال بی روال بادسا هی که کار امصای حكم فضا ونفاذ امرقدر ميكند - محالفان را مكسب فاحش داده براكنده ساخت - و شمریار قبل از اسماع حبر شکست لشکر سویش از فرط تعریص صبیهٔ نور چهان بیکم که ر سرل اه دود سوار سده با نفاق مخدرهٔ مدکوره از فلعه بر أملاً كه خود را ببايسىغر برسايد - افصلحان كه در آن وقب در لاهور استقاست دائس - همه جا استضاى دولتحواهي ساه بلند اقبال اسباب استيصال شهريار منهيا مني نمود - و دعدعه آن داست كه منادا سهاء مفهور اه از حضور اسطهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند ـ لاجرم او را يلطايف الحيل فريفته چندان در راه نگاهداست كه خبر نفرن آن فرقه بفرقه آئين بدو رسيد _ و ناچار از دسياري آن مشتى بانكار در سريله بكار او نيامدند ـ دست شسته قرار بر فرار داد ـ و با هزار گونه حوف و رعب معاودت تموده خود را به حصار بند لا هور افكند و يمين الدوله مطفر و منصور متوحه دارالسلطنب لاهور گردیده روز ذیگر بطرف باع سهدي قاسم خان که در ظاهر شهرواقع است منزل معود - درین منزل افضل حان که در آن آوان حدمت میر سامانی داشب - و پیش از وقوع سانحمر ن کزیر

جئت مكاني كارخانجات بادشاهي را به لاهور رسانيدم بود ـ بملاقات يمين الدولة شتافت ـ و مساعئي جميلة او كه در مدت اقامب لاهور و فترت شهريار كه همه جا در دولتخواهئي شاه بلند اقبال بلباس نصبحت آن بيخرد بحا آورده برهمزن هنگامهٔ افسردهٔ آو شده بود مشکور افتاد ـ و همدرین رور باسموات آصف جاهی شایسته حان و ارادنخان میر بحشی ندرون قلعه رفته صبط خزاين و كارخانجات بادشاهيي تمودند ـ آنكاه فيروز خان و حدمت حان خواجه سرا را بحمه كفايت كردن مهم شهريار كه اهم مهمات بود فرستادند _ و آل دو معدمد دولیخواه آل درار امل محال پژوه را که از فرط کونه اندیشی درون محل بگوسهٔ خرند نود بر آورد. بجای استوار محبوس ساحته برور دلهر بمن الدوله كوج كرده بشهر در آمد با وخسب بناگریر وقت مرداحته دربایست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید صمیر سنیرس همایا اسارهٔ مبشر عدیر بود -چون درینوف صلاح حال عالم کون و فساد در افساد مادهٔ بصارت آن ناقص بصيرت ديد - لاجرم بدستورئي دسبور قصا و قدر ديدهاي آن کوتاه نظر را میل کسیده ارین راه انواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت ، و اربات حبرت ارین تماسای هوس افرای اعتبار امور سومهٔ ابينائي رسيده كحل عمرت كشدند _ يمبن الدوله بعد از وقوع اين سوانح حقيقت واقع را بهاية سرير اعلى عرصداست حوده التماس نوجه خيل اقبال نمود *

رهیدن بنارسی در مقام جنیر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانیی و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقب آن رسد که زمام ست و کشاد معاملات دارالخلافهٔ آدم بدست اختیار این والا افتدار سپارند و کارهای آن بربیت پرورد عواطف ازلی را که ساختهٔ و پرداحتهٔ پیشکاران کارخانهٔ ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه در آرند مدر حال سامان طرازان دارالصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسهه باستعبال موکب جاه و جلال آن سهسوار عرصهٔ وجود مرستادند و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال

آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایهٔ آرام داده از مناسب حوانی مضمون این بیت * بیت *

کای شبهسوار معرکه آخرالزمان آمد بلست معرکه یا در رکاب کی

وام من مقام ادا تمودند - مجملا روا يكشبه اوردهم ربيع الاول سنه هزار و سبى و هف محري مطابق ششم آدر ماه سال بيست و دوم جلوس جهانگیری که در عرص بیست روز از موسم بهند ماسد ساهی تیز بر سقسد پيوسته بود - خبر سنقار سدن حصرت جبّ مكاسي معتام دارالحسر جنير اکه در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهبار چرخ پروار اوج رفعت یعمی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانيد . و جول ا، راه رسد تحسب بمهانتجان که در آن نزدیکی از فور سعادت ملارست آن حصرت استسعاد یافته بود بشارت اسامیده اورا بر این معنی آگاهی بحشید - و بوسیلهٔ آن حال رمیم سكان ر حال شرف ملارس يافته حليف واقع را يعرض أقدس رسانيد ـ و خانم دستور آصف صعاب را ار نظر سلیمان روزگار گدراییده مصدای قول خود نمود - آن حصرت از استماع حبر این سایحهٔ عم اندور اندوهناک و غمکی گشمه دیدهٔ سار ت را استنبار ساحسد - و از دمال بیتابی و بیتراری بتهيهٔ نوارم اين مقام و اقامت من سم عراءاري و سودُوراي پرداحتند ـ درين حال منها بتحال و سایر دونتحواهان از روی نیار سرها بر زمین لداسته بعرص عالى رسانيدند ـ كه اين قسم وفي حاصه در ولايب عنيم باوجود قلت اوليا و كثيرت اعدا اظهار اين امر مواقق صلاح دولت بيست چون الحال مصلحت وني سلطنت كه نظام هل عالم و اسطام سهام جمله عاسيال بدال منوط است " اقتضاء پرداحتن باستال این جرئیات سیدند - ساسب وقب آنست که موکب جاه و چلال بدولت و سعادت بر سبیل استعبال سوجه قرارگاه اورنگ خلاف شود .. با پرودي راه صنه و مساد بر ازباب يعني و عناد مسدود گردد . و رعایا و ریردستان از آسیب سورس پرسان در امان باسند . از آنجا که همواره منظور نطر آن حصرت امری بود - ده رصاصدي و حرسندي مالق وخوشنودي خلائق در صمن آن سدرج باشد درخواس آن دولتخواهان را يعز قبول معرون كردانيسه بيسب وسيوم ابيع الافل سنه هرار و سی و هعب هجري رور پنجسنبه در ساعتی مسعود ماهچهٔ آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبهٔ گجرات توجه اردوی جهانهوی بصوب دارالخلافة عطمي انفاق افتاد _ و همان وب امال الله و بايريد را

شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رساند و از سرافرازی تغویش منصب جهار هزاری ذات و سه هرار سوار پایهٔ اعتبارش بوالائی گرائید *

از سوانح ایام عرضداشت شمر خان است ار گحرات باین مضمون که از نوسته منهاجنان حنال ظ هر سد - كه يمن الدوله آصف خان سره سالار به نیروی همراهئی اقبال باشاهی باشاهرادهای آسمان حاه در سواد شهر لاهور با سهریار بیره رای حنگ صف کرده سصوبه فتح اولیای دولت که میجر بکسر اعدای حلاف شده درست نسین گردید و آن ناشدائی مقهور سحدول و مكعول در مطمورة قلعة لا مور يزيدان پاداش اعمال گرفيار آمد _ و جون مضمول این عریصه بعرض همانون اسیاد بمردکانی آوارهٔ فتح اولهای دولت نوای گورکهٔ سلطمت آویزهٔ گوس مسطران که از دیریاز ترصد ورود برید طفر و وصول نوید نصرت داستند گردید - و درین بردیکی یک بیک از سیناتیال گجراب از به اندیشی بر یکدکر پیسی جسته منرل بمنزل دریاف شرف ملازمت می نمودند . همدرین ولا خده س پرستخال که بحمایت میمحان دستوری یافته بود - در چمار کروهی دارالملک گجراب سیر حان را از ایصال فرمان جهان مطاء و سرویای خاصه سرپلندی بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتاز الزماسی صعف و ناتوائي سيف خال راكه عمده بواعث بقصيرات سده بود ـ بهانة شفاءت ساخته از سطوب قهرمان قهر نجات بخشيدند ـ شير خان دوازده كروهي سهر سوص محمود آباد سعادت ملاؤمت درياسه هزار اشرقبي بصيغة ندر ار نظر اشرف گدرانید .. و سایر بندها مثل میرزا حیسی سرخان و سیررا والی نيز از زمين بوس انجمن حضور سعادت حاوداني يافتند *

هفدهم ربیع الثانی پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت سر زمین کنار بالاب کانکریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو قدوم سوکب حاه و جلال تارک رفعت باسمان رسابید - و هفت روز آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوده نظم و نسق شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان بافت - نمیر خان بمنصب بنج هراری ذات و سوار و صوبه دارئی گجرات سادت اندوز گردید - و میرزا عیسی بخدمت صاحب صوبگئی بته و منصب چهار هزاری ذات دو هرار و بانصد سوار امتیاز یافته بدآن صوب دستوری یافت - و سید دلیر خان بارهه با جمعی از بندها بهمراهئی رکاب بسهادت سربلند پایهٔ عزت شد - و شیر خان از نواحتی شهر بمرحمت خلعن بهمادت سربلند پایهٔ عزت شد - و شیر خان از نواحتی شهر بمرحمت خلعن

و شمشیر مرصع و اسپ و قبل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت -و سهزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوحه دارالحلاقه شد *

روز یکشنبه بیست و دویم جمادی الاوالی سند هزار و سی و هنت مواقق دهم مهمن ماه بعد از رسيدن امان الله و بايزيد و برسانيدن بشارب قرب وصول مو کب اقبال و قبول که مسوق ورود فرامین خاطفت آئین برسبیل توانر و نوالی به یمین الدواه و سائر دواتحواهان بود مشتمل نر عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسب با مل رفا و ودی آن عصد الدوله باتفاق مامو موافقان در حامع دارالسعنب لاهوا حطمه را بالقاب مستطاب كامل نصاب ممود - و منبر را برين سرمادة والاكار بالا سد - آنكاه بولاقي نظر بند را که فی الحقیقت در تخت سر محموس مطمورهٔ سیاه حالّ میرگئی بخب بود حای دیگر محبوس ساخت . حنامحه در معنبی از راولة زندان براوية ديگر ستقل شده به السب حمارم معادى الاواليلي مذكور حدمت برستخان مشهور برضا مهادر رسد - و فره ن مشتمل دراشاره فتل بولاقي وغيره كه دست ديج فساد كوتاه نظران بوداء به يمين الدوله رساييد آن خان والاسان بعد از أطلاع بر مضمون فرسان سلطان داور بخش معروف به بولاتی و سهربار مکحول و طهمورت و هوشک بسران سلطان دانیال و گرشاسپ برادر بولامي هر پنج نفر را که نصواندید و س تطریند ال محبوس بودند بدست رضآ بهادر داد ـ و در سب حهارشبه سیردهم بهم ماه بسب و نتجم جمادی الاولیل سنه هرار و سبی و هف از ننگنای ساحت گنتی خلاص داده به قسحت اباد عدم راهی ساخت *

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسر حد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از آستانموس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایهٔ اقبال همای حتر فرحندهٔ آن همایون قال بسر وقت حدود رانا افعاد - بمجرد انتکه نواحثی آن، ولایت در کر اعلام نصرت اعتصام سدت رانا کرن که در حای پدر متمکن سده بود - از ارایت منشی و اخلاص المدیشی باستقبال دو کب اقبال ست فته در مقام کوکنده که پدرس نیز درین مقام شرف ملارمت درد فته بود بداری جمارم جمادی الاول سنه هرار

وسي و هنت پيشاني بخد را از پرتو سجود آستان قدسي مكان فروخ دولت بخشيده پيشكش نمايان كشيد - و از عنايت خلعد گرانمايه و كمر خميم و ه.شر مرضع و دهكدگئي لعل قطبي بدخشاني نژاد كه سي هزار روپيه قدمت داشت .. و فيل حاصكي بسار نقره و اسب عراقي زين بزين طلا استمالت و استظهار يافته و عال جاگيرش بحال و مرقرار مرحص گرديد *

نهم ماه مذ كور مطابق دست و هفتم ديماه اللهي سنه ايه بر کنار بالا، ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید بیوند زینت یذیر گشه آرایش نزم نهجت و سرور و داراسنگئی انحمن حضور نظاره فریب و دلیسند آمد - و آنحضرت را بطريق معهود بالواع تقود ستحيده حمع آنها برفقرا و ازباب ثبار قسمت پذیر گردید - و از آیجا ممارکی کوچ نموده هفدهم حمادی الاولی پنجم بهمن ماه سر زمین خطهٔ پاک اجمیر از یمن قدوم سارک نورانی گشته عمارات دلکشا و سنازل نزهب آئين کنار بال رانا ساگر از نزول همايون رو کش قصور حنب گردید - و همانره ز سادر سروی روش جد بزگوار پاده بروضة سريعة حصرت خواجه معس المله و الحق والدين نور الله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عمارب اسب از اعطاء صلانه و صدقات و نذور بجا اوردند - حون نذر نموده دودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع آساس درجور این رمیمهٔ مترکه بنا نهمد و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند. سانرین درینولا که کریاس سهبهر اساس دولب جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد چرخ برین یافت ـ حکم به سای مسجد عالمي شیاد از سنگ مرمر بدرجه نفاذ رسید - و صوبهٔ اجمیر در جاگیر مهاشخان قرار پذیر گردید - در اشا راه جميع پندها مثل خان عالم و مطفر حان معموري و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنکه و انبی رای و راجه مهارب و سید بهوه و عیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملارس رسانها کامیاب دولت صورت و معنی سي گشتند *

و رود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافهٔ اکبر آباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آمانکه به بیروی سمادت ارل آورد در روزی خانهٔ روز حسب از دونتی بورگ نهره مند شده اند ـ و از ياورئي احب حداداد دا ادارالمسمب ازلي سعمایهای فاسل و تصبیرهای سامل کامیات گشمه . اگر حمد روزی نفاتر مقتضاي ارادة فصا وحكم سلحب نقدير حجاب بعويق سنك راه مراد املاه مانع تاخیر و اعب سد باب ایشال گردد - لکی بالدک روزگاری و کمتر ورصتی روزی در آید که آن حجاب بسر حویس ر پیش برشیرد - و آن دولت روری سده بهای حود استعبال بحب آل حداوندال اقبال بادرزاد حاید ، بدآسان که صح و کسر در حسکر آن سردر بحسب احتلاف اوقات طاري گشته بسي امل ناسلايم سد بات سفصد عالي ثرايد - و از بدهنجاريهاي رورگار قصایای باشایسته صورت بسته یساق های ساق و برددهای دشوار پيش وفت آمد - اما الحمد لله كه آخركار سى پايد.دي سعى و دستماري طلب برونی مدعا و حسب استدعا ساهد سطلب در کنارو بر آزرو آمده نقد نمنای دیرینه در چیب و داس نیاز دست قدرت ریحت و کار و بار دین و دولت بوجود گرامي روس و رواج تاره ياسه کرحانه جهان را زیب و رینت بی انداره پدید آدد . و سا کنان ربع مسکون با کام دل سایه نسین طلال عدل و احسان این بلند افنال گردیده از فرط داد و دهش کسی بمراد حاطر رسیدند _ اسید له به بقای جمهان و جمهانیان

* بيب *

درکیس نعبه صف فیله که عالم باد کست امید جهال از کف او خرم باد

محملا باریح سب بهجشبه چهاردهم بهمی ماه مطابق بیست و سشم جمادی الاولیل سه هرار و سی و هعت ورود مو کب مسعود بساحت بهشت فسحت یاغ دهره که از پردو انساب تحصرت جنت مکانی تورالدین محمد جهانگیر بادشاه طاب ثراه بدور منزل موسوم است اندای ماده مژدهٔ وصول این عید قدوم مسرت لزوم سامعه افرور عموم مردم آن

سرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعالي از اهالئي دارالخلافهٔ علیا و نواحي و حوالئي آن بر سبيل مؤدگاني ورود اقدس باندازهٔ دسرس سرگرم حَّانفشانی شَّده استقبال موکب افعالَ نعودند . و فاسم خان حارس طامه و خراین علی الفور بر سبل پذیره آمامه از دریاف ملازمت و شرف رمین بوس درگاه سعادت دو جهائی اندوخب و بامداد روز پیجسب مد کور موکب منصور نه همواره بامداد آسمانی قربن سمادت يزداني است منوجه قرارگاه سرير خلاف الدي گشت . و مادشاه دين و دبیا بناه همعنان سخت و همرکاب اقبال بائستی که در حورد والا خداوندان این دودمان جاوید توامان باسد فیل سوار داحل عرصهٔ دارالخلافهٔ گیتی مدار سده همه راه سرافرازان در رکاب برکت بصاب بیاده و سران در اطراف يدين آئين رو براه تهاده - ١٠٠٠ احليل سهما سئي دم الحشيب دسب بدعای دوام عمر و دواب اید منتما کشاده . و طارگیان عالم بالا از مناظر هف طبقهٔ گردون محو تماشا افتاده حیران آن دو کمه و دیدیهٔ عزب بودند -از باع دور منزل ت هنگام نرول در دربار دولتخانه سپمهر نشانهٔ ایام بادسآهزادگی از هر دو سو بحرین کف در باز چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار کسوده د.ر پنجهٔ رزفشان جون ساخ شکوهه روی زمین را در انشار، سیم و رر گرفتند - و باین روس تمایان و آشن شایان ظل ظلیل نزول ورحده بر ساحب سعادت منزل مدكور كسترده بنادر آبكه تا ساحب مخار مسعود بجمت جلوس همایون در سردر حلاف اداد مفرون دوازده روز درمیان بود در همان دارالدر کب افامت بمودند *

انعقاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانئی صاحبقران حصرت شاه جهان بادشاه غازیی در دارلخلافهٔ اکبر آباد سعادت بنیاد

سعنضای حدمت ددمه سنت الهی در آن رقع و محارثی عادت اقت درین جاری گسته که در حلال هر صد سال که اساس منابئی دین و دول اردراس بدیرفته حمل در بطام امور عطام و انتظام سلسله اطام دارالسلطنت آدم در مشیمه مشیت بروجه ایم صورت بندد . هر آئینه در آنحال زمینیادرا در کنفی حمایت و کیهف رعایت آسمان نمیکنی جای دهد . که بشایستکئی

تمام لياقب مربية جانشيئي نايبان مناب جناب رسالت مرنبت صلى الله عليه وسلم و صحبه داشته باشد و بعضل الطاف عام حضرت باري كه دربارة اهل روركار خاص اگشته سلطان ديندار عدالت شعار بر روى كار آد د كه بوي زسن را بزيور عدل و احسان آراسه طرح انصاف بروري نهد و داداداد گستري دعد آرى نسجه بيرائثي كتاب عالم كه بهين صحيفة صنح البهى است و منساء دقايق خامتناهي - از يمن همت قرم نرواي سر انجام بذيرد - كه حط بينش كارنامة اقبال باشد و حوهر بيعش سر دسي فيروزى - و نقش دكينش دياجة اجلال و حطوط دستش سيخة ديرواي - و سمه بنحة خورشد نزد شكوه بالا دسش دست بر رسن گذارد - و سمه برين پيش كوكبة قدرش او هلال انگشت رينهار د آرد * * دت * دت *

ازو گردد درین میروره کاشن * حراغ طالبع مرخده روشن

جون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت اثینه دار بعض اوست مرآب ابن اوصاف بود - در سبادي حال دقايق حها نباني ار خط ناصية او نمايس مي پذيرف .. و در آغار كار آثار كرداني از لوح پیشاشی او ظهور سی یافت . و از روی او سی با ید نه این امر بیسال کرم چمستان سهرياري را طراوب خوا هد بحشيد ـ و ار جبهه او روسن سي شد أده این احتر اوج افبال افتاب سهبر حهابداری حواهد بود - احتر شناسان كامل تطر ار واثبه طالع همايونس نه عنوان نامة سعادت است أحكام کیتي ستانې مرا سي گرفنند ـ و روسن صمیران نیکو حیال ار آئینه بحب والایس که آئیه رونمای ساهد دول است صورت اسل و اساسی ، شاهده میکردند با لاجرم فرحنده روزی که روزگار در آرزوی آن سنها بروز می آورد جلوه گرشد ـ و حجسته صبحی که چسم آماب از سوی آن هوس می پحب پردمید ، امیدی به احتر فرجنده قالی آزروی آرا سکون می داست بر آمد _ و مرادی که بعب اقبال قال بسای آن می رد بحصول بیوست -يعنى طرازندة اوربك اقبال فرارندة اكليل اجلال عزير كردة حصرت عرب برگزیدهٔ عنایت آل حصرت سرمایهٔ آرایس جهان و جهانیان باعث امن و امان زمين و رمانيان مطهر قص عميم ربادي ظل طليا جناب سبح سي بادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کو کب نیک اخبران شاه جهان ثانی صاحبقران و بیست و پنجم بهمن ماه البی مطابق هفم جمادي الثاني سنه هزار و سي و هف عجري در روز سعادت افروز دوشنیه که از قیض ورود سعنی دست رسالت در عرل هفت بستی هفته شایسته انتخاب گردیده - او ار یمن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انکشت نما گشتد. بعد از گذشتن سه و نم گهری که عساب دقیقه سعبان ساعت سناس یکساعت و دست و چهار دقیقه داشد - بطالع فرخنده فال ساعت سعادت سکال از منزلی که در ادام شاهزا -گی از اقاست آن والا احتر اوج شاهنداهی رسک فرمای منرل قمر ود ، بتاشد آسمانی و کوکیه صاحبقرانی بر کره فلک رفتار سوار گشه و حالهٔ زین را مانند خانهٔ طائع معادت آمود ساخته . عس کمر پرسماری در مسال دسته در بیش ساعت و دولت غاشیهٔ مرااسرداری در دوش گرده در دس - دیغ گذاران صاحب حوصر دیغ مانند در یمین و دولت خانه از کردار در یسار و دولتخانهٔ ازک دار انجلافهٔ آند آماد کوه حون قامه بی در سهمر اوج در دولت گرای گردیده و بروج ثابس باوج فاک ثواب رسده - مانند معنی در سهم و در فرخنده گرای گردیده و بروج ثابس باوج فاک ثواب رسده - مانند معنی در ساه بیب و خورشید در دیب الشرف نرول فردود - و در فرخنده ساعتی که سرمایهٔ سعادت رور افزون و پیرایهٔ بحب هدیون ود *

* ست *

ساعتی آعینان همایول قال * که سعادت ازوشگون برگیرد کلاه سروری را که جوهر انجم در برصیع او بکار رفه بود همسری بحشبده و قبای خسروی را که اطنس سمهر والا استر او گسته بود - تن درم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقهٔ آفتاب گرد می برد بر میان پسته تیخ گوهر نگار را که بقد قیروری در قبصه داشب دسکیری کرده پای سعادت پیرای بر سریر سپهر بطیر گذاست - و با طالع بیموری و بخب بابری بر قرار عب دولت آکبری بر آمده داس امید خلاس را از گوهر مقصود لبریر ساحت - عب بر مسند کامگاری چرا مربع به نشیند که مقصود لبریر ساحت - عب بر مسند کامگاری چرا مربع به نشیند که نقش مدعایس درست نسسه - و قاح سر بفاخرت حرا باوج فرسائد که از فرط سعادت سر آمد گردیده *

تاج کو بر خود بنار و سحب کو بر خود ىبال

سپاس جهان خدای را که سر انجام حرف تخب در کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایهٔ سردر بر آسمان رسید و درجهٔ اکلیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر آسمان فرود نمی آمد .. و نخب را از شادمائی با در زمین نمی رسید .. پایهٔ اورنگ از کرسی گذشت و کوکبهٔ دیمیم باکلیل رسید ..

* مثنوي *

سایهٔ حق کرده جا در سایه اش * زآن دود دور سعادت پایه اش بر سر شاهنشه از حسن قبرل * جون كل ايراسب بر قرق ، سول بالجملة حون آن حسرو والا منس ير اوراك كمراسي بشبب و بعدعا فهمئی آمال رآما ہی پروست - خاتم را فر سلیہ سے د ۔ داد و قلم را بار نامه در سر افتاد ـ آخطبه بلانه آوارگی بافت و سکه بام بردار شهرت گر.ید ـ تیغ گوهر مقصود در مشب گرف - کوس از شادی در بویب نکیجید -علم لشان المد نحتمي ياف - كمان سرماية صع در فبصه آورد ـ تير بي استهم السعادات برد بـ سلطنت را دولت توي كشب بـ اقبال را بحب حوال گردید . آسمان زمین بوس شکر بعا آورد . رورگار قال بیک روزي زد . فتنه از شرم سر تا با غرق عرق گردید . بیداد دار سره ساری داد . اربات تیم و فلم زبان به بهنس حوهر بكار و گوهر نثار ساختند . أم اصحاب دوات و حشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سکالي و فرخنده قالي انداختند ـ سقارن جلوس همايون اول حطيب قصيح زبان از مراتب حمد الموي و نعت حصرت رسالب پداهی صلوات الله و سلامه علیه مدارج متبر را للند پایه گردایید .. و بعد آن بادای محامد سلاطین این دودمان وآلا که شحص سولت را بمنرلهٔ حواس عشره الد برداخته از بهر آرایش نظم اقبال اسم سامئي صاحبقران اول وا مطلع و نام نامئي صاحب قران ثاني را حسن

سطلم کردانید .. و منابر رسم معمود بهنگام ذکر اسم هر یکی از بزرگان این بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتی گرانمایه بشرف جاودانی مخصوص كشته م چون از فنض القاب همايون و ذكر نام ناهي حصرت سليمان مقامي بعنوان شاهجهان بادشاه عامي سلمه الله و ابعاه كه مجموع ابن عبارب واقبى بشارب را در عمد فطرت محاسبان ديوان قضا و قدر با عدد كريمة انبي جاعل في الأرض خليفه درادر گرفته اند . دقا قي فصاحب را به نهايت درجة بلاعب رسانيده زبانرا موج چشمة آنحيات ساحب ـ بتشريف خلعت فاحرهٔ زینگار که از همه گرانمایه نرو پیرایهٔ روزگاه مود والا پایه گردیده - برسر د کر نام مبارک آنقدر حوانهای زرین و مالاسال از انواع رز و گوهر نثار شد .. که صفحه روی زمین رز اندود و گوهر آمود گشته روکس چرخ برنز افتاد -همدرین ساعب مسعود حهرهٔ رر از سکهٔ مبارک که متن یک روی آل بكلمتين طيسي و حواسي باسماء ساملة حمار يار باصفا نور و ضا الدوحته و روي ديگر از نامناميي والقاب گرمئي آنحضرت ريور يافته رشک افراي منهر انور شد ـ زرگرد نامس گردید و نقش سکه بر حود نالبد - درهم که از کمناسی درهم بود از نام همآیونس خود را گرد آورد ـ و دینارکه از سرگرداسی دلتنگ شده بود از سكة والايش سر حط دولت يافت - سنم را سفند بختى حاصل آمد ـ و زر را سرح روثی دست داد ـ درست مغربی خورشد از شوق سكهاش ديتاب گرديد - و دينار ناقص عمار ماه از در نامش شكسته خود را درست ساحت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش نرگس وار بدیده حا دهند محل نظر نیست و اگر اهل سخن رقم سکه را از فراین اسم خجسته سوسن کردار برزبان نقش کنند حای سخن نیست ـ كنيب آن سرور الوالظفر و لقب فرخنده شهاب الدين محمد صاحب قران ثانی ارآن مقرر شده که تمغ حمهاد آن بادشاه سایمان دستگاه دیو فتنه و فسأد از روى زمين رانده و باجود مشابه و مناسب اوضاع و اطوار بسندیدهٔ آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم سنات لفظ صاحبقران كه سه صد و شصت و پنج است با حروف شاه حمان مساوي آما.ه -جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و نهند و دعای ازدیاد عمر و دولت بحا آوردند م شعرای بلاغت دثار قصائد رنگین و تواریخ بدایع آئین بحبه بعین وقب آن در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض رسانیدند ـ از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص این تاریخ بسمع

عالي رسانده از انواع عنایات صورتی خدیو صورت و معی برخو ۱۰ری ایات *

بادشاه زمانه شاهجهای حسره و ساد و که ران باشید مکسم او بر حدالاید م عالم همجو حکم ال حدا) ووال باید بهر سال جلسوس شده گفتیم در حهدال باد تا مهدای باشید و همجنین میدای گللانی معاطب به ی بدل خان که در انهای صاب و اصناف هنر بی بدل روزگار است این باریخ بدیم دیته * * سفرع * جلوس شاهجهال داده رساله و دین

و زیبت شرع و حدا حق یحمدار داد در باس داریخ موافق آمده به بوئينان دوآب از نواخين گواكه و سره و امثال آن حم روئين و طاس سنمين سيمهر والهراطنين ساحمد - و وادشكران و الرود للرادان الدر الأهلك سار عیش نوای عشرت بر وقی بشمیای وقت و حق مام رایب کردند با در آل نو روز بهروزی و عبد اسروزی حالیان حرب محت چلوس افلاس خشنی و آئین و نرسی کارس صورت آراسگی بافت م که با سرور انجم در سر جمار پایهٔ احمل دام نشسته و ستارگان و ثوا ب سهم هشتم از عقب آن سد. بنجره تدا ، ثبی و سیارکان ارس هف منظوه نظارگی اللہ طیر ابن بوم بہلت آبان در جنوار ہیج بادساه حاليعاه خاصه علاطين اين سلماء ١١٠ ماري د ال عمكمي طمات اعیال ملوک ماصیه التد مردم دیده از سایر خواس در سر آدده آند بنظر در شامد، برا ساط بساط طرب و نساط عقدة قاض حواطر حوارد و برزگ و چین جسی حواص و عوام کشاده گست . و ۱۱ ایره حسنی حوال احسال دیده و دست گرسه حسمال ابریر گوهر و در گردیده - همج گسسته امیدی * شوی * را مقصدی نماند که بعصمل نه پیوست *

در آن جشن درج بحق طرب خیر آ[همه روی رمین]² از عمل لعریز نه تنها ساز عشرت شد دوا ساز که برگ عیش عالم شد حدا ساز جهدان آنروز داد خدردی داد ز دادر گوئی آدام حردی راد خون انجمن خاص و حام بایجام رسید هرتو حدوز هر در در حریم حرم درای

^(،) ع [قضا] بادشاه نامه _ صفحه ۵۵ - جلد اول "

⁽ ٢) ع [همانان شد زمين] صفحه ٩ ٩ - حصه اول ـ منتخب اللباب *

غلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسئله آرای حلافت انحمن پیرای ، شکوی دولت صفیهٔ وقید صفات سعیدهٔ حميده سمات يكانة روزگار بركب ليل و سهار آية مصحف عز و جلال موجة بحر فر و اقدال سهد على ارجمند بانو بيكم مخاطب در سمتاز محل بيكم حوانبهای سم و زر لبالب از لعل و گوهر بداست نیاز بر قرق همایون آن سر كردة مادشاهان افشائدند - آب كوهر از سر آن بحر افصال گذشت و خط پیشانی آن کان لعل اندال حط یاقوت گشب _ چندان مروارید انبا شد که در دریای اخصر فلک گوس ماهی صدف لآلی گشت با جندان لعل مالای هم رخته سد که کمر حورا لعل طراز گردید ـ "بعد آن پیشکش امایان ار نفایس و نوادر عدنی و مدانی و خواهر زوا هر عمانی و شرایف هندي و ایرانبی که دیدهٔ روزگار آنجمال سایده و گوش آسمال نستیده از نظر آنه. كدرانيدند - آنگاه بادشاهرادهٔ عالم و عالميان وليهٔ بعم حمانيان ملكه معظمه صاحبة مكرمه يكتا كوهر محيط خلافت كبرى قرة العن سطنب عظميل نظر يافعة عنايب بادشاهي عزيز كردة حصرت حليمة المهي جمال أرا بيكم مخاطب به بیکم صاحب که بافزوشی رای و هوش بطر بدیگر شاهرادهای والا نظركه عيون أنور دولت أند بشتر منظور نظر بأدساه ديده ورائد هم بآئین مادر والا در مهین شار گوهر زدب و بهین پشکش نظر قریب بنظر گیتی خداوند در آوردند و دیگر بردگان حریم عصمت و عصميات يرده عف بانداره دسرس زر و سيم نثار تموده بعيب اداي مراسم و لوارم سار كباد پيراه ول آن روشن جبين حول هاله كرد ماه حلقه پستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته ارآن مرکر دایرهٔ دولت نوازشها يافتند ـ و همدرآن محمل والا آن كنج بخس ما آفرين که خطوط کفش موجعهای دریا و عروق دستش رگنهای کانست . دو لک معهر وهمین قار روپیه به بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک سمر و یک لک روپیه به بیگم صاحب و یک لک روپیه بسلطان مراد بخش و موازی این مبلغ بروشن آرا بسکم و مساوی آن به ثریا بانو بیگم عنابت فرموده مالیانهٔ مهین بانوی عظمیل ممتاز محل ده لک روبیه و سالیانهٔ بادشا هزادهٔ جهان و جهاندان سكم صاحب شش لك روسه مترر نموده م و حمار لک روپه که برسم انعام شاهزادهای کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شحاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بنواب مهد علما سردند که چون از دارلسلطنت لاهور رسیده سعادت ملازمت دریا بند میان ایشان

قسمت تمایند و هزار روید بشاهرادهٔ کلال و هفصد و پنجاه روپید بشاهزاده محمد اورتک ریب بشاهزاده محمد اورتک ریب و دوپست و پنجاه روپیه بسلطان مراد حش بعنوال بودمه منداده باشد و دوپست و پنجاه روپیه بسلطان مراد حش بعنوال بودمه منداده باشد امید که حاوم همایون این ادشاه سکندر شان که باعب ارام رمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون دار ک و میمون و خجسته قال و قرخمده شکون و دوران این بادشاه کام محتر کامران ماسد ادوار چرخ برین به تمان و فرار مقرون و بدوام مدار قریر گردد*

حلیهٔ مدارک آنحضرت که ید قدرت بحامه صنع باکمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن بر لوحهٔ اختسراع درست نشسته

مهره پرداز صور موحودات و نفس طرار صفایح کاشات که خامهٔ نیرنگ سار صنعت اعدیرس مقتص می قدرت دامله و حکمت اغه گواگون اشکال پدیعه در کارگاه انداع ر اوحهٔ هامی به بهترین وحهی جلوه داده و نر صفحهٔ وحود هر موحود داگانه قس استفیی از ادرا ک نالغ نظران و نالغ نظران الافطرات به نیکونرین صورتی نگسته به میشور حنقت انسان را نظعرای عرای لقد خلقا الانسان فی احس تقویم مرین و مطرر ساحت و ارآبحا که نمامی قاط و دوایر و حظوظ وجود از نوک برگار کن نر سطوع سبهد دخکم فعل الحکیم لا یخلو عن الحکم مسی بر اصلحت است و هیچ نفعل الحکیم لا یخلو عن الحکم مسی بر اصلحت است و هیچ مورب خط و خال حسمانی و بهکر هیولائی را بر خصایصی که در دات هر فردی از افراد پنی توع اسان مصمر و مرس است مشعر گرداند و فردی از افراد پنی توع اسان مصمر و مرس است مشعر گرداند و بدآنسان که اکار علما و حکم از حگونگئی حالات آثار ر کیفت احوال طاهری به خصایل باطبی تواند نرد به سحصیص در نظر دقایق نگر رموز عی به خصایل باطبی تواند نرد به سحصیص در نظر دقایق نگر رموز غی به خصایل باطبی تواند نرد به سحصیص در نظر دقایق نگر رموز غی به خصایل باطبی تواند نرد به سحصیص در نظر دقایق نگر رموز خوانان علم قیافه و راز داران فن تشریح ندایع اسرار طبایع که از خصوصیات

سیمای انسان چهره نما است مانند عکس شخص در آب و آننه ظاهر تراست بالجمله درین مقام بیان خلیهٔ مبارک آنحصرت بحبت رقع خرمان نصیبی، محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شمایل مخبر آن فرشه محضر خورشد منظر بفتصای صدق مصدوقه السماع احدی الرویتین - همانا استماع ایصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت نسایر فضائل خسانی و کمالات ملکی وانسانی *

جون ارحلیهٔ شه سخن سر کنم سحن راحلی نشد زنور کسم دهم زیب و آرایس این نکته را طسرارم سخسن را زسسرنا دیسا تحسب کلک مهمی دگار از وصف داس با سعادت آن حصرت که الف افتات رولت و برحسته مصرعه دیوان مکرمت است و بحت از بالای او والا گشته و دوات از پهلوی و فیش اندوحته سحن را از معانی والا پایهٔ دو بالا می بحشد معتدل بودن آن بر دانش دو دالا اوصاف خحسه دلیل است - سر هوش پرور که در والا شکوهی بر سر آه ده و جهانی از سانهٔ آن سر همایون فر در سایهٔ مرحمت الهی چاکرده در خردی و بررگی میانه است - و آن بر بیدار مغزی و بر خردی و اعتدال اخلاق سوده دلیل است - لوحهٔ پیسائی نورانی که سر لوح کتاب بامداری و پیشائی رورناسهٔ فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیر روی حین ندیده - سایانی فرمان گذاری ست - و از روی سهو و خطا نیر روی حین ندیده - سایانی انساط و قاعده داری اختلاط معموعهٔ انساط و قاعده داری اختلاط معموعهٔ

شهنشه که خیل ملک فوج اوست سپهراست و این نقطه اوج اوست ابروی عنبر بو که در نیکوئی طاق است و بخوسی شهره ـ آقاق ـ شاه بیتی است که نقلم قدرت بر ورق آفتات نوشته ـ و زسا علالست از عنبر سرشته ـ بسم الله سورهٔ فتح است و سر لوح کتاب صنع - نی نی محراب طاعت ارباب قبول است و بیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در فراخی و کشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم

اقبال نزد رستنگاه سو خالست مشکس که آنرا نقطهٔ خط دشانی توان گفت - مانید سویدای دل جانب چپ حا ساحته ـ و حول بلال بحفظ

آیات مصحف رویش پرداحته *

مردمي كزين كه نظر ياءتة ناظر حقيقي است ـ و نظر هميج آفريده نطير آن بدیده یا در تنکی و فراخی برابر افتاده یا و در سیاهی و شفیدی معتدل یا دلالت میکند بر علم خدا داد و هاکئی نژاد . ومردم تجشم که از مفاخرت نظر جز در نور سیاه نمیکه - قره المین نور نصر است و نور دیده اهل نظر -شعار عباسیان گزیده و آنین حلافت احتیار تموده بیرانه بخش آزرم است و سرهایه دار شرم ـ و آن دایل است بر افرونئي هنگ و بیشنی فرهنگ ـ و فروغ الدوزي دائل و بكاء افروزي بيس و ير پشت حشم داست خالیست مشک سکال در نهایت حسن و جمال - هما ا سماهی است برای دفع عين الكمال در پشب جشم چون مهر نبوب در پشب سي صلعم ج كرده ... بيتي از روى راسمي در چمهرهٔ فيض نار چون الف در دل ساه حا ساخته ـ ها موجى در حشمهٔ آفتاب بر خاسته ـ زهي ادمي كه آب روى داده است استوارئي آن راستي را - نسان جاويدني آردار و بايندگئي دار است و دليل بنش بيدي و خير الديسي ـ بنوسته بدال در زير جسم حب حالي گونسین اتفاق افعاده به دینی اران خال مشک افسان بطلان همیج بداشتی الف را روسن در از آمات ساخته در روی روز افکنده - و آن آثار دوات ابدي و امارت اقبال جاوداني است ـ كوس معنى نيوس كه صدف لحجة معانبي و مجرم سرگوشئي قبقن حاودانني اللب - مانتد ادر اتور روبری منظّرهٔ عالم عنول عشره دربیعهٔ حق حوثی و حقیقت بروهی کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است که بقوب حافظه و تسرئی فهم بر آن استدلال سوده اند - روی دل آرای و عارض محد آن صورت هیولانی فهم و خرد که انوار فرانزدی اران فرورانست با در سا رصفات بسمار متوسط و ماعتدال گراهده است - و آن محكم وجوه و دلايل اين من علامت خصابل حمده و شمایل پسندیده است - لون بشرهٔ بور افروز که سر حسمه آبروی نوع پشر است اسمر واقع سده د دانسوري و هوس پروري اون رنگ میدهد . و همرنگئی قایل ال املح نیر ارین رنگ کل سیکند . همان رنگ مباركش ماية مردسي است كه معني آدميت ازان بديد كشته . و از شرم ملاحتش رنگ بر روی صباحت متهر انور شکسته ـ دهان گوهر افشان که سر حشمهٔ فیض حاودانی و درج حواهر اسرار معاسی است - در جب طیب سم و صدق تکلس سهرت نقعات محتجهٔ شیرین نبسم و راسئي دم صبح دوم حرق است ـ اقواهي معتدلست در تنكي و فراحي و آن دليل نشان مردانكي و فرزانگي است - ابنهای مبارك كه

ار شرم ملاحب تكلم دهان غنجه را از تبسم بسته . و آبعیات از خجل نقط روایش بر گشته - در سطسری و باریکی میانه است و ازان دقت قهم و لطاف طبع بدیدار مبشود - دیدان مبارک که گوهر حریف آب دیدان اوست و الهتر از جمهور مهر پسندان ـ مانند مرسلة جوزا نور افشال است ـ و چون رشتهٔ لالئی شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای حانبها است ـ و دن عاامي ارين ديدان فريفته آن رسک عقد ثريا در حوردي و مزركي در نهايت اعتدال و جون گوهران هم سن در نهايت اتفاق و اتصال _ این نشان پاک کرداري و راست گفتاریست - آواز معجز -از در همگام لصف بجان پروری بلند آوازه است . و در وقب عتاب بحگر سكافي داستان - كاهي به يكنف مهرسامعه را قيصيات تسيم حيات ميسارد -و گاهی باقتصای قم پردهٔ گوش را برنبان شعله پیچ مینماید. گاه از سحط برعد ابر دسیت درست مسکند و گه از برسی تؤمره آب حبوان سب مي رسا د - کلام سلاست نطام آمخضرت مانند سلک مرواريد غلطان سملسل و منتسى الانعظام ـ و همچنين عبارت تحرير كه همانا بمقتصاي مؤادي الخط لسان اليد گفتار دست و بيان بنانست ـ نقرير آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و دستع است - چنانچه اگر مشل در کلام هارسی نیز آعجاز روا بودی بواستی گمت که از دست خارق عادب است . آن خطه کشای قامرو قصاحب بىشىر بفارسى تكلم مىنمايد . و چراغ دل افروز سخن راكه قروغ بخش سبسمان روح اسم، بآنش فارسى منى اورورد _ و بعض اوقاب بهندي شرادان که قهم سان قارس حولانگاه قارسی نتواند سد در اثنای حرف سحاورهٔ هندی نیغ ربان را گوهر آسود میسازد ـ حول نواب جنت مآب حدیجه الزمامی رقمه سلطان میگم که در هنگام نوخمزی مه مرورش آن زیبا نهال چمنستان بادساهی از گلشن سعادت کل میچیدند نرکی زبان بودند ـ و با سایر پرستاران مشکوی والا برمان ترکی سحر پرداز بیان میگشتند. بنابران آنحضرت از قرط نیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان سی قهمند . و بدیدهٔ دل حسن معاني را در جلباب عدارت اين كلام مشاهده أمى نمايند . و بر نمایش صور تعض مطالب در مرآت الفاط این زبان توانائی گفتار نیز دارند -اما ار ممر قلب استعمال ملكه از رهكذر عدم ذوق محاورة ابن زمان كمتر جاسنی پذیر گفتا ر سی گردند ـ چه ۱.ر صغر سن طبع فی**فر** آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه

الزماني از افزونثي مهر باین مهر سپر اقبال در آموختی این ربال ممالغه نمي تمودند و قمی حصرت حنت مکايي از روی طیب مشکین نفس گردیده فرمودند که اگر خطا ابدیشی آر می پردد که این بافد کشای استعداد چه آهت د ری خواهم گد عمین ۱۰ ترکی نمیداند و با آبکه از قرار بواقع در ک حواهر انفاط آل لفت بهمایند کمر بان تکنم می و مایند که مهادا از روی فلت مارست انتظام سلک بسلسل سعن حدل پذیر گردد *

شارب و محاسی آن والا مشرب که سرایهٔ محاسن صوري و عنوی است بو گوئی موسو تفام ر آیاب سورهٔ حسن صورت و علف سیرت است . كه فلم قدّرت بخط ربحان بر حواسي صفحة مصحف حمال . المال آمعصرت نگاشته ـ دقیقه سمحان موشکاف که در ماریک سمی ـر موی فرو گذاست نمنی اشد - بر سبیل امارت این معنی را مسعر در اعتدال العلاق و كمال شعور سدايته شارب همايون همان دو مصرعة درما بداست که معانی آن از مو ناریک نر است. و محاس اسعاریست که اگر ناریک طبعان خواً هند یک شعر صودار آن بیارند ریخ زده دشد . . آن در منگی و انبوهي و ترمني و درشتني ميانه است - حصرت بادساه اسلام پناه چو*نّ* يكسر مو در پيروئي سنت نبوي كوتاهيي بمني ورژد - پيوسته سارب را بر سنب صاحب بادوس البهي قصر ديكمه رو محاسن را يك قبصه نكاه مسارد - گردن مبارک که ناموس نادساهي و سغل ساهنساهي را ندردن گرفته در مهایب فرو کمال و مصف بحس احمدال سب مآلک رفاب گردن کشان است و سرو سروران آنان - اگر نادساهان حم ن نگردن ناحش أربد بچاست و اگر حسروال كيمهال دردس تاج از سر كدارند سراست . و این دلیل رسائیی رای و روسشی صمیر ست . سینهٔ معنی حریبه که صدر اربات قبول است و كنجسة حدايق و معارف عدول - همانا آليبة صدا است و كنجينة مدعا - صدوق اسرار اللهي است و مهاسحانة فيض باستناهي ـ در سایر صفات متوسط که دلیل نوسه احلاق سب محلوق شده *

دست بدل پرست که دست نسال ید انته است و همه جیرس از عالم بالا دست رو داده . آنار دول در مست اوست . و امارات سعادت در هر انگشت او ـ بر جمع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجهٔ آمتات دست می برد ـ در بذل پیرائی بد بیضا می نماید ـ و در فیض گستری ید طولی دارد ـ جود را از دستی پیش گرفته که ایر نیسان پیش دست او گردید - و تیغ را بدستوری در قبضه آورده که ربردستان را پشت دست بر زمهن كذاشته - هم صاحب تيغ است و هم صاحب قلم .. و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم . در کوتاهی و درازی میانه است و این علاست حد وسط اسب در محامد صفاب و دلالت بر دستگیری لطف و دستیاری مجر و داد و سندی که نه از دسب دستان باشد م بحرین کف اشرف که حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند ـ و نقد روزگار را بکفهٔ همت نمی سمجد - معر را از رشکش جنون دست داده - و محیط را ا ِ انفعال أو كف مر اب آمده ـ دركشادگي و نرميي معتدل افتاده ـ و أن يرهان افزويئي مهرو بلندئي خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود كادل و فيض شامل كد با ينحة آفتات همدستي سي كند - و شخص جود را بمنزله حواس حمسه اند - و ديده امل را سابة سع كسج ـ رياض آمال و اسالتی را رگنهای اتر و ساحتهای آب است از بخر شحاوب پیروی آمده ـ و جویمهای رز ناب است از حسمهٔ حورسید ردان گردیده ـ سحاوت را پنج آبست و صبح دولب را حطوط سعاعتي آفتاب - محمسي اسب از ديوان سخاوب که هر مصراع برحستهٔ آن کار کشای فروبستگان است . و پنج آیهٔ مصحف جود است که نفسیر هر یک آن هادئي کم گستگال حساب ـ بحسش های بیحساب با او عقد سده . و بحر از رشکش سر انگشب موح در دهان گرفته ـ در دراري و كوناهي و نرسي و درستي و ننكني و سطبري در کمال اعتدال است و ارآن سمار تاموري و جهانگيرې سيکير ند و ار عرائب اتفاق ر هر یکی از جهار انکشب سوای انهام که از آنها رور تر اقتاده خال فرساه قال تمود للديرده ـ و اين چهار نموله دليل نسخبر حهار ر دن عالم مني مواند دود - همانا در غر مصراح رباعتي قدرت صاحب ديوان ازل بقلم صبع حويش بقطة النجاب كداسته. يآ ارين رناحي هر مصراء حكم چهارم مصراً م رداعی داسه - هر حالی بحجسته قالی انکشب نما گشده -پنداری حساب حمهان کسائمی بدسمور عمد آنامل بانگشتان گرمیه ـ مانا بر حبهار جوی بنهست سحاوب بلال بصور متنوعه ستمثل سده یا بر هر انگشی سویدای دامهای اهل طرح ا گرفته - بی ای عنظم از صورت هر انگشب و حال الف و صفر جلوهٔ ظهور گرفته . و اس مبهی بر آن سب که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد . یا مشعر است بر آنکه این دیت در آئین سخاوت از معر کمال بدل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما

خواهد ساخت - و بر کفدست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش حوانند مجا است - همانا طغرای منشور سعادت است و بسملهٔ سورهٔ کراست - یا عنوان نامهٔ اقبال است و سطر کارنامهٔ جلال - بعوید گردن آرژو است و حرز باروی مراد - درات عمر جاوید است و فقش بتای اید *

پای جمهان پیما در نمهایت توسط است . و حطوط آن که حط پیشانی اقبال است - و سطر كار نامة أجلال نشان بلندي بايه است - رهي پای فرحنده که از سر سروران پای کم نمی آرد ـ و یایگاه او پایهٔ ایست نه زیاده ارآن در خیال نباید ـ اگر بنند بایهاش حواند رواست ـ و اگر سران سر در پای او نهند سراست د دولت در قدم از نمراد میردد د و سعادت بهای بوس او می شتابد - فلم به طریق و صفق عجر می هید.د ـ و معنی در اوصافش بهای فلم منی افتد به بالحمله سرایهای آن خلف الصدق آبای علوي و امنهاب سفلي. له منتهر اتم بدون آبرید گر است ده لمال توامی و تناسب الفاق افتاده - فیاس گرفتی د قرار قدر و مقدار دادن آن یارای ادب آداب دان و حد حرد مربه شاس نیست - لاحرم حامهٔ حویشتن کامه زبان گزیده به سال اس نکته و ایراد همین دقیقه یمسی حواص حال مسكين و مسه عبرين له والعقمت نقطه پاى تم الكتب صنع بر دف پای مبارک آمصرت افتاده واقع است . در طبق حتامهٔ مشك حتم سحى معوده سررسه بيان حليه مقدس بهايان معي آرد . ہی ، بالغه مسک بوی اسم حلق او سمنده او ممر باک اعتمادی مم پای مهدس افاده و بحال مسکین از پار نافیه با خون بر پای حب واقع شده دلالت در بده ر میکند - و روی سرپر ساوري البته از بدی فرقد سای صاحب این حال رو کس رفعت خرج خدیری گردد م آعه اربی بمودارهای سکرف حیرت افرای والا عظران دفسه سناس است - و دانسوران سواد اعظم هند که در من میامه بصورتی پی بمعنتی برده اید . که هیچ گروهی را از اصداف ایسال دست تداده - فرا گرفته اند پدیرای کارس کودد حوصله ناسه کوداهی کند سحمد سال دسی از اورنک طراری این حسرو گر سر کیر در تحجیر کاه که مهام عیمی و بساط و محل عسرت و انساط سیر افکان بی آهوست . یکی از عبرد مسان روسن صمیر که فرزع ایرد سناسی از ناصه اس میتاف ، و نور تجلی از جبین بیش می درخسید ، بی دست آويز آشنائي بملازمت اين بادساء بلمد احتر رسيله حبهه افرور سعادت گردید . از آنجا که سواد خوان صحیفهٔ غسب دود و اسرار ازلی را از دستگاه در کرده به از مطالعهٔ حطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه داند پانه رشک قرمای درس حوانان دستان ملاه اعلی گردید . و به نکتهای ژرف سواد خوانئی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسوار دولت تواند بود نموده بزبان وحیی بیان راند که در ایدک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچهٔ اقبال و ازین سطور مقدمهٔ اجلال جلوه پیرای ظهور گردد . و در دیدهٔ تماشاگران جلوه گه صنع بنمود گراید . و قرمانروائئی سواد اعظم هدوسان که قلمرویست وسعت آمود بر حندین اقلیم اشتمال دارد یک علیم بی ایبازی دیگری بناصه سایان این آستان والا باز گردد . و از و رورگار از سادسائی بر حود ببالد * بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف بیان بیان مصارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف

انتظام بخش سلسلهٔ نظام رمزگار و باعث قیام قوایم استقامت لیل و نهار اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اووات ورمنده آیات این گیتی حدیو لحتی به پرستنی ایزدی و نیایش البی که دیباحهٔ کار نامهٔ سعادت جاودانی و بسملهٔ مصحف فیضی آسمانیست میکدرد - و درخی باستراحت دان و نظام اه ور عالم سغیر که ناگزیر ...، عمصریست - و عرض کلی ارآل گمهداری آلت کسب کمالات معویست بسر میرود - و بهری به تحجیر ساری و صید په داری ده در نظر ظاهر بسان موجب انتماس طبیعت و ایساط حاطر است و در اصحاب باطن وسیلهٔ صید دلها و دریعهٔ عبرت نمودارهای شگرف نواند بود بانجام میرسد - و در خواب و حور که سهر نشیال حطهٔ امکال را ارآل گزیر بیست میرسد - و در خواب و حور که سهر نشیال حطهٔ امکال را ارآل گزیر بیست رعایت میهرماید - روسن است ده والا نظری که مساهدهٔ ساهدال جلوه کاه صنع ایزدی تواند نمود چگونه حواب را در چسم حود جا دهد ـ و اگر بهدر علیس مزگان با خواب گرایش دید چسم دلتن همیسه بیدار است - پس نظر باین معیی خواب بیدا ر بحت حکم بهداری دارد - و بهداست ده نظر باین معیی خواب بیدا ر بحت حکم بهداری دارد - و بهداست دانش نستری که زله بند نعیم جاودانی نواند گشت چسال اندیشهٔ خورش دانش نستری که زله بند نعیم جاودانی نواند گشت چسال اندیشهٔ خورش

وا با مذان هم آشنا سازد - و اگر باندازهٔ یکسر دندان بخورش مایل گردد - لب و دهان فطرتش همان ناهار است ـ پس باعتبار این مقدمه حورش آن چاشنی گیر مایدهٔ فیض سی حورشی است . بالجمله اومات سعادت سمات آن قلسی صعاب از آلایش عقلب میزه است و ساعات مرخى آيات از لوك عطلت مبرا ـ و اوقلت سبانروري ددين نعط بديراى قسمت گردیده ـ که آن سرور نیک اختر چون احمر شب رنده دار قریب پدو ساعت پیش از طلوع فحر از خواب بر میجیزد - و در حجر خیزی بر آهتاب روشن ضمير سبقب سي جويد - همدران وقب كه حلاسة ازمنة شبانروري و منتحب مجموعهٔ ايام و لياليسب و هنگام مبس لا بدالي -وصورا آبی بر روی کار آورده آساده پرستش معبود خفیقی میگردد ـ و رومي توجه بمسحدى كه در خلوبگاه حطهٔ اكم آناد تعمير "يدرفته اورده ما رسیدن وقت نماز رو بقبله در سحادهٔ طاعب سبی نسیند . و ما هراران گوقه نیاز رانوی ادب درد ایزد میاص بر رده هنگم دمار مخسب بر سب فدسی نژادان ادای سنب ندوده نگدارش فرض که رده همت طاعتیان واجب است می پردازد - بعد از فراع سام حمم ارکال از اوراد کل مى چيند ـ و بهاى مردئي نياز نگلگشت مصلاً پر داخته الديم عندئي گلهاى ادعید می نشند - و از سبحه سر رشتهٔ مدعا بدست آورده از سجاده پای در جادهٔ مقصود می نبهد . آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه سده آن حلوه گاه قدس را رشک سب المقدس سي سارد ـ و حول خسرو الحم سر از غرفهٔ خاور بر مني أرد - و بنسكاه أفاق از برنه فروع صبح فروع اللاور مى كردد ـ از دريچه معادي دريچه مشرق مشرف بر آب حون سر بر آورده بر آفاقیان معنیی دو آفتاب و دو مشری روس بر از روز میگردا . و حمانیان در آن عرصه که چون پشکاه اقبال پیس آن درنجه منظر دولت واقع أست - از استحصال كورنش سرف حاه يد دريافته حسمة سحود بر رسين ادب میگذارند و ستمدیدگان پریشان احوال سحاطر جمع می مراحمت احدى داد حواهي موده درد دل معرض مي رسائند - و همدر ، عصاى عريض بوساطت عارضان لشكر طفر اثر سياه ستاره شمار انجم سان معروض نطر انور گسه بشمار در مي آيد ـ و اكثر فيلان .سب عربد، آئين كه ار للمستئي آلمها حدر للموده بصحن حاص وعام حاصر المي سارالداء درين و حماكاً وار نظر افدس ميكدرند - و دشتر اوقات جنك فيل كه از تفرههای بدیع و غریب و مماسای دلپسند حاطر فردب است درین

میدانگاه اتفاق می افتاد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت · آسکار گشته آنموب عرصهٔ محشر و شور رستخیز بوتوع می پیوندد ـ و بکثرت هجرم مردم و انبوه خلفت حنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از قرط غريو و غلقه و نفير و ولوله همانا نفخ صور بعرصة ظمهور سي آيد ـ و همدرین محشر عام آکثر اعیان فبلان نامور نبومند را از دنبال اسپان تیز رفتار سیدوانند تا در جای که نظع نبرد کسترده آند دستبرد سایند و خصم را ببازي ميل مات سارنه - و در جهرو که درشن آنحضرت آکثر دو گهري و گاعی بافتصای قس و کثرت سهمات وکمی و افروزئی انبساط طبیعت كمتريا بيشتر مي نسينند ـ و اين طرر بار آز محترعات حضرت عرش أشياسي است - چون اين الجمن عام بانجام ميي رسد از مطلع جهروكة والای حاص و عام طلوع فرموده بربو حضور پربور بآن فرخنده انجمن منى اندارند - وآن باركاهي سب در تمال نمود و سكوه وعظمت - از رسب اساس سر بایوان سپهر دسیده . و در حسب فرمان آن اوج کیر فرمانروائي پدیرای معمیر دردیده مبار ب الله ارآن النجم آسمان اشان دخسین که بهشتی محملی است در عایب دوره و اورک و ادب و اندام و اجلال و اعصام ـ چنانچه از فرط سکوه و هييت و وفور شال و شو ١٠ که از در و دیوار آن پرنو طهور سیدهد بهرام و کیوان دلیر بر زیر آن لمند ایوان گذ. نمي تواسد درد - مجملا ال اسيس رفعت و انجمن عزب که در اصل احداب دردهٔ این حصرت است مستمل است بر چمل ستون در دمال رمعت و رینت سعف و جدار سمس و مصور بصور کوناگون و نقوس بوفلمون - و در سه چانب آن محجری که بهندي کـتـهره حوانند از سمهناب پارتفاع قامت ادم متوسد کسیده ـ و سه جا راه آمد و سد گذاسه و بر در هر ندام حاجبان سرایا سهابت انستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رحصت تصور ندر در حاطرس گدار یابد مدرین دارگاه حاص از امرای عظام دوسه ما دو صدي سصب و اهل خدمت ديکريرا راه سي دهد - و در حارج اين ايوان ساحتي در كمال فسحب و بردور ال " د تهره ار سنک سرح بصول پنجاه کر و عرض پانزده گز برنگ پذیرائی ریک کسته ده مسجر ردین سحنان در برابر آن رنگ بدارد ـ و برآن سانبانهای محمل و روبعت و مطلهای دیبای زر تار کشیده - و بر سه راه در آمد این نیز دربانال ایستاده سوای جمعی از ارباب منصب که مراسب ایسال کمتر از دو صدي باسد و احدیال نرکش بند و برصدارال و بعض مردم

روشناس از نابستان امرا موافق پایگاه خویش فیام می تمایند - و سایر سهاه و پیادها حمیع توکران امرا در حارح این سی ایستند . و درون کتُ مهره نقره امرای عطام در خور معاوب درحاب و مقدار فرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست منی ایستند - و ارابات نصدی مهمات ملكيي و ماليي يك بيك مطالب كلي و چزدي بعرض معدس دي رسانند -و آنعضرت شقوی و اطراف سوال را در حال بحاظر معدس جا داده جوابهای کافی و ساقی که حرد وران دانسور و عمداران دفیق انظر را ب كمال تدبرو تمكر و مردد و انديسة ثانوي معاطر حطور نكند على البديمه در آل قسم انجمن برطبق سوال می فرمایند بنجوی که دربات مهمات در هیچ باب نعرش ثانوي محتاج عمی سوند . و انستار این معنی رو میدهد . در اثنای عرص مطالب مختلفه حسب انفاق در معاصله ضروري مطسى بخاطر كى از بندها سي رسد . ده از سهم عرص ديگرى اهم باشد تاخار بعرض معرساند - و آن حصرت در طبق مهاد و وفق صوات جواب مني فرمايند كه هردو را نشفئي حاطر ماصل مني شود _ و محمل ابواب مطالب که نعرص مقدس می ردد اینست - نه از یک طرف خشيال عطام مرادب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب محتلفة ايشال را بعرض منی رساخاد و فرخنده پاسحی که پیرایا حکمت سی باسد مي نموشمد ـ و در همين موتم جمعي از سدگان سعادت باب باصافه علم سیگردند . و مشی از والا دسکاهان به پدیرائی حدمت از هر دست که باسد بسرف ابدی انگشت نما سی سوند و از جانب دیکر میر سامان هرچه سی خواهد بعرص رسانیده سامان سی بحسد ـ و دیوان نیونات هر مدعای که دارد معروض داشته دیباچهٔ دیوان سعادت حاصل می نماید .. و هم چنس بحسیان احدیان و میر آتس و اصحاب اسراف مسومان حود را از نظر اشرف گذرائیده باصافهٔ مرسوم و مساهره بمشهای مصلب فریر میکردادند .. و برین دستور مصدی حدمت عرض مکرر یاددانت مناصب و جاگیرها و برآت عد و سایر مهمات ابواب المال و ارباب التحاویل و جميع احكام مطاعه و امثال اينها را بتكرار عرض اعدس سي نمايد . و برین میاس مشرف ارباب وظایف و روانب حقیقت استحقاق این طبقه را معروص می دارد - و احداب وطایف و روزیانه و افرایس مرجه و مناصب قرار می یابد - و عمدرین انباء داروعها و مسرفان اصطبل و فیل مانه طوایل اسهان و حلفهای فیلان را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلمه

علقه بترتیب دفعات در برون کشمهرهٔ سرخ بنظر انور در می آورند - و أن مضرت بدقت نظر از دور كيفيت فربهي و لاغري آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه بلز خواستی درمبان می آرند ـ و باز خواست زری که بعمرت خورا ك دواب از سركار فيض آثار مي شود بر تقدير ربوئي و لاغري ابن جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشياني ست - و ازين بب متصدبان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابینان امر آکه تازه بداغ و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف مي نمايند - و در عرض این احوال عرايض صوبه داران و ديوان و بخشى و ساير اصحاب بصدي مهمات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض در می آید . و بیشتر عرایض اعیان ملطنت را که اهتمام مام بشان ایشان با ضروره کلی بجواب مصامین عرایض مدکور باشد - خود بدولت باوحود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنطر مطالعه در آورده مي توقف ماستخط خاص حواب مي تويسنه -ما ازآل منشور معادب و نشرهٔ اقدال که بدآن نیک بختان ارسال می یابد اولاد و احماد ایشال را تا رور نشور سجل اعتبار و اصخار و بار نامهٔ تفاخر و مباهات در دست باسد _ حون معاصد خواص و عام درین محفل همایون بانحاح مفرون میکردد ـ و جلوس اقدس درین محفل به پنج گهرتی میکشد ـ تشریف اسرف به نشیمن حاص که معروف به غسل حاله است میفرمایند -و سبب استهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشهانی اکبر بادشاه در خلوبگاهی نزدیک بحرم حربم حلاف عسلی بر می آوردندد و دریع نشیمن جر برحی از مقربان حصرت دیکری را بار نبود - و گاه گاهی دیوال و بحشی میر برای عرض مطالب راه سی یافتند - و رفته رفته اکثر اعیال دولت درین محمل حاضر سدند .. و مجرد این نسبب این حلوتخانه ارآل وقب بار باین نام نامرد سد ،وقات عالمي درین ممبط انوار و سعادت برين جمله ميكدرد - "ده ديوانيال عطام خلاصة معاملات اعمال محال خالصه و بنخواه طلب جاکیرداران را بعرض اشرف می رسانند ـ و همگی بحواب مى رسند - و يرحى از معسمدان كه خدمت مطالعة عرايض متصديان حدمات صویجات و سرکارها بایشان معوض است . رده مصامی آنم، را معروض داشته جوابهاى مطالب برسالت سرافرارال بايه والاى وزارت و وكالب حسب الصدور از موف حلافت بمنشيان بلاعه نشان اللاع می رود ـ ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضم مضامین معتبوده است انشا نموده ارتظ ر انور سی گدرانند ـ و آن حصرت از روی

حزم بنظر ملاحظه در آورده اگر از منشى بصرى سهو القلم كه لازمه بشريت اسب خطای سرزده باشاد . از سر عبایت بی عتاب و خطب بشرف حک و صلاح مي رسايند - آنگاه شاهرادهٔ وايي عميد ضمي آن فرامس را بزیور توهیم وقیع خود موشع و مزین سی سارد . صاحب دروال کل نیر تشان معرف حویش در تحب رومیع وقمع ایشان ثب می تماید . آنگاه ار پرتو نور مهر (۱) اوزک اشرف غیرت آنوار مهر انور می گردد - و همدرین تشيمي همايون صدر الصدور ، ادر الماز مندال و اصحاب حوايج را كه در خاص و عام از نظر ارقع الكنشبه باشند دفعه دفعه مي كداريد - و قرا حور حال و قدر احتیاج و آستعقای هر یک مدد مماش از ونایف و رواست نقدی و غلاب و دمهای در بسته عط سی سود - و برحی را دم نقاد از حراس ورن جیب و کنار آز و نیار سقود آسال سالاسال م گردد. و بعد از فراع اکثر مطالب مهمات دار و دوات گاهی برطاب حاطر و تصفیهٔ دماغ باستماع نعمات طيبه و حلمة مرآب الضيّاء بطرابور يتماشاي نوادر جواهر مفيسة يحري وكاني مني درمايند . و حون طبع اقدس آن معمار معمورة قلوب اصحاب دل و بادني بعمير عالم أب وكل بعمارت بسيار مايل است -اکثر احیال امر بوصع اساس سیانهای غریب و اختراع انتیهٔ حیرو انداع نقاع ويض مي نمايد - و در اندك مدتى را زيب و زين تمام باتمام مى رسانند ، چنانچه مشاعده شاهد ا ساو معاينه بنعسن و بيس تيارمند نیست - که تا غایب در هیچ قرنی از قرون سینه این عمارات دامریب دیدهٔ هیچ سینده در زیر چرح نریل ندیده - ناد آکه این باید نوحه و این مایه دست و دل در صرف رز سدریغ از دیگران کمتر سب سی دهد ـ و خصوص این مردمه دقب نظر و این درجه مصرف طبیعت در فنون و صنایم عمارات حمد ارآن حصرت دیگر ننظر رورگر در نیاید . و آنین گذشته ساعتی رایصان چانک سوار حسب الاءر حماسانی در ساحت این بارگاه سلیمانی در بادایان صرصر تک صا رفتار در می آیند - و آن پریزاد چهرگان دیوان نژاد را که با براق برق بک، سب حویسی دارند . و او ایرس برق و اتار ایرو باد زای تار تک صرصر هرار بایه سقت و بیشی می جوید ـ پری وار به برواز در آورده ـ ر بطر ا ور سلیمان رمان بعلیم

 ⁽۱) در پادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حوالهٔ نواب معتاز الزمانی مود
 در معل سرا فرامی بمهر میی رسید - صفحه ۱۳۸۸ - جلد اول *

ملود گری می نمایند - بعد از قراغ این معاس که بحیار بنج گیری سکشد بحلوتكارة اقدس شاه برج مقدس كه مخصوص ساهجهان آام و لاهور و کمر آباد است بحویل مناک می فرمانید ـ و از آنجا ک برج حر حای مهر انور باکوا کب سعادت اثر نه شد. درین خلوب کده که بعایت تیک از است سن شاهرادهای والا اختر دیگری دا ندارد ساکر یک دو از عربال حصرت كه يحبهت عرض مهمات كلمي طريق ندرت داحل سده اسحة عدر ضرورت درنگ مهی تمانید با درین اوقاب با وزیر اعظم اظهار مضمر و مکنون صمیر البور كه اعلان آن در محافل مناوئي مصلحت دوات است به ال ورير عطارد تدایی و مشیر خود نام می فرمانند با و آن کامل خود را نار حمانای حاطر اسرف اطلاع و اشرف منی دهند . آنگاه در بردیکهی های دوبهر محل معنیل از سعادت حصور اعلی بحلهٔ نور ظهرور محلی میکرد -و بعد از نتاول شبلان خاصه و فیلوله بادای سبی ر فرانش طبهر پرداحمه نوسلهٔ جملیلهٔ نواب مهد علیا ربان بی سوی و عجابز دکس و آوی بالعام نقد و جنس و عطای اراصی مرزوعه و قرار وظیفه و روزیانه کامره ا میکردند . حنانچه هیخ روزی ایست که دوسترگان و ارامل که از پردشان روزگاری كسى يخواستكارئي انشان رغمت نمبي كند ـ خواه ازكرايم دودمان كرامـ ـ واه از عفایف احاد عوام - نآن وسیلهٔ ارزاق محماجان بمعرف ستی انتسا خانم متوسل مرند - د آن آیهٔ رحمت بروردگار بمحمهر حمهر ایشان سردازد -و ایسال را از انواع حلی و حلل حتی زبور و زر و گوهر و سرایهٔ گرانمایه هاملیل بایهٔ بمنا برساند ـ حنانچه میلغ های گرانمند هر روزه باس هکذرکه یمان طریق خبرات و محاری مدرات است صرف می سود . و اکبر اوقات متصدیان این خدمت ایشانرا بامثال و اقران ایشان حسب الام اسرف در سلک ازدواح مسظم میگردانند - بالحمله آنحضرب امد از بمار عصر باز بغسلخانه تشريف آورده اهل حوكبي را نسلم دور سي فرماييد -و درآن خجسته انحمن که بعد از نماز شام مرتبهٔ اودا ش از پربو انوار شمعمای مرضع لگن کافوری فروغ خض طارم حمارم است. و مرسد تحاسی از اشتعال مشاعل زرین و سمن روی زمین را چون حمرهٔ سب رخه داران نورانی دارد . د حمار گهري بعد از انقصای دف مغرب اوران اسرف مکار دین و دنیا صرف می حاید و عرض این حلوس فرخنده گامی ازراه تحصيل انساط طم اقدس و درطيب دماء مقدس باسماع بعمب طيبة مطربان هندي و رامشكران عراقي طرب اندور و سامعه افرور كسم

حتى التذاذ ابن حاسة شريقه إذا منى الماسد ما و بناير خواهش طبع منازك منش باستماء العال بعدد داران و سرود سایان اس كشور که در واقع بشاط افراً براء بوسامعة لباعب دراجان گوارا ابر الباب بیشتر مموحه مني سوالد ـ در راسمي سعن و حق مقام آسب ک موسيقاي هوس زبای این طاعه از راه لفایت طرو به ارا کت ، وس م وسعت ادسکه نعمه و بر سعبة مي طرل داستان و راسائي أدكد و دربائي الحال السبب معوسقه) دوی آن بو ادراسان که در مهد باستان صفاحات درین بایت سورد حرب مثل بود ـ و دريق زمان حرابان بليد أداره ا ب ـ ١. وسن با آسمان بقاوت دارد به همچنی رانسگران این که وجه این طبیه در واقع جست ويعجب التقاع والصول والترى عدداه أترا فالادراك والمرعول أرا الداع نوا کا منا جا لمار از مها و الدا، های از، تار منا و اصدالی دایستد. و حمشها و تصرفات رساله علم الراحيان المشار داريد لا تحصوص در قرود آمدن ار اوج رفعت صفت و الدت شد إلله سرت آثرا ربع عقيره العوالمد ما تحصيص بالاغت و نومئي ، اد و بدين دستارز توامق ، د باآب اصواب جندين قوال هم آفاز ده همان ساوت یک عمه پردار این با این ادا غربت از حصایص حادو سال همدی ۱۰ سام و در ناعسار معابی حاطر حواد و دارا و اداهاری بازانیه و ارسازه از زبال معسول با سنی نما در النامر این گونه بعمه آئه هرار یک حل توصفس داین مقام ادا نساد حاره می باهد با و بادعای المال که از اهل آل لعب الدحر ایسال که ۱ سادة بدر خصایص هر اعب ابد نصف آ را د کری در حمی یابد .. هوش را در می سود - و جون ارين النجمي هم فراع حاصر رو ميلاعلا مار عشا الحماعت الدا الموده اسحل د، رنف مین در د - و بهنگام آسایس خواه رست خواه روز مجلسیال فصوح بیان حوس بفریر شیرین ران در سی دردهٔ حوانگاه داد تامهای پمشنتیان و احوال گدستگان از روی کتب سار و تواریخ معشر مثل فصص ا سی ۰ مه مات اولیا و اطوار لموک و ورا او احلاق حکماً و علما و امثال این طایعه که دستور العمل کلی و قانوں سامئی کردار و گفتار ارباب حد است - و عث عبوت و حسرت اصحاب بعد رب و عمارت منسود - نسخم سريف آل فيلة معيلان مى رسائما بالرائق طبعت اسرف عربية السب كه از عايت لطاف عربري و لطاهب طبيعتي مه ،س سي منسوسة عبر را ١٠ روه مي داريد ـ و يا سمكن دست همادون بدآن دمي ريا بد - و اگر احما آ ب باش واقع شود اگر همه جواهر که لطاف برین اسیاء است فی العال دست می شویند - و ممل خاطر همایون بهطریات روح بخش مثابه ایست که شمه ازآن در حیر بیان نگنجد و در مجلس خاد طراز پیوسته اقسام عطربات و انواع بحور میا و موجود می باشد و رخت همایون آن خدیو زمان آنجنان عظر آگیں است که اگر احمایا براهی اتفاقی عبور والا افتد - آن شارع رسک افزای عرصهٔ ختن ممکردد - و بعددگارئی نسیم مشام حمانی معطر مشود *

نوحه خاطر اشرف در بارهٔ استحکام بنیان معدات بعایتی است. که باوجود فسحت مملکت هندوستان که سه طرف آن بدریای شور پدوسته در كل سمالك محروسه احدى ارادة ظلم بخود مصمم تميتواند ساحت ـ و مسهمات روایان صوبحات متشخای مؤاحدانی همانون سر مو بخلاف عدل نتوانند برداخت ـ و اگر احیاناً بی سعادتی بیکی از امور ردیه اربکب نماید . و صاحب تاثبدی مرتکب ستمی گردد . بمحرد خبر رسیدن حقیقت سزای عمل نکنار خویش می بیند . و اگر در صوبحات بمنتصای عمل ناصواب کسی مستوجب سیامت گردد - با بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان انجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنبی ار پس خدا شناسی و حدا آگاهی است. با بجرم اندک عقوب بسیار بحال هیحکس عاید نگردد ـ و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیجرم معذب نشود ـ اگر احیاناً از سفاکی و ناباکئی سلاط س نراکمه و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور منشود . از آنجا که معدلت و انصاف درطنت مقدس مضمر است مطبیعت اشرف از اصغای آن منغص میکردد ـ و مکرر بر زبان فیض ترحمان گذشته که بادساه علی الاطلاق گروه قدسمی شکوه سلاطین را در سایر طبقات انسانیی ازآن درگزیده و عنان اقتدار حمان دركف اختيار انشان سنرده -كه جميم خلايق كه وديمت كبريل خالى اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشد - بدون نصف و معدل ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندندهٔ درگاه ایزدتعالیل نه _ اگر جميع صفات بسنديده و خصايل بر گزيده آن خداوند على الاطلاق و خلاصة انفس و آفاقی نقید تحریر در آید - سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهن دسور العملی باشد - و هدایت طرازان بچار سوی قبض بزدانی و عنایت سیحانی راه يانند _ ليكن خامه را چه يارا كه متكفل تسطير صفات هما يون و محامد مناقب معلیلی تواند شد .. لاجرم مجملی ازآن به بیان آمد .. اممد که قوایم اورنگ خلافت استقامت بديادش مانند قواعد عدل و قوانين داد معيط ثبات

و مرکز درنگ شود و روزگار دولت باستقرارش بصح روز نشور بیبوند بابد * طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنباد شاهجهانی که مبندا از مبداء بی منتهای جلوس همایون صاحبقران ثانیی است امید که نقای منای آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نطو بكار فرمائشي فطرت ازل آورد و رهمائشي خاطر البهام پرورد در نسمیل کارها و تحصیل آمائی اعمال که تنهمه حساب ناگریز حمان سعاز و صرورت عالم صورت است بد آگود استنباط عرایت و ابداع بدایم نموده اند ـ که بهیچ طریق پی پروشی و زاه سهنجاری نتوال برد که بى سپر نظر آل پىش قدمان و طى كرده انديشة آن ييس آهنكان نشده باشد - ار آنجعله وضع بناى تاريخ است كه سشخص زمان و مقياس تقدير و بعيين مقدار است - چنائچه صبط مقادير اعمار و تشحيش وقايع سهمه در خصوص اوقات و همچنین سر انجام حزئیات نظام کل خاصه معاسلات و مصالحات و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد ـ جون وحه حاجب به آن از آن ظاهر تر است که بروشنگری تبین حجب بحتاج داشد لاحرم بآن نمى پردارد ـ و محملاً معنى باربخ بحسب لغت قرار دادن وقب اسب وحد اسم رمائي سب معدود از مبداء معمود تا بوقب مفروض بحمت تعين ازمنه و آوال مابين سابق و لاحق آن _ چنانچه سداد آن موقع سبوح امرى عظیم الشان منتشر الدكر مثل ظهور ملتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شد. باشد .. و طريق و وضم آن درميان اكثر اربات دول و ملل مختلف اتفاق افتاده .. چنانچه بعصی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او ساخمه اند - و علمى هذالقياس از جلوس ديگرى تا وفات او ـ مثل فارسيان که تا خامهٔ یزدجرد بن شهریار بدان شیوه عمل می نمودند . و ازآنوقت باز اریخ یزد جردي از هلاک او مسطور است و بزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است مكه سكندر منسوب است - را آنكهاز جلوس اسكندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن ۱۱ غلامال او مملک مفتوحة اورا قسمت نموده - و در سبادئ سال سيزدهم ار رحل سكندر از

حمله ۱ انطیاخوس و سولونس و بطلموس و اریداوس چهارم غلام سولونس معنوان تفرد و تغلب بلاد مشتركه را مدسب آورد و فسحب دستگاه ساطب او عرض عريضي يافيه ير اكثر ملوك عمد عالب آمد _ چنانچه به سحاطور بعنبي قاهر به يوناني زبان ملقب شده بنابر آنكه استيلاي او از امور عظیمه بود ابدای مفرد او را ماریخ گرفتند . و ساریخ اسکمدری استهار یاف ـ و تواریخ دیگر ثیز درمیان جمعی معمولست ـ مثل تاریخ آدم و طوفال نوح عليه السلام و غرق قرعون و بناى حصرت سنسمان علمه السلام ه کل اورشلیم یعنی بیت المقدس و بخریب بخت نصر آرا . و عرب در ایام جاهلس قدیم از وقایم مشهوره و حروب عطیمه که درمیال ایشال واقع شدی ابتدا می نمودند - حون حبشیان بر یمن اسملا یافته در سالی كه بعام الفيل معروف است تصد كعبة معظمه تمددند مبداء آن ام عطمم ماریخ شده - وتا هنگام ابداع هجرت آن ماریخ معمول بود - و هنود بنابر فول ابو ریحان درکناب نفتهم تواریحمحتلفه دارند . ومشهور ترین تاریخ سک کال است یعنبی زمان سک که طالمی بوده برین کشور مستولی واز سداء رسان قتل او ابن باریخ معتبر را احتمار نمودند . و اهل بنگاله بتاریخ لچهم سین عمل مینمآیند . و گحرامیان و د کنیان متاریخ سانباهن و در اوحین و دهلمی داریخ بکرماحیت معتم است - سطلب از بطویل این مقدسه آنست که جون در عهد اکبر بادشاه بنا ر آنکه درین کشور بواریخ مخبفه معمول بود ـ و تاریخ هجرت ار مدت امتداد طویل الدیل شده و ضبط آن بر هنود اشکال داست کاجرم آنحصرت بجمت آسائی صبط ایسان خواهش وصع داریخی نمودند _ حون این معمی منافانی با تاریخ هجری بداست ـ چون آن ناریخ ما بند ۱ بن فويم آنحضرت على الله عليه و سلم با رمان قامت بايدار و مسمدام خواهد بود - لهدا دانشوران عمد سال علامة دهر امبر فتح الله شراري و علامه شخ الو الفصل و ديار حردوران مبداء جلوس آن حضرت باریخ گرفته بنا یح المهی موسوم ساحتند . و بنای ادوار آبرا بروس ترک وابعور بر مینارهای دوارده گداسته هر سانی را بنام یکی از سهور دواردهگانه شمسی سه دارسیان در ن دری ناسده اند دوسم نمودند . حنانجه به بسط تمام در آکبر نامه مسروح است - در ولا که جلوس اقدس این پمکر قدسی

ا انطیاخوس (Seleucus), انطیاخوس (Seleucus), انطیاخوس ا Arrhidaeus), بطلیموس (Ptolemy).

پر سربر عرش وگرسی رو تموده و آب ر رنگی تازه بر رهی کار عام باژ آمده سر تا سر قرسوده رسمهای پاستانی ۱۰ میان ۱۰ افتاده . آن محدد عالم دین و دول که بمعتضای لط می طبع عالی ر نرا لب مش ارحمد همه حیر را دلاوير حاطر باسد ميحواهد بأن كمن وصع دركانه كه بايمان اسدال و دست فرسودهٔ المحال است بسمد بنموده با حول از راه دیداری تسمهٔ سین باسامئي مغاته مشهور پارسيان مرصئي خاط عاطر اسلام پرور . ود - لاحرم بمازگی رقم سخ برآن آئیں "سدہ سنا ادوار این ما بخ را او وقی عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادید - چه سراف این عدد سیار است و أكثر عظايم اسور عالم أسكال را حصرت واحب الوجود سوافق اين عدد كامل نصاب و عقد شراف انتساب آثريده ـ مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده کانه انسانی و اسال انتها - و از همد سریف بر عدد عريز كردهاى اللهي و مركزندهاى عواطف نا متداهي يعمى اين سلسلة دوات و دین که سر حلقهٔ آل صاحبقرال نخسش و همین حصرت صاحبقرال دومين اسب - چنانچه بوجوا كامل آنحصرب مصداق تلك عشره كامله و همعدد عشره مبسره اصحاب حصرب خيرالبشر شده . اول جمادی التاسی سمه هزار و سی و همت هجری را مبتدای این تاریخ بی منتها اعتبار بموديد ـ و فرار دادية كه هراده ساله الحوال حفادت أل دار اقبالنامه كد حسب الحكم اشرف نكاشئة قلم سحن سلحال بلبد قدر مثل وزير أعظم سعد الله حان و وحبار الدوران سامع حميد گشته بـ و حاسهٔ تقدير ار نام نامني آن مصرب ببادساهامه بعبير نموده - در دفتری حداگانه ایراد نمایند ـ حنامحه مدسمور مذکور وقایع هر سال که از سوانح سال دیگر حدا شده یکحا سمت دکر پدرونه از آغار حمادی اتایه آل سال ابتدا ماهته باین عنوان مثلاً معمون و معین گردید ـ که آعار سال اول از دور اول. آعاز سال دوم از دور اول ـ و همجمين تا آخر آن دور كه سال دهم است ـ و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر رمان و منتهای عدد باد - جون این صعیف را نظر در نکارس حقایق احوال آن ملک الملو ک ملک حصال بود - و مفصد اعلى حر به تحرير خصوصيات مآثر و مكارم خصوص کارنامهای آن خدیو کانگار که سیخ حمد و عریران دیگر متعهد مهان و متکفل اتیان نموداری ازآن سده الد به لاجرم حامهٔ وقایع نگار درین خرد نامهٔ اس آئی راضي سکارس ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز حلوس مبارك با الجآم رورگار فيض آثار و حايمة عبهد سعادت مبهد

آنعشرب یکحا باندازهٔ دسترس، بذیرای تحریر ساخت - و بدستور آثار نامهای باسان و تواریخ پیشینیان در معرض بنان خصایص آنعضرت بظهور رسانید*

بیاں نخستین امری که ازآن قدوهٔ سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام فضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

سراوار مرسة آلَهي سر افرازی بود که حون بهایهٔ سلطب رسیده پای در مدارج رفعت و دولت داشتاهی امهد ـ هر آثینه ناس حدود و احکام نواميس اللهي كماهي حقها الدارد - وحفظ مراتب اوامر و نواهي شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علبه و عنبی آله و اصحابه بدآنسال که ساید و باید بحا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام و طریق تعظیم و احترام درآید که مهیچ وجه امری از امور که مشعر بل موهم دلیری وگستاخ روئی باشد ازو سرنزند . و ارتكاب سيوة كه سيه بل مشتبه به بمروشى و بيطريقى بشد بمهيج باب تحويز لنمايد - حصوص قوانين السنديده نما كه در ظاهر نظر و بادئي رای اشتباه آن باوصاع و اطوار منتدعه نکوهیده آئین باشد - تاعموم مردم که در سلوک طریق سریف و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند . بدستوری که سابقاً مذکور شد - سهانهٔ پیروی ایشان رفته رفته بیراههٔ انحراف پیش نگیرند ـ چنانجه اکثر انواع دع در پاستان روزگار باین نوع ابداع شده ـ المنه نه معالی و مقدس که اعلی حضرت ظل سبحاسی صاحب قران ثاني از سبداء احوال فرحنده فال تا الحال بموسته بر وقق اعكام كتاب و سنب اطاعب وطاعب پسشه كرده اند - و طريقه متابعب پيروئي حصرت رسول صلى الله للله و على آله و صحبه و سلم پيش گرفته درين باب بمثابة اهتمام دارند - که همدرین روز سعادت افروز که روی سریر شاهنشاهی از پرنو جلوس فرخندهٔ آنسرور زیور فر الهی گرفت ـ نخستین امرى كه از موقف خلافت بيراية صدور بذيرفته حلية تفاذ يافت ـ نهى سجدة تعظيم اسب كه از عهد حضرب عرش آشياني مقرر و معهود

شفه بود .. جنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازست امتیار مع یافتند . یا باحراز موعی از سایاب سرافرار می گشمد . از روی دمطیع برأه نكريم در آمده سحده سعا سي آوردند و اين در ور دواصع در ملل سابقه بمنزلهٔ سلام بود و همدست دستنوس - و سحده قدوسیان آدم عليه السلام را و سحدة حصرت يعلوت و ١٠ لاد الحدد نظريق لعظيم و تكريم حصرت يوسف صديق را ارين دست موده - چون قاوح نامبية رسالت حسهه افرور ظهور گردید - آنشهای سابق صورت سے پدیرف یا دوینوف که حضرت ساهنشاهي سانه افعال برسر بخت و باخ الداختند ببادر آبكه از راه کمال نقویل و پرهیرگاری در اکثر ا ور مدحه نیز مهایب حویشتن داری سی قرمایند .. ۱۰ حای امور منه د راضي باین معنی کشده عموم مهدم را آنال محبوع فرمودند - وشبستان هند رآ آا سراو به پرتو چراغ شریعت محمدی توراکین ساحته بحای بحده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و یا ک گوهران دودهٔ سیادت و ستخبان اهل بیت ناظم دیوان اسالت را و مسند آرایان محمل علم و مرحله پیمایان جاده فضل و پموندگسلان علایق و درویشان کاه ل که بپایهٔ حقیقت ستافته اند . از سمر آنکه سزایش معطیم و شاپستکئی تکریم دارند اونن دست نواصم که باعث سکسته رنگئی سان این طبقه است سعاف درموده مقرر بمودید . که در وقب دریافت ملازس بسلام نماز ادب را سام نموده هسکام وداع مصحف الدلاص در فالحد حتم نمايند . رهي عمايت ايزدي كه ما مشتی دست حوس حوادث دهر ناپایدار و معتوب آحر الرمان را در عهد جنین جهاسایی اسلام پروز دیندار دادگر بادساهی کامل سحا سام جود رعيب پروز در عرصهٔ وجود جلوه كر نموده . كه ورع و پرهيركاري آن حصرت درین مربعه - وسایر مکارم احلاق در مربه که آگر بعثل تا روز سمار مل ما نقطه: آخر ابد مراتب کیف و کم آل بسمار در آید - عمود ایکسمال ار عقد آل بعرساید _ و درجات اعداد نامت می از لمرط بعداد بهایان برسد _ هنور هیچ از مراسب آل بحساب در سامده داشد - محمد آلله ثم حمد آله - و اص جلیل القدر ار موقف حلام در ماب ارسال احمام حمال مطاع باعیال دولت که درینولا درصوبحات ولایات دور دست بوده هنور سعادت حصور در نیافته بودند عز ورود یاف _ و عنوال آنها بطعرای عرای ابو المطفر شبهاب الدين محمد صاحبقران ثاني بادشاه غاري موشح و مرين شده بمهر اوزک اسرف محموم و مشرف گردیده . و آن خاسی سب معظم که

سجده گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سههر فرخی و فرخندگی را آفمات فروغ پردا: ـ گردات دربای حشمت و اسلالست و عینک دیدهٔ دولت و اقبال - خادم ، اسمال زیردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او _ هم صاحب دستكله است و هم صاحب سار _ بر ايادي دسترس تمام دارد - امرور دستركه او دارد ببالا دستي انگست نماست و حون خورشيد بامور و نور پیر . جرا دست از پنجهٔ آفتات نبرد که نام هما بون بادساهی خط جبین او گسته ـ و اسم فرخندهٔ ساهنساهی سار نوشب او گردیده ـ چشم بد دورکه سخص امال را بمثابهٔ حسم است و ساهد منشور را دیدهٔ سرمه ناک د همادا عش آن آبحیات است که در ساهبی حا سی کند ـ یا کعمه که بن دسما هی در میدهد ، یا تور دیده ۵۰ بسالهی در می آبد . تقش او یا فرح فالمي درست نسسته - و عکس او در فرس مرحمت عنوال هیکل آیات رحمت کسمه - با سام جنب مکانبی ۱۰ اسامنی هستکانه اجداد پاک نزاد رست داشت سه سهر در آدان آوج گرای شهرت بود -و درین ایام که از نام نامئي حصرت سلمان مفامنی که دفتانت المهمي از روی آثار عظیمه وسط حمیهی آن نکین سعادت فرین شبیه حانم جم گشته .. بانتظام این اسم سامی در شلک اسامئی آدادی والا گهر معمور حسول سشوه و معنئی زر ده دهی صورت الدیرفت و خطاب عشره مسره یافت .. و در معمی آمایی در به سمهر حلومگر تردیده که نام افلاً ک له آبای علوی انام روس كرده است و در سلسلة معولات عسره حوهر له حالب بالدات اوسب پدید آمد - و حام کردید که نر یک روی روپیه و منهر کلمهٔ طیبه که آرایش حانسهٔ حاطر کامل عمارا سب نگارش نمایند - و در حاشیه نام نامئي حلفاي راشدين كه اربعه مناسبة حساب خلاف ابد طرارش دهند ـ و در روی دبکر اسم سامی و ااتاب نامئی بادشاه بامدار آرایش بحشد . زهی فرحمده نامی که آسمال نزرس منگیرد و از سادی جول نفش سکه بر خود سي بالد - درست مغرسي آفيات و سهر تمام عيار بدر كه سال و ماه در رشتهٔ بروج صرافان قصا و قدر روانست - از رسک یکی فلب و دیگری غیر سال برآمد، - سیحن در اصف او درست گفته می آید ـ و معنی در ستایش او عمام عیار گفته میسود - اگر سحمو، را حول دم همانول خویس بزر بركشد مى سرد - الحمد شد كه را نس در عهد ممار اس جارياري گرديده بكردار قلب سره ارباب قبول بدكر كلمه طيبه و اسامني حفا مي پردازد ـ و کیمیا ساز سپهر صعب اندین که پیوسته عمل شمسی و مري در پیش

دارد - از تمام عیارئیآن زر و سم مسکوک در حیرت اقداده هر شام و صبح زر و سیم ماه و مبهر را در کبسهٔ خود پنهال می سارد به اشرایی از نام اسرف جندین مایه شرف گرد آورد ، و رویده از انقاب اقدس بهرارال سادت رو شناس گردید ، درست مغربئی آفات چون از شرف سکه معرهم است ، هر شب ماند زر لئیمال حاک بر سر مکد ، و را سام حدار ماه حول از رام او مایوس است باوحود سامی هر سه گداخی سیای د *

بالجمله اول فرسان له صدور یافت منشوا افتحار اسی و اعتبار سرسدی یسی الدونه عصد الحلاف آصف حان بود - که از روی عاطف و عنایت بدستجمل حاص که حط آفات از رسک آن نافیه گردد نگاسته آثار مهربایی را بر روی روز افکندند - و هر سطری از آن فرحنده مشور که استخهٔ سورهٔ نور بود - سرمه سای حسم افعال گشده از به پرواه مفاحرت آن همای اوج سعادت ساه بالی گردید الا

نهل فرمال مذكور

دانای رموز سلطنب عظمیل - ۱۰قف اسرار حلاف آنبریل - سر حین یکونگان وفادار ـ سلالهٔ یکجهتان حق گدار - کار بردای سف ه فلم ـ مدیر امور عالم ـ زیدهٔ حواسن عالیشان - فدوهٔ اموای بلید مکن ـ عصد الخلاف بمین الدوله ـ عموی بجان برابر آصف حان ـ در امان حصرت ملک منان بوده بدایند - که در چهارم گیری روز مبارک دور بیه بیست و پنجم بهمن ماه موافی هشیم جمادی الثانی سنه هرار و سبی و هفت عجری بمنازکی و فیروزی در دار الخلاف اکبرآداد حلوم میمنت مانوس بر تخت سلطنت و دربر حلاف واقع سده - و بدستوری که معروص داسته بودند لفبرا سیات الدین قدار داریم - حما چه م سار آن مارا بعنوان سیات الدین صاحب قرآن ثابی ساهجهان بادساه غاری در حظمه نه درین روز بلد

لله الحمد که آن لفش که حاطر میهواست آمساد آحسر ریس پردهٔ تقدیر سرون

امیدواریم که الله تعالی دادسا هئی کل عدوستان را که معض کرم خود دما عنایت نموده بر بادشاه سما و سما ده سریک عالب این دولت اید مبارک گرداند و روز بروز فتوحات داره و نصرت های ی اندازه دصت ما شود - و شما هم بعمر طبعی رسیده از دولت ما دولتهای عظیم یابید *

آنگاه از راه دنیقه سنجیای قه ر شناسی و مرتبه دانی القاب هر یک از عمدهای دواب و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشان بلاغت نشال در فرامین مطاعه و امثال آن بحنس بنویسند -ما حنى مرببة هر يک از بندهاى خاص بموقع خود ادا شده باشد . و ارباب انشا انقلاب زياده از قدر و كمتر از پايهٔ همكنان ننويسند . از حمله القلاب يمين الدوله بهمين عبارت مقرر سد .. اعتضاد خلاف و فرمانروائي .. اعتماد للطنب و كشوركشائمي ـ فصر خالم ابهب و للخنياري ـ آب گوهر حقیقت و جان سپاری ـ طراز آسین ابهت و حلال ـ گوهر سریر دولت و اقبال - معدمه الجيش معارك جهانستاني - بقدمه العيش كام بحشى و كامراسي - مونس وحدت سراى حضور ، محرم حاص الخاص سراير سرور - ذوى الخصايل الرصيه و الشمايل المرصه - صاحب الكمالات الصوريه و المعبوية ـ مستسار دولت خافاني ـ مويمن بارگاه سلطاني - انحم آراي محفل انس ـ صدر نسبن ساط قدس ـ همدم دلکدای محلس خاص -محرم خلوب سرای وقا و اخلاص - دقیقه داب سرایر بادشاهی ـ رمز سناس عالم مزاحدانی و آگاهی - مورد الطاف ساهشاهی - مرجع عواطف ظل اللهبي - حوهر سرات حقیقت و وفا - فروع شمع یکونگی و صفا مسعله أفرور فطرب اسرافيان - دانس أموز طبيعت مسائيان - عدوة حوالين بند سكان ـ سارر الملب يمن الدولة أصفحان *

و چون آن عصد ۱۱دول در عهد حدرت حدث مكاني عف هزاري همت هرار سوار دو اسهه سه سهه منصب داست عايبانه يه هزاري درت و هرار سوار دو اسهه سه اسبه اختصاص بحشيدند *

فهرست اسامئی جمعی از سعادت مندان ارادت کیش که بنابر سلسله جنبانئی دولت جاودانیی در رکاب ظفر انتساب این بر گذیدهٔ عنایات حضرت ذو الجلال از مبادئی ایام فترت تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر همه جا حاضر بودید

چون این سک احتران سعادت یا ربحکم بهبود جوئئی همت والا نبهمت و کار طلبئی عقل به اندیس در رکاب سعادت همه ما همراهی گزیده

دقائق جانفشاسي و سربازي بالعمل درجاب امكان رسانيده _ خاصه آنانكه يكار فرمائي طالع ارجمند و رهنمائي بعت بلند ار نقطة اول شاهزادكي تا اسجام كار كه عيط چ خ دوار بدام اولياى دولب كرديد - و ار جلوس ايد پهوند بايدار حق بمركر خود درار كرفب - يركار وار پاى ار سر ساخته در هر مقام كام ثبات و استقرار بر جا دانستند - چانچه ار كردشهاى نا ملايم روركار و نقلباب بي برنار ليل و نهار ملول بكشته كسل و تهاول را سك راه نساختند ـ و از بلندي و بستي مسالك طلب فتور و سستي سخود راه نداده رحنه در سد روئين رسوخ عزم متين نيندامتند ـ لا جرم اسرور بر مطلب خويش ميروز گشته و كار بكام و گردش رورگار بر ومق مرام ايشان شده بمناصب و مرابب والا رسيدند ـ و صاحب صوبة ولاياب كرديده رسانيدند ـ و البخمنه اسماى جمعى اراعيال اين وها كيشال بنادر آنكه سرماية مباهات و اصخار جاودال اولاد ايشال باشد درين مهرسب حرد نامة آداب مباهات و اصخار جاودال اولاد ايشال باشد درين مهرسب حرد نامة آداب

سيد مطفر خال - اسلام خال - ورير حال - قليج حال - بهادر حال روهيله - معتقد خال - صغدر خال ـ دلاور خال بريح - سردار حال - راب بسهلداس كور - يوسف خال تاشكندى - راجه منروپ كجهواهه - ميرار مطفر كرمائي - سير شمس - رصا بهادر - حال بنار حال - يكه تاز خال ـ احلاص حال - خوابه جهال حواقي - احساد حال حواجه سرا احداد حال سهمند - زيردست حال - دركتار حال - دويت حال - رسيد حال حواجه سرا - شرره خال - يكدل حال حواجه سرا *

العن این حکایت ساسان سپاس گدار و پرستاران و ما آئبی جاسپار استحقای اینگونه عنایات گوناگول که در حی ایشان بطهور رسید، داردد و این مایه مرحمت نمایان و و این پلیه عاطعت بی پایان که دربرهٔ این گروه پا بر جا ناب قدم که در عرصهٔ حانعشادی و سر باری هیچ جا سرموی پای کم نیاورده اند - بسیار بعا و بعایت بمومع واقع ساه - و چکونه جنین باسد که شاهنده حی آگاه و ما طلب حقیقت خواه بمقتصای مرتبهٔ طل باسد که شاهنده و دهش را بجای رسامیده اند - که محشتن آنحضرت را سبب و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه مهانه و دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثاب قدمان عرصهٔ و ما

و حقیقت و حق شاسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اغلاص درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - اگراز پر تو عنایت نمایان چون زر تاب چمهرهٔ امید پسرخروئی و رو شناسئی جاوید برامروزد بجا - و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وقاداری بمیزان استحال و اختیار سنجیده آید - اگر از فیض عاطعت سرسار مانند در شاهوار ارجمندی ابد و اعتبار سرمد اندوزد سرا*

فهرست برخی از عنایات بادشا عالم صورت و معنیی که در عنفوان جاوس اقدس نسبت بامرای حضور بظهور آمده سوای صوبهداران و امثال ایشانکه در دربار جهسان مدار حاضر ببودند

خديو مالك رقاب اعظم ساية پايندة آفريدگار عالم عظم شأنه و سلطانه که بنابر اقتضای عنایت ارایی و لطف جبلی بسایر صهات آراسه حاصه بغيض وجود مفيض الجود - اسد كه ار لطّف كأسل آن حضرت متصف پدوام و حلود دیز گردند . پیوسته بمقتصای داب کامل صفاب در افاصهٔ فيوضاك نسبب بفقير و على و سايل و مستغنى با وسايل د بي وسايل بریک نسبت و یک حال آمده - درین احیان " نه جلوس ادرس رو داده رسایل بخشش و بخشایش سهیا و آماده شد . و دست آوبر د . و دهش پلسب آماه - کف جود مایند درهای خزاین عامره بل ابواب معارل و معادن کشاده مخرونات کان و مکنونات دریا را نیز نعموم عوام . حو ص عطا قرمودند به از جمله امرای عطام را باحداث مناصب و افزایش درحاب آن و خطابهای مناسب و خلعب فاخره و سلاح گراندا به مثل ساید و خنجر مرصع و امثال آن و علم نقاره و دومان و طوع و اسپ ب . حد زرين و فيل با يراق سيمين و انعام نقد و نظاير اينها بتماوت مرا ب كميت و كيفيت فراخور حال هر يك نواخند - بنابر آبده بعصيل بو مهاتب چون بآساني دست نمي دهد ـ و ظرف تقرير و بحرير از فرا ، ه متعمل آن نمي توآند شد ـ و مراحم بي پايان ده نسبب باحار پ

و اکثر خدم و حشم و ارباب استعدار و استحقاق از انعام نقد و اضعاف سراتب بظهور رسیده - آن خود امریست سرون از احتمال احاطهٔ دایرهٔ امکان - لاجرم درین مقام عنایایی که نسبت بامرای عطام تا هزاری منصب واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را ناهار از قلم می انداند*

مهابت خال از مرحم حطات والای خان خاناتی و سهه سالاری و خلمت خاص دا چار قب طال دو،ي و حنجر مرضع و شمشر مرضع و علم و نقاره و تومان و طوع و اسپ خاصه مزین برس طلا ، فیل خاصگی با براق سیمین و پوشش مخمل رزیف و ماده قبل و جهار لک روپیه نقه و منصب هند هزاری هند هزار سوار دو اسیه سه استه سرابرا، صهرت و معنی گشت ـ خان عالم عخلعت و خنجر مرضع ر علم و نقاره و است و فيل و منصب شق هزاري ذات سے هرار ، وار رايت افتحار ، ر افرانس ، قسم حان بخلعب و خنجر درسم و علم و عاره و قبل و منسب پنجهزاری ذب و سوار ازآلعمله دو هرار سوار د، اسیه سه اسه و تسلیم صويه دارقي بلكاله بتازكي اعتبار الف ما نشكر حال تعلفت و خمعر مرضع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هرار داب ا[..]ن نوارش يديرفت - ورير خان بعنايت خلمت و حمير مرضع و علم و بهاره و اسپ و فيل و منصب پنج هزاري سه هزار خوار ۱ ادام يک اک روپهه مرحمت الديو سد يا سياد مطمر حال الخلعا والخنجر والاحسياء مراضع والقاره واأسب و فیل و منصب چار عراری دات و سه هرار سرار و هشتاد عرار روپیه نقد مدماً در آنار و بر مدعا یافت و هر کدام از راحه حی سنگه و میرزا حال بن شاه نواز حال حانان عبد الرحيم سنصب چار هزاري ذات و سه هزار وارو خلف و خنجر مراصع و علم و نقاره و است ر قبل بلبد پایکی أندو ختند ـ و بابو خال نريج بعنايب حلعت و خنجر مرضع و علم و اسپ و فیل و منصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوآر و پنجاه هرار روپیه نقد کامروائی یافت ـ راوسور بمهوریته زمیندار بیکا ، _ حلمت و خنجر مرضع و علم و نقاره و اسپ و قبل و سنصب مار هزاري در هزار و په د سوار . دلیر خان بارهه خلعب و خنجر مرضع و عام و نقاره و قیل و منصب چهار هراری دات و در هزار و حهار صد سوار بهادر خان روهله خلعب و خنجر مرضع و علم و نقاره و اسب و قبل و منصب

⁽١) ن [و سوار و انعام يك لك روبيه] ل

چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپيه نقد - ميرزا مظعر کرمادی حلعت و خنجر مرضع و علم و اسپ و قبل و منصب چهار هزاري دات و هزار و پانصد سوآر و سي هزار روپيه نقد - راجه سهارت سدیله خلعت و جنجر مرضع و نقاره و منصب سه هزاری دات و دو هزار و پانصد سوار ـ مصطفیل حال درکمال مخاطب به ۱رکمان خال خلعت و حنحر مرضع و علم و مقاره و اسپ و منصب سه هزاري دو هزار سوار ـ سردار خال خلعت و حمجر مراضع و علم و نقاره و اسپ و فیل و سسب سه هزاري نات و دو هزار سوار و سي هزار رويسه اقلاء بهار سنگه ينديله حلعت و حنجر ، رضع و متعبب سه هزاري دو هراز سوار - راجه يسهلداس ولد راحه كودل داس كور ارجمله بندهاى معتبى جانسهار حلمت و خنجر مرضع و علم و اسپ و قبل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و سنی هرار روپیه نقد .. صفدر خان خلعب و خنحر موضع و علم و اسپ و فیل و مصب سه عزاری هرار و پالصد سوار و پیست و په چ هراو روپيه نهد د دليج حال سلعب و خمحر مرضع و اسپ و علم وقیل و منصب دو مرازو پاصدی هزار سوار و بیست و پنج هزار روبيه نقد - سيد مهوه محاصد بديدا رحال خاعب و خنجر مرضع و علم و اسپ و منصب دو هزاري هرار و پايصد سوار ـ احمد بيک حان خلعت و اسپ و منصب دو هزاری دات و هزار پانصد سوار ـ بادو خان کرادی خلعب و خنجر مرضع و منصب دو هزاری هزار و پانصه سوار ـ مخمار حال خلعت و منصب دو هزاری دات و هزار و دویست سوار .. رضا بهادر مخاطب بحدمت يرسب خال ار جمله علامان خامه بعنايب خلعب وخنجر مرصع واسب و فيل و بيسب هرار رويه قد و منصب دو هزاري دات و هزار و دويست سوار و خدمت والای مير بوركي و مرحمت عصای مرضع انگشت نما گشت ، علی قایی درمن نخلعت و علم و منصب دو هراري هزار و دويست سوار ـ يوسف عد حان خلعب و خنجر مرضع و علم و اسپ و نیل و پانزده هزار روییه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار - حال آثار خال خلعت و حنحر مرصع و علم و اسپ و فیل و دوارده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار احداد خان مهمند خلعب و خنجر مرصع و علم و اسپ و قیل و ده هزار روپيه نقد و منصب دو هزاري ا [ششصد]ع سوار - دور الدين قلي خلعت

⁽۱) ع [هشتصد] ل

و منصب دو هزاری الهانصد] مسوار - سلا خواجه خوافی بعطاب خواجه حمان خلعب و اسب و منصب دو هزاری ششصد سوار -اعتماد خان خواجه سرا خلعب و حصب دو هزاري بأنصد سوار ـ سيد يعقوب يخاري سلعت و منصب هرار و بالصدي د ب و هر ر سوار ـ ستر سال كچواهه خلعت و عام و منصب هراز و پايصدي دات و هرار سوار - جکال راتبهور حدمت و منصب هزار و پانصدی دات و هفتصد سوار باسيد عالم بازهه خلعت و منصب هرار ی پانصدي سشصه سوار با زبردست خال خلعب و ، نصب هزار او پانصدی سشصد سوار و هشت هزار روبيه بقد - حيات خان ولد علي حال ترين از بندهاي روشاس حلمت و منصب هرار و پاتصدي دات و پانصه سوار و شي هزار روپيه اعد ، چنهان ندان که کر جلعت و منصب هراز و نابصدی دات و پانصد سوار و پنج هراو روزبه اقد با تویت حال خلعت و منصب هرار و پانصابی چمار صد سوار و پنج هرار روپیه - یکه تار حان خلعت و منصب هرار و پانصدی حار صد سوار و پنج هز ر روپید نقد به معز ۱۱ممک خلعت و منصب هرار و پانصدی دات و شسه د خوار - هر ی رام کجمواهه خلعب و سمي هراو ٢ [و پانصدي پائصد مار]ع الراهيم حسين حاطب بدرحمت حال حلمت و منصب هرار و دو صدى بانصد سور ما ميرزاخان ولد زين حال كوكه حالب و منصب هزار و دو صدي دات و بانصد سوار-عثمال حال خلعت و منصب هرار و دو صدى سنتهد سوار - راحه دواری داس کجهواهه خنیت و سصب هزاری هشت صد سوار -بهگوال داس خلعب و منصب هزاري شسصد سوار - دامه دامداس خلعت و منصب هرازي دات و پانصد سوار - كرم الله ولد على صردان حان بمهادر خلعت و منصب هواری پائصه سوار ـ معل خان ولد زين حان خلعب و مصب هزاري پانصد سوار - اكرام حال ولد اسلام حال شیخ راده خلعت و منصب هزاری داب و پانصد سوار -چیب سنکه صعب و سصب هزاری ذات و پانصه سوار - سراوار خان وبد لسكر حان حلعب و منصب هزاري پانصد دوار - شادي خان اوزبک حلعت و منصب هراري حهار صد سوار . خنجر خال چور آقاسي

⁽١) ع [هنتصد إل

⁽۲) ع [و دو صدی شش صد و پنجاه سوار] ل

خلعت و منصب هزاري جهار صد سوار ـ اهتمام خان خلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و جهار هزار روپيه نقد ـ شخ قريد خلعت و منصب هزاری ذات و صد پنجاه سوار ـ شير راد خويش خان عالم خلعت و منصب هزاري ذات و چهار صد سوار ـ ترکتاز خان خلعت و منصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپيه نقد ـ رشيد خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاري دوصد سوار و چهار هزار روپيه نقد ـ بالحمله عنايات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بادرای صدر وقوع عنايات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بادرای عدارو قوع والد بالحد بالحد بالحد بالحد در مقام بدستور تعصيل مذکور است ـ و انواع عراطف که بادرای نادور وساير بندهای رو شناس بعد ازين تاریج سمت برور و ظهور خواهد ياف در مقام خود مذکور خواهد شد *

بیان عزل و نصب بعضی از امرانی عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهبانثی صوبجات و فوجدارئی سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقئی ایشان

جماندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت خمیر گیتی پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایهٔ مقدار هر گرانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبهٔ هر سره و ناسره از یکدیگر باز میدانند - هم در مبادئی جلوس که در حقیقت خورسید وار برنو ظل آنمی بر روی زمین گستردند - بحکم مقتضای وقت و حال بناسر آنکه پایهٔ قدر بعضی ولات از ولایاتی که آنولا در عبدهٔ پاسبانی داسند والا تر بود یا آنکه سر کردن آن خدمت کما پنبغی از دست ایشان بر نمی آمد - یا نظر بدیگر جزئیات امور که متصور ارباب تائید که اصحاب عقل کل اند می باشد - و عقول ضعیفهٔ سایر احاد الناس بکنه نکتهٔ آن نمی رسد - رقم عزل بر صحیفهٔ احوال برخی از صوبه داران کشیده باتی را گذاشتند - همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نکاهبائی سرکارها مامور فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمت صوبحات مثل دیوان فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمت صوبحات مثل دیوان و بخشی و سایر عمال اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق ، نمرر داشتند - و بخشی و سایر عمال اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق ، نمرر داشتند - تا آنگاه که قرمت اقتضا کند - از حساب همه بهمه حساب شمار بر دارند -

و بروز نامچهٔ اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلی و جزوشی هریک المایند ـ صوبهٔ بهار آز تعیر میرزا رستم بخان عالم و صوبهٔ بنگاله از تغیر فدائي خان بقاسم خان كه درين آوان بحراست اكبر آباد قيام داست مرحمت شد - و صوبة كابل و بنكش از تغير ظفر خان كه به نابت خواهه ابوالحسن پدر خود بهاسبانی آن هدود مقرر دود به لشکر خان رجوع یاف - و دارالمک دهلی از تعیر مختار خان به قلیع خان باز گشت ـ اما باقی صوبها ماین تفصیل بر امرای عطام بطریق معهود قرار كرفت - صوية پنجاب و سلمان بدستور سا م بر كماشتكان دسمور الاعظم يمين الدوله أدين المله أصف خان مقرركشت _ و بندر لاهري برسم ابعام بآن خان عاليمقام مرحمت شد مصوبة دكن بخال جمهان لودهي و صوبة مالوه بمطفر خان معموري و صوبة كشمير باعتقاد خان و صوبة اوديسه بباقر خان و صوبة اله آباد بجهانگير قلى خان ولد خان اعظم بر قرار ماند -و چون صوبهٔ تته بشمر یا ر تعلق داشت و بعد از سانحهٔ او حنانچه در آخر دفتر اول ایام بادشاه زادگئی حصرت ، د کور گست سیرز عیسی تر حان را ارگجرات بان صوب رخميت فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد .. و همچنين صوبة كحراب كه در وقب بوجه از حنير ۱۰در الخلافه از تغير سيف خان يه شير حان تفويض بافته بود همچمان حال ماند - اما فوجدا رئي مبركارها مرزا خال نبيرة خان خادان عبد الرحيم داقديم اوسداري سركار قنوح اختساص یافت - دلاور خان بفوجداری سرکار میواب و صفدر خان پفوجداري سرکار سرونج و سياد بهوه بسرکار سيال دو آب و ممتار خان به مونگیر و حانثار خان بمندسور نامزد شدند - اما بعویض خدمت مالی صویجاب همین که خواجه جمان را حاسب دیوانی صولهٔ احمد آباد فرمودند باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان مقابه بر متصدیان سابن مدرر گشت - و آنچه بعد ازبن درین باب سانح گردد بجای حود بر وفق توفیق مدیر و منتشر امور مذکور خواهد شد *

سوانح این احیان بیست و هشتم بهمن ماه اللهی که چارمین روز حلوس الله قریس شهنشاه دین پناه بود - خان زاد خان مهین خلف مهابت خان حان خانان از دار السطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که فبله حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عطمی نمود - در همین تاریخ بصوبه دارئی مالوه و منصب پنج هزاری پنج هزار مرصع موار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع

و شمشیر مرضع و اتعام یک لک روپیه و مرحمت علم و تقاره سر بلتدی و بلند آوازگی یافته روانهٔ آن صوب شد . و پنجم امفندار راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنکه که به نسبب خالو زادگئی این آمروی آمای علوی و امهات سفلی او و اولادش درمبان راجها و رایان این سر زمین بل روی زمیر تا دور دامان قیامت سر بلند خوا هد بود - از جود هپور وطی خود رسیده جبین ىخت بزمين سائشى عتبه سدره درتبه رسانيد - و سنصب بنج هزاري ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرضع با بهولکتاره و شمشیر موضع و علم و نقاره و اسپ و قیل سرمایهٔ مزیدکا گاری اندوحت ـ و همدرین روز ارادت خان از لاهور رسده بملازس سعادت اندور گشت .. و بعنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرضع و سمشیر مرضع و علم و تفاره و اسپ و میل و تفویض منصب پنج هزاری ذات و خدمت آمیر بخشیگری برکام خاطر فیروز گشت ـ و همچنین مقرب خان و مسمح الزمان مملازست استسعاد یافتند ـ حون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صورئی خديو عالم بمرجعت خلعت مشرف ومخلع و از خدمت معاف گشت -و منصب مسیح الزمان سه هزاری ذات و پانصد سوار قرار باف . چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجا بور صورب حسن مآل این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینهٔ پیش بینی معاینه کرده از خط سیمای این پیر تعليم خرد آياب بم روزي خوانده بدد. برهنمرني هدايد اين سده والا راكه كعبة سلاطين روزگار اسب مقام ابراهيم دانسته احرام بوجه مي ست -و همواره به تفسير سورة اخلاص پرداخته آيات عقيدت مندي را بظهور مى آورد ـ درينولاكه بمالم بقا شتاف وخبر آن جهانى شدن او بمسامم عليه در جنير رسيد - لاجرم بهابر اداى حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار كمال عنایب نسبت به محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر عبد السلام ،خاطب باختصاص خان را به تفقد و دلحوئي او ارسال داشته بودند _ عادل خان در برابر این مایه عنایت کبر یل نهایت تعظیم و تكريم أن رسول عظيم القدر بجا أورده پيشكشي گرانمند أز انواع نفايس جواهر وغيره سامان نموده بهاية سرير آسمان نظير ارسال داشت - و آن سيد جليل النسب بر سبيل تعجيل معاودت نموده درين روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پشکش مدکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خدمت بخشي گيرئي دوم و عرض مكرر و مرحمت خلعب و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فيل و قلم

و دوات مرصع و خطاب اسلام خال ار سر و مقدخر و مامرو شد - چون بعرض مقدس رسد که رانا کرل آنجهانی شد - و جگب ستکه پسرش از مدیها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر نساب برد ـ و فروع اطاعت و ارادت از ناصهٔ احلاص و اعتفادش پربر طهور می داد - بنابر آل بعنایت آل حصرت از سرنو حبههٔ پختش بداع عمودی یعنی بیبکه که بهندی ربان عبارت از قشهٔ راجکی است ریئب پدیرد - و به نحویز اشرف بر اساط جانشینی بدر نمکن بافته مصم پنج هرایی میچ هرار سوا، و سابر و لایابی که در اصرف پدرش بود برد سلم گشب و بمرحمت سروها و گهیوهٔ مراسع و شمشیر مرصع و اسب و قبل که ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیر نراین ارسال یافیه سراه ازی حاوله پدیرند *

چهاردهم اسفندار افصل خال که از فضل پروران قفیلت کده شیراز است - و در هوشگیسی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار استار تمام دارد - به دارالسلطنت رسیله بمنصب چهار هزاری ذات و دو هرار سوار و خاص گرانمایه و خنجر مرضع و اسپ و قیل سر افتخار برافراخت - و در و از یربو تفریض میر سامانی بر قرار معبور چهرهٔ اعسار بر افروحت - و در همین روز راو دوداکه از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر صدار رسیده چراغ دودهٔ خوس از پربو نظر عنایت اشرف بتارگی بر افروخت و بمر حمت خلعت و حنجر مرسع و علم و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سر بلند گردید - و حسب الالحاص نواب مماز الزمانی از سر او که رقم عقو بر صحفهٔ جنایت و حریدهٔ جرم سف خان کشده منصب او که چهار هزاری ذات و سوار در قرار داید ـ و بیست و حهار هزار روییه چهار هزاری ذات و سوار در قرار داید ـ و بیست و حهار هزار روییه چهار هزاری ذات و سوار در قرار داید ـ و بیست و حهار هزار روییه به بالیانهٔ حکیم رکنای کاسی متخلص به بسیح مقرر گشت *

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت بسعادت مسلازمت اشرف و کامگاری پذیرفتسن عضد الخلافت آصف خان باین موهبت عظمیل در رکاب سعادت آنشهسواران عرصهٔ نامداری

اي خوش آنروز كه مترصد سالها از محنت انتطار بر آمده ديدة

امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حدد طالع بلند چشم بر راهی که بعد از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد . مصدای این سیاق انجاح مراد ساهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائش خان آصف صفات آصف اسب که عمرها بقد گرامئی عمر صرف برآمد این مطلب اعلی و نحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنها بدعای شام و سعر این مراد حدا حواه از حدا درخواسته - اتفاقاً در آخر کار مدعای خاطرس در وای استدعا بر آمده سهم السعادت دعونش بر هدف اجابت كاركر آمد - چناچه همين ولا در دارالساطنت لاهور آوازه نوجه قبلة سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل آلهی نقرارگاه سریر بادشاهی که آویزهٔ گوش ماه با بماهی شده بود ـ گوش زد و هوش ربای او كشت _ و از سرنو تارك دولت اوراخته و چهرهٔ اقبال بر افروخنه در ملازمت بادشاهزادهای کامگار بآهنگ دریاف سعادت بساط بوس با سایر سیاه نصرب پناه و جميم خيل و حشم بماريخ نوزدهم سفندار مطابق غره شهر رجب سنه هزار و سبی و هف هجري از لاهور روان شده ـ چون کوکبهٔ جاه و جلال آن فرخنه، کو کب بروج اجلال را در نزدیکیهای دار الخلافه اتفاق نزول افتاد ـ و خبر قرب وصال و وصول آن يوسفان كنعان اقبال و قبول که در مدن دورئي صوري از ملازمت قبلهٔ حقیقی و خدای مجازی خویشتن حرمان نصیب و ای شکیب بودند بنواحی آن مصر عزت رسید -حضرب مهد علیا ممتاز الزماسی بحکم استیلای شدت اشتیای که لازمه بعد عهد فراق و مقتصای قرب مدت وصال است - به نواب قد سیه القاب بیکم صاحب و نور دیدهٔ خلاف سلطان مراد بخش و دیگر بیکمان عالمی مكانب والا مكان حسب الاجازة سلبمان زمان بقصد استقبال والدين مکرمین و دریاف لقای فرخندهٔ شاهزادهای همایون قدم عیسها دم متوجه شدند - و ازآن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت شاهزادهای اقبال مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که حون قطعهٔ بهشت سر مشق ارباب عشرت است ـ پا در رکاب سعادت آورده در اثنای راه در سرابردهٔ که بجها این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده نموده بودند ـ اقتران نجوم سعادت لزوم طک دولت و اقبال و اجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد- چون اسباب مواصلت دور افتادگان در آن وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد ـ شاهزادهٔ عالیمقدار کامکار از اتمای فرخندهٔ آن ولیهٔ عصر که در حقیق برکب رورگار بودند سعادت

اندوز شده از پرتو ه الاقات نیرهٔ برج عصمت و درهٔ واخرهٔ درج عظمت یعنی همشیرهٔ ستیره و سایر بیگمان و شاهزاده سراد بیخش خاطر افروز گشتند و آن حمیده ستیری چند فرنسه محصر خصوص ملکهٔ عمید بر مراد خاطر فیروز شده از دون م الاقات اولاد و سیی نژاد و والد والا قدر و والدهٔ ماجده تا بوقت نشام خوس وقت و شاد کام موده - چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شیستان مغرب نمود ـ و شاهد رمانه بربع مشک قام طلام بر رو فروهشت - نواب مهد علیا با سایر حجات گزینان نقات عصمت مستد فروهشت ماوت فرموده برمراز معمود بانوی مسکوی دولت و سمع شب خلاف معاودت فرموده برمراز معمود بانوی مسکوی دولت و سمع شب امرور شیستان سلطنت شدند *

روز دیگر که عبارت از پنجستبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دول و اعیان حضرت از وزرای رسم سکان و امرای عظیم الشان حسب العكم باستقلال آن شهسواران عرصة دولت شتافته بعد از دريافت سعادت ملازمت در رکات دولت روانهٔ درگاه گشی پناه شدند ـ و شاهزادهای کاسکار و سپه سالار نامدار بآئین نسایان و نوزک نمایان داخل دونتجانة دارالحلافه گشته خواستند كه سعادت استلام عتبة كرسي سرتبه اندوريد _ خدايكان عالم و خديو روزكار مانند آفتاب جهائناب بدستور هر روز ار مشرق جهروكة عام و خاص والا طلوع قرحنده قرموده متاركي عالم آرا و جهال افروز گشتند - و نخسب نخستن گوهر معاب خلافت کبری گزین نو باوهٔ حدیقهٔ سلطنت عطمیل بادشاهزادهٔ نبکو محضر بلند احتر شاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یکهرار مهر و یکهزار روبیه بعنوان نذر و موازي اين مبلغ بطريق بصدق از بطر انور گدرانيدند . بعد ازآن شاهزادهٔ عالى قدر والا مقدآر ساه شحاع مراسم كورنش و تسليم و لوازم تعظيم و نكريم سدة خلاف بتقديم رسائيده هشب صد و پنجنه سهر و هشب صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساوي مبلغ مذکور بصیعهٔ تصدن پیش كردند . آنكاه شاهزاده والاجاه سوايا خرد بالغ فرهنگ كامل بصاب تام النصيب سلطان اورنگ زيب از روى كمال آدب انديشي و سعادت منشى وظایف احترام و اکرام این عالمی مقام کما ینبغی بجا آورده هفت صد مهر و هف صد روپیه بعنوان ندر و سواف این مبلغ باسم مصدی سطر اقدس در آوردند- چون نظر انور آن منظور انطارعنایت آفریدگار از دیدار شاهزادهای والا مقدار نور افروز گس ـ بجكم غلمه افراط محبب و اقتضاى استيلاي

شدت شوق حویشتن داري را درسانه راه نداده بیخودانه از جا در آمده یک یک را تنگ در آغوش کشده سدتی مدید از معانقهٔ آن تازه گلهای گلبن امید رایحهٔ مزید حیاب حاوید بمشام آرزو سرسانیدند .. بعد ارآن دستور اعظم ارسطوى عبيد آصف وف آصف خال مراسم بندگى و لوازم پرسداري زیاده از وظایف معهوده بجا آورده هزار سهر و هرار روپیه معنوان نذر و مواری این بصیغهٔ بصدی و خوابی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انورگذرانید ـ سا هنشاه سهربان قدردان از راه جوهر شناستی گوهر كمياب وما و حواهر كران قدر حقىقت آن درست ارادت صافى عقيدت را بدالای جهروکهٔ والاکه معراج نرقی مخت بلندان و اوج رفعت سعادت مندان است ـ طلب فرموده بعنایت رخصت قدمنوس اقدس احتصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سهاه سالار را كه سرشار نسهٔ هوا حواهى بود بهر دو دست اقدس برداشته سر بلندي صوري و معنوي بحشيدند . و بمقتضاى افراط شفقت و مرحمت قطع نظر از رعایت جانب طاهر و حفظ مرنبهٔ صورت نموده آل شایستهٔ سراحم بی پایانرا بآغوش نوازش و عاطف در آوردند . و انواع دل چوثی و نفعدی گونا گون بجا آورده در باب آن حان والا سان سراعات حایب بحای رسبد که باعث حیرب نظارگیاں سد ـ پس ازآن بسروپای خاص اختصاص بحشيده آنگاه چارقب مرصم بقيمت يک لک روپيه و حنجر مرصم با پهولکتارهٔ قیمتی و دو سر اسپ عراقی و عربی مزین بزین و لگام مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقهٔ فبلان ایام شاهزادگی بوده ها ماده فیل معلی بساز نقره و شمشیر را پرداله مرضع بقیمت یک لک روپیه که حضرت جنب مکاسی برسم حلدوی فتح دکن بحضرت خلافت منزل مرحم فرموده بودند صممة مراحم بادشاهانه شد و تسليم منصب هشب هزاري دات و هسب هزار سوار دو اسهه سه اسهه ، قرموده صاحب صوبگئی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند ، و بعنایت علم و نقاره و توسان و طوغ سر افتخارش باوج عیوف بر افراشته پهایهٔ و کالت مطلق که بالا ترین مناصب است و رفیع ترین مرانب سر افراز و ممتاز ساختند وسهر اوزک که همانا باعتبار نام اکرم و اسمعظم حضرت سلیمان مکانی هم عصر حامم معظم سلیمانی اسب ومدار ننفیذ مناشير و تمشيت امور كليي و جزوي ملكي و مالئي آين كشور اكبر بدان آصف عهد سپرده بتازگي مرتبه آصفي صوري و معنويش بخشيدند به

مجملا مراس عنایت بجای رسانیدند که از مبداه آمرینش نا الحال از هیچ بادشاهی بنسب به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کده هما يون بمنصة شهود جنوة معود شموده - و سر جملة آل عواطف ديكران اختصاص بعضيدن آن والاجناب است مخطاب عمر كه تاج جمع اسامه و سر همه القاب اسب. و الحق ارين عنايب خاص مصاب اعطاء و اجلال آن عصد الخلاف به نهایت مرتبهٔ کمال رسید و بدین مایهٔ سرسار سرمایهٔ مباهات ابدي و مادهٔ افتخار سرمدئي اين سلسله با رور بشور آماده گرديد بعد آن شایستد حان خلف آن خان منیم مکان سعادت بساط بوس پذیرفته بمصب پنجهزاري ذات و چهار هزار دوار و عنایت خلعت و حنجر مرصع و سمشیر مرمع و علم و اسب وفیل بنند آوارگی یافت ـ آنگاه صادق خال بمتصب چها دروي داب و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتياز بر افراشته بعنايب نقاره لوازش پديرنب و خواجه باقبی خال محاطب به شیر خواجه بمنصب چهار هراري ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرضع و علم و نداره و اسپ و مرحمت صوبة بشه سعادت بذيركشت و مير حسام الدين الحو بمنصب سه هراري ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرضم و اسپ و میل و علم تارک افتخار بچرخدوار رسانید - و ساه نواز حان ولدمبرزا رستم صعوي يمنصب سه هزاري هزار و پائصد سوار و عنایت حلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدرئي والا معدار يافت ـ مير جمله بمنصب سه هزاري هرار و دویست سوار و عاطفت حلعت و خنجر مرضع و است و علم ارجمندي الدوسر بلندي سرمد اندوخت - معتمد حان بمنصب سه هزاري هشب صد سوار و مرحمت خلعب و اسب سر افزار شد ـ موسويخال دمنصب سه هراري هفتصد و پنجاه سوار و تفويض منصب جليل القدر صدارب برقرار معهود فرق عزب بعرقدان افراشب حواصعان بمنصب دو هزاري هزار و پانصه سوار و خلعت و اسپ و فيل احتصاص یافت - مخلص خان بمنصب دو هزاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و عام استیار پدیرف ـ الله ویردي خان مرکمان مخاطب به معتمد خان بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خلعب و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد . چون میر مکبی از قدم خدمت و صفای عقدت درینولا بخطاب معتقد خان سرافرار گشته بود لهذا مشار اليه خطاباته ويردي خان ياف _ آتش خان حبشى بمنصب

دو هزاري ذات و هزار سوار و مرحم خلعت سرماندي ياقت ـ حكيم ابو القاسم گيلاني بمنصب دو هزاري ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب حكيم الملك و پنجهزار روپيه نقد برسم انعام آكرام پذيرفت - بهار يداس كچهواهه سنصب هزار و پانصدي ذات و سوار و مرحمت خلمت و راجه روز افزون هزارو پانصدي دات و سش صد سوار و خلعت و حكيم خوشعال ولد حكم همام بمنصب هزاري سه صد سوار و راجه گردهر بمنصب هزاري پانصد سوار و خلعت و مير ظهير الدين برادر ميرميران هزارى ذات و جهار صد سوار و خلعت و سه هزار روپيه نقد و ميروا شجاع ولد ميروا شهرخ هزاري حهار سد سوار و خلعت و سه هزار روپيه نقد و ميروا شجاع ولد ميروا شهرخ هزاري حهار سد سوار و خلعت و شعاب مدي سه صد سوار و خلعت و خطاب و شعاب مدي دات و دو صد سوار و خلعت و خطاب تربيت حال و مروت حان تركمان هفتصدي دات و دو صد سوار و خلعت سرافرازي و ملتف حان ولد ارادت خان شش صدي صد سوار و خلعت سرافرازي

ذكر باقي سوانع اين ايام جانسپار حان تركمان از دكى آمده بدريافت ملازس اشرف سعادت دوجبهاني اندوخت و بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و مرحمت خلعت و كمر خنجر مرصع و اسب و قيل و علم و نقاره و صوبه داري اله باد لواى اقبال افراخت و راؤ ربن هاده با پسران و خويشان ار وطن خويش رسيده جبههٔ احلاص را بغبار سجدهٔ آسان آسمان نشان مدن دولت كشده بمنصب عالي پنجهرارى ذات و سوار و عاطفت منجر مرصع و اسب و قيل و علم و نقاره آوازهٔ عزت و رايت رفعتش به بلندي گرائبد و در همين روز ارادتخان مير بخشي بسلسله جنبائي اقبال آسماني بديوائي كل كه عمارت از وزارت كل ممالك محروسه است و عنايت خلعت و قلم و دوات مرصع امتياز بمام پذيرفت و صادف عنان از تغير مشار اليه بعدست مير بخشي و مرحمت خلعت مقرد

سرآغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که تما قیامت به تمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال وتزلزل محروس و مصون باد

سرمایه ده انوار درات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات

نه کیری و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سنزدهم رحب سنه هزار و سی و هذت هجري سهري كشته تشريف تحويل اشرف أز كاشانه حوت بطرب خانهٔ حمل مبذول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفيس همت بر اهتمام آذين جشن نوروري كماشت - و دام و در هفت كشور را در هرند زرياف نور گرفته آرایش فضای باغ و ستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را به سبزکاری قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قره العین نیراعظم چشم و چراغ دودمان صاحبفران معطم صحن خاص و عام دار الخلافة اكبر آباد از آذين جشن نوروزي سرماية آرايس روزگار و پيراية تزئين ليل ونهار آمد - · بارگاه دلبادل که همانا نسخهٔ قلک اطلس است ـ و بسعیی و تلاش سه هزار قراش چانکدست نرفع آن با ضم هزار گونه جو گفیل د تصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد بر پای شد - و در سایهٔ آن حرکاه های عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکهای ان بحای چوب بکار رفته دود ایستاده کرده آنرا به پوششهای مخمل رویعت و زردوري آراسند - و جابح: چترهای مرصم بجواهر گرانمایه و مزین بسلسله های لاکشی آبدار و علاقه های در شاهوار بر افراحته روکش تبهٔ فلک ثوابت و سرسالهٔ مجرهٔ خوسهای عقد ثریا و نشره ساختند ـ و حندین جا تخب های مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه قلک اشنباه را به بساطهای مصور و رنگاریک روپوش نموده غیرت نکار خانهٔ چین گردانیدند - و در و دیوار انحمن همایون را بانواع اقعشهٔ هر دیار پیراسته نمودار به رگاه بوطمون بروی کار آوردند - حدیو عالم **درین** روز سعادت اندوزكه عيد اميد رورگار بود مانند خورسيد جهانآرا ازمشرف حهروكة والاطلوع نموده زبان بحمد وسپاس یگامه دادار و دست بخشش و بخشایش بركشودند ـ اول بخان عظبم الشان آصف خان خلعت گرانمایهٔ و فیل خاصه با یران و مادهٔ قبل با پوشش محمل زریف مرحمت قعوده لشکر خال را بصاحب صوبكئي كابل و مرحمت خلعب خاصه سرافرار قرمودند ـ و فوجی آراسته از سآداب بارههٔ و مغول و افعان از بندهای بادساهی که عددشال با تعینابیال کابل بپانزده هزار سوار سیکسید بهمراهی او تعین گشتند - و چرن از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشا هزادگی از حویلی خان مذکور بتصرف در آمده صرف مصارف شده دو لک روبیه روز جلوس مرحمت گفته بود هشت لک روپیه بانی درین رور عنایب نمودند . و همدرين روز پنهادر حان روهيله بجاگيرداري كالهي محلص خان بقلعه داري

و فوجداري نرور و راجه بهارت بنديله بفوحداري اتاوه و مغول خان به نگاهبانثی کاویل (۱) و احمد دیگخان بحاگردارئي سیوهان امتیاز پذیراتند ـ میر فاضل بمنصب هزاری ششصد سوار و ملا مرشد شیرازی بعطاب مكرمتخال و خدمت ديوانئي بيونات و منصب هزاري دوصد سوار احتصاص پدیرانند ـ دیوانی سرکار نواب مهد علیا بحکم جمالا و منصبی از اصل و اصافه هشصدي ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای بیکران که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرمسرای خلاف ار جوا هر و مرصع آلات و ريور بظهور آمد سواى آدچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود نتفصیل مدکور میگردد - موازی پنجاه لک روپیه خواهر به توات مهد علما و دیاست لک روپیه خواهو و ژپور به بیکم صاحب و بنج لک روپیه حواهر بحمع ساهراد های والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخده تآ رور شرف اشرف عنایت شد از جواهر و سرصع آلات و خلعت و حنجر و سمشیر «رضع و قبل و اسپ و نقد از اشرومي و روه به بيک کرور و شصب لک روپيه کشيد - چنانچه ازين جمله سي لک رويده باسرا و ساير بندها و باقى به نواب سهدعليا و ساير ساهڙاڏها انعام سد 🔸

نوردهم فروردي ماه که رور سرف آفتات بود - ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر اسرا و ارباب مناصب عالی پدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردندند - از حمله هزاری هزار سوار ده اسپه سه اسپه بر منصب آصف حان که سابق هشت هراری هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه بود افزایش پذیرف .. و خواجهٔ والاقدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب اسام فلی خان والی دوران بحدمت حصرت جنت مکانی آمده بود و از عطمت مکانت در خدمت آنعصرت بجای رسیده که بسعادت رحصت جلوس در محلس اقدس امتیاز دانس - از دارالسلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بحلمت و چار فی رزدوزی و انعام پنحاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - از انواع انعام و تکریم و اعزاز و نعظیم که درین سلسلهٔ علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود دربارهٔ حواجهٔ مذکور که از سلسلهٔ حواجگان بررگوار جویبار است. و بسی و دوواسطه به علی بن امام جعفر صادق معروف

⁽۱) در بادشه نامه این مقام بسهو کابل نوشته شده - [صفحه ۱۹۱ - معمه اوله - جلد اول]

به على عريض مي رسد - واين جمع ذي شان كه نسب عالى و حسب والا داردد ـ دقايق اعتبار ايشان در ولايب ماوراه النهر بدرحة آيست كه ساير خواجكان سلسله هاى ديكر به پيشوائني ايشان اقرار داردد - مجملا درين روز بمقتضاى عفو دايي كه لازمة شيمة كريمة آنعضرت است حسب التماس خواجة مذكور بخشايش جريمة عمدالله خان فيرور جنث كه او دير باز در رندان پاداش كردار پاى بند قيد سكافات اعمال دريمه بود سورد مراحم بادشاهاند گشت - وياقوت خان حبشي از اعيان نظام الملك كه در پاية اعتبار با عنبر كه نظام الملك دست نشان او بود يكارجه داشته با او دم اعتبار با عنبر كه نظام الملك دست نشان او بود يكارجه داشته با او دم بعنايت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نفازه بدرجة والا پايكي رسيد ـ بعنايت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نفازه بدرجة والا پايكي رسيد ـ و رايسنكه ولد راجه دييم مخاطب به مهاراج ده يالا برس خطابهاى عمده راجهوت نست از وطن آمده ملارس نمود ـ بدير سوابي حدمات پدرس راجهوت نست و هراري هرار راجه منايت حدمت و اسپ و ميل و بانزده هزار روييه سوار و عنايت حلعت و سر پيچ مرصم و اسب و ميل و بانزده هزار روييه پاية درش افزودند *

سی و یکم فروردی ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبات که شبش بلهاانبرات معروف است و از شبهای متبر که سال تکمال عظمت و برکت امتبار دارد مطابی افاد - و بابر آنکه مطنه اجابت دعا ست - و بتقدیر مهند سان قدر و محاسبات فضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزی سایر خلایق در آسب نفصیل می یابد - نزد صلحا و انبیا قدر و منزلت لینه القدر دارد - و سعر حیزان پرهیزگار و حورشید سوارات سب زنده دار این ست میمنت افرور را بعبادت و احبا برور می آورند - سبعی گرامند به بستات میمنت قرور در بعبادت و احبا برور می آورند - سبعی گرامند دار این دور گار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام وتمام در و بام قلعه دارالحلاقه چراغات سد - چنانجه در برابر فروغ آن چراعات گیتی افرور نور دور روشنان چرخ احصر چون چراع مفلی دل مرده حسمود - چندانکه از فرط روشنی آسب کچه نور عاریتی داه دابان کل کرده - بلکه از پرتو اسعه آن روشنی آسب کچه نور عاریتی داه دابان کل کرده - بلکه از پرتو اسعه آن روشنی آسب کچه نور عاریتی داه دابان کل کرده - بلکه از پرتو اسعه آن روز افتاد *

چهارم اردي بهشب ماه قاسم حال و راجه جي ستگه يا فوجي

ثمایان از بندهای بادشاهی بتادیب زیاده سران مهامن و مضافات آن حدود نامزد گشتند و در همین روز راجه ججهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان نشان فرق رفعت بر افراخت و هزار مهر و هزار روییه بصیغهٔ ندر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سبیل پیشکس از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهراری دات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهولکتارهٔ مرصع و علم و نقاره اختصاص یاف *

هفتم ماه مذكور مطابق بيسب و سيوم شعبان سه هزار و سي و هفت خزان سوء المزاج بطبيعت قلسية شكفته بهار گلش جاه و جلال و گزين دُسرهٔ نهال اقبال ثريا بانو سكم رسيده از تاب تب عوارض وتف سموم اعراض آن آباه برآورد - وازشدت آن عارضه در سن هفت سالگي به گلکشت رياض هشت بهشت خراصد - و از غبار انگيزئي اندوه و ملاه ت که لازمه اينحالت اسب گرد كلفت و كدورت بر حواستي صفونكدهٔ خاطر اقدس نشسته آخر برشح فشانئي سعاب فيض نائيد ربابي و تمكين آسماني بر خاسب = و بجلا كرئي صيقل مواعط و نصايح حكيمانهٔ خديو زمانه زنگ وحشب و الم اين مصبب از مران ضمير انور مهين بانوي هفت كشور زدوده گشت - رشبد خان انصاري از جاگير بسعادت ملازمت رسيده به عنايد خلعت و منصب سه هزاري ا[هزار] عسوار و علم رايد افتخا، عنايد خلعت و منصب سه هزاري ا[هزار] عسوار و علم رايد افتخا،

یازدهم سید هزیرخان از بارهه آمده بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار کامیاب دراد آمد _ واسد حال معموری از برهانبور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید _ و بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید *

سیزدهم سها بتخان خانخانان از نغیر خانجهان لودهی به صاحب صوبگی دکن و خاندیس و برار و سرداری افواج متصورهٔ کومکیان آن دلاد سرافراز گشت و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدآنجا رفته تا رسیدن پدر بپرداخت سهام نسق و نظام امور آن صوبه پردازد و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داری تنه تعین گشته چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیر خواجه تفویض یافت از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سرافرازی یافت و مخلص خان ولد احمد

⁽١) ع [هزار و بانصد] ل *

بیک خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر گشت ـ و زین العابدین ولد آصف خان جعمر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند م تبه شد *

از سوانع این ایام خواجه عبدالرحیم جو ثباری که بسبب طغیال مرضی که از قدیم داشد از جهان گذرال در گد شد . حصرت جهانیا ی ار روی قدردانی و توازش و مهربایی علامی افضل خال را به پرسش و دلحوئیی خلف الصدی خواجه مرحوم صدیق خواجه دسوری دادند . و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیب مشار الیه را همراه خود بایجین اشرف آورد. آمد بزیان مبارک میز مراسم پرسش و نوارم تعقد بجا آوردید در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال

اول جلوس و وضع خیرات بتارگیی درین ماه و بیان برخی سوانح دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان معاش کند .. و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشال کشاده عالمی را از میامن بخشس كمال آسايش بخشد _ المنت لله كه بشيوهٔ سنودهٔ سخا و جود كه ذات كامل الصفاب آنوسيله ارزاق كاثناب بيوسته در حصوص اين ساه ماند جود حضرت واجب الوجود بالدات اقتضاى عموم و سمول عطا ميكند ـ و در باب احسال ار فیض سحاب دست نیسان منال عمان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهامه جو سبسد چنانچه باید آراسه و پیراسته . بی نگلف قطع نظر از آدای حق اخلاص و ارادت که لارمهٔ حداوند شناسی و مرشد پرسی است میگویم که سوای آنجه نعبوان یومیهٔ ضعفا و عجزه و ایتام و عجایز و سهاهیان سالخورده روزگار فرسوده مدرگشته - و ورای آنچه بقد از خزانهٔ عامره عمرها الله بعاليل به نياز مندان هف كشور كه احرام طواف این قبلهٔ اجاب دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته بمنتهای مطالب فایو میگردند برسبیل انعام عطا می شود . اگر از روی نخمین و ایاس گویم عشر ولایب هندوستان که بخراج آیران و نوران برابري ميكمد بعنوان اقطاعات وسيورغالات علما وصلحا وارباب عمايم واصحاب سعادت وائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور ار راه سخن کرده باسم. مجملا درین ماه مبارک به موسویخان صدر الصدور از سرنو حکم با مبالغه و تا کیدتمامزیور صدور یافت-که همواره فقرا ومساکین و ارباب وجوب رعایب و استحقاق را از نظر انور بگذارند - که اگر مالفرض پریشان روزگاری بناپر بی طالعی و حرمان نصیبئی حود از عموم و شمول فیض این دولت حاویه نومید مانده باشد - درخور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزارع بعوان مدد معاش تعویز یامد - درین ماه خصوصاً و شهر رمصان هر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته سی هرار روییه بر ایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوارده هزار روییه بهمین وتیره و در شب براب سامل البرکات و میز میله المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق انفاق نمایند - و سال بسال این دستور را مرعی دارند *

روز چهار شنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بیستم اردی بهشت حشن عید قدوم سعادت لزوم شاهزادهٔ فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بعرصهٔ عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت. حسب الام حضرت خلاف مرتب بجهت افزایش سرمایهٔ عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ بزیب و زینت حاطر فریب برتیب یاف *

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دار فانیی به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیربی بقاست و رسم معهود این پعولهٔ رنع و بلا که لذت هر عافیتی را عاقب الم و مصیبتی در بی می باشد - و انجام هر سور این غمکده البه بسوگواری می پیوندد ـ وارین راه در دین اینحال که گزند چشم بد روزگار از روی بحث بیدار نیکخواهان این دولت پایدار دور بود ـ و آسیب دست برد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان معصور ناگله قضیهٔ نا می صیهٔ شاهزاهٔ جمهابیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست و پنجم اردی بهست مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قصا روی نمود اگرچه بحسب طاهر صعودکدهٔ باطن انور خدیو هف کشور از الم مکدر گردیده جمیعت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید ـ ولیکن بنابر آنکه در تشیید مبانئی ثبات و قرار آن سرور به نیروی نائید آسمانی با خویشتن داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده ـ لاجرم در عین این سانحهٔ ملالت داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده ـ لاجرم در عین این سانحهٔ ملالت داری و تمکن ورریده با کمال ملال خاطر به صبر گدرانیدند *

هنتم خرداد مير حسام الدين انجو بحطاب مرتضي خان وعنايت

خنجر مراضع و قیل و انعام پنجاه هرار روپیه نقد سرپلندي یافته بمنسب چمار هزاری ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صویه دارئي ولایت تته که سابقاً به سیر خواجه مفوض سده بود ـ و او در اثنای طی راه مرسله پیمای وادئی رحلت گشته سر افراز گردید *

شب یکشنبه یازدهم خورداد هلال خحسته قال شوال بمبارکی جمال لموده بشارب قدوم طرب لزوم عید سعید رمضای به منتظران رساجد و ار روی محریک طرب و نشاط بگوسهٔ انروی دایجوی روزه داران و پرهیزگاران را باقطار و شاد خواران همگی انتظار را بعش و عشرت پایدار اشارب نمود .. بامدادان که حمهانی کشاده رو تُنی جین سین صحدم و شکفتگئی پیشانی وراشی نیر اعظم روی امید بدرگاه گیتی پناه نهاد - و رورگار چون بار یافتگان دربار كردون امتبار و كامر وادان ديدار مقيض الابوارصاحب روركار داد نشاط و طرب داد .. بادساه دنیا و دبن ساه بعد از اندای مراسم این روز بهجت افروز احياى سنب سبة حصرت سيد المرسنين ومتابعت طريقة انبقة خافای راشدین وایمهٔ دین متبن موده بقصد ادای نماز عبد آهنگ عمد کله فر ودید . و خوانهای مالامال زر د، تمام راه در اهل زمان افشا دند . چوں عیدگاه را حضو، پر دور آن اسیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف سب -دوگانهٔ نماز عید ادا سموده معاودت فرمودند - و در بازگشتن فیز از کترت درهم و دینار که از طرف بر حلایی بثار سگشت ـ عالمی سبر چشم فور تما شده نقد مراد درجیب و کنار آرزو کردند - شرف الدین حسین بخطاب هم خانبی و شاه دیگ اوزیک نیز بخطاب خانبی سر افراری یافتند -جون خواحه قاسم پخطاب صفدر حانبي احتصاص يأفته بود . بنابر آن صفدر خان رضوی را که نشکری نام داشت و پسر ، پر را یوسف خان ست ـ بخطاب صف شكن خان نامزد فرموديد - دريا حال روهيله كه از ترببت یافتهای ایام شاهزداگی ود - در حنیر از سعادت ایدی رو تافته جدائی گرید - و باین سوفائی کفایت نکرده در درهانپور به تشیید مبانی خلاف و نفاق با خان جهان لودهي اتفاق نموده - باوحود ابن سايه تبه رائي و سداه روثبی اعتماد بر عمو حرایم شاهساه دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد ـ جون درین روز در مقام معذرت خواهی و عفو طلعی در آمده در میان زمرهٔ اهل عصیان شرمنده و سر افکنده ایستاده بود ـ لهدا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازهٔ او را بباد بی نیازی از انتقام بر داده کردهای

او را ناكرده انكاشتند و بعنایت خلعت و منصب چهار هزاري سه هزار سوار سر افراز فرمودند و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود و منصب پنحهزاري ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصم و علم و نقاره و اسب و فيل عزافتخار يافت *

وسي و دوم خورداد حجهار سنگه بندیله توهم به معا سخود راه داده به سلسله جنبانی واژون طالعی و سره روزی از سعادت حاوداسی یعمی بندگئی درگاه روگردان سده بی سبب ظاهری سر به وادئی فرار نهاده رو به فو مقر خود نهاد به و بتحریک کج اندیشی و سعاهت منشی ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رو از درگاه عالم بناه در تافت و ازین حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسد بد انجه رسید به چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامهٔ وقایع برداز حواهد گست *

بیان ترکتاز نذر محمد خان والئیی بلخ بحوالئی کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدیی و خجالت و ذکر سر جمله احوال او برادرش امام قلبی خان والئیی توران

چون حضرت جنت مكاني ازين جهان گذران در گذشته اورنگ جهانباني را بدين صاحبقران سعادت قرين و سر و سرگروه سرداران روی زمين بار گذاستند و درينوقت آنصاحب وقت و خدايگان زمال در جنير دكن بشريف داشتند و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج كه خاصيت ايام فترت و لازم ماهيت امثال اين اوقات است = خلل كاي بعل و عقد جزئيات امور خلافت راه يافت = و رفته رفته از زياده سري و پيش طلبي غرض پرستان نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته كار بدان كشيد كه رتن و فتق سهمات ملكي و مالي مهمل و معطل شود - در خلال اين حال ندر محمد خان والي سرير خلاف و قوم امور كارخانه سلطت حواهد گشت لاجرم ناعاقبت انديشي كه لازمه افراط شرب مسكرات و تناول مغيرات است اصافه علت شده از سستگي خود بخاطر آورد - كه چندانكه عرصه خاليست فرصت وقت

غنيمت شمرده برسر دار الملک كالل و مضافات آن تركتار آورد ـ و باوجود آمكه امام فلي خان والتي توران مهبن برادر او بمنع كوشيده درين باب مبالغه و تاكيد ُبِجا أُورِد ممنوع نشده راه انا و امتناع سرد در همان زودي با لشكر خذلان ا ثر مشتملبر المانجي و نوكر كه عدد آيشان به پانزده هزار سوارم كشيد را کابل پیش گرفت - آچون در اواخر عهد مبمنت حفرت جنت سكاسي خدمت صاحب صوبكئي كالل بخواحه ابوالحسن نامزد شده بود به ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و بسبی امور آن صوبه قیام و اندام می نمود ـ دریبولا باندک مایه مدتی قبل از آک قصیهٔ ناگهایی رو دهد بعسب العاق برسر يسو احداد لدنهاد سركروه افغالان لشكر طفر اثر كشهده در درهٔ خرمانه از اعمال تیراه کر اروتنگ ساحته او را در مضیق قبل داشت. و نزدیک بود که یک ارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر سفار شدن آمحضرت رسید - لادرم ظفر حان بعکم مقتصای وقب دست ازو باز داشته همت بر باگزیر حال گماند . و باوجود آنکه از بدهای معتمد دادشاهی که در کال بودید خاطر جمع داشت - از روی عاقب اندیشی چندی از امرای كار آزموده مثل يعقوب دان و شمشير خان و سعادت حال و عبد الرحمن ترنابی و معین خان بخشی وعیر اینها را بنگاهبانئی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معمود هر ساله که حکم آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق یملاق و قشلاق در کابل و بساور سمر می برند درینولا ارادهٔ كابل نمود . چون انغانان سكرر ازو مالشي بسرا يافته بودند درين صورت حكم عرور كه خاصيت اين نوع امور و لارمهٔ اسال ابن احوال است ـ و جز بميامن تائيد حضرت ذوالمنن ارعايلة آل ايمن نتوان بود گمان آل نداشت که من بعد هوای عصمان و سودای طعمان در دماغ دریشان آن تماه اندیشان جا کند ـ چه جای آنکه حرکتی ناهدار از ایشان سر مواند زد ـ ازمن راه خاطر جمع ساخته و بواحبي رعايت طريقة احتماط ننموده باندك مايه مردمي ار راه گریوهٔ تنگ خبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعی و توزک شایسته عبور از آنجا میسر نست بآهنگکامل راهی شه - چون آنغانان واقعه طلب خصوص آفریدبان اهرمن سرئب که همواره در تنگئی کار اظهار اطاعت سى نمايند - و سهنگام فرصت در سر كار خود رفته جوهر بدگوهري خويش ظاهر مبي سازند - ازين معنى اطلاع يافته فرصت وقب غنيمت دانسته بمقام انعام در امده بعاطر آوردند - که در تنگنای آن گذرگاه راه بر سردم بگیرند ـ اتفاقاً در وفتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه

كوتلگذشته بود بدنبالهٔ لشكر بر خوردند- و خود را بر باز مسدكار ، كرا ما ان ار پیادگان سهاه و عمله و فعلهٔ اردو زده برخی از احمال و اثمال ا ، بردید _ خان دلاکه و با حال تباه و دشواری تام به بشرور براحه ب تلاقی و بدارک این معنی در وقت دیگر خواله بموت مدر این جشم ومه وقعي سمسامع عديه رسيد كه از استقرار حصرت حديم روزناء برسربر سفيمانيي عالم قرار يافته بود - و از جلوس افدس آل قيام فايم حالشيبال حصوب خیرالانام عبار آشوب و سورش برخاسته فرو نشسته بناسر آن خواجه ابوالحسن ا[مهمندی] ع مخاطب به لشکر خان را که بقدم حدمتگاری و وفاداري اسياز تمام داشب متقديم اين خدمت احتصاص بخشبدند جنانچه بیشتر مذکور شد - هنوز او نکابل نرسیده بودکه درین اثنا خیر آمدن نذر محمد خال بولایت کابل و سحاصره تمودن قلعد از عرایض منهیان أنصوبه كوش زد اشرف كرديد _ از آنحا كه مراعات حزم و احتياط و ملاحطة عاقب بینی رکن اعظم امور جهانبانی است سیه سالار سهاب خال بهادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمود. و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجه جبی سنگه و راؤ سور و سردار حال و شیروی روهیله و سند هرنز خان و سید عالم و نظر بنهادر خویشگی و راجه روز افزون و اسمال اینها مشمول عواطف بادشاهی گشته را جمعی کثیر از منصبداران و احدیان که عدد آنما زیاده بر بیست هزار سوار جرار بود سهمراهی آن سپه سالاراعظم نعین پذیرفتند - و معتقد خان به بخشیگري و واقعه نویسئي این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعبایب خلعت و خنجر مرصع و اسپ و قیل و نقاره برکام خاطر قیروز شد . و جون سهابسخان خانخانان با همراهیان بنواحثی سمرند رسید و خبر فرار اوزبکان تیره روز شنید - از همانجا حقیقب ندرگله آسمان جاه عرضداشب مموده از موتف خلاف بمعاودت مامور شد _ ومعتقد خان بنابر فرمان جهان مطاع بلاهور شتافت که بیگمان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی را بدار الخلافه رسائد ـ حقيقت فوار نذر محمد خان بي نيل مقصود برين نهج بود که جون آن نامعامله فهم بنابر عدم تدییر وتامل در عواقب امور بسرحد ولایب کابل رسید ـ نخسب بنواحثی ضح ک و بامیان در آمده تسخیر قلعه ضحاک که حصاری بدان سختی و دشواری در آن سررمین کمتر

⁽۱) ع [مشهدی] ل *

تشان مدهند پشتمهاد خیال معال پده دراحت و عبدا عزیر خان پسه حدد را اعید الرحمن سی درمان رستی و اتنامی او و حدم توقیای با حیاری در دردان کار آر وده و رای فرسو و رای محاصرهٔ حصار د تر دری ساحت و و حود بهزا از عقب رواده شد ساحت بان کمان و بدد دا سحات و قتی خیر بافت کا فسولها و اسکر منقلا حود را بدره ره اول سامیان بودند .

باوجود علم مهمهٔ اساب قلعه داری رعوب و صون اللی و تالید اقبال بادشاهی توکل معوده شخاعت ذایی را کار قرموده و با معدودی حند از خویشان و برادران حویش بمدافعه و مقالمه پرداخته داد مقابله و معادله داد ـ ویصرت ا بادلیج و زنتورک و رن مرد افکن روی آن بیاه رایان اگاهداشت - جنائجه در یک نفس بیدریک محض دالمه و اقسون دم گیرای تفتک حال ارواح صد تن از بهادران نامی اوریک طاعی باغی را از دار الملک بدن باغی نموده - قی را زحمدار و شکسته بر گردانید *

روز دیگر نذر محمد خان معرارداد طمع خام ترنیب و موزک افواح مقهوره داده نمب تسخمر ست = و آهنگ یورش معود مر منحهٔ سعی بدار و گیرکشاد ـ درین مربه نمر اثری مدان مراتب، مربب نگشته از مقاملهٔ عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت عود ـ و حون حود مه تهمهٔ اساب هشرفت کارزار و تحمیز عساکر خرلان آثار برخاسته مود خائب و خاسر برگسمه بدایر رفع کمل حجاب و انفعال امرا و مهادران لشکر مکوب را بسرزنس و ملامب مطعول داسته مکره نی عتاب و مندئی خطاب سرگرم ساحب ـ و مقرر نمود که سلطان راده و عمداارحم و حاجم موقیای و منکر مایی حاکم قدور با حمعی کثیر از مهادران مجانب دره ازه متوجه سوند و اوراز می و مذر بی پروانجی را از طرف بالای حصار فرستاد *

بامداد روز سیم اردي بهشت سوافق بانزدهم رمضان امرای مذکور یا سایر سران الوسات از میران هزاره گرفته نا صده همگی در نیشرفت کار یکدل و یکجهت گشه نیکبار از هر حهار حانب آهنگ یورش نمودند ـ

⁽ ١) بادليج معرب بادلش است - كه قسمى از توب است * (٢) ع [محمد باقي] ل *

و سلطان زاده وغعره كرنا كشيده دليرانه خود را بدروازه ١ [اول]ع رسانيدند -حنجر خان به نیروی ذاتی و کارگرئی اخلاص خالص از همکنان حسابی برنداشته باندک فرصی حندی از مفهوران را در خاک هلاک انداخته باقبی را زخمی و مغلوب ساخمه از میش مرداشت - و افواج دیگر میز که از سایر اطراف شتافته دودند از هر سو مالشی بسزا یافته حندی از امرای نامور مئل تبكر قلى حويس نذر محمد خان برادر عبد الرحمان كشته گشته و نذر مهادر مبر آخور را زحمی از معرکه بسرون مردند ـ دیگران حون دانستند كه كاري از پيش نمي رود هزيم را غنيمت شمرده با خاطر افسرده و دل مرده بازگشتند - چون بذر محمد حال دانست که این قلعه آسانی بدست بمي أيد بخاطر آورد كه ما افواج قاهره ترسيده و عرصه مظاهر خاليسب دمی چند را که مغتنم است غنیعت سمرده فرصت از دست ندهد و خود سهر کیف بکابل رسیده بمحاصرهٔ قلعه بردازد - چون راه غور بند و چاریکاران را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناجار از راه سیاه سنگ آهنگ کابل نموده بشتاب تمام روانه شد ـ و بنواحبی همغان رسید ـ و سنگر پمغان و للندر را که عبارت است از سدی که در تنگنای کوهسار بسنگ استوار نموده پناهگاه میسازند بهر طریعی که ممکن بود شکشته د آنولایب در آ.د ـ و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالئی آن سر زمین که همکی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و طغیان در خاک پاک اعمال دارالایمان در افروخت ـ و هرچه از صامت و ناطق یافت به تحب تمیرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و نهب بر داده اسیر بیشمار گرفت ـ و خود را بدبن سهلکه انداخته در دنیا و عقبها، نكال و و وبال ابدي و بديامي سرمدى اندوخب - بعد از فراغ لوازم اسر و تاراج سوجه کابل شده در پنجکروهئي شهر فرود آمد .. و از راه توهمات دور از راه نخست از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین بد بندهای بادشاهی و اهالتي و موالي نوشته همراه نظر خواجه و کل بابا و چندی از چاپلوسان چرب زبآن راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پسغام رسانیدند يعقوب خان بدخشى و شمشير خان و معبن خال و عبد الرحمن ترنابي از اولیای دولب و قاضی زاهد و جندی از اعیال مملکب در صفهٔ بیرون

^() ع [عالي] ل •

دروازهٔ دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان معفل طلب داشتند . و بمقتصای عقیدهٔ راسح و ارادن درست که لارمهٔ حقیقب کبشی و حق الديشي اسب متفق اكلمه حواب را صواب آن تزوير نامم، بر ومي اراده و نه داده فرستادها را مي نيل مدعا ماز فرستادند - و محميعت حاطر تمام تکیه بر تائید نامتناهی البهی و همراهنی اقبال کار ساز ،ادشاهی نموده ارقلب جمیعت اولیا و کثرت لشکر نفرقه اثر اعدا نمندیشبدند - و به تمهیهٔ اسماب قلعه داري پرداخته يكماره درج و داره را مستحكم ساختمد - و حون نذر محمد خان را ا، همراهی و اتفاق ارباب و فا و وفاق پاس کهی دست داد = نخسب نب محاصرهٔ قلعه را با خود درسب ساخته از بنحکروهی شمهر کوچ کرد ـ روزینحشنبه نوادهم خورداد مطابق پنجم سوال سه هزار و سبى و هفت هجرى بنواحبى شهر و فلعه آمده ار حائب پشته نهر فتع و بشتَّهٔ سیسی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال در پشتهٔ ده افغانان و مقبرهٔ سید سهدی خواجه بر آمده رو بمقابلهٔ ایشان آوردند . و دلبرانه مجادله و مقاتله در آمده تا سُب بانواع مهاجبهه و مدانعه روی آن تماه اندیشان تیره رای را نگاهداشتند . و نمآز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بدارغروب نموده از عالمیانروتافت. و افواج سپاه ساه درون ظلام عرصه را حالبي ديده داد كم فرصتي و تباه سكالي دادند ـ دريحال موافقان بمعسكر اقبال و سعادت معاودت نمودند .. و مخالفان نفاق آئين در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی فلعه نهادند ـ و جهار جانب آنرا معاصره تموده حا نجا مقام گزیدند - مناتحه نذر محمد خال در خانهٔ عــبــد الرحمن ارناسي و عبد العزيز بسرش در حانبهاي معين خان وعبد الرحمان بي در مدرسة حواحه عبدالحق و بلنگنوش بي در مقبرة خان دوران و سلطان زاده کاشغری در کلکنه و اوزار بی در خانهٔ قاضی را هد جای گیرگشته و چند روز به تهیه اسباب احاطهٔ حصار گررانیده بفراهم آوردن آلات کار زار برداختند . و گاه بیگاه بدستبازی در آمده ا: دستبرد مبدمهٔ بهادران جان نثار سر سي باختنا - چون تمام ساز يورش باعتقاد ايشان مهيا شد و ملچارها مشترفت و حواله دمدسها بسركوسي در آمد- دادره محاصره را به پرکار احاطه ننگ ساخته مرکز دولت یعنی قلمهٔ کابل را نقطهٔ وار درمیان گرفتند ـ و هر روز یورش نموده از کشن و کوسش بهاد ران موکب اقبال سرها به تیم تن ها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت

می نمودند ـ درین اثنا روزی میر موسیل قورچی مشهور به میرکل از تابینان حواجه ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود ـ با تفاق چندی ار احدیان آرزم حوی ناموس دوست و سهاهیان رزم جوی کار طلب طلبگار پیش برد کار گشته ار قلعه ر آمد ـ و روی به ملچار باقبی قلمای و (۱)نذرچی و منصور حاجبي از مهادران نامدار محالفان نهاد ـ و همگنان باستظهار ياورقي بكانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستنی یک دیگر بكدل و یکحم سده چون سُران بله اران کلهٔ روماهی چند پروا و محابا نکردند . و باوجود کثرت آن ددروبان دودله بحاصيت صدق تيت وحسى عقبدت دلتهاد تصرب كشتند بـ و بدار و گیر آمده از آمجا که اغلب اوقاب قلت عدد علم غلمه میگردد -در آخر امر به مدد و بائید المهی مظفر و منصور شدند ـ و قریب پنجاه تن ازآن مقبوران را درسر ساخته سركوسها را مخاك رهگذر دراد ساخنند - و ساير اسلحهٔ ایشان را با سرها که بریده بودند بقلعه بردند ـ و از موافقال جن مسر موسىل كه با دوازده احدي زخمى كشت هيجكس كسته نشد . بالجمله درین مدب سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلب اقواج قاهره همه روز بعنایت اللهی و اقبال نامتناهی غلمه از جانب اولیای دولت عالیه دود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخذول و منکوب باز گشتند *

حون در اثناء طی راه حر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکر خان رسد با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا ارادهٔ پیش رفتن پیشنهاد هم ساخب و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجلت و سرعب حرکب در آمده کوچ در کوچ متوجه شد چون به پشاور رسید سزاوار خان پسر خود را با فوجی از بندهای بادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت و ظمر خان که حسب الصدور قرمان تفیا نشان از موقف خلاف تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود اونیز از پشاور بافواج حود و پدرش بنابر استصواب لشکر خان بطریق منقلا از عقب سزاوارخان روانه شد و خود متعقاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشف چون برچار باغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمله واقعسب اتفاق نزول افتاد

^(1) از نذرجى نذر پروانچى مراد است *

باوجود آنکه صواب گویال تا رسیدن سهایت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند . از آنچاکه پمشرفت کار موقوف بر اطهار سَلَد و جلادت ا... با آکثر عساکر کابل که بانتظار اشکر کومکٹی دربار او همراهئی طفر خال تخلف ورریده در چار باع توقف گزید، مودند از آنجا ره امه شد - و از کتلمای صعب المرور عبور نموده در کندمک که یک منزل بالای بیمله است منرل گزید ـ چون خبر مسارعت لشکر خان به لشکر اوربک رسید ارین رو کمال و هم و هراس که درین مقام جای آن و دلایر ارآن بود در دایهآی ایشان راه یافته از جا رفشد ـ و لشکرخان بعد از دو رورکه برای سر انحام عله و سایر مایحتاج راه در مقام کندسک اقامت نموده بود موکب بصرت را کوچ فرموده از راه الجرک که عبور ازآن در مهایت دشواریست راهی شد . و هست کروه از کندمک گذسته فرود آمه - و درین منزل دوجود مبالغهٔ امرا در باب توفف و انتظار كومك صلاح وقب نديده متوجه منزل پيس شد ـ و از روی عجنب بهای سرعت یکسر دارگی تاحته موضع داریک آب را كه دوازده كروهي خطة باك كابل است معسكر گروه سعادت ساحت ب چوں نذر محمد خان ازین معنی آ کاهی بادے ۔ و سستر خبر معین عساکر ظفر آثار از دربار سپیمر مدار بسرداری سمه الار اعظم سهایتخان حانخانان بدو رسیده بود - لاجرم بعاطر آورد که جون حلع امواج بحر افواج ار دریای لشکر بی پایان خدیو نحر و بر منشعب شده پی د ربی میرسند . و در آن مورت که او را در برابر روی ستر و پای گریز ماند - و کار ار کارگري جاره و مدبیر در گذرد - و در عین غرامت مدارت سودی نخواهد داد - بالرین هنور که عنال اختیار در فیضهٔ اقتدار است انست آنست که موافق صوابدید حرد عمل نماید _ و ازین سهلکه مخوفه بسلام برآید _ بالحمله چون ارین اندیشهٔ حردمندانه دلباحته دست از حویشتن داری برداست -و از غایب اصطرار و اضطراب بیخودانه انجمن کنگاش أراسته بعد از رد و قبول مصلحت ها آحرکار رای همگنان برین ممی قرار گروت - که چون درینصورت بدین طریق بار گشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقب آسب که باچار از راه مهور در آیند - و رو بمقابلهٔ لسکر آورده آعار دستباري نمايند - و بنابرين عريم اصواب كه در معنى علم سرانجام اسباب هزیمت بود - به کار فرمائشی ادبار از دور فلعه درخاسته در موضع نگرامی فرود آمدند. و لشکر حال از استماع این حبر دلیرانه با بهادران موکب اقبال آزآن مقام باستقلال تمام كوچ نموده رو به نكرامي نماده روانه كشب -

و به سردار خان و مبارز خان روهیله و ظفرخان و سعید خان و دیگر بهادران که هراول لشکر بودند متاکید نمام نوشت که در ساعت منوجه غنیم شوند چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید- بنابر دلیر پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعهٔ سپاه فتح و نصرت بود . وهن و سستمی مام بحال او راه ياف ـ و مع هدا چون اكثر لشكرش المانحي و يغمائي بودند در مدت سه ساه محاصرة كابل بتدريج براكنده زياده ار هف هشت هزار سوار باو نمانده بود این معنی نمز باعب فتور عزم و تزلرل نباب قدم او گشت .. لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور سطایی نهم محرم سنه هزار و سي و هشت هزيمت را بحساب غيمت شمرده رو بوادي مرار نهاد ـ واز راه غوري در عرض سه رور طول سساف پانرده روره طی نموده حود را بنواحی بلخ رسانده ـ و جون این فسع سمایان که باعث گسرسطوب و رفع سوک عسکر مخالف گردید - بتائید ربانی و صم هجوم فوج رعب که از اعاظم جنود آسمایی است روی معود _ لاحرم لفط لشکر فتح که طالبای کلم به تعلم الهام در هنگام معین موکب امبال همایون فال از روی سکون دافته بود- با ناریح آن فتح آسمانی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور رور جمعه بیست و چمارم شهربور مطابق سانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري داخل شهر كابل شد - و حقيق اين فتح نمايان و كيفيب احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالئي کادل را در طّی عرضداشت دپادهٔ سریر والا عرضداست ساهنساه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور بغایب مؤثر گشته امر فرمودند - که مبلغ یک لک روبیه از خرانهٔ عامرهٔ آنصوبه حسب الاستصواب قاصي راهد برعارت زدكان و ستمديدگان آن ولایب بماوب درجاب استحقاق قسمب نمایند - و باینطریق جبر کسر آن خاطر شکستگان نموده مراهم راحب بر ناسور جراحب آن دل خستگان گذارند *

چون خامهٔ بدایع نگار و وقایع پرداز از گذارش جزئیات این سانحه فراغ بال کلی یاف - اکنون بر آن سر اسب که در ذیل این عنوان حقیق بیان چنانچه سنت سنیهٔ ائمهٔ سخن و آئین گزیدهٔ ارباب این فن است - که بعنوان تقریب گذارش گفتگو را آرایش تازه سیدهند - از طول سخن نیندیشیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالمعل ایالت سر با سر ماوراه النهر بایشان باز گشته می پردازد - و همچنین طرفی از حراج آن ولایت را نیز زبان زدکلک و قایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف

دين محمد خان مشهور به يميم سلطان بن جامي سلطان بن يار محمد حان الله -كه عمرادة حاجم حال والني اور كمج دار المك حواررم است - مشار اليه ار حاجم خان مذكور بسبب سلوك ناهنجار كه ملايم طبع و موافق مراح او نبود وتعيده از خوارزم بر آمد . و حول بولايت ماوراً المهر در آمد ... سكندر سلطان بدر عبدالله خان نصر بنجابت وقالميب أو كرده كريمة خود را که همشیرهٔ حمیتنی عبدالله خان بود باو در سلک ازدواج کشیده ـ و ثمرة اين پيوند ارجمه زود بعالم سهود بهوسته جانبي سلطان تدرسة وحود آمد ـ و از حانى سلطان جهار پسر و يک دختر بهم رسيد - بسرسهين يتيم سلطان پدر امام قلی خان و بدر محمد خان است و سد دیکر باقى محمد حان و ولى محمد و پاينده محمد سلطان اند - و اير جهار برادر مدسها بتعویض عبد الله خال در حکومت تون و قاین وسایر ولایات قهستان گذراندند و یار پد جد ایشان چدی در بلخ با عبدالمومی خان پسر عبدالله حال بسر سي يود - بعد از آل عبد المومن حال ار عايب بی آررمیی و لجاجسی که لازمهٔ سرست آن ناحفاط بود ـ با خان مذکور بيز دستي و در سلوكي آعار نهاده آخرالام او را ار بلخ اخراج كرد. ومشار اليه نخسب بدرگاه عرس آسياسي چندي در ظل رعايب و حمايب آمجمرت آرمیده آنگاه به زیب زیارت آمکه معطمه مرحص گشته از ۱۱، خشكى متوجه مقصد سد ـ و چون بقندهار رسيد درين اثنا خبر ياف که عبدالموس خان ناگهان هدف تیر قدر اندازان مدیر گردید . و از واقعهٔ آن شریر سر انگیز سر تا سر نوران زمین فتنه بار و آشوب خبرگسته از هر سو كرد سورش عطيم برحاسب - درين ميانه يتيم سلطان عرصه حالى ديده هوای سروري در دماغ خودسري جاداد - و سنای ریاست که ار دیرگاه بار در کانون سینه مکنون داشت ـ سر بر زده نمد مرصب را عسمتی بزرگ سمرد - و در همان گرسی از نون و قاین برآمده هراب را که تخکاه خراسان است بتصرف در آورده دم از استفتلال زد - دارای دارالمک ایران ساه عباس که روزگاران درادسار این معنی بوده فرصب مساعدت وقب و یاوری روزگار از دست نداده لشکر برسر او کشید ـ و در طاهر هراب تلاقئی فریقین روی نمود و کارزاری عطم ار طرفین دست داد - یتیم سلطال درین جبک کشته کلندش نیر ناپدید شد ـ حنانچه هیچکس رآن بي نبرده و نشاني دلنشين ازو ندادند - بارهٔ مردم را دربارهٔ او اين عقيده است که بعد از شکست زخمی خود را بیکی از الوسات رسانیده درگدشت ـ

و دیگران گمان، ی برند که پس از کسر عسکر زحمدار و از کار رفعه به پناه سیاه حيمة يكي از هزارجات رسيد - و صحرا بشينان چون نه سناختند كما ينبغي بعالش نه برداختند . و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساحتند - مجملا برادرانش که در عرصهٔ پیکار ارو حدا افتاده بودند هریک سر خویش گرفته پی کار خود رفند - چنانچه ماقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده در مسند حکومت نسست و در امدک مدنى بر بمام آنولايب اسبيلا بافت - و كمين برادر ايسان پاينده خال در آن دار و گیر از لشکر سکسه حدا گسته راه قندهار بیش گرفت - و چون در آنجا رسند حود را آسکارا ساحت - شاه سگ خان صویدار او را بدست آورده محموس بخدمت حصرت عرش آساسی فرستاد - أن حضرت او را مصحوب حسن بيك شمخ عمري نزد فلبج خان الاهور فرستادناه - و بعد ار یکسال در پنجاب حرمن عمرش بهاد فنای طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار حبر سلطب باقبی حان را سنیده عزم مکه را پس سر انداخده راه بوران پیش گرفت - باقی خال خیر مقدم گویال حد خود را باعزاز و اکرام تلقی بموده در حال باستقبال شناف . و باقدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تعدیم لوازم تعطیم و نکریم او را به سمر در آورد . و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه و سکه نناهش کرد _ چون دو سال بدنن و بیره گذشت يار محمد خان با ناقي حال نبيرهٔ خود بي لطعي آغز نهاده در مقام تردب پسرال حود عباس سلطان و ترسون سلطان و پس محمد سلطان که اعمام باقی خال بودند در آمد - و در خفیه بمقام استمال امرا و ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کند - دربن اثنا نافی خان از معامله خبر یافته پیش از انکه زمام اختمار از مبصهٔ اقتدار او سرول رود دست جد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسلطنب موسوم ممود -و پس از چندی که بار محمد خان و جائبی محمد حان و باقبی خان جملكي آنجهاني شدند معامله بولي خان بازگشته جای جد و پدر و برادر ہدو رسید ۔ آی خانم حریم باقی خان که دخمر عبدالله خان بود ۔ و سابقاً در سلك اردواج عبد العومن انتظام داشت - و نكمال حسن و جمال درميان اوزېكيه مشهور و در افواه خاص و عام بيمن قدوم مذكور بود ـ بحبالة نکاح خود در آورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان برآدر زادهای خود داد ـ و هنور ایشان تمکن تام نیافته بجست و جوی دولت روزي شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزیک و اعیان بخارا از

بد سلوكي هاى ولى محمد خان بعان آمده بودند . در ظاهر باو اظهار وقا و وفاق تموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند . و رفته رفته از در اعلان عصیان و طعیان در آمده بزرگ و کوچک شهر و نواحی بیکبار موسیقار آسادم از ترابة مخالفت زدند - ولي محمد خان از طور تشست بقتن و طرح و وصع منصوبه چینئی روزگار و نمحراف سهاهی و رعیب مجال توقف سحال دانسته بی آختیار از قرضی باهنگ استمداد و استعانت شاه عباس رو بعرانی نمهاد ـ و از کم فرستی های وقت و رورگار ناچار آی خانم را به پسر خورد سال در قلعه حارجوی گداشته خود با دل پرخون چون یاد ر آب سلحون گذشت د امام قلمي خان مي توقف روى بوجه به بحارا نيهاد -و سایر اهالئی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان شده بودند اباستقبال بر آمدند و او سی مراحمت مانعی بر مسند ریاست موران رمين مستوايي شده بحهب دست آوردن متعلقان ولي محمد حان نقلعله چار جوی ردت ـ و حون معامله با نامه و هیعام راست تیادد و بوعده و وعید و بیم و امید از پیش نرف محاصره پرداخت .. فعه دار بعد از سعئي بسيار و نوسدي كوك حصار را با سعلقان وابي محمد خان او سهرد - امام فلي ځال به آی حامم -یلان حاطر متحاور از حد افراط سهم رساسده بعنایت قاسی حلیلهٔ عم حود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی بحمالة اردواج در آورده ازين رو يدنامئي دبيه و باكامئي آحرت الدوحب چون ولي محمد خان بسرحد ايران رسيده شاه عباس اربي معمى خبر يانت -از آنجا که بزرگداشت بررگال لارمهٔ مزرگی سد. .. مقام تعطیم و احترام خان شده استقبال نمايان بحا آورد . و مراعات لوارم مهمانداري و استمالت بعدای رسانید که مریدی در آن متصور دباشد - نعد از چند روزی که ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر درد اوزنگای که ازو درگشته بودند مكرر عرايض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعمال در توجة تورال بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد حود نیاف -لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشتن رو به توران نمهاده بعد از ششماه که از ولایت خود مفارق گزیده بود بار بماوراه النهر آمد . امام قلمي خان دانست كه باوجود مخالفت اشان مقابله باولى محمد حان محال است. بلکه یمکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد. ناچارشهر را خالبی کرده با برادر متوحهٔ سمرقند شد - و وابي محمد خال بی مراحمت غمری در بعارا متمكن گشب ـ و از غايب غرور و كمال التعجال طبع عحول در مقام كينه

توزي و انتهام كشي برادر زادها شده اصلا تمكيني نورزيد - و بكار فرمائي عجلب بزود از جا در آمده از راه با عاقب انديشي بي تورك شايان و تحميز لشكر نمايان رو بعاقب ايشان آورد - و حون مواحمه فريقين روى نمود ار آنجا كه سنب سشهٔ روزگار اسب آن مرحوم محروم را در آن كارزار ناكامي باسيري داده باشارهٔ امام قلي خان بقتل رسد درين وقب كه كار بكام و روزگار در وفق سرام امام قلي حان گشه او را مخالي و همچشمي كه مدعئي سركب ملك باشد نمايد - بخاطر حمع و مقضي المرام بر مسند ايالب آن ولايت تكمه كرده شروع در تصرف سريا سريوران رمين و قبض و بسط وعزل و نصب و قسمت ملك بموده از حمله حكومت ملك بلح و بدخشان و مضافات آن به نيابت حود به ندر محمد مان داد ـ و تا حالب بحرير كه سمه هرار و پسجاه و هفت است همچنان در تصرف ايسان است *

اكنوں چون محملی از احوال حکام آن ولایب نگاشته کلک حقایق نگار آمد ـ خامهٔ خود رای عوای فکر خراج نوران زمین در سر حای داد -لا جرم حقیقت آنرا از فرار واقع زمان زد ساخته بر سر مطلب اصلی میرود ـ العاصل معصول جميع ولايات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر يا سر ماوراء النهر و در کستان که در تصرف این دو برادرست ـ از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهات خصوص مال و جوهات و ساير جهات نقدي و غله وجميم خراج ارتفاعات و زکوه قریب یک کرور و بیست ای خانی رایج آن ولایب است ـ که سی لک روپسه همدوستان باشد - ارین جمله "سانزده لک روپیه مداخل امام علی خان و چهارده لک روبیه حاصل نذر محمد خان اسب ـ و ابن مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل حاگمرخان دوران سهادر مصرب جنگ صاحب صوبه مالوه است که یکی از بندهای درگاه گیتی بناه است و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کدهٔ اید انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر در آمد جاگیر دارند - جنانچه ار حاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپهه حاصل می شود که از مداخل هر یک ازین دو درادر بعنوان سه و نیم برابر اسب بلکه ریاده - حون این مبلغ نسبب به حمم اقلم اکبر هندوستان که هشب ارب است - که عبارت از هشب صد کرور دام باشد -وبيسب كرور روپيه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لمُذَا نسبت دادن

بیوجه و بیحساب است - امید که مواد نزاید جاه و جلال این دولت کده بی زوال لمحه به لمحه در ازدیاد و سررشتهٔ نقای این خلافت ابد مقرون به اطناب و اوتاد خیام اقبال رو افرون با اشهای مد مدت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته یاد *

محملا خامة زبال آور ار بكارش اين حملة معترضه باز پر داحب -ه ذبهٔ همت از ورود اعتراض خلاف وعده بری ساحه باز بر سر گفتگوی پیشینه مبرود .. و بتقریب سوانح ایام فرحنده فرحام خدیو رورگار دیگر بازه سررسته مخن بدسب بتان جادو بن مندهد به عرة بير ملالة سادات فرخنده فال سند جلال * نبيرة قدوه الوصلين حصرت ساه عالم از احمد آباد و میروا رسم صفوي با دو سرحود میروا مراد و سروا حسن ار صوبة بهار رسده شرف ملارس إبدوختند ـ ميرزا حول بعلب عارسة نقرس مزمن الى دسمت كبر سن كه در حقيقت ام المرض و راس الاعراض است زمن سده دود - و اطریعی از رفتار رفته که کریمی نشین بهای درستاران نقل و بعویل سروری سی نمود - مصرت جماساسی از روی قدردانی او را از ملازمت معاف داشمه یک لک و نیست هزار رونیه نرسم مدد خرج سالدانه مقرر مرموديد م كه در هر جايگاه كه دلحويه و باشه اقامت گزيده رور کار مفراع حاطر بکذراند - و به سید مزرگوار والا مرسب میر سید حلال غنم و ده هزار روبیه نقد مهجمت سد - ادراهیم حسین کاشعری منصب دو هزار و پایصدي داب و هرار و شس صد سوار مقرر شده ده هزار روپه نقد انعام ياقب - حول حسب الالتماس عبدالوحم حواجه زلال عنايات سرساد حدیو روزگار ،تش زلات و جنایات عبدالله خان را ار صفحهٔ کردار ناشایست محو ساخته بود - درین روز بمنصب بنحهزاری دات و عنایت شمشید مرصع و نقاره و علم و تومان و طوع و قدل امتماز یافته انعام سبلع پنجاه هرار روپیه بقد و تیمیلداری سرکار قموج ضمیمهٔ عواطف و سمیمهٔ عنایاب تامه آمد -اعتماد خان خواجه سرا بيسب هرار رويمه انعام ياقمه رخصب مكه معظمه گشت ـ به مير محمد اسفرادن كه از نزد قطب الملك آسده دود هزار ممهو ٠, حمب گشت *

^{, *} احوال سيد بزرگوار در خاتمهٔ كتاب به شرح و بسط رقم شده *

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایهٔ سریر سلیمانیی در سایهٔ عنایت وظل مرحمت یعنیی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بحمد الله كه عنايات حاص بادشاه جهان بعوام و خاص از جميع وجود اقتضای عموم و شمول نموده به صنفی از اصناف و شخصی از آشخاص السان اختصاص ندارد _ جنابعه ظلال عاطفش كه شامل حال عالمي است مانند حود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نیسال احسائش که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه حا رسده. للهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ خاطر اهل گیتی بسته اند - جنانچه هیچ لحظه از رورگار سعادت آثار نمى گذردكه آسايش و آرامش عاليمان منطور نظر نباشد - و عزيمت ملوكانة بر بسیج سرمایهٔ امن و اسان اهل زمین و زمان مقصود نبود ـ از جمله شوا هد صدق آین دعوی احداث دارگاه جهل ستون همایونست که درین ایام در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوانکدهٔ عدل و دادکه روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین حناب است ـ و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رقم مطالب و برآمد حوایح ومآرب عدین مرجع عالمان بازگش است - آزین جهد که هنگام عرض و مجری از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و بناه گاهی نبود - لاجرم بمقتضای مرحمت نامتناهي قرمان قضا جريان بدين مضمون توقيع نفاذ يافت ـ كه در دارالخلافهٔ کبری و همچنین در اکثر اعاظم بلاد ممالک محروسه هر حا که دولت سرای بنیاد یافته باشد . خاصه در دارالسلطنت لاهور در بیشگاه جهرو که خاص و عام که محل انجاح حاجت جهانیان است ـ ایوانی مشتمل بر جمهل سمون مطول هفتاد ذراع و ع ض بست و در ذراع طرح افكنده زود باتمام رسابند ـ تا ساير بندهای درگاه سرحمت تابش آفتاب و تشويش مارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب استغال توانند نمود - عملا بامر ارفع بدینسان آبارگاه رفعب بناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس یافت که رفعت آستانش باعث کسر سان ایوان کسریل گشته و ازین دست والا بنیاد مقصورهٔ که از رشک متانب اساسش قصور در بنای قصر قیصر راه یافته در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب وهندسهٔ بدیم خاطر فریب بانمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت *اییات*

در روزگار ثانثی صاحب قدران که دهر یکره ندیده است قریش بصد قرون عالمی اساس بارگهی شد بنا که راسب از کوه می متون بود افزون بچل ستون از شفق از رشک تابش در و دیوارش از شفق در خون نشسته تا یکمر جرح تیلکون

چول این فرخنده بنا بهمه معی سعب اتمام و صورت انجام پدیرف احتر سماران سطرلات نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در تاریخ
بیست و پنجم دی حجه سنه هرار و سی و هعت هجری برگزیدند شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گهری روز در ساعت مختار
اندیسه رضای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت
بزئین داشت - اورنک نشین سریر اقبال و اکایل گزین اسر جاه و جلال
گشتند - و جمهور انام را در آن بارگاه خاص بار عام داده ربان سپاس گذار
بستایش آفریدگار انس و جان و دست حق پرست به بحشایش و بخشش
کنه گاران و محتاجان بر کشادند - و سایر ثبا گستران و همچنی سرود سرایان
و نغمه پردازان را سار عیش جاویدی آه ده نموده طالبای کلیم را که این
رباعی پوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کشیده نعرض مقدس رسانید
مند شایسته مرحمت فرمودند*

این تازه سا که عرش هسایهٔ اوست رفعت حرفی زرتبهٔ بسایسهٔ اوست باغست که هر ستون سبزش سرویست کاسایش خاص و عام در سایهٔ اوس

ه درین روز قاسم خان بعنایت حلعت و اسپ خاصه بلند پایکی یافته بصوبه دارئی بنگاله مرخصگشت و دریا خان روهیله بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و قیل و اسپ و انعام بیست هرار روپیه نقد کامیاب آمده داخل تعبناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض

خدمت فوجداري ترهب و نواحي صوبه بهار و منصب سه هزاري دات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فيل و هانزده هزار روهبه نقد استاز پذيرفت _ عمد قلي ايلچي شاه عباس كه از طرف شاه عباس برسم رسالت نزد قطب الملك رفته بود _ بعد از مراجعت بسجده آستان آسمان نشان رسيده سر رفعت بكردون رسانيد - و بمرحمت خلعت و هانزده هزار روهبه سرافرازي يافته بايران مرخص شد - و مير جمله بانعام بيست عزار روهبه سرافراز شد - و قليج خان از عنايت نقاره بلند آوار گشت _ كهيلوچي بهونسله از عمده های دولت نظام الملک بكار فرمائي طالع والا آمده حان زمان را ديد _ واحسبالالتماس خان مدكور بعنايت ورود فرمان عاليشان و خلعت و حمدهر مرصع و است و فيل و نهاره و سحمت پنجهراري دات و سوار سر بلند كرديد ـ عرايض محمد عادل خان كه در هژده سالكي و قطب الملک عبد الله در دوازده سالكي جانشين آبای خود سده بوديد _ مشتمل بهر نهنيت جلوس مارک با بيسكس بمايان از آنجمله قطعه بيلمي بود باب عادل خان كه نظير آن در آب و بات بسيار كميات دود - سي هزار روهيه قسمت داست _ از نظر انور گذشت *

درین ایام روز جمعه بیسم امرداد فرخنده عید سعید اصحی اتفاق افتاده بشارب میمب و فرخندگی باولیای ولب جاوید دیوند رسنید حدیو هفت کشور بادساه دین پرور بآهنگ احیای سنت حصرت خیر البشر مانند خورشید خاور دولتخانهٔ زین زرین را شرف خانه ساخته فصای عیدگاه را ار دور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت دارگاه سپمر اطلس نمودند و ادای عبادت معمودهٔ این رور نموده هنگام مراجعت پدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند *

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانهٔ سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلبی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بیخت مادرراد آنسب که در ساحب هر دیار صاحب سعادتی که بار کشوده رحل اقامت افکند - عالمی با هنک آن عالمی مقام بار رحلت بر بندد ـ و لازمهٔ بحث و مقتضای اقبال آنسب که بهرسو که رو آورد جهانی آن را قبلهٔ آمال و امانی دانسته روی نوجه بدآن سوکند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه حلاف

پناه است ـ حاصه درين ايام خير انجام که سرير سروري از جلوس همايون رشک کرسٹی هشنمیں گردون گردید _ امام قئی خان والثی توران همواره خواهش داشت - که از سر نو سر رشتهٔ توثیق و آایق معب بدست آورده تجدید عقد مواخات و ممهید روابط موالات نماید . و بتارگی حلفه اظهار دوستي بر در دار الامان ولا و وداد و امن آباد اکانکي ً و اتحاد زده ابوات مکاتبه و مراسله را کشایش دهد . لیکن از رهگذر بیراهی و بی روشی که از ندر محمد خال برادرش سرزده بود چنانحه سبی دکر یافت ـ محجوب مائده این معنی موحب سد این راه و حجاب این باب شد -و اندطار معاودت خواجه عبد الرحيم نيز سبب تعويق و تاحير آن عزيمت گشب ـ و مضمون مراسله که مصحوب او بحدمت حصرت جب مكاني السال داشته بود آنكه چون ساه عباس مرصب وقب عنيمت شمردةً فلعة قندهار و مضافات آنرا بمصرف در آورد _ اگر درین ولا فوجی ار افواج عساكر بحر امواج در ركاب سعادت ندا هزادهٔ والا اختر كه اهل هف کشور از ضرب شمشبر شعله ماثیر آن سرور در تپ و تاب اصطراب اند. و از اصاب ندبر آفال كير آن والا جناب در حساب به تسخير قلعه ا قندهار نعین فرمایند ما دو برادر نیز نمقنصای دولت خواهی و خير انديسي كه لازمهٔ خير خواهيي ر نه انديشي است نه لسكر ظفر اثّر پیوسته معد از کشایش حصار فندهار و فطع و فصل آن دیار متوجه خراسان سويم ـ وعمد و سمان مو كدبايمان مر طبق اين مضمون مي سديم ـ كه از الدد مسمورة آن ولایت بعد از قمح هر شهری که اولمای دولت دست مصرف ازآن باز دارند تعلق بما راشته باسد - جون حضرت حنب مکاری بعد ار مطالعة مضمون نامه در مقام نجهيز عساكر و صدد مدد ايشان كسته هنور نربيب مقدمات شهود ساهد مقصود از خفا خابة عيب بجلوه كاه مود نیامده بود ـ فصا را آن سرور بمقتضای احکام قدر معتوم و قضای مقدر متوجه نسخير عالم ديكر كشتند . و بعد از جلوس مبارك حواجه عبدالرحيم رسیده در نو رور سال حال بملازس استسعاد پذیرس ـ وهمدرن نزدیکی از اشتداد مرض ديرينه نعالم بقا ستامت - آنگاه حصرت حلاف پناهي بمعتضای مکافات این حیر اندیشي و نیکوخواهی که از امام قلمي خان بطهور رسيده بود خواسند كه حجاب مدكور مرتفع سازند .. لا جرم در مبادي ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله در آمده دیست و دوم آبان ماه از نخستین سال جلوس مهمنت مانوس حکیم حاذ ی را مامزد این خدمت نمودند ـ و موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصم آلات و نقایس و امتعهٔ هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بحبهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمهٔ روضهٔ منورهٔ حضرت صاحب قرال مصحوب او ارسال داشتند ـ و خواجه محمد صادق خلف حواجه عبدالرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند ـ و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند *

نقل نامهٔ نامیی و مراسلهٔ سامتی حضرت صاحب قران ثانیی بامام قلیی خان والئیی توران

دا رشحات کاک بدایع نگار و نفحاب حامهٔ مشکبار در اظمهار روابط دوستی و ولا و ببان مرانب صدی و صفا طراوب بحس چمن خلب و وداد و عطر افزای محمل صداف و اتجاد باسد . دیه به آمال و امانی و حدیقه حشمت و کامرانشی سلطنت مآب معدلت مات نصف ایاب شوکت انتساب عنوال دحيمة ابهت و كامكاري طغراى منشور دولت و بختاري فارس مضمار فتوب جوهو مرآت صفا و صفوت زيبنده افسر خانبي شايسته سرير كشور ستاني سلالة دودمان اعالي سعبة سحرة مفاخر و معالبي كوهر بحر عدل و احسان مجدد قوانين أبادى عالي مكان المويد بالتائيدات الارليه من الله المعين المستعال دامب ايام اخونه و سلطنته و زادب اعوام حلته و محبته بموتيع سعادت جاوداني موشح و برسحات سحات كرامت دو حبها ي مرسع باد - حميق كيفيت انحاد معنوي و مرابطات صورى كه بواسطة موانع ظاهري چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفى بود . از ارسال مراسلة سامى و معاوضة نامى مشحول بحواهر رواهر مصادقت و محتوي پدرر غرر مواقَّقت که بوساطت نقاوهٔ اصفیای کرام عمدهٔ نحبای انام ناهج مناهج دین قویم خواجه عبدالرحیم در باب سهام حیریب انتظام این مرادر بيازمند دركاه المهي و ديكر مقدمات بسنديده باعلى حضرت قدسي مرتب رضوان پناه خلد آراه کاه انارالله برهانه به نسبت قرابت سابق بی تجدید جهات لاحق رقم زدة خامة عنبرين شمامه سُده بود سمت اظهار و اعلان يافته محرك سلسلة موالات و مصافات قديم كرديد - و ار مطاوئي آن رقيمة كريمه روایح و شمایم عبت بمشام صداقب انجام رسید .. از روی وفور مرابطات

صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود - که در اول جلوس مستب ماثوس بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمائيم تا آمده مجدد رابطة صوري ، معنوي و مذكر مناسات فليمي و جديدې گردد ـ ستوح دو مقدمه سبب اوقف و تراخي كرديد . يكي فوت خواحه عبدالرحم مرحوم كه بعد از درياف عرمجالست مهمون بساط حیاب عارمی در توردید - دوم آمدن نقاوهٔ اصلاب کرام بدُّر محمد حان از روی بی فکریها و بی تحرکیها که لازمهٔ شباب است بكابل - اگر بدلانب عقل رهنما ازین اندیشهٔ بیحاصل و پندار دو، از كار كه با غوای جممی ار کوته اندیشان بیخرد بادئی آن شنم بود مقاعد نمی ورزید ـ فرستادن حيوش منصوره از درگاه صرور بود ـ بعد ازابكه افواج قاهره بی در بی سی رسید سلاحطهٔ آن بود که عبار وحشتی درسیان بر آنگیخته شود - و علاقة دوستِي و روابط حمدين ساله بمساد و افساء آل كونه بنيان فرومایه خال پدیر گردد - حون سیوه ستودهٔ ارساط و التیام از فدیم الایام الى الآن فيمابن اين دودسال رويع الشان و سلسلة علية سوانيل ولايب توران متحقق بود - و آئين صدق وسداد بين الجانبين صورب انتظام و انعقاد داسب درين ايام سعادت فرجام كه بميامن تائيدات الهي و يمن مواهب نامتناهی دول روز افزون آنا فاناً بانواع فتوحات عیبیه و اصناف فیوضات لاريبيه مقترن و مقروست ـ و شاهد هر مدعا و ،قصود كه بر صفحهٔ خاطر خیر اندیشان این سلطنت ابد مقرون مرتسم میگردد . باتم وجوه بر منصهٔ حصوں جلوة طمور مي نمايد - منظور نظر حق بين حقيق كرين آنست -که شیوهٔ مرخندهٔ انجاد ویگانکی بیشتر از پیشتر ملحوظ صمایر قدسی سراير در انتظام قواعد مودب و الساع عرصة صداقب كه مستلرم البساط حاطر دوستان و انتظام اوصاع جهان و جهانیان سب زیاده تاکید رود ـ تا وثافت احوت كه ابد الاباد در مزايد باد _ مشهود همكنان كشمه تتابعي که برآن مترنب است عنقریب بر وفق ارادهٔ اولیای دولت طرفین بعرصهٔ ظهور آید ـ بالفعل بجهب نشیید مبانی وداد و وفاق که انتظام بخش انفس و آفای است . بسیادت مآب مرتصوي انتساب خواجه محمد صديق خلف الصديق خواجه مغفور ار روى عاطفت رخصت انصراف ارزاني داشته حكمت مآب نتيجه الاماجد والاعالي لايق العنايات السلطآنيه حكيم حاذى را كه از خانه رادان معتمد و محرم راست گفتار درست كودار درگاه والا سب . بحدست آن گوهر اكليل جلالت و قارس

میدان شهامت فرستادیم ـ که بعد از ادارک سعادت ملازمت بابلاغ مقدماتی که در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید ـ شیمهٔ قویمهٔ مواخات آنکه همیشه بههین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکارم بخلای اربات وفای است بیشتر محرک سلسهٔ حصوصیت و جهت مندی گشته همواره بواردات ذات لازم الکرامت و باطهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم رابطهٔ یکانگی و رافع نمایلهٔ بیکانگی است - مسرت سرای ضمیر عطوف اشراق گشته خوسوقت مبساه به باسند - مسند امهت و خانی مخلد و سریر سلطنت و کامرانی مشید باد *

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعین پزیرفتن امرای نامداربر ججهار بندیله

چون نرسنگه دیو پدر جحهار سنگه بسلسله جنبانثی طالع موافق در مبادي ايام بادسا هزادكئي حضرب جنب مكاني جهابكير بادشاه بملازمت پیویسته خود را در سلک بندهای درگاه کسید _ و همدرآن ولا مصدر حدماب سندیده گردیده و حویشتن را سزاوار مراحم سکران و عواطف بی پایان ساخب - آنحصرت هنگام جلوس همايون بحكم التزام حق گزاري حقيقت كيشان وفا انديش بحال او پرداختند ـ و او را از اكمر افران . امثال مركزيده فرق اعسارس بفرقدین بر افراحتند - چندانکه رفته زفته بعرابب عالی و مناصب والارسيد ـ و سرماية اقتدار و قدرت از جميعت و ثروت وخيل وحشم و اجتماع لشکر بجای رساسید ـ که دمایق درجاب و مقدار از پلهٔ اسال و اقران بل از موتبهٔ راجهای کلان در گذرایید - و در آخر کار و هایان روزگار دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلای امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق معاملات ملكي و مالي نمي برداختنا _ لاجرم او در، يانه فرص غنيم داسمه از حد خود تحاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران اطراف و نواحثي سرزمين حود بل طرمداران محل دور دست دراز كرده اموال بسيار بتعدي بيحساب فراهم آورده بدآن مثابه كه از حيز قياس قدر و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار در گذشت . و در عرض آن ایام منابر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نیرداحت - و به هیچ ناب باز خواستی نشد - نا آنکه روزگار او بپانان رسید - و اندوختهٔ گران سنگ دیرینه اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت تصرف این سبکسر در آمد . جون ظرف ننگ آن ناآزه ون کار گنجای نصرف ابن گنج خانهٔ مالامال نداشب - یکباره از حارفه سرمایهٔ حودسری آماده ساحب ـ و حول روى سردر علامت مصير از جلوس مقلس حضرت صاحبقرانی زست گرفته کار ملک و منت ، امور دین و دوات بر فهج استقامت حاري گرديد ـ آن با معامله فهم نفكر رورگار حويس افتاده داستواري حصار و آبيوهئي جنگلهاي دسوار گزار كه پدرس آبرا سرماية استطهار خود پندانسته همب در حفظ و دربیب اشحار آن گماشته دود - هشب گرم کردیده در سی و دوم خورداد سال جنوس سارک اوکردان شد و وئیم شب از دارالخلافة برآمده رو براه قرار نهاد ـ جون دولتحواهال از این معنى آگاهي ياهته حميقت را بعرض ار يافتكان اللجمن رساليدند ـ كه آنُ اهرمتن نزاد و حسى شهاد معجرد فرار در بي سراحاء سهام بعني و قساد و بر سر اظهار عصیان و عناد احت . و همت پست مهمت در جمع آنتکر نفرقه اثر گماشته و موادي استمالت و دلاساي سر نشان آن بوم و بركه ما او در مقام مقاق بودند افتاده در، راستحکام بارها و بستن گریوها و گذارها به افشرده بلكه در صدد مداخل و مخارج دور دست نيز شده ـ لاحرم قرمان قضا نشان به پروانکئي مهرسان قهر خديو روزگار که مطهر نطس قنهار على الاطلاق است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاد رسید . که از حاصران دربار ده هزار سوار جرار بسرداری مهابتخان خانخانان سمه سالار با دو هزار بندوقچی و پانمبد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او سده سرای کردار ناسایست در کنار و در آن زیاده سر گدارند .. و سید مطعر حان یارهه و اسلام خان و دلاور خان بریج و سردارمان و راجه رامداس و نطر بهادر حویشگی و راجه رور افزون و حبیب خان سور و بهگوانداس بندیله و دیکر بندهای روستاس درگاه عالم پناه به عنایب بادشاهی مفتخر و مباهی کشته بهمواهی آن عمده الملك نعين يافتند ـ و در وف رخص به سهد سالار خلف با تأدري و کلکی مرصع و یک لک روپیه نقد صمیمهٔ این مراسم ساخته ـ و خدست بخشی گري به کفایت خال و میل و نماره به دلاور خان سرحمت ورمودند . و خال حمهان صوبه دار مالوه با ساير كومكيان آن محال و صفدر خان جاگیردار سرونج و انی رای سنکدلن و راجه بیتهلداس کور و ستر سال كهمواهد و بلبهدر سنگهاوب و پير حال ميانه و ساديخال اوزبك و راجه

گردهر و خنجر خان جوره آقاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری که بجانب جنوب اوللجهه واقع است با بانصد بيلدار بمحال متعلقة أن مخذول در آید و بخشی گرئی این نوح و دو هزار بندوقچی به نورالدین قلی تفويض ياف - و بهارب سكه بنديله كه زمينداري أن ملك از دیرباز بآبای او بود ـ و حصرت جمت مکانی از جدش انتزاع نموده به نرسنکدیو داده بودند _ و ازین راه میانهٔ اشیآن نزاع بود نیز سهمراهئی فوج غود از جانب کالیی روانه آن سم گردد ـ بهادر خان روهیله و راو سورج سنکه سهورتیه و پههار سنگه بندیله • رشید خان و سهباز خان افغان و کشی سنگه و شاه دیک خان امثال ایشان با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از جانب،سرو، رویهٔ آن سر زمین روی نوجه باستیصال آن تحدلان مال آرمد .. و سوای این بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان يمين الدوله امين الملب آصف جاهى بسرداري محمد باقر از نوكران عمده آل حان والا مكال بكومك اين فوج مقرر شدند ـ سلطان نظر به بخشي گري و واقعه نوبسئي اين فوج سرادرازي اندوخب آنگاه وزير خان را به نگاهبانئي دارالخلاقه اکبر آباد باز داسته بعد از انقصاي یازده گهری از روز دوشنبه آبان ساه سال اول از جلوس متوجه صبه گاه باری سدند . و بدو کوچ ار باع نور منزل معروف بدهره که روز اول سنزل آنجا شده بود يفتح پور رسده محمل ورد فمري سال سي و نهم از عمر ايد پیوند درنیب دادند ـ و کیفیت وزن بدین منوال است که چون خوی معدس پیوسته در بیدا کردن سایل بجسب و جوی وسایل است. و طبع فیاض همواره در افضای حوایج اصحاب مطلب بهانه طلب است ـ لهذا سالي دو نوب در الجمن ورن سمسي و ممري ماسد حورسيد خاوري در کفهٔ میزان بیک اخبری مسمکن میگردند _ و هر سال دو مربه بحساب شمسي و قمري جشنى عظيم و طوى بزرگ حسب الامر آنحضرب مربب میشود - و هموزن مبارک طلا و نقره بر بی نوایان و نیارمندان رورگار يقدر نصاب و استحقاق و احتياج قسمت مي يابد - اگرچه اين نوع تصدى در شریعت وارد نه سده لیکن چون دانشورآن این کشور همکی بر این معنى اتفاق دارند ـ كه اينگونه صدقه براى دفع بليات و عاهات جسماني كامل ترين اقسام صدقات اسب ـ لهذا ابن طريقة بسنديده را حضرت عرش آشیانی که بنای منش آمحصرت چول آفتاب جهانتاب بر فیض رسانی محض نهاده بودند اختيار فرموده اين قاعدة ستوده فرار دادند - كد در

وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلای خالص و مراتب دیگر با سایر اجناس و در وزن قمري هشت نوبت نخست به سيم نات و باقي مراتب با سایر اجناس معهود هموژن سی آدند . و بدین وسیله فقرا و مساکین كامياب مقصود سي گردند .. و في الحقيقت سنب عقيقه كه در طريق صاحب شردعت صلى الله عليه وسلم و اصحابه امريست مقرر و معهود بابن طریق که در روز هفتم از ولادب بوزن موی ستردهٔ مولود تقره تصدق نموده و قربانی را جند پارهٔ سعدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه بعویز این معنی کشاده ـ جنانجه مضمول دعای ماتور که وظیفهٔ امر مسنون مدكور استكه لحمها بلحمه وعظمها بعظمه ودمسها بدمه وشعرها مشعره و جلدها بحلده مرين معنى دلالب دارد - بالحمله از آنوقت بار امن حميده آئبن درين دولت كده عظميل معهود و سستمر گرديده ـ و بحهت شاهزادها همين يک وزن شمسي مغرر شمه ـ لاحرم روز دو شنمه ششم آذر ماه سال اول حلوس مواقق ربیم آلثانی سنه هزار و سی و هشت هجری فریب به نصف النها، جشن وزن قمرى سال سي و تهم عمر ابد قرين حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی بذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهن و پخشش و پخشایش بنحویکه تعصیل آن شرح و میان مر نتا مد ـ و زمان خاسه از عمهدهٔ تحریر آن بر نیاید بظمهود آمد ـ و بعد از فراغ ابن كار بيست و سشم آذر ظاهر قصبة بارى مضرب خیام دولت شد . پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صد نساط پرداختند _ رور جمعه دوم دي ماه ار آن سرزمين بآهنگ سير و سکار حوالثي دواليار و نفرج آن قلعة سهم مدار كوج قره وده متوحه كوالبار

درین ایام خیر احام اعجوبهٔ چند از غراسب حوادث گیتی و ندایع و عجائب عالم ابداع که او نوالمحمی های نقدیر در صوبهٔ کشمر اتفای افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نحست آنکه جمعی کثیر از سکنهٔ پرگنهٔ اولونا حسن محمد نامی از اهل همین موضع در مضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کامه مدکور نمودند - که صیه حسن محمد مدکور چون هفت روز از میلاد او منقصی سده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمهٔ طیبهٔ گفت که اهل این ولایت باید که اسال خیرات بسیار بطهور آرند با از آسب بلبات محفوظ مانند - دیگر در خانهٔ باقه باقه کشمیری پسری مبولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در

منزل میر حسین سه پسر دیک شکم آمد . و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرصهٔ وجود آمدند . و اهلیهٔ اسمعیل نام مراش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد . و از منکوحهٔ ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت *

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه ٔ گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه بندیله و در آمدن او در شفاعت بوسیله ٔ اظهار اطاعت

اگرجه این حرکب والا که بنجریک کار فرمایان عالم بالا روی سوده بحسب ظاهر در لباس الهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صد و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده - لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست دواري و دشمن گداری بلکه مصلح عالم در صمن آن مندرج بود - علب آگاهی و موجب بنبیه جعمهار سنکه بندیله گشته آن عنوده هوش را از گران خواب نخوب و پندار و از مستئى سبكسري و بيخبري هوشيار ساخت . و همونین اصناف زمنداران آن سر زمین که از دست تطاول و دست انداری آن زیاده سر بجان آمده بودند .. بمحض توجه اشرف از سر نو جانی نازه یافته از جور و تعدي او ایمن گشنند .. و نیز جمعی کثیر از سَعبوسان علعه كواليار از قيد كرفتاري زندان كه در حقيقت دوني است در حیاب نجاب یافتند - سرح این مقال آنکه چون بیسب و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار پیدا کرد. و همین که ظاهر آن قلعه جلوه گاه تجلئي ورود آل مطهر انوار لطف جلئي حضرب پروردگار گردید - مساهدهٔ خصوصیات آن والا حصار که از دیر بار مکنون صمر انور آن سرور بود محرک آمده همال روز تماشای آن بارهٔ دیرین پنیاد که در فراز كوهسار رفعت آثار اساس يافته در سرتا سراين كشور اكبر حصارى بمتانث رفعب و فسحب ساحب آن حصن منيع الشان نشان نمي دهند اراده فرسودند - و خورسيد وار از افي آن كوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت نگر بر پای تا سر آن سرزمین آسمال نشان گسترده از روی تحقیق و تدنین در وارسی حصوصات علعه و ملاحظهٔ جرئیات آن دره فرو گذانس نه نمودند ـ برازناب صفا روشن است نه جنبش بادشا عال پاک روان که چهار باغ دنیا را بمثابهٔ آب الله و حرکت ساهنساهان روشن دل كه سههر جهانداري را معنزلهٔ آفتاب حالي ار حكمت ايست و مصداق ابن معني سير حورشيد اوج گيتي متانّي است بكواليار و عروح آن بهند لو کس ماوج کوه فلک شکوه ـ چه بسیاری آر مردم که سمار شال حون عمار مرکان دشوار است - از رورکار درار در آن حصار نظر بند بوده مایند بمثال الاحس آئینه رهائی نداشتند ر و از هیچ رو خیال حلاصی در آئیهٔ خاطر شاں نمش نمی سب ۔ چول این ابر رحمت بر فرار قلعه آل کوه سایه افكند محواست ما حقيقت حال اينان كه مانند نسيم در حباب او سدت حبس نفس سان گرفته بود بر روی آب آید ـ لاجرم خود به نص نفیس به تفحص احوال زنداییان برداخته اندیشهای زرب را کار فرمودند . ار آنحا که دریای بحشش و بحشایس این محبط مکارم پیوسته در چوش است ـ چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد الل حیریب الفوس ایشان نیز در محبوس بودن بود - پآی بد سلسهٔ قد گداری دیگر تماسی گرفتاران را که رورگاران در منگنای سمه خامهٔ روزگر به تیره روزی و منگ عیشی و بد حالبی گدارنیده روی رمین و آسمان ندیده بردند یک ملم آزاد فرمودند - و رقم عُفو در جرابد عصیال سال کشیده برات عمر دوباره سام هریکی توسید - دا همگنان سر بر حط فرمانیری گذاشته ماسد نال از حصار بای علم از حبس ابد رها گردیدند *

بالحمله افواجی که برای سرزنس جعهارسنگه مانند جوهرهای نیخ پههم نعین سده بودند م بالشکریان آهنین دل بنغ شده دست اسد همگنان را از رندگانی منقطع گردانیدند مایی قوم بدیله را از آوارهٔ بهعیب همایون بمقام گوالیارسار و بوای بوانائی گسسته بائین حرطسور از غم خشک در جا مایدند ما امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون قصای آسمانی بدآن سرزمین در آمده سر تا سر حدود آن باحب را پامال ناکل مراکب موکب افیال گردانیدند و از همه موراه بر جعهار نعال مراکب موکب افیال گردانیدند و از همه موراه بر جعهار گمراه بسته عرصهٔ کاربار و ساحب کار را برو از مصیف حوصله ننگتر ساحتند و مهابیخان از گوالیار و حال جهان لودی از برار و عدانته خان از کالهی جلو ریر ستافته با دیگر تیغ رنان بیرد آرما ومرد افگنان رزم بیرا

داد مردانگی دادند و بای جرأت بر دم شمیشر نهاده بازار تیخ زنی را تیز و هنگامهٔ نبرد سازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد حمله حکم حباب بیدا میکرد _ و تیخ برکف رام آزمایان از پیچ و تاب جو هر خاصیت موج سهم رسانید ـ خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ساهی در آب فرو سي رود ـ و تير در دل بر نمطى جاسيگرفت که حار در ساهی حای گرد ـ گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداحت و آب تنغ از سر ررم آسنایان در میگذشت مدنک دلدوز سیر را چنان مي شكاف كه بدر را انگشت نسي . و ناوك جگر شكاف دو تن را جنان بهم مي دوحت كه دو پيكو را سر چرخ ـ بعضي را مكمان اسر مبساختمد و زه کمان شان کار زه گرببان میکرد - و مسمی را بر تیغ حون می رمختند و دم نیغ سان جای دم حمات سگرفت - چاشنگی کمان دلاوران شرب مرگ آماده مساخت ـ و سنان در دست یلان شمع وار از گرمئي جنگ مسكدامت - تس از نايرهٔ غضب حديك امكنان فتبله كردار در قيديل مى افروخت ـ و زهر آت پيكان حال سيرين را تلخ سيكردانىد ـ برچم عمم دولَّت ریش خند رندگانی اعدا سگردید - و سوفار نیر نصرت پردازان را ازْ خنده دهن باز نمی آمد ـ سیر از ترکش در پوست پوستی بود و ره از کمان در خانه بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیخ روشن می شد و نبرد آزمایان را از خون خویش سرخروئی حاصل می آمد شاخ کمان را از پیکان سربرگ مى دمند و كل سهر را از ناوك خار دست مى داد - بالجمله چون ججها ر سنگه برگشته روزگار را از تیزئی لشکر تیغ زنان های گریز بریده شد .. و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده یای ثبات و استقرارش از جای رفت ـ ناچار برهمنونئي خرد بيس که آئنه اسرار نما است روی ارادت باولیای دولت آورد ـ و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ كدورت از مرآب اعتقاد بر زدود . و بدرگاه كيتي پناه توجه نمود . ما از هرچ رو سنگ حوادث شیشهٔ ناموس او را نشکند - و صورت مدعایش پاحسن وجوه جلوه گري نمايد ـ عرضداشت كه اگر بآب دجلهٔ عفو دامان گناه من سسب و شویابه _ و بشگفتن کل بخشایش شاهنشاهی خار خار هراس از دام بیرون رود. مدرگاه والا که کلزار جاوید بهآر دول سرآمدیست ـ مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگاسی کنم که از چمن اعتقادم كل نافرماني نرويد - و بهر منصب و جاگيرى كه هواداران چمنستان این دولب والا من خار گشته را نبهال سازند ـ سهاسداری نموده

از نساخسار امید کل چینم . در اثنای این حال از نوشتهٔ واقعه نگار لشکر عبدالله خال بعرض هما يون رسيد - كه أن كوكبه آراى ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از سیرگزینان این آستان فلک نشان بیسب ویکم ديماه حصار أيرج راكه حصاريسب استوار و هر برجش ار كمال ارتفاع سر باوج فلک می ساید از نصرف جعهار رحل سیما بر آورد ـ و آنچال حصار بلندي گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعنس سم افکنده در سر سواري كرفته غنايم از هر دست سهاه فيروسي دستكاه را دست انداد -تفصیل این مقدمه آدکه عبدالله حال با چه بافر بحشی آصف حال ار سوی مشرق و مهادر خان از جانب شمال آهنگ یورس نموده رو به نسخیر قلعه نهادند - درونیان از روی تهور سام به سرج وبارهٔ آلوالا حصار کد جحهار مقهور آئرا استحکام تمام داده بود برآسده بمدافعه و مقابله درآمدند -خان فیرورمند بعد از تک و تاز بسیار در مرصهٔ کارزار بنصد جوهر نمائی با جمیع هم گوهران جویش از پست نوستان که جون گوهر در رسته در راهای بازیک عطره دواند رد فرود آمده پیاده شد ـ با آن حصار را که مائند صدف قلعه بيدر بود برور تيغ بشگاهد - با انكه آب تا كمر بود بهادران از خندی گذشتند م و او آن میان جمعی او روم آسایان از ژوشی خندی چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ارین ممر روس ساختند . و حمعی دیگر در اندک فرصتی ناقبال بادشهی کار پورش پیش برده رفته رفته از حندق گذشتند - و ارین جمه لوای نیکنامی در عرصهٔ بام آوری در افراحتند-بالجمله در آل جمهاد که نمونهٔ جمهاد خبدق بود .. همین که عرا پیسگال بعرم تادیب هندوان کعر پرسب ارحالی سوجه پیس گشتند . در نن هادوان چوں بید لرزه افتاد ۔ و آن سنگ پرستان باوجود آنکه در حصار سکین جا داشتند بي سنگ شدند - و مانمد رنار پيچ و باب خورده بكردار دووس باله کشیدند از طرف دیگر بنابر آنکه استحکام نمام داشت بر بهادر خان ار غنیم هجوم بسیار انفاق امتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد -آحر کار خان مذکور بافواج حود از عقب فیلی صف ۵۰۰ مصاف آزموده بیکار فرسوده رو بسوی درواره سهاد بیاوزی آن اهرس نهاد در أن قلعه را چون فيل بند منصوبه باسناسان درهم شكست - وبا برادران و تابینان خویش که همه یکرنگ بودند ـ مانند گلهای پیاده پیاده كرديد - و در آن حصار كه مانند عليه لاله از سياه دلان بر بود - و از کثرب هجوم باد صبا را در آن راه نه مانید آب بسرعت ممام قطره زنان آمد - و هندوان سیاه قام را به تیغ سوسنی برنک داغ لاله در خون نشانیده کلگونهٔ قتح بر روی اقبال کشید ـ و نزدیک بسه هزار کس از نشکر خصم درین جنگ از زندگانی می برگ گشتند ـ بادشاه والا مقدم در جایزهٔ این قتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهار سنگه بندیله را بنوازش مقاره بلد آوازه ساخته صفدر خان و ا [نشار خان] ع را بسایت علم سر ر افراختند ـ و معوجب درخواست هواخواهای بتازگی از سر تقصیر جمهار سنگه در گذشته معاذیر نا دلیذیر اورا پذیرفتند *

دهم بهمن ماه اللهي روز دوشبنه سوم جمادي الاولى سه هرار و سي و هشتم از عمر ايله ورن مصرب صاحب قرال ثاني به آراستگئي تمام درنبب ياف و معلى ارم آئين كه ياد ار دمست درين ميداد دوضع غريب و روش تازه دلفريب زينب و ريب پذيرف - و در ساعت مسعود برسم معهود ناز ديگر آل روح مجسم و جوهر محرد كه درداسب والا معدار در حوسله سيمر نهم نگنجد - و مقدار نيم حو ورن دمكينش را كهن مهر و ماه نه سعد - براى برآمد كام نارمندان و حصول آرزوى كام جويان تن دهم سنگئي سمجد - براى برآمد كام نارمندان و حصول آرزوى كام جويان تن دهم سنگئي گهر ساهوار و لولوى ساداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترارو نشين كهر ساهوار و لولوى ساداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترارو نشين تنك عيشان سر بهم سري سهر انور فرود آورده نحويل اشرف به برج ميزان فرمود ـ و مجموع اجماس و نقود كه هموزن آمده بود بر فقرا و مساكن تنك عيشان سر بهم سري هرار و چمار صد دوار سر بلند گرديد - حدمت قسمت ياف ـ سعد خان ولد احمد سگ خان از بعناديان كابل از اصل قسمت ياف ـ سعد خان ولد احمد سگ خان از بعناديان كابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هرار و چمار صد دوار سر بلند گرديد - حدمت برست خان و خواصخان بسر افراژى عمايت علم سر اختيماص بر اوراشتند *

دیست و نهم بهمن ماه رایات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال از گوالیار بسمت دار الخلافه سمت ارتفاع یافت دهم اسفندار از باغ فور منزل که درینولا مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ لوای والا شده بود در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق مشرق چاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافهٔ عطمی طلوع فرمودند مهابت خان خانحانان مظفر و منصور از سهم بندیله معاودت نموده ججهار سنگه مقهور را همراه به قرارگاه سریر خلافت

⁽¹⁾ ع [جانسهار خان] ل

مصع أورد - و تخست خود باسران لشكر طمر اثر سلازس نمرده آنكاه ار روی تضرع و زاری بمقام شعاعت در آمده در خواه بخشایش گناه آن كسسته اميد نمود . حضرت شاهنشاهي عفو جبلي را كار فرموده بجهت مراعات خاطر خانخافان آن بندهٔ فراری عفو جوی زینهاری را که گراسار حجالت و شرمساری بود در دربار سهر مدار راه دادند و در حق آن باطل کیش که مسمعی سیاست و انواع عنوبت بود عمو جبلی را کار مرمودند - و بالکلمه از تقصیرات او در گذشته و مرو گذاشت جنایات او سوده بحصور طلب قرمودند .. و بخشیان عظام بعنوان گناهکاران بحشایس طلب ایستاده نموده آنگاه اذن کورنش داده زمین بوس فرمودند - آن زیال دیدهٔ پاس چاوید بدین شکرانه هرار سهر بصیغهٔ نذر و پانرده اک روییه عد طربی جرمانه و چمهل قبل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معنها صادر شد که از جمله محال که سابقا به نغلب در تصرف او و پدرس بود ـ سوافق تنخواه منصب جمهار عراری چمهار هراز سوار بحال سود - و سابقی در طلب خانجهان لودي و عبدالله خان و رسيد خان و سيد مظهر حال و راجه بهاتر سنگه به مندیله نمایند - و مامور شد که معترض زمیداران نکشته با ا [دو هزار سوار و دو هرار پیاده [ع همواره در یسای دکن حاضر باشد *

سر آغاز دویمین سال همایون فال جلوس فرخنده آثین سعادت قرین حضرت ظل سبحانیی صاحب فران ثانی

درس رور سادی افروز که عبارت است از غرهٔ فروردی ساه سوافی سه سبه بیست و هشت عجری سه سبه بیست و هشت عجری و عفوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استفامت لیل و نها راست حسب الاس سلطان السلاطین روی زمین ثانثی صاحب قران سعادت قرین بائین هر ساله در صعن خاص و عام دار الخلافة کبری جشنی رنگین بزیست و ریب تمام تربیب داده رنک بهشت برین ساختند و تا روز شرف آفتاب که موسم ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان رور و شعب بعیش و طرب گذرانیدند و خورد و بزرگ و هیر و جوان گرو از عمری گرامی گرفته سرمایهٔ بهجت

⁽¹⁾ ع [ده هزار سوار] ل

و شادمانئي جاودان اندوختند ـ از جمله عزل و مصب که درين روز سارک وقوع يافت اين بود ـ كه ارادتخان از تغيرسها بتخان خانخانان كه به نمابت او بسرش خان زمان در دكن بود - بصوبه داري دكن و انعام خلعت با چار قب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ و نیل و ماده نیل سرافراز كشته منصبش ازاصل و اضافه پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسهه سه اسهه قرار یاف - و خدمت دیوانئي کل که پخان مدکور مفوض بود بدانشور خرد برور دستور اعظم علاسي افضل خان كه از اوسط ايام شاهزادگي تا آنحاز روزگار فتوت سرانجام مهمات دیوانئی سرکار والای آنحضرب بدو تغویّف یافته بود مرجوع گشب - و خدمت خانسآمانی از بعیر افضل خال به میر جمله مرحمت شدّ م مها بسخان خانخانان بخلعب فاخره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه سرمباهات بر افراخنه بصاحب صوبكلي دهلي سر افراز شده دستوري يافت - معتقد خال از اصل و اضافه بمنصب جهار هزاري سه هزار سوار و بصوبه داري اجمير سر افراز گسته رخصت ياف - چنگس ولد عنبر حبشي بنابر رهنمونئي بخب به انديش روى نياز و اسيد مه تمله اميدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدي هزار سوار امتياز پذيرات *

بیستم رمصال المبار د سنه هرار و سی و هشت هجری روزگار دل آزار سپهر به روس باهنجار از روی بیراهه روئی معهود خویش بتارگی طریقهٔ جما پیسکی گرفه نهال وجود شاهرادهٔ عالمیال سلطان دولت افرا را از پا در آورد - و اریل راه حرال افسردگی و پژمردگی به مهارستان امید عالمیال نهاد - آبعضرت بنائیه آسمانی و تمکین صاحبقرانی بمکن ورزیده نامار صبر و سکیبائی گزیدند - و به نصائح هوش ادرا و پندهای دل پسند در بسنی خاطر اندوه مند نواب سهدعلیا کوشیدند *

غرة سوال مبارک قال بادساه دیدار اسلام پرور که روزه ماه صیام را بنابر متابعت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال طوع و رغبت گرفته بودند ـ سنت افطار بعمل آورده از مطلع جهرو که والا طلوع قرخنده فرمودند ـ و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز هلال ابروی خجسته با بدر رخسار مبارک بهم پیوسته مشاهده نمودند ـ و چون متعطشان زلال دیدار فیص آثار که از کمال تشوی و خواهش ملازمت که از روزی شدن حرمان یکروزه ناشی سده بود همانا روزهٔ وصال بل صوم دهر داشتند از زلال لقای همایون قال که هم خاصیت آب بقاست روزهٔ کشودند ـ حضرت بادشاه

دین و دنیا پناه از راه پیروی سنت سنهٔ حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف به عیدگاه ارزائی داشنه بعد از ادای نماز عبد بدوات و سعادت ارادهٔ معاودت نمودند و بنابر عادت معبود که عبارت است از درم ریزی و زر پاشی بررن و مرد و نقیر و غنی از اهای کوی و نرزن و حوالی و حواشی راه گذر امر عالی صادر قرمودند و جنانچه درین حالت ایز از بالای قبل قبل بالا زر بر سر زر و درهم نر روی درهم ریخنند *

از سوائح دوات خدیو رمانه که غائبانه در سرحد کابل حمرهٔ نما گشته بود ـ و نوید آن همین ولا در ضمن و قایع آن صوبه بحرض اعلی رسید اینکه خنجر خان ترکمان و شمسیر خان و عوض بنگ فاقشال بحکم دولتحواهی و کار طلبی انداز بدست آوردن قلعهٔ فامیان که سانهٔ طح و کابل واقع است نموده نان سرحد ترکناز نمودند ـ و اوزبکال از روی عدم گنات قدم طاقت مقاوست نیاورده راه فراز پیس گرفتناه - و ایسان آن قمه را که از دیر نار در دخت مصرف اوایای دوات بود و درین بردیکی اوزبکان در آن استیلا یافته بودند حاک رهگار درادر کرده قرین ظفر بارگستند *

رسیدن بحریی بیک برسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان مجملی از احوال شاه

بحكم آكد مرآب الصفاء خاطر آكاه صاحبدلان و صمير منير متبلان خاصه راى حقق آراى سلاطبى مانند آئسته الطباع پذير صور اسرار نهفته قضا و قدر اسب - حناده ابن معنى بمقتضاى موداى ارباب الدول المهمول ارآب روشن تر است كه احلاكارى صيقل تفصيل المعتاج باشد - لا جرم هرچه بخاطر خطير اين طبقه والا پرتو خطور افكند - خصوص صورتى كه از دل برنان قلم دهند البته بظهور پوئدد - شاهد اين معنى است حال شاه عناس والني ايران كه از اكبر الملاطين عصر به ددير عواقب امور و ودور عقل پش انديس امياز تمام داست - چه اكبرر اين معنى را كه همانا از عالم دالا بردان صدق بيانش داده بودند مذكور مي ساخت - كه اساس دولت كده حصرت جماع ماخت و دولت و هوشمند ي و كارداني اين بادناه ماحبقراني از تائيد بحت و دولت و هوشمند ي و كارداني اين بادناه

زادهٔ والا مقدار بشبید جاودانی خواحد نانت ، وازین رو همواره در افل آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این برگزیده ستوده صفاب مذکور می ساخت ـ و اكثر اوقاب غائبانه محب بمام نسب بدين حضرب اظمار مبي نمود . و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف نیز ارسال مهٔاوصه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون فرحندگی وقوع داف - نوید آن در فرح آباد مارندران نسمع شاه رسند - ننادر اصابت آنُ حكم صايب سعريك قرط اهترار و انساط آز جا در آمده في الحال حرى یمک ناسی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم سار کباد و ایصال تهنیب نامه پدرگاه والا بر سپیل استعجال ارسال داشت - و اورا این طریق سامور ساخت که اساقت این راه دور و درار دو عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانبدن مراسله بزودی درخواسب رحصت کند م و در همان موازي مدت حود را رساننده شاه را ار دفايق حقايق احوال خير مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رحب ارتحال ار دار فنا بعالم بقا کسید - جنانحه این خبر مقارن ورود سری سگ حدود ممالک محروسه بدو رسند - و او بر طبق قرموده عمل نموده وهن و سستمي درممان سرعب بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را سواحتی دارالحلافه رسانید ـ و بمجرد ایصال خبر وصول او بهایهٔ سردر اعلی ا مى الحال بندگان حضرت خلاف سرنبت معتمد خان را درسم بددرهٔ او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرماید مدر و مقدارس از مرتبهٔ اقدار امثال و افران خود در گلسب به رور سست و پنجم سیر ماه همراه معتمد حال بدرگاه گیتی نناه رسده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت نعالم بالا رسائید . و نعد از ادای مراسم ادات معموده در صمن تقدیم کورش و سلم نخست از روی ادب مفاوضهٔ شاه را گذرانید .. آنگاه معروض با، یافتگان بارگاه شاه سلسمان جاه داشت - که همان وقب که شاه استماع بشارت جلوس عمايون نمودند بغايت خرمناك وخوشوقت گشته در دم منشیان بدیم بیان سریع رقم را بانشاء بهنیب نامهٔ نامی نامور ساختنان و بنابر عدم تجریز اهمال و ناخیر در ارسال بادای رسوم سعهوده نه برداخته به هیچ امری از اسور منوجه نشدند . و اس درم خریده را در سایل تعجمل جریده راهی ساختند و عنقریب یکی از عمده های را با تحف و هدایای لاین ارسال خواهند داشت - مجملاً بحری سک در هدين معفل همايون مورد الطاف كوناكون كشته بخلعب فاغره وحيفة

مراصع سرماية افتخار ابدي اندوخت - و بانعام دبسب هزار روبيه نقد نيز نوازش یافته اکرام بذیرفت - اکنون محملی از خصایص ساه عباس و برخى ار خصوصيات احوال شاه صفى والنى حال ايران خصوص كيفيب سلوك با عموم خلق حذا تكارش مي داند - بعد آن دمبت خوش خرام یعنی خامهٔ خود کام را به مهمیز سرعت الکیر اسارهٔ بعضی دوستان در عرصة كمت حراح آل اطراف كه اسبت بكميت عرصة اين كشور نسبت نقطه ايست بدايره مي سر و دا درم دويه ميدادد محملاً ولادت شاه عناس در سب دو شبه عرّة رمصال المبارك ... به به ميد و همتاد و هست هجري الفاق افتاده لا و در نه صد و هساد و ند يارده ساله در مسلم حکومت خراسان متمکن گشمه به حول هف سال در سلطنب آن حدود که بیمن محض نامی دود گدرانیده دسن هزده سانگی رسند مدر سنه صد و تود و شش بر سربر دارائش عراق نیز استیلا یافت و در سر با سر بلاد ایران قریب بحمل و دو سال در عی استداد و استقلال فرمادروا ود- و كمال نفاء امره روائي فرمان و نهايب امن و اسان زمان و صبط و ربط مهمات دوات و نظم و انسي كارحانة سلطت و درسشي مديير و ملاحظة عواقب امور داشت - خصوص در باب سياسات و اجراي عقوبات که همانا مظهر نطش سدید آلمهی مود ـ و منامر آل داوجود این مراسب مد كوره بعضى اوصاع شاه با سير مرسة سلاطين ماضيه ، وانقب نداست - چنانجه از فرط علمة قوب غضبي در وقب حشم مطلقاً بهمج چىز مقيد نه سده سياست هاى عظم دكار فرمائني فهر دالمهور مبي آورد ـ و ا اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه حوست داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهانب ساه بعثایهٔ در دلهای حواص و عوام راه یافته بنجوی نمکن پذیرفته بود - که اکثر مهربان درگاه از ایم ترک سرگفته و قرار قتل بحود داده قدم به مجلس ميي گذاشتند - و چون بر سي آمدند این سعنی را نوزی عظم دانسته غنیمتی بزرگ سی شمردند و از همه عطیم نر آیکه بمعتصای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاسل ساحت - دانجه اكنر از سم جان و عرض دل ار خانمان حود بر شده پراگنده شدند - و برك وطن مالونهٔ خود نموده جمعی کثیر به هندوسمان که از رکب این دولب كدة جاويد مان حصوص اريمن عمهد حديو زدين و زمان امن آباد امان اسب پناه آوردند ـ و دبگران بنابر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکیر میسر نشد

باطراف اقالم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خرد مندان بغايب بعيد اسب - حصوص اين صورت يعنى افراط در عقوبت و تعدي از حد ساسب و احراى حدود كه بضرورت عقلي منافئي مقتضاى معنى بادشاهی است و لازمهٔ مرببه ظل اللهی - حه مالک اارقاب حقیقی فرسانروائثي عالم مجاز به سلاطين عظام تفويض نموده كه در هر وقت و هر حال فيض عواطف ايسان به ساير عباد و بلاد رسد ـ و ما حمع علق حدا خصوص عموم رعايا بعنوال رعايت خاطر دسبور العمل حسن سلوك معمول گردانیده در سایر زیردسان خود نظر مرحمت خاص متذول دارند - و دربارهٔ هریک دادگری و سکه کاری نکار نرده رقم عفو و صفح بر صحایف حمايات و حريدهٔ حرايم كشند - نه اينكه با همكنان اصلا رفق و مدارا آسكارا ننموده بی تاسل بحکم عنف و شات کار کننا ـ و بی مشورت دایر تادیر و مشیر خود پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوابان رسیده که بازه نهال دست کشت دهقان آفرینس اید از پای در آرند .. الحمد لله والممة كه درين كشور پهناوركه با مسحب آباد عالم رحمت دم از برابری می راه ـ سمن بوجه این بادشاه درویش انهاد بر هیچ خاطر باری نسب و در هیچ دلی از هیچ رهگدر غباری نه . رعیب و سیاهی در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کهف امن و امان اند ـ و آز برکب حسن سلوک و معاش پسندیدهٔ آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است *

بااحمله شاه والا جاه در اواخر سن شصب و یک سالگی صبح روز شنبه دیسب و حمارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشب در بلاهٔ اشرف مازندران بامن ض مخلفه مثل حفقان و استسقا و اسهال و اعراص آن داعئی اجل را لبیک اجاب گف ۔ اعیان آن دولت کده بنابر بیروشئی مشهور که گماشتهای عبد المومن حان اوزبک در مشهد مقدس در باب نمش و قبر شاه طهماسپ بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تحهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را دیکی از مشاهدهٔ متبرکه مثل نجف اشرف و کردلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساخسند و درین سه روصهٔ متوره سه قبری آسکارا نمودند با آنکه هیچکس را طلاع نباشد که مدفن حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه راسه بسر رسیده بود یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام تلی میرزا .

صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسلهٔ صفویه بود . در سن بیست و هشت سالگی در بلدهٔ گیلان وتنی که از ممام در آمده بمنزل خود مي رقب ـ بنابر فرمودهٔ شاه بي سبب طاهري ار دست سهبود نام علام جرکس از پای در آمد و دو رور همچکس را از بیم شاه یارای انتماس تحمیر و تکفین او سود چه حای آنکه بی اجارت نجویز قصور او نمايد ـ تا در سوم روز بدستوري شاه مدنون گشت ـ و سلطان محمد و امام قلي دو پسر ديگر را در عنفوان ساب حسب الام شاه ميل در دیده کشیده نابینا ساختند . و ار صفی میرزا دو پس ماند یک سلیمان ميرزا از دخير ساه اسمعيل دوم سام ميررا از بطن سريه ـ بابردستور معمول شاه میروا سلیمال را نیر در سن طمولیت با حارب او بادینا ساحتند -و چون تقدیر ازای نامری دیگر نعلق ندیر گشنه نود سام میرزا درمیانه سالم مادد و بعد از ارتحال شاه والا جاه جوب فرردی شایستهٔ این اس بمائد . و قرراند زادهٔ صحیح و سالم همین سام میروا بود . لاجوم ارباب حل و عقد از اعیاں دونب مثل رین خان که بعنوان حجابب باینحا آمه، آخر بمرىبة سمه سالارې رسيام بود - و عيسي خان قورچي باشي و خليفه سلطان وزير و يوسف آفا حواجه سرا و محمد عَلمي بيك بصوابديد رينب سكم عمهٔ شاه قرار دارائي آن مملكت برسام سبرزا دادند - و درين باب عمهد نامهٔ نوشته همكنّان حط و ممهر خود برآن كداشتند - و در حال بدست اله وردي بيك نامي داده به صفاهان ارسال داشتند - متصديان مهمات آن بلده بمجرد رسیدن عمدامه میروا را از منزلی که با سایر میرزایان بطریق نظر بند در آنجا نگاه داشته نودند نر آورده در ساه جمادی الثانمی سنه هزار و سبي و هشت بر مسند فرمانروائشي ايران جلوس دادند ـ و تعبُّر نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی سوسوم ساحتند - چون از روی استقلال بدارائني آن كشور رسيد ـ و هم در سادي امر بنابر آنكه در طفوليت حسب الامر شاه بتناول افيون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود ... و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند تائب بود _ بعد از چندی بر سر همال کار رفته پیمال توبه شکست - و با دست سو عمد بيعب درسب كرده عند همدمئي جام بنب العنب بست ـ و بار آغار پیمانه کشي و قلح نوسې نموده سخکم کار فرمائشي بادهٔ هوش ریا و راهنمائئي حريفان مم بزم جرعه بيما به خواريري راغب شد ـ و از در هدم بنيان الرب يعني هبكل انساني راكه در معني طلسمي اسب

که آن حصرت داسم اعظم خود سته که دیگردرا شگستن آن به هیچ باب رخص نیست در آمد . و کمال عدم مبالات درین باب بحای رسانید ... که در نخستین سال سلطنب حود موقتی که حسرو پاسا سردار روم با لشکری گران سنک از راه کردستان متوجه بسجیر ایران شده بود - در عین مهارنهٔ فریمین ومن حال سره سالار مذکور را به قال رسانمد ـ داین گماه که بالناس باسا در حجرای منهریائی مادین همدان و شهر رود بدوادیه رو آورده ر کست حورد ـ و سالمی سلطان حاکم شوستر و پنج نش هزار قزاراش در آن جناب کشته شده بودند - مجملاً هم در مبادئ سلطیت سایر کار فرمائلی قهر و عصب بصدور الدك حريمه و في الحدد توهمي خصوص با ضميمة آنش افرورئي عمر و بميمة ساعبان دغ ساست را كار قرموده اسمار كي از اعیان دولت و امثال ایشان را به قبل آورد - مثل عیسی زخان قورجی باشی را که نسبت دامادئی بادساه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میررضی صفاهانی صدر را که دختر زادهٔ شاه دود با دو يسر مير محسن و مير رصوى كه ايشان نيز نميرة شاه بودند نابينا ثمود ـ و ابوطالب میرزا برادر شاه عباس را که ساه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسلهٔ صفویه از فراز بارهٔ قلعهٔ الموت که آنحا محبوس بودند بعرموده اس بزير انداختند - طالب حان بسر حاتم خان وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود ـ با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید _ و در همین محلس قاضی محسن پسر قاضي معز را كه نسبت مصاحت با طالب خال داشت و در آنوب آنجاً حاضر بود کشب .. و بحای طالب خان سارونقی نامی را که از نوکران مجد خان زیاداوغلی که باوجود کمال سمایت خلقت بکمال ننگ خلقی معروف است - و شاه عباس بسبب صدور امری ناشابست او را خصبی ساخته بود در مسند وزارت تمکن داد ـ و توخته خان بسر شبخ احمد آما را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد _ و جراعخان تورچی باشي را بي سابقهٔ تفصير سر از تن جدا ساخت - پوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز دود بمعض حرفی بی ادبانه که ازو نقل کردند امر بقبلس نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم مارس ولار و هرمز و بحرس و کوه کیلوبه و آن طراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود - با صفی قلمحان بسر شید و دو پسر دیگر در قزوین کشب - و چند پسر و پسر زادهٔ او را که در آب ولا در ولایب شیراز بودند میل در حشم کشید *

محملاً چون مجملي از احوالي فرمادروايان ايران مذكور شد حاصل آن ولایب نبر نگارس می داید - خراح کل ایران بنابر فول جمعی او معاسان که مر کداهی مداحل و معارج آن ماک آناهی داشد محموع هف لك و هنجاه هرار بومان نبريزي له ابع آن لمك اسب ـ که قریب به دو دروز و بیت و پاچ لک رویه ساود و محمع مسمر ممالک محروسه هدوستال که مصرف اولیای دوات اند قرین د آبده جانچه سن ذكر ياف هست أوب دام است كه هر اربي طم كرور عاشد - و هر کروری صد لک ـ و حاصل هر درور ۱۱م دو و سم لک روپیه مى شود - باين اعتبار كر ممالك ادران سهم حصة ابن اقليم اعظم سيشود -هر چند تحساب جمع و فاصل تفاوت ۱ راز مرتبه است ما و لنكان بحسب فسجب دستگاه سلطنت و آناب دولت و سان و دو کتر و کثرت حدم و حسم تعاوب بسيار اسب - سهاس ايرد را كه محض عنايب بخشنده بی مس و وهاب بی ضنب این مایه عمد بیکران بصیبهٔ این دودمال شده - حنانچه امرور در روی زمین دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست - حه حاصل ملک ایران نسبب باین کشور ندرحه ایست که مدکور شد بانه بوران حه رسد . اما دولت خوندکار روم حون حقیقت مداحل ولایب او از قرار واقع معلوم نیسب ازبن رو نسبب دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و احبار مترددس بظمور پیوسه یتی که ماین دولت خداداد برابري نمي دوابد نمود - البدكه تا روز بشور دم نفخ صور روز بروز عظمت مکانت و رقعت مکان این دولت عطیم الشان که اساس بقای آن جون نشان عدل و احسان بایدار و استوار خواهد بود در تراید باد بنطقه و فصله*

از عنایات نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغرس و حرکت ناهنجار خواجه صابر است ـ و وا نمود این ادیام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیبی پناه انتظام داشت ـ و بخطاب نصیری خان مفتخر بود ـ بنابر رعایت نسس خویشی و دامادئی عدالته حان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسدیده ازو بطهور رسید ـ مشار اله در قطع نظر از دراحم سرسار آنحصرت نموده شرم این خطاب هم نگاه ندا سه و محروسی از سعادت ملارمت بر حوستن پسندیده به نظام الملک در در سوست ـ و حدی در دکن بوده مدتی دمهوده روزگار بیایان آورد ـ چون روی سریر سردری بل صفحه جدین زمین و زمان

از پرنو جلوس همایون فروغ سپهر چارمین یاف باعتماد عفو جرم بخش خطا پوش آنحضرت در ضمن عرضداشت های پی در بی ندامت و عذر خواهئی حنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی بایان نمود سآنحضرت مقتضای کرم ذاتی و مروت حبلی معاذیر اورا دل پدیر انگاشته تخلعت و منصب سه هزاری دو هرار سوار و خطاب سابق سر افرار ساختند *

از بدایم وقایع که درین احیان سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن ميل سفيد است سي دستماري سعبي و ميدا شدن اين جانور فرخنده منظر كه بغایب محمول و ممارک است و داشتن آن می نبهایت شکون دارد - دلالت مام بر كمال المدغى افعال ميكند - جه فيل سفيد نعانب كمناب و عزيز الوجود بل نایاب است - و سرمانهٔ مباهات و افتحاه راجه پیکو در سادر واجهای این دیار همین است که آن حموان سار ال اها در صلحانهٔ او موجود است -و از زمان باستان ما الحال هيج مادشاهي مداسم مكر آنكه در تواريج ملوك عجم داشتی فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز سمرده الله - حضرت عرش آشیانی در مدب پنجاه و دو ساله بادشاهی باوجهد آن مرببه سعی در فراهم آوردن فیلان نامی حنانچه بعد از رّحلب آنعضرب شس هرار زنجیر فیل در فیلحانه موجود بود ـ همواره دربی پیدا کردن فیل سفید بودند دست بهم نداد ـ و کیفیت این حسن اتفاق آمکه چندی ازین پیش وکلای خواجه نظام سوداگری نامیی بجهب سودای سودسد آن بلاد به بنادر پیکو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاوهٔ فیلی بغایت كم سال و لاعر و ربون كه هنوز ، شخص نبود كه چه رنگ پىدا كند - و دو پندر پیکو بمعرض بیع در آمده نود ـ بگمان آنکه شاید در کلان سالمی سفید لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند . و او بنابر اسپدواري در مقام آن بود که جندی آن جاوه را نگاهدارد - اتفاعاً درین اثنا حضرت جنب مکانی اورا بحبهت خرید یاقوت به پیکو فرستادند - مقتصای سوابق معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاوه را در جاگیر خان مذکورگذاشت. و بحسب اتفاق خواجه مشار اليه بنابر منع حاكم آنجا از بر آمدن ممنوع شده مدنی نظربند بود ـ چاوهٔ مذکور دوازده سال در آن هرگنه مانده تربیت یاف - و رنگی بغایب سفید در کمال صفا بر آورد - آنگاه خان مذکور از راه ندرب وجود بدربار معلی فرسناد . و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت-چون مطلوب بود بعایب مسمحسن افتاد و به گج سی موسوم سد . وطالبای کایه که از حمله شعرای سر آمد پای بخب اسب مدرین باب این رباعی

در سلک نظم کشیده به صلهٔ گرانمند گرمی گشت ـ * رہاعی برفیل سفیدت که مبیناد گزند شد بعت بلند هر که او دیده فکند چون شاه جهان برو بر آمد گوثی حورسید شد از سپیدهٔ صبع بلند از سوائح غريبة اين ايام غُرة مهر يمين الدوله آصف حان دو برهمن برهمي که اوازهٔ هنر پروریهای بدگان حضرت شنهده از روی چشمداشت نطّر عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید . و معروضداشت که هنر هر یک ارین دو هنرور آسب که ده بیب شعرای هندی زبان در حصور بدینهه گفته بر ایشان خوانند - چنانجه گمان آن ایاشد که پیشتر شنیده باسند . محرد یک نوب خواندن بر و بیره و بردیبی که استماع نموده اند باز سی خوانند .. و در بدیهه ده بیب برهمان وزن و قافیه در همآن باب جواب میگویند- چون حضرت شاهستاهی سکرر ایشانرا بمعرض آزمایش در آوردند .. و تحربه موافق حنیت معروضه افتاد . هر دو منطور . نوازش شده بتحلعب و أنعام كراسد سرافرازي يافتند و بمقدمتي موضع ترهت که موطن ایشال بود امتیاز بافته کامیاب و مقصی المرام موطن خود مراجعت تمودند *

روز دوشنبه مهم ماه مدكور بمه الدوله آصف حان با ساير مادشاهرادها و نواب مهد عليا مشريف فرموده دو روز در آمحا مشاط اندوز و طرب افرور بودند پانزدهم ماه چمكمر پسر عنبر حبشي بحطاب منصور خانى و انعام ده هرار روبيه اميار حاودانى يافت *

گزارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است ار شرح احوال خانجهان لودی ازمبدأ تا مآل و رو تافتن او از قبلهٔ اقبال ابدیی و شتافتن بواد ئی ادبارسرمدیی از روی نادانیی و بیخردیی

بر ارباب دانش دوربین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقب این معنی جون روز روشن است - که هر سراهه رو که گام بروش نه نهد ـ و پای بدرستی و داستی نگذارد ـ آن نقش قدم در حقیقب چاه راه او

گردد . خاصه آنکسی که نترک شکر منعم و فرو گذاشت سهاس محسن آكتفا ننموده احسال را باساء للقبل نمايد ـ على الفور محازات آن تفريط که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است . در کنار روزگار خویش بيد ـ از شوا هد صدق اين دعوى مشاهدة آغاز و انجام روزگار پير خال افغان محاطب به خانعهان لودي اس - كه از دول اين دولت حانة حاودانه کارش نکعا کشیده بود . در آخرالامر بدلالب نادائی و جهانب افعانی از شاه راه هدایت کچ گرای گشته ببلیهٔ هاداس اعمال سئیه گرفتار گدید ـ شرح این متال علیالاجمام آنکه در مبادی امر او منظور نظر و مقبول عاطف حضرت جنب مكانى گرديده ممامن درس آنحصرت از راویه پس کوچهٔ گمنامی و نوآنرئي عبدالرحيم حانيخانان باوح عزب و شهرت رسید ـ و رضه رضه دقایق کارش بدآن درجه بالا گرفت که به منصب والأي هف هزاري ذات و هفت هزار سوار و خطاب حاجهاني سر افراز شد . آنگاه بعد از اربحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حصرت صاحب قرآن ثاني حول مواد رباده سري يعني هوای جاه و سودای رياست پيوسته در سر بيموش او جوس دي ژد از روی کافر نعمتي و ناسپاسي بتحریک حندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه سراتب نموده و چشم از سایر این عنایات بوشیده حق نمک احسال فراموش کرد -و یکبار کی هنگامه آرای حروج و طغمان کشمه موساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن و مایس عهد و پمیال بمیال آورده این قرار داد را در متن عمد درم بعلایس ایمان علاظ و سداد مو کد گردانید- که آن بد عمد سر آا سر ولایب بالا گهات را که ۱۰ این عایب در سحب و بصرف اولیای دولت ما هره بود به بی نظام بر گدارد. و او بعقام اعائب و اسداد آن بد نهاد در آمده در همه جا و نا همه جا همراه باشد _ درین حال بعد از استماع سانحة ناكرير حضرب جنت سكاني حضرب صاحب قران تاسي قبل آز نهضب والا بسوى مستفر سرير جهانباني از دارالحير جنيرجان نثار خان را با فرمان جبهانمطاع كه از فاسعه ما خاصة بعط خاص مود ـ بجهت استماله او ارسال فرمود ۱۰ ـ آن بر کسمه احتر مطلقا باقدام اداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده نقدیم مراسم معهوده نمود - و از راه ستيزة سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظيم و نكريم رسول كريم بجا نیاورده در برابر آن مایه ممربانی و پیغامهای عنایب آمیز از روی خشونت طبع سخنان نا ملايم و كلمات غير سناسب بر زبان رامد _ و بعد از

معاودت جان نشار خان در مقام وهای عمد معمود با نطام الملک در آمده به سایر جاگیر داران وعمال اعمال متعلقهٔ بادشاهی نوشب که جون درینولا خديو جهانيان ازين سرحلة پر ملال رخب ارتحال باهنگ ارتفاء عالم بالا بر بسته ـ و ازین راه شیرازهٔ جمعیت دفتر روزگار کد دی سرور حکم نن بی سر داود از یک دگر کسسه . و هنوز خداوند وب و خدیو زمانه که جلوس اقدسس سرمایهٔ وقع نفردهٔ گیتی است سایه بسر وقت بعد تاح و بخت نیفکنده - و ارین جبه چهار حد آین کشور اکبر را که دو آلث ربع مسکون سب - از همه سو خرار سورش و آشوب فرو گرفتند ـ حصوص ملک حكن كه سرتا سر الا الكنز و متنه خير الله و اهل آنولايت وفت يافته در معام اسقام در می آیند - لاجرم درین وقب با ایشان در آویخین از مصلحت دور است یا می باید که در باز نصرف ولایات بالا گهات باز داشته بعصور آیند ـ که بانفاق یکدیگر لوارم پرداحت و نگاهبائی شهر بعمل آید - چون دوشتهٔ آل ناقص الدیش باسرای سرحد رسید - بنابر آنکه ازآن موصم بیگمان بودند ـ سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهی داشت موافق صلاح دولت پتداشته دست از سایر مهانجات باز داشته بدو پیوستند _ و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجکرور دام جمع داشت از تسلیم آل سلامت دسمی بدست غنیم در آمد - سوای قلعة احمد بكرومصافات أن كه سهدار حال حاكم أن ،،رحدبحكم رسوخاساس عقیدت نمکن ورزید . و مکنن حکم او به کرده حول کوه بایت قدم حای - و را محکم نگاه دا:سند گاهی به بهای حرف او نداد ـ و سخن او را مهدار جوی ورن ننهاد - آکاه آن ماحق سناس از روی کافر معمتئی ولثی حقیمی به سلسله جنبانئی سقاوب با ولی نعمت جاوید از راه حلات و نفاق در آسده در انصرام ، مصلی فکرهای دور از کار که از روی حهل و غرور با سود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساحت ـ و سکندر دوبانی را در برهانپور باز داسته خود بانداز بصرف در ولایب مالوه که در آنولا بمظفر خال معموري معرر بود آهک علعه ماندو نمود - و چون در عرض این حجسته اوقاب مو کب جاه و حلال از حنیر در آمده احمد آناد و احمیر تهصت فرموده ورود افعال و برول اجلال بمسمر سرير خلاف نمود. از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی بازه بر روی کار سلطنب باز آمده نظم و نسنی دیگر در کار حالهٔ دواب پدیدار سد - وبتاثیر سطوت وصواب اولیای دول آسوب و شورش درحاسته بهر سو فرونسس - آن خود رای زیاد

سرنیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن در آمد - خصوص در وقتی كه اكثر مردم كار آمدني كه تا ماندو با او همراهي گزيده بودند - بمجرد استماع خبر جلوس مبارك از اجمير سر خويش گرفته بهي كار خود رفتند م از جمله امرای عمده راجهوت مثل راجه گج سنکه و حی سنگه ازو جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند ـ آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایب بیناب شده از جا رفت -و بمقام تلافئي تفريط و تقصير در آمده از روى عجز و زاري عرضداشتي مشتمل براظهآر اطاعت و قرمان برداري بمعاذير نا دليدير نوشته بدركاه عالم بناه ارسال داست مخلاصه مدعا اينكه اين بندة ديرين و مدوي كمتريي كه أر عمرها كردن اطاعب وقف طوق طاعب و رقبة سرافكندكي رهن ربقة بندگی داسته پیوستد از کمال فرمان پدیری و دولت حواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال انعیاد مضمون فرمان همایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داست ـ العال منتظر امر جمهان مطاع اسب بدانچه مامور گردد بر وبی مسطور نفاذ را قوین صدور سازد ... چوں این مصموں بعرض بار یافتکان دربار سپہر مدار رسید - اگرچه بغتوای خرد مصلحت اندیش نتبیه و نادیب او واجب و لارم بود ـ معهدا گفتار او بكردار آسنائيي بداست و عنهد او اروفا بيكانه بود ـ جنانچه به هيچ وچه اعتماد و اعتبار را سمي شايست = وليكن ار آنجا كه معتضاى ذات أقدس آن حصرت بعضایش نقصیرات و فرو گذاست رلات است . و در برابر عفو خطا بخش آنحصرت کوهای گناه مدر کاهی بدارد - لاجرم کرده و گفتهٔ او را ناكرده و نا كفيه الكاسته جرايم بمحساب او را بحسابي بر نداشتند ـ و عواطف بسمار و مراحم بیشمار در بارهٔ او بطهور آورده صاحب صوبگئی خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلاسا و تسلنی خاطر او صادر فرمودند . و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانهور سُتأفّته چندی با هتمام سهمات آنصوبه قيام داشت ـ و چون نگاهبائي آن حدود بعهده سهاب حال خانجانان قرار یافت . و صاحب صوبگئی آلوه بدو تفویض شد .. چندی در آن سر زمین نیز رورگار بهاهان برد - تا آنگاه به لشکر کومکئی آن صویه بتادیب و گوشمال ججهار سنکه مامور کشب - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اعدس ستافته از زدین بوس آستان سههر نشان سر افتخار بآسمال رسانید - چنانچه بتفصیل گدارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظر یافت های عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اعماض عین است -

اصلا حبره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند-وقطعاً بیر اهما رویهای اورا بر روی او نیاودرند با ملکه جنین منادب و نوازش فرمودند که باعث تمعم حاضرال انجمن حضور گردید - و همگمان را کمان آن شد که همانا جنابسهای مذکور ازو نظمور لمامه باشد - و باوجود این مرسه مرجم بی مایان که درین مدب نسبت بدو ظاهر شد - از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بغبی و عدر است ـ و خوف و هراس مقتصای حیات طم و حساست عفيدت _ اصلا خاطر معرفه نا ش و دل رسيده و هوش از سر مريدة او دار بعا نیامد - معهدا از سحنان وحشب افزای براگنده کویان که از هر گوشه الكوس او سبى رسيد وهمس زياده سبى سد بالحسب اتفاقي درين البا لشکری دسر مخلص خان از وی حورد سالمی و دیخردی حواست که بسران او را در واهمه اندازد ـ بایشان گفت که قبل از آنکه سما را در همین دوسه روز در ننگفای زندان بروز بد نشانند اندیشهٔ کار خویش قرا پیش گیرید ـ آن کوتاه مطران از جا در آمده بدر را آگاه ساحتند ـ اوکه از بد الديشئي خود پموسته متوهم و محترز مي إيست ـ مجرد استماع اين سخن بي اصل واهي كه از اراحت اقواهي هزار پايه يمانه نر بود - توهم بيجا بحود راه داده بسار از جا رف .. و در عرض دو .. ه روز هزار تن افعال زیاده سر چه از خویسان و چه از دوکران در سر حویش جمع آورد - و با خاطر براگنام و حواس سمره در حانهٔ خود نشسته حقیقهٔ در سعادت حاوید بر روی حود به بسب - حضر*ت* شاهنشاهی از عراب گرینی او کمال تعجب نموده از حاصران العمن خصوص آصف حاه المتكشاف فرمودند ـ و حققی که بعد از نحقیق بعرض رسید.. پسند نفر و و اسلام خان را نزد او فرستادند - و باعب محرومی از ادراک سعادب ملارمب استفسار فر، و دید . او از راه مکر و حمله در آمده بزنان عجز و زاری پیغام ۱۰ - که چون انحراف مزاج اقدس در من از روی کوباهبی های نامتناه ی خویش خاطر نشان و دل سین گشمه ـ و ازین رو عرض و ناموس دیرین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اهم واجمات است در معرض تنف می بینم .. و بنا بركمال استبلاء وهم و هراس اركار رفته و از پای در افتاده ام ـ و الا كدام شقاوب نهاد بي سعادب باختبار از ادراك سرف كورنس صاحب دارين حود محرومي الحسار ميكند ـ اكنون از عنايب بي غايب حضرت خلافت پاهي استدعا دارم که مرا از بيم بي ناموسي و بي عرضي يمن

و مطمئن خاطر سازند - و توقيع امان نامه كه سر خط آزادي اين پير غلام از رق عصبيان است متوقعم كه بدستخط اقدس مزين فرمايند - و آنكاه كه بتازکی جان بخشی نموده از سر نو این بندهٔ زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت معنتار سازند - چون التماس او از عرض يمين الدوله بل در لباس شفاعت آن عمدة الملك معروض افتاد ـ مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرامم عنایت و رعایت جانب خان عالمی شان ملتمس اورا بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن رسهار نامهٔ نامی راکه منشور سعادب ابدی و برات نحات سرمدي بود طغرای حیات جاودانی و تولیع رسکاري دو جهائي دانست -و نشرهٔ جان و حرز روح و روال ساخته با بمین الدوله بدرگاه گیتی بناه آمد ـ و بسعادت بساط بوس سر بلندي و ارجمندي يافته جناءى بدستور معهود آمد و شد می نمود - باوجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئي او بوده بانواع عواطف و مراحم اورا دل مي دادند ـ ليكن بحكم آنکه شقاوب ابدي کار فرما و ضلالب سرمدي راهنما دود - معمدا بمقتضاى آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدرین دار دنیا حق است روزگار نخواست که پرده از روی کار در ندارد- و پاداش کار نابکار اوهمدرین نشاه بکنار او ننمد-فایده بربن مراتب متراب نشد - و پرده بوشی های آنحضرت سودی بر نداد -لاحرم آن بد اندیش بدست خویش تیشه در پای خود زد - وندامن زنی كوشش خود آنس در حرمن خود انداخب ـ توضيح اين ايهام آنكه اين تيره سرانجام ازآن روز باز پیوسته در پی آن بود. که از روی لحاج دخت با سعادت بستبرد ـ و رو بوادئ فرار آورده بیای ادبار ابدی از دولت و افبال سرمدی بگریزد ۔ و بحکم این قرار داد همواره درہی مایحتاح راہ و ہر سر سر الجام مقدمات هیشنهاد خاطر می بود - و جون در بایست این کار مهما و آماده شد . در شب یکشنبه بیست و ۱ دوم اع منهر میعاد قرار قرار داد - چندی از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبر دار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن سب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود - با مردم خود در پیش خانه بدستور مصهود حاضر بود .. الله وردیخان را که هم کشیک خان دود در حال بملازمت والا فرستاد . که حقیقت بسمع اعلمل رسابيده دستوري حاصل نمايد . كه با اهل چوكبي رفته اطراف خانَّهُ

⁽١) ع [يكم] ل

او را محاصره نموده اورا باساير متابعائش دستگيرسازد. چون مشار اليه بحضور رسیده پیغام بدروه اعلی رسائید . فرسودند که حول پاس عمد و وفای موعود شیمهٔ کریمهٔ برگزیدگان آنحضرت اسب و ملوک مالک رتاب عمه را تعمه ابن ملكة ملكي بحبهت انتظام عالم صورت بيشتر ارهمه صرورب باشد . بالتزام این حصلت حمیده و ستوده در ذست همت فرص معوده ، یم - بنابر این مادام که مصدر امری نگردد - که فتوای حرد تنبیه و تادیب اورا تصویب نماید - ما نیز تحویز این معنی نمی نمائیم - مجالة جون كسی متعرض احوال او نشد ـ فرص غنيمت دانسه با ساير متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک بهر شب یمیی الدوله رفته حقیقت ار قرار وامم بعرض اشرف رسانید ـ حصرت خلاف پناهی بی توقف در همال سب سوكب بصرت شعار را بسرداري أمراى بأمدار مثل خواجه الوالحسن لا سد مظفر خان و تصبريخان و راجه جي سنگه و خان زسال و صفدر حال و الله وبردي خال و [معتمد خال]ع و سادار خال و اراجه بهارت بندیله و حواص حان و طفر خان و راو سور مهوریته و راجه بیتهلداس و حدمت پرست حال معر آنش و مادهو سنگه ؛ ایبرای و مرحمتخال بخشى أحديان و درتهي راج راتهور و احداد حان سهمند و سهيم راتهور و سادیخان اوزنک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او نامزد فرمودید - که بسرعت هرجه دمام تر از دنبال او شنافته حود را پدو اسانید . و مانید قصای آسمانی با سادر همراهایش احاطه نموده بدست در آرید - جون امرای عطام یازده گهری شب گذشته به سعادت رحصت نشربف یافتند - چندی از سردان کار و سیران دیشهٔ دیکار که بی اندیشه ماسد پلنگال صف سکن تک تنه رو بعرصهٔ کار زار می آورند ـ و سی محاتا جوں نہنگان مرد افکن سہا در دریای لشکر اعدامی رئید - منل سید معامر حان و راجه بسهلداس و حاسب پرسب حان و پریهی راج راتهور و خواص خان وعيره پنجتن سطلعاً بهمچ چمر الممد نشده مهمراهئي لشكر النقاب سمودند ـ و از روی پاس ناموس شجاعت داتبی اصلا بیم و هراس سحود راه نداده حول باد وزان و برنی فروزان شتامان گشته شش گهری از روز گدیته در نواحتی دهولپور حود را بسیاهتی آن تیره روزان رسانیدید -چ ن او حود را درممان آب رود مار جنمل و سملات تینم آتش مینم دلاوران

⁽¹⁾ ع [قدائي خان] ل

کینه حوی دید . دانست که از میان این همه آب و آتش مفت جان سیرون نتوان برد ـ ناجار مانند سخت برگشته نآهنگ حنگ بینی آمد ـ و بای ثبات و قرار چون روی خود سغت و استوار کرده شکنهای تلک كدار را بناه خود ساخب - سياه سليمان زمال باستظهار اسم اعظم حضرب پشت گرم شده رو بآن دیو خویان اهرمن نهاد نهاده دست و بازوی تخ زن نکمان کشبی و تمر ابدازی و سر پنجهٔ کمند افکن بکمین کشائسی و عدو بهدي در کشودند - خصوص جمعی از سیران بیشهٔ کارزار که در آن گردی هنگامهٔ گیر و دار سود را مانند آنس کین بسر افرازی علم سوده در عرصه بیکار کار نامهٔ رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند ـ از جمله حدست برست خان سر آنش که همواره چون شعلهٔ سرکش می حذر حود را بر حشک و تر مى زد ـ و مايند تيم شعله آديم بآب و آتش سي رهب ـ درين مسانه چون شمسیر مرد امکن از سر گذشتد خویشت را یک تنه در معالفان رده مدار و گیر درآمد ـ و مانند کمال کن بور حیل بر ایرو افکنا ، و سنه سنر بیر بلا ساحته سرگرم زد و خورد گشت . و در این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ارو سر زده صفحهٔ سیدان کاررار را کارستان نموده بود ـ بزخم بیری که بر شقیمهٔ او رسیده کاری افتاد . از پا در آمده نقد مان را شار راه خدیو رورگار نمود - وهم چنین راجه بهمهنداس و برتهی راج راتهور با سایر برادران رعایب رسم و راه راجهوتان نموده از مرکب ها فرود آمده آهنگ جنگ ییاده و سوار نمودند ـ و خواصخان بهتی و مرحم حال بخشی احدیال نیز جند من را از اسپ انداحمه خود نیز زخمدار در معرکه افتادند .. و سید مظفر خان با جمیع برادران و خودشان شحاعب ذاتی و شهامت هاسمی را کار فرموده صفحهٔ میدان ستیز را ارسور گیرو دار روکش عرصهٔ رستخبر نمود - و در پیش رف کار حندان کشش و کوسش بحا آورد. که مجد سفیم نسره اس با نوزده س جال قدای نام و اموس نمود ـ و پنجاه نن دیگر در جاسازی دقیقه اهمال روا بداشته محصر جلادت و طومار شمامت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند ـ و دو برادر راجه بیتهلداس و قریب بصد تن از مغلان نامجوی و راجپونان ناموس دوست در آن دستبازی جان باخته گوی ناموری از عرصهٔ نیک نامی سرون بردند ـ در اثنای زد و خورد خانجهان زخم سر حورده به پرتهی راح راتهور سرخورد ـ و بآنکه پرتهی راح از است پیاده شده بود پای ازو کم نیاورده سیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکهٔ ادبار آورد. و بعد از نلاش نمایان هر دو از دست

یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند ـ و دو پسر رشید او یک حسین و دیگری عطت با شصب تن از مردم عمدهٔ او درین واقعه سر بهاد داد .. و شمس خان دامادش نبعرهٔ عالمخان لودي كه از كمهنه سهاهيان اقاغنه بود . و با راجى علبخال در سمهل كشته نـد . نيز نا دو برادر محد حان و محمود حان جان در داخت - چون حانجهان دو پسر آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار جاره ندید .. ناجار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذسته سوای دو زن و چند سریه که پیشتر ایسان را بکشتی گذراسده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواری و اطفال بسبب طغیاد، آب چببل درس سو گذاسته روی ادبار بوادی فرار نهاد ـ وباقیی لشكر رخمدار و شكسته از زير تمع جسته بعصى جانب بالاى آب و برخى دسمت بائين آب و اطراف ديكر بدار رفسد - و حميم اهل و عبال و اسباب و اموال ایشان از صامت و ناطق بدست اربات مهب و غارب افتاده مکر چندی از رنان که ملست افعامان جاهل کسته شدید . و سید مطفر خان بعد از تحمق قرار او ۱ عدم تشحیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر بار داشته خود لمحه در سدان بقصد دمن مقتولان و مواحات حال زحمداران در ک نمود مدرین اثباء فدائعی خان و سعسمد حان و انیرای و واجه چی سبکه و حان زمان می در پی رسیده بدو بیوستند و بانقای قرار بر استفسار اثر حاجمان داده از پی او راهی شدند ۔ جوں دکتار آپ رسیدند سه پهر از روز گدامته خواحه انوالحسی نیر ہانشاں ملحی سد ۔ حول تعذر عمور ازآن آب بدوں کشنی ظہور یاف . الاح وقب درآن دیدند که تا دراهم آوردن کشسی ها و آرام گردس اسب ها سب گدراسده روز دیکر منگام دو پهر از آب گذشته نتعافب او متوجه شوند _ چون اهمام تمام دربارهٔ تحسم احبار او داشتند ـ و به هيچ وجه وجه قرار .و بمحقيل نه پيوست - ناچار خواجه ابوالحسن و ساير امرایان از شاهراه گوالیار و انتری بد (۱) [دتبه] ع شتامه و از آسه به چندیري و نهوراسه روانه شدند. آنگاه متوجهٔ ملوانی که پرگهٔ ایست ملک كوندوانه كسته از آنحا حقيقت بدركاه معروض داشدد و موجب اين حرکات آن بود- که چول او توقف اولیای دوات را که درین هفت پیهر رو داده

⁽۱) در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذرکرده شده - صفحه . و ب

بود - از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو براه آوردوخود را بجنگل ملک ججهار سنگه بدیله رسائیده پناه بدو برد - و از آنجا
که بمقتضای حمیت راجهوتانست - چنانچه در امداد پناه جسته جان و مان
و ناموس دریغ نمی دارند - اورا حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت
از راهی غیر مسلوک و جنگلهای دشوارگذار از حد خود گدرانید: بملک
گوندوانه رسائیدند - و آن بیرا عه رو قریب بدو سه ماه در بیغولهای جنگله
و کمسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته - گردید - در انجام
کار از ولایت برار بر آورده مملک نظام الملک در آمد - و جگراح مقبور
چون او را پناه داده راه نموده بود - بنابر آن با راهبران سواصم گفته
بود که عسکر منصور را بطریق بی خلط براه دیگر دلالت نمایند - ارین رو
دوات خواهان که از ساختگئی این حیله ساز آگاه ببودند .. در آن جنگلها

مجمالاً سایر بهادرال موکب نصرت بجدوی قدی مورد عمایت بیغایات شده باحسان و محسین سرافرار گستند ـ خصوصاً سد مطفر حان و راجه بینهلداس و خواصحان و پردیهی راج وغیر آنها حون رحم های کاری داستند ـ حسبالحکم پدربار سپهر مدار آسده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند و پدین موجب بعنایت ساهشاهی امتیار پدیرفسد - و سید مطفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرضع و دو اسپ خاصه و اضافهٔ هزار سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخته منصبن ا [پنجهزاری] غذات و سوار قرار یافت ـ و راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و جمدهر مرضع و فیل و اسپ و نقاره و راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و جمدهر مرضع و فیل و اسپ و نقاره سوار شد - و خواصحان معنایت خلعت و اسپ و فیل و گهپوهٔ مرضع سوار شد - و خواصحان معنایت خلعت و اسپ و فیل و گهپوهٔ مرضع سرافرازی یافته باصافهٔ پانصد سوار مصبن دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتهی راج بعنایت خلعت و اسپ و فیل و میل

از سوانح این ایام رو گردان سدن بهلول سیانه و سکندر دونانی است از سعادت جاودانی و بیوستن بخانجهان ـ بسط این مقال آنکه چون بهلول مذکور بمقضای سفاهتی که در نهادش مضمر بود همواره پیش نهاد

^(،) ع [چہار هزاری] ل

داس - که بتحریک او سلسلهٔ آشوب و نبورش بجنبش در آید - و یکی از سر گشتگان تیه ادبار را بدست آورده خمیر مایهٔ تخمیر فتنه و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجهال به نظام الملک آگهی یانت - از بالابور که در جاگیر او بود و قدر عنایت سفیت چهار هرار سوار بدانت فرصت هزیمت را عنیمت شمرده رو بوادئی فرار نهاد ـ و در دولت آباد باو سلعی سد - و همچنین سکندر دوتانی که سبت حویشی نردیک بخانجهال داشت ـ بتصورات دور از کار از جاسابور فرار احتیار موده ثالث آن دو منحوس سد *

چوں به شاه عباس حبر سامحة ناكهانئي جنب مكاسي با بشارت جلوس حضرب صاحبهواني رسيد و بنابر محبت كه غائباته داشب ـ بحري ديک رسولي را پاهنگ اداي مراسم نهنيب جلوس افلس و أداب برسش ارسال داسته همدرآن نزدیکی از جهان گدران در گدشت ـ و قرماه وائني ايران بشاه صعي كداشت آ و بحري بيك از پرنو أستان بوس درگاه ماصیهٔ بخت را مروغ سعادت داده بحکم رعایب مراسم بازگشتی که از دیر باز مبان این دود، ال دیر، ان و سلسلهٔ صفویه ار راه کمال و داد و اتحاد مرعی بود. همدرین ایام سیا، کریم النسب میر برکه را که از بندهای مهمبده و آرموده و معتمدان دیرینه روزگار دیدهٔ درگاه جهان پناه است برسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیب شاه عباس و بعصيل اسراف و اطلاع برحقايي احوال و استيفاى دقايي امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند و هفتم آبال ماه بعنایت حلعت و حنجرو قیل و انعام پنجاه هزار روپیه سر افراز نموده حكم كردند كه بعد ار تقديم وطايف امور معرره و رسوم معهوده بزودي رخصب معاودت حاصل نعوده متوجه درياف سعادت ملازس شود ـ و همدرين روز يحري بيث را رخص معاودت داده عنايب خلعت كرانمايه و حنجر مرضع و ماده فيل ضميمة سوابي عواطف عميمه ساختند -و چون میں برکه جریده می رف یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامهٔ ناسی باساء علاسی افضل حال که هم اکنوں بجنس بقل آن رقم ردهٔ ترجمان عقل بل زبال خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشار الهه ارسال ياقب *

نقل نامهٔ گرامی حضرت سلیمان مقامیی دارای ایران ا

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سرد جز ربان مال ارصاف کمال او بیان سی تواند نمود . و زبان قال بغیر از عجز و مصور راهی دیگر درس وادي ممي تواند پيمود ـ پس درود نا محدود بر فايل لا احصى ثد مايك ائب كما " اثنيب على نفسك باد كه حق حمد أن داب مقدس نعالى شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجا و فصور است بجا آورده سر گردانان این وادي را نشاهراه مستیم آن معمد افعمل را همائی فرموده -و برال آن سرور که وجود فایش الحود ایتان حمد یزدانست - و در اصحاب آن میص گستر که بساط میض دین میس باری آن یاران بر بسیط رمین گستر ده گشته ـ و سکری که بازای این عطیهٔ دبری نامته دی و سیاسی که در برابر این نعمت عطمی البی زید به هیچ زای و عنوانی ادا مهى رواند نعود ـ كه بعد از عروب آمتاب عمر و دولت و انفضاى ايام حيات و المطنت عم جمجاه خلد آرامكاه جعل الحنة مثواه مثل آن كوكب عالم افروزي از افق دولت طالع و لامع گشته و مائند آن سراوار تاج و محتى كر سرير دولت صفوي نشسه ـ اميد از كرم واهب بي منت آسب به این جلوس میست لزوم را در آن صفوهٔ دودمان صفوی و ثمرهٔ شحرهٔ مصطعوي و در دوستان آن دودمان رفيع الشان سارک گرداذاد - حون از قديم الايام الى الآن بمقتصاى تعارف ازاي كه ساستم روابط لم يزلي اسب مهامه خواقين اين دودمان حلاف سان و سلاطين آل خانواده عظيم الشان هوسته رابطة مؤدب مستحكم و همواره علاقة محبب محكم بوده - وبموادى الحب يتوارث از ساف بحلف اين عطيه كبرى و از سابق بلا حق اين موهبت عظمى بارث رسيده - لهذا ميانة اعلى حضرب سليمان حسمت جثب مكانى انار الله برهامه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستي بعد برادري منتهى شده بود ـ و منال این نیازمند درگاه البهی و آن شاه والا جاه حلد آرام گاه در ایام خجسته فرجام بادشا هزادگی تسبب معبب سرتبهٔ انجامیده بود که آن جنب مارگاه را ممنزلهٔ عم بزرگوار حود می دانست ـ و آثار مجتی و علامات مودنی له رشک علاقهٔ ابوت و بنوت توآند سد از طرفین مشاهدهٔ عالميان مي گشب ويوماً فيوماً اين معنى در ترايد و آناً فاناً اين سبت

در تضاعف بود ـ بحدى كه از نسبت هاى سابقين بسيار و از رواط سالفين بی شمار زیاده گردید . و پیوسته در حاطر دوستی گزین سهر آگین این معنی مذکور بود که هرگاه واهب اعطا ا بویت اس خلایت کاریی و سلطنت عظمیل از س سازمید د کله آبهی رساید بال رصیان دیسکه دمیته از دقایق دوستی نامرعی نگذاسته آنچنان معنی ورزد که خواقین امان ار تعاور أن در بعر تاسف مستعرق و اللاطين معاصر أ، ربك أن در درياي حير مستنهلک گردند - وچول اعلى حصرت سنيمان مسبب حب مكاني که بحکم قصای المری به ساخیر دارانطک به نصصت فرمودند . و نوب این حلامت کبری باین بیازمد درگاه اله اسیده حار و حاسای که ر بموح امواح حوادث در روی این بحر ا [سلطب عصمیل ای کرد کردیده بوده بسطه سم الشار سوءت ـ و عرصة مرز و يوم هندوت أن را از نوب وجود محالفان بآت شمشیر حونفشان پاک ساخت و نمام ملک موروثنی که قبل ارس حندین بادساهای عطیمالسان دانشه اند و مساحان روی امی قریب سه رم ربع مسکون انگاسته اند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد . محمداً لله ثم حمداً لله و شكراً لله ثم سكراً لله- ميحواسب كه مراسب دوسسي را كه مرکور خاطر سهر آگین بود از قوه نعمل آورده یکی از معتمدان آ که و متسیان درگاه آسمان جاه را نرسم سفارت و طریق رسالت بحدمت آن عم قدسی منزلب روانه سازد _ كه درين اثبا حسر وافعة هايله و حادثة بارلة رحلب آل ساه حمجاه از دار قبا بعالم بقا رسيد ، و حراحت كلقت قصة پر عصة حتب سیسی را تازد ساحب یا آنکه سردهٔ جلوس میمنت مانوس آن دلی سار گردون اصدار بر سایر حلاف آل عم سرر گوار و استعوار آل شاه والا جاه بر مقر دولت آل حلد آراسگاه عبار عم و الم را از گرد حاطر سهر ا گین دور گردانیده کفت به بهجت و شدت بعرج و عم بشادی والم براحت مبدل گشب - رحای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چه نست که همچنانکه این جلوس میمنت سابوس را برین دارمند درگاه المی مبارک گردانیده آن جلوس همایون نیر نر آن کامگار نامدار میارک گرداند . و در وادي عدال و انصاف و دوري از جور و اعتساف توفيق رفيق سازد ـ و در پاپ احماق حموی و ایدا، عمهود و عمو رلاب و برک بعصبات و بکثیر

خيرات و توفير مبرات و تفقد حال ضعفا ورفع احتياج فقرا و احزار علما و ا كرام صلحاكه لشكر دعا و حافظان شريعت غرا آند باحتراز قصيات سابي از سانمیں تاثید ماید - که درین صورت بهرهٔ کامل ارسلطنت و حط و افر ار دولت یافته بطول عمر مشر حواهد بود ـ و بوسیلهٔ دولت مهان فانی دول ناقي أنحهاني واحاصل حواهد نمود - جون ساه حمجاه را اعلى ا حصرت عرق آسیانی آانار الله برهانه بسرلهٔ فرزند و حصرت سکندر شوکت جنت مکاسي بجای برادر مي دانستند ـ و اين نيازسد درگه البي آن رضوان دسمگاه را عم بزرگوار میحواند . بمقتصای این نسبها آن بور حدقه دودمان صعوي را بمنزلة فروند ارجمند دانسته آن مرابب دوستي را كه در خاطر دوستی گرین سرکور داسب - که در ایام سلطنت و خلاف سبب بآن عم سليمان جاه از قوه يفعل آورد - انشا الله نعاليل نسبب بآل فررند کامگار نامدار به فعل حواهد آورد _ چول اخلاص سعار پحري بيک را ار روی استعجال عم عمران مآل بجهب استحبار اوصاع و استعلام احوال ورستاده بودند اورا بردوي رحصت بموده ما نير سيد صحيح النسب معتمد پسمدیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استمسار احوال خير مال آل صعوة دودمال صعوي باتعاق او روابة أنصوب فرموديم _ که بعد از ادای مراسم تهنیب و نعزیب و اظهار مراسب محبب و مودب بتعدیم رساید .. و هر گونه امری که باعث مرید افتدار و هر نوع کاری که موجب زياديني استقرار آل ساه والاجاء در امر سلطب آل ديار باسد ـ و این نیازسند درگه الهی را باید نمود - اشاره سایند ده از قوه بعمل آورد -و بر عالمیال نسبب دوستی حود را بال فرزند ظاهر سازد که درچه درجه است _ و چول حاطر بدریاف احوال فرحنده مآل بسیار متعلی است _ هر چند آن معتمد را رود تر رحص نمایند بهتر خواهد بود ـ و ازبنجه که همیشه گلشن حلب بازه باسد حواهس اینسب که بعد از مراجع آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمرید فرب و افزونی اعتماد اختصاص داسته باشد برسم رسالت وطريق سفارت بحدس آل فرزيد والا ربيت روانه نمايد - مناسب آنده شيوة ستودة آياى عطام و سنت سنیهٔ اجداد کرام را در ادای درستی این دودمان خلاف نشان همواره مرعى دانسته بارسال مراسلاب و ارجاع مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم سی رسد کلشن محب و چمن مؤدت را نضرب

و حضرت بخشند - ایام سلطت قرین کامرانی و موجب سادت در جهانی یاد *

از سوائح این احیان سهادت بی پایان الا فرید سجم که دا بحصل فن رياضي باوجود ساسب طبيعي و موافقت طامني نتوفيق النهي ریاضت ممام کشیده بود ـ چنانچه همانا پنادر فرط سبع و وقور تطبع این فن را سلیقی و طبعنی حود ساحمه کماب ربح شاهعماسی که از توجه حضرت صاحبفوال تربي در اهتمام دستور عظم آصف جاهي بهمراهي بوادر مود سلا طیب و سایر ریاضي دانان روش هد و نوبان بایمام رسایده بود - از نظر آبور ساهنشاه عالم و دوم نین اعظم گذرانید ـ و حسی سعی او بمحل نحسین و احسان و نتوقیع قبول و استحسان وصول یافت ّ و چون اصول و ایواب این کتاب حداثی متصمی فوائد بیشمار و منام بي حساب بود - و صوابط و قواعد ُ نبي نه باعث سهولت استحراح و آسائني عمل ياشد در طني أل الدراج پديرفته ـ جنابچه مالفمل اهل این فی از ریج الغ نیکی مستعی شده استحراح تقاویم ازین نقع آن و سهولت تعهم و تعهيم و نعلم و تعليم منحمان هندي ربان رصد بدان اتلیدس کشای و درجه پیمایان دمیقه رس عبارت آنوا بلعب هدی ترحمه بمودند .. امید که با ردی بایت و آسمان سیار باشد .. و امتداد حداول بعویم لیل و تنهار چون مد مدت عمر حدیو روز گر ممتد و برقرار بود ـ صوابط اسموار و قواعد پایدار این نمودار دانس ا موحب استخراج و استباط احكام مجوسى باد[^غ] *

درين ايام مرخى حال حلف مير جمال الدين حسين انحو صحب صوبة تته بجوار عالم رحمت پيوست - و امير حان صوبه دار ملتال به پاسبائي صوبة مدكور و مسصب سه هزاري دو هرار سوار ار اصل و اصفه امتيار يافت - رور جمعه بست شسم آبال ماه مطابق سلح ربيع الاول

⁽¹⁾ ع [كراسي] ل

⁽۲) [مبین مناط استخراج و استنباط احکام نجودیی بوده بنیاد قوانین آن دستور العمل جهان تا بقای بناء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبعران ثانیی ممتد و مشید باد] ل

سنه هرار و سي و به هجري بآئين هر ساله جشن وزن قمري آذين پديروب ـ و ساير مراسم معهودهٔ اين روز سعادت اندور بر طبق دستور مقرر بطهور آمده *

یباں محو آثار و رسوم بدعت که درمیان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

حول بموسته توجه اشرف بادشاه شريعت يناه ديدار و حاقال ورع آش پرهیزگار برآن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلاست نصاب در حار سوی گیسی ارکال اسلام رواح تمام پدیرد . و معض حاصب نیب مل بمقتصای حسن عهد مبارک قبح آعمال و سوء افعال حود نحود کداری گیرد. لاجرم به پیروی باروی جهد و اجتنهاد اعلام معالم ملب زهرا بر افراحته جای آن سعار سریعب عرا آسکار ساحدند - چنابحه آثر بدعب و صلال يكبار بر افتاده ارباب بعني و عناد و اصحاب رندقه و الحاد لله از رير ليغ سیاست جسته اید همکی به پیغولهای حمول در سریده = و هل صلاح و سداد و اسلام و ايمان سالم و ايمن در وسعب آباد فراع حاطر سد وطن گریده اند ـ چون از مصمون عرصداست لسکر حان صاحب صوله دیل طاهر سد ـ که عموم قدایل افعامان میره باطن تیراه و مواحثی آن حصوص فسله عور به حیل که مریدان بایزید محدول باریک مهاد مجمول المدنه برد ایسان له ا[بردان سناسي [٢ معروف الله و بداير پيروئي آن كمراه سلطان مس سامري وش از راه رمه الله و بدلالت آن عول وادي صلالت چاه جهالت افتاده ایملا عمل باحکم سریعت عرا معی کند - و از روی جهل مدار ديني و دنيوي برعة يد باطلهٔ او كه عين العاد و اباحب و سيه باحكام جاهليت است نهاده ادار - ار جمله بدول عقد نكاح مباسرت زماروا مباح مي دايند - جيائچه بمجرد ايبكه انجمني آراسته و ١٥وى را ديع كرده جمعى را اطعام كسد _ بى آنكه صيعهٔ ايجاب و قبول بميال أيد _ ازواج را در کنار بصرف در آرند ـ و در طلاق بهمین اکفا دنند ده سر سیکریزه گرفته بهست رن دهند . و رن را از جمله ارث متوفی محروم

⁽١) ع [پير روشنائي] ل

مني شمارته ما بدان عالب كه ورثه در انواع اصرف در ايسان محتار اند -حواه خود بزنبی نگاهدا زند. خواه روی گره ۴ باشیکری در گدارند. و درس بات ایشان و اولیای ایشان ۱۱ صعباً امساع تمنی بده - حمل در هی در خدلهٔ مكل از بمديمان بولد يابد . گوش حم را برنده فطرة حمد حون آن حراحت مرزیان مولود چکامده کامش بدان در ۱۰راند- با در بات حواجواری و درار گوش منشمي هنچ خا پاي که ديا، د ـ و در هو ديگانه که به خمر ادب ادباد اورا ملک یمین د . . و حویشتن را ۱۰۰ک رقبهٔ او ۱۰۰ ته حرید و اورجیت اورا روا داريد وحميم متره كات مجملوص اولاد دكو را كور ساحته دحمان را بی مهرهٔ مانس گذار، - و در واب حواجو ری بر هر قسلهٔ از قبایل که سب یا در بی ایسماد آی از ها در آزند - ۱ هم حدین اگر کسی ۱ روی سراً سسی به ربردسی از ادای حقوق آن بد اندیان ا کید و خون مال دیگری از اهل فیله بدست اشان در بدادیت ارآن برندارند به و آبرا مسما حق و ملک بل عس مال حود سوده بیوجه جا، پی بتسوف حود در آ، بديا و از جمله خرافات ساعة ايسال سال که الر اهرانه ادليل يا ماه اسوال او را متصرف ساده او را سال د، آر د ـ و ا را بر حود ، ا ابن صنعه مناح گیرید که چون معتول نوسلهٔ اندای از دایاف مرابث سم دلت فرحات والا فانو كشته لـ در روز چرا با انشاق بلهمين دقسه در حسات دقت نكبد و طلب مال نيمايد ـ و باين سنهه عديمه حر تبهي دست كسي از زیر سم انسان بحسته. و عهم ی که آن به سد نبی انهاده حال مفنی به اردمــ و امثال این سناعات که سرح نتوان داد ـ حناجه از عالب کنرت بسمار در بهاید درسال ایسال استمرآر دارد با لحرم بعد از اسراف و الحلاب رس مضمون بي يوفف دره ل گيتي مطاع از سوقف مالاقب سرف عاد بديرفت - كه لشكر حال و بدير متصديات مهمات صوبة كادل الن صلالت بهشکان را از اربکات این امور ناصوات که از طور حرد و طریعهٔ سربعت دور است باز دارند - و بانواع بحویف و نهدید از وسامت ِ ۱۰۰ ، این احتقادات واهیه که سرعاً و عقلاً مذموم است بترساند. و اگر اربن پس کسی باین عملهای شبیع جرأب نماید اورا بنبیه بایع بمایاسه و حسب الحكم سريعت غوا داريائه و تمع وا درو حكم سازند - محملا در عرض اند ك مدت يرطبي امر جمها بمطاع حصرت خلاف ساهبي كه اوامر و واهني آنحصرت مانند قصاء اللّهي مبرم است - و رد و دف آن از إحكان نامتماع مي گرايد .. مجموع آن ندع جاي واهه و امور منهيه مردوع گسته مبتدعان ازآن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم دین بحدی صلی الله علیه و صلم عمل نموده اجرای سایر احکام و حدود در معاری معهود ملب احمدی جاری و ساری گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به نفس نفیس بای گوشمال نظام الملک و خانجهان بصوب دکن

چون بعنایت المهي از مادي ايام خير انجام شاهرادگي ما همكام جنوس همايون و از آن رورگار سعادت آثار با اكنون بأوجود "مادّي مدب قطعاً برق تیغ شعله آمخ سطوب و صولت اولیای دولت بی سم اتمام ححب برق حرمَن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نکشه ـ و در هیچ وقت كام كين خواهي رابه لذب انتقام و مذاف تشفي را بچاسسي بلافي شيرين نه ساخته به مادام که کار بنامه و پیغام از پیس رود و معاملات به تیغ زبان فیصل يابد _ قدم قلم خجسمه عدم را بردم سمشير مقدم داسته قطع و فصل مهمات را به زدان تیغ حوالت نمی نمایند - لاحرم فرمان عالمی شان مستمل ير تصايح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملك صادر فرمودند و ازين جهب که مصلحت نقدیر نامری دیگر تعلق پدیر گشته بود - املا آن پندهای سودمند قایده نداد و از ته دل همچنان در سر سرانجام قرار داد خاطر مبی بود - نا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که ارآن بزویر اندیشه دغا بهسه انتقام کشید، کام خود ازآن حود کام نستاند - و سمنه از کسنهٔ دبرینهٔ او پرداخته آل تیره روزگار را بروزگار خود نشاند ـ لاحرم غائبانه فنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو حمد - و هزار گونه بازیچهٔ نیرنگ آمیز بر رویی کار آورده رنگها در آب زد ـ تا نقش شکست و منصوبهٔ باخب آن سسب رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این اینهام آنکه چون خانجهان از میش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک میوست _ و او آن بد فرحام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندین شد ـ ارین رو شعلهٔ غضب بادشاهی زبانة اشتعال و التهاب كشيد . و فرمان قضا توامان به پروانگئي قهرمان قهر جهان سوز در باب تهیهٔ سیاه نصرت بناه اصدار یافت - و اوایل

ربیم الثانی سنه هزار و سی ه ند همری موافق نیست و پنجم دي ماه البهى بساعب مسعود و درخور تهمت همايول كه سعادت درو معتون و اقبال بدو مقرون باد ماهچه مهر شعاء لوای والا حب تسخیر دکن بصوب مملكت جنوبي ارتفاع گاف . و تعويص خدمت حراست پ آن مصر عزت به مؤتمن الدواه اسلامحان سمت تخصيص پذيرهم منصس باضافهٔ هراه سوار چهار هراری سه هرار قرار یافت د و معتمد خان از تغیر خال مدکور بخدمت بخشی کرئی دوم و مدرزا شجاع واد شاهرخ مخطاب نجانتحان و فوحداری کول سرافرار گردید ـ و نمد از وزن معدس شمسى سال سى و نهم از عمر حاويد قريى و بوقوم پيوستن محمع آن رور سعادت اندوز کوح در کوچ روانه شده روری که ساحت خطة حامديس از حوس حيش منصور كه يال ال غوغاي المح صور ملاد رو کس عرصهٔ محشر شد به از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر ۱۱ سر مملکت حنوبی حاصه ۱۰ زمین شورس حدر باکن رسحیز انگیز شده در آن عرصه سور روز نشور نظهور پیوست . اراد بحال صوبه دار آنجا با تمام كومكيان سعادت ملازمت اشرف دريافته داةوت حان حسنى بأ مام هيكل مصحف مرصم و دهوب أخاصه ويارة مرصع و پنجاه هنزار روبيه نفرد و كهيلوجيي بانعام پنجاه هرزار روديه و اوداحي رام بانعام حبهل هرار روبیه و سالوحی عطای مواری این سال و میناحی بمرحمت سبى هزار رويبه و أتس خال بانعام بيست و بنجهرار رويلة سر بلندی یافتید رو بتحریک همت والا و رسوخ نب و عرم حزم و حکم قهرمان قهر و سزاولئي ماد اص که میسکاران امور حمانگیري و حمها ما می انه سه فوج عمال موج از دلیران عرصهٔ کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری سه اسهمبد برگریده مصاف دیده تعین یافته بسر کردن این امر نامرد گستند -سردار اول ارادت خال- امرای عظام و اربات مناصب بدین موحم بهمراهی این موج مقرر گشتند ـ حجبهارسنکه بندیله ـ سند شحاعب خال بارهه ـ رضویخان مشهدی - راو دودا _ چندراوت _ میر عبدانه ـ ا کرام خان -شیع زاده نورالدی قلی صفاهانی ـ احمد حاد نیاری ـ ستر سال كچهواهه ـ راجه دواركا داس . كرم سين رايهور - ملتعب خال ولد ارادت خال - بلبهدر سنگهاوت - معولخال ولد رین حال ـ سیام سنگهه

⁽۱) از دهوب شمشیر مراد اسب

سیسودید م اهتمام خان قدیمی. را معند هاده . ۱ [اودیسنگه] را تهور. تلوک حد والد رای منوهر - جگناتهه را بهور - مکند داس - جادون - و ار دکنیان ياتوب حان حسمي . كهلوحي بهونسله . ميناحي برادر مالوحي بهونسله . بد ویخال حمرته - فحر الملک - برسوحی ـ بسوات راو - شمار سها ههان این فوج ۱۱ سایر برفندارال و احداال به نیست هزار سوار کسید به سردار دوم راحه گج سنگه - درس قوح جمعی کثیر از اعاطم امراه و منصبدارال داین مقصيل بعين پديرامند ـ تصيري حال ـ بهادرخان روهيله ـ سردار حال ـ راجه بهارت د دیلد . راجه نیتهلداس کور - راحه منروب کچهواهد - انبرای-صعدر حال - یوسف حال - جال شار خال - پرتھی راح رانھور - احداد حال مهملا - راول پونجا ـ سرغ حال قديمي جهال حال کاکر ـ راحه بير نراين ـ إبيرحان ساله - شاديحال اوربك - خبحر حال - حبيب حال ـ میر فیض الله - رای هر حند ـ گوکل داس سیسودیه - کرمم داد فافشال ـ جبرام مداس حماله معمد سريف قديمي محمد شاء قديمي -مسيسي مديمي ـ و ار دكسال اوداجيرام و سيلاجي و سرره خال ـ ار متصداران و احدیال و درق الدرال عدد این فوج از قرار صابطهٔ معهود پائزده هرار سوار ، کمل مسلح حوس اسمه ـ و سردار سوم شایسمه حال ولد آصف حاهی . تعصمل امرای ان فوج بدین موجب - سهمدار حال راحه جبی سنگه و راو خور بهورتیه و مدائمی خان و پهار سنگه سدیله و الله وبردي حان و نهيم رانهور و مادهو سنكه ولد راو ربن و راجه رور افزون و مرحمت خان و کسن سنگه مهدوریه و امام قلی و عدر حسین و شیر زاد و جعفر برادر بافر خان بحم ثانبی و حیاب خان ترین و جمعی از منصداران - و از دکنیان آس حان حسبی و راوب راو و سه هزار سوار بابینان یمین الدوله و پانصد سوار مردم رانا جکب سنکه - و شمار سپاهان این فوج با احدیان و برةندازان پانزده هزارسوار بقلم در آمد ـ مجملا این سه دریای لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و سُر بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادس که ساحت کرهٔ حاک اغبر را فرو گرفته بود پههو بر عظمت چرح اطلس ميزد ـ بماريخ شانزدهم اسمندار مطابق بیستم شهر رجب سنه هرار و سی و نه هجری از کنار آب تپتی به تسخیر دکن رحصت یافته با عون و صون البهی و همراهئی

^(1) ع [رای سنگه] ل

اقبال بادشاهي بسمت بالا كهات راهبي شدند و ارادت حال معطات اعظم حاني و سرداري کل سپاه سرافراي يامت - و مترز شد که راجه گج سنگه و سایسته حان بصلاح دید او کار کرده از اندیشهٔ صواب او در نگدرند - و روز دوشبه بست و دوم اسفندار در ساعبی سمادت آثار كه انمم شاسال اختر سمار بحوب دخول برهاداور الحبيار بموده بوديد-شاهنشاهٔ حنهال پداه بدوات، و اقبال بر فیلی حجسته منظر فرخ فر سوار گشته ـ امبال در رکاب روان و تصرب در جنو دوان ـ و سران سرامرار از اطراف هیاده رو نرزه نماده - بآئین باد باهانه روزنه د مید - و ردیم معمود از دو سو دست وریاس گهریا، چون سعات بیان دار باستی در است و ساماد ماح شگوفه در موسم بهار سیم افسانتی و ام دیری سر کرد ـ حمانچه سر تما سر دنست و در آب گوهر علمان رو بسیلان ورد - و بسام آن سر رمین را سکه بقرهٔ حام فرو گرفته روی را بن بنمج شا داو آن حظهٔ باک از ورود مسعود آبروی عالم آب و به ک آمده ا ادمن قد م و فائل حصور الحصرت دارالسرور خطاب دف د دوليجالة آن دارالسيفيت كم در المم بادشاه رادگی بسیمی های داهریب دلکتر در فضایش اساس یافته ود به از رول اسرف روائس خلد درس گشت ـ درسولا حواجه ادرا حسن که سعاقب حابجتهان تعین یافته بود با سایر تومکیان و دریا حال از نکاری. آمده ملارس موديد *

سر آغاز سال سوم از جلوس سلطاں السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

مد ایز- را که دردن دو ره رحهال افرور نعنی آعاد سال سوم از حلوس فرخنده فر همایون فال حصرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع روزگاه و س سدب لیل و دنها راست بهار عهد شاهنشهی از ورس نسیم فصل النهی کل کرده و برشح نیسان احسان آسرور سر با سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل موده و روز پنجشنبه که ششم سهر عضت بهر سعدال مه هزار و سی و نه هجری است در آل سامت که اورک افرور صارم جارم اعنی دیر اعظم از بایجالهٔ حوب نعرفهٔ سرفحه هٔ حمل تحویل سود و دارای داراله لمطنب آدم حدیو عرصهٔ عالم نیر از حدوب سرای مجل اعظم بهرکز حقیقی حلاف یعنی نارگاه حلابی هاه که محیط ماهی تا ماه است

بدولت و اقبال انتقال فرمودند .. و سعاب دست زر اقشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آوردهٔ صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساحتند . و سالیانهٔ نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده اک روبیه قرار یافت د و هفت هزار سوار منصب دار و احدي و برقندار بسردارئي راو ربن و ورير خان بحهب تسخير ملک سک و انداز ترکتار اطواف و بواحثی آن تعین پذیرنتند ـ و امر فرمورند که حندی در باسم که بسرحد ملک بلنگ بیوسته است اقامت نموده آن قدر فراز گیرند که به هیئت اجتماعی سر تا سر آن مملکت بدست آید - هراولئي فوح اعظم خان رمهدهٔ احتمام سید مظفر خان ، قرر گشته روانه بالای گهات گردید - رمضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف ار نواب سهد علما و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روبیه بعنوان بیشکش از نظر اشرف گذشته پر تو نظر قبول در آن ناوب -و همدرين روز قاضي مجد سعيد كرهرودي وكيل عادلخان كه بريور فضايل نفسانی آراستگی دآشت .. داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روبیه و سي هزار روپيه ساليانه سر افرازي ياف - دريا خان روهيله از شور بختي و تیره اختري از سواس عنایات بادساهي قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم نامتناهي چشم پوشيده حنسيت و آشنائئي خانجمهان منظور داشته بدو پیوست ـ رحیم خان داماد عنبر حبشي و سرور خان از نظام اا الک جدا شده بکار فرمائشی سعادت روی اسد باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجهزاری ذات و دو عزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و دویمین بمنصب دو هزاري هزار سوار و تركمان خان بعمايت نقاره سر بلند و بلند آواره گشتند.

جارم اردي بمه سدواس رمضان المبارک فرخنده اختری زهره هيکر در شبستان خلاف از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمانی طلوع نموده به حسن آرا بيکم موسوم گشت مشائزدهم ماه خواجه ابوالحسن باستخلاص ولايت ناسک ترنبک اختصاص يافته با شاهنواز خان و ظفر خان و سيد دلير خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله و لله علي مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از متصب داران و ا [راحپوتان] و برقداران مرحص شد و حکم والا صادر گشت - که چون شير خان صويددارگجرات با کومکيان آولايب بدو ملحی شود بهد ار

⁽۱) [احدیان] ع

برسات مهم راهي بهرجي زميندار بكلانه متوجه بسعير ولايب مدكور كردد*

بيسب وسوم عبدالله خال بهادر فيرور حنگ ار كاليمي رسيده سعادت ملازمت اندوخت _ جون درمیال اعظم حال و نایسه حال نقش اتفاق درست نه نشسته بود عبدالله ساردارش آن فوج مقرر گشته عکم طلب سایسته حال بحصور صادر شد - بصد ه مسدار جلو صد قبصه شمذین و جمدهر وسير و دراق طلا و مطلا و بهدئ كيفيت و كمت استحه مد كوره بصد منصبدار گرز دار از معولان سهادر کار آزموده که بحسب مقرم همراه دو صد احدی بگررهای سیمین و رزین در دربار حاصر بوده موقب سواری از ۱۸ است رکاب سعادت بهره یات سی باشت عاطف فرمود بد و بدر صد س از احدیان آنره دار مد کور دو بست قبصهٔ شمشی و جمدهر و بهیه برای نقره الرحمة فرموا بلات بتام العمل بلك أبكة شاهراده علاسجاء لخلاسة ایمیال فرسان فدر نشان و خاما گراشایه به عد عدی رسول دارای ایران که دریتولا به لاهور را بده بود رقم زد د - از انجا که اصاب مین الكمال قرع مهايت مرامة دمال است د او مور حسمي هاى اعلاك و تلك طریبهای احم در هنجم ماه یع حام رحم اموکت اقبال رسیده وقوع امری نه ستوقع سدد مجدداول فوج اعظم خال رسند محقیقت این واقعه آیکه چوں درین مدب افواج شدم دیہور ساہر سکر مالشی بسرا یافتہ او بیم رو بروی اول ی دولت فاعربانه سده در طرف ساه طفر پده گاهی از دور مایند بحب بعره خویس سیاهی مینمودند به اگر گهی با سار اطهار تحلد و مهور در مفام دسمباری شدید . حول ۱۵ ممر با ی می کشید از قرار محمود از بر سر کنار حود رفته راه فرار سی سرد د - لاحرم اقراح مو کس اقبال سادر فرط مهور ایسان را داخل همچ باب به شمراه ارآن بداندیشان حسابی نمی گرمد ، انفاقاً در روز مذکور که چنداول موح اعظم حال به مناهب حال پسر او و حندی از راجیوتان مثل راو دودا و سنر سال و را به گردهر و کرم سین و بلبهدر و حمعنی دیگر مقر بود ـ و تول ایحتی پیشتر رفته دو کروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد .. حا نجمهان و دربا حان و مقرب حال و مهلول که در فوح آن مقهوری حدد محدول بودند - حمعي پريشال را بيس فرساد له - كه مگر قابو يافيد السرار ورصبي ممايند و چول آل كوده الديسال لزديك آمده در حقيق حال اطلاع يافتند همكناء إ آكاه ساحتند - و ناكه از اطراف شتافته و عامل کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول ستند - اولیای دولت دوهود تلب

از بیشی اعداه که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولب شهر در آمده بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان نا، وس جو داد مردی و مردانگی داده چندی بن از موافقان و مخالفان بے سرگشه و جمعی کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران معول امام قلمی پسر حان سیار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه رادان کار آمدایی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از تابینان ایشان نیر و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زادهٔ راجه مال سنگه ها دو یسر خود در معرکهٔ حان سهاری افتاده رایب نیکنامی بر افراختند . و ازین دست کرم سمن راتهورو بابدهر سنگهاوب و راجهٔ گردهر نبیرهٔ راحه حیمل جوهر مردي آشکارا نموده و حمره بزخم های کاری رنگين ساحته در میدان حانسهاری افتاداد ، حول حقیقت بعرض اشرف رسید - نادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهان جانسها، نموده ناز ماندگان ایشان را مشمول عنایب ساختند ـ و پسران ایشان را بمناسب والا نواغته وطن های راجیوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند . و راجه دوارکا داس را که ترددهای نمایان بحا آورده زخمهای کاری درداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فره وده بآبروی رخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت استیازس باضافهٔ پانصدی دو صد سوار پر افراحته بعنایت عَلم سر افراز ساختند - درین روز ملتف خان سرگروه فوج جنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهی کرده توقیق نیافتند که مصدر امری شوند*

از سوائح این ایام برتیب یافتن عدد گلابی است درسم معهود این دولتخانهٔ حاوید معنائحه هر ساله در رور تبر از ماه تیر که نحسین روز است در موسم برسات هند این حشن فرخنده باثن بادشاهانه تزئین سی یابده و آنرا بهارسی عید ترکان سی گویند و سلوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عبدگرفتندی معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیم مقدار صراحتهای مرضع بنوادر حواهر وسام بندها صراحتهای مناکار و رزین و سیمین از گلات ناب سرشار ساخته گذارندند مفاو زمان و آمراسی برادرش با سی لک روسه از اکبر آباد رسیده در فوج حواحه ابوالحسن شوف ندی اندوختند و چهل دست حلعت بارانی مصحوب مکرمت می که بحبهت استعلام خصوصیات احوال سو دیرای امرای عظام مرحمت شده*

از انفاقات حسنه که درین اوقات روی تموده مسول سدن جادون رای است بفر،ودهٔ نظام الملک ـ از آنجا له نجم بدکاری جر ادبار جاوید ثمرهٔ دیگر نهاورد - و نبهال قسع اعمال غير از نكال دارين حاصلي ندارد - چنانهه جادونراي معمور مدكوركه بأ بسران و بسر الدكال و خويشال وستسبال حويش بمنصب بیست و چهار هراري ذات و پارده هرار سوار درین دولت ماوید طرار سرافرازی داشته محال انقد بجاگیر ایشان تعخواه دود - از روی داد لعمى بشب بدولت جاويد كرده روى اسيد بسوى طام الملك آورد .. لاجرم منتقم حقيقي انتظام أورائه نظام الملك حواله بمود ما بشعله تبیغ بیدریغ دمار از روزگار ان بد کردار و فرزندان او بر آورد .. تفصیل این واقعه آنکه چوب این میره النجام با اهل و اولاد از مو دب اقبال سریده به نظام الملک پیوست - ساہر آلکه ہے حقیقتی و کافر نعمتی ارو مكرر بدَقوع بسوست للحرم نظام المعك باوجود كوتّه الديشي از رآه دور بیشی خواست که او را ندست آورده چندی در رندان مکانات و بندیجانه محارات که پند خانهٔ ناحردسدان است سعوس دارد ـ بنانوین ابن رار مضمر و سر سر بسته مخمر را با چندی از محرمان خود درمیان سهاده مقرر کرد - که چون او بحصور بیاید همکنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگمر تمایند - اعد ازین فرار داد نمن فرساده او را طنبیدند ـ و بنامر آدده او اصلا از حقیقیت معامله آگاهی داشت عامل به پسرال حود بدآل انجمن در آمد ـ انگه آل گروه از کمین گاها برآمده دست به سش ایشال کشادند. و اینها دست به بند نداده نیعها از نیام کسیدند - و بعقام رس و حورد در آمده دسب بمدافعه و ممانعه کشادید - و باوجود کسش و کوسس تمام بحای برسیده کساکس چاره دروب قصا سودی بداد - چانچه در آخرکار از هجرم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدی اخلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامزد گشته بود کشته گشتند ـ و چوں این واقعهٔ شدنی وفوع یافتد آن فرومایهٔ دنبی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسزای حود رسید - رن او که ١[كرجائي] يام داست و مدار كار باو بود ـ با جكديو برادر و بماسي احفاد و خویشان و ستسبال از دولت آباد فراز نموده بقلعهٔ استدهکر] وطن دبرینه

⁽۱) ع[گرجای] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه یهم

⁽٢) ع [سند كهير] منتذب اللباب - عصه اول - صفحه ٢٨٨

خود که در نواحثی جالنا پور واقع است معصن جستند و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صدد مقد و دلجوئی آن بد اندیشان شده خواست. که عمد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد و چون عمود آن بد عمید معل اعتماد نبود و بر قول او دل نهاده نشده متوحه درگاه گشتند و از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر حرایا جرایم و صحایف اعمال تا ملایم همکمان کشیده فرمان مرحت عموان نتام اعظم خان صادر فره و دند و خان مدکور تا سر اردو یاقوت خان و اه دا حیرام و کهیلوحی و سایر سرداران دکتیان را به پدیرهٔ ایشان فرستاد و اه دا حیرام و کهیلوحی و سایر سرداران دکتیان را به پدیرهٔ ایشان فرستاد حگددو راو را حسالحکم معلمی تسلیم چهار هزاری سه هزار سوار و عنایت خاعت و خنجر مرضع و علم و نقاره و اسپ و فیل خاعت و خنجر مرضع و اسپ و فیل عمایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد در سبسل مدد خرج عایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد در سبسل مدد خرج عمیمه داد و معال متعلقهٔ زمینداری حادوزرای بر آنها ارزانی داشت؛

از سوابح این ایام شکار شبر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است محصوص بصید دو و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار دراع مادشاهي سب بارنفاع شفي گز ـ آن سراپرده سسول های استوار در پا کرده انواع سهایم و سباع را بدآن احاطه می کنند ـ و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایرهٔ آدرا منگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نکاهداسته آنگاه بصید دردارند - چول الله ویردي خال بعرض رسانید . که در شکار گاه تنومند شری جند آشکارا شده اند - و چند رور است که قراولان از دور آسها را نگاهبانی می نمایند و باحاطهٔ نگاه نظر بند دارید - حیانجه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در پردهٔ زجاجی چشم مائند دیو در شیشه بند اند . بنابر آنکه طبع ،قدس بصيد سير بس مايل بود في الحال حكم فرمودند - كه شيران رآ بعنوال احاطة دام مذكور بدام احاطه در آرند - و ير وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زين آباد رسانند چون فرموده بجا آمد آنحضرت فيل سوار به سيدگاه تشریف برده ده قلاده راه به بندوی خاصه صید فرموده و جمهار بچه شیر را گرداران شیر افکن که هر یک بباد صدمه گرز البرز شکن صد رخته در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرب دست صید کرده زنده بقید در آوردند*

اشتعال یافتن نیرهٔ آشوب و شورش افاغنهٔ سرحد تیراه و بنگش بشرارهٔ شرارت کمال الدین روهیله و انطفاء آن بسرشحه فشانئی تیغ آبدار دولت خواهان آن صو به

خاصبت ادبار و لازم ماهیت تیرگئی رورگر است که نهر برگشته بخت سرگشته امبال رو آورده غبار هلا ک و بوار بر اوی رورگار و تارک اعتبار او افشاند . اگر بمثل فنوں چارہ در بارہ اوکار امر طوفان مارکند ۔ ہر آینہ گرد تیرہ سختمی که برو نشسته از و فرو نه شسته رنگ سیاه کلیمی ازم ترداید ـ و اگر بالفرض أهل روى زمين همدست سده بدست گيري أو برخيراد ـ و بنول سمي و تدابيرگوناگون با يكديگر برآمرزنا. ـ لامحاله اين معني در مادة بهبود او سودی نداده اصلا اثری درین مرادب متربب نگردد - چنانچه خانجه خانجه از و اقبال ارو رو گرادنیده بحال داه بخت و اقبال ارو رو گرادنیده بحال داه بخت ک سیاهی نشایده بود ـ چندانکه دست و پا زد که آبی تر روی کار حود آورده گرد ادبار دور کند - بیشتر بمعاک خاک تیره فرو رفت - درینولا که دریای لشکر خاقان محر و بر را از سش حمهت محیط خود یافت - چو حس در گرداپ و حر در خلاب پای شاه و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن سداشت - لا جسرم محاطسر آورد كسه متحسريك نامسه و بيعام افغانان ریاده سنر آن سنرحند را شنورانینده از حنا در آورد و ایتمعتی باعث و شغیل قلب دلاوران بلکیه علم سگرانی خاطیر اولیای دولت جاوداني گردد _ عامل ارآن که از غبار انگيري شورش مشتى پشه منفی ذره نتهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ۱۵۰رد -چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند * سب * رهي ايلمي *

> ار جا نرود کوه بتعدریک نسیم دریای ز موج بیش و کم نشدود

مجمارً بتابرین اندیشه به کمان الدین ولد شیخ رکن الدئن روهینه که در عمد جنب مکاسی بمنصب چهار هزاری و حطاب شیر خانی سر افراری

داشب - مکتوبی ابله مریب مشتمل بو هرار گونه بطمیع و ترغیب نوشب - آن خود سر بغور معامله نرسهاه بمحرد نوشتهٔ او ازجا در آمد ـ و سایر افغانان را نامداد خود خوانده در آن سر زمین سر به فتنه و فساد برآورد - چون سعید خان که درآنولا در کوهات اقامت داشت . ار نوشته شمشیر خان داؤد گماسته لشکر خان براین مصمول آگاهی یاس - که كمال الدين ناقص نهاد كه از آشفته مغري بيوسته سوداى حود كامي در سر بینهوش او در جوش اود ـ و حمواره ریاست افعانان معواست ـ از أب اتك كرفته تا نواحيي كامل قبايل أفغانان را بشورش در آورده ما حود مخمر و مقرر ساحته که از پیشاور فتنه سر کند - بنا رآن دو القدر حال و علیحان سک بحدی آن تهامه را با شده ان نگهایی والی و خصر گکمهر و جندی از احدیان و رأ بنان خود به یکاهباشی کوهات مین موده حود در عرض یک نام پامار به پیشاور رسید ، بصلاح دید دولتحواهای نامهٔ مشتمل بر نصایح دوش افرا فرستاده انواب مواعظ برو کشود . اگرچه بنجست ظاهر بنخست از دن طاعت و قبول اطاب درآمده التياد كويد آشکارا نمود ـ لیکن در باطن لباس اطهار در موافقت کار حود ساخته به تسييد اساس محافف و مماد قواعد محارب برداخت وران آورال حايلوس را بدعوب سرال ساير الوس انغاناك خصوص عبد انقادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر حلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد ... و آنم، جمیع لسکر نفرته اثر دور بنو نعر ا و کو همار نیراه و سکش علما و سفلی و سآیر الوساب حتک و چاوچی و توری را فراهم آرده در یوام گدر همت كره هي پيساور به كمال الدين پيوستد . و او تمر با رسيدن انتها افعانان نواحثى بيشاور ير اشغر و ممد رئى و ككماثمي و حلىل و مهممد و داؤد رئی و یوسف زئمی و ترکلایی و ادخال ایشان ارآن ط یعه پریشان روزگار را جمع ساخته بود - بالعاق یکدیکر شعله افروز آنش عصیال شده بدمدمهٔ افسون ادبار هنگامهٔ انسردهٔ بغیی و طغیان را گرم ساختند _ و رور سه شنبه غرة امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهی سهاه جون باطن دازیکیان تیره درون ایراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید حان و چندی از سدهای درگاه منل شمشیر حان و شکراته ولد لشکر خال

^() ممكن است كد بنو تخر نام ديرين بنون باشد - در بادشا هنامه اين مقام به اسم ونتو ونعر ذكر كرده شده [صفحه س س حصه اول - حلد اول]

و جمال و جلال بسران دلاور خال کا کر و سید ساکمن و دیگر دلاوران راضی به تعصن نشده در سرآن شدند که در ببرون بایشان روبرو شوید . ولیکن چون ملاحظه مصلحت وقب ضرور بود - و یکسره قطه غار از مراعات لوازم حرم و دور اندیشی تمودن از طور خود دور بود . ناچار از راه حزم و دور اقدیشی قرار مدان دادند . که چندی از دورن با محالفان بمقام مدافعه درآمام حول خاعر از شکست و ریحت قلعه حمم کنند - یکناره بد هشت محموعی برآمده در یکدم دمار از رورگار آن حماعت پریشان حال برآرند -سمید حان جا بجا مردم را بمحافظت بعین آموده سیاهیان کار آزمرده كارزار ديده را سكاهداشت مداحل و مخارج بار داشت - و حود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تنحفظ و تیقط و سراسم سعی و تردد بیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان ساه اندیش ار راه تمهور در آمده اندار یه،ش مینمودند به سهادران جلادت شمار بضرب بوپ و بفتک خاک وجود نابود آل خاکسارانرا بصرصر سا بر می دادند ـ و اکثری از مردان کار معافظت مورچلها را به بندوتجیان گذاشته از حصار برآمده بشعلهٔ بنغ آبدار که هم خاصیب دعا سیمی است - آتش در خرمن حيات آن سناهان مي ردند - و بنگاه انثي اقبال مضرب جهانبائي از آنحا كه دومه تآئيد يافسهاى جماب يرداني كار حزب البحر و حرر يماني ميكند - در اعداى دوات فايق آمده بي آسيب و گرند محالفان سالم و عالم معاودت میسودند - و در عرض این ایام روزی آن فرقهٔ معرقه آثار مریدان رورگار به هیئب محموعی به پناه حتها در آمده در حصار پورس بمودید . سعید حال باعتماد عول و صول المهی و اعتصاد و همراهئي بائيد بادساهي مورجلها را باهل توپخان حوالت موده با دلاوران کار آرموده از حصار بیرون باحب . و آتش کین دسمان دین بر افرواخته مانند درق جهان سور در غنيم سيه گا م ديره روز جلو انداخت ــ و سعض امداد البهي باندك كشش و كوشش بر ايشان غلبه سوده نتل و كشتن بسيار نظمور آورد ـ و نقيه السيف آن حيره سرال چول نحب خویش مفلوب و منکوب بوادئی برار ستافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه ار آن گروه برگشته رور در محلاب محال بیرون سهر مانده تا غایب ار شکست سرال خود خبر نداشتند - و سم آن مود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنيم آن بد عامبتان خبردا رسده به تسخير حصار روآرند - لاجرم دولب خواهان صلاح در تعاقب دیده تحسب خام ایشان پرداختند . و جلو ریز در ایشان تاحمه حلقی نامعدود را نهست و نادود و باقی را پردشان و متمری ساختند و جمعی کثیر که از بیم نسشیر بهار دیواریهای همی و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعلهٔ انتقام دود از وحود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و جون خاطر را از آن جماعت پریثان رورگار حمع ساخمد - در سبل نعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده تریب شتی کروه از عقب ایشان رفتند - و سر از بن خلقی بیشمار برداشده مطفر و مصور نشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از اقرار واقع در عرض فتحمامه عرصداستند - بادشاه حق شماس سعید حان را غایمانه مسمول انواع عمایت ساحته نمرحمت خلعت فاحره و کمر سمسیر خاصه و صافهٔ هزاری ذات و نابسد سوار در واحتند - و از اصل و اصافه بدنصب چهار هزاری دو هزار بانصد سوار بایهٔ اعمارش افرودند *

جول عرض رسید که دیادب خان دست ساصی قلعه ۱۰ار احمد **نگر** مراحل بادیهٔ رحلت را پیموده آنجهانی شد به بنابرآن حال شار حال را بعدایت خلعت و نقاره و منصب دو هرا و بانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و اعام چهل هزار رودیه نقد آکرام بخشیده بتقدیم حدمت مذكور مختص و مرخص ساختند - سمد نظام ولد سهد جهال بخطاب مربصهل خانبي سعادب تصيب كسته از عنايات اشرف سر رشتة ظم احوالت سمب انتظام پدیرف .. بعرض مقدس رسمد که ا زانا راو حبی ا ار عمده های نظام ااملک با سیخ صوفی و سادات حان و شرره خان ار د کن حال دورال را آمده دیدند . سصب اولین سه هزاری دو هزار سوار و منصب هر الدام ارآل سه نفر هزار و ها صدى سوار به جويز حال مدكور قرار یافته از محال مفتوح بلنگانه جاگیر بنخواه گردیه ـ حکیم صادق که از رسالت بوران زمین مراجعت نموده بود به پربو سجدهٔ این آستان،عرس نشال ناصيهٔ بخب را فروغ سعادت بخشيد - جون درين ايام سيد مطفر خان سردار فوج هرآول اعظم خان را ورسى در حوالي نافش سهم رسيده اركار باز داشب - حسب الامر عالى متوجة درگاه والا كشته راجه جی سنگهه بجای او معرر شد *

⁽ ۱) ع [تاوجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۱۹۵ حصه اول - جلد اول]

از سوائح این اوقات علمهٔ موکب اصل است بر عالم در ساعد ساک ب و صورت اینمعنی میهم آنکه چول حواجه ابو احس بعد از انتصای موسم برسات باتفاق خال زمال وغيره بندها روابة مقصد شد - ادراح منصوره را سه سخش شموده حال رمان و شیر خال و ظفر حال را بسرد کی این قشوتها نامزد ساخت - و مقرر تمود که ادین افواح ثبته هر ره ر در وف کوچ بنویت قوحی بهراولي و قوجی به جنداولي با ۱۰ مرل قیام نماید ـ چول گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و حنگلهای دشوار گذار فرستاده بودید . جمایجه در آن امایحی بلکه تا اطراف محال دور دست بیر از آبادایی نام و بشال بمانده بود ـ و از رهكدر قلب عله وكثرب سياه و عمله و فعله اددو علاء آذونه بل تحط خورا ک بحای رسید - که بزدیک بود محال بوقف در آن محال دور نما بل محال باشد ـ لاحرم باشارة خواجه لشكر طفر اثر بهر طرف باحب آورده دست بتاراج و بهب و غارب کشاده در هر تاحت آدوقهٔ بیسمار بدلت آوردند ـ و گرانی و بایاشی آدوقه اختی کمی پذیرفت ـ در اثنای این حال حمر رسید که نظام ااملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری محلداً: خان و عمر افغال وعيره تعين مموده . كه اطراف معسكر اقدال را ار دور احاطه نموده شبها به بان اندازي و روزها بدستباري در آيند - حال زمان وظفر خان یا موکب نصرت شعار در شب ایلغار بموده متصل صبح چون قضای ناکهان در سر ایشان دارل شده جمعی کثیر را مقتول ساحتند -و چندیرا اسیر و دسمگیر حوره اساب و اموال و احمال ایشان را بالکل متصرف شده قرين طفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداریی کل بدستور اعظم عضد الخلفة الکبری آصف خان و روانه شدن خان عظیم الشان به بالا گهات در مرتبهٔ اول

چون میان اعظم حان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایهٔ اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافق درست نه نشست . چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابهٔ اعصای رئیسه بودند .

کما یسفی متابعت او نمی نمودند به و در آخر او نیز پایشان معافی پستدیده کد سر لوازم سرداری است بطهور نمی آورد و اژین رو میان او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگئی بمام صورت آلا بست حانوی بد کور نبلا و مکرر در عرض این ملاب حقیقت واقعه معروض پایهٔ سربر والا گردید به رای صواب آرای حصرت شاهنشاهی بمقتضای وقت اقتصای آن مود به که سرداری بهین فرمایند که کل عسکر را ار دفایق بیم و امید در درجهٔ اعلی باشد و سرداران دیگر را با او خیال برابری در حاطر نقش نتواند بست و همگانرا از ممانعت صلاح دید و عمل بمعتسای تداییر او گردری نمود به لاحرم دریبولا سرداری کل سهاه به یمین الدوله این المات بامرد فرموده در وقت رحصت حقیت مرین نوین مرضع و فیل خاصه با سار نقره مرحمت فرمودند و سایسته مرین نوین مرضع و فیل خاصه با سار نقره مرحمت فرمودند و سایسته خان خلف آدوالا نبان جیعهٔ مرضع با حلعت و است و الله و بروی حان بخدمت بردین فوج مذکوره حلعت و است یافتد نخصت گردیدند *

جون عبدالله حان مهمان عارضهٔ سند مطفر خان مبتلا شده بود حسب الامر ادور متوحهٔ حصور نشبه بمعالجهٔ حکیم حکحیون صحب یافت به دولاحی کوسی از اعبان نظام المک داخل عبدکر منصور گشته بموحب التماس بصیریخان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار افراری یافت الا

حسار دهم آبال ماه موافق سه سنبه سلخ ربیع الاول سنه هـ وار و چهل هجری حسن ورد قمري سال حمل و یکم از عمر ابد مقرون که از حساب افرون و از سمار سرول دار درست یافت و انجمنی قبرروس آئین آدین و برئین بدیرفت ـ که نظیر آن در بطایر این روز بنظر روزگار در آمده باسد - لوازم عیتن و ساط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظمور آمده درهای مین معاش و طرق تنگ عیشی بر معتامان مسدود نمود *

از سوانع دولت الذي التما كه درين ايام حمره نما گست تركتاز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانعمال و فيروزې بالتى اولياى دولت نصرت روزي برآن برگشه روركار - چول عد از انقضاى موسم برسات عسكر قيامت اثر از جا در آمده مستعد كار شد ـ و مقارن آنجال نوشته آصف خان سردار كل به اعظم حان رسيد - لاجرم سيلاب اقواج بعر ادواج كه شعبه از

دریای لشکر قازم تلاطم است بطغیال در آدره ناهنگ استبصال و گوشمال مردم بی نظام و حانعهال تبره انجام متوحه شد . از جوس آل حیش شورش انگیز سر تا سرساحت دکن بل اوی زمیر آشوب حیر گشته آثار و اسحشر و شور رستخبر بعرصة ظهور آباد با بهاول و مفرنجان و بابر مردم طام الملك که در حالناپور برساب گذرانیده بودند - آه آه ره سیصب مه کب مصوری یا و بی حا شده بسوی پاتهری ۱ و از شداد .. اعظم حال در همال گرامی بر خالحهال كه دو تواحقي بعرا ، دوسم رساب گدراننده النظاء احتماع سرداول داشت جلو ریر آدرده باخت آورد . و بصف کی حال نوست که با مردم خود از قلعه برآمده با رسیدن اشکر اورا ، سغمل سازد ـ ودر هنگامی که خانجهان در موضع راجوري اسات سودا گرانرا آند ندست آواده به د در اقعانات قسمت می نمود ـ اردوی جمانیوی را در موسع مجهلیگانو ده از راحوری يسب چنهار كروه است باهتم ماقوب عال و ساوحتي و اكرامحان و مير عبدالله و رعايمخان كداشت كه ار دسال بأهستكني رواله شو د و حود باتفای به به بدار خان و راحه چجمهار سنگه و بنهادر حال و راو سو و سر افراز حان و حواصحان و حال اثار حال از واجه بیتهلداس و راحه انهار سنگه و انوپ سنگه و ارحق برادر راما کرن و مرحمت خان و حندر من بندیله و اهتمام خان و کهیلودی و اودادیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکنی و منصبداران و احدیات خوس آسه ک پیرشب گذشته راهی گسته هنگام صبع اطراف خابحم ن را درو گردت - جون صف سکن حال بموجب نوشته اعظم خال فوج خود را نورك درده بر قرار بسته بعاصة یک کروه نوانو مقاهیر که جهار کروه از سر گذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده ـ عزیر سر آل دلیل بمقابلة صف شکی خ ن عافت ـ درين اثناء اعظم حال دا لشكر طعر اثر حلو ردر رسيد ، عرير از وصول الواج فاهره پای شاف او دست داده د صطوات تود پادر ارگشت و ار گوارد که لشکر تصرب اثر بسرهب خرجه به م از رساد با و جمعی که پاشتر بمودار شده بودند فوج صف شكن خان الود - آل حيره سو تيره اختر را از درسب نشستن اس سسوده که داعت شکست اصلی و استصال کئی او دود -عربو از حان برخاست باحار به یقرارشی سرند بر روی آنش بحالهٔ

⁽۱) موضعیست که درمیان دو آنه پورنه و گوداوری واقع راست * (۲) قریب به چهل کروه در سمت شمال و شرقنی احمد نگر واقع است *

زین سمند باد یا برنشسته از راه اضطرار رو بروی چندین هرار شعلهٔ سرکش كشب - ويباد حملة ناقص نيران قتال را چون شعله رود مير خس اشتعال داده هنگامهٔ افسردهٔ خود را بیمکرم ساخت افواج منصوره متعاقب یکدیکر رو بدو نهادند - تحسب راحه چی سنکه سردار فوج هراول با راجه بیتهلداس و ابیرای و سایر راجهوتان حماه آور شد ـ بعد ازآن سبهدار خال سرآمد قوج برابغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس بدر حلاف منش مركر در آئينة عقيدت و مرات ارادتش جز صورت صفاى اخلاص و نعش وفا و وفاق مصور نشده جلو الداخد، . آنگاه خواصخان و سرار حال و مرحب خال بخشي احدیان و اهتمام خان داروغهٔ توبحانه و سایر درقدازان از دنبال ایشال سمیل بنگاه و برق حرمن آل سیاه سحب سده سلسهٔ جمیعت ایشانرا حول روزگار ایر بداندیشان پریشان ساخشد _ جنانچه آن مقاهیر حمیم پردال و اسباب و اسوال خصوص قماشهاهی تجار را که تاراج کرده به نقسیم آن اشتغال داشتند بحا كذاسته رو بهزيمت و بها بكوه نهادند - حول اكثر تاسنان امرا و احديان تاراج غنایم غنیم را فوزی عظم دانسه دست به یعما در کشوده بودند . توزک موکب اقبال از هم پاشیده درفرار اول نماید - جانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجهوب اندک مایه مردمی که اعتمام ماموس و مام را غنيمت مي شمردند اقدام ثبات افشردند - چون سم آن بود كه با فراهم آمدن حميع عسكر غنيم پريشان روزگار در عين مساعدت مرسب وقب غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار باعتماد همراهئي اقبال و اعتضاد كاركري دولت ابدي انصال ار دنبال اسال ببالای گوه روانه شدند . بحسب بهادر خال و اهتمام خال و نرهر داس جماله بسردارئ عنایب اللهی و حمایب اتبال بادشاهی به تیعهٔ کوه برآمده رو بسوی آل سره رای نهادند .. و جون حان جهان دید که چندی از بندهای درگاه حدیو زمین و رمان که مانند نزول قضای آسماسی بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان بکسان اسب بالای کوهسار برآمدند ـ و دیگر دلاوران نیز فوج فوج نشتاب سلاب سر در نسیب رو نفراز کوه آورده اند ـ ازین رو اصطراب تمام بخود راه داده سر رشتهٔ خویشتن داري از کف گذاشت - خصوص از نزديک رسيدن سهادران سذ كور كه اگر فی المثل هنگام گرمئی هنگامهٔ گیر و دار آفتاب وار پا بیغ و سهر روی بکوه ثابت قدم آراد _ بی موقف از جای ملکه از پای در آمد - چمانچه

مضمون ابن منظوم همانا حسب حال ايشان است - * بيت *

بشود تیغ پیش حملهٔ او * کر سهی سع بر سر کوهسا

دریحال مزلزل در نتای قران و نحمل او راه یافیه بی د... و پا شد . باچار از روی اضطرار عمارش فالی را که عیال باقبی مآبده او برآل سوار بود براه شیوگنو راهی ساخته خود ثبات بدم وروید . و براد، رادهٔ حود را که بهادر نامی بود . و سابق بالمصب جهار اهزار سوار سرافرار بود - و وثوی کی بر مهوروسادري او داست اندار ۱۵۰ بله مهاد حال و دیگر دلاوران باز داشت- و بهادر خان و همراهان او که اند نه مایه سردمی بیش ببودید به باچار پیاده سده روبروی ایسان آمادهٔ کار را گشتید . و باهجود قلب اولها جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل حمیم راهبی ساختند . محملا درأن روز دلیران عسکو چاوند فرکارسه شی د رغرصهٔ کارزار نروی کار آورده رو کش کار نامهٔ رستم و اسعندیار - الحسد - شه روزگران مصمول آن در سمن صحابت بادساه ناشة نامني سابته ساهنامه برابيجفة روزكار حواهد ماءه به حصوص بهادر حال روهیاد که به بیروی رابرئی داتی و بهادرئی حسی چون کوم پا برجا عدم ثبات و قرار استوار ساخته برد و حورد در آماد .. چدا که چندین تن رایی سر ساخته جمعی کثیررا ،حمدار ارپای در انداحت -و حود نیز دو زخم تیر یکی از رو و دیگری از پیهاء برداشته از ایر بو ارحم رو همانا روی بازه یافت ـ و نرهر داس حهامه سز چون تیغ آبدار بکاررار در آمده حندی را از با در آورد - و با حمعی از راجپوتان آخر بکار آمد ـ و سهمدار حال و خواصحال و مرحمت دان عرصهٔ کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که در یکدست آل کمر واقع دود ـ سرمایهٔ استطهار ساحته در پناه آل به تیر انداری درآمدند - و راحه پیهار سنگه بندیله که داخل فوج برانغار بود حود رأ به بهادر حاف رسابيده ترددات شايسته بجا آورد ـ و راحه حي سنگه و راحه بيتهنداس و راحه انوپ سنگه وغيره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - درینوقت بوقب رسیده خود را بمدد یا ران رسانیدند ـ اعظم حال را شتاب باد و سحاب حود را بدامان كوه رسانيده ملمت خان و راو سور بهورتيه و حندرمن سديام وعيره دلاورانرا بسالعه و ماكيد تمام كوه مرآورده همكمانرا ارهمه رو دل دادهقوب و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعمال دولت اند اتصال در عرصهٔ دار وگیر داد مردانگی و مرد افکسي داده مانند کمند نارو بعدو بندي و کمین کشائی برکشاده بودید ـ دلاوران طرف مخالف بیر در معرکهٔ رد

و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخم های کاري میخوردند .. و از آنجا که مددگارئی توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینعصرت است - از صولب کوکمهٔ موکب اقبال بادشاهی که مانند فوج لشکر ادواج بی در بی رسده ماه تا ماهی را فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثباب و قرار بهادر مدكور ارجا رفته دوادي فرار شتافت - چول آن مخذول كه خانجهان او روی ا متطهار آه پشت گرم و به میروی اعتضاد او قوی مازو مود روگردان شد بافغانان ریاده سر از راه بی سرداری فرایی گردیده سر خود گرفتند . و بیاد حملة صرصر اثر یهادرال امدار بی پای سده راه پویه سر کرده مهایان کوه راهی شدند عساکر منصوره فاهره حون قضای بارل از فرار کوه شعله افرور آتش جان سوز کین گشته بدین آئیں سر در ہے ان مقهوران نهادند - و کمانداران قدرانداز آماز گیر و دار نموده آن آحل رسیدگان خداگیر را در آن ر آشهب ساد شیسهٔ تیر گرفته مرغ روح چدین خوں کرفته را ار آشیان تن پرواز دادند - برسیل ابغای ناکهانی بل از قبل لطایف آسمانی که اکثر اوقات نادر قدر انداریهای فضا سهام غیسی به نشانهای دل نشین سی در میخورد ـ در آن گرمئی هنگامهٔ رزم که درمدآران ار شرارهٔ فتیلهٔ بندوی آتش فنا در خرمن بد اندیشان می ردید ـ بیر تتنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداحب - و در سرام نام راحهوی از مردم ههار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیم قضای نازل را تمام کش کند _ قضا را بهادر از باب حرک المذبوح بدست و با زدن در آمده جمدهری بر ران او انداخت محون انداز آن ار کا افتاده زخم کاری کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوب تمام جمدهری در گلوگاه او زده کارش را باتمام رسایید و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا كرده ما سلاح و اسپ وا كستر سهر آن كم كشته اثربعهت علامت تصديق قتل برد اعظم حال آورد - خان ، ذكو آنها را بالتمام به پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت بشانی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراها شرش را بدروازه قلعه بير آويخت . و سهادران موكب اقسال تا سه کروه از دسال آن گروه ادبار مآل تاحته حمعی انبوه را در طى راه مسافر دارالبوار ساختند - چون اعظم حان از لوازم دماقب بار پرداخت - بابر آنکه از یک پهر شب د آخر آن روز زیاده از سی کروه مسافت طی کرده اکثر اوقات تالاس و تردد و جهقلش گذرانید بود. ناچار مصلحت وقت درآل دید ـ که سمادتمندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتماد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداعته و اسهان سم فرسودة كوكبة اقبال كه جرم هلال جوهر نعال سيزيبد . وكوهر سیاره بل کل میخهای سایر ستاره بجای میح سی ارود - بزودی آسوده شوند . و شاید که در عرض اینحالت دنیالهٔ لشکرظمر اثرنیز برسد .. چون خانحهان بابقیه السیف همین قدر بوقف نشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت . لاجرم آن را بعضود بعساب سعادت بررگ گرفته اینمایه فرصت را غنیمت عطیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به نگاپو درآمده با سرعت صرصر و بندئي تندر راه فرار سر كرده با نوان در خود و خيرو در چارپایان بانوان یافت یکسر ستافته به نگ یا رفته جان بدر برد . درسخال اعظم حان درویش محمد دکنی را با چندی از مهدم جگدیو راو و حمعی دیگر از بندهای بادشاهی بتمانب او فرساد - و حود نیز باوجود فروماندگئی مراکب باحاصران موکب اقبال از عقب ساعب درین تعاقب سیصد تن ار افغاذان دیوسار اسیر و دستگیر گشمه اکثر اهل و عیال ایسان پدست افاد _ بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آبانکه بنابر آرار رحم کاری از کار رفته بودند - بالباسی که در بر و اسپی که در ریر ران داشتند سر بدر برده ماقی اسهال کوتل و اساب جا بجا گذاشتند - و خانجهال جریده و سبکبار آباندک مانه صردمی پریشان حال نیم جانی از میان نکوان برد -چنانچه عیال حود را بر اسپال سوار کرده عماری را با فیل از روی ناچاری گداشب - و با كمال حواري و بي اعتباري سپس ار أن بايه عزت و آن مایهٔ رفعت و کامگاري که همه را بناسپاسي و حق ناسناسي در باحنه بود خود را بدرون وهستان آن حدود کشید ـ و آن فیل را با عماری درویس محمد نرد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در بی آن نامه سهاهان نهاد - و در آنوقت که ظامت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزبنهار شب تار در آمدند ـ افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد . چون شب بروز رسید بنابر آنکه آن بد کیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر بيروني او مترتب نمي شد - معبذا از جهت ياقوت حان و اردو كه بمجهليكانو تنزل دائنتند خاطر اعطم خان متردد بود - لاجرم بحكم مشورت مشیر ندبیر دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب حانجهان تقاعد ورزیده بازگشت بسوی بیر قرار داد اندیشهٔ صواب پیشه نمسود ـ و در

همانروز که اعظم خان داخل بیر شد _ یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید _ و چون حفیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت _ بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهر یک از سردارن و ارباب مناصب رعایتی مناسب بایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانو به بیضا بور او بهونسله از پرگناب ولایب بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتی دولت آباد رو نهادند _ اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب سیو گانو کوچ اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب سیو گانو کوچ

از سوابح این ایام چون ساهو حی بهونسله بعد از کشته سدن جادون رای پدر زنس آر نظام الملک رمیده خاطرگشته در جاگیر خود پویه و چاکنه كه دست نظام المك در آنمقام باو نمي رسيد جا گرفته بخاطر جمع آرميده بود - همدرآن آیام با اعظم حان نوست که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و یخت کار قرما گشمه ارادهٔ بندگی درگاه دارد - اگر از راه خیر خواهی بدرگاه عرفداشت نموده فرمان عاطف عنوان که در سعنی امان نامه مشتمل در استماات باشد درحواست نمایند - هرآینه در آن حالب باكمال جمعيب بدرگاه مبى ستابد ـ بنابر آن اعظم خان حقيقت بدرگه معلی معروضداشت - و فرمان قصا نشان بر طبق انجاح النماس او طغرای صدور یافت . لاجرم بانفاق حویشان و منتسبان با دو هرار سوار آمده باعظم خال پیوست و حسب الام اشرف ساهوجی بمنصب شش هزاري ذات و سوار و انعام خلعت و حنحر مرضع و شمشير و علم و نقاره و اسپ و ديل و دو لک روپيه نقد سرافرآري و بلند آوازگي یافت - و میناجی برادر رادهٔ او بمنصب سه هزاری ذاب و هرار و پانصد سوار و خلعت و حنجر مرضع و اسپ و ۱ رتي راوساتيه]غ بعنصب دو هزاري ذاب و دو هزار سوار و خلعب و خنجر و اسپ و ساماجي يسرساهوجي بهمين منصب و خلعت و خنجر و اسي و مالوجي و هيلوجي و هاباجي هر يک بمنصب هزار و بالصدي دات و هف صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشاد هزار روپيه نقد سر امرازي يافتند *

⁽۱) قریب به بست و پنج کروه در عرب اورنگ آیاد واتم است * (۲) ع [ربی راو ساتیه] بادشا هنامه - صفحه ۳۷۸ - حصه اول - جلد اول *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریاخان با یکجمان ادبار بیگ جا پیوسته فخست ساحت شیو کانو را باین نسبت مجمع قران تحسین ساخته بعد ازآن متوجه بیضا پور شده سیحواهند دولت آباد را نیر نکبت آباد سازتك - لمدًا اعظم خان با هقده هزار سوار از بير بدان سو را هي شد ـ سجرد استماع آوازهٔ نهضت هساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکی قلعهٔ دولت آباد احداث تمودهٔ او نود خالبی کرده پناه بقلعه برد ... **و ازین جبهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی عطماً** بارش نشده عشكي بمرتبة رسيده بود - كه در سائر آن زمين كياه أز بالش افتاد - بلکه اصلا تبات نرست جه جای حبوب و خمج بافنن آل - و ماین علت قلب عله و كثرت غلا بدرجة رسيد . عبور عسكر چه حاى اقامت در آن مکان متعمو و متعدر بود - ناچار اعظم حان استیصال آل بد اندیشان را بوف خود حواله نموده بالفعل تبیه و بادیب مقرب حال و بملول را که در آن آوان در دهارور نزول نا مارک داشند بهیش نهاد هس نموده متوجهٔ سمت مدكور كرديد . يون موكب اقبال بياى آن گهات رسیده ارادهٔ بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سركريوه يعهده ايشان بوده راه برسياه ظفر يناه ستند -اهمام خان میرآس یا جمعی از برق الدازال که پیشتر از سایر لشکر ازادهٔ برآمدن کوبل نموده بود با ایشان بر خورده آن خاک ساران را باد بندوی گرمته شعلهٔ فنا در خرمن نقای سال رد . و در اندک فرصی جمعی کثیر را از کوچهٔ راه سک نفنک به فسحت آباد ساحت بش المصير راهي ساخته راه عبور بر عسكر بادساهي كشود . و همدران روز ما مي لشكر از تنگنای كريوه ناساني گذار نموده چندی از سردارال عنيم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موسع داره مکالو بیسب کروهی ار اسمه نکر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکهیر ۱ آن محال ولایت نظام الملک مزول نموده آن پر گنه را در وجه طلب دلاور خان ننخواه داد ـ گاشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آورد . د. روز دیگر که نواحثی المعهٔ تلنگی معشکر اقبال شد . نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد بیش آمده از راه اظمهار جلادت بتقديم بيش دستمي اقدام نمودند ـ و به برح و باره بر آمده

⁽¹⁾ سی کروهی از اورنگ آباد واقع است *

دست به مندوی افکنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ماهنجار که بیموجب ازآن زیاده سران سرود - بمعجرد رسیدن از راه همت به تادیب متعصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملهار و ضم اسباب قلعه گیری برقندازان و کمانداران وا بمحض یورش محبور نمود - همگان از راه کمال دلاورئی طبعی و تبوو داتی بی ببالات راهی شده روی بیای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جمگ در پیوسته متعصنان مردانه در مدافعه و مواجبه گوشیده دست و دارو بسره ری و جاهشانی بر کشودند - لیکن بدستیارئی عون و صول رودروی دوپ و تفنگ شده در عرض یک بهر بی آکه معاملهٔ پورش بطول رودروی دوپ و تفنگ شده در عرض یک بهر بی آکه معاملهٔ پورش بطول بشل رسیده بقیه السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به وید دادند *

سوانح این ایام سعادت اجام بیست و پنجم آدر ماه البهی کشش خاطر اقدس بنظارهٔ نزهبگاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدآن فرختده مبول انفاق افتاد - و سه رور در آن منبع عیش و سادي به نشاط صيد و صيد نساط سعمي طرب اندوز اوده چهارم رور معاودت فرمودند يعكم آنكه سامعه ارسندن اوصف مرعوب أتمايه لذت مي يابد كه ديده از ديدن - و ارينجاس كه اهل حكم انبساط گوش را که لذید ترین الایمات طبع و مشمهیات نفس است بی مهره ندانسته ابد - لا جرم درین معام به تعریب ذکر کیفس آل نزهب کده غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از حصوصیات آن سامه افرور مستمعان میگردد . این كل زمين بدايع آئين كه هماما سوادش حال صفحه چين بل سر تا سر متنزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه کروهی برهانهور که این جلوه کاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتمهار دارد- قبل از انکه مالقوه این مزهب آباد عشرب منیاد از توجه این مانی ماني جهانباني بفعل آيد - پيشينيان مندى بطول صد دراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکئی آن جاریست بسته بودند و ازآن احداث آبشاری نموده ـ چون در ا بام شآهزادگي نهضت والا به تسخير دكن روی نموده بود - در اثنای سیرو شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین كذر اشرف افتاد _ و جوهر قابليت آن آشكار گرديد _ حسب الام قضا نفاذ

آن ممارت گر معمورهٔ هفت کشور به تیز دستی معماران مادوکار در حرف ادلاک روزگار بندی دیگر به اصلهٔ هشتاد دراج بیشتر از بند ساس در آن رود مترتب شده چهانهه بین السدین دریاجه عطول صد ده ع و عرف مشتاد ذراع بهیه رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند حاطر بسته و آبشار دلاویز صورت وجود بست و بنادر ادر ارفع بر اطراف آن سرانستانی نیز با عمارات عالی و بشیمن های دل بشیر دوسع بدم و هدسهٔ خربس برتیب پذیرفت د بلطفی و ریستی که شاهد، اطراف آن دربحه که اه روی قسحت منظر و صفای بظر اریل که شاهد، اطراف آن دربحه افزاتر است و باعتبار نزهب باغ و صفای آن با راعان و نور طرب هری از باد برد بلکه از روسه رضوان و حوی اس بهشت یاد دی دهد ماصد در مود م زمستان که آن رود دافراط و تعربه مصل در کال و باسسان ماصد در مود م زمستان که آن رود دافراط و تعربه مصل در کال و باسسان نیست و در کمال اعتدال دی داشد *

جنس نزهب کده اندر حهال نیسا مکر داع حنال گرچه حنال دست ر نظب آشارش دیص در جوس رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوایح انبال این دول ادای اشما که در صودهٔ اودیسه چهره نماگشت کسر اشکر عرقه امر طنگانه است و فتح قلعهٔ منصور گله د توفیح این ایهام آنکه بر طبی فرمان قضا امصا بافر حال متوجه تسخیر منصور گده که پنام بانئی آن منصور نام غلام قطب الملک استهار دارد . متوحه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد حان گماستهٔ قطب الملک سامر آنکه بسامان قلعه و سر انجام قلعه داری حصوص استحکام برج و داره و سه مداخل و مخارج آن برداحیه درین باب کما ینسعی سعی بلم دیما آورده مزار سوار و [دوازده هزار] عیادهٔ جلد و جرار بود - بکار فردائی ادبار هینده مواجه و مقابله و آمادهٔ مدافعه و مقابلهٔ مرکب اقبال گشت - و اکتفاه بحصن حصار نموده حیادهم دی ماه باهنگ حنگ صف در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شروشی دامه تسویه صعوف معوده از روی در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شروشی دامه تسویه صعوف معوده از روی در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شروشی دامه تسویه صعوف معوده از روی در میدانگاه میانهٔ سمت شمال و شروشی دامه تسویه صعوف معوده از روی

ع [ده هزار] بادشاه نامه - صفحه سسب - عصه اول - جاد اول *

بادشاهی و جمعی از مینداران آنحدود بتوزک قمام صف نسرد و بسال قتال آراسد رو بدفم ایشان آورد - و قبل ازآنکه دلیران از هر دو سو باهم برآسیخه در یکدگر آویزند ـ پیاسگان سهاه دکن برسم معمهود نخسب بارو به بان اندازي برکشوده از برج و بارهٔ قلعه نیز از رگ ابر شعله بار نوب و تمک ژالهٔ آنشین در اولیای دولت ابد قریح باران ساحتند - دربسمال باقر حان بوج هراول را که بسالاری محمد شریف حویش خود مقرر داشته بود - بمدافعة هراول مخالفان نامزد ساحته حود رخ بقول أن كروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبارگی بر انگیخته بر قلب ایشان که مشتمل در چمار صف ہی در ہی از سوار و ہیادہ حرار بعد باختید ۔ و آن تعرم الحتاثرا كه ناب صدالة أولناي دولت بري صرات تداسيه در حملة اول ار یکادیگر متمرق ساحتند - چنانجد جمعی کثیر از ایسال کشمه گشته خلقی بیشمار گرفتار سدند و باقی ایشان هراگنده و هرمشان کردیده بهاه نحنگل و کنهسار بردید - و عنیمت بسیار بدست ارباب نجب و باراج افتاد باقر خان از آنجا که راه سرداري است بگداست نه حاطر متحصنان قرار گرفته آرام پذیرد ـ بنابرآن بهمان با تا بائین دیوار فلعه یک جلو تاخب _ و داروران عکسر مروز نردباسها که بحب آل روز ترتیب داده دود در بر گردن گرفته بهای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم مر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند . نگاهبانان قلعه که مردم دكن ايدًا نرا نايكواري كويند - بمحض ملاحظة اينحال از كار رفته يكباركي دست و پا گم کردند ـ و چارهٔ کار خود در زسهار طلبی دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقب تنگی عرصهٔ کار زار از روی سچارگی کاه برگی بدئدان گرفته درىنصورت طلب امال مي نمايند ـ عمل نموده به تسلم كليد قلمه دارالنحاة سلامت و امن آباد عاقیب بر روی روزگار خود کشودند ـ باقر خان بعد از فتح قلعه را به مير على أكبر نام ملازم خود سپرده اوجداري آن ولایت را به صفی قلی منصبدار بآر گذاشت *

نومید شدن خانجهان و در یا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنحا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیف قضیهٔ الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکد گر اند بمثابهٔ که در یک ماده مطلقا از هم تخلف ندارند . درینولا بنابرآنکه از شامت آن در شور بخت

به فرجام که نسر وقت بی نظام افتاده نورند و ساسلهٔ نظیم احوالش از انتظام رفته بود چنانجه سر تا سر زمین دادع شورش خبر و آشوب انگیز گشته کار بدآل کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکدرگی بمعرض تلف در آمد م لاحر، آن دو بدنهاد چون در بطام الملک اعتماد ناه اشتناه از راه دور بینهی بحاطر آوردناد باکه ، بادا حلاص شویش درگراتاری ایشان دیده سلامت خود در تسلیم آن داندیسان اندسد - نا سار صلاح کار فاسد خود را در آل دیدند از راه مانوه بولایت بجاب بافته از افغانان آن سرحد استمداد تماسد محملاً باین اندیسه نافض با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحتی دولت آباد تا نئور ستاجه از آنجا براه دهرن گانو و جويره ١ و البه و الو روادة سمت داوه كرديد شد حول در علم قديم الله ابن امر که عبارت است از استیصار آن گروه حلال مال حسن سعثی ایر دو سردار نامدار بعسی عبد الله خان و سید مظفر حال حوالت رفته بود . لاحرم در ماطن اینمهمی علم ماد نقاهر آن عارضه له سمق دکر يافت سبب كشته حابب الحكم الماي ميد الأمور حال او دلا كهات عدر کاه معلمی آمده دود - بعد از اطلاع بر دماهی حصف حال -انجهان سید مطفر خال از حصور اقدس و عمدًالله خال از باثین گهاب بتعقب او معمور گشته حکم معایی شرف نه ذ یاف - که از هر حاکه این دو سردار بیکدیکر پیوند،د. استیصال آل بد مهاد را دش نهاد سارده و ده نیروی اتفاق که بالخاصيت موجب موافق بائيد آسماني سب اصل وحود آن بدگهر را از بیخ و سیاد بر آرند - و آنحصرت از عایب اهتمام درین مهم متوجه تحهير عسكر طفر اثر وسر انجام سپاه نصرت بناه شاه ى استفسار از اختر شناسان ساعتى مسعود بحهب شروع ابن سهم حود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راو رتن ویکه باز خان و شمر زاد و اوگر. ین و شیام سنگه و جکناتهه راتهور و آدین بیگ باصدتن از گرز داران سیر افکن که هما نا تن اسفندیار و دل تهمین داشتند - درین فوج متعین ساختند و . قر. فرمودند که براه بیجاگینه متوجه ماند و گردند . و همه جا از مخالفان حبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پؤوه روانه شوند - چون

سردار مذكور دركمال استعجال مرحله پيما گشته در قصبه بالكانو بعبد الله حان پيوست - في الحال ازآن مقام طبل رحيل بر سبيل استعجال كوفته بشتاب باد و سحاب از دنبال شتافته بيست و هفتم ديماه حول بسرونج رسيدند خبر يافتند - كه آن سياه روزان دو روز قبل ار بزول عسكر اقبال در آنجا رسيده ارادهٔ تاخب شهر داشته اند - و بحسب انعاف خواجه عبد البهادي ولد صفدر خان كد از جانب بدر حاكم آن محال بود با خواجه بابا و گروهي ديگر چهار گهري قبل از وصول آن گسسه اميد داخل سرونج شده توفيق حراست شهريافته بود - آن مخذول جاويد از درياف پيشنهاد خاطر نوميده شده ناچار با يک حهان حره ان از آبجا رو تافته دو حلقه فيل سركار خاصه شريعه كه مشتمل بر پنجاه و شعي ا زنجير ود بدست آورده رو بوادئي فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بسب وینجم دي ماه موانی دانردهم جمادی الثاریه سنه هزار و چهل هجري بساعب همایون که سعود آسمانی انواع انظار سعادب نثار مجلس مقدس نموده دوند و کف الخضیب دستها بد عای دولت جاوید مقرون بر کشوده درم قلسئي وزن شمسی از سال چهلم عمراد طراز آنحضوب که نادقای بقا امداد و مد مدت آن در صفحه رورگار و افراد دفاتر لیل و نهار باق باد زینب و ترتیب یافته - خدیو رورگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده و پله برابر را در رو گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایع نمازمندان نوع بشر برسم معمود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده براهل استحاق هفت کشور قسمت ورمودند *

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو حدیه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده و قسمت دریافته را جا در آورده تا آنجا که میخواهد می کشد و در هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند چنانچه خانحمان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که حاذبهٔ خاک ولایت کالنجر و بندیلهٔ بل کشش زبانهٔ شعلهٔ سعیر و جحیم ه آشیخور سر چشمهٔ صدید و حمیم از راه این دو سر زمین بحانب خود می کشید - همانا بدین وجه بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص

⁽۱) در بادشا هنامه پنجاه مذکور شده صفحه برس، حصه اول -جلد اول*

و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سر گردان می گشتند ـ تا آنکه دریا شوریده سرکه پیمانهٔ عمرش چند روزی پیشتر آز خان مهان پر شده بود دريتولا در سر زمين بنديله سر سهاد ـ و حانحهان يكدو كام آنسو تر در نواحيي کالنجر گردن از بار سر آزاد ساحب - تفصیل بیان و کیفیب قتل دریاً بد سر امجام آنکه چون سایقاً گذار خارحهان بر ملک بندیله افتاده بود بكرماجيب بسر ججهار سنكه اغماض عيى تموده سر راه برو تكرقت و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره خایب و حجل مبزیستند و پیوسته در صدد آل بودند که از هر وجه که رو دهد باقدام عدر خواهي پيش آمده بتقديم خدمت راه خود پاک سازند -درین ولا که حانجهان و دریا قدم سلک ایشان نهاده حواستند که از کالهی سر بر أرند بكرماچيب ايتمعني را كه پيوسته از خدا ميخواسب از لطايف غیبی شمرده افواج آراستهٔ خویش عرف بهم ماه به تگاپو در آمده سر راه بر ایشان گرفت ـ و نحسب بدریا که حنداول بدد بر خورده بزد و خورد در آمد - آن سرمست بادهٔ غرور نمز که رسائنی این نشاء هوش ردی در کسهٔ سر تمهي مفوش سرشار افعاده دود بي محاباً بر فوج بكرماجيب حمله آور كرديد ـ و درينحال كه او سركرم جائباري شده دربي حريف اندازي بود قضا را تفنكي كه از س درينمقام بجا افتاده آنرا لطيفة غيسي توان خواند بر شر او خورده ار با در آمد .. چول دریا باد پسما را سفینهٔ عمر در گرداب فتا افتاد و از زیاده سری ها حباب آسا کاسهٔ سر ساد هوا برداد افواج بندیله به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ربیعتند ـ و حانجهان درین سیامه فرجهٔ فرار یافته بر یک کنار حرصه زده حال مفت از میان برد - در آن چپقلش و معاقب که معد از ظهور قرار خانحهان رو نمود قریب بچهار صد افعانان با یک پسر دریا بی سر شده و دویست بندیله در عرصهٔ کار زار بمقام جانسهاری در آمده مراسم سهاس گداری حقوق نعمت بیتیاس و لی نعمت جاوید بجا آوردند ـ چون ابن قضیه که از اتفاقات حسنهٔ روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال داشب هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سرراهها اقتاده از لکد کوب حوادث باداش می طریقی و می راهی می یاف - بکرماجیت بخطاب جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مراضع و نقاره بلند آوازگی اندوخت - چون شرارب وجود نابود دریا مردود از شرارهٔ آتش باروت فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار كرده مدهوش وار زمام اختيار خوبشتن

داري از دست داده هر روز مسافتي بي سهر ميكرد - و موكب اقبال از دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل بیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمی از اعمال بهاندور ۱ پانزده کروهی سیهنده ۲ رسیدند. و بندهای بادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سر گروه کوته اندیشان زباده از ده کروه نه مانده بنابر آن بیدرنگ باهنگ یکرو کردن معاملهٔ او ار روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند . چون خانجهان از وقوع هاداش كردار لكذكوب هعوم حوادث روزگار و پايمال دست برد آفات ليل و نهار شده ار ایانمارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار سانده در چیهار پایان قوت رفتار نهاند معهدًا از رخمی بسیار همراه داشت بنابر آن در آن روز دیر تر راهی شده .. ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدو رسائيدند - و از همه پيشتر مقدمة جنود فتح و طفر سيد مظفر حان كه همه جا مانند طليعة بخب بلند پيش موكب مي شتاف دنبال آن برگشته بخب را دریافت ۔ و چوں خبر رسیدن مقدمهٔ لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمه شده یکبار از جا رفت . و وجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانسهار بر سر راه سهاه ظفر بناه ناچار بای قرار بر جا و استوار داشت ـ و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست برد تاراج حوادث زمانه دار مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیرور جنگ در آنروز شهامت هاشمی را بکار برده با صدمهٔ سهل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت ـ و ازآن طرف خانجهان با افغابان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم تهاده سهر صدمهٔ آن قضای مبرم سد و دسب از جان شسته بی محابا بزد و خورد در آمد ـ کوتاهی سخن در آنمقام که زبانهٔ آتش حرب بلندي گرای كشته معاملة بداد و سند جانها افتاد - و صفدران تبهور منش مانند نهنكان خشمگين با تندئي شير و تيزئي شمشير بر اعداى هم تاخته آتش كين هنگامهٔ رزم را گرمئی دیگر دادند ـ از هر دو صف رزم جویان تند خو روبروی هم شده از فرط هر دلبي چندين خانهٔ زين تهي ساختند - و چون هروانهٔ

 ⁽۱) در شمال و شرق جهانسی واقع است *
 (۲) در شمال کالنجر واقع است *

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شحاعت دست از رستم دستان بردند *

تن از آهن و دل ز فولاد شد بویرانی هم کشادند دست جو جوهر بدیدان گرفتند تیغ برون جست شمشیر خود از علاف که سد نبغها حفت مقراض وار

بنای جدل سخت بنیاد شد چوسیل آن دو خیل خرابی پرسب دویدند برهم یلان بیدریغ چو ارق از رگ ابر بهر مصاف چنان کشب دست و بغل کار زار

در آخركار ىيمن جهره كشائشي توجه آن نظر يافته تائيد خدائمي شاهد فسح در آئينة تيغ محاهدان نصرت انتما صورت نما گرديد - چنانچه در آندک مایه مدتی به نیروی کارگرئی اقبال حدیو رورگار کار آ کثر آن زیاده سران روم سار از دست مازي بسر مازي كسيد و از حمله نامداران عسكر طفر اثر شبر زاد حويش خانعالم مردابه بلاش بمايان بظهور آورده خود نيز در عرصهٔ خلادت تعد جال ناخت - و همچنین راحه دوارکا داس بیره رای سترسال در مارهٔ کشش و کوشش پای کم نیاورده تمی چند ازآن زیاده سران را مسافر ملک عدم ساحت و خود سر سرر حق گداری نهاده نکار آمد. چوں خانحهاں اکثر مردم خود را قنیل و مجروح دید - خصوص محمود نام پسر او و صدر رو همله که نیروی بازو و گرمیی پشت او بدیشان بود بکار آمدند و خانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ رخمی منکر بر روی ران رسید - و پدو نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثباب فدم را حیر باد گفته راه فرار سر کرد ـ و مطلعة بهيچ چيز مقيد ئه كشته قطع طريق فرار اگرچه في المثل كام واري باشد غنس مي سمرد - چنانچة ويلان كوه پيكر كه همراه داشت بعساب کاهی برنداشته جا بجا گداست ـ بلکه منصوبهٔ حود در آن دانست که شاید دمی چند مهادران غنیمت گیر را بدآن مشغول ساخته خود در آن فرجه فرصب هزيمت بيابد از جمله فيلان بيست زحبر بدست دلاوران شمر افكن فيل كير افتاد ـ باقي راجه امر سنكه زميندار بهانةور كرفته بموكب اقبال فرستاد ـ چون حانجهان كريزان كشته افتان و خيزان خود را بنواحي كالنجر رسانيد سيد احمد قلعه دار كالنجر سر راه برآن كمراه كرفته جمعی گثیر از همراهان او را به تبغ گذرانید . و چندی دیگر را با ۱ [حسین ع نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه عالم بناه ارسالداشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان

سر افراز شد - و خانجهان بكار فرمائش اضطراب عنان بشتاب سهرده تا كنار تالاب سيهنده كه بست كروه مساقت درميانه بود هيچ جا عنان يكوان خذلان مثنها نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست فروهشته درین مقام که حاک دامنگیرش گریبان گیر گردیده بود قرار اقاست داده از سرکوچ در گذشت ـ و از ته دل همراهان خود را میان مراقت و مفارقت مختار ساخته اكثر را بجدائي گزيدن تكليف داد ـ در آن ميانه حمعى را كه ملاحظة حميت افغاني بل رعايت حنى نمكداني ملحوظ بود ازین رو تا همه حا همراه بودند دریتجا نیز همراهی گزیدند و باتمی سر خویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز دو شنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غرة رجب بستنهاد هم ساختند كه بهر صورت که رو دهد امروز معاملة او را یکرو سازند- و بحکم این مرار داد از عقب او فوج فوج از دربای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی در پی شافتند ـ نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار و چندی دیگر از سهادران عسکرظفر اثر بآن فلک زده بر خوردند _ و آن برگشته بخب با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نبهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نبهاده بروش راجهوتان همکی از اسپ پیاده شدند و رخ بعرصهٔ پیکار نمهاده با قوج شاهی روبرو گشتند - بیش از همه مادهو سنکه با چندی از گرز داران بیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلادت در عرصة کار زار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آوييختند * * مثنوي *

نهنسگان ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمده در آن عرصهٔ شوری بر انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند ز برندگیهای شمشیسر کیسن لب زخم بر تیغ گفت آلرین ز مخسگایهٔ دست بسرد یلان نجستی کسی جز خدنگ کمان ز مغز دلیران در آن دشت کین سری بود بر مغز گوئی زمین اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش چین سراسر چین سراسر چین سراسر چین

روبروی بهادران بر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چوں کارش ہر سر افتادہ ہود و روز گارش بیایان رسیدہ در عرصة پیکار بد ہیچ وجه من الوجوه پای کم نیاو، ده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد ـ و باوجود آنکه چاره گرئی سعی سودی نداشب و اصلا امید بهبودي نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشت بر تشتر و پیهلو بر نوک خنجر سی زد تا آنکه از اطراف عرصهٔ مصاف رخمهای تمایان حورده به خصوص از زخم برچههٔ سادهو ستکه که پیشمر از همه برو زده بیشتر از همه کاری افتاده بود ـ باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتی داري داشت از خود نرمت و از پای در نیامد . آنگاه اکثر دلاوران که چون دشته بخونش تسنه بودند تا رسيدن سيد سظفر خال اسانش نداده بزخم های بیابی سیوف خاک وجودش را بصرصر قنا دادند ـ در آن میانه قریب یسی سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده بتک و تا سر پدر برده پی کآر خود رفتند ـ و دیگران قریب بسد کس که عار فرار بخود قرار الدادئد یا محکم نموده قطماً نه لغزیدالد و در سرجال نه لرزیده در پای تیخ تیز بیز ثباب قدم ورزیدند .. مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریخ پرشعلهٔ تیغ آتش آمیخ زدند .. و از موكب اقبال درين جدال سد ماكهن ولد سيد عبدالله نبيرة سید مطفر حال با بیست و همت تن دیگر سر در راه جانبازی داده سر افرازي جاويد خون بنها گرفنند ـ و جندي ديگر محضر دليري را بنعط زخم نمایان رسانیده رایب مردي بر افراشتند ـ در آن وقب عد گرز برداران سرهای آن زیاده سران از بن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبدالله خال سهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکرانه این میروري که بتازگی رورئي اوليای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز سکر کارسار حقیقی بجا آورد . و سرخانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه كامكار برادر زاده حود يدركه عالم بناه فرستاد. و فريد نام بسر خانجهان كه زنده گرفتار شده بود یا جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود یا جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانهٔ حضور پر نور ساخت * * ايمات *

کجا این در و اعتبار ^۱ [سنان]ع مگر از پی عبسرت دیگران

سری را که بودی ز مندل بدرد اسنانش ببازی بر از کاه کرد]ع سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن بامداد روز دوشنبه بیسب و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجمه که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره روزگار را بدربار سههر مدار رسانید - و معتحمد خان ازینمعنی خبر دار گشته بآهنگ مژده رسانمی پیشتر شنافت ـ و بهنگامی که حدیو روزگار در آب بهتمی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتی و کامبابی می قرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتبهای بی منتبها واهب متمال بحا آورده از روی سکون برسم معهود امر بنوازش نقارهٔ شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعمال حضرت مراسم تهنیب بجا آوردند - و فتح ناسها متضمن به بشارت استیصال آل خسران مآل بجهت يمين الدوله آصف خال و سهاب خان خانخانان و ساير صویه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبدالله خان بهادر و سید مطفر خان را از روی عنایت بی غایب به فرمانهای عاطف عنوان اختصاص داده مصحوب عبدالله بیک با خاس های فاخره فرستادند .. و معتمد خان برسم ، ژدگائی از عنایب خلعب خاص بشریف یافته ـ و خواجه كامكار باضافة منصب و مرحمت خلعب حاص و اسب سرماية اعتبار اندوخته بخطاب عرب حاسى نامور گشب . و بخار فرمائني مصالح ملکی برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر سور و سر آن حیره سران آویزه گوش دروازهٔ قلعهٔ برهانیور شد ـ و چندی راس المال عبرب ارباب خبرت و سرمایهٔ بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب به خانجهان بعد ار سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کایم این در پتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صله سرشار * قطعه * ياقت *

⁽۱) ع [زمانش ببازی بر از گاه و گرد] صفحه سهم _ حصه اول منتخب اللباب در نسخهٔ کتیخانهٔ آصفیه حیدر آباد بجای سنانش زمانش رقم شده "

این مؤدهٔ فتح از پی هم زیبا بود این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود از رفتن دریا سر پیرا هم رف گویا سر او حباب این دریا بود چهره نماتیی شاهد مراد عسکر منصور که عبارت است از فتح قلعه دهار ور بنقاب کشاتئی اقبال این تاثید پر ورد عنایت ذو الجلال

چون سایر سهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از سزید سعنی کار گداران و میانجئی کوشش مددگاران می نیاز لاجرم همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقس مراد خداوندان بخب و اقبال بر وفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرف کار اصحاب سهم السعادت خود بخود آماده و سهيا كردد - شاهد صدق اين مقدمه فتح قلعة محال كشاد دهارورا است كه به كمال حصائت و استحكام بر روى بشته مرتفع اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولیاک و جرهای عمیق دارد ـ و تا حال نصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور گیری صورت نه بسته بود ار سلسله جنبانیهای اقبال کار سار فتح آن در لباس ترکتاز روی نمود-و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظمخان از راست رویهای اندیشهٔ درسب بخاطر آورد که نخسب به قصبهٔ دهارور و بیسته که بلعت دكن عبارت از بارار كاهي است كه اهل نواحثي أنحا هر هفته يكرور معين بجهب خرید و فروخب آنجا فراهم سی آیند بتازد ـ و آنگاه بر سر قرار داد معمود آمده تعاقب بهلول و مقرب خال بمشنهاد همب سازد ـ لهدا بانصرام ما في الصمير بي محابا ارقصيه گذسته در چار ديوار توپ رس حصاری پای آبات و قرار مستحکم نموده حبر یاف که مخالمان چندین زنجير فيل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندى در آورده و پشت به بناه قلعة داده رو بمدافعة سهاه نصرت دستگاه نهاده اند . از آنجا كه راه سرداريها اسب و شرط کار گزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی در آمده گرم بان اندازي بودند بباد تفنك كرفته از آنجًا بضرب زور بيجا ساخت -

⁽۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر یفاصله بیست و هشت میل انگلیسی واقع است *

و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بي محابا بدرون خندق ريخته غنايم سيار و اسباب و اموال بيشمار به يغما بردند . بعد آن بموجب فرمودهٔ خان مذکور پیادهای راجه ججهار ..نگه در صدد سر بازي سده بخندن در آمدند ـ و آن بيادهاي جلد و جرار که هنگامگیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پسما پیشمی موی جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گریان شدند . و به ننگنای عرصهٔ خمدی در آدده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باحتند . و چندی باوحود زحمهای کاری چهار زنجير فيل و بيسب و هعت اسپ و شتر وگاو دسيار و ديگر اموال و اسباب از خندق بر آورد. د - از سهور ایشان اکثر دلیران و بغمائیان لشکر دل یافته پخندی در آمدند و آنچه از صامت و ناطق بافتنه متصرف شدند . و درین مرتبه نیز هیادهای بندیله سه زنجیر فیل و هنجاه اسب بدست آوردند ـ اعظم خان بجلدوی تحلد سایر عنایم را بارباب تاراج باز گداشمه بحبهت سرکار خاصه بر فیلان رقم احتصاص کشد _ و چون شب در آمد بمنتضای شرط سرداري در حندق پياده يا براه تهاده اطراف چار ديوار حمار بنظر در آورده دربارهٔ جسب و جوی مداخل و مخارج علمه دقیقهٔ ار دقایق فکر و تدبیر نا مرعی نگذاسته ـ و در عمن تعمق نظر دریچه نگیج و سنگ مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن را فرجه نافعه نبهمته بعلمه در آیند .. منابر آن در حال بيلداران و ساير عماله و فعلة اين كار را طلب قر، وده مانعام گرانمند دل داده نیرو افرود _ و بدین طریق سر گرم این کار نموده بعد کلی و اهتمام تمام بشكافتند آن بار دائب - و در آن سمت لمجارها قرار دادة جا يجا نگهبانان بر گماست - و چون سحصنان مثل سيدي سالم حبشي و پدر اعتبار راو و برادران او از مسمب یامتن ملهارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغة بيشتر نموده سركرم بان اندازي و بندوق امكنى و توپ کشائی شدند ـ درین اثنا بنایر آنکه کار اصحاب سمم السعادت خود بخود سهيا و أماده سيكردد فضا را از نقاب حجاب غيب شاهد لطيفة شريفه روی نمود که درحقیق همان موجب فتح اولیای دولت و علب كسر قلب اعدا شد . چه توپ كلاني كه سرمايهٔ پشب گرمئي اعل حصار بوده و آنرا بصد جر ثقیل بالا برده بر دروازهٔ قلعه نصب بموده روی لشکر را بآن نگاه می داشتند ارایه آن توپ در انداختن نخستین از صدمه آن شکست و توپ علطان بر روی برج افتاده از کار باز مائد ـ و اعظم خان درآن مهانه

بمثایهٔ کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همکنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال استفال بساحتن ارابه و رمع نوب که بآسانی دسب بهم سی داد نیافتند . چنانچه خان سد کور بعد آز وقوع آنواقمه روبروی دروازه منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرسی مرحمت خان و میر غیاث را با جمعی از پندوقچیان فرستاد که نرکمار حمدی فراز گیرند و در پناه حبوتره كونوالي ملجار ساحته كار بر اهل حصار سكد و دشوار سارند ـ بالجمله ب آنکه آگد یندهای دولت حواه پادساهی حصوص امرای دان بهابر دهموارئي کار و حصاب حصار صلاح در محاصره بديده بهانفاني مي گفتند نه صرف وقب درین راه نقد فرصب بحا نه ریحان اسب ، داین سامه په فشردن سر رسله کار خود از دست دادن سب با لیکی از آنجا که اعظم خان را بحب كار قرما و اقبال راه بما بود مطبقاً اين سيحتان را يسمم رضا أصعا نسموده در حاطر راه نداد بلكه همچنال ير سركار حود يوده مرتبة بر مربه مراتب جد و جهد مي افرود - در آن چند اور حمعي از براگنده گویان را که حلل در رسوخ عربیم می انداحتند بهر نوسه متعرد. ساهته حود یا مردم یکدله سرانجام کار ولی مس جاوید را وجه همت بلته بهمب ساحت - و از صفحات صحایف أعمان و حراید مساعثی اهل بیعه نه عنوان سهاون و نکاسل داشت آیات و هن و صحف سطالعه نموده یکبارگی دربي كارسازي يورش شد. و بامداد روز دو سنمه هشتم ماه بمهمن به عول و صول ایزدی ستطهر و معتصد گشته رو پسوی قلعه آورد - و سایر دلیرال لشکر به هیئت مجموعی ارجانب دروازهٔ دیگر که آیکند و حر نداشت اندار يورش بموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران مرار دسمن بيكديكر پيوسمه و زیں ها ير دوش نهاده بكبير كويال پاى براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج ، باره بر افراشته و پا بر مدراح آن گذاشته ببالا بر آمدند - و برحی بدست آویز کمند در دنگرهای بروج عروج نموده کار نامهٔ این نوع قلعه کشائی که از آن روز یار در یند ایشان است برطای بلند نهادنه ـ و مرحم خال بيز از جانب ديگر در آ.ده دريچه دروازه را ار طرف درون کشاده و اعظم حان یا سایر امرا ازآن راه داخل قلعه سد -تا آنوقت قریب ا [دو] ع هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست بغارت و ناراج بر کشادند ـ و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جوا هر و مرصع آلات و ريور گران مايه و ظروف طلاً و نقره

⁽١)ع [دم] ل *

و ستور و مواشى و امثال اينها بحوزة تصرف سهاهيان درآمد ـ و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب يغما بياد نبهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نماد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و بر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید ـ چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برندهٔ آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و نعلهٔ قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند سیدی سالم قلعه دار و بدر و برادران و اهل و عيال اعتبار راو و اهل بيت شمن عم ملك مدن و جده مادری نظام الملک بدست در آمدند . اعظم خان چندی از ابشان راکه نکاهداست آن ضرور بود نگاهداشید دیگرانرا بنابر در خواه اصاه دکنی بصيغة صدقة مرق فرقدساى آزاد ساخت . بعد آزال سر انحام مايحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب مویخانه نمود .. و هفت صد تفنکچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته نگاهبانئی حصار مسرداری میر عبدانته رضوی مقرر ساخت. و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنحدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت و خدمت گذاران معل تحسین و احسان بی پایان گشتند . اعظم خان بعنایت خلعت خاصهٔ و اضافهٔ هزاری دات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسب از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و راجه ججهار سنکه بندیله بخلعت و اسب و مرحمت خال از اصل و اضافه بمنصب هزار و بانصدی ذات و هزار سوار و خلعب نواش یافتند - افواج نظام الملک که بیست كروهي قلعه دهارور اقامت داشتنا بمجرد استماع ابن خبر آجاكوچ نموده بنواحي قنعه قبدهار كه در آن آوان بمضيئ محاصرة افواج بادشاهي در آمده مشرف بر گبراگیر تسخیر شده بود شنافتند که ساید با تفاق دستبردی نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند _ خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آسجا کوچ کرد ـ در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخمت ملاقات نموده دستوري یافته بود بدال خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهب مزید تفقد و دلجوئی او یاقوت خان و اودا جیرام و کهیلوجي و جمیع امرای دکني و حبشي را پهمراهي ملتفت خان خلف حود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را

بدين ماية احترام بلند هامه ساخت . و هاعث آمدن رندوله حال آل مود كه عادل خان ده هزار سوار بسرداري او وپدرش فرهاد حال سراست محال متعلقة خود كه در سمت سرحد نظام الملك واقم است فرساده دود "ده آل سر زدین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در بارهٔ تسخس و تصرف ملاع و بركمات متعلمه نظام الملك كه شاهشاه مالك رفاب بحبه تاالف فلب عادلحان يدو مرحمت قرموده دودالد كوسش كند - بعد از آمدن باعظم حال توشب که چون عادلخان دريمولا بتازگيي ده ساک دولمخواهان درگاه والا انتظام یافنه این فایل جسمت سپاه را در جنب کثرت موکب اقبال حصرت سلیمان مکانی قدر و مکانب خیل موری بدارد بعدمت ارسالداسته که بنفدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طرار سر افرار گردد . الحال این بهدهٔ درگاه در خواه آندارد که باذن دریاف حضور امتماز یافته در آنچه مقبضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آ حال كامياب بعمل آرد ـ چون اعظم خان درين مصمون وقوف ياف ا آنكه میدانست که او بظاهر اظهار وما و ومای سی مدر و ماطمآ از راه فای با نظام الماك الماو، بمام دارد و باستنصال كاثي او راضي نيسب لنابر المحماض عين و مدارا كه از ستوده آأ -باي دل بسند ارباب حرد ارحمند است و سر همه حصایل محموده و سایر سنوهای ستودهٔ سرداران از مکنون صمین او تعام علم آدراه یا او مقاصای تحق بحکم علی الطاهر عمل تموده به نفریو دلیدیو حکیمانه جواب برطبق مصلحت نار داد - که حون درینجال عزياء تنهاه غنيم سمت تصميم يافته مزيد دوف كه صورت نقاعد ار انصرام فرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت بيست لأجرم اس اراده که ازو مغایب خرد پسمد اضاده هر چند زود تر محلیهٔ وقوع و ریوز تعجیل زینب پذیر گردد نظر :مقتضای وقب اولها و انسب مینماید -بالحمله چون زندوله خان از راه استقبال اعيان موكب اقبال و يذيره وحوه حیل دواب پدیرای امتیاز و اختصاص شده داردوی حهانپوی رسید سحکم وحشى منشى و ضعف نفس و بيدلى از غلبهٔ وهم و هراس بيتياس ده ناشی از کال شکوه و شان و صولت اولمای دوات شده با پانصد لاحدار به مجلس اعظم خان که در آبرور بزدی حوس مربب ساخته و حشى دلكش مزين نموده بود در آمد . و اعظم خان بنابر آنكه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان می شد ازین معنی که منافئي روش آداب دوده اغماض عين نمود - معهدا از روى مهراني بمقام

دلاسا و استمالت او و دررش آمده سحنان عطوفت آمنز که مناسب وقب و مقتضای مقام بود برزبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس سبدل شه . آنگاه از سر نو بر سر دلده ئي ايشان رفته بيسب دست خلعت مراخور قدر و حالب بایشان داد ـ وجون از شگفته جبینی اعظمخان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس یدا کردند از روی مضرء بزبان سار درخواسب کردند که چون خاقال ملک مخش کشورستان عاداخان را بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن اسماز داده بمراحم نا متناهی مفنخر و مباهى ساخته اند ـ چنانچه محال متعامه ندو بارگداشته از روى مزيد مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملك كه از آنجمله قلعة دهارور اسب بدو عنایت فرموده آند .. اکنون که فتح قامهٔ مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلجان را نوبای وعده سر آفرار به سازند اینمعنی باعث نوميدي و حرمان بصيمي او ارعنايب بادشاهي خواهد شد ـ اعظم خان گف که فرمان عالی شان دربنجمله صادر شد که هرگاه عاد اخان در باب استیصال کائی نظام الملک با دولتخواهان دم از وقا و وقاق رده با ایشان دو قلع بنیاں بقی و طغیان آن نفاق نهاد انعاق نماید علمدوی تقدیم این شایسته حدمت اولهای دوات سمام امداد او در آیند - و در ياب تسخير قلاع معهوده بكومك مردم او افدام تموده بعد از قمع ياو داز گدارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادئی تعاقب غسم مگاهو قموده بر اثر ایشان تاختند و مکور طول و عرض این کشور را پی سپر ساخمه آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت فرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابوات مقید همراهی نشده به هیچ باب از در مواقعت در نمامد ـ معمّدا از روی مزید بر و امتدل که گزید، شیوهٔ بندگال اس آستان است مکرر اعلام رف که درین اثنا که مخالفان بخود در ما ده ا د انسب آنسب که بمحاصرهٔ فلاع بیردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فسع قلعهٔ دهارور بنصب صد گونه منصوبهٔ اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنی برو. ه كه عبارت است از التماس قلعة معتوجه درين وقب صورت ندارد - "مداست آنست كه دريمولا چون عساكر منصوره دارادة دسه بعيه السف غسم به پائین گهات منوجه اند شما دربن حوالي اقامت نموده و مردم حود را فراهم آورده مترصد باسید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهاب نمایند سر راه بر آن بد اندیشان گعرید - با افواج

قاهره خود را از عقب ایشان برسانید و باتعای همکان را درمیان گرفته از سیانه بر داریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا حواهی شده باسید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعهٔ دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انوا آن جهانبان جهان بحش محیط هفت کشور بل معاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطهٔ موهوم ندارد با باین یک کفلست زمین محقر حه رسد یقبی که اس الماس دموقع قبول خواهد رسید - محمار اعظم خان فوج عادلخان را به فصد سادلوه ا مرحص نموده عسکر قباس اثر را از مقام دهارور کوچ قرموده بر انر مردم نظام المک به سمت قندهار ۳ ستافت - و نظام الملک از جا در آمده نادار صلاح به سمت قندهار ۳ ستافت - و نظام الملک از جا در آمده قلعه سولا پور را دار بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر به بعشرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر به به بعشرف وقت کار کند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و و با

چون نظام الملک از دیره سر انجامی و ده فرجامی قطعاً رعایب به جانب بندگان بادساهی دها نیاورده درحلاف سیر مرصیهٔ ملوک عمه ماضی سلوک می دمود و معاری اوصاع و اطوار در منهج مستصم عدل و داد قرار نداده هنجار مرصئی حضرت بروردگار نمی دیمود و باین نیز کفانت نکرده افاغنه را که حمی مایهٔ فده و فساد بلاد و عداد دودبه در ولایت حود پناه داده در نقویت آن فئهٔ داعه که احلاط فاسده بل مواد مفسده کالبه روزگار و علم نامه سوه العزاج لیل و نهار دودند بقدر اسکان کوسیده ارین حند ماده خود را مستمد بلا و آمادهٔ ابهلا ساحت به لاحرم حضرت جبار منتم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد اوکشاد - چنانچه نخست دایهٔ سیاه بستان ادر بهاری و سحات آذاری سیر باران از اطفال نبات نخست دایهٔ سیاه بستان ادر بهاری و سحات آذاری سیر باران از اطفال نبات نخست دایهٔ سیاه بوسته از افضال ابر مطیر زکاوهٔ گیردود برشحه وارئی نمدل ده نم قطرهٔ شینم نرسید - بدانسان ابر مطیر زکاوهٔ گیردود برشحه وارئی نمدل ده نم قطرهٔ شینم نرسید - بدانسان که گوئی در آن سال دحارها طمع دحان آدسی گرفه بود یا سقای سحات

⁽۱) این مقام در جنوب و غرب دها رور بفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلبسی وافع است (۲) این قلعه در جنوب و غرب ناندیر بفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مساف دارد *

سرات از چشمهٔ سمرات آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگارئیسبزه کاهی گشته و در صحرا و مرعرار و هامون وکهسار از فرط بی آبی سیمای گیاه سیمابی گردید ـ چنانچه میزبان مهی چشمان مایدهٔ کلام ابو طااب کلیم دردن بات میگوید *

که گفتني درج آيي ز آسمان رف نشان ار ابر و باران أبحنال رفت یدی ہی آب ہمچون کاغذ باد هوا گر قطعه آبری جلوه مبداد حو آب آبله پرده نشين اگر یک قطره آب آسین بود محملا ماين علم قنب غله و كثرب غلا بحاى كشيد كه عاقب الامر به قحط منجر سد .. وآن بلا بمقامی انجامیا که کار از شمار و تعداد امواب درگذشته اسم سوید و نوحد و دمن و دمن از میانه بر خواست - بل بنابر آنکه موب عزیزان در علب قلب مونب میشد لوازم تمهنیب سحای تعریب بحا می آوردند - و باوجود آنکه فرط و ا فراحمای ساحت عدم را در مردم بنگ فض ساحمه بود از کوچهٔ راه باریک نخ تمز که در آنولاً این قضای سریع الاسضا نیز بر اهل دکن نازل گسته بود هر روز قافله در قافله بمراحل وادئى بيستې مې ستاننىد . حنانچه گروهى كه از زير شمشير می جستند آنرا که موت رسار و پای قرار از ویا و غلا دود یعضی از ادطال بغریب و برحی از دنیا بآخرت جلا وطن می بودند ـ و ازین ورطه کسی کستئی جان بدر برد که ار کمال ناتوانی یارآی قطع مساف آسمانی نمر نداشت * * مئنوي *

فلک مادد از پی همامهٔ عم به پهر گوسه کهی از تخه آدم رس در کوچه فرس مرده افیاد نشان از کوچه دیوت میداد بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا پر و خالی شد از سودی و احیا بنابر آنکه بزول عداب جبازی غالب اوقات از بوع شمولی حالی نمی باشد سال دیگر از شامت قرب حوار آف خشکی و غلا و بلای قحط و وبا در سادر اطراف دکن مثل خاندیس و گحرات و براز سرایت نموده همانا اعل سربا این ولایت بهمان گونه بلا مبلا شدند - جنانچه مردم این سهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع حوراک چندی مانند اینام و دواب از خس و حاشاک کامیاب بود،د - و چون این حوردنی که

در آاولا بود این از بیح و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت

و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر النهاب زمانهٔ آتش جوم مي زدند ـ بتحوى كه هر آنچه درين مدت رياده از هفت هزار ساله گردش چرخ دوار خاک مردم خوار پادسی کرده بود بکمتر از هفته آدمی ابيات # در هفته خوردن خاک تلاقي بحا آورد * ز تنگی گر فقیہ و گر غنگی بود بخسوان رژن او عم حوردنی اود بنان شب فلك هم كشنه معماج نطسرها قرص مه را کسرده ماراج پش ازآن هم بی مبالغهٔ ساعرانه و اغرافات مشیاده کار مردم چون سباع مردم حوار بآدم خوردل افتاد ـ چنانچه اگر رسردستی نبهایی بر ناتواتی دست می یافت از سر او در نمیگدست . و پدر و مادر نیز فررندان عریز و حكركوشكان ناز پرورد خود را زنده از يكديكر الدر ديده علم مي حور ند ودرین باب از سنوده اطواری که درستئي کردار برراستئي گفارس شهادت صادق میداد استماع رف که در عین گردئی هنگامهٔ قعط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو بشناس روی و سو کشاده برسر کوی و ادر رن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استحشاف رفت طاهر شدکه از جور جارات خود و عدم انصاف و مروب ایشان نظلم می نماید که نطاول ایشان در حق من باین عایب بعدی بجاوز نموده که جگر پارهٔ موا درسب بخار برده مرا بنحوی بی بهرهٔ مطلبی ساختند که استخوان ریزهٔ نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که جون این صدها پدست ممی اقداد اکثر مردم مانند کرگسان جمعه حوار از سکار مردار روزگاری بسر بردند ـ و چون روی زمین را از بسسهای جیفه و اموات که تا پسمک و سماک بر روی هم افتاده این روی حا ک را روکش آن روی ساک کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید با آنکه سردم مطبقا بدفن موتیل مقید نمی شدند . و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئی شرع متین نموده نهائي سرده را بحاک سپردی سوحتگال آنش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آل یکدگر را هلاک ساهمندی ـ و اگر از روی خطا راه بدو نمالتندی مردهای خشک شده دیربند را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور نکار بردندی ـ و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

^(,) ع [دربده] ل *

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی ازآن در زبان و نشانی درسان بود در آمیخته می بختند . و اسم سادی نان برآن نهاده مجان گرامی می فروختند . و گوشت حیواناب غیر ماکول اگر بفرض محال بدست مي افتاد آنرا بسان بره شير مست سان سان نموده بسان تحقهٔ گرانمایه سهانی در معرض بیم می آوردند . و مردم شکم پرسب که از گرسنه چشمئی شره پیوسته مبک سیر آهنگ نظر تنگ شاں ار پی گماں گوشت چوں تبر پردابی از کماں میدوید آنرا باندازہ دسترس حربد مي نمودند ـ حون معاملة بياعان آن متاع كرانمايه و فرو الندكال اين كالان ارجمند والا بر سوائي كشيد بعد از تحقيق اين حقق ایشان را بارخواست شحنهٔ سیاست بیاسا رسانید ملحف سغن از حیص دیص این محمصهٔ مخوفه و مهلکهٔ مهلکه جمعی که قوت حركت داستند به ومحب آباد هندوستان كه ارض الله واسعه عبادت از آنسب بناه بردید . و اکبر مردم شهر و جمعی کثیر ۱۱ اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مصافات آل بمحض عنایت و عاطف شهنشاه که مطهر لطف سمیدی و عدایت ارای و ابدی حضرت ایزدی است ارين الله حلية عطميل وطامّة عامة كبرئ نجات يافتند ـ چه حسب الامر آنحصرت در سادر شهرها عموماً و درسهر برهانپور حصوصاً لنكرها وآش خانه ها برای اطعام قفرا و مساکس مرتب و مفرر شد .. و هر روز از سرکار حاصه سريهه الواع حورديي مهيا ساحته عموم مردم را دارعام ي دادلد ـ و سواى این روز دوسیه که باعتبار جلوس مقدس وروا رورگار بل عمد ایدي هفسهای دهر و ایام عام و سنهر است پنجهرار روبدا سوای صدقات و وظایف مقرره برسانر سکنهٔ سنهر درها مور فسخت می حودند .. و فرمان همایون شاه که بجهت رعایت رعب در حراج بخفیف کلی از باج مقرری داده پنجاه لک روپیه دعاف ساسند ـ و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب سناصب بصيغة تخفيف بازگذاشتند از حيز شمار بيرون است * درین ایام آما حیدر غلام سرک نژادکه بعظاب خواصحانی و کمال

درین ایام آما حیدر غلام برک نژادکه بعظاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعمیار نزد بطام الملک امتیار داست از رهنمو کی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاری دات و سوار و عنایت خلعت و اسپ سر افرازی یافت *

درینوقت که مقرب خان و پهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رصه فرار مصالحت به عادل خانیه

دادند ، اعظم خان برندوله حال نوست که دریبولا مخالفان سر بر امدن بهالا كهاب دارند سبيل دولنحواهي آنست ده حسب النفرر دهابة دريوه را نگا عداشه سر راه قرار برسر آن مطرودال با رسیدن موکب مسعود ار دنبال مساود سازيد و بتقديم ابن حدمت شابسته باعث أبروى حود شوند آن الهاف أثين در جواب بوسب كه چول دريتولا كثر مردم ما پراگنده شده ا لد درین ۱۱ب از عادلخان استمزاج ممرده باستصواب ایشان عمل می نمایم ـ مقرب حال قرط اهمام اعظم خال در باب استيصال نظام الملك ملاحظه نموده بتاركي از در چاره كري در آمده راه صلح و صلاح باربدوله كشوده بطريق نامه و پيعام در لباس اظمهار تملق و جآبلوسئي تمام يار اعلام نمود ـ که با دولت این حانواده از بنماد نیفتاده صلاح آندت که فرصت تدارک ار دسب بداده بلاقی اوقاب ماضی در مستقبل احوال به عمل آید _ و بیش ازآل که نوب آسیای حوادب روزگار بشما رسد و بعقتصای ادوار چرخ دوار سما نیز نفطه وا سرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه نرك نفاق نمرده پيوالدانفاق نروانط ودا و وفاق استحكام يايد وسر رشمه عمد و پیمان معقدهٔ علاط ایمان موثمی سام پدیرد در نگاهداست این دودمان مساعثي حميله مبدول افتد ـ مصوص درينونت كه نشام الملك بنابر درخواه هواحواهان بدين معنبي راضي سده كه بناى مصالحه و معاهده بر اساس بسلیم فلفهٔ سولا بور بعادل حال گزارد ـ و الحال جون حقوق نمک بربس نظام الملک بیز بر ذبهٔ همت سما ثابت است چه در حقیقت بادي احسار سما در سادي حال ايشائيد ـ دالحمله ايي نفردر دلندير در ريدوله باثیر نموده بارکی دل بر انفای مقرب حال گداست . اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اسرف سعروصدانس و بی بوقف قرمان سد که سید دلعر حال و سایر احدیال از اوج انوالحسن جدائی گزیده نکومک اعظم حال متوجه سوداد به و سردار حال و حواصحال و رشید حال و حادی دیگر ار بندهای درگاه با سه هزار سوار از حصور بامداد عسکر طفر آئی سمن فرمودند - خان مذكور بمجرد رميدن حبر آمدن كومك روامه شده بانداز ناحب و تاراج فعبه و بارارگاه پرينده ا سوجه گسب و بتاحب و تاراج قصبه و بازارگاه پرداحه سر با سر آنرا سای ستور عازیال پی سپر ساخت . آنگاه بر سر قلعچهٔ حام که بعلعه پیوسته استحکام تمام داست و خندقی بعرض سه دراع اطراف آنرا فرو گرفته دود

⁽١) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نطام) واقع است "

تاحته بصدمة قبل ديوار آرا كه سه ذراع سهنا و پنج ذراع ارتفاع داشب انداخته داحل طمجه شد _ درین حال متحصنای دو توپ كلان راكه ورن كلوله هر يك يك و ديم من بادشاهي باشد آتي دادند . حسب الاقتضال قهر یکی آزال دو قضای نارل بر رسس رسیده از آل زمین سنک لاخ هارهٔ سنگها اهمدمهٔ آن جدا شده و بجندین تن زحم های كاري رسانيد از أتحمله سه سوار با است و چهار پداده بيك رخم حان دادند و بفرمودهٔ اعظم خان دلاوران ممهور در همان گرمی دست از جان شسمه بخندی در آمدند ـ و هف زنجع میل سر مسب با غنآیم بیشمار از آن گونه فرزین بندی که نصور آل عقد دسوار کشا حرد را ملب بحرداد بر آوردند .. اعظم حال باوجود على انتظار كولك و حراله بسرايط محاصره ثبر پرداهته از سه طرف ملجارها دربیب داده سسها اس سرد و از سمتی که داهتمام راجه حی سنگه و اهتمام خان مهرر دود کوحهٔ سلامت ردیک تو برده آنجا حوالت گاه پرداحمند و دمده در فرار آن در افراخته متحصنان را بباد تیر و تفنگ گرفتند ـ و بصرت توپ دیوارهای مقابل خود را محاک برابر ساحته اگرجه كار بر مترددين درون حصار تنك ساختند ـ خصوصاً اهل بارهٔ شمر حاجی از دست سر کوت اهل حواله یارای سر بر آوردن نداششد لیکن از راه مقدان هیرم و کاه و حایق دوات ساحت مفایله آنجنان بر بیرونمان از فصای حوصلهٔ درونیان تنک سدان بر شده بود که برگ کاهی در نظر وقع کوهی داست و حرسه از بس که جای انداری میگرفت در حوصلهٔ ستوران جوی همسنک خرمنی بود ـ سائر آنکه درآن نواحی سخ گیاه ار زیر زمین جون برگ کاه از روی رسین بر افتاد ناجار چارپایال که در آبولا از فرط برصد عسى حارحسم سدة ديدة انتظار در راه جو و كاه سهد كردهبودند نظر بر حوسة سنبله و خرس ماه كه از دور سياهي مكرد دوحتند ـ وبنظارة کاه دان کمکشان که گهی که کمنه بیاد برمی داد ساخته بیاد علف بسلی می اندوختند باقوسمان و ملتف خان که با فوجی مرار از موکب ظفر آثار بجهب آوردن کاه وهیمه بمحال دور دست رفته بودند بهرار جر ثعیل بطری زمین کاري و حاه کني علف دوسه روزه چهار پایان در حمیم جهات و اطراف اخذ و جر نمودند _ و باوحو آنمانه سعى سودى نداده آثرى بر مرانب كوشش مترتب ىشد ـ في الواقع مستى خس يا پشتارة چند كياه مخوراك دواب و چارهایال آن لشکر بی پایال چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

جو یا ستوران کده کوه سماه فاف سکوه آجاً سر آمد راحار اعظم خان مسلاح وقت در آن دمد که بالفعل دست از قاعه دار داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بفاحهٔ دهاری آوده در موضع پاترها منزل گزید *

از سوانح امن ایام ورحنده ورحام که در دوبار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چود درسولا محمد علی دیگ رسول دارای ایران حسب الاسر اعلی از دارالخلافهٔ اکسرآباد متوجه درگاه والا شده بود بحاطر مماز که آوردند که مشار الیه را دنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجاله بخنعت فاخره سرافرار سازند به تنابر آل و کرونت خان را دنقدیم این حدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعب حود را دو رسانیده از تسریف حلعت سعادت اندور سارد و دا مالوه همراه بوده از آنجا در سببل استعجال معاودت نماید .. و معتقد خان صوبه دار آولایت تا درگاه گیتی پناه همراه باید ه

بیست و سیوم اسفندار یمین الدو به آصف حال با سایر سردارال از بالاگهاف مراجعت نموده چون ازدیک به شهر رسید حدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشا هرادهای نامدار را تا بظاهر سبهر باستقبالخان مذكور مامور ساختنك وآن ادب انديشان عقىدتمىد فرموده بحا آورده نا آنجا که حکم اسرف صدور یامه بود پس باز فرمودند _ حال حق سناس بشکر سرياف ابن عطبة والا يركام دل فبرور سده محداب نياز بحا آورده سابر رسم معمود هرار سهر و هرار روپیه نصعه ندر گذرانند و مشمول عنایت سدر سده مرحمت حلمت حاصه صميمة ديكر عواطف عمامه كرديد _ آنكاه امراي ديكر به نربیب مناصب و مرابب از رمین بوس درگاه مناهی و مصحر گستند ... عبدالله خال و سید مطفرهای که در بات استنصال حال حمال سعنی ایشان مشكور افتاده بود سرف ملائمت حاصل بموده هريك بالصد مهر بر سبيل نذر گدرانید - نحسب عبدالله خال بعنایت خدمت و حمد هر و شمشین مرصم و جيغة مرصم و اسپ و فيل خاصكي معرر كرديده بافزايش هزاري ذاب و سوار و حطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت . بعد آن سید مطفر حال که چار هزاري داب و سوار بود حلعب وعبره و اصافهٔ هزاري هرار سوار و خطاب حابحهایی یافته محسود اقران گردید - پس ازآن سایر

⁽١) اين موضع در جنوب دهارور بفاصله چهارده سيل انكليسي واقع است.

منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافهٔ مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امساز یافتند در همی ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت *

جمهاردهم شعبال سهنشاه دین درور بادر آئین معرد حکم به افروحتی چراعان فردودند . پردو چراعان در دل آل شب که زرو آئین روز شده دود داع رشک دردل سهر جمهال افره ر نمهاد . و در آن سب قدر ماه در که مقدار نور شمعی و اعسار فروع چراعی نداشت از پردو روشنائی حراغال بدان مثابه اکتساب ادوار نمود که ارآل دحرهٔ دقی رورگار دا باید اندوحت و وام آفتاب تابال نیز از فاضل زلهٔ جاوید ادا دمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانیی

کشور خدای قلک چهارم یعنی نیر اعظم بعد از انقضای بسب و سه گهری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزا و حمل هجري بدولت محل حمل بحويل نموده آب و رنگي بر روي کار عالم آب و حاک آورد ـ سداء سال چهارم از سبن حلوس ابد قربن حدمو رمال حلیفهٔ روی زمین روید نوروزی نو معالمیان رسانده صعبف حالان گسسته آاید را توی دلی بخشید - و به درکب حسن سهد آنجصرت که ثمره عدل و احسال بل حاصيب سب حبر اسب ابناى زمانه بتازكى منظور نظر سهر پدرانهٔ آای علوی گسته قمه السیف مثل عام مصائب گیتی و ترکتار حوادث رورکار از زیر نیع بیدر بغطاعون و و ما حسته بارماندگان سبر محول طوارف لیل و نهار از مخمصهٔ بلای قحط و علا رسنند . و بیمن عنایت حوان سالار مايدة احسان حضرب رزاى يعني مهر مثير ابواب فتوحات آسماني بمفاتمح عنایب ربانی بر روی رمن و رسان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن حون گرسته چشمان قحط دکن از عطای دی منتهای البی سیر چشم نهل تمنا گذشند - چون گدارش مرادب عطایای عممه و عنایات عظیمهٔ ایزدی نه در درجه اسب که بار نفصیل برتابد ناچار خود را ازآن باز داشته بنگارش سحمل واقعات این ایام خیر فرجام سی پردازد *

دوم قروردی ماه عد عنی بیگ رسول دارای ایران شاه صقی همراه افضل خان و صادق حال كه حسب الامر اعلى به بديرة او شتافته بودند سمادت پذیر آستان نوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب نامة شاه صفى راكه عمده مضمون أن تهنيب جلوس همادون بود گذراببد . حضرت شاهد ألم ازو بركرفته بدستور اعظم افضل حان سيردند ـ بعد ازآل زیابی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر اظمهار معبب بود اللاع نمود ـ آنگاه موسلة اعمال درگاه در باب تعين وقب گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نعود با حسب الامر اقدس ششم قروادی ۱۰ قرار یافت _ و آل رسول قاعده دان ادب شیاس را بعنایت صوری از مرحمت دست حلعت و تاج قزلباشي و جيفة ماضع و حمجر سوضح گرانمایه سر افرازی بخشیده مرحمت دو حوال طلا و یک باندال مرصم و یک تقور پیانهٔ ررین سرپوش دار که بیست هرار روسه قیمت داشت پر از ارگحهٔ خاصه که سانر رسم معهود در ایام حشن ها و عبدها عنایت می فرماید صمیمهٔ آن مراسم عملمه شد . عبدالحق درادر افصل حال محاطب بامائب حال که در ضبی قرمان همایون نادشاهی بحبهب نقديم حدمت مهمائداري و همراهني عد على ايلجي ار دارالحلامه با پایی پت شناهنه و از آجا تا برهابیور بشابستگی بمام بمراسم ابن امر اقدام نموده صیافیهای تمایان بحا آورده بود از زمين موس آستان آسمان نشان بسشاني بحب را مروغ سعادت

ششم ساه ایلجئی مذکور حسب الامر سوغاب شاه را که ازآبجمله سه سوز اسپ عراقی راد صرصودک شمله نهاد و نفایس اسعهٔ ایران و نوادر سعف و بدای هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک رویه می شد بنظر انور در آورد و پنج اسپ عراقی و پانزده شتر بختی نر و ماده با پنج استر و اقعسهٔ آن دیار از خود و پنج اسب از باب بهد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید و چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جوا مر و مرصع آلات و زر بقد و فیلان تنوسد و سایر امتعهٔ نفیسه که قطب الملک مصحوب سنخ محیالدین رسول درگاه و وفاحان نامی کس حود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت و شیخ مدکور یک لک رویه حواهر و اجناس از جمله چهار لک روییه دادهٔ قطب الملک بر سبیل پیشکش از حانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعثی قلیج خان در الهآباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع عليهٔ خديو هف كشور رسيده بود كه ا[عبدل]ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوارکه در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار ار دست تطاول او بحان آمده اند - لا جرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فىنه و فساد در شريعت جهاندارې فرقى عين است حكم معلى صادر شد که قلیج خان بیدرگ اسمیصال آن ادرار مآل نماید . خان مذکور پافواج قاهره بتوزك و تنهية نمام راهبي شاء قلعة اول هرگانو نام قصبه راكه سه حصن حمين داشب و اكثر مردم كار آمدني عبدل با عيال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره تمود ـ و در همان گرمي از دو طرف بنابر آنکه مبنی بردو دروازه بود یورش کرده ـ مهادران متمهور از توپ و تفنگ متعصنان كم بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزيده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بپائین حصار رسائیدند ـ و حدانکه مخالفان بميانجئي شعلة توپ و تفنك و انواع آلات آتشبازى هنكامة مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورس باز دارند فایده نداد و سر گره ئي محاهدان ميدان دين درين ماده زياده شد ـ چندي پردلان کم هراس بغردبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدید و جمعی از متحصنان بای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداخته ـ چون اثری مترنب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند ـ و قليج خان آنرا نيز محاصره كرده در إندك مدتى بدستياري تائيد المهي و همراهي اقبال بادشاهي جبراً و قهراً دست برآن يافت - و مردم غنيم مغلوب و مُقهور بعصار سيومين كه از همه منيع تر بود قرار نمودند ـ و اولياى دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساحتند -وبهادران عدو بند کشور کشای در بارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بحا آورده بكيراگير مفتوح گردانيدند - درينحال مردم غنيم مخذول دست از

⁽¹⁾ ع [ايدال] منتخب اللباب _ حصه اول - صفحه سهم *

جان شسته بر سر ناموس با محکم ندودند و نتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیحا را آشکار کردند ـ و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند ، و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بهرصهٔ پیکار نمهادند . ۹ با هرار تن دیگر از مردان کر کار مردان كرده بدار البوار شتافتند - و ازينجانب نيز جمعي در اقامت وظايف جهاد دقایق جد و اجتهاد بطهور رسانده درجهٔ شهادت باصد. و جمیم مفسدان آن سر زسن و متمردان اطراف و تواسى از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پاکشتند ـ و قلعهای مستحکم را که از اساب قلعه داری پر بود خالی کردند واز عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند. و عبدل مدبر نیز از وطن خدد هزیمت اختیار تموده خود را بجنگل های دشوار كذار رسانيد - قليم خان وطن كاه آن سياه رو تباه راى را خراب كرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحه زد ـ و نتخانهای آن سر زمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخمه إتبها را سوخت ـ و اعلام معالم اسلام در آن معاید اصنام بر افراحته روی زمین آن کفر آباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت ـ و بحای بتخانها مساجد و معابد بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کرگشتهٔ اهل آن سر زمین نرسیده بود بمثاله بلند آوازه گردند که بمسامم کروبیان عالم بالا و صوامم ملاء اعلى رسد _ آنگاه همعنان ظهر و تصرت عنان انصراف را به الله آباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمائي كه در مقدسهٔ اين عنوان اشارهٔ احمالي بدان رفت فتح حصار استوار تنتم اسب باين كيميت كه حون سپهدار حال مدني مديد آن قلعه را محاصره نموده دقايق سعي و نلاش به نهايت درجات امكان رسانيد وقطعاً اثرى برآل سرانب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشيرو فنون تدبير از پيش نرفت درينجال كه كار بكار كشائي توفيق افتاد و استخلاص آن حصار در كار گر في بخت و چاره گرفي اقبال انحصار داشت قضارا حشم قلعه مجمعي از اعراب كه كشاد و بست بعضي از ابوات بدست ايشان بود و در نكاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراك مراتب و مناصب ديدهٔ طمع بر انعام و احسان بندكان دركاه والا دوخته درين باب باهم همداستان شدند و با مهردم سپهدار خان زبان يكي كردند و آن عمدهٔ دولت خواهان كه

پیوسته در پی دول خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهایی فرستاد که برهنموائی ایشان بعصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غربو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازبن قصه ناگهان آگهی یافته از حا رفته مدست و با زدن در آمدند - و لیکن چون حصار بحوزهٔ تصرف و حیز نسخم دلاوران کشورگیر در آمده بود و کار از چاره گرئی سعی و ندبیر گذشته ناچار از بیم سر بن باسیری در داده دستگیر شدند *

درهنوالا که حبر قوب شبر خان صوبه دارگجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهدهٔ او بود بهرحت خلعت و اضافهٔ هراری هزار سوار بر منصب اصلنی که چهارهزاری سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه دارئی بر منصب اصلنی که چهارهزاری سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه دارئی احمد آباد تعین بشه ۔ و حکومت اکبر آباد به صفدر خان و حراست علمه به مکرمت خان مقرر گشت ۔ بیست و بنجم اردی بهشت ماه المی راجه بیتهلداس به نگاهبانی قلعه رنتهنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رحصت شد ۔ و سبب این امتیاز آن بود که جون در چنگ خانجهان جانفشانی ها بکار آورده تازه بهایهٔ راجگی رسیده بود و آئین معمود راحپوبان آبست که هرچند شخصی بمرتبهٔ والا برسد نا علمهٔ بامور نداشته باشد بهایهٔ اعتبار نمی رسد ـ بنابرین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سیارئی او نموده بحراست قلعه رنتهنبور که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است سرافرز فرمودند *

ار جمله فتوحات معمودهٔ مذكور كه شرح آن موعود شد فتح قلعهٔ سونده اسب _ چگونگي اين قضيه آنكه سپهدار خان بعد از فتع قلعه تلتم حسب العكم اقدس همت به نسخبر آن برگماشته معيطش را نقطه وار مركز دايرهٔ احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملجارها قرار داده كار بر متحصنان بغايت تنگ ساخت _ و چون آثار عجر و انكسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پيوست سپهدار خان باو نوست كه عنقريب اين قلعه نيز بمامن اقبال كشور كشا بكشايش خواهد گرائيد _ بهتر آنست كه پش از فتح حصار عرض و ناموس خود برناد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلمان خويش را از مناصب و عزت حرمان نصيب نسازي _ سيدي جه ل قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و منل در نظر داشته و در صدد به انديشي و سعادت طلبي خود شده بمقام نسليم حصار در آمد

⁽۱) قریب به پنجاه کروه درست شمال و مشرق اورنگ آباد واقع است

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد ـ او بمحرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عبال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد ـ سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعب و قمل و اسب اختصاص داد ـ و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاری فرمود ـ و سیدی سرور دامادش را بحلعب و اسب و تجویز منصب هزاری و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشند ـ و روز دیگر داخل قلعه سده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده حالم از همه رهگذر جمع ساخت ـ و سر الحام سامان و ما بعتاح حالم از همه رهگذر جمع ساخت ـ و سر الحام سامان و ما بعتاح خویش خود در قلعه باز داشته خود مصفر و مصور عنان باز گشب معظرف نمود *

چم ردهم اردی سهت ساه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخناه همایون فال غرهٔ شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گتی نورد گردون برآمده بطریق یام و ددهٔ فتوحات می اندازه که درین ایام تازه رو نموده دو۱ اولدای دولت حاوید سوند رسانید و عدامی را بدوید قدوم این دو عد سعید سرشار خورسی و سغمی گردانمد - و بشارت غاله موکب ظفر فردن صاحبقران دوم علفلهٔ مدای قبههمهٔ شادی و نوای شادیانهٔ میارکبادی در گنبد سپهر نهم پیچید - در آنروز شاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر مض انوارش عيد عالم و توروز دويم است مائند خورشيد حهان افروز از سشرق حهروکهٔ درشن طلوع فرموده عالمی را از ساسن فور حفنور که نمونهٔ طهور تحلی طور آسب نمودار انوار وادی ایمن ساخت ـ و مراسم معهودة این فرحده روز بظهرر آورده آنگاه نقصد ادای نماز قرین دولت و سعادت قیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و قروع انوار طلعت انور ساحت مصلاً را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیهٔ جلال و حمال و زیور دولت و اقبال مزين و محليل ساخب - و بعد :ز فراغ وظلفهٔ مقررهٔ این روز سبارک در ه گام مراحعت نیز از دو سو خلایق حکوی و بازار ما مشاندن درم و دینار نصدف و نثار زر ریز گشتند ـ درین روز تحالب خان ولد شاهرح ميدرا را سخدمت فوجداري ملتان كه در آنولا جاگیر یدین الدوله بود از تغیر احمید بیک خان معتص و مرخص ساختىد *

از سوائح اودیسه که درینولا به ش اعلی رسید غلبهٔ باقر خان است بر سر لشكر تلنكانه و جرمانه كرفتن به سبب صدور حركت بي ادبانه اربشان چون خان مذکور ولایب کهیرا پاره و حصن حصین منصور گذه را از كماشتكان قطب الملك مستخلص ساخت چنانچه سابقاً كدارش يافت زمیداران آن نواحی فریب بیسب هزار نن فراهم آورده در مهدی پور نام موضعی بغایت منیم در دوازده کروهي کهیرا پازه خیره حشمی بل چیره دستى آغاز كردند باقر خان ديكر باره از كهيرا باره بانداز گوشمال ايسان برآمدة رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد ار طئي چند كروه حنكلي انبوه پیش آسا. که در آن سر زمین باعتمار دشواري و آبی بایاني مورد ضربالمثل بود - چنانچه قاصد نسیم نند رویل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبودی - و مسرع شعلهٔ سرکش زبویهٔ آن به کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافرازش سر باز زدی ـ بی نکلف فرط تراکم درحتان دی پایادش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحه البصر هف سهمر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک سراه بریدی - و وفورتشابک اغمان اشجار آن ببشهٔ دور و دراز در پایهٔ که پیک سبک پی نیزتگ یعنی اندیشهٔ نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا کرد سرکر نا محیط حرخ دوار در سي آرد خیال دخول در آن نبستي ـ محملًا بهادران سرابا تهور ازكار كرئ مفوذٌ عزيمت راسخ كه مويد منعاذ حكم همب دافد شده دود رفته رفته بدان حنگل در آمدند و آکثر دریده و بعضی جا سوخته راه در آمد بهدا نمودند - و افواج عنيم بيره كليم كه راه احتمال گذشتن ارآن محال محال گذار نمي دادنه و بآن پسب گرمي دای از سرحد الدارة خديس قرا بيس نهادتد جون باين طريق دحلدى أز ارباب جلادت مشاهده نمودند بيدست و پا شده فطع اميد از خود كردند ـ و از بيم توحه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه در آورده بودند و آدرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده همچ حا ثباب نه ورزیدنه و آنوا پیش رو داده در پس آن نح*تگ* پیش آمدند و آتس کین در افروخته هنگاسهٔ انداحتن بان و توب و نفنگ را گرم ساختند -و ازینجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعبه سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آنش مبى زدنه از ژالهٔ آتشين بدوى و آبىي پاياب آن ژرف خندن باكي نداشته خود را بی اما و محاما بهای آن دیوار بست چوبین رسانیدند. و مگردئی شعلهٔ سر افراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور بر آورده آن آتشی نهادان خاکسار را بهاد تیغ شعله آمیغ گردنند - جنائجه به کم نرفرستی خلفی می پایان ازآن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمهٔ شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی البوه هریس پذیر گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعهٔ قندهار دکن بکلید تائید این برگذیده ٔ عنابت ایزدیی

چوں نصيريخان قبل ازين حسب الامر اعلما يا موكب اقبال قامة قندهار را قبل نموده داد شرابط كشش و كوشش داده بود درينولا بمحض همراهنی اقبال بادشاعی یعنی تائدات المهی در بات فتح قلعه کاسات و مقصى المرام گشته بركام خاطر أيره زگشت - نفصيل آين قضيه آنكه در سال گذشته حال مدکور میک کروهبی قندهار رسنده با فوج عمان موج ارادهٔ نستخبر بدس نهاد همت ساغت - اول با سابر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راحه مهارت و حميع شدهای درگاه دانداز تركتاز قصمه كه پيوسهٔ قلعه دود همت كاركشا برنسته روى توحه ددآن سو تنهاد ـ و سرافرار حان ناسي سرگروه لشكر كومكئي آن حدود كه در میدان گاه میان ملمه و قصبه در پی پیکار شده آلات آسبازی بیش روی خود نصب نعوده بوده مجرد رسيدن موكب اقبال روبرو كشب - و صادق دامار یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعنی داشت و جمیع مروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و نفنگ و سایر ادوات و آلاب جنگ آراسته بود او نیز آمادهٔ مدافعه و مجادله شد ـ درینحال سهادران ناسوس حو از آن دریای آش که در پیش صف و از بالای هامه زبانه كش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه درميان صفوف حوردند .. و بباد حملة قلب شكن و صدمة باد پايان مرد افكن صرصر بنیاد در انداز ریشه کن در انگیخته آن تباه اندیشان را مانند اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان ساختند ـ و سمندر خان حاکم قصبه و سیدي سرور میر آخور

طویلهٔ اسهان مار گیر که بجهت سواری تقنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دویست تن بی سر شدند . و قصبه بحوزهٔ تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تاراج در آمد سوای آنچه سها هیان یفمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافواز خان با جمعی پریشان حال که آز زیر تیغ جسته بودند به تگاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوی نطام الملک پبوست - و نصیریخان سایر اسپران را بشکرانهٔ روزی شدن عطیهٔ فتح و فیروزي نصدی فرق فرقد سای خدیم زمان نامیده آزادي بخشید -أنكاه ما هتمام تمام همت بر اتمام كار بركماسه سرائجام لوازم قلعه كيري پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بحش لموده دربی سبه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیهٔ این کارها ساخته و کوچهٔ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرىفع و آماده كرده توپهها بوسيلهٔ حيلهٔ حرّ اثغال بفراز آنبها بر آوردند ـ و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان نوچهٔ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بسب کنار خندن بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالبی گذاشتند و سردم ملچار مذكور درآن مقام قايم شده قرار گرفتند _ چون در فضاى آن خندى كه چهل و هشت دراع بهنا دارد گند مقبرهٔ قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقهٔ تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افکنی و بان اندازي باعث بفرقة خاطر و شعل قلب دلاوران مي شدند - بنابرآن از المجار نصيريحان ته آن مقبره خالى نموده و آبرا بباروت انهاشته آبش در دادلد و از صدمهٔ آس بنیاد آن سا را بخاک وحود صد بن از آن مردم ساد فنا در دادند - و جمعی از سیاهبان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند ـ درینوقت رندوله و بهلول و جمیم اهل نفاق و شقایی از سردم نظام الملک و عادل خان باتفاق بكدگر خود را بكومك متحصنان رسانبه، بر سر ملجار نصيريخان ريختند - اهل قلعه نيز در صدد مدد ايشان شده ببكبار ساير آلات آتشبازی را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفاذ آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و سهادران دلاور مردانه بای ثباب و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجهٔ قدرت بدشمن مالی و عدو بندي بر کشاد - و باعتماد کار گری اقبال و اعتضاد دوات بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و تشهل

و باقي را مغلوب و متكوب ساخب - و عسكر طغر از ظهور اين فتح آسماني استظهار ديگر يافته زياده بر سابق در بي پيشرفت كار نساند *

چون شش نقب از جمله بست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید شمبریخان صلاح وب در آن دید که سه نقب را بهاروب انباشته باقی را از روی احسیاط موقوف دارند . انفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع الجامد خبر نزدیک رسیدل اعظم خان که حسب العکم اشرف بامداد آن شبهامت آنار متوجه شده بود اسید - خانمد کور سراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه با سر ملچار آورد . و حول در حضورش هر سه نقب را آتش دادند فضا را انش بکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کارگر افتاده دیوار شیر حاجمی را با نصف برج کلان انداخت -و جمعي ستاره سوخمه تيره روز ار آن فرقة تعرقه اندوز را نف باروت سوخته چندی دیگر را صدمهٔ افتادن دیوار پخاک برابزکرده ازین دو راه بعدم آباد راهی ساحت - درینحال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده ارادهٔ در آمدن نمودند - دروبیال بعقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروب را آتش زده الداحتند - مجملاً از دو پهر با هنگام تشستن آنتاب معركه زد و حورد قايم بوده هنگامهٔ گیر و دار از طرفین گرم بازار بود . چون آتش حسب المدعا كار كر نيفتاده ديوار را چنانچه بايد نياداخته بود و بي مبالغه متحصنال ير مردانه كوشيده حق ستيز و آوير بحا آوردند _ و آحر بسبب درميان آمدن ظلمت شب عرصه کاررار بقایمی از یکدگر ریخمه مودم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند . و بهادران در همان نزدیکی اقاس نموده دانباشش دیکر نقب ها در آمدند . متحصنان از روی قیا ب چکونکی حال استقبال را در آئینهٔ مشاهدهٔ احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزهٔ تصرف اولیای دولب در آید و همکی اسیر و دستگیر میشوند ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن ازکمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیلهٔ راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نموديد _ نصيريخان حسب المدعاي ايسان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد ـ او یا هف کس از اعیال آل حصار برآمده براجه ملاقات كرد وكليد قلعه تسليم نموده در فتح بر روى دولتخوا هان یل ابواب امن و امان بر روی روزگار حویش کشود .. رور دیگر با راجه

نصریخان را دیده ده قبل پیشکش بادشاهی گذرانید و از نوید سراحم بامتناهئی خلافت پناهی مستظهر و مستمال گشب بصریخان در همان روز داحل قلعهٔ مدکور که بیست و هفنم اردی پهشت بعد از چهار ماه و دوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده حصوصیاتش بنظر دقت نگر در اورد و جمله اساب فلعداری یکصد و شانرده توپ حورد و کلال که توپ عندی کلان و عنبری حورد او ملک صبط و تحلی از حمله آن نویهای باسی است بتصرف در آمد *

ار سوانح دولب جاوید اسما که درینولا بنابر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیمای اقبال از عالم غیب جمهره نما گشته علت انهدام بنبال دولب نظام الملك شد آنكه چون ارادهٔ ازلى باستيصال كائي او نعلى بدير كرديده بود لا جرم بدست خود اسباب عذاب و كال خود سهيا و آماده ساخته در نخريب بنياددول حويش كوسيد چنانچه وكيل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بناپر سوء ظن و بدگمائي رندانی ساخته بجای او معربخان را که از علامان بزرگ و معتبر او بود بسهه سالاري و اخلاص خان حبشي را بوكالت برداشته بود چون از مقربحان و اقرال او کاری بر نیامد درینولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود ـ بنابر اینمعنی مقرب خال ار نطام الملک نومید گشته در مقام بندگنی درگاه گیتی گهاه سده بوسیلهٔ رسل و رسایل از اعظم خان در واست امان تاسد سود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آميز بنام مقربحان عر صدور يافت .. بعد از ورود آن فرمان نوارس عنوان اعظم خان ماناجی دوریه ۲ را که از معتمدان نظام الملک و بیس دست مقربحان بود و با دوارده کس دیگر از حادب او يقصد مهم سازي آمده يحصور خود طلبيده قرمان جهان مطاع را نمود ـ مقربحان از تقریر او امیدوار مرحمت حدیو روزگار و دلنهاد بدگئی درگاه گیتی پاه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر آبا سایر

⁽۱) در منتخب اللباب این دو توپ باسماء غیری خورد عبری کان و عبری خورد چنانچه درین کان و عبری خورد بنانچه درین کتاب مذکورشد صحیح معلوم می شود منتخب اللباب حصه اول حفحه ۵۵۸*
(۲) در بادشاه نامه تاماچی و تاباچی مذکور شده حصد اول حفحه ۳۵۸

همرهان متوجه اردوی طعر قرین گردید .. اعظم خان سجهت صرید امید و تمهید مقدمات دلحوئی و تفقد خاطر او از راه اعرار و احترام جانبش در آمه مشتقت خان را با چندی از بندهای درگاه والا بامتقبال ارسالداشت و خود نیز از روی اردیاد مواد اسمالت تا کنار معمکر اقبال برسم استقبال شتافت و اورا معزز و مکرم از راه بصول خود آورده در تمهما مبائی اعترام و اکرام او کوشمه نخست او را به بسریف مللت و حنجر مرصع چها اسپ و دو قبل و یک لک روپیه از سرکار حامه شریده اسیاز بحشید انگاه به تسلیم منصب شش هراری شتی هرار دوار درورار فرموده صد دست خدمت و حد نشال و هداد اسپ بهمراهای او داد . و دو صد و چهل کی از ایشان را در حور هایه و مقدار بتجویر سناصب و انعام و مدد حرج نوازی قرمود *

درین اثنا رندوله سر اسکر عادلخان نایر متنصای وقب باعظمخان پیقام داد که چول مصلحت بلاد و عباد در میمی صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت اید قردن بادشاهی از راه حیر حواهی رعیت و سهاهمي در آمده از درگاه والا در خوا. عفو رلاب و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعها عادلخان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقهٔ ۱۱ دفایق فرسانبرداری نامرعی نكدارد مو علامت انتياد ما توة او اينكه بالعمل شيخ معين الدين ايلهى را که پیش ازین با پیشکس روانهٔ درگاه سموده تانیاً در بیدر بار داشنه بود روانه نماید . اعظم خال بعد از رسدل این پیمام حسب الضلاح دولتخواهان بجانب پرگهٔ اهالکمی و چیبکونه از توانع سیدر راهی سَدَکه تا رسیدن موسم برشکال آنحا افاه ی گزیده بمعتضای وقت عمل بماید . چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد حود باسته بدرگاه والا عرصداشت در باب فروگذاشت لغرشهای عادل خان که بنابر عدم اختار رو داده التماس نماید _ و اگر معامله صورت دیگر بر کند و ابنمعنی از روی تزویر و فریب باشد جرای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار ایشان گذارد ـ و بنامرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه کروهی منول

⁽١) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه این مقام پاسم جیت کوته مذکور شده به

سابی برکنار آب و نجره فرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچمان سوار ایستاده می بودند تا همکی اردو فرود سی آمد - و بعد ارآل از هر فوجی چند سردار بتویت یک کروه دور از معسكر رفنه مي نشتند نا مردم اردو كاه وهيمه بفراغب مي آوردند -درين منزل بير دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درين روز به تقدیم امور معهوده بعهدهٔ بهادرخان روهیله و شهباز خان و رشیدخان انصاري و يوسف خان باشكندي بود غنيم درين ايام كمتر خود نمائي مينمود لاجرم ازين راه خاطر جمع داشند و بنابرآن رعايت حزم و احتياط بج نیاورده نمام جمعیت همراه نیاورده بودند قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قصیهٔ ناگهانی سپیه نقضای اتفاقی رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهبائي عمله کمي نموده بچاره کري آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل امبال گردید - تبهین اینمهال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب افبال دهتي راكه سدكروهبي معسكر اقبال وانع بود باراده ناراج و تحصيل ما يحتاج دواب در قبل دائتند . و ا هل آن ده باستظهار كثرت عدد و عدت در پناه دیوار بسب نصبه نمقام ندافه و مقابله در آمده دست مجادله و مقابله برکشوده بودند - درینجال حبر به بهادر خان رسید که راجهونان در بارهٔ کشایش آن دیوار سد درو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند- ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتامت وبهمانها برسرفصبه رفته برودي دست برآن یانت ـ و حمکتان ناستها بهار یا دیگر در آن معموره در و ق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بحا آورده اکثر سهاهیان ایسال نیز از آنجا گرانبار روی نسوی اردو نهادند . بنابر این با ایشان معدودی چد که عدد ایشان بحار صدسوار نمی رسید ماندند ـ درین اثما افواج مخالفان که بفاصلهٔ ده کروه از اردو بوده بانداز ترکتاز فوجی ار سواران کار آمدنی حدا کرده پیشتر فرستاده بددند _ قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر نرستاده خود به نزدیک ده آمدند ـ بهادر خال و همراهان که بحسب عدد کمتر ار ایشان دودند نکمه بر کارگری اقبال می زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت كه در اكبر اوقاب بحكم كرامة كم من فئه قليله غلبت على فئة أثيره جمع ساختند ـ و بصولت شير و ببر و سرعت باد و ابر بر ايشان تاختند در حملهٔ اول آن بد اندیشان را از یکد گر پربشان ساختند _ و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادرخان و سهادرانرا سمت فوج کان کشیدند . و چون همكى لشكر غنيم مثل رندونه خان و سرافراز حان و مهلول و ساير و سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع برحقینت حال بافته اینممنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با بنج شش مزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه بيش كرفته را هي شده مودند اتفاقا درينومت رسيمه اطراف ايشال را الحاطة نمودند _ وجون دلاوران عرصة ساحب كار بر خود از عرصة كاررار تنگ در دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ایرو به نرخاش جوثنی وکین کشائی در آمدند _ بنابر آنکه بسبب تکئی مصاکار از نیره و تیر پیش نمی رفت دّست از کمان کشی کشنده و از سنآن گذاری سر پنجه کونه ساختهٔ کوتاه سلاح پیکار دسمن گرفتند ـ و پاین روس باعدا آمیخته به شمشپر و خنجر و جمدهر در یکد گر آویختند ـ مجملاً آن شیر مردان که هر یک یکه سوار عرصهٔ مردسی و یکه باز معرکهٔ مرد افکنی بود بمقتضای مقام بیاده درعوصة بيكار رخ كارى بروزكار نمودند كه داسان رستم دسان درجنك يازده رخ و قصهٔ سام سوار از صفحهٔ روزگار سعو شد . وآخرکار شمیاز خال با پسر نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - برادران رشید خان و خویشانش كارزار نمايان كرده عاقب بكار آمدند . و رشيد خان رخمى از عرصهٔ بیکار بر آمده بیخونشتن خود را باردو رسانید و بهادر خان و پوسف خان که زخم های میکر برداشته بودند چندان بردد و بلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتاداله ، قریب شصت تن از برادرال خویشال نزدیک بهادر خان وغیره در جانبازی تقصیر نه کرده گوی سمادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بعرون بردند . و جمعی کثیر زحمی گشته جراحب های کاری برداشتند .. و چون اعظم خان ازین قصیهٔ انفامی خبر یافت عنان بشتاب دانه متوجه رزمگاه شد ـ و افواج غنیم بعد از علبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمي بدست آورده بودند آنرا غنیمتی شمرده از بیم اعظم خال سر حود گرفته بسرعت تمام گریزال شدید . و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب باوردگاه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن حالي ديد پس از تكاپوى بسيار اثرى از غنيم نياف ناچار بمعاودت نموده عنان انصراف به معسكر اقبال برتاف و روز ديكر ازآن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنهٔ بهالکی و چیب کوبه

متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از معالفان یافته تدارک آن جرات نماید _ بنابر آنکه در آن اطراف از قرط ویرانی نشانی از آذوقهٔ سهاه و علیی دواب نایاب بود و نا محال دور دست غله و کاه بدست نمی آمد بقصه قصبهٔ کلویره که آبادانئی تمام داشت راهی شد _ معموری آن معموره بمرتبهٔ بود که با آنکه پیشتر از رسبدن لشکرظفر اثر افواج غنیم در آنعا رسیده بقدر احتباج غله برداشته از پیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگاه لسکری را بسند باشد _ چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن وندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سهاهیان بوالفضول آتش زده سوخسد _ و از آنجا روانه شده در موسع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاد و غلهٔ فراوان دارد منزل اقامت درشکال

از جمله عنایات بیفایات حضرت بادشاهی ظل البهی که درینولا پرتو به نردیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر حورشید انور به هفت کشور دویده بعشش و بحشایش سکندر دوبانیست که از کوباه نظریهای اندیشه نباه سابقاً خویشئی نزدیک خان جهان را منظور داشته و ار سعادت جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعی ازآن وجیه تر نمی باشد شفاعت آورد لاچرم حضرت ظل البهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رمم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ بی حساب او که جز مغفرت تابعی منحو آن نمی بواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی در سلک بدهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسیی القاب ممتاز زمان و مریم دوران بآهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

سهشتی است گیتی دسی دلهسند * ولی کاستانیست در خار بنسد بعجز خار معنت که در دل خلید * کلی عیش زین بوستان کس نه چبد

چون مشیب آلهی بسرانجام مصالح کار خانه عالم و انتظام دارالعلافه آدم بعلی پذیرف محکمت کاملهٔ ربانی اقتصای آن نمود که جمعی در هر روزگاری ار نهانخانهٔ عدم به ا [قصر] ع وجود شتافته با وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شودد بس ازآن زمرهٔ میکر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دسور بی توقف ارین عاردت سرا رحت هستی بر بندند به سخردمند سعادت یار آنست که درین پیعوبهٔ ناپائدار پای بر بندند به شخردمند سعادت یار آنست که درین پیعوبهٔ ناپائدار پای ثبات و قرار بیفشارد و فرشته سرست آنکه این دیو لاح را وطنگاه اصلی به پندارد میزرا که سر منزل حسن عاقب و دار الامان عاقب ماوای دیگر است و امن آبد روح و راحت جای دیگر می لاجرم نعمنش پایدار نیست و راحتش بر قرار مه درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورسید در معرض سرایت آف فنا و زوال اند و سر با سر اعیان وجود را آسیب در معرض سرایت آف فنا و زوال اند و سر با سر اعیان وجود را آسیب امای دین الکمال عدم در دنبال *

کسی کم درین دار دارد بیاد * که بیش از دسی بود خندان و شاد شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادی همین یکدم است چر یلبل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست

ازینچاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نهاید - لذتش ازآن رهین اندوه و الم است و سور و سرورش ازآن آمیخه بهزار گونه محنت و عم .. که سهرچه علاقهٔ حاطر آدمی راد بیشر فنا و زوال پیشر بدان تعلق بدیرد - و بد آنچه مادهٔ دل بستگئی انسان زیاده تر بود راه بزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثهٔ ملالت رای و واقعهٔ کدورت افزای نوات قدسی القات ملکهٔ حمیده صفات ویهٔ وافی برکات مریم زمان رابعهٔ دوران معتاز محل بیگم است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بیکام و مقاصد حسب المرام خواهان شده - و گردش چرج دوار بر طبی آرزوی خاطر و وفی مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی

بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور .. روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغم ساخب و كوه الم و اندوه به قبله روزگار پيش آمد - و غبار کلف و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانهٔ خاطر که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت ـ و کیفیب این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهار شنبه هفدم ذي قعده سنه هزار و چهل هجري بيست و ششم خورداد انفاق افتاد آنکه چون هنگام وموع واقعهٔ معمهود که با گریر مفتضای بشری هشت در رسیده بود سابر نزدیک سدس وقت وضع حمل از روز سه سنبه تا نیمه شب جهار شنبه عسر ولادت كشده بمجرد تولد صبيه برآل بانوى حجسته سرشب بغير يافيه ضعف بمتربة كمال استبلا يافت ـ و رفيه رفته آثار رحلت بميان آمده في الحال بوساطت بادشاهزاده جمهان و جمهانيان بناه بيكم صاحب در خواه نشریف اعلیه صرب نمود . آنحصرت بمجرد استماع این خبر ملالب اثر بی اختیار ار جا در آسده به کمال اضطراب و بینابی بالین همدم و همزار ديرينة خود رسيده از ديدار آخرين و ملافات والهسين دحيرة مدت دوری اندوخته . و آن ملکهٔ والا نزاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مواسم وصیب و وداع پجا آورده نا دم آخر در خواه مهربانی و عنايب در حق شاهزادها و مراعات جانب والدين حود نمود . و سه كهري از شب مذكور باقى مانده دعوب داعي ارجعي بكوش تسليم و رضا نيوشيده برحمت حق پيوست ـ و در روصهٔ دارالسلام با مقصورات في الحمام بخرام آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسئد گزینان حرم سرای خلاف به س اسم معزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند .. و بنوحهٔ جان گدار و مویهٔ غم پرداز کلفت افزا و ملالب پیرای عالم کشته عشرب كدة كيتي را مصيبت كدة غم و الم ساختند - و فتور كلمي و خلل عظیم به جمعیت خاطر اقدس راه یافته چند روز از برداخت شغل خطیر خلاف باز داشت - و غبار کدورب و کلعت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریاب نو آئین و مجلس آرائبی به جشن عیدین و وزن وغیره اصلا محظوظ نبوده بی احتیار اشک ار چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن عمکسار غبار كدورب بهم رسيده ابواب عيس ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعش

آن عصمت قباب در باغ زین آباد آلروی آب امانت پخاک سهرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن برب مقدسه ریختند و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که عر شب جمعه بهمین دستور بریارت حظیرهٔ آن خاتون والا مربئت نشریف می برده باشند *

بی شایئه تکاف از وقوع این واقعهٔ الم اندوز ککیب و آرام ارآن سرمایهٔ آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداحت که آثار تاسف و تحسر آمحصرت در جهائیال اثر کرده و بی طاقتی و بی تائی آن باعث تمکمن کون و مکان زسین و زمان را از جا در اورده بعموم قلسیان نیز سرایب معود و دخرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتی و بیقراری قدر جوی هایداری نکرد .

* ابات *

غـم بادشاهان غـم كشوريست * بهر تن جداگانه آلـرا سريست جهان را بريج آورد رنج شـاه * بگبتي كنــد رور روئن سياه يكي كالبــد دان جهـان سر سر * كه دارد درو تاجــور مكـم سر چو ار رنج پا تن دگرگون شود * نگــه كن كه ار درد سر چون شود

بی ممالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار داین مرسه در تقدیم مراسم نعزیت و سوگ نکوشیده باشد که از آحضرت در پاس حمیع آداب مادم آل حسیه عزیزه مرادب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از داریخ رحلت آل بالوی والا مقدار دست از نمامی مستلذات نفسانی باز داشد در شبانرور یک نفس از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام دعریت روز مذکور عمی الخصوص در ادام طوی و جشن و عیدها وغیره حون دولت خانهٔ معلیل نینت آرایش یافته جای آن غمگسار خالی منظر سارک در دی آمد دی اختسار دیدهٔ مبارک اشکبار شده چندین دی تادی و می طاقبی می نموددد که اهل

⁽١) آب تبتيي مراد است بادشاه نامه - حلد أول -حصه اول ـ صفحه ٣٨٠٠

عِلم و حاضران وقت از مشاهده این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاري آغار می نهادند . و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی که باوجود او میخواسم اکنون می او سب افزایش کلف و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمی آید . و کثرت آلام جدائی در ماطن کارگر شده از مشاهدهٔ مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرب جز وحشت و کربت نتیجهٔ دیگر مرتب وقت نمبی گردد- چنانجه سالهای دراز در هرساه ذي قعده مائند صبح لباس كافوري احتيار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقی نمی گذاشتند ـ و از حاضران مجلس نیر کسی را قدرت آن نبود كه حلاق متأبعت آنحضرت نموده تن للباس دلكر دهد ـ الحق حای آن داشت که در ماتم آن صاحبهٔ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه موتوع آید ـ و رابطهٔ ائس و الف که بحسب تعارف و تناسب عهد السب حوادث وثاق آن دست بهم داده درین عالم ناعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته بأ ديكر ازواج مثل صبية صفية مظفر حسان ميرزا صفوي و كريمة شاهنوازخان خاف خانخانان چنین درمیان نبود که این سایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیمهٔ دلبستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقب در صدد دلجوئی و خوشنودئی آمحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاري و نهايت پرستاري ىجا مي آورد ـ و در شادي و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقهٔ از دقایق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمی کرد ـ و معهدا از خدیو روزگار چمارده نویت متکفل حمل با امانت گشته آزآنجمله جهار پسر و سه دختر انحمن آرای خلد برین و مم نشمن حور عين آمده- و چمار يسر و سه دختر كه هف اختر سيمر اقبال اند و هر هف جمال شاهد جاه و حلال نا روز قامت زينت ديباچة روزگار هفته و ماه و سال حواهند بود .. نخستین ثمرهٔ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جمهان آرابیگم صاحب دوم فرخنده اختر سهمر كامراني شايسته كوهر درج جهانباني والا فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد داراً شكوه - سوم زيور افسر دوات و اقبال زينب انحمن عز و جلال طغرای منشور ایداع شاه سجاع - چهارم ثمرهٔ شجرهٔ دوات درج كرانماية عصمت روشن آرا بيكم - بنجم سيومبن ركن ركين خلافت اختر اوج عزت و کراست منطور نظر سعود گردون صاحب بعد همایون و قر

فریدون بادشاهزادهٔ کامل النصاب تام النصیب سلطان بجد اورنگ زیب ششم تازه کل کلشن آدم نقش مراد جنهان مراد بخش عالم مفتم آخرین نتیجهٔ مهد علیا گوهر آرا بیگم ما اسادکه تا جنهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینب روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد*

در آنوقت که این حادثهٔ عالم سوز وقوع دافت از سن شریف آن خفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار داه و چهار روز قمری سهری گشته بود ـ ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک سوافق بیست و هشتم فروردی ساه و در سن سبست سالکی مشرف اردواج این زبور بخت تاج و تعف تشریف سعادت بافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسهٔ ایوان سلطنت و شمع انجمن حلاف درده - ناریخ ارتحال آن بادوی روزگار می دان موافق حق و حساب چنین یافته *

جای ممتار محل جنب ماد

چون مدت سش ماه ازین فضیهٔ عم اندوز منقصی گشت بادشاهراده محمد سجاع بحهب رسائيدن نعش اقدس آن ملكة قدسي خصال به دارالخلافة اكبر آباد مقرر شده ورير حان دپريي بنده معتمد دركاه والا و زندهٔ نسوان سنبي خانم كه خدمت وكالن و پمشدستي آن حميده خصال دائب بهمراهي محقة بحفوظة مغفرت ذابتناهي مباهات الدوختند ـ و همه راه باطعام و انعام هوا بهرداخته بعد از رسیدن آکمرآباد در سر زمين سهشت آئين واقع جنوب روية دارالخلافه مشرف سر درياى حون که متعلق براجه مان سنگهه بود و در عرض حضرت خلافت مرتب منزلی عالى بنا تر از منزل مذكور براجه حى سنگهه بسره اش براى تحصيل آن داده بودند بخاک سپردند ـ و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نبهادند که نظر نامحرم ابر حرم مرقد آن محتحلهٔ حلباب عصمت نبغتد - آنگاه در آن سرزمین فی آئس آسمان اساس روضهٔ عالمی منیان که ممتانب رفعب و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته در دورش داغی دلنشین فردوس نشان ترتبب دادند - و در یک حانبی مسجدی رفیع سیاد و جانب دیگر قرینهٔ آن مهماسخانهٔ عالمي قصا و اطرافش ححرها و ایوانهای دلكشا و پيش دروازهٔ اش چندين چوك نو آئين و سراهاى قرح افزاكه به فسحت ساحب و ندرت هيئت بر روى زمين مثل و قرين ندارد بنياد پذيرفته در مدت بيست سال تمام آن عمارت كه بنيادش زمين را طبقه ابست هشتمين و كلاهش آسمان را طارم دهمين بصرف پنجاه لك روپيه باتمام رسيده به نهايب بلندني قدر و منزلب و ارجمندني زيب و زينت آبروى كهن طارم چرخ كبور گرديد - حضرت ظل سبحاني تمامي متروكات آن مفهوره مرحومه را كه از اشرمي و زيور و جواهر وغيره از يك كرور روپيه زياده بود نصف به بيگم صاحب و نصف به شاهزادهاى ديگر مرحمت قرمودند و چهار لك روپيه نصف نقد و نصف چاگير بر ساليانه مقرره آن تقدس قاب كه سابق شن لك روپيه بود افزوده ساير مهمات دولت كه به مهد عليا مقرر بود باين صاحبه زمان مفوض گسته ديواني و مير ساماني مهد عليا مقرر بود باين صاحبه زمان مفوض گسته ديواني و مير ساماني مهد عليا مقرر بود باين صاحبه زمان مغوض گسته ديواني و مير ساماني مهد عيا مقرد بود باين صاحبه زمان مغوض گسته ديواني و مير ساماني مهد عيا مقرد بود باين صاحبه زمان مغوض گسته ديواني و مير ساماني مهد عيا مقرد بود باين صاحبه زمان مغوض گسته ديواني به ستي خانم مقرد مير داني بستي خانم مقرد مير دانه به بيش دستي و سرانجام خدمت محل بدستور سابن بستي خانم مقرد گرديد *

مقرب خان د کنمی که بسیارکار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانهٔ نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادب منشی بندگئی درگاه اختیار نموذه از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیسب و تیم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز کشب و پانصد سهر بر سبیل نذرگذارانیده بمرحمت خلعت و حمدهر و سمشير با بردلة مرصع و اسپ تبحاق و انعام حمل هزار روپیه نوازش یافت و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالاگهات متوجه شده بود مملازمت فایزگشته هزارسهر و هزار رویسه برسم ندر گذرائید و خدمات پسندیدهٔ او خصوص فتح قلعه دهارور و ناخب بر سر خانجهان و شکست او که سرمایهٔ آوارگی آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین کشت ـ آنگاه مرشد حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه آند براه آرشاد در آمده خان مذکور را آز لغیشی چند بی روش که ارو سر زده بود و از راه تدبیر و طریق کنگاش دور بود آگاه ساختند - ار حمله محاصرهٔ حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقهٔ سهاه و فقدان علف دواب .. و هم چنین ترکتاز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشكال كه در حقيقت عن انحراف بود از شاهزاده نمايان تدبير درست ـ چه باوجود مقتضای وقت و فصل ما انقضای موسم بارش حال نیز مقتصلی

اقامت در موضعی بود که دربایست سپاه آنجا فراوان یافته شود . اعظم خان به ماهنجاری حرکب خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریتی خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهی خواست *

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهی بعون آلهی امری که ثمرهٔ آن فهر به بخواهان دولب جاودان بود بطهور آمد چنانچه در صمن عرفداشت سپهدار خان بوضوح بیوست که چون نظام الملک از روی نادانی و به کنکشی فتح خان بسر عثیر حبشی را که مدنی محبوس داشت از قبه برآورد بنحویکه سبن ذکریافت آن بدرگ بنایر آنکه میداست که نظام الملک از راه اضطرار اورا نجاب داده بعد از رفع ضروریات بار زندانی خواهد ساحت . لاجرم از روی پیشدستی بی نظام را گرفه در مطمورهٔ زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت و ظهور این لطیفهٔ غیبی بنادر آن بود که خضرت صاحب قرآن ثانی ناهنجاری و بی روسئی او را بروزگار که از دستیاران این دولت بایدار بل از پیشکاران این کار حانهٔ سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از باداش دهی و انتمام کشی او به دبترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید . لاجرم باغرای رورگار دشمن دیرینه وجه سزای کردار نابکار خود بیاید .. لاجرم باغرای رورگار دشمن دیرینه وجه سزای کردار نابکار خود بیاید .. لاجرم باغرای رورگار دشمن دیرینه بی خود زد و به نروی سعئی خویش گماشته همانا بدست خود نیشه بر

پنجم شهریوه منزل یمین الدوله آصف خان که نعلب عروض عارضهٔ جسمانی صاحب فراش نود از فروغ انواز قدوم آفتاب اوح خلاف غیرت منازل قسر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی انداره شده از ویض قدوم آن عسمل دم سیحا نفس سفای کای یافته سرمایهٔ صحب ایدی بدان اندوخت *

از سوانح این اوقاب که در اشکر حواحه انوالحسن اتفای افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چونخواجه مدکور بعد از دیج قندهار پاترشیخ مالو برای بسر آمدن سوسم پرشکال پسندیده در دامن کوهی بر کفار رود حانهٔ بفایت کم آب فرود آمد - قصا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دوگهری گذشته آب رود طفیان عظیم گرف و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بفایت تند و تیز فرود آمد و از دو راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود ار دو سوی درمیان گرف - و سر تا سر سردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت

نارس سجاب نه روی مقر و نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی به و بی جا شدند ـ حنانچه حواجه و اکنر سپاهیان در اسپهای می زین سوار شده بپايمردئي شناورئي بادپايان از مملكهٔ مملكهٔ آن سيلاب بي بايال جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سهاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند ـ و اموال و اسباب بسیار و حار پایان سی شمار از ا.ت و شتر و امثال آن بلف د _ حنانچه از سرکار خواحه هفت هرار اشرقی و ده هزار روپید و محموع کارخانحاب ۱، توشکحانه و مورخانه و قراسحانه و امثال آنوا آب برده با تمردم دیگر مه رسد بعد از رقع طغمان چندانکه در . ل آن جوثبار لوازم جست و جو بحا آوردند که شاید ار آنحمله چبری بدست افید سودی نداد و پشیری بحنگ پژوهندگال نمعتاد - اگرچه در درحوردن بدان اقود حمعی تهمت رده و بهتان آلود . دند لیکن داسدهٔ انهان و آشکار و مرسل ریاح و منزل باران دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشب بدسب باد دستی حند افتاد یا خاک ادانت دار عالم سایر گنج خانها آنها را نمز در زیر دامان پنهان ساحته با ببدا سدن صاحبس دیانت بکار برد . و همدرین تاریخ مرحمت خان بخستى احديان كه ابراهم بام داشت و الله خان معموري در لاهور در لباس مقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند . و راو سور بهوراته نیر بدین دستور از مایم سرای دهر منا گرای گشته بسوی مصر حویش باز گست و همدرین ناریخ از وقایع صوبه اودیسه معرض عرض در آمد که دو همسائکئی خانهٔ سید پرورش خان بازهه انباری بر باروب واقع بود و آنشی از عیب بدان رسیده از عالم سایر آف های ردرگار که مأحد الجار بالحار صفات اوست سرایت دد سیمن آن سید مرحوم تعوده او دا دوزاده بن ار همنسینان بایش همسایکی آن انبار سانه سوخت . هفتم ماه مجد على مك ايابجى را بهمايت حلعب فاحره و يك رنجير قبل با حوصة سيمس و العام سصب هزار روبيه نقد توازش قرموده معزز و مكرم رخصب دار العلاقة أكبر آباد نمودند وخلعب و پنجهرار روپيه نقد به ید نمی تحویلدار اسباب سوغاب مرحمت قرمود، تورید عرب را حكم سد كه نا اكبر آباد همراهي گزيند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ رمیع الاول سنه هزار و حهل هجري انجمن وزن اقدس قمري سال چهل و دوم از عمر امد مقرون

به فرخبی و خعستگی آذین سهم هشتمن و نزئین مردوس برین پذیرف .. و سایر مراسم و لوارم این رور که درین درم مسعود معمود اسب از وال آخضرت با سایر اجناس نقود و وطایف مفرره و آئین عیش و عسرت و داد و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به مهترین وجه صورت بست ـ درين ايام ١٠واح حر مواج مرحم ادشاهي كه هوسته مانيد درياى رحمت ناسماهيي در جوش اللب و قبض سرشارش که موج طوفان در اوج می زند چمانجه دره تا حورسه و ما، با ۱۰هی را فرو گرفید بساحت ساحل امیدوارئی تصدریجان رسده ماهی مراحب كه الدركن نسال كمال عظمت مكانب و ابعث مكاسب و واليال ولابت سد کور کسی ۱۰ که سایان رعایت نمایان دانند داین سرنبه سی رساسد مرحمت سد مدرین روز سعید خال مصوبه داری کائل از بغیر اشکر حال سعادت اتدور سامه متصبس از اصل و اصافه حنهار هراری دات ، چهار هرار سوار قرار یافته به و شمشیر سال نصایت حلحت و نماره و منصب سه هراري دات و سوار سر افراز گذشته بجای سعید خان بهایه دار در دو بنگس سد -و لشكر خان مذكور با آبكه پيري او را سحب درياضه لحتى به سستي عقیده و نسبب رفض متهم بود بنادرین معنی ارین منصب معزول شد -و چون حبر آن جمهان شدن راو رس که از بندهای عمده و شایستهٔ درگاه كيتي پناه بود بمسامع والا رسيد سترسال نبيره اش را جانسين او نموده بخطاب راو و مسمب سه هزادی دو هرا سوار و مرحم جاگیر در وطن که بوندی و پرگناب آن حدود باشد سر افراری بخشیدند ـ و مادهو سنگهه پسر راو رتن را به منصب دو هزاری ذاب و هرار و با صد سوار از اصل و اضافه سر بلند گردانبدند ـ دربن مقام سابر نفریب مذکور اسم ستر سال بايراد امرى چند بديع كه از گوپي مامهه بدر او باوحود حوردي چشه و احتصار بنیه سر منی زد سحن را رتکبی می ساند ـ از چمله آنکه حود را درمیان دو شاخ درحت که هر کدام به سطیری سدون شامیانهای باسد جا سی داد و پشت بر شاخی داده و پاینها بر شاخ دیگر نهاده بالدک روری از یکد گر جدا میساخت ـ و شاخ آعوان هدوستان را که معایب استوار و صحيم سي باشد چنانچه نيرو مندان عطم هيكل و نناوران سطير پنجه قوي مارو نشسته گلهٔ او را درسیال دو ران گرفته بزور ممام می سکستند او بر پا ایسناده بدست می شکست - و در چابکي و جلدې و بيزي

و سبک خیزی بدان مثابه دود که هر دو با را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرف *

از سوائح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان بسر عنبر است بدربار سیمر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشي نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که اين فدوي غلام بنابر هوا خواهي بندكان حضرت خلاف پناهي بي نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شام همه جا در مقام اظمار نغي و طغيان بود بدست آورده در زبدان ياداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر برتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبههٔ بندگی را بتمغای داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد . و این کمترین نیز هلال وار تا زنده باشد بنده بوده در ممام اقامت بندگی سراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سر افكندگي بجا آورده از ته دل كمرعبوديب بر سیان خواهد بسب - و بقدر دسترس سر پنجهٔ سعی و کوشش در دولتخواهي و هدراهئي هوا خواهان بدفع بدسگالان دولتّ ابد پايانّ خواهد كشود ـ و چون از موقف خلافت فرمان جبهان مطاع مشتمل بر استظمار عنایت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن وأجب الدفع راكه عقلاً و شرعاً واجب مي دانست از مرضي آلحضرب انكاشته همت بر امر آن مبهم كذاشت و يلا توقف بهانه دست برد اجل طبيعي را دسب بيع ساخته آن گران حان حفف العقل را خفه ساخت . و پسر ده ساله او را که حسین نام دانت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جميع عمدهاى درخانه او را از ميان برداشب -مثل خواصخان که نظام الملک جای فتح خان باو داده بود و شیخ عبدالله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خایفه قلعددار سابق دولت آباد و سادات خان و سیدی بلال مخاطب به شمشیر خان و اعتماد راو و دیانت راو که معتمد او بودند -چون این گروه را آنحهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر ان نزدیکان او را زندانی نموده ار سایر مواد جمیعت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتئی تمام از آن ناسهاس ناحق شناس سر زده بود بدریا و سهیر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان

مرضی طبع مبارک نبود باوحود کمال اقتدار براستیمال او از تقصیرش در گذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند بنابر آنکه بی سعی امر آنعصرت بدسکال دولت ابد انصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند و فرمان قضا سان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیر کاه باز فراهم آمده بیحا در دست او بود طلب فرمودند و بوساطت قرستادهٔ او پیغام دادید که هرگاه اشیای سد کوره با پسر حود بدرگاه والا ارسال دارد ملتمسات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد بیوست و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستادهٔ او بیوست به و یک راس اسی عراقی صرصر بک مزین به زین زر دوز و اسی راهوار صبا رفتار از راه سرافرازی او رسال داشتند *

باعث ارسال يمين الدوله آصف خان به سرداری عساكر قساهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقب بعین مو کب اقبال بجهد، تنسه و نادیب نظام الملک عادلیخال باو دم موافقت زده قلمهٔ شولاپور ازو گرفته انواب مصالعه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین را طریقهٔ بیروشنی و سراه روی فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او می کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آل گردن کش سرتاب درینولا حند سردار معظم با غیل و حشمی عظیم بسرداری سهه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و نادیب اهل آن دیار تعین نمودند و بنابر رسم دیرینهٔ این کشور که در مبادی احتیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجات جنوب رویه پود لا جرم حضرت جهانبانی از تخت روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پری پیکر و فیل و چارقب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پری پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با براق نقره و پوشش مخمل زریفت و ماده قیل

دیگر بدازگی ارجمندی و سر بلندی سخشیده ـ و مرحمت یک منزل اتهه را ضميمة آل مراجم عميمه فرسوده مرخص آل صوب ساخستد و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعمن پذیرنتند .. اعظم خان و راجه كع سنكه و سيد خان جمهان بارهه و شايسته خال خلف آصف حال و خال زمان ولد منهاس خان و راجه حي سنگهه و معتمد خان و سردار حان و الله ويردى خان و راجه بهار سنگهه و مر عمد الهادي باصالتحان و جمعى ديگر از ارباب مناصب والا ـ و از جمله دكنيان یاقوت خان و حداوند خان و اوداجبرم و کهملوجی بهونسله و مهادرهی و امثال ایشان- و هر یک از امرا و مرداران در حور مرببه قدر و مهدار با واغ عنایات نامتناهی حصرت ظل الهی از خلعت و جنحر و سمشمر و است و قبل و العام بقد که صبی مقام مفتصبی به انفصیل مرادب آل نیست اعزار و اکرام یاصد ـ و هرار سوار از احدیان تیر انداز با هزار سوار بندوقچی و جهار هزار پیاده مندوتیجی نیر ماراسهای نوپ و نسلان با صرب زنسها که آنرا در هندي هتنال خوانند ار دربار بهم راهئي اين فوج متعين شدند . و فرمان شد كه چون سپه سالار اعظم سالا گهت رسد خواحه ابوالحسن و راجه ججهار سنگهه بندیله و سادر همراهان و هم چنبن عبد الله خان بهادر فمروز حمك با كومكمان خويش و نصيريخان و راجه مهارب و جميع اشكر كومكئي ىلنگانه بيدرنگ به قوج اعظم بيوندند - و آن سرور هم در حضور انور تورک و ترتیب افواح لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایال که دستور العمل اعيان سلاطين در جميع احيان شايد برين موجب ، ترر ورمودند. که یاقوب خان با جمیع دکنیان و نصبریخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطريق منقلا پيوسته عنان برعنان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعهٔ لشکر تصرت اثر می باشند سس پش راهی شوند - اگرچه بحسب ظاهر سردارئی نوج طلبعهٔ مذکور نامزد یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفن اند به هیچ وحه در خور اعتماد نستند لاجرم ستتضاى احتاط و حزم عاقب سن دورانديش ىاطنا امر و نهئى اين فوج عمده معهده تكفل و تعهد نصيريخان قرار ياقت و قول بوجود نمكن آمود يمين الدوله متانت و شكوه كوه بذيرفت -و معتمد خان که بخشی گرئی کل افواح بدو تفویض داشت با جمعی دیگر از منصداران همراه فوج قول مقرر گردید- و راجه گج سنگهه و راجه بهمارسنگهه بندیده با گروهی انبوه از راجهوبان و هم چنین اصالب خان با پایصد سوار تفنگچی بهراول مخصوص گشند - و فوج درانغار بسرداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگهه و راو دودا و کشن سنگهه بهدوریه وحمدی کثیر از اصحاب مناصب عالیه تعیی بافت - و خواجه ابو الحسن به حان رمان و ظفر حان و جمعی دیگر از منصداران نکار فرمائی و وج حرانغار نامزد کردیده اهتمام این فشون در عهدهٔ او شد - و سید خان جهان با گروهی بم شکوه پر دل کارطلب از ساداب بارهه و امروهه در التمش معی گردید عبدالشخان بهادر فرور جنگ و رشید حان انصاری و راحه ، ور افرون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران تفتکچی طرح دست راست مقر، شدند و شایسته خان و راحه جی سنگهه و حماعتی از منصداران طرح دست و سایسته خان و راحه جبهار سنگهه بندیله با پایصد سوار احدی چنداول - نالحمله و سور و صون الهی و اقبال روز ادری حصرت طل الهی با سرعت سیلاب مون و صون الهی و اقبال روز ادری حصرت طل الهی با سرعت سیلاب سردر نشیب بالا کهان روان ساند *

مون سهرمه ریاثر اوزک سود ادر تراب عفران آب سهد علما ای دور در دار حلوس همانون که یمن الدوله از لاهور رسده قبض سعادت حصوا دریافت سایر الهماس آن مهمین انو بلست دستوه اعصم داد د و در بویت اول که سرداری بالا گهات بعین یافت آن مهر ابور را بمسله آرای حرم حلافت سبرده عد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو بقونص یافت دریتولا که آن عمله امرای دیشان بسرداری بالا گهات متعین سی یکرور قبل از رحصت آن خاتم اسم اعظم و بگین سمادت حم را بعد سد حصرت سایمان زمان آورد و بندگان حضرت آبرا بنوات نقدس بهات بیگم صاحب سپردند د و از آبوفت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیز اعظم بل رئیک قرمای انوار مهر انور است نود آن صاحب درای رئیل مهر بیشود *

درینولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمن مکرسین زید قدراً و شرفا مودند و درخواست ایشان زیور اجهب پذیرف حول سمول قبض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مردبه طل الهمی ساند آنار عطای جواد حققی همه کس یاب و همه جا رس است ـ لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق دفر شرعی الترام فردوده بودند که مبلغ همچ اک روپیه بارباب استحقاق آل متبرک بعده شریفه رسانند

دربتولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیاس آئین این دربار سههر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبهٔ گجرات اور عالی زیور صدوریافت که از آنجمله مبلغ دو لک روبیه را در احمدآباد و نادر آنصوبه متاع سایر عرب حریداری نموده تسلیم خواحهٔ مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرف مسیح الزمان و اصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت بازک راکه بعس بقریر و لعلف گفتار حکیمانه محتاج است بعکمم ا [صادف] ع تقریض قرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم حمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم صحف شد *

از سوائع حضور انور در ماه ذي حجه بيست و پاهم ماه مذكور جشن وزن قدسي شمسي از سال حهل و يكم عمر جاويد قربن حصرت صاحب قران ثانبي انعقاد پذيرف - و سقف و جدار آن فرخنده مجلس مائين هر ساله بل تزئین هر روزه زینت یاف ـ چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم ـههر مبنائي و بام گنبد فيروزه قام جرخ امردين اخضركه به دركوكب دري اكال شده و ازیاقوت خور و الماس قمر مرضع گردیده است گردید - و سر با سر روی زمین آن از فرش دنبای منقش بنقوش نوتلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبهٔ سدره مربه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین رو کش کار نامهٔ ارژنگ و کار خانهٔ چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بحشی خواص و عوام بظمور نیوست و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو امن كشور بدرياف مدعا و ادراك مقصود زياده هر آنجه در تماطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده نودند کامروا گشتند ـ علامي افصل خان از اصل و اضافه بمنصب پنحمیزاری ذات و سه هزار سوار و موسويخان صدر المبدور بمنصب چهار هزاري و هعتصد و بنجاه سوار سر افرازي يافته پايه افتخار بسهبهر دوار رسانيدند ـ جعفر حال از اصل و اضافه بمنصب ب [دو هزاري ذات و شش صد سوار] ع و ملف خان

⁽١) ع[حاذن] ل *

⁽٧) ع [دو هزار و هانصدی ذات و هزار و دویست سوار] هادشاه ذامه چالد اول . حصه اول صفحه به ، »

نیز بهمین منصب سر بلندی یافتند - دقرب حان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی و امینی سبورند برای کاشی دامن تفویقی یافت و بمنصب هشت صلی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدرین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله مشتمل برسی و سه رتجبر قبل تنومند و دیست و هفت راس اسب کونت و حد دست سپر و چهل من حود بایسی نوادر و نقایس ادعهٔ آن بلاد از نظر انور گذشت - و محموع آنها بدو لک روبیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گذه بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد بوازی دهرام پسرش را از سید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد بوازی ده جانشینگی پدر ضمسهٔ منصب در هزاری دو هرار سوار سر افرازی داده جانشینگی پدر ضمسهٔ الطاف عمیمه نمودند به

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون پمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوحه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالئی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راحه ججهار سنگهه بندیده و لشکر کومکئی او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم بیوسب و در مقام باسم عبد الله خان ثیز با همراهان ملحی شده مسیه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقاست گزید و مایر سباه منصور را دگذاشتن احمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخب و چون همگنان عمل بقرموده شعوده سبکبار و چریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقسفای حرم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد و سر نا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب وما بحتاج قلحداری در آمده - بعد از قراغ حسب الامر اشرف رومیی خان را استقلال تمام داده به نگاهانئی آن حصار باز داسب و خود رو بسوی مقصد اورده کوچ در کوچ متوجه سد - و چون عمور عسکر منصور بر قلعه بهالکی ا

⁽۱) قربه به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است

شد و شواحي آن حصار رسيد يمين الدواله پيشتر قور يساول را ارسال داشت كه به نزديكم قلعه رفته از كيفيات اوضاع و خصوصيات اطوار اهل آن معام اطاعت و عدم آنرا استعلام حاید .. هدور آردو در عین قطع مساف بود که مشار المه حقيقت آمها نمود كه ابن طبقة خيره چشم از كوباه نظريمها و خود سریما در حصار بر روی موکب اقبال بسمه منتظر حنگ نشسمه اند. سالرين لمنن الدوله بمحرد وصول خبر قوج منقلا را دربارة العاطة فلعه ماءور ساحب - و بعسى الملكي معتمد خان را دا مندى او بندهاى بادشاهي دامداد آل فوج فرستاد " د دلاه ران قلعه كشا همس بر فتح آل حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملجار بمودید . و آنره ر در کارساری معددات فتح قلعه و کسر اعدا گدرایهده در ظامت شب دراز برآن دادند دد بهادوآن کار طلب از پایمردی زیمه ایه و دست آویز کمد فراز بوح و باره رفته باین روسی در قلعه دست باشد ـ فضارا متحصفان برین پیسنهاد پیس ار وقوع آن اطلاع یافته در حارهٔ کار حود کوئیدند - چنانچه ار طرفی که ملچار کمتر پیش راته بود راه کشوده رو بوادئی هزیمت نهادند و رعایای بیگاه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جال مف سرون سردند ـ و ارباب شهامت به برج و باره در آمده قلعه را دی مزاحمت مادعی پدست آوردند _ اسباب و اموال و دواب مالا سال دود غاربهان سپاه و لوب مآلان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکر مي باستد دست بتاراج اموال بر كشوده از آن خوان يغما زلها دسسد و عنیمت بیشمار از اقد و جنس و صامت و ناطی بچک آورده از سیان ىيرون بودند *

ار غرایب اتفاقات حسنه سلامتئي سلالهٔ دود،ال سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اسراف در هلاک و صورت اینمعنی مهم آنکه مشار الله بنادر مقدصای شجاعت علوي و شهام هاشمی پیس از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای بختی چوبه که لیحتی باروت و حمهٔ آتشباری در زیر آن درد ایستاده شد درین اثنا اتن بدانیا رسده بیخت بال سید بیخت مند بهوا بلند ساد و به بلامها یی مراست جنات ربانی و حمایت بوجه حصرت جهانبانی آفی از آم نیاف جز آنکه ایدکی روی و دستش از تف باروت متائر سده بود و عربت نما تر آنکه در درون قلعه در روی اندار کاهی افتاده بنادر آن ار

رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسیه - و در طی اینحال مسحدی را که آن سسب دينال انبار خانة ماروب كرده موديد همانا ار شعلة غضب المي المسعال بذيرقته بمامر شمول و عموم نزول عداب مسجد نمر المجمعي كثير سوخت ـ بالجمله چول آن حصا باندک کوششی کشاش پدیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان بسر عبدر که درقامة اودگیر سی بودند از راه قرب حوار سپردند ـ این معنی سامر آن مود که چون تنج خان درینوالا از راه اظهار بمدگی در آمده نود حنانجه مدکور سد لاجرم برطبق معتضای استمالت و دلدهئی آن حسمی نزاد وحشی نهاد حكم حبهائمطاع صادر سده بودكه عسكر منصور ازجمله بحال متعلقة عادلجان هر جا را که در تحب بصرف دارند جردم فتح حان بار گدارند ـ نعد از فراغ ایسمعنی دوکت افتان مظمر و منصور کوح تموده بسوی مصبه كملاتور ١ از جمله معال عادل حان كه أدمال معموري و آباداني دانسته رو آوردند - درس اتنا رزق الله نام سردی از سردم عادل خان نوسَّتهٔ او و اعمال در حانهٔ آل خال نا عاقب بین خصوص خواص خال مذكور منصمن كمال اظهار ندامت ، نهايت حجلت و المعال و عذر مواهئي انواع بفسير وكوتاهئي أبام كنشته رسانيد ـ و اگرچه او التماس ممالحه و معاهده نموده دود و ارسال پیشکش نیر پذیرفته لیکن حول فرستاده از مردم روسناس آل ملک شود میمی الدوله سیانحی او و صاحی که بانی و بادئی آن ارین دست مردم گمنام و کم قدر باسد راضی نشد و او را تدون سهم سازي رخصب باركش داد *

چون از آل مقام كوچ نموده طاهر قصبهٔ سلطانمور كه بشهر كليرگه پيوسته معسكر سعادت گشت ظاهر سد كه متصديان آن ولايت ساير اعيان و اهل ثروت را در قلعه و حمعي ديگر را باموال و مواشي در حندق و حوالي و حواشي حصار راه و پداه داده اند و درج و دارهٔ قلعه را بآلات و ادوات قلعاداري آراسته و ادادك مايه مردم قرومايه در شهر مانده اند و جمعي را ده دكاهبائي حصار شهر باز داسته و روز ديگر اعظم خان و عدد الله خان و حان زمان و راحه حي سنگهه و الله ودردي حان و طفر خان و طفر خان و معتمد خان حسب الصلاح يمين الدوله روى به قلعه و سهر

⁽١) در بادشاه نامد كلانور رام شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه س ١٨]

نهادلد و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان مردند که بچاره گرئی کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارهٔ هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند و باوحود آن می تنه مقابله و مقاتلهٔ مخالفان سایر دلیران عرصهٔ پیکار توپ تفنگ ایشانرا و حودی ننهاده داد دلاوری دادند و بی محاپا پای حصار شهر تاحته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند و غیمتیان بای حصار شهر تاحته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند و غیمتیان باحمله چون یمین الدوله بنابر مقنصای وقت و حال صلاح در اشتغال باحمله چون یمین الدوله بنابر مقنصای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستورئی کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهیمرا فرود آدد _ رور کیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسد _ آنگاه از آنجا کوچ دیگر شان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسد _ آنگاه از آنجا کوچ دیده بر سر بیجا بور که نشیمن ولات آنولایت است راهی شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسائیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافهٔ اکبر آباد شده بود بعد از بتا یم آن ادر عظیم باتفای عمده الملک وزیر خان و معدرهٔ مکرمه ستی خانم معاود نموده اسلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بیجا آورد _ و بیست و ششه وریر خان به دنبیه فتح حان حبشی که از علم استفامت احوال سهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بطهور پیوسته بود نادرد گردید و همدرین روز از مهرمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامی نادور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آدادهٔ پیکار مرخص گست و جان نئار خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگهه و راو کرن و پرتهی راج را دهور و مبارزخان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیرگردیدند ـ و چون معرب خان د کنی ماهیت دان آن سر زمین بود و میانهٔ او و فتح خان کینهٔ دیرینه بود و را نیز درین فوج بعین فرموده بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ او را نیز درین فوج بعین فرموده بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ

تتمهٔ سوانم دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجا پور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نور سپور و شاهپور مضرب

سرادق سرداران آمده حدود اطراف آن مخم سهاهیان گشت سهه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عطام مقام سرانجام اسباب محاصرة ببجابور در آمده در سر قراردرد ملجار و پیش بردن آن و سركردن نقب و ساختن كوجه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سركوب و امثال اينها رقب .. درين اثبا قوج مقهورة غنيم كد در آن سوی حندس حود را به بناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از حندنی عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور مهی گشتند و بمقام دستازي در آمده بان انداري كه سموهٔ دكسان است سي نمودند -و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج بعنی دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مدنند مشتی خاک که از پیش صدمهٔ سیلاب باشتاب تمام راهیی شود یک ر تا بای حصارگریرانگشته حود رآ بحمايت توپ و تعنگ اهل قلعه مي رسانيدند و باوجود آنكه بهادران جان فشان از سر گذشته مهور شعار از سر می و بندوی درمی گذشتند و در عرصهٔ کاررار یکه تاري و جلو انداري نحا سی آوردند بسرداري حمایت مصرت باري و نگاهبائي بائيد رياني نه همواره همراه موكب اقبال شاهجهاني است مطلقاً آسيبي بديشان مي رسيد - مجملاً اكثر رورها دستباري از طرفين واقع ميشدو از اوليا دستبرد و از اعدا سریازی بظهور می رسید _ و درین مدب چهار مرنبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سردارآن رزم طلب برخاش جو تلاش و دردد شایسته بجاً می آوردند و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سكندر علي بسران عم رندوله خان كه داخل اعيان بهجابور بل سر شمشير غنیم مقهور بود با چندی دیگر از ساهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سر منول عدم پیش گرفتند . سرافراز خان مامی از سرداران نظام الملک که سابقا التماس عبهد نامه نموده و فرمال عاطف عنوان متضمن استمالب او صدور یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب افیال شد و به منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقي شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه حصوص از رهگذر نمئي کاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر رور جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست مي رفتند و یکی از سرداران بنویت در باب معافظت و حراست ایشان قیام مي نمود

معهدًا ازكثرت ستور و عظمت اردو كفايت نمي كرد و كله كاهي غنهم هم فرصت یافته دستبردی سی نمود _ جون در عرض این ایام محاصره نبهانی مراسلات عد امین دامآد ملا عد لاری از عمدهای عادل خال که خطاب مصطفی خانی داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آلحکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت مینمایم . و مکرر وعده کردکه فلان وقب از راه رخته و برجی له حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه سي دهم ـ و مويد اينمهني برسالت علمي رضا ناسي كه فرزند خواندة او بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و سداد در نوشتحات باد منى درد و هم جسين فرستادهٔ مذكور نير از ربان او در طبق صدق وقاى وعده قسم های عطیم میحورد ـ و با این معانی جون مواهید و عمود معمود بوفا نمی رسید هر کدام را به بهانه و عدر نمسک می جسب تا آبکه در آخر کار بحيَّه حيله سازي و دعابازي او که غرض ازين دفع الوقت و گذرانيدن روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بطآهرشیخ دریر که به محرمیت و راز داری خواص خال اختصاص داشت از مبدا و معاصره باز درمیانه آمد و شد می نمود و بکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح مي رسانيد ـ چون ارين هم كارى كشوده نشد و عدم صدق وعدة مصطفيلي تحان خود بيشتر ظهور ياضه بود لاجرم بار دبكر يمين الدوله دربارهٔ تنگ گیری محاصرهٔ حصار بجد شده آن عزم صائب را بیرایهٔ جزم داد. از بیم این قرار داد ستحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خبریت خان ح شي نرد يمين الدوله آمده قواعد معاهده مه تمهيد مبائلي پذيرش ايكام مطاعة حصوص ارسال پيشكش ممهد و مشد سازند و چون اثر قرار داد مد کور از بر امدل آل دو عمدهٔ بنجاپور به ظهور بیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد . و خال مدکور ایشان را ازین پذیره پذیرای اعظام واحترام ساحته مستظهرو مستمال به معلس سهه سالار اعظم در آورد ـ چول انجمن كنگاش مصالحه از حضور خواجه ابوالحسن و اعطم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر طفر اثر آرایش پذیرف و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواه ایشان يمبن الدوله فبول معاهده برين جمله نمود .. كه من بعد داستور عمد پيش همواره فرسان بردار و پیشکس گذار باشند .. دوم نقد چهل لک روپیه از نقد و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند ـ چون بر طبنی پذیرش اینمعنی عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خال و

يوسف حان از كه سابها در معركه رحمي و يسهوس بدست ايشال اماده دودند چنانچه در احوال گدشته به تعصیل کاشته ، ده معرر و مکرم آورده سوردند .. و مرخص شده شيخ عندالرحيم خير آبادي معتمد يمن ألدوله را با خود بردند که علید نامه را بمهر عادل خال رسائیده مصحوب او ارسال دارید . و بعد از دو رور که او را نگاهداستند سیوم روز پنغام داده وداع سودند که عمهد نامه را متاهب سي فرستهم ـ و رور ديگركه فرسادگان ايشان خدمت رسيده بعضى وتوفعات كه داشتنا بريائي استدعا أحوديد همه مستدعيات ایشان را ننابر این معنی که بریور صورت معولی آراستگی داشت يمين الدواء بتن برداشته بدير قن-و بهنگام رحما بكي از همرا هان كدم احب سر مصطفی خان بود توسته بخط حان مدکور سهانی از رفعا در ایر سسند آن آرایندهٔ صدر عظمت گذاشت و مصمون آن بوسته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشكر نصرت اثر و قلت غله أكاعبي يافته لاجرم ناين پشت گرمي كه عنقريب اردو ازين مقام ناچا، كرچ كرده معاودت حواهد بمود بمقام مُكر و نزوير در آماه در لباس تعويق و تاخير رور كار بسر مي برد ـ بلابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالب بدین خیر اندین باز نه گردد *

کوناهئی سخن چون مدب محاصره بطول کسیده در عرض این ایام ار هیچ طرف رعایا آذوقد به فروختن نمی آورد- و پیشتر عنیم معجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساحته بود و غلات آن محال را باندازهٔ دسترس نقل محال دور دست نموده باقی را سوخته و آدوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدب گفایت نمی کرد - این راه بنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روئیه کشد و از آن هم محرد ناهی درمیان بود - قطع نظر از احوال سباهی یکسر جار پایان احاد عسکر اقبال به علی لاغری و ربوئی از دست رفتند سک ستوری که از غاید ناتوانی و مندبوری و کمزوری بر طئی مراحن عدم باوجود آنکه دمی دیش نیست قوت و قدرت نداست ناچار سانده بود به درن قسم حالی دستور العمل دیوان خلاف یمین الدوله صلاح رات در آن دید که چون افواج فاهره را قوت عدو پدی و قلعه کشائی نمانده است دید که چون افواج فاهره را قوت عدو پدی و قلعه کشائی نمانده است معمورهٔ ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف

نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نهز بر آساینه و درین ضمن بترکتاز نواحی و اطراف پرداخته ملک را خرآب سازند -و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فراپیش گرفته بهادران کارطلب راکار فرمایند تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا ۱ روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرج ۲ راکه از پرگنات سعمور آن حدود است تاخته هر جا از آباداني نشاني مي يافتند همكي زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قرئ را پی سهر سم ستور پخما و تاراج ساخته نشاني از آن باقي نمي گذاشتند و آنگاه از آنجا راهي شده همت بر تخريب محال ديگر سي گماشتد و مزرعهٔ آنوا نيز تاخته و خراب ساخته مساكن رعايا مي پرداختند . • خانه را ويران و خانگي را روانه حراب آباد ميي ساختند - ،جمارً درين مدت انواع حرابي از آسر و قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقهٔ عادل خال رسانبدند ـ و چون موسم برشكال نزديك رسيد و سنگي و عسرت سهاه بوسعت و عشرت گرائيد و حرابشي غنيم كه بالفعل مقصد آفتاره بود بظهور رسيد و بيش ازآن مجال توقف در آن محال معال نما بود لاجرم از پای قلعهٔ شولاپور گذشته داخل حدود متعلقة بادشاهي شدند *

سوانح حضور پر نور سيد ابوالفتح فرستاده فتح خان پسر عنبركه مكور عنير نيز او را پحبت سهم سازي خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت الدويز رسين بوس اقدس گرديد ـ و عرضداشت آن تباه راى كه متضمن اظهار عجز و نيار بود گذرانيده زباني معروض داشت كه معاقب پسر فتح خان با فيلان نامي و جواهر و مرصع آلاتي كه در سركار نظام الملك بود بهلازمت ارفع سي رسد ـ بنابر آل تقصير و كوتاهي آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش بادشاهي معاف شده وزير خان بباز گشت مامور گشت ـ فرددهم ماه چون خبر نزديك رسيدن عبد الرسول پسر كلان فتح خان بعرض اشرف رسيد از راه مزيد استمالت و استغلهار پدرش جعفرخان را پاستقبال او فرستادند ـ و چون مشار اليه بدريافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت فرستادند ـ و چون مشار اليه بدريافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت

⁽١) اكنون باسم كستنا يا كوشنا مشهور است *

⁽۲) بکنارغربی آب کستنا واقع است و از شولاً پور قریب بسی کروه فاصله دارد "

اؤ اوج طارم آبنوس در گذرائيد نخست در انجين حضور پرتور آداب معهود بتقديم رسائيد آنگاه پيشكش راكه مشتمل بر سي زنجير فيل كوه پيكر و نه راس اسپ صبا رفتار صرصر آثار و انواع بوادر و جواهر و مرصع آلات بسيار بود و هشت لک روپيه قيمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول يافت و واز عنايات آنعضرت عبد الرسول مدكور مشمول انواع عواطف عميمه شده مرحمت صوري خلعت و اسپ و كهپوه مرصع با پهولاناره و يک زنجير فيل درباره او ضميمه مراحم معنوي گشت و هم دريمولا راو سترسال نبيره راو رنن بتاركي سعادت ملازمت الدوخته فيلان حد حود را كه چهل بنجره راو رنن بتاركي سعادت ملازمت الدوخته فيلان حد حود را كه چهل تجهر بود بر سيل پيشكش از نظر انور گذرانيد ـ از آنحمله هژده زنجير فيل كه در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روييد مقوم شده ـ آنعضرت از آنجمله هشت زنجير اختيار قرموده باقي را بدو مرحمت تمودند ـ و آن شايسته تربيت را بعنايت حلعت و اسپ و نقاره و عدم سرافراز و سر دلند ساختند *

آزو قعهٔ صوبهٔ کابل بعرض اعلی رسید که سمشیر خان بهانه دار بنگش بدار البقا بیوست ، ار حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلمی است و علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت را تهور را ابق سردم نور الدین قلمی کشته بودند در پنولا کشن سنگهه بسرس را تهور راجپوتی در آن داشت که سهرطور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون بدر ازو بخواهد بنابرین بیشنهاد در بی یافتن وقت :وده انتهار فرصت می نمود ت آنکه در پنولا بحسب اقتضای فضا کاتمان دار الانشاء قدر بامش را از روز ناسچه بقا بکزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شمی که نور الدین قلمی بادد ک مایه مردمی از غسلخانه در آمده ستوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرف و در همان گرمی چند زخم کاری برو زده کارش نمام ساخت . آنگاه زیسهارئی شب تار شده خود را بگوشهٔ کشید و در پناه پردهٔ ظلام راه فرار سر کرده بنگ و تا سر بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثانی

درين ايام سعادت انجام يعني سر آغاز سال بنحم از جاوس ابد

مرون حضرت صاحب قرآن ثانى بس از سيري گشتن هشت گهرى از روز شبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلهٔ جرخ چارم از آشبانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز فضای داکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و نظلال بال همایون قال بر واف تا قاف آواق سایه گستر گشته در شرفات غرقهٔ شرف خانه نشیمی ماخب .. و از روی ممهر پرنو نظر عنایت و فروغ انوار شاهیر انور در کار درات كائنات كرده سر تا سر گيتي را از سر يو بانواع بهجب و سرور آمود - مقارن اینحال سعادت استمال شمهاز نشیمن خلاف و همای اوج سعادت اعنی حصرت طل سبحائي صاحب قرال ثاني ساية دوات ير سوير عظمت و روم، بخب رفعت كسترده باندار بال افشائي همت عرش آهنگ بلند پرواز بار در مدد صید دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشابش ناره خواطر اصحاب علميب مدست أورد و در آن روز طرب افروز كه باركاه چهل ستون حاص و عام که بهزار گونه ربب و زینت هوس رنا و دلفریب گشته بود و رسم طرب درآن محمل خاص عام شده قبلة نياز عالم كه كامراني را محصر در كام بخشي مي دانند در مقام برآمد مراداب عالميان در آمله باسارهٔ سر انگشب حود جهایی از ارباب بیاز را بر مواد خاطر فیروز ساختند. از جمله عواطف این روز فدائی خال بحاگیر داری جونپور از مرحمت خلعب و اسب محتص مرخص شد ـ و ميرزا عيسيل ترخان بعنايت خلعب و اسب و جاگيردارئي ايلج پور امتيار پذيرف ـ عبد الرسول ولد فتحخان مشمول نظر افيال و مقبول آمده از عاطف طرة مرصع تارك اعتبارش بطراز سرافرازي رسيد - حكيم جمالي كاسي جون ديواني ١ [پنجاب]ع ار روی ندین دمام بتقدیم رسانیده بود بحطاب دیانت خان سرافراز گردید -بهرجی زمیندار نکلانه با پسر و برادران از زمین نوس آستانهٔ درگاه سهمر استباه سر اعمبار باوج طارم آپنوسي سود - و از غبار آن سرزمين آسمان نشان جبههٔ افتحار به صندل اعتبار اندود ـ و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بهما و نه راس اسپ صبا رفتار و سه زنجبر فیل بنومند کشیده منظور نطر اقبال افتاد *

ازسوائح بهناه آوردن شير خان ترين زميندار فوشنج ٢ قندهار است كه

⁽١) ع[سهرند] ل *

⁽١) دريادشاه نامه نوشنج نوشته شده[جلد اول-حميه اول-صنحه و ١م]*

پدرانش از دیر باز داخل هواخوا هان این دولت اید طراز بودید بدین درگاه گیتی پاه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سهبر مکانت كرسى مكل مسبب استسعاد :و بدين سعادت عظمي آنكه چون در اواخر عهد دولت مضرت جنت سکانی بعکم تقلبات رورگار و گردشهای اول و تنهارکه مقتضای دستبرد قصا و مدر است شاه عباس دارای بران بر کشاد و بسب قلعه قندهار و حكومت مصافات أن دبار دست ياقب نكاهبائي قلعة قوشنج و رياست سر دا سر تدايل اقعانان أن مرحد را دشير خان مذكور كه در صغر سن با بدرش حسن خان ار حالم فندهار ساء بيگ حال که در عمید حضرت عرض آشیانی بآل مدست ما، ور بود ربحیده بعراق رفته بود و در آنجا نشو و بما یافته بقویش آخود ـ و در آندکـ رمانی از تمكين بحث و اقبال در آن مكان تمكن و استقلال بسياد يافته ساب الوسات افغابات اهرمن سير را باعسون أننول تدبير ناقد و عرادم عزيمت راسع مسخر ماخت ما و چون روزگار ساه بسر آمده سب سلطشش بهایات رسید و شاه صفی بدستیاری بخب بای در سر بحب دارای ایران ساد شیر خان آبدست آویز فرستادن هدان و تحف و از ارسال رس و رسایل و پایمرد فی وسایط و وسایل غائبانه سب حویش را در حانه ووي ساخب ـ و چون باستظهار آن نسب مستظهر گشت و اینمعنی بر زیاده سري و حود رائي که لازمهٔ سرحد پروریست سر بار شد یکباره عنان خود سری و خود رائمی و حویستن شناسی از دست داد -بنابر آن با علمی مردان خال خلف گنج علمی حال ازبک ارعمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت تندهار ندستور برو مقرر بود تملی و فروتسی که وظیفهٔ کومکی با سردار است نیکو سعا نیاورد و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده داد ستم و بیداد می داد ، چون جور و تعدی او از حد تحاور نمود على مردان خان اين معنى را دسب آديز ساحمه مكرر درين باب عرايض شکایت آمیز بدرگه ارسالداشب - تا آنکه بعد از چندی دربارهٔ استهصال او دستوري كونه در لباس تحصيل نموده ابتفار وقت و انتهاز فرصت میداشت ـ و بحسب انفاق در همان اثا شیر خان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان در نهاد آن سرحد فراهم آورده بانداز برکتاز نواحى سيوي و كيخابه توجه سمت آن سر زمين بيشنهاد نمود و على مردان خان اطلاع اين معني را از همرائيهاى روزگار مساعد و بخت

موافق شمرده با چهار هزار از نو کران خود و سایر تعیناتیان و رسن داران آن سر زمین بر سبیل ایلغار ا: قندهار راهی شد . و بهنگام طلوع سبیده بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سهاه قرو گرفت و سآدر از که در قلعه اندک، مایه مردمی بیش نبودند هم در در سهاری دکشید گرائید ـ چون قلعه و سایر اندوخسهای دیرینه سال و اسباب و امواسی ا همه باب بدست در آورد اهل وعیال او را اسیر ساخته بعبدهار سا داست و خود در آنجا توفف نمود او چون سر حان از معامون نوشته عدمي عواخواهان در حقيف معامله كماهي آكاهي ناف فامه آسا بر حدريش پيچىدە ١٠ همان گرمىي اشتاب طومار بازگرديد بحاى حويش بازلس بد دریتووب در جمعی اشوه از سوار و پیادهٔ آل گروه ۱٫ تصمیع عموده مر سر حویش جمع آورده ـ و بعمام انتهاز فرصب برآسده در تواحثی قوشنج سرگردان و در مک ، قام فراز و آرام نکروند هر روز در موضعی بسر می برد و هر سب چای را سلجای حود می ساحب ـ با آنکه جاسوسان علمي مرادان حان که ميوسته سر به بي آن آدبار اثر داستند بي بر سر او برده بعد از محقیق خان را از آن جایکاه آکاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرابعام باخب برده بامدادان باو رسیدند را نیر بوج خود را نوزک موده بی محاما بجنگ صف در آمد . و بالجمله از نخستین حمالهٔ افغانان به هراول قراباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند درینحال علی مردان خان مودانه اسپ انداخته جلو ریز بعرصهٔ ستیر ماخت - قصاراً از انجاکه قدر انداریهای مقدیر است درین اثنا رخم تفکی ر پاسنهٔ او رسید ـ لیکن آن شیر سشهٔ مردی قطعاً ازان حراحت منکر پروا به کرده پیشتر تاخب ـ و بمحرد این تحلد و جلادب افغانان جهالب کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیرخان تا موضع دو کی یک چلو داخته هیچ جا عنان دوقف را دثنیل نساخت و چندی آنجا اقامت نموده چندانكه كوشيد و انديشها انديشيد سود مند نيفتاد . چون چارهٔ کارس در التجانی این درگاه جمهان پناه که مفر و مقر جمهانیان و ملجا و مرجع عالميان است انحصار داشت ناچار بقلعة مقر كه درينولا مردم پهنگتوش اوزېک بر آن استيلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت ـ و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامهٔ دیکر مشتمل بر اظهار ارادهٔ التجا بخاک آستان سهبهر

نشان با احمد بیگ خان صوده دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدریاه و استدعای نامهٔ استمالت نمود و حون آن عرضداست بدریاه آسمان جاه که جای الدحا و مازد و ملحاء خلایی است رسید از آنجا که راه نادن ملتحیان از شسمهٔ کوندهٔ این اسان ملادی پاسپان است التماس او پایهٔ سول بافته درین بست ورسان ماطعت شن د توقع صدور رسید و و مستظهر و مد مال روی امیدواری بسری این قملهٔ اسیدواران آورده جون تارک بخس از زمین هی می عده رشه بمراتب از رفعت درجات آسمان در کدت بعمایات بادساهی مفتخر و میدهی از رفعت درجات آسمان در کدت بعمایات بادساهی مفتخر رس است برجای پیسکش کرده پر ر دمال دران یاه در همدرین رس است برجای پیسکش کرده پر ر دمال دران یاه در مدرین رویه نقد مجلس همایون بمرحمت حلعت فاسره و اعام سی عراز رویه نقد و منعیت دو هزاری هزار سوار نوازش بذره ه از انقد بحال صوبهٔ محات جاگیر باوت *

بوردهم ماه که شرف آفتاب بود خورسید روی رسن بعنبی سایهٔ آفتات مرحمت جمهان آفران. تسیمن سردر حلا با مصبر را او بردو بحویل مبارك روكش شرف محل حمل ساخت - و ساير رسم معمود مراسم داد و دمس و بحشش و بخشایش کمال طهور یامه باقتصای عدل و احسان آن دادگر ویض رسال بر برداحت احول عالمی برداحت چنانچه صعیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استهما نقس دی ایاری حاودان در خاطر بستند- و بكام دل در عافيت، كدة حوسحاليي و عيس آباد فار م بالي از منت تمنا و از بی بیاز تشستند - درین رور سراف اندور بسکش اسلام حان که در آنولا صویه دار گجراب بود مشتمل در افسام حواهر ثمنته و مرمع آلات نفيسه و هشتاد راس اسپ و ديگر نفايس و نرادر آن ديار از نظر مهر آثار گدشت - و امير بيك فرستاده محمد على المجئى ايران پدرگاه والا جاه رسید . و پنجاه اسپ صرصر تک برق رک عراق راد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد ارنفایس اقمشه و نوادر استمه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس در سبیل پمشکس ارسال داشته بود رسانیده از نطر انور گذرانید - بنابر نهایب رعایت عنایب که نسبب باو سمب وقوع داسب بموقع استحسان وصول يافته پرنو حورسيد قبول بر آن تاف - و از سركمال مرحم خلع خاص با هم سير

مصور وبراق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستادهٔ مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیفهٔ انعام بدو همراهان او عنایت فرمودند *

از امور بديم انتما كه صدور امثال آن ازين حضرت قطعاً غرابتي و استبعادی الدارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نکر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذكور قبل ازىن كه بمعرض بيع در آيد بندگان حضرت بنطر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشحیض گوهر و شراف جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و كميب كمآهئي حقايق اعيان وجود اسب فرمودند كه قيمت اين جميع اسهان هماناکه از شمست و پنچمزار روپیه در نگذرد. چون مقومان قراربهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرموده بیش وكمى ظاهر نه شد و در امثال اين صور از معني مذ كورچه شكف چه عموم ابن طبقهٔ والاکه دست پرورد عنایت و تربیت یافتهٔ تائیدات عالم بالا هستند قياس ايشان همانا كار مقياس مي كند و تخمين و نقدير ايشان ار نحقيق مکیال و میزان پای کم ندارد ـ خصوص این جوهر شناس گوهر آدسی و صاحب عيار نقد مردسي كه نظر حقايق نكر آن سرور به كحل الجواهر فيض مکنعل اسب و چگونه چنین نباشد که آن برگزیدهٔ حضرت ربانبی به نبروی معليم يزداني و الهام آسماني حل ما لا ينحل ساير رازهاى نهائلى نموده از زايجة جبهة انساني مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج مي نمايند- و بمقتضّاى همه بيني و همه داني از صفآبح تقويم جسن و ناصيه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همکی پیشنبهاد خاطر همکنان می دانند - مجملاً از پیشکش سایر شاهزآدهای نامدار و امرای عالمی مقدار که از نو روز تا این فرخنده رو بنظر اشرف گذشت موازي پنج لک روپيه از همه باب موقع قبول يافت *

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافهٔ اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانباني باسودگي و تن آساني بر نتا ه

و پیشرفت معاملات کشورستانی با سهاون و تانی راست نیاید. آئیس جهائدار كامل افتدار آنست كه چون ماهنگ تسخر كشورى يا تاديب دشمني نهضت نماید و مه نیروی کار پردازیهای تائید آن سهم پرداخت سرا بافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاحرم لاهاله نیم لمحه محویر اقاس در آن مقام تنموده بيدرك بآهنك اقليمي ديكر مراحل جد و احسهاد بمايد -چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب حهانتاب، دو رور د. یک منرل نهاید و هر صحدم از تخب کاه حاور در آمده آهنگ تسخیر قطری از افطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سر زمین را زیر بیغ ر بکن د. آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید .. و در این دستور دار ابدار ناحشی دیگر پیشنهاد ساحته پیش از بامداد روی بوجه بدآنصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن سدی مستفر سربرجاه و جلال و سبب صوری این معنبی سوای مقتضای صا و قدر أنكه چون درين احيان همه كام هوا خواهان دولت بي ايان عائدا دستياران اقبال حاويد مسب المرام برآما. و عرض اصلبي درين تعضب والا استیمال حان جهان و تنبه نظام الملک بود که او را در ولایب و حمایت خود راه و پناه داده - آن حود به بهترین وحمی بامداد كار پردازل عالم بالا از قوه به قعل آمه - حنائجه خال حمال مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوسب سفاشت دیشنی و ۱۱ عاقبت اندیشنی زیان زدهٔ خذلان سرمد و خسران جاوید گریده باعث استمهال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویش شده ءاقبت سر در سر این کار كرد . و همچنين ولايت آباد عاداخان سامت مواقف نظام الملك خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور اس و در مدب ایالت آن خانواده از دست برد حوادت زسان در کنف اس و اسان بوده هرگز قدم بیکانه در آن سر زمین نه رسیده نود درنتولا یایمال نعال مراکب مؤكب اقبال شدو يا اين معانبي بنابر آنكه واقعة ناكمانئي نواب متاراار اسي در برهانهور اتفاق افتاده بود : ياده برآن توقف درين تخطه مرضى خاطر عاطر نیامه به لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهار شهر رمضان المبار ک سال هزار و حهل و یک هجری روز پنحشنه بعد از انقضای ده گهری رور ما هچهٔ رایب ظفر آیب سعادب سعد اکبر و طلعت سهر انور از اس دار السرور برهانهور طلوع سیمنت نمودد بسوی مرکز محیط خلاف ارتفاع گرای گردید - درین روز برک ایدوز شاه سوار عالم امكان دائي حضرت صاحبتران قرين تائيد آسماني و تمكين صاحب قرآني بر فراز فيل كردون نظير تمكن بذير كشته با شاهزادة نامدار سعادت بروه محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار ودرهم که در حوضهٔ فیل بر سر هم ریخنه همانا آن کوه توان را معدنسیم و کان زر ساخته بودند بر سبیل معمود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار مينمودند كوتاهئي سخن باين دستور از دولت خانة برهانهور تا دوكروهي شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای قیل چندان قیل بالا رر افشاندند که خرمن های درهم و دینا، بآن بایهٔ قدر و مقدار مِناک راهگدار برابر گردید - و ۱۱قشی آنها که از سیر چشمئی نثار حینان فاضل آدد بود بمثابة پایمال آمد كه صفحه روى زمین را ملمع طلا و نقره ساخت . در س روز عبدالرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساعته و سرافرازی مرحمت خلعب و سر پیچ مرضع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعاودت دولت آباد دستوري دادند- و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشير مرصع و قيل خاصه با ماده فيل همراه عبد الرسول ضميمة آن مراحم عميمه أرمودند . و صوله دكن باعظم خان محال داشته حكيم خرشحال را مخدمت بخشى كري و واقعة نویسئی آنصوبه سرافراز فرمودند ـ و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتقت خان بسرش را مخلمت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتمد *

دوم اردي بهست ماه شاهد كمان ابروى هلال شوال طلعت فرخنده مال از پيش طاق طارم مقرنس يعني سپهر مقوس نمودار ساحته ره زه داران پرهيزگار را آسكارا صلاى افطار داده باده خواران پياله كش را پنابر احتساب نهئي خديو روزگار از ايماء گوشهٔ ابرو بعيش و عشرت نهاني وكشيدن رطل گران دوستكاسي خواند درين روز حسبالام اعظم بادشاه اسلام پرور ديندار امراى عظام در عقب علماء علام نماز عيد ادا نموده دعاى ازديا دورت جاويد بجا آوردند _ هنتم ماه ظاهر كالي بهيت از ورود موكب مسعود اين قبلهٔ مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گرديد _ بيست و دوم بهادر خان و يوسف خان از مركز رايات ظفر آيات عساكر بيست و دوم بهادر خان و يوسف خان از مركز رايات ظفر آيات عساكر بالاگهات بدرگاه والا رسيده پبشائي بيحت را سجده رسان شده سنيه و فروغ اندوز سعادت جاوداني ساحتند _ چون در جنگ د كنيان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده دودند و پس از زد و خورد بسار زخم دار در

معركه افتاده گرفتار شده بودئد جناعه سابقاً بتعصيل زيور نكارش پذيرفت -ازآنجا که دیرینه عادت بندگان مضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است كمال عنايت و مرحمت در حتى ايشان ملذول تموده بهادر حال را بمتمي چهار هزاري سه هرار و پاتصد دوار و حلعب و شمشير و سپر و اسي و فیل و بیست و پنجهرار روسه نقد سرفرار بردود د . و پوسف خان را ار اصل و اضافه نمتصب سه هزاري دو هزارسوار و شبشس و سبر و نتازه اسپ و قیل و دیست هزار روپیه بقد استیار بخشدند - و جون اعدام خان بساق دكن و صاحب صوبكئي آل كشور را بر وفق مرصيات اسرف نكرده بود و اين ممهم شایان را چنانچه ناید بهایان تنوده نود لاحرم سادر حرم این معنی او را أزين حاسب معاف داشته تخسب باسرد يسن الدوله الموديد ، جون آن مختار المات عين حرمان مالارمت در خويشتن له السمديدة العمراهلي اركات سمادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا جواسته بود درجواست نمود لهذا آل خان والا مكال را معاف داشته ارج ع ابن خدس بهام حاسطانان سهایت خان رقم یاوت - و در طبی قرمان گیسی مطاع ماسور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دارالملک دعلی متوجه درگاه حمهان پناه گشته بعد أز درياف سعادت حضور روانة برهائهور سود ـ و بنام بمين الملب از موقف خلاف عطمیل فرمان قضا نشال زیور ارسال یافت که خان رمان را تا سایر بندهای درگاه که داخل کومکنان بالاگهات اند در برهانپور بار داشته خود یا اعظم خان و حمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد *

تصیریخان بصوده دارئی مالوه از تغیر معقد حال و حان در کورده فوحدار فی پرگنات اکبرآباد و وزیر حان صاحب صوبگئی بنجاب سرافرار گردندند و داعث اینمعنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبهٔ عطمت نسان از دست عنایت الله یزدی گماشتهٔ آصف خان کفا یشغی بر نمی آمد حاصه در عمل اعمال خالصهٔ شریفه حنانچه مرضی خاطر عاطر و د بوقوع نرسده بنابر آن صوبه دارئی آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند . هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص ومرحمت قبل و تفویض منصب بنجهزاری دات و سوار از آنجمله هزار سوا، دو ادیه سه اسیه احتصاص پذیرفه بدان صوب مرخص شد .. مقرب خان دکنی بمرحمت حلعت و اسپ استیاز یافته رخصت سنبهل یافت *

يازدهم ماه مذكورجون خارح حصاربندكوالمار مركر اعلام منصور شد

حديو اعظم و شاهنشاه عالم ديكر باره برسم تقرح داخل قلعه شده مانيد ير اعظم از ذروهٔ بروج آن بارهٔ گردون عروج طلوع سعادت فرمودند وسرتاسر ساحب آنرا بي سهر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند ـ چون خصوصیات عمارات عاليه كه اساس نهادهٔ حضرت عرش آشياني و جنت مكاني بود منطور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نهر درس سر زمین عمارتی حوش و نشیمنی دلکس احداث نمایند - بنابر آن امر ارفه به تشید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل در وضع و طرح غربب و هندسهٔ دل پستد خاطر قریب صدور یاقب ، و صاحب تطرثی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرحمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد . و چون امر اعلی علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات اربات عصیان ار زندانیان بعرض اعلی رسد لاحرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایهٔ سربر سبهر مدار گردید . از آنجمله یازده ننّ بتصدی سرافراری و فدیهٔ تارک ممارک و فرق فرقد سای آن سایهٔ عایب غدائمی از بند رندان اند رهائبی یافتد - در اثنای اقامت گوالبار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبلهٔ مقصود و مرام خاص و عام اسب ابواب دارالسلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند . و هر دو مشمول افسام سراحم گشته عبد الله حال از مرسمت صوبه بمهار در اواخر خریف فصل حهار گابه عمر یعنبی سن کمهولت فیض موسم شبات که می الحقیمت بهار رمدگای است دریافته از میامن آن سرمایه جوانثی نو اندوخت - ۰ سیف حان صوبه دار بمهار بحراست الله آباد از تغیر قلیج خال و او بصاحب صونگلی ملتان ار غیر سجابتحان سعادت پذیر کردیدند *

هژدهم ماه چون نواحي دارالخلافه عظمی از پرتر انوار ماهچهٔ لوای والاکه همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسند به علی بیگ ایلجی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برسد رخصت یافته چندی در دارالخلافه بود از پدیرهٔ موکب اقبال پدیرای سعادت دوجهانی گشت و هم درین روز مهابتخان خان خانان که از دسی روانهٔ دربار سهم مدار شده بود احراز شرف ملازست نموده هزار بی

بمبيغة نذرونه زنجيرفيل بيشكش كشبد ار آنجمله دو زنجير فيل باية قبول يافته مايقى بدو مرحمت شد مفدر خان حاكم دارالخلافه و معتمد خان فوجدار برگنات و مظفر خان معموري و مكرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و مى مدلخان و خان عالم و مقرب خان مسعادت آستانسي سرگاه جهان بهاه رسيده بعنايت شاهنشاهي مباهي گشتند *

بیست و دویم ساحت باع دهره از پاتو وردد موکب مسعود زیدر روی زمین و اینت صفحهٔ دهرگردید- و در آن فرحه ممزل که ۱۱ سرهانهود تا آمجه به پنجاه کوچ و هست مقام طبی مساف راه شده اود انتظار در آمد ساعب سختار هشت روز امامب مراد یاف - درین آوان يمين الدوله آصف خان با خواجه انوالحس و سايسته حان و ديگر امرا از بالاگهات رسیده هزار مهر و هزار روسه بصبعهٔ ناتر گدرانیده از قبض اطر قبول چمرة اقبال يو افروغت ـ و از پاسوس حصرت سلمان زمانه پائه عدر و مرتبهٔ مقدار فرار مراتب آصفی جاده براسی عظم کاب و ، امث مكان اندوني _ آنكاه اسراى ديكر فراخور قدر و سنرلب ندور از نظر اشرف گدراییدند . و همدرین روز قلیع حال از اله آدد خود را بدریاف سعادت ه لازمت رسائيده بمرحمت خلعت خاصه و حنفة مرصم اختصاص بذيرفته به تقویش صوبه داری ملتان و عنایات دیجاه هزار رویسه نقد توارش یافت -و همدرين ،وز .مهايتخان خانجانان را خلعت خاصه يا جا، قب طلا دوني و جمدهر مرضع با پهولکتاره و دو اسب و دلیر همت و گرساس و افراسیات پسران او رآ و نبیره اش شکر الله پسر خان رمان را مرحم علمت و اسب میاهی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز ا [یکشنبه] ع سی و یکم ماه مدکور عره دی اجعه سنه هزار و چهل و یک هجري که افق شرقي دارالخلافهٔ عظمی از بردو اسرای ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز سمه هف کشو روی زمین را روکش چرخ چارسن ساخت شاهسوار عرصهٔ وجود دا خدم دیروز و بعت مسعود فراز تخب برفیل درآمده درین سر سردر را مهمر نظیر و میل را کوه شکوه نمودند - و بدآن آئن شایان و تورک مایان رخ دسوی در کز

⁽١) ع [شنبه] ل •

معیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرانی را این پایهٔ جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده رو براه نهاده ... کیوان بلند ایوان فلک مرود آمده بطریق چاوشان طرقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و سارز انجم از طارم پنجم ملازست گزین گشته اللی روزگار را بزیر رین سبسن ملال و جلاجل زرین عره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوحه شیل شهر شدند . و بدستور مقرر شاهزاده بهد دارا شکوه در عقب حوصه فیل ما بمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهرپاش بریزش سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر مینمودند .. و تا رسیدن درمار سیم برگ و ساز را که بحوی نیازمند بودند خرمنهای درم و انبارهای بی برگ و ساز را که بحوی نیازمند بودند خرمنهای درم و انبارهای

از سوانح این روزسهادت اندور یکه تارخان بمنصب آدو هزار و بانصدی سیصد سوار و سیصد سوار و پانصدی سیصد سوار و عبدالحق بمنضب نه صدی دو صد سوار از اصل و اصافه و خطاب امانتحال سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست هزار روپیه و مجد علی ایلچی سرحمت خلعت قاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و صاهبی گردیدند - و مجد علی و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و ساهبی گردیدند - و مجد علی یافتند - و در همین روز میر صادر که به دولت آماد رفته پایه منبر و پهره زر آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامئی آنعضرت درجه والا و ربیه اعلی داده معاودت موده دود بسعادت ملازست رسید - و اشرفی و روپیه چند که ازین رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسالداشته رود از نظر انور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است محمس ترویح روح و روان و استزاد سرور و فرحب بانوی بانوان جنان و سرور نسون جمهان - چون درینولا دارالخلافهٔ والا بالای فیض مقدم و درکت قدم آل کلیم

⁽۱) ع [دو هزاری و شش صد سوار] ل *

دست مسيح دم روكش چرخ جارم بل رشك سپهر اعلىٰ و بالا تر از آن شد قضا را مدت یکسال از وقوع فضیهٔ ناگهانی ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرس مشهور است شده بود .. چنالچه در هر سال از وقب رحلت سوتیل یک شدانروز باحیای مراسم معهوده که باعث مزید روح و راحب جاوید گزیبان حوار رحمت است مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتیحه و دعا و استعفار و اطمام فعرا و اعطاء مساكن ميگذرانند ـ لاجرم بنابر مقتضاى طمع قياض كه همواره در باب ایصال نفم و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه حو است حصوص درینوق که وقف و حال مقتصی آن مود کارگذاران دول و سامان طرازان كارخانجات سلطت را بسرانحام دربايست وقد مامور ساحبند و همكنان بر حسب ورموده در صحی روصهٔ متبر که المیکمای سپیهر شال که هر یک تعم البدل دلبادل بوائد شد بر سريا كردندو بر اطراق محواستي آن ماسياتهاي عمل زريف منقش كه هر كدام در پهناوري و رئامنيي دم از برايري سهيدة صحدم و رنک آمبرئي سعن مي نواند رد رد د و صحن آن انجمن مرخنده را بانواع گستردنیهای گوناگیل . مرش بوقلمول مفروش نموده رر کش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک، و صعحه روی رمین ساختند .. و بر دور آنسراچهای و شاد یوانهای رنگارنگ که دارهر یک از دایرهٔ افق پای کم ندارد ایستاده کردند و مجموع اسرای عطام و ارباب مناصب والا و اعيان اكابر و اعالي و اهائي دار المخلافة و سادر اسراف و اعاظم و موالي اطراف که بهابر ادای مهنیت درجات فتوحات می پایان و ممارکماد قدوم اقدس با كبر آباد آمده بودند درين انحن خاص بار يافتد - و حميم علما و فضلا و ارباب ورع و تتویل و اصحاب عمایم حوانده و ناسوانده درین محضر عام شرف حصور پذیرفتند .. و حصرت خلاف پناهی خود بنفس اقدس در حلوت معدس عرلت گرین سده آل سُب را باحیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند . و صدر عفل مذکور از حضور يمين الدوله و محمد على بنگ ايلچى و اعنان دولت و اركان سلطنت آراستكي يانك . و باقي اعاطم و اعالي و سادر اهالي مجلس بتفاوت درجات و مرانب جای گرمتند - آنگاه پیش کاران کارمانهٔ دول و سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شریب و الوال نقل و شهرینی و فواکه و خوشبوها و پان بترنیب چیدند و همکنان را به تناول نعمت های خاص صلای عام در دادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره وروزله بر گشتند و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق برسبیل خیرات عنایت قرمودند - و چون این افجمن عالی پایهٔ انجام یافت سایر بیکمان و مسند آرایان حرم خلافت و بردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیهٔ حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روفهٔ منوره محفل آرا شدند - و بهمان و تیره و هما کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زناند منعقد شد و همکی زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار رویهه دیگر و عفایف به عجایز انفاق شد - و امرا اعلی علی المموم بدین دستور زیور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دارالخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ منکور بر طبقات خداوندان استحفاق قسمت نمایند *

هشتم تیرکه روز عید قربال فیض قدوم سعید مبذول داشت بتازگی مردهٔ درب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید حصرت خلاف بناهی بنابر احیای مراسم سنن حصرت خانم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علیل آله و اصحابه که از ستوده آئینهای این سهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگه را از نور حصور اقدس بر روی مطلع سهر و ماه کشدند و بعد از ادای نماز بدوات و سعادت بارگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندال را از زر نثار معهود درم ریز قرمودند *

چماردهم ماه عين اعيان خلاف شاهزاده مراد بخش در ساعنى مسعود مختار كه انواع سعادت قرين و انظار انجم و اوصاع افلاك ره و آن بود حسب الامر اعلى دست نشين يد قدرت گيتي آفرين بمقتصاى احياى مراسم منت درباب تحصيل آداب دين و منن و قرايض شريعت غاتم انبيا و مرسلين كه بنابر حفظ مرنبة ظاهر و پاس طريقة صورت عقار و شرعاً ضرور است صدر نشين دبستان تعليم گرديد - و قاضل ديندار ملا ميرك هروي حسب الاختيار خديو روزكار بخلعت فاخره معظم و از انعام هزار روبيه منعتع گشته آموزكار شاهزادة والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داري اوديسه از تغير باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسه

و منصب چار هزاري سه هزار سوار سر امرازي يافته روانهٔ آن صوب گرديد *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد .. و نه راس اس عراقي با وادر استعة آن كشور بطريي پیشکش گذرانید - بیسب و هشتم حاجبی وقاص ملارم ندر محمد خان والئي بلخ كه او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جازلت ارسال داشته بود نا تواحثي دارالخلافه رسيده همراه معتمد خال ٢٠ حسب الحكم اسرف أو را استقبال تموده بود خود را باستانهٔ بارگه سلط سی که کعبهٔ آمال و آمانشی اقاصى و ادائي است و قبلهٔ مرادات انسي و جانبي ردانده در تقبيل عشهٔ درگاه والا آداب معهود این عالمي مقام بحا اورده لوارم کوراش و تسلیم نقدیم تمود . و بعد از اقامت مراسم رمین بوس از روی آدات و اندام تمام بكذرانيدن نامة بذر محمد حان اقدام حسب . آنكاء ارمعال آن خان والا مكان راكه مشتملير اسپ و سار و امتعة بلخ بود و سبلغ باعزده حزار روپیه قیمت همکی آمها می دد منظر انور در آو ده از مرحم حلعب ها ره و کمر خنجر مرضع که چهار هوار روپیه سها داشت نوازش بذیرفت ـ و در همان نزدیکیی سی و پنج راس اسپ و سه رزه و ده شتر پختی نرو ماده ار جانب حود و هژده آسپ و بنج ستر بنام سحمد مومن پسر خود بطریق پیسکش گدرائید . و مبلغ سي هرار روپيد ۱۰و و خلعب و ده هزار روپيه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق حان سیر بخشی که در برهائهور بسابر عروض بيماري از سعادب همراهئي عسكر منصور اختيار حرمان اضطرارى تموده ،ود بعثایت جناب الهرمی شفای عاجل یافته بملارس رسد و منطور نظر مرحمت آمده از بركب ابن سكرس شامل صحب كامل ياسه درینولا راجی جی سنگه به برک حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رکاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوزهٔ مروارید ساهوار بی عیب پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هدود آویزهٔ گوش می سارند ارسر نو در رمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشال گشت - صوبه داري كشمير از تغير اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان بسرش به نیابت او رخص یاف .. و ملاحبدر حصالی که باوجود کاردانی در نن شعر يد طولها و طبع عالمي دارد پخدمت ديواني صوبة مد كور معزز كرديد *

بیان فتح هوگلیی بندر بحسن سعیثی بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروري پر تارک مبارکش گذاشته هم در عبه الست زمام مهام جمهور انام یدست اختیار و قبضه اقتدار او سپهرده پاشند آن پاشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقعبود دارد _ چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست پر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همکی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جمید بلیغ اس پر گمارد - و همواره لوارم جد و اجتهاد در کار فرمائی شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیمال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غاویه و سعغیرمدن ضاله و تخریب معاید باطلهٔ ایشان کما ینبغی حق کوشش میذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته پنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانهٔ نار مغان و نیران ۱ [پرستان] ع فرو نشاند *

نه الحمد و المنته که والا حضرت حلاف پناهي اين شيوه متوده و خصلت محموده را ار جمله ملكات راسخهٔ حويشتن نموده الد ، و پد آنسان که دست جواد را در بدل مال کشاده داشته اند پهمان وتيره بيغ جهاد در بات قطع مواد فتنه و فساد و فلع خار بن زندقه و الحاد کشيده دارند - شاهد اين معني درين صورت استخلاص هوگلي بندر است دارند - شاهد اين معني درين صورت استخلاص هوگلي بندر است و انتزاع آن سر رمين ار استيلای مشرکان فرنگ و نصرانيان مسيحا پرست بلستياري بائيد حضرت باري و بيان چگونگئي خصوصيات اين فتح مبين که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استيلای مشرکين و رفع لوای سومنين و علم وهن صولت کفر و موجب تقويت دولت دين دريد - هم اکنون علی التفصيل با شرح و بسط تمام مسموني بتعريف ماهيت و تبيين خواص و مزايای آن بر سبيل اجمال نگارش مي يابد -

⁽¹⁾ ع [كبران] ل *

نخسب حامة تعرير در تصوير بموداري اركيفيب و كميت و تعين موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوار کشا یدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست کروهی راج معل و یک كروهى بندر ساتكانو از كشور بنكاله فرضة از درياى شوا كه بهندي زبان الله و بتازي خور نيز خوانند منشعب شد به سمت راج محل كشده چنانچه آب رودهار گنگ که بر انتار نسهر راج محل جاه پست مه خور مذک در می پیوندد - و بندر هوگلی در یک کروهی سانگانو به ربع کروه از محل اتعمال گنگ و آن خور بر ساحل سعبة و آب گنگ اساس بامه . و سبب احداث آن ضلال آبادكه از حوادث عطمهٔ عالم كون و فساد مود اینست که در هنگام عمل بنگالیان جندی از سود گران فرنگی که پیشتر در يندر سونديب اقامت داستند بوسيلة سود و حودا ساتكانو آمد و شد مي نمودند .. و همواره هواي پختن اين ماه سوداي خام در سر چا داده بودُّنَادَ كَهَ دَرُ آنَ سَرَ رَمِينَ نَاحَمَتُنَى بِمَدَا أَنْفَقَدَ - حَدَّ مَجَّهُ أَكُرُ فَيَ المثل يقدر کف دستی باشد جای در خور مفر و مقر بجنگ آرند . و مشتی مردم صاحب نیروی قوي بازو با سوداگران بلباس سوداگري در آمده دست در كار داشته باشند- اگر در آل میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای كنار بنكاله در در آيد فهو المطلب .. و الا رياني بد تحارب و خسراني سود و سودا بدارد- بنادر این اندیشهٔ فاسد چول کنار حور مدکور را درخور قرارداد صمىر حويستن ديدند _ انواع لطايف حيل انكسخته از حكام آنولايك اذن اقامت در آنِ معام تحصيل نِمرده بحسب در آنحا خانهٔ چناه مانند اندیشهای براگدهٔ خویشتن سهل و سسب اساس نهادند و رفته رفته فونكيان سرمايه دار آنرا دار القرار جاويد انكاسته رخت اربحال سآنيما کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساحند و یتدریج در کرداگرد نشیمن های خود چار دیوارهای ستین بنیاد افکنده باستحکام مام باسمام رسانیدند - چنانچه هرمتزلی معقلی و هر چهار دیواری بارهٔ استواری شده برجهای آنرا مانند بروج ناری بانواع آلاب آتشبازی از توپ و تمنگ و استال آن آراستند ـ و اطراف ثلثهٔ آن بندر را مخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روكش مثلثة آبئي فلك نمودند ـ و قطع نظر از تكاف سخن سازي طرف رابع نيز که در خور دريای شور بود در استحکام از ديگر جمهات قطعاً پای کمی نداشت . و رفته رفته از آمه و شد حمهازهای فرنگ

و کشتی های مسلمانان ثیر که بانداز تجارت بدآنجا تردد سی نمودند هنكامهٔ "سانكانو افسرده شد و بندر هوكلي رواج تمام و رونى كلي بأفت ـ آنكاه چندی از اعیال فرنگ که در آل بندر قرار توطن داده بردند قی و برگنات جوار را ار حکام و ولات آنولایت ر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل مي تمودند . و رعاياى آن محال و تواحثي آلوا تا جای که دست تطاول آن بد اندیشان می رسید از روی تعدی خواه نا خواه تکایف ترسائی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دربای شور روانهٔ پرتکال فرنگ سي نمودند ـ و در ضمن اين رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر سمال رراعت که علب آن ملت رعایا بود از ریاح تجارات که اضعاف سضاعف آن می شد می نمودند ملخص سخن در ایام بادساهزادگی که آنولا لوای والا ظلّ ورود بر سرزمین بنگاله كسترده بود راى جلهان آراى بركما هئي كمراهي بل دقايق بيراهي آن خلال بهشكان جهال انديش كه بدرجهٔ اعلى رسيده بود آكاهي يافت و سحب کوشئی آن سست کیشان در باب اصرار و آزار مسلمانان گوش زد ممليل گرديد ـ الاجرم اينمعني سركوز خاطر عاطر بود كه مهر صورب كه رو دعد دربارهٔ استیصال مطبق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتصای قدر و فصا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال برداخت قرار داد ضمیر منير نيافتند چنائچه هم اكنون مذكور شد درين محل كه نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست تشسب قاسم خان صاحب صوبهٔ بتگاله را در وقب رخصت آبصوب بانصرام این منهم مامور قرمودند ـ و بر سبیل ارشاد طریق سحیر آن خلالت آیاد و روش استیمبال آن بد نهادان بآن خال اخلاص نشال ملمين قرمودند - چنانچه ابواب تدبيرات صائبه كه درين باب ظمور یافت حصوص نعین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همکی بمحض تعليم الحضرب يود .. بالجمله قاسم خان درين باب از در مقتضاى حرم و احتیاط در آمده این رار مضمر را یا هیچکس درسیان تشهاد . و اسخیر آل بندر را هر چند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که برجمع خصوصیات آنولای خاصه کیفیت احوا يندر و كميت سهاهي و رعيت آنحا نحصيل اطلاع و اشراق تمايد - چون استيفای حقايق کلي و دقايق جزئي امور ملکي و مالئي اهالي و مواائي آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جرم نموده در ماه اسفندار سالگذشته

حسب الكم اشرف در مقام تجهيز عساكر و تهية بواره در آمده و آن عبارت است از جهازات حربي مشتمل برسهاهي و آلات حنگ و توپ و تعنگ و امثال آنها و از آنجا كه داب :رباب حرد و آئين است بر طبق منظومه *

سكندر كه با شرقيان حرب داذت رخ حيم گويند در عرب داشد،

باین عنوان بر زبانها افکند که غرض از ارسال مسکد منصور استیصال گروه هعلی وال است و لهدا نوجی از ناینان نود و بندهای یادشاهی بهمراهنی عنایب الله بسرس و امرا وارباب مناصب والا به تسخیر آن سر زُمین تعین نمود ـ و مقرر و مخمر ساحب ده سمت هجلی وال روان سله چندی در موضع بردوان که رال جهد واقع ادت اقامت گزینند ـ چدانکه خواجه شیر و معصوم رسدار کل بنگاله و آه د صالح كنبو و همراهان او بانواره ار اه بندر إسرى بورزا روانه شده تا اهال خور هوکلی بندر که بموهانه مشهور است فرا رساد . و اینمعنی به بر آن بود که میادا منهوران فرنگ از سهم مولت ارلیای دولت قاهره حود را به کشتیها رسائيده از راه دريا طريقة فرار احتيار كشاب الكاهابها در درادر ابو محمد كشورا كه مدار عليه او دود يه بهانة تظم و نسق ادور محال حاصة شريقه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعط أمود كه چون فوج عنايب اسد بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه سوچه هوکلی شود او نیز حود را باصحاب خود بشتاب یاد و سحاب باز رساند ـ چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوال کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیلایلفارخود را با فصبهٔ هلدی پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوکلی واقع است درین اثنا بهادر بیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم دوقف به بموده روانهٔ موهانه شد که بانفان خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشمی سدی استوا، بسته دهانهٔ خور را مسدود سازد . که میادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمد، خود را از راه خور پدریای شور اندازند . بهادر بد آنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای دواره سفیبوط ساخته ـ دوم ذي حجه سنه هزار و چهل و یک هنگاسی که عنایب الله و سایر افواج

منصوره بانداز تركتاز معمورة كه در بيرون حندق بندر واقم بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلو ریز تاحتند ـ و در حملهٔ نخستین معمورثر مذكور را كه ببالي معروف بود مسخر ماخته نخست خاطر از قتل نفوس و غارت اموال اهالِّي آن پرداختند و آنش يغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند .. آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل كفار كماشته نشاني ار آباداني نكداشته - و چون ار لوازم قتل و اسر باز برداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجارها ساختند - و باهتمام تمام متوجه بمشرقت كار و پيش برد ملجار شده بكار قرمائي همت عالي و تصودب رای صائب عزم راسخ و جد باقد را پیش کار خود نمودند ـ و در اثنای این حال مواب الدیشان صلاح وقت در آن دیدند که قوجی حرار از مردم کاردان کارگذار در محال آطراف خور پراگنده سازند ـ که اگو ار راه الغاق بحمعي از آل بدائديشان كه اعمال آنجدوا باحارة ايشان بود ير خورند بي تونف بد فتل رسانند ـ و أهل و عبال ملاحان نتكالئي توارة فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر در آرند . تا حون این طایقه از روی دلبستگئی متعلمان خود را از آن گروه ادبار مال بریده به معسکر اقبال بيوددند اين معني باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - سسب اين تدبير درست قريب چهار هزار تن اين طايفه از كفار جدائي اضطراري گزيده رينهاري عسكر اسلام گشتند و از أين حركب فتوركاي بحال اهل هوكلي راه يافت -بالجمله تا درب سه ماه و نيم مههوران فرنگ در مضيق مجاَّصره روزگار گرراندند .. و اولیای دولت فاهره بنحوی کار بر ادشان نمک ساختند که آن بد اندیشال را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف معال شد ـ و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرنگال دل گرم می سدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله مي دادند - و احياناكه در هجوم اقواج ياس غالب مغلوب توميدي تام می گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه می کشادند -باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تفنگچی قدر انداز که اندازهای درست شان از اصابت : و ک قضا بای کم نداشت داشتند . از دست برد بهادران موکب اقبال این بائید پرورد حضرت ذوالجلال پای براه تملق و نروتنی گذاشته از سر گردن کشی و زیاده سری در گذشتند م و دست توسل به حبل المبين استشفاع در زدة حلقة استيمان بر در امن آباد

امان زدن گرفتند - و درین میانه فریب لک روبیه در سیل حق الامان ارسال داشته منامرین کمان آن شفع رو شناس کار گذار وسیله طلب زنهار ساختند که شاید بمیاندی او جان مفتی بیرون برند - چون اولبای دولت مامتناهي ازينمعي أكاهي يافتندكه متحصنان تبره درون نظاهر اطهار اطاعت و القياد نموده در باطن انتظار رسيدن كومك دارند لاجرم زياده بر آن اهمال تسخير حصار و امهال حصاريان بجوير انموده از سر نو تصييق عرصة محاصره ورا پیش گرفتند . و بخست خندی سمت کلیس را که از رهکدر کمئی عرض وعلم قلت عملي نسبت بساير اطراف كم آب تر بود سكستند . و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده از أب خالبي ساحتند - و از ملچار هاي اين سمت که در عهده ،کمهمانثي بهادركنبو و الله يار خان و سيد حسن كمونه بود نقب ها سركرده رفته رفته به نزدیکئی معمد رسانیدند - قصا را دربن اثنا فرنگیان که پیوسته در سر جست و جوی اعثال ابن امور تکام داشتند را بدو نقب درده هردو را بحاك الباشتند . و نقب سوم كه از طرف منجار بمادر كنبو ييش برده عودند اصلا مو بدآن تبرده می نال میاسند . و حون سر آل عب بهای دیوار منولی او منازل آن می دینان که در حققت حصنی حصن و معقلی متين بود رسيد آنرا بباروب انباشتند _ و بنابر أن بنيال راسخ عمده ترين معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه را بکار آنجا الحمن میساخنند - صواب ا دیشان اصاب کیش از راه بس بینی ها حاطر آوردند که نخسب بهادران سو کب اقبال و یکه ماران عرصهٔ حلادت و جدال ہر سبیل تمیهٔ یورش از اسهما بیاده شده سهمت احتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند. تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد و سرد ارن خود بمدانعهٔ اولیای دولت پایدار آسعا قراهم آید نقب را آنس داده بدین طریق آن بدکیشان - رکش را از کوچهٔ نار بداراابوار فرستند _ محملا از آمجا كه همواره سهام تداس صائبة موافقان مو ونی سعتضای بقدیر بهدف اجاب می رسید درین باب نیز نقش انگیختهٔ رای صواب آرای شال درست نسین آفتاد .. چنامجه وقتی که آرایش صفوف مجا عدین میدان دین زیور صفحهٔ رری زمین مصاف سده بود و از طرف دسمن رزم جویال آرام دوست را حمیت دین ترسائی و پاس ناموس كايسا و ناقوس سركرم حانبازي ساخته عرصه قتال را باشتعاا، نيران جنك و

جدال آقش کدهٔ مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند .. و بمجرد موشک دوانئي آتش پازان هر ذره از اجزای آن عالمی بنیان كوه شكوه كه اساس آنرا "چنانچه گذارش يافت خالى ساخته از بارون هر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو آدیم زمین معرکه جنگ نمولة نطع پلنگ كشت ـ و أحجار آن سنكين حصار أبات لخت مانند صخرهٔ جنی از آن کورهٔ آتش تنوره بادهٔ هوا گرمته بمرجع اصلی خویش یعنی کرهٔ نار باز گشت نمود . و هر تن از آتشی نبادان اهرمن نؤاد فراک که از جادوگرئي تدبير ديو را در شيشه تسخير داشتند از دمدمه امسون زبانهٔ آتش دود افکن پري وار به پرواز آمدند - چنانچه گوثي از سورت آتش وشدت و حدت باروب بناه بكرهٔ اثير برده ازآن ران راه به جوار دركات سعير و طبقات بشي المصير شتافتند . و جمله بقيه سهاه نبره روز مخالف كه شعلة جهانسوز باروت برق خرمن بخب ایشان نشده بود برحی حود را به جمهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و درمبان آب و آتش جان داده از زیاده سریما تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بعد آمای گیر که آبآن تا بکلو است در ندادند ـ چون جمعی از جمهالب پیشکان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عدد ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اكثر اهل و عيال آن بدانديشان بود مشغول حراست بودند پيش از آنكه الدست مسلمانان افتد در همان گرمي انبار باروت كشتي را آتش زدند .. و از شرارهٔ شرارت ذاتی آن آتس زنندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیکناهان بر آمده قریب هزار و بانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال در هم سوختند ـ و اهل چند غراب دیگر نیز پیروئی ایشآن نموده براهبري غراب تيره اختري در تمه هلاكب ابد افتاديد ـ و از سفائن جنگئی طرز فرنگ شصب و چمار دنگهٔ کلان و بنجاه و شش غراب و بک صد و بود و هشت جلیه داخل غنایم لشکرظفر اثر حد و هفت کشور و خدایگان بحر و برشد ـ و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه حود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتی آن بندر درین اثنا سوخته بود ازان راه فرجهٔ مدر رفتن یافته در همان گرسی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آنش زده بدر رفتند _ و درین غزور قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساع و رجال قنیل و غریق و حریق گشتند ـ و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و انات

فرنگي اصيل و عبيد و جواري و ساير اصناف ديگر كه طوعاً و كرهاً مذهب ترسائي اختيار كرده بودند بنيد گرفتاري در آمدند و قريب ده هزار تن از رعايای پرگنات و دواحي آل كه بيگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند و درين ايام از اغاز تا انجام هزار سعاد تسد از اهل اسلام درجهٔ شهادت يافته بروضهٔ دار السلام خراميدند *

از سوائح این ایام سید شجاعب خان بارهه که ا ظار سمادت نحوم طالع مسعود فیض نُظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده بگوسه عزلت خزیده بود .. دریمولا که بحریک بعف و تحریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان حام رسابید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی ردین شده بوساطت ترتمی بمرتبه عالمي منصب چهار هزاري ذات و دو هرا، سواركوكب طائعش اروبال كدة خمولً بشرف حانة اقبال انتقال كزيد - و هم در آن آوان ابن سائحة بديعه كه از بدایع اقعال طایع بل از ودایع لطایف آنداع در مشمهٔ مشب است بنابر اخبار منهيان صوبة كحراب معروض وأتعان موقف حلافت افتاده كه درموضم بروده از مضافات صوبة مدكور كوسالة بعرصة نمهود آمد كه سه سر داشت يكي بصورت سر اسپ و باقی به هشت سر گاوان بدیع الوجود - همدرآن ساعت جالداءه پیکر بهیمی را از گ قسع منظر کریه خویشتن پردائت ـ و تیز از واقعاب صوبة احمد بكر يظهور بيوست كه درين حدود بزغالة كه دو سرجهار دست و دو یا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظار گیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت. درین اوقات منزل يمن الدوله آصف خان فض قدوم اسعد در يافته صاحب منزل بسعادت عيارت استسماد پذيرفت و آن آصف زمان بشكرانهٔ ورود مسعود حضرت سليمان مكان كه باعت ظهور نور و صفا و موجب وقوع عاميت و شفا ..ت رسم ها انداز و نثار و پیشکش نتقدیم رسانید ـ نیز لشکر خان ار صوبهٔ کابل که درمن اوةات بمتنضاى وقب ازو تغير پذير كشته سعيد خال متفوص آن سعادت جاوید یافته دود رسید - و خود را از سر دو بدریاف شرف ، الازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دو جهانی است رسانید - و ا[حهار هرار] ع اشرقی نصفهٔ

⁽وع) [چهارصد]ل *

لذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرصر تک بر سبیل پیشکش گذرانید -و بخدمت صاحب صونگئی دارالملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه دار دکن مختص شد ر و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *

بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه سلخ ربيع اولاول ١ سنه هزار و چهل و سه هجري جشن وزن قمري سال چهل و سوم عمر جاوید پیوند بغرخی و قیروز مندی پر آثبن هر ساله اذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیاز مندان بهایان رسیده وقت بخوشي و انجمن بدل كشى انجام يافت - و كامرانثي حضرت گیتی ستانی تکه اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی حلوه گر میگردد درین روز نیز به بهترین وحهی صورت بست و در همین روز شرف اندوز محمد علي بيك ايلجئي ايران وا بسعادت رخصت معاودت و مرحمت خلعت زر دوري و كمر مرصع و نيل خاصكي با ماده نيل و حوضة سيمين نواخته بر سراد خاطر فيروز و شادمان نمودند و جمهار اشرقي كلان كه مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه يكي چهار صد توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر ـ و همچنن چهار روپیه بوزن و ترتس مذکور ـ چون همکي بسکه مبارک مسکوک بود بنابر میمنت و برکت عنایت فرمودند . و مجموع الغاماتی که از آغاز روز سعادت افرور ملازمت اشرف با هنگام ادراک شرف رخصت در بارهٔ او ظهور یافت سوای اجناس بحمار لک و بست هرار رویمه کشد. هم درین رور حکیم رکنای کاشی مسمح تخلص از انعام پنج هرار روپیه نوازش پذیرفته حسب التماس برخصت زیارت مشهد مقدس کامروا کردید *

کشایش پذیرفتن قلعهٔ کالنه بکلید تاثید درگر دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سمادتی را که تفویش حضرت رزاق علی الاطلاق جلّت حضرته از پنج انگشت مفاتیح رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشت دست او گرارد اگر بنان فیضرسان او که کشاد کار عالمی بدآن وابسته

⁽١) در بادشا هنامه هشتم ربيم الثاني نوشته شده [جلد اول - صفحه . سم]*

و سر رشته وسایل عطبات حضرت وهاب بی ضنت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد . و اگر رور بروز دسب رر افشانش حول پنجهٔ آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نما يد دور نما نبود - شاهد حال فنح قلعة كالنه است ار حصون منیعهٔ دکن که نوید آن در ضمن عرصداشب خان زمان دوم ماه آیان گوش رد كامل اسابان سعادت كه شرف يافكان حضور الحمي در نور هستند كرديد-وكيفيت معنى مذكور اين صورت داردكه حون سر رستة نظام كار نطام الملك از كشاكش فتح خان يسر عنبر الن القام كشدكه الحمود خال قلعه بان كالنه بنابر بد عهدي و پیمال شکنئي فتح خان که علم رندس و رمیدگئي ساير اسرای دکن شده دود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و حول از مواحدهٔ او مطمئن نبود و میدانست که اگر ۱۱ مساعدت رورگارونت یا بد در انتقام کشی و کسه تورئی او فرصت طلب فرب نمی کند - لاجرم حقام اندیشهٔ کار و مال روزگار خود در آمده در مهدد آل شد که بمدد ساهوجی سهوساه توسل حسمه شاید که بدین وسیله خود را از سر بازخواست او نگاهدارد .. و با خود قرار داد که نسلیم فلعهٔ مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین صمن کار حود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوب منشی و مباه اندیشی روی از بندگی درگاه حمیان پناه بر تافته بر سمالک ناسک و ترنبک و سنگمنیر و جنسر و سر تا سر محال کوکن به حبر دست یافته یکی الله منسوبان سلسلة نظام الملك راكه در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقهٔ استبداد و خود رائی در بناه نام این نامزد بر در استقلال میرد - خان که در آن آوان به نیایت خان خانان بدرش صوبه دار كل دكن و خانديس و برار بريسه بي و قوب يافت ـ و بي توقف به میر قاسم قلعدار ۱ النگ که در نوادئی کالنه واقع است نوشت که از هرراه که رو دهد در آمده محمود خال را بساهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جادهٔ راسب سرمنرل سعادت اسب راه نمائی نماید ـ و ان پایان کار روزگار و سرانجام منهام عالم ترسيده از انصرام قرار دارد خاطر باز دارد ـ چون مير قاسم نخسب از در استمزاج اینمعنی در آمد محمود خان ابن مراد خاطر خواه را از خدا حواسته بمعتضای عدم اعتماد در نامه و پیغام توقع حضور میر

١١) در يادشاه نامه (صفحه ٢٠٨٨) للنك نوشته شده *

منذكور بكالنه تمود ـ او بنابر صلاح وقت در ساعت راهي شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و درغیب و ترهیب بیشمار او را ار آن ارادهٔ دور ار کار باز داست - و پس از بحصیل جمیعت حاطر ابلاع حقیقب بخان رمان نمود - خان مشار اليه نامهٔ استمالتي در كمال ملايمت و همواري متضمن هزار گونه نويد و اميد و مشتمل بر انواع وعد خالي از وعيد ياو نوشته همراه عجم منصيدار راهي ساخت . محمود خان آز مطالعة آن عبهد نامه مستطهر و مستمال گشتة فرستادكان ساهو را محروم باز فرستاد ـ و اول باميدواري تمام پسران رشيد حود را كه منصور و مظفر نام داشتند با قاضي ابو الفضل وكيل خود در صحبت عجم و معصوم ولمد مهر قاسم روانهٔ خدمت خان زمان ندود و خود قلعه را خالی ساخته التماس صدور فرمان عالى شان كرد م از آنجا كه مقتضاى طبع اقدس بندگان حضرب همواره بده نوازي و ذره پروري ست نشان كفدست میارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجه تاب پنجهٔ آفتاب بر عنوان فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی عنایب مصحوب جعفر بیک بلوچ فرستادند . محمود خان باقدام اطاعب و انقیاد دو کروه پیش آمد از روی کمال ادب مراسم معموده از زمین بوس و تسليمات بتقديم رسانيده فرمال مدر شان عظيم الشان را از روى نعظيم و تکریم تمام گرفته برسر نهاد . و از برکب تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرائید ـ و شب يكشنه بيست و پنجم سهر ماه قلعه را يا هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که سبلغ شش لک روهیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتخواهان داد .. و همراه مير قاسم و عجم و معصوم حود نير به يرهانهور رسيده از سرحمت خلعت فاخره و تفويض منصب والاى چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک اعتخار بذروهٔ عالم بالا رسانيد ـ و منصور نخستين پسر او بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خلعب و اسب و قیل و مظفر دومین بسرش بمنصت هزاری پاتصه سوار و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روبیه بر هر دو و قاضی ابو الفضل بمنصب پانصدي دو صد سوار سر بلندي يافته نسليمات نياز بجا آوردند *

از وتابع این اوقات آنکه از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض رسید که قاسم خان

صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از قبح هکلی بندر بنابر مقتضای قضای ماضی و قدر ناقد بجوار عالم رحمت و رضوان آنعضرت ستاف و از کمال سعادت مندی و قابلیت و بنهایت احلاص و ایادت فوت او موقع تاسف و بعدر بندگان حضرت که گوهر شناس حوهر وفا و احلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند کردید - ای حود ا حال بنده که رضامندئی ولی نعمت حقیقی او درین مرسه باشد - چه فی العقیقت این مربه ولی نعمت حقیقی او درین مرسه باشد - چه فی العقیقت این مربه و در هر دو نشأ موجب خوشنودی و حورسندئی حضرت خداویدی است و للهذا دریموقت ربان حق مگال بمناسب حداثی این بیت حق مقام ادا تمود *

بود رضای تو چوں موجبرضای خدا زمی سعادت آنکس کزوشوي راضی

اعظم خان أز موقف حلاقب متقديم اين أدر جليل القدر عظيم الشان يهنبي صوبه دارئي بنكاله مامور كشب و بمرحمت خلعب قاحرو دو راس اسپ مختص گردید، مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر نن جادو کارم حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به نهایت مرتبهٔ نقدس دات و تنره صفات و عمایت ورم و برهیزگاري باکمال مفرد در فن شاعري و سحنورې که اجتماع این مراسب در یک دات كمتر دسب بهم داده اتصاف دارد از ولم احرام طواف ركن و مقام اين قبلة اماني و أمال معتاجان و كعبة جاه و جلال اس و جان از تُه دل هر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمیل رسانید - و قصیدهٔ غراکه درستایش بندگال درگاه حمان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در حضور پر نور انشاد نمود. و از مرحمت خلعت فاخر سرمایهٔ مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپید برسم صله یافت . و از راه نحریک بحت كار فرماكه اورا بدين قبلة ارباب طريقب راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان بارگاه خدیو زمین و زمان در آدده به سلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت ـ و این چندین بیت از آن قصیده است * * ایات *

ای قلم بر خود ببال از شادی و بکشا ربان در ثنای قبلهٔ ۱ [اقبال خاقان زمان]^ع

⁽١) ع [دين ثاني صاحبتران] ل

جوهر اول شهاب الدين محمد كز ازل از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان احسس يرج كرامب مظهسر لطف اله جوهر تسغ شجساعت مصدر امن و امان آنكـه از آغاز نطرت سته شهباز ظفر جون عماب تر بر ساخ کمانش آشیسان كر مخالف ور موافق از ولايش دم رسند یا بد و نیک است چون حورشندگرم و مهربان سرمة چشم غزالان سازد از داغ پلتک سازگاریمای عدلش چون نهد با درمیان شهسرت آثار عدلق زود برخواهد گرفت تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان خوش نشست از نقش هایش هفت اقلیم را رہم مسکون گو دگر ہنشین ہمیش جاودان آمتابی اینچنین طالم نه شد در هیچ قرن از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل سهمر در حد كمال آيد بديد از خاوران سر غیبی بر ضمر روشئت پوشیاه نیست راز خود تقدیر با رای تو دارد درمیان حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعنان

خواستگارئی صبیهٔ حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زادهٔ فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم معهودهٔ ساچق

ارجمتد برین نعمتی از نعماه جریلهٔ الهی و شریف نرین عطیه ار عطاياء جليله بامتناهي حكمه. كاملة توالد و تنسل السب نه مناط هايمدكي نوع عالتي انسان و سرحلقه ارباط سلسة نظام كارجبان و انتظام روزگار جمهاسیا سس - و پندا سب که بعداد اولاد و تکثیر اسام و احداد که بالا ترين مواهب و والا ترين مكارم است قياس بعموم احاد الناس موهبتي ديكر و مكرمي غير مكرر اللك على الخصوص بسبب بسلاطين عدالت آئين که برومندئي شحره کمال عالم ثدره نقای ذريب شريف و نسيجة كثرت مسل كريم ايشان است د و ١١ وري تمال استكمال مي آدم قرع وقور بشوونمای اصل دوجة وجود این حمع دي شال ـ لا جرم برين طبقة والا كه مائند ارباب عالم بالا بمنالة آباى مهربان ابناى زمال اند واجب عينيي و لازم عقلي است كه در استحمال و استعجال اعطاي اين مكرمت عطميل ارعطا كدَّهُ سبداء فياض مساعلي جميل مبذول دارند _ يعني تجويز اهمال و املهال در تزويج اولاد سعادت نژاد كه مي العقيقت ترويج كاسد و اصلاح واسد عالم كول و فساد است ندموده هر يالغ نصيبي كاسل نصاب را از اولاد امحاد با عقلة از فبيلة كرامت ذات و شرافت صفات در سلک اردواح انتطام دهند- و از نتایح این مقدمهٔ حکمت بسیاد حرد نؤاد نامزد ساختن دختروالا احتر سلطال يرويز اسب بنادنيا هرادة حوال بحب سعادت یار سلطان دارا شکوه و تمهیهٔ سامان طوی و بوطیه مقدست آن ـ و سبب صهری اینمعنی آنکه همدرآنولا که ولایت حابدیس از پرتو اشعه ما هجهٔ لوای ممهر ضیاتی این قایم مقام میر اعظم عیرب فلک برجیس بود و هنوز خطهٔ پاک مرکز حاک از نزول مقدس آسیهٔ وقت و مریم عهد اعني نواب غفران مآب ممتاز الزماني روكش محيط افلاك له كشتّه بود از آنجاکه شفق امهاب بمقتصاتی فرط رقت قاب بر عطوف آیا سم سبق دارد آن قلسي سرشب عرشي طيئت بعرض اقدس رسائيدند كه چون شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محد شجاع بمرتبه تکلیف شرعی رسیده اند و وقت تا هل ایشان شده اگر رای جمهان آرای اقتضا فرماید كريمة سلطان پرويز كه بحاية جمال صوري و معنوي و حلة كمال نسم و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی قرزند حضرت جنت مكانى و والدة ماجده اش نبيره حضرت عرش آشياني اند بانوى حرم محترم مهين شاهزاده اعظم كردد بسيار سا و معقم است - حضوت خلاف پناهی تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مكرمت را بحبّهت انتظام در سلك ازدواج درة التاج خلافت عظميل نامزد فرمودند - و ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و امامت و نوبادهٔ حدیقه و ولایت و كراس اعنى صبية رضية رستم ميرزاكه سلالة سلسلة صفية صفويه است سزاوار بهوند نونهال بوستان شاهي قرع اصل دوحة حلاقت ظل الهي شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد حاطرعاطر را زبان رد نیز فرمودند . و بمقتضای پیشتهاد مذکور دربی نهیهٔ معدمات کار خیر شده سامان طرازان مهمات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند . و بنابران بسركارئي متكملان بيومات سلطنت عملة كارخاسجات سركار خاصه دارالخلافة أكبر آباد و دارانسلطنت لاهور سركرم كاركشمه بسرانجام در بايست اين إمر سامي پرداختند - و در ساخين زيور و مرضع آلات و ظروب زرين و سیمین و آثواب مطرز بتار زر و نهره و سایر اسبآب و اثاث بیوتاب فراخور مقتضای حال و وقب بذل جهد نمودند ـ و هنروران صاحب بسیرت در كجراب و بنارس و سالده و ساتكانو و سناركانو و ساير بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر دل همانا مغاص لالی و معدل جواهر است حسب آلامر عالمي در ساختن و برداختن انواع حلى ا و حلل اهتمام تمام نموده همکی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسد معهود روزگار است مقتصاى تقدير بوقوع قضية ناكريز نواب رضوان مآب مهد عليا تعلى هذير گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند. و چون موکب سعادت از خطهٔ برهانهور بمرکز معیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضی شد و ساپر رسوم این روز که درین کشور بعرس مشهور است چنائجه مذّ کور شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کافت و ملال این حادثهٔ اندوه زای نشاط زدای سر و برک عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند _ چون یکسال و هشت ساه از ارتحال آن محفوفة رضوان الهي بسر آمد و همواره در حاطر آن مستد نشين صدر

ميعفل جنان چنان بود كه شادي ازدواج شاهزادهاى عظام كرام خصوص گرامی شاهزادهٔ اعظم باثینی که پاید و شاید سرانجام یابد و منحوی از عبیده زیب و زینت آن حشن شایان برآید که تا های گیتی سرانجام آن مورد ضرب المثل .اشد . لاجرم بخاطر اشرف رسيد كه مكنون صمير منير آن انسیهٔ جورا نظیر در صورت ظهور رپور پذیر گردد - شایر آن یازده گهری از روز یکشنبه دوازدهم آیان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهور سال هزار و چهل و در هجري سهری کشه ساچی لآی مشتمل بریک لاب روپیه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جوا هر گرانمامه و نواد، اقدشهٔ ثمينه مصحوب دستور اعظم علامي افضل حان و صادق خان مير خشي و مين جمله خانسامال و موسويحان صدر الصدو و محدرات عجت عصمت والدة ماجدة حضرت سهد عليا و همشيرة كلان آن مرحومه مغفوره و عمات ایشان و ستمی النسا خانم بآئین شامان و روشن حایان بمنزل سلطان پرویر ، وجوم ارسال داشتند . و صدر آرای حرم ، حترم جمان بانو بیگم از روی کمال آدیه دانی و قاعده شاسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقنضای مقام بجا آورده - و چندین تقوز دارچهٔ درست از نفایس اقمشهٔ هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمي نینداخته و نطر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامرد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون قرستاد - آنگاه مراعات نهایب سراتب تعظیم و اعظام فرستادگان يجا آورده رخصت فرمود *

از سوانع دیگر اعدماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدر آنه گیتی پناه رسانیده بود بانمام بیسب هرار روپیه و خطاب قزلداش خان کامیاب گردید - ذوالقرنین فرنکی که از خوردی باز احراز سعادب ملارست نموده و در بندگئی درگاه بدان معنی کلان شده و بالفمل بنابر آنکه در فن موسیعی روش هند و بالیف تعماب مجارت دمام دارد منظور نظر انوز است از بهرایج که به فوجداری او متعبق است رسیده سعادت ملازمی در باف و بنج قبل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صدد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیاستدار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام حصوص سادات و مشایخ و ارباب قضل و بقوی را بایشان باز گستی

و رجوعی نبوده متحمل خف سوند بنابر آن دفتر تن از رای مائیدای گرفتد به ملا عبد اللطیف لشکر خانبی که معامله دانبی و باک دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویشی فرمودند ا

ت چهارم آدر که محفل ارم آئین بوجود دانسوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقادر سبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و نادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوستمه دربی بحقیق و تفتش لوادع حکم و حوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو سي فرمودند تا سررشته سخن باحوال ملوك حكما و اونباع حكماء ملوك كشيد . درين اثنا يمين الدوله که ارسطوی عمد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سكدر بدين مبلغ رساسيد كه درين مدت متمادي هبچ قردى ار اقراد دوى العقول و قول و فعل آن بادشاه راسب گفتار درسب كردار گرف بنموده بل ديادي راه دحل نه بيموده - حضرت خلافت مرتب فرمودناد ك چون ببوت سكندر صلقوس روميي بدرجة ثبوب ترسيده ويتابر قول محققى ايمة تاريخ اسكندر ذوي القرنين ديكر است مارا بدستوري ادب دو سخن برگفتار و کردار اوست - نخسب آنکه بحواب رسول داراً در ماب طلب بیمهای طلا که پدرش قبلهوس هر ساله درسم خراج می داد * مصراع * چنین گفت ۔

شد آن مرغ کو خایهٔ زرین نمهاد

جانجه در تواریخ معتبی و کتب احبار و سیر مدکور است و در افواه والسنه بر سبیل توانر مشهور و این سخن نسبت به پدر کمال سو ادب دارد _ چه ماکیان جانوریست بغایت فرومایه و معهذا بیشه نهادن مستلزم ابوئیت - دومین نرک طریقهٔ حزم و احتباط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشایه رفتن - و این شیوه از طریقهٔ خردمندان دور است

⁽۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولارای مائی داس را ۸ بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبرسن دریافته بود بنابر آن خدمت مسطور بملا عبداللطیف کجراتی تقویش فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۱۹۸۹] *

چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید ماضران مجلس بشکرانهٔ اتفاق پوشیدن صلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسهاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دهای ازدیاه دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل بااضافهٔ هزار سوار دو اسیه منصب جهار هزاري چهار هزار سوار بالنصف دو اسهه و سه اسهه اعتبار یاف اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار منهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و پیشکشی مشتملیر اقسام جواهر و مرصم آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید . از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کلهٔ کاکل ماه رویان را نیتابئی رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمیله ارشال و جامه وار و کمریند طرح دار که همانا مصوران را یقلم مو از آن دست نقش و نکار بدآن کونه تر دستی دست ندهد - و ازین عالم شال و كرته وار و كوش پيچ پشم كرك كه جانوريست وحشي ماكول اللحم در ولايت تبت پنهم سي رسد و نرمثي پوست آن در پايه ايست كه شكم قاقم به پشت گرمئی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد ـ و ازین دست قالی خوش فماش خوش طرح و جای نمارهای قالبی باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمن و بركب هنر پروري و هنر نوازى و دقب تصرفات طبع اقلس دقيقه رس نزاکت آن ہجی رسیدہ که ازآن بالا تر فوق مرانب توهم خرد والا است چنانچه از کارخانهای سرکار خاصهٔ شریفه گزی قالی به نود روپیه تمام مي شود ـ و از همان جنس پشم حسب الامر اعلى در كارخانجات سرگار عالمی دارالسلطب لاهور نیز قالمی سی بافند که از کار کشمیر پای كم نمى آرد- بعد از دوازده روز از شكار كاه باري به دارالخلافه معاودت فرمودند و درطي اين ايام بيست و پنج نيل كاو و چهارده آهو به تفنگ و یک صد و سی و شش دراج و یازدهٔ کاروانک وغیره شکار شد- درین وقت پادشاه سهربان تدردان خواجه انوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحبدلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش

ىاوجود عارضة مخوفه مىهلكى كه داشت اميدوار زُندگى جاويد نمودند 🖈

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهآتا کهیری ا است از مشافات صوبة مالوه و يسط مقال و شرح كيفيت احوال آن على الاجمال برين نمط است که بهاگیرت نام متمردی از قبیلهٔ بهیل که سرگروه آن جماعت شور انکیز و زمینداران آن سر زمین آشوب خیر دود باستظهار حصائت حصار مذكور سرمایهٔ استكبار اندوخته از فرط پیش پا نگریما عاقبت، اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به سلی نداده سر به فروندي در نمي آورد -بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقعی ننهاده بنظر در نمی آورد ـ تا در مبادئ جلوس همايون حضرت ظلّ سبعانيي که په ثيروي تاٿيد أسماني گردن كشان و دراز دسنان هر سر زسين سرها به گريبان كشيدند و دست ها در آستین دردیده پایها بدامان پیچیدند . آن ناقص بصرت چون در آن مدس از همجسو به همچ رو چشم نمائمي نديده بود و همکمي را بیک چشم دیده همچنان بر مخالف اصرار ورزده - درینولا که نصیریخان به مفویض صوبه داری مالوه سطور بطرعنایت شد آن خیره جشم رو ار اطاعب و انقياد دافته دميج وجمه توفيق اظمار موافقت نياف . لاجرم خان شجاعت نشان گرشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساحته رو بدآن سمت آورد ـ از آنجاکه همت عالمی عزیمتٰی است که دیو به شیشه درُ آورده شمر از بیشه در آورد ـ و عرّم رّاسخ انسوایی است دیویند که بند عالا های طلسم پیوند بکشاید و تفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید كنده باشد بنابر باثير دمدمه أن بكشايش كرايد ـ بمعض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهاری گشت -و سبب صوى اينمهني آنكه چون آراستگئي صفوف نمايان و توزك آئين شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سر زمین شده کفرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالى شان بديشان رسید باینمعنبی از آوازهٔ تردد نمایان خال که پیشتر گوش زد همگنان شلم هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد وبوده بود- پای ثبات و تمکن

⁽۱) در نقشهٔ وسط هند ملکم صاحب باسم کنتهار کهیرا مذکور شده م بکنار آبکالی سند واض است و از اجین سیمی کروه فاصله دارد •

أن مخذول ازجا رفته اساس قرارش را آن پایهٔ استحکام و آنمایهٔ استقرار نماند- لاجرم از راه عجز و نیاز در آده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیالجی شنگرام رمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعمید ادای پیشکش نمود . و تقبل اینمعنی کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه ما همراه بوده همیشه یسان کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراههٔ بغیی و فساد پیش نهاد نساز... مشروط بآنکه در باب تکیف ملازمت بزور مکاف نبود و درباب نسلیم قلعه مذكور كه مفر و مقر ديرينه اوست مجبور نباسد . و چون نصيريخان را ير عمود و مواثيق آن بد نهاد چندان اعتماد جود و حوشنودي و خورسندي بندگان مغرت استیصال اهل بغی و طغیان می دانست لاجرم قبول این معنی نشوده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و موجله تورد شده چهار کروهی قلعه را معسکر ساخت . و آن سرگروه اهل ممرد از تهور و تجلد ارباب شهاست دل باخته از سر قنال و جدال یکبارگی در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسليم كلهد قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامب و عاقيت شمرد- سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و نا، وس اسان داد- چهاردهم ماه خان مذكور داخل حصار شده در آن ضلالت كده باعلاء کلمهٔ اسلام و اعلان اذان افامت مراسم مسلمانی نمود . و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سابر اهل مواکب و كتايب عَساكر قاهره صلوات مكتوبه بر ونى طويقه اهل سنب و جماعت سجا آورد *

از وقايع اين ايام دست يافتى بهادر خان روهيله است، برگوشمال گردن كشان ملكوسه كه گروهى از باغيان اين كشور اند كه در فرط شدت و كثرت عدد و عدت از ساير سركشان اين ملك بيش در بيش اند ... اين طايفه از رعيت گرفته تا سهاهي در هيچ حالى وقتى بي سلاح نمي باشند - چنانچه كشب ورزان اين طايفه بهنگام شيار كردن تفتك پر كرده روشن فتيله بر قبله بسته بشغل خويش مي پردازند - و ازين رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعايب لوازم رعيتي را بي سر مي اندازند - درينولا كه جاگيردار كالهي و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان مذكور تقريض يافت قريب بيست هزار تن از آن گروه نا بكار كج انديش

که اکثر تفنگجیان درست انداز بودند ـ در مقام سرگانوا از سحکم جاهایآن حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سری انواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب وحقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند. لاجرم خان مذکور بعكم وجوب تنبيه اهل فتنه و فسأد و لزوم مفظ صورت شكوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهروائی اقبال بادشاهی و چنداوائی حفظ و حمایت البهی انداز فرو نشاندن عبار شورش و آشوب اهل کفر و كفران نمرد ـ و بآهنگ اطعاء شعلهٔ بغیی و طغیان برخاسته بر سر آن بداندیشان راه ترکتاز پیمود - و آن یاجوج منصان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخب كوش هولاد جوش آهن هوش چارديواري صد هاره استوار تر و محکم تر از هفتحوال رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ابشان کشیده شد ـ و چون راه فرار خویشتن از همه جمت مسدود دیدند ناچار بنابر کار نرمائی اضطرار بدست و پازدن در آمده تیر و تفنگ و سایر آلات نجنگ را کار فرمودنه - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جمهاد و پیکار اهل بغی سررشتهٔ عناد از دست نداده دست از کار باز نداشتند ـ و باستظمهار حصائب حصار و اعتضاد تفنگچیان فدر انداز از سر نو نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران كار طلب آهنين سلب سپر حفظ آيزدي بر سر كشده پياده روى یورش بسوی حصار آوردند - محملا متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های منواتر آن سردار شنهامت شعار و صدمتهای بی در بی دلیران نامدار دلیرانه پای کم نیاورده تا دوپهر داد مجادله و مقابله دادند ـ و در برابر بهادران بهرام صولت كيوان شكوه با ثبات قدم كوه قدم ثبات افشردند ـ باوجود آنكه دیوار بازه از خنجر و کتارهٔ هژاران پولاد پنجهٔ عسکر منصور که مانند زبانهٔ آتش جای در سنگ خاره می کند هزار باره از خانهٔ زنبور رخنه دار تر شده بود - و در هر سو ارباب تهور و تحلد از روی جلادت سعادت طلب و شبهادت جوی آمده سائند قروع آقتاب تابان که از روزن بکاشانه می افتد تند و تیز خود را ازراه رختهای دیوار بحصار بفکنده بودند -آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از

⁽١) در نسخهٔ کتبخانه آصفیه حیدر آباد این مقام به اسم هرکانو نوشته شده

دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگداشتند -چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویحسد و درآن گونه وقت تنگی دلاوران کشاده دست از هر دو سو دم آب دشنه و خنجر از کلوی تشنه یکدیکر دریم نداشتند - و درین داروگیر چدی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامئی دارین از میان سرد د و برای ذخیرهٔ عقبیل از گنج خانهٔ سعادت سرمایهٔ سعادت سرمد بدست آوردند ـ و از آن مخذولان جمعی کشر بدست برد دلاورئی بهادران سر باحتنه ـ و بقیة السف چون دیدند که کار بجای نمی رسد و جزیکجا کشته گشن همه مردم کار آمدنی ثمره دیگر ندارد باوجود كمال مفاهب عاقبت امر در برده ظلمت شب جان بدر برده راه فرار پیش گرفتند ـ رور دیگر بهادر خان به تخریب آن بارهٔ استوار پرداخته همعنان فتم و ظفر بمقر حود باز گشب نمود ـ چون بمحض همراهی اقبال حضرت طل سبحانثي و سلساء جنائ عواطف ربانبي كه در حقيقت خاصیت خلوص احلاص و صفای ارادت نسب بولی تعمت حقیقی است این گونه فتع آسمانی که در آن سر زمین نصیب هیچکس از اولبای دولت ابد قرین نه شده دود رورئی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایب عمل نموده نقش کارش بر وس دلحواه درست نسیس گردید ـ چنانچه بر عبدالله خان بهادر فیرور حمک دیگری در آن سر زمین این رنگ ئیر دری بیافته بدآن گونه عمل نکوده *

بسب و پنجم دی ماه مطابی سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجري قاسي وزن سمسي اثنین و اربمین از سنین عمر بی شمار خدیو رورگار بمبارکی و آراستگئی تمام زیور انعقاد پذیرف - و سایر رسوم معمودهٔ این روز از داد و دهش و افزایش ساسب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام برکام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنحمزاری پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان ارباب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و بانصدی پانصد موار و معموم کابلی پخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی درار سوار سوار سرافرازی یافته از اصل و اصافه باندی قدر شان صاب

⁽١) ع [باضافة] ل

کمال یافت عوض خان قاقشال بمنصب هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانهایه یافت وقاص حاجی ایلچی دلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روییه مرحت پذیر شده اعظاء خلعت و پنجهزار روییه نقد بمومن پسرش ضمیمهٔ ان عاطف عمیمه گردید - عطای این روز درکت اندوز سوای منصب هشناد هزار روییه پشمار در آمد - و همدرین روز باقر خان صوبه دار سهرول او بسه بسمادت ملازمت رسیده پیشکش نمایال از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قست آن دو لک روییه بود از نظر اشرف گذرانید *

در همین اوقات در طئی وقایع صوبهٔ الهآباد بعرض اشرف رسید که حسب الاسر جهان مطاع در بلدهٔ منارس اساس هفتاد و شش متخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنه برخاسته خاکشان بباد فنا رفت ب و اینمعنی برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعی و عرفی در سایر سمالک محروسه حرسهالله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هرجا که تازه صنم خانهٔ اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایهٔ مفاسد نست مساجد و معابد بحبت تشیید مبانی مصلحد مین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق درین عمید بنیاد یافته باشد تگردند *

انتظام یافتن گرامیی گوهر شاهوار محیط شرافت وکرامت اعنیی کریمه بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج درة التاج خلافت کبریل مرسلة الصدر سلطنت عظمیل مجد داراشکوه

به کم اتیجهٔ مقده هٔ سابقه یعنبی وجوب بذل مساعی جمیلهٔ عمو سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص

سعثى مشكور اعيان اين دولب كدة والا كه اخيار اولاد ابوالبشر الله دربارة تزويج اولاد اخيار خود كه نا قيام قبامت منتج مقدمات عوام احوال و وضاع بنى آدم و باعث استفامت قواهم اركان نظام حالم خواهد بود ـ حسب آلاه ر أعلى پيشكاران ساهان پردار كارخانجات اين دولت ابد طراز که از کمال فسعت دستکه حشمت و جاه هبیج چیزش در نمی یابد از آعار فرحده ورخواستُكَارِي سدكو، بارتا الحال بتهية ر مايس وقت و ٹاگریر حال پرداختند ۔ و کارکران کارحانہ کی و عملہ ہوتات سرکار ابداع كه از مبدا ووا بحسب لا اين عنايب در تنالم الا مقام سرانجام مصالح و ما يحاج اين فرحنده ازدواج همايهان در آمام دوسه ساركيي در صدد انتظام و الصرام سر ما سر آل مهام سديد .. و جول لوارم اين كار خير خريب و دويي ساخته و پرداخته لسب و فروع فراح همگنان بر پیسگاه صمیر آمها تاف و از هیر راه بهمچ ره حالب مسطره باقی نمانده همه كاسها حسب المعرام سرائحام باقب . چندانكه وقوع اين امر مسعود و كاد عاقب محمود از رهن عصر وقب برآمده معمدذا اوضاع فلاک و انظار انجم که سی مرن و ادرار انتظار در آمده این وقت موعود و عهد معهود داشتند برطبني رام و مراد گشته بحرکان موافقه و دورات متماسمه ناطر بسوى انواع استسعاد در آمده دودند اقتران اين دو فرخنده کو کب سعید در درح مقارد حاوید بساعتی محتار در کمال نيک اختري که از ساير تعوس و مايص بري و سعود کواکب مسعودش بحان مشتری بود سمت وقوع یافت ـ و سط مقال در نفصيل احمال ابن سانحه سعادت اشتمال آبکه چون صبيه مکرمه سلطان برويز مرحوم بيعطنة سهن بادشا هزادة سامعي نامي سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی کشب و مبلغ دو لک روبیه از نقد و جنس برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش بذیرفته ارسال یامت. درينولاكه وقت زفاف نزديك شده بود مبلغ شانزده لك رويبه موجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام و سامآن کسخدائی بادشاهزادهٔ زمین و نمان صرف شد ـ و از جمله این آسدات و اثاث که نصور مواسب آن بچندین مرتبه بالا در از درانب خرد است بهضی نکار فرمائتی مهن **بانوی آداب دان مشکوی خلامت نواب غفزان مآب مهد علیا شده _** و پاقي بعد از آد که صدور قصور رضوان به محفل پيرائثي آن همنشن

حورعين آرايش پذير گشت بنابر قرمايش بادشاهزاده عالم و عالميان بيكم صاحبكه اكنون مسند آرائشي معفل همايون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور بربن دستور است ـ زيور و اقسام نوادر جواهر كرانمايه و آلات مرصع تفيس موازي هف لک و پنجاه هزار روپيه . اسباب پيشکش بندگان آنحضرت اعلیٰ یک لک و پنجاه هزار روپیه ـ از آنجمله حوضهٔ قبل از طلای ناب ها چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و همت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود . و سوای مبلغ ده هزار روپهه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه مقد - و باقی که شش لک و چمل هز ر روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهپر کشها و پلنگ های طلا و پیش گیریهای زردوزی که کلمهای ، رصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایهٔ حجله دو نمایت زیباتی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مغمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اناث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایس اقمشه و امتعد هفت کشور و فیل خاصکي با یراق سیمین و پوشش مخمل زريفت و ماده فيل و چندين سر اسب عربي و عراقي و تركي و کچهی مزین بزین زرین و سیمبن و اقسام بهل و رتهه یا و یکسد توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیکمان و خواتین عصمت آئين و نوئين اعظم يمين الدوله از نه طاق پارچهٔ غير مقطوع تا هفت طاف . و اکثر تورهای مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نيز بود *

بالجمله بناریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجري مجموع بدایم اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندي و نظر قریبي با نهایت تکاف و تصنع و تزین و تفنن سرانجام یافته بود پتوزک و توره و ترتیب نمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افزوز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشارهٔ مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکهٔ کون و مکان بیگم صاحب و کارفردائي ستي خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگم عصر مرتب گردید بي تکاف بديم بساطي غریب در غایت تکاف و زیب فروچیده شد که کار نامهٔ ارژنگ و نگارخانهٔ چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سههر

بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجلت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم كه حسب الالتماس ملكة عظميل بركت قدوم و فيض مقدم بدين فرخنده الجمن مزين ارزاني داشته بودند زيور ديكر پذيرفته مزئين ارسر گرفت- و چون بندگان حضرت بدولت از دماشای آن باز پرداخته اهل عبلس مقلس را مرخص ساختند سایر شاهرادهای کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بار علم نواخامد .. و آز دستورثي تفرج آن ابواب تنشيط و تعريح بر روى روزگار ايشال كشودند . و استسعاد یافتگان سعادت حضو وعدهٔ بهشت فردا را آن رور دریافته بتصور دقایق آن در تصدیق وحود جنب سوعود از مرسة علم الیقین باعلی ا درجات عين اليتين ترقى نمودند ـ خصوص وقاص حاجي ايلچئي بدر عد خان که او نیز باین عنایت حاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه مول مراتب تصور او بود براي العين ديد - بالجمله کیفیت مجمل این سور سرور پسیاد سهحب اساس را آنانکه سعادت حضور نیافنه از تفرج آن مسرور بگشته اند از مقیاس کمیب خرچ بیش ار قیاس که از اندازهٔ تقدیر و تخمین افزون است استنماط و استخراج می تواند نمود چه در وجود مخارج و مصارف آذین و تزئین این انحمن فردوس آئين از آغاز نا انجام بهمه وحه سي و دو لک روپية که صد هزار تومال ایرانی و یک کرور و بیست لک خانی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سركار خاصه شريفه چهار لك روبيه -از سركار بادشا هزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه . و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب _ و در همان روز آن ملکهٔ ملک صفات و انسیهٔ قدسی سمان كه آداب حميده و ملكات پسنديده از والدهٔ ماجدهٔ خويشتن اكتساب نموده و از آن کریمهٔ دودسان مکارم و مفاحر و حکیمهٔ نساء اوایل و اواحر قوانین حکمت منزلي پکزيده ترين روشي و شايسته تر آئيني ديده و سنيده بودند مراسم ممهوده حسب الارشاد والا يرطبق قرمودة حضرت اعلى بطریقی ستوده مراعات نموده نخسب به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و حجر مرضع مرحمت فرمودند - و اسایر اعیاں حضرت و ارکان دول خلعت با چارقب زر دوز و خنجر سرصع

و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردید . درگه والا و اصحاب استعداد و ارباب و . مقدار بتشریف خلاع فاحره سعادت اندوز گوشت . روز دیگر محموع خوانهای مالا مال از

سب سحسنبه غرة شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب درم عروس خوانهای حنا درسم و آئین د قرر آوردند چون در آن سب حضرت طل سبحانی عزلت گزین خلون صفا و صفوت شده سمح انحمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهرهور نبود _ حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای رو شناسه درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هر یک جا دادند و همکنان مرتبه بمرتبه باندازهٔ مراتب که مناسب مناصب ایشان بود جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گارخان زیور پدیر گشت _ از هر سو صدای نغمهٔ زیر که از مبداه وقوع واقعهٔ نا گزیر نواب مهد علیا تا آن

المدرار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزار داستان بصد المناب نهی مطرب که از بیم احتساب نهی المنافقين اوامر و نواهي حناب الهيي در حجاب و حجار پرده ساز به المرابع المام المعام برده درى در آمده در لباس دلسرى آغاز جلوه گرې كرديد _ ملخص سعن حول انعين حيايدان بدلكشائشي . يمام سنعقد كشب و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلى مصدر انواح اسباب بهجب و سرور آدادال وعود دحم سوحته و عود رادشگر ساحنه شد ـ رهرهٔ حنماگر از پس پنجرهٔ دوم معتبرهٔ سهمر ماشاگر کشت ـ د بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی آن والا ایوان عطر مثبت ماه بر آنش منهر ننهاده او منس مثمن گردون عستم محمده کرداد کردیداد كدباتوان اداب شناس بدسبور سفر اين كسو، رسم حماسدان بطهور رسانیدهٔ عقدهٔ انگشان همکنان خصرص نئال سدس د ن و وجوانان ا یعمن ۱۰ همرنگ عنات و ایل حید ن سمه ۱ هنان ساختنا به و ارومانهای رز السن به همانا رو کشر اسعهٔ الوار منهو است ر ال بسته برین سر دستبرد نمایان به سجهٔ آصاب بابان دود - - و حد از فراغ حنابندی حول رسم صمت کمر بددهای ورکاری که در سدل سدون و قال محصیل فتع و کسایس کار قرار گرفته نظهور پدوست - نحست حوانهای بالب از پان و کل که درار رنگ و وی س ، دهان غنحه لبان و بر و دوش سم بران مون منافست در آن درم ساه پیکران بمنان آ، ده -بعد از یع آن به تسط سماط انواع سیر نبی باسم انواع خوستوی برداختند و بجمهت شکون لدب عمر بر دوام و قال طبب عبش مدام درین صمن سرمایهٔ ترطیب دماغ و نطییب مشام خواص و عوام آماده ساختید و عاسه مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده مهره ور و رام در گشتند - و دامی آن لیلةالقدر و سام روز آنشب بهروزی اندور را بطرب و عسرت کدرآنیده برمراد خاطر فيروز گشتند 💂

شب دوم که شب جمعهٔ مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزادهٔ حمال و جمانیال سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان سراد مخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عین خوشوقتی و شاد کامی به ورحنده منزل سپهر منزل شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عطام نوسم مهنیب آن

کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیب خی یت زبان به مبار کباد کشادند. آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط برداختند -و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازن پای تخت خجسته پخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصهٔ سرافرازی پیاده رو براه نهاده بتوزك شايسته و آئين شاهانه كه شايد در نظاير اين روز طرب افروز نبز نطير آن در نظر زمانه در نیامده باشد ما در دولتجانه والا شتافتند. چون شاهزاده جوان بخب بلند اقبال محفوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخسب حدیر هف کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام ائتظام مشتمل بر لالی شاهوار که به تسبيع اشتهار دارد و منتظم از چندين قطعهٔ لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشب بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن درةالتاج تارک سروري را لمند قدر ساختند و هم بدست اقدس سهرة مرواريد كرانمايه برسر فرخنده قرآن فروغ كوهر اكليل والا كوهري بستند ـ آنكاه شمشير مرصع با بردلهٔ قيمتي و فيل خاصكي به یراق سیمین و پوششن مخمل زربف و مادهٔ فیل و دو سر اسپ صر صر تک بادیای که زین و لگام مکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند . چون شاهزادهٔ والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان حضرت يمين الدوله را به تشريف خلعت خاص با چارقب زردوزي مشرف ساختند ـ بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای روشناس بارگاه سهمهر اساس مخلعبهای فاخره افتخار اندوزي تمودند ـ و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سره پای قیمتی در کام خاطر فیروزی یافتند ر بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و "زمان را بسبب فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمي آمد .. و عموم رسوم خرسي و شادگامی و وقور انبساط قلب و انشراح مبدر بجای رسیده بود که بساط شكفتكي و سرور تا صبح روز نشور احتمال طى شدن نداشت ـ اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از قیاس شمار افزون سهیا و آماده گشت ـ و از فروغ شمع و چراخ و فانوس و مشعلهٔ زرین و سیمین در و بام دولت خانهٔ والا بل روی زمین بنحوی روشن گشته روکش پرتو کو اکب و رشک فرسای انوار مهرانور شدهبود که زمین و زمان راگمان آن میشد که درآن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن

سور و سرور آموز همانا روینی چراغان بورور گیتی افروز است . و همدرین هنگام از یک سو مقتضای وقت صلای خوشوهتی و شاد کامی در داده صدای شادیانهٔ شادی و توای گورکهٔ مبارکنادی شش جهت و هنت کشور را فرو گرفته بود ـ و بزرگ و کوچک بصدد طرب پردازي در آمده از نشاط اندوري آهنگ طرح تغرج اندازي داشتند - و در اين بزم زينت طراز زيور بيراكه زمين و آسمان را قرط انبساط و اهتزاز ازجا در آورده و سرگرمئي تماشای آن هوش از نظارگيان برده بود از ديگر سو هنگامهٔ مسرب و ابتهاج از كثرت آلاب آتشبازي مثل تير هوائي و كل افشان و مَاهتاسي و أَشْنَالُ آن كُرمي بِذيرفت - و ازْ بساط يُسيطُ آب و خاك گرفته ته گفتای محیط افلاک همه حا را همانا بناب خود فرو گرفت. چنائچه سر تا سر روی هوا از سر الوال شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح و شهب ذو دؤایه و ذو ذبب سي نمود بلکه از فرط دود و شراره آسماني دیگر پرستاره پنظر ارباب نظاره در می آمد - ملخص سخی در آن فرخنده طوی بدیم آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایهٔ زیب رویی نمود و به بهیمن روشی عریب و زیسی بی نظیر نطر قریب پذیرای تزئین و ترتیب گشت . و صنحهٔ روی زمین و در و دیوار و ستف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض کارخان هر هفت کرده بزیور بیرایهای ملون مزین شد . و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا رو کش آئیته مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکلل پکلیهای مرضع معاثنه چون صحن خلوت خانهٔ صدف همه جا مقرش گوهر مفروش کردید ـ چنانچه مردم دیدهٔ تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار و طوفان آب لاآمي شاهوارش بعينه مايند آدم آبيي به شناوري تماشاگري می نمودند - کلرحان لانه عدار پنفشهٔ موی و سمن بران سرو قد نسرین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرب آنحضرت اند مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوسة ن بخرامش در آمده .. و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم کلکشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکهیز از طرهٔ دلآویز با هزاران سرکشی در پاکشان و سر پسر در رد و بدل دل بیدلان بمبد دست آویز پامال کنان

* ابيات *

مسلسل موی خوبان ختائی ازیشان عقل در زنجیر خائی هزاران جعد سنبل تاب داده ستاع هوش با سیالاب داده نگه خواب اجل تعبیر کرده دهان سدر مگو تفسیر کسرده

چون همگام رونق هنگامهٔ شاده انبی به موم رسم کامرانی در آمد مطربان هفت نشور یکجا ساز راهزائی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغمای صبر و باراج شکیب نمودند و به تیز دسمی مضرادهای سیراب آب کار نغمه طراز فاراب برده بزور اللحت ادا و شیرینی طرر شور انگیز دست زبردستی باربد رامشگر پرویز را حون پردهٔ سار از دستهٔ طنبوه بر چوب بستند و سایر سرود سرایان هندی نژاد بنواهای اخالف عراق در پردهٔ اصوات موافق پردهٔ طاف بر مست و مسمور دریدند *

چوں ساماں عیش و عشرب این کار خبر بسرانجام داپذیر ساخته و پرداخته سد و ناگزیر وقب همین انتظار در آمد ساعت مختار انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد ازگذشتن دوپهر و سش گهري زمان مسعودش بر طبق مقصود در آمد ـ ثير اعظم اوج خلاف که آنزمان در شرفخانهٔ شاه برج تشریف اشرف داشتند قاصی القضات قاصی محمد اسلم را بعضور پرنور طلب فرسودند .. و بر وفي آئين شرع مطهر در همين ساعب سعاءت اثر عند نكاح شاهزاده سليمان زمان به مريم بلقيس مكان بسته شد - و سلسلهٔ ازدواج ابدي و پیوند سرمدی این برجیس خصایل بآن زهره شمایل بهم پیوشته گشب - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت نمودند _ و ماه تا ماهي با زبان بي زباني و لسان حال ار روى حسن فال زبان به مبار کبادي کشودند ـ نوئينان دولت کورکهٔ شادي را سوای پنج نوبت مقرر برسم شادیانهٔ مبارکبادی مکرر نوازش دادند _ و آوازهٔ ديد به رفعت بلند سأخته بچهار حد ربع مسكون رسانيدند - مجملا از روز جمعهٔ برکت اندوز تا قریب دو هفته روز دروز مراتب ظهور و بروز عیش و عشرت این جشن فرحنده و طوي همایون چون حسن روز افزون ماه منير افزايش پذير بود .. در عرض اين ايم خديو عالم بر سر كام بخشي عالمي در عين كامراني بوده جهاني مقضي المرام شده و آرزوهاي شائج در شاخ و املهای قراخ ارباب طول امانی و آمال بر وجه احسن بانجاح

مقرون گردید ـ و معنی سنجان سخنور در باب تهنین قصاید غرا بسلک نظم انتظام دادند _ و از ومور صلهای گرانمند پراگندگی ساسه نظم احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - ارجمله سخن پردازان طالبای کلیم تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته سجانزهٔ کلی قایز گردید *

* ابيات *

ٔ ازین دلکشا جشن و افر ســـره ِ زمانرا گرفت امتداد ورح دو سعد اختر برج نساهنشهی ز آميزش زهــره و مشتــري خرد بهر تاریخ این سو گف قران کرده سعدین درج جلال

همه عبد شد سر بسر ماه و سال جو تاری که پسهان سود در لآل به درج شرف یافشد اتصال سعادت گرفتسب اوج كمال

امهد که این اقتران خاص که در حقیت آثار آن ماعث قوام احوال و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقاس مراج عالم معاز و استحكام قواعد بنیان طبایع و از کان کون و مکاسب ته قیام قیامت قرین استقامت و مقرون باستداست باد *

بیست و نهم یهمن پرتو بوجه والای سهط انوار الهی اعنی حضرت حلاق بناهي حسب النماس بلد اختر اوج اتمال مهين شاهزادهٔ والا گهر و وصول آن ملتمس بذروهٔ سول حضرت اقدس بر سمت قخنده منزل شاهزاده بخب مند مبذول افتاد - و سایر سرداران پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشناس د. رکاب مرکب انتساب بیاده رو براه نهاده درنن سمن از اکتساب انواع سعادت تامه به بهرهٔ فیض شامل و نصیبهٔ نصاب کامل رسیدند . آن قاعده دان آداب شناس از راه سهاس این مکرمت والا از ساحت کرداس سهمر اساس دولت خانهٔ معلی تا سعادت سرای خویش که ننابر قرب جوار مساحت آن مسافت هفده جريب بيش نبود بطريق باانداز نفايس امتعم از دمت زریف و منخمل ساده فرش ساختند ـ و حون سر زمین آن منزل فیض حائل از قوز برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک مامن مقدم مكرم خديو اعظم مارك رفعت مذروة افلاك رسابيد ـشاهزادة عالم نخست بتقديم رسم نثار پرداخته آنگاه بكشيد پيشكش لايق از اقسام نوادر هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ صرصر نژاد عراقی راد نامور به سراقراز بوذ با ساز مرصع که مدنها با سرکاري و نوجهه تمام در کارخانه خاصهٔ خود بقصه پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بوداد اقدام نمودند و همدرین انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشارهٔ علیهٔ حضرت خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف استسعاد خاص بذیرفتند و نخست بمین الدوله آمف خان بمرحمت دو تقون پارچهٔ درست و شمشیر مرصع آنگاه علامی افضل خان با سه تن از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زر دوزی و چندی دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند و باقی بندهای روشماس خلعت یافتند و همکنان نخست در خدست اشرف ادای آداب معهوده موده بعد ازآن تسلیم عمایت بشاهزادهٔ والا مقام بعا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد ننر مجد خان والئیی بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی ایلچی خود فرستاده ، مجملی از سوانح دولت ابد قوین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنب کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقاب و احوال خاصه هنگام سلطان قهرة قاه هٔ غضبی مالک نفس خود تواند گشت ـ و بر قهر و غلبهٔ مقتضیاب طبع انسانی و ملایمات قوای نفسانی سیما در وقت تغلب و تسلط نفس اماره قادر نواند شد - خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت معسدهٔ کینه گذاری بیشتر روی نماید - نته العمد که حضرت جمانبانی بنحوی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب جنایات صاحب ملکهٔ راسخه اند که تلخی فروگذاشت با آنمایهٔ مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشئی شهد انتقام لذید تر می نماید ـ و شاهد در کام عفو آنحضرت از چاشئی شهد انتقام لذید تر می نماید ـ و شاهد حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب حار، کفاری و چیره دستی نذر بهد خان والی بلخ دربارهٔ محاصرهٔ حصار

کابل و ترکتار اوزبکان تنگ چشم نقماگر در حوالی آن و قبول معاذیر دلیدر نذر بهد خال ـ چه آنحضرت همواره در قروگذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای ترسل عفو و صفح وسیله طلب سی کردند و باوجود کعال قدرت بمقام انتقام در نیامده حمواره گناهکاران طرز عذر خواهی ملقین می قرمایند ـ چون نذر بهد خان وقاص حاجی نام رسولی را با نامه عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت حرم اورا بضرورت در رو نیاورده درینوقت که رحصت انصراف داو می دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادان دیرین دوده ان دولت جاوید قرین است بحمت تقدیم این امر سرمایهٔ افتحار ایدی بدستش دادند ـ و عنایت خلعت ماحره و اسپ مرمایهٔ افتحار ایدی بدستش دادند ـ و عنایت خلعت ماحره و اسپ و میل ضمحهٔ این عاطفت عمیمه گردیده و دص حاجی را نیز باو وحست دادند و مراسلهٔ والا که از انشاه علامی افضل خان بود مشتمل بر فنوحات دادند و مراسلهٔ والا که از انشاه علامی افضل خان بود مشتمل بر فنوحات بی اندازه و دبیه و تادید، نظام الملک و عاد خان و اسیصال خانحهان بایلهی مدکور حواله ورمودند *

اور تعیر اسلام حان کاروا شد و بعنایت حلعت و است و قبل بعنصت اسلام حان کاروا شد و بعنایت حلعت و است و قبل بعنصت جهار هزاری دات و سوار نصف دو اسیه سه اسیه مر المدی یافته روانه گردید و خداس میر توزکی که کمال معامله قمهمی و کار داری درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنحی و پایه شناسی ناچار است و خلس الله خان دادر و در انصرام آن مرتبه سنحی و پایه شناسی ناچار است و خلس الله خان دادر قرط شدت و حدت طبع که وجود آن علم مرسیات همگنانست موافق مرضی خاطر اشرف سر تکرده بود - از تغیر او مه و تخان ترکمان مرحمت قرموده بخطاب مرشد علی خان سرافرار قرمودند *

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج صاحبقران اعنیی شاهزاده مجد شجاع بانبیرهٔ شرف خانهٔ کرامت جاودانیی یعنیی کریمهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویه و انعقاد انجمن عقد ازدواج شرعیی میانه این دو یکانه گوهر عقد یکتائیی

اسباب بذل جهد طبقهٔ ملوک در باب سلوک طریقهٔ تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعثي صرف مساعثي جميلة ايشان در باب انتاج نسل جلیل و نشوونما، فروع اصل اصیل موحله وجود خود ارآن نمایان تراسب که به بیان نیازسند داشد - و چون تحریض عقل و شرع در بارهٔ تزویج احاد ناس بمرتبهٔ کمال باسد در باب نوالد و تناسل ملوک و سلاطين خود بوجه اوليل ـ حه معني آن باعث الحاد فرد فرد اشخاص و احاد ناس و ابن موحب استه مل مزاج وهاج زیدهٔ طبایع و ارکان بل علم بقاى ابن نوع عالمي مكان يعني حصرت انسان كه ني الحقق واسمله تكوين ممامي كآثنات و ظل ظليل خورشيد ذات حضرت رب الارض والسمواب اسب - بنابر ابن مقدمهٔ مسلمه حکمب آئین خدیو زمان و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد درپیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزادهٔ جوان بخب شاه شجاع را با حجله آرای طوی زفاف و مسئد پیرای شبستان عصمت و عقاف حرم محترم آن والا نثراد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین زودي داماد سازند ـ و چون ميعاد قدوم بركت لزوم موكب سعادت ماه مبارک رمضان سم قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بين العيدين معنوم اسب - لاجرم بندگان حصرت شابر آكد وقوع اين كار خير بحيز تعويق و ناحير نيفتد احتر سماران سطرلاب نطر بطليموس نطير را در اختیار ساعب مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشارهٔ والا سعادت پذیر ساختند - ایشال بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این

مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیکر ساعتی بفرخ قالی و سعادت ساعات شب حمعه بیست و سهوم شهر عظمت بهر شعبال سنه هرار و چهل و دو هحري موافق چهاردهم اسفندار که آن نميز ميانه است بنظر نمي آيد. بنابر آنكه تعويق اين معني منطور نظر و مرضي حاطر عاطر نبود توسط ساعب مذكور را منظور نطر مبارك الداشته باوجود عدم الطباق ساعب معمود بر طريق مقصود بكاركري اقبال صاحبقراسي كم ار نیروی تائید ربانی دفع گرامیهای فران اختران میکند اعتماد نمودند -سامان پردازان کارخانجان دولت اید طرار را در ساعت بسرانجام در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه سان این دو فرخده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود قرمان پردازان برطبق امر گبتی مطاع حدیو زمانه عمل نعوده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این حجسته ازدواج باز پرداخته و ازینمعنی مادهٔ حیرت اهل خبرت و تبصرهٔ ارباب بصرت آماده كسته سرماية أكهي آنانكه ار كما هئي حقيف و مسحب دستگا، این دولب بی پایان اطلاع ندارند اندوحته آمد ـ و مربت کیمیت و کمیت عدر و مقدار حاء و حشمت این سعادت کده دولب حدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هف کشور که مانند حاله مدای شطریع از شاهی در ناسی بدا، بد به نعمت اندیسهٔ غور بیشه رفته رفته مائدد بصاعبف بيوتب آن عرضه سمت بصاعف بذيرف .. بالجملة روز نهم شعبان مذ دور سواری یک لک و پنجاه هرار روپسه از زر عه و نوادر و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساجق با نوره و آئینی که در طوی سابني سم نگارش ياف مصحوب صادق خان مير بخشي و مير جمله مير سامان و موسويخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانواده مريضوى رستم میررا صفوی مردول کشب و چون هنگام انعقاد معفل زفاف فرخنده نردیک رسید سب پنحشنبه بیست و درم ماه عظمت پناه شعبان که بنابر رسم معمورد شب حنا بندان بود از منزل میررا مشار الیه خوانهای حدا با ساز و درگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان دیرمت و حلالب و در حور آن حاندان نجابت و اصالب عاشد مشمول کوکبهٔ عزت و مصحوب دیدنهٔ رفعت آوردند ـ و ناقی رسوم متعارفه مثال چراعان و آنشباری و امثال اینها ارجا ب انشان بظهور آمد و ساحب غسلخانه مقدس كه حسب الاسر اقدس بحهت انعقاد انجمن حنا بندي مقرر

گشته بود بحضور يمين الدوله و ساير امراء نامدار زينت آمود شد -و بنستور محفل پر نور طوي مذكور رعايت همكى رسوم مقرره از بستن حنا و نقسیم فوطهای زر باف و وضع خوانهای کل و پان و شیرینی و خوشبوی بشایستگئی تمام وقوع یآف ـ و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد کهلازمهٔ آنجمن سور و سروراست بعالم شهود روى نموده نظارهٔ آن زنگ اندودهٔ ديرينه از آئينهٔ خاطر تفرجيان رُدود . چون سر انحام این مراتب که سرمایهٔ تغریح و تنشیط قلوب و مادهٔ ترتیب اسباب فراغ خاطر و برطبب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدين دست آويز از بند غم و عقدة الم يبوند كرفتاري كسسته باميد خوشحالی سرمد و دارغ مالی ابد عقد بیعت جاوید ٔ بستند ـ و روز دیگر بكار فرمائني نواب خورشد احتجاب ملكة جهان بيكم صاحب جهاز و اسباب دامادي برادر فرشته محصر فرخنده سركه از همه جمات مواري ده لك روپيه مي شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خاصهٔ خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که سرکار دواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه جهل ستون خاص و عام بعد از تحصل دستورئي خلوت آن موطن صفا و صعوت در طبی دستوری طوی سابق به ترتبت خاص مرتب گشب - بندگان حضرب خلاف مکان بنابر اجابت ملتاس فروغ اختر عفت برتو چراغ عصمت سایهٔ حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و سیامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هرچند ابن جهاز بحسب كميب از اسباب و اثاث طوى سابق كمتر بود ليكن قطم نظر ار نکاف سحن سازی مناسر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر بوجه آنحضرت و لطف اشارة قرهالعمن اعيان خلافت جاودان بهش در پیش مود - چنانچه دربارهٔ این توان گفت * * مصراع *

نقاش نقسش ثانی بهتر کشد ز اول

بی تکف نگار خانهٔ بی ظیر تصویر پذیرشده بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگئی بدایع محسنات چون معانئی صور بدیعه آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانئی صور بدیعه آرایش پدیرفته از آلایش نقایش و شوایب عیوب مبرا بود . و فی ااواقعه نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته با صف نعال باوجود

کمال تکلف و تصنع در ترئین آن بنهجی بی تکلف آ.نم بود که بعینه مانند ارکان و صدور آبیات آمده که صنایع بدایع آن ورای تصنعات بدیعه است ساو از حسن مستعار استعارات و تشبيعات استغنا دارد و از تعريف و توصیف مستغنی بود - مجملاً بعد از استیقای حظ نفرج تام که ادای حتى مقام عجا أورد نخست برستاران محل معليل رخصت يافه آنگاه اسر اعلیل باحضار خواص بندهای درگاه والا رپور اصدار پذیرف - و جون همكنان لفيص سعادت حصور برتور فايز شدام حسم الاستصواب سدكان حضرت سایر بندهای والا او ارکان دولت و اعیان حصرت با حدیث خدمات حضور از سركار نواب قدسي القاب مهن بانوى روزكار بيكم صاحب به تفاوت درجاب مرابب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام حاطر کامگار و مسرور كَسُتند ـ و نظاركيان بعد او ملاحظة آن بساط قطع يُظر از اعراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تنهیهٔ برگ و ساز این دو طوي عظيم در پاية کم و كلف عدد و عدت درينمايه كمئي فرصب و نزدیکئی سدت انکشب اعجاب و اعراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند- چون انجمن تماشا انجام ياف تمامئي أن اسماب و اثاث ملوكانه بفرخنده منزل بادشا هزادهٔ عالمیان که در آن احیال فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگئی حدیو روزگار که برکنار رودنا, جون واقع است مبذول داشتند بانین شایسته مرسول گشت - و پایان آنرور طرب افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم حاص بار یافتند . و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرب برداخه سامان نساط و انبساط بر طبق مقتضی و سقام سهیا ساختند ـ و هنگام نماز سام که مشرق شرف خانهٔ شاه درج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای أسیانه عنقاى مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلى شاهزادهاى والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای نامور بمنزل ارشاهزادهٔ بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازس والا شدند .. و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سر تا سر عرصهٔ ساحل جون و ساحت های درشن مراسم چراغان و آنشباری که عمده مواد بهجت و سرور جشن و سور است بجا آمده بود _ چنانچه از پرتو انواع -آلات روشنائي مثل

جراع و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور ماتلد شعلة كرمك شب تاب فروغ بدروغ داشت ـ و آلات آتشازي كه بعبت شكون فتح مهماب جا بجا نصب شده خصوص تر هوائبي كه كشاد يافته از رقع آن روی هوا تا چرخ اطاس همه جا پر ستاره می شد ـ و پرواز بلندش وجود مار کرهٔ اثیر در جنب نعوده نور آن مانند شراره و شعلهٔ خس بی بود مي بمود ـ چون وقت ساعت مشتار در رسيد اصحاب شرع شریف در تخلوت شاه برج مقدس بحضور ادرف پیوند عقد دائمی میان فرخنده کوکب عالم ارای اوح خلاف و جلالت و زهرهٔ زهرای فلک شرافت و اصالت در وفق شریعت غرا بستند و عالمی زبان بمبار کباد کشاده باقامت مراسم معموده و آداب مقررهٔ این مقام داد ادای معارفات دادند . و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روركار كام حواطر گرفتند- خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا كه درباب مهنیب این فرخنده سور انشا نموده بودند در حصور در نور انشاد نمودند س و اصحاب رود و سرور دوا سنج و عزل سرا سده آوازهٔ حسن آواز و لطف نعمهٔ سار آویزه گوس نردیک و دور ساختند و همکی بهمه مرادات خاطر رسیده سبنه از آرزوهای دیرینه پرداختند .. و ثنا طراز بارگاه والای سليماني طالباى كليم همداني تاريخ اين طوى همايون را بدبن گونه يافته *

* ابيات *

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین روزگار طرب و عشدت جداوید آمد جسن دامادی سلطان جهان شاه شجاع عالم افروز در از کوکبهٔ عدید آمد سهدر تاریخ قران کرد رقم کلک کایم مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

1.77

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات که خراب آباد عالم کون و فساد

بر اساس عدل و بنياد داد سلاطين نصفت آئين نهاده و رفع خرابي معمورة خاك رابتهية مصالح لطف وقهر ايشان منوط داشته ازطبقة والای سلاطین حهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی بلاد سازد - که پیوسته در پئي معمورتي عالم بوده معمارئي عدالت را در هر حالت برسر کار دارد . و در هر صورت که رو دهد برشحه نشائی سحاب نفقد و بنطف سرشار گرد کدورتی که از غمار انگیزئی ظلم و بدعت جور پیشکان برصفو تخدهٔ صدور مطلومان نشسته باشد مرتقع سازد ـ شاهد حال رفع شنایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی که از جوز اندیشهای حکام حرفی در دارالملک کشمیر و مضافات آنّ پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید ـ جون دریدولا حقیقت آنها از انهای منهیان صوبهٔ مذکور و عرضداشت ظفر حال صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بام حان سذكور زيور صدور ياقب ـ كه ساير آن ادواب كه ثبت دیوان سطالم ظلمه شده از روی دفیر باکه از صفحه روزگار محو نمایند .. و من بعد باین علت سوای آنچه در عبد تسیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند . تفصیل آن فصول و دشریع آن ابواب مشتمل درین موجب و معنون بدین عنوان سب که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شمور خصوص عجزه و مساكين و عجوزان سال خورد و خورد سالان بيوه برورد وا بجهت چیدن کل زعمراد، کار بل دیکار می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض ابن جماعت نشده کار گران ابن شفل ضروري را از سرکار خاصه سریفه مزدوری بدهند ـ دیگر از عمد باست ن باز معهود بود که بر سر هر خروار شالي دو نيم دام که فلسي است نوزن خاص میکرفتند و درین ایام جمهارم دام قراریاسه _ مقرر شد که چون در عمد دولت ابد پایان بمتوان زکئوة و سبیل راهداري که مبلغ های کلي میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهد فروعات جزوي که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر ، وضعی بر سر هر چار صد غروار شالبي حال حاصل دو سر گوسفند حسب العفرر زمان ماضي میکرفتند - و الحال از تعدي صوبه داران سابق در اژاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازي بهای سه گوسفند سب نقدي از رعایا

باز ياف مينمايند - حكم شد كه حسب الصدور امر نفاذ قرين دستور سابق معمول بوده درین باب دست نظاول من جمیع الوجوه کشیده دارند -دیگر در هر فریه چندین قانون گوی که پیهم رسیده اند هر ساله مبلغی كاي بصيغة قانونكوشي از رعايا ميكيرند و ازين راه زيال بسيار در رعاياوجاكير دارآن مي رسد ـ امر عالمي بصدور پيوست كه اكتفا بيكي نموده ديكران را دخل ندهند . دیکر از تیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنجدام صيغة مير بحري نام دماده سكيرند ـ فرمان شد كه ازين پس قائون قديم را دستور العمل ساخته درين باب نيز ابواب بدعت مسدود سازند . و از پیران دوازده دام و از جوانان شعبت دام و از خورد سالان سی و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفر خان صوبه دار ضعفا و مساكين را از بند مكاليف شاقة دوام مطالبات بيحساب آزاد ساخته سواد فرسال قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد _ اسید که سای بقای آن حصرت چون پایهٔ بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس مواعد و موابی معدلت آئین آن ثانی صاحبتران سعادت ورین تا دوام دوران حرح برین مایند بنیاد دین و داد استوار و بر قرار باشد *

درینولا لشکرخان صوبه دار دهای که هجوم افواج عساکر شبب دارالملک بدن او را فرر گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما راته دود . چنانیجه اشتغال ضروری بدن از دست عملهٔ قویل و کارکنان جوارح و اعضای او کماینبعی بر نمی آمد - چه جای آن که خود بخود بخود بگاهبائی کشوری یا سرداری لشکر را مرصی خاطر عاطر خدیو هفت کشور دواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گدارش مقوی وفاداران جانسهار حاصه ارباب سوایی حدمات درین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که نرددات ساقه و حرکات عنیفه را لازم دارد و در بارهٔ آن دیرینه بندهٔ صادی عقیده مستلزم ارتکاب صعوب بسیار می شد لاجرم مشار الیه را از تعید شغل و عمل نردیک و دور بلکه از تکلیف حدمت حضور برتور نیز معای داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبهٔ دهلی را از بغیر لشکرحان نامزد اعتقاد حان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت سعمل شاهزاده شاه شجاع

نز قدوم بادشاه هف کشور رشک فرمای شرف حانهٔ مهر انور شد و شاهزادهٔ ادب پرورد خردور امتعهٔ هر دیار در سر تا سر رهگذر بر سبیل پای انداز گسترده رسم نثار یظهور آورد و حسب الامر والا دو تقوز پارچهٔ اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعب با چارقب بملامی افضل حال و سه نن دیگر از ارکان دولب دادند و بجندین از اعظم امرا حلعب با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن منزل نا آخر روز نعیش و غشرت گذرانده بعمت حاصه همانجا تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخندهٔ ششم از سنین سعادت قرین صاحبقوان ثانبی

بتاريخ روز بكشنبه نهم شهر در كت سهر رمصان المبارك سال هزار و چهل و دو هعري يعي مبدا سال سشم از حلوس همايون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن دوروري بعرخي و فيرورې بر آئين هر سال بل هر روزه آدین پذیرفته صفحهٔ عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از نمایس و نوادر بحری و کانی زیور زینت گرفت ـ خدیو زسان یعنی نبر اعظم روی رسین صاحبمران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نبک آختري به برج سربر سروري نموده روی آن نمونة سپهر هشتم را از پردو قدوم انور روكش چهارمين طارم چرح احضر ساحتند _ و ساير ساهرادهاي بلند احتر و امراي نامور از اداي کورنش و نسلیم مراسم آداب معهوده یعدیم رسانیده هر یک در مقرر حود مقام گرفتند ـ و چون حیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگهٔ محره بستند درین فرهنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام توادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسپ كونب و پنجاه هزار روپيه نقد بابت پيشكش الله ويرديخان از نظ انور گذشب *

یازد هم ماه مواقل نوزد هم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن

استيفاء حظ اوفر زندگي نموده درين احيان بر پايان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده كه عمدة آنها كبر من بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجهٔ مذکور سر حلقهٔ فدویان دیربن این دودمان بود چنانچه در عمد عرش آشیانی بحدست دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال استیاز داشت ـ و در اوايل زمان جنت مكاني مير بخشي باستقلال بود بعد آن تكفل امور ديواني در عهده بعهد آو شد ـ لاحرم خديو رورگار بر وفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هراري دو هزار سوار و عنايب علم و نقاره و صوبه دارغي كشميركه بنابر نياب خواجه باو تفويض يافته بود من حيث الاصالت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله حان بخدست داروغگئي توپخانه و محمد حسين سخدمت دبوانئي برهانپور و مير عبد الكريم بخدست داروغگئي عمارت دار الخلافه ـــر بلندي يافتند ـ حواصحان بهتي بعنايب منصب سه هزارى دو هزار سوآر از اصل و آضافه بركام خُاطر فيروز گرديد ـ و قاصى محمد سعبد كر هرودي كه سابقا سي هزار روبهه سالانه داشت دريتولا بمتصب هزاري صد سوار بلند سرتبگی یاف - از نفایسی که در فرخنده محفل نوروزی بر سبیل بیشکش گذشب مبلغ حهارده لک روپیه را بنظر قبول د آمد *

درینولا واقعهٔ غریبه که از بدایم وقایم عالم کون و فساد بندر مورت و داده بود بنابر انهای مسیان آنصوب معروض افتاد - که در خانهٔ نائی چهار دختر از یک بطن بعرصهٔ ظهور آمد - پس از لمحهٔ هر جهار در مهد عالم عدم آرمبدند - در این اوقات همشبرهٔ یلنگتوش بی اتالیق نذر محمد خان وائی بلغ بآهنگه ریارت حرمین سکرمین بارض مقدس دارالخلافهٔ اکبر آباد رسید طواف بیب المعمور دولت انهٔ عظمیل نمود و صد راس اسپ ترکیی و هفتاد و پنج نفر شتر نر و ماده بختی و نه غلام قلمانی که برادرش برسبیل پیشکش همراه داده بود با هژده اسپ دیگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قبادیاای از اعیان دانشوران ماورا النهر که از روی کمال ورع و تقویل جمال علم و فضلش حال حسن عمل داشت و مهمان نیت بهمراهی ایشان از آنولایت راهی شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس

مشرت همگنان را متغاور نظر عنادت و مرحمت ساخته همه را بخلعب های قاخره و عنایات متوافره نوارش فرمودند و در خاطر ادور قرار یافته بود که همگنان را هنگام رخصت کامروا نموده روانهٔ مقصد سازند و لیکن بحکم آنکه متخدرهٔ مذکوره بآنمایه نیب درست در قسمت کدهٔ عهد نخست لز دریافت سعادت طواف اداکن شریفه بهرهور نشده بود هم در دارالخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرمت حداوند بجواد رحمت ایزدی و ثواب نرجم سایهٔ مرحمت ایدی ان حضرت رسید *

بیست و دوم ساه که عید سعید رمضان ، ژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد باولیای دولت جاوید رسانید - حصرت شاهنشاهی احمای مراسم سنب حصرت حید المرسلین و پیروثی طریقب پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونهٔ جلوه گاه انوار تجلئی طور ساختند - و بعد ادای نمار حید هنگام معاودت نیز بدولت و سعادت قیل سوار آهنگ دولتخانهٔ مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثاز رهگذار خدیو رورگار میی شد که سایر نیازمندان در کنار و پر انبار زر گرفت و در جیب و دامن بقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکرخان ار دهلی آمده ملارمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر سپینش از دریافت پایهٔ منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار دوازش یافت و علم و نقاره که پدرش داشت صمیمهٔ دراحم حمیمه شده فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان شار خان بدو سمت تفویض پدیرفت و لطف الله پسر وسطش بهایهٔ منصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گردید و از واقعهٔ کابل دوضوح بیوست که یادگار حسین خان از کودکیان صوبهٔ مذکور بموجب نحویز بخشیان دیوانکدهٔ قسمت ارزان و اعمار داخل تعیناتیان صوبهٔ دار البقای جاوید گشت و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنایر سزاولئی متقاضهان اجل موعود نیز بدآن صوب شتاف *

مرسول شدن خسواجه قاسم مخساطب به صفدر خان بعنسوان رسالت بجسانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت عملي داشت بدار عاقب سمى و به اندبشئي ملك و دولت و رهايت جانب سهاهی و رعب بحریک المسلة صداقت و احوب است بعضرت جنب مكاني مي نمود و همواره هنجار مكاسه سپرد ازين راه انواب یگانگی و "یک حمهتمی ممی کشود ـ و عد از رحلب آخضرب و جلوس ساهباز اوج سعادت بر تشمن اورنگ حلاف همان سر رشنه را نگاهداشنه بر سبیل آستعجال بحري دیگ نام رسوایي را بشتاب پرواز شاهین تیز پر مرسول داشت ـ که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودی معاودت ماید تا آنگاه ایلچئی معتبری که شایان ادای مراسم رسالب باشد به تحف و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد حنائجه سابقا سمب گذارش یافته -چوں بضية ارحال شاه بيش ار رسيدل بحري بيگ سمت وقوع يافت و قرار داد خاطرش بظهور نرسيد قايم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفى اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش بيروي ستودم پيشروان طبقهٔ اسلاف حویش قراپیس گرفت . و همان ارادهٔ شاه بعمل آورده محمد علمي بلك نام از عمدهاي دولتخواه حود راكه محل اعتماد شاه بود برای آدای سراسم سیارکیاد جلوس اید پیوند و ارمغانی گرایمند از اسپ و ستر و سایر امتعهٔ فسیهٔ ادران که سه لک روپیه قیمت داشت ارسال داشب ـ لاجرم حضرب ظل سبحاني بناءر مشمد مبائي عطوفت و تمهید قواعد مهرباسی صعدر خان را که از سعادت یافنهای تربیب عهد بادشاهزادگی و بکمال متانب و سنجیدگی و شرافت دات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایمال مراسله سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعهٔ نا گزیر شاه و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقران و امثال بر گزیدند- و باوجود آنکه مشار الیه از بندهای معتبر مزاج دان آنحضرت بود از روی مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و پرخاست و اطوار کل سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردي بهشت اتفاق افتاد باو اشاره

قرمودند و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت به جیعهٔ مرصع و اسب و قبل راس الماس سرافراری ابدیش بعخشیدند و بیشتر مبنغ یک لک و پنجاه هزار روپیه بر سبیل مدد حرج راه بدو مرحمت فرموده بودند - به آنکه از دولت این دولتکدهٔ ابدی اتصال کمال ثروت و مالداری داشت جمانچه در روش و باه گشتی در بهایت تحمل ریت و زینت و سامان شابان و داد و دهنی مابان بسر برده این حدمت را نحوی که ساید و باید باید اعبرام داد - ببنع چهار لک روپیه و کسری خرید این دشور از انواع نفایس و نوادر هدوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسالداستند -

سوانح حضور پرنور هفدهم ذي تعده محمل حتم ساليانة نواب غفران مآب که درین کشرر به عرس مشهور است در روضهٔ منوره دریب سد .. و در روی ایخنگاهی که کرسی اصل عمارات آن حطیرهٔ مقدسه است اسهکهای کلان ابستاده کرده بر حواشی آل شاسیانهای بهناور کشیدند -و در سر با سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی مهشب آنین که جای گنجای هزار محفل نشس داشت بزیب و رینت سام آراستند - و چون بی بدلخان داروغه رر گر خانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولچهٔ طلا صرف آن سده بود سر تا سر کتابه و اکثر کلهای آن بروش ندیع سینا کاري بانمام رسید با کو کبها و قندیل های طلا مینا کار بنظر ادور آن سرور در آورد - و بنابر امر والا آن محجر را ير اطراف مردد منور عصب نموده قنديلها و كوكبها را در معاذي آن آوبحتند ـ و سهنگام نسام آن حطیرهٔ خطیره که در حقیق محیطً انور مغفرت اسب از پرتو حصور بربور سمع شبستان حلامت عطمیل مهين بانوى حرم سلطنب كبرى بادشا هزاده عالميان بيكم صاحب لمودار فضای طور شده .. و سایر ایکمال و مخدرات سرادی عطمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند و بامدادان حضرت حلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکب افزای آن روضهٔ متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند . آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آحر آنروز بار بدولت و سعادت سيعنب حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پمهر و یک گهري شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند . و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه

بارباب استحقای و بست و پنجهزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بعضلا و صلحا و حفاظ و قراه که از اطراف فراهم آمده در صمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آساده نموده بوده مرحمت فرمودند و در آن یک شبانه روز اتواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آمد در حوصله از اهل بیاز گنحد و قیاس قدر و سنجهدن مقدار آنرا مقیاس تخمین بر نتاقته میزال امتحان بر نسنجد صرف شد چنانچه طفیدان زله بند و ذخیره برآن آزمند چندال سرمایهٔ سیر چشمی اندوختند که از دندان نمائی دندانهٔ سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای سره بر دوحتند *

در عرض این اوقاب از پدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبهٔ کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری توالد یاف که دو سر داشت - حدانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقب بوده همه چیز پجای حود داشت - و آن مادهٔ فاسده کون و مکان که همانا وجود يد شكونش چشم زخم عالم نكوين و ايحاد بود زياده از يكدم درد سر بقا نداده هماندم در گدشت ـ و از عجلت خیر باد گیتی فروگذاشت نموده زودي سر وجود خويش از عالم سهود باز داشت _ در اثنای اين آوان چوق از افساد هوا و فساد امرجه وقوع علب ودای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبر آباد شیوع کلی یافته بجای رسبد که علاست آن در بمضى پرستاران شبستان خالافت نيز ظهور و بروز نمود ـ لاجرم نقل مكان سوافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگئی آنعضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای وی واقع است بنابر کشادگی و نزدیکئی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منورگشت . و درین ایام و یا بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سم ذکر یافت فساد هوا سب که غالباً بدرجهٔ سمیت مي رسد و زهر مهره رفع غالة سموم مي كند آنرا دريارة دفع مواد عوارض اين بليه جليه تجربه فرمايند - اتفاقا الديشيدة ضمير ٠: ر بهد الامتحال از میزان آزمون درست برآمد *

حمله آرودن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز بیدار بخت فروزنده تاج و تخت سلطان اورنگزیب و ثنات قدم ورزیدن آن سرافراز در برابر و برچهه زدن در پیشانیی آن پرخاش گر و بیان بسرخی از سوانح دیگر

سعاد تمندی را که حرز به انئی حفظ آسمانی باعث دگاهبانی شود اگر همه اهل روی زمین بکین او سردیرند هر آئسه به هیچ طریق آفتی پیراسون او نگشته از هیچ مه گردی سردامنی ننشید و و وخده بخی را که دستیارئی حمایت ایزدی مسطئی سپرداری گردد اگر بالفرف براسر هر موی سر تیع بر روی او کشند لا محاله سر موی آرار و افراز نکسد و آرای مسطور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم به احتر فور نکسد و محموظ ضمان حمایت خیر الحافظین از حوادث رمان در کنف امن و کمه امان باند *

کسی را که ایزد نگسهان بود برو جمله دندوار آسان بود کس از نیکهخواهئی بحب بلند نه بیند گرند و بیند بسند

و اختر صدی این قضیهٔ واقعه از مطلع وقوع سانحهٔ غریبه از سوانح عالم ابداع که درین نزدیکی تازگی روی نمود ظهور می نماید و صورت این سعنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خورداد بنابر قرط رغبت خاطر انوار خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب حنگ فیل که در اکثر ایام هفته انفاق می افتد و سوای رور مبارک دو شنبه عید جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد و روز چهار شنبه که انواع نشاط و ابساط بنابر اقسمای وقوع قضبهٔ نامرضیهٔ و روز چهار شنبه که انواع نشاط و ابساط بنابر اقسمای وقوع قضبهٔ نامرضیهٔ نواب مهد علیا درین روز ناممنوع است صدور امر مطاع ثانی صاحب قران قربن انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحب بای جهرو که مبارکه منازل ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمهٔ دو ژنده قبل بد مست

عربده آئين گشت كه هر دو از فيلخانهٔ سركار خاصهٔ شريفه بودند . يكي اژدها صولتی دندان دار موسوم بسدهکر و دیگر اهرمن منظری بیدندان که بصورت سندر نامور بود _ چون آن دو کوه پبکر که باد خرطوم شان از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد بشور و غوغای عرصهٔ محشر بر انگیختند حنانجه گوئی اکثر علامات زور رستحیر بطمور آمد. چه از حرکت آن دو کوه شکوه ٔ نه بمثال دو بیسمون یقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق یوم تسير الحبال هماما قيامت قايم سده - و از باد صدمة خرطومها كه مانند د، اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در می کشید كويا صفحه زمين و طبقات آسمان را بر طبق يوم نطوي السماء كطي السجل الكتب بسرعت طومار باز كرده در يكدگر نورديدند - كوراهئي سخن چون ما هم جدگ و جدال آن دو فتمه برداز بدور و دراز کشید ً رفته رفته از میدان بر آدده ۱۷ شرک کنال با فضای پای درشی دولتخانهٔ والا رفتند - و همچ یک از آن دو زیاده سرسر از یکدگر بر بداشته از هم پای کم نیاه ردند ـ و قیلبانان و سایر عمله و فعلهٔ این سفل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسائیدند و فنون اعمال سعهوده ار آنشباري و آب پاشي نعمل آوردند ، چنانچه دميدم آتش بازان وسقايان درميان ميانحي شده چندانكه خواستند كه مدمله اقسول چرخئي آدش قشال و ملاطفت آب سعله نشان هنگامهٔ صلح قيما بين آن دو جنگجو تند حو گرم ساحته سعلهٔ خسم آن دو آتش وش سرکش را فرو اشانند ائری بر این مراتب مترتب نکشته بیشتر گرم زار شدند ... جنانچه همانا گردش چرخی دامن در آنش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن سده ید و هر چدد قیلبانان کحک بر کاسهٔ سر آن دو دیو سار هرمن سیر زده در سر تلاش فرور آوردن دل ایشان از برخاش سودای حام پیجتن گرەتند قطعاً سودی، نداده بلکه همان برای سرگره ئی کشاکش آن دو شعلهٔ سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد و تندئی زبان شعله فشایش گویا زبانهٔ آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر مي كرد - چون اين دو خيره سر در عين جنگ و جدال بجانبي شتافته از بظر انور دوربر افتادند بندگان حضرت ارادهٔ استفاحظ تماشای مستوفی مرسوده با سایر سا هزادهای کامگار بدولت بر اسپ سوار شده رخ بعرصهٔ کار زار فیلان نهاده در آن نزدیکی عنان کشان ایستادند- و بادشا هزاد های بلند اقبال بسكه بتفرج شايق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحكم

اهتزاز مقتضای من از جای خود بوشیر نسافتند - چیابچه ،مین بادش هزاده سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهکر قرار گرفته و قره العین خلافت کبوی شاه شعاع و سلطان اه راک ریب دا سم حب همان فیل توقف گزید دد . قصا را داین حالت از آنجا که سلسله جنباسیای مدرت مدیر است نظر بر بسی مصابح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مواقب قابليت و شايستكئي شاعزاره والاكهر بدد احتر سلطان اورنگ زیب است صورتی عربی در عرصهٔ طهوا روی نمود - چنانچه تزدیک بود که آسیب عین الکمال مآن منطور نظر انبال و قبول در حورد -كه ناكله در هين اين وقب به دكاهبائي حمادب رباني محقوط و سعروس ماندند . و كيفيب ابن سانحه آنكه درس الله بناأر عادب معهدد قبلان که در عین جدال از یکدگر جدا سده چشم نر حسم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز مایده دیگر بازه آبادهٔ کار راز بیموند هر کدام بهاصلهٔ یکدو گام بار بس آمده بودند - سدهگر جول حریف خود را دورتر دلد. ار واور نداستي بمقام حياه چسمي و عمره دستي در آمده برعين أعهان سنعتب عظميل أدسا فرادة معطم سنطان أورنك ريب كه أراهمه بدو ، ديكما بر بود ممله آور سد - در خلال ايتجال كه از فرط دهست و غلية ا وللسب عالمي معلوب تحير والمفهوش توهم سده بودان جنائجه نزدیک بود که حصور اسماسی دور از کار خال در اساس تمکن کون و مکان راه بیاید و تولول در سای تبات طبایع و ارکال افتاده رمین از حا و آسمان از بها در آید . حه جای که هوش و خرد نظارگیان و صد و شکیب حاضران ير جا مادد ـ آل آدوه تمكيل آدم دمكن جبائي صاحبقواني بتائد ارائي آسماني بهم قربن دانس باوحود صعر سن كبر همت وعظم عزيم را كار فر،وده اصلا از جا در نمامه مکر بجانب آن پر حاش گر م و سطاقا مقید بجای دیگر نشد حز بسوی آن عربده جو - و همدرآن گرسی برچهه که در دسب دائس ار سر قدرت و ثبات قلب بر پیشائی آن سحب رو زد که سنال برق نشانش زباده ارجهارانگشت دركاسهٔ سر آن آهر من بيكر حاكرد -درینجال که سرتا سر ماشاگران را قرار از دل رسده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبال و نظر نقبلهٔ اجابت و چسم نراه اثر داشتند -و توجه بر حراست آن والا گهر گماسته همت بر سلاست آن نیکو محصر بسته بودند _ چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پروردهٔ

عا طفت يد الهي و منفاور نظر عنايت نامتناهي ملاحظه نمودند ممكنان سرانگشت اعجاب بدندان تعجب درگرفته بلّباس دعا و آمین داد تحسین و آلوین دادند - چون سنان برحهه در سر پر شور و شر آن بدمست عربده گر جا گرفت و معهذا آن زخم منکر بحای رسیده بود که درین کشور أنرا مستني ميخوانند - لاحرم بنابر شورف مستى از سرنو بر سرخشم و غضب أرنته بار به عربده كري در آمد - و اسپ شاهزاده عالميان از وحشت نهیب آن هولتاک منظر منهیب رمیده روگردان گردید -و دندان قبل در کفل آن یکران آشنا شده بمحرد اندک صدمه در یکدگر غلطید ... و آن قر، العین آبای علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هالهٔ زبن و هلال رکاب را خالی ساخته جون نور نطر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت ـ و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشنده و حبین کشاده بر سر آن گوه بیکر حمله أور گشت ـ و از طرف دیگر ساهزادهٔ نامدار آفتاب شعاع نماه شحاع که دربن وقت با فرخندگئی کوکب بعث والا از بیت الشرف دولت خالهٔ زین طلوع سعادت داشت از روی سهر برادری در مقام امداد برادر نک آختر شده از جا در آمد - و ار سر خشم همه تن مانند خورشید خاوري موى در ددن تيغ سده مركب بر انگيخت ـ و با برچمهٔ لامع مانند "بيزه خطئي خطوط سعاع آفتاب ساطع حمله بر آن ا هر من ديوانه نمود . حون درین حال از وفور آژدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی نمونه نفخ صور و صيح نسور ظهور ثموده معاينه مانند روز رستخيز علامت يوم يغرالمر، من اخمه سر آسكار شده بود . چنانچه هيچكس بيكد كر بل برادر به برادر نمي برداخب - و با اينمعني از كثرت آلات آبشبازي مثل چرخبی و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبر با سطح درخ کمود را تیرگئی غبار و سیاهئی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمیگشت كه آتشبازي ملاحظه توانند نمود - قضا را حرخي بر بيشائي اس آن یکه تار عرصهٔ سرافرازی بر خورده - یکران صرصر تک ابر سیر از صدمهٔ حرنی برق اثر جراع داشده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت رابر زمین امگند . که درین گرمی آن فروغ دودمان صاحبقرانی و کل سرستان كشورستاني بسبك خيزئ تسيم سحري و تندى و نيزي سميم كلبرك طري از كلشن خانه زين هوا كرفته بر روي زمين آشنا شدند ـ و از فرط

هجوم مردم روه ثیافتند که بار دیگر خود را بدآن دد رسانند ـ در همانوقب كه أن عربده آئين حمله آور سد چون راجه جي سنكه واد منها سنكه نبيرة راجد مان سنگه که از خانه زادان دیرین دواب کدهٔ اند قرین به سعادت وبور الملاص خالص و ارادب صامي كمات المتماز و المتصاص دارد درسيال حرصه سواره ايستاده بود از فرط تهور و پردلي خواست كه پياده آمادة کر رار آل دد گردد ـ و لیکن بد بر تنکئي وقت و عدم نسخت محال نیافت نه بها از رکاب خال کرده خود را بر رآینگیرد به با آنکه مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برچهه مانند رامح حطئی مد شهاب بر آن دیوسبر که از شدت سرعت سیر حون سعلهٔ جواله درگردش بود حواله نمود _ چون حضرت ظل سبحاني از دور بر حميت معامله أكاهي يانسد باوحود تمكين آسماحي و تمكرو ثدب صاحب قرائي ارجا در آمده بي اختيار ستافتند - و شالمي در جلو آن شاه سوار عرصةً اسکال پیاده رو بدآن فیل سهاده درسوقت دوقت رسیدند ـ و از توحه صورتي بادشاه صورب و معني و همت باطنئي آن والثي ولايب ظاهر و عاطن پدیع صورتی رو نمور ؓ که ی آنکه با آنّ پرخاس جو روبرو شوند او پشت دآده بطرفی دیگر رف - ۱ مصویر علت صوري ایسمعنی آنکه درین حال صورت سندر حصم او حریف خود را در عرصهٔ تبرد از خود عافل دید . و فرصت و فر الده ازده از سر قوت و قارب تمام رو بسوی هم ایرد حود آورد - و سدهگر دیگر وقت بیافت که انتوجه الهوادهٔ تهور سهادگردد -بنابرین با خصم خود مواحمه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند ـ و آن دو سيطور نظر نگاهيانئي ايزدي و منصور نصرب سرمدي حون ار بوجه صورئي حصرت طل الهمي آگاهي بافيند معاودت الموده مصحوب عول و صول عالم إلا يحدمت والد والا قدر رسيدند . و بعد ار عديم سهاس عنايب الهي و عاطفت بامشاهي آبحضرب بآداب معهوده اداى سكر همراهنی همت کارگر و تو مه کار ساز بادساهی نموده زمین دوس شکرانه بجا أوردند - چون أنحضوب ار پرتو انوار ديدار فرخنده آثار أن دو والا كمهر سحاب خلافت که در عین الکمال ار آف گزند حسم بد اختر محفوظ ما مده بودند طبقات سبعة بصر مصيرت را به كحل الحوا هر سنش افزاى عبرت وخبرت آموده كمال قدرت حصرت أفريدكار عالم را محسم و مصور بنظر حقیقت نگر در آوردند و نخست سجدات سکرانه در اقرار این مایه

عنايت بيكرانه بظهور رسائيدند - آنگاه زمان بنحسين و أفرين و آغوش عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهرادگان کشوده زمانی نیک هر دو را در آغوش عنايت داشتند ـ خصوص گرامي شاهزاده كامل نصيب سلطان اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغر من مصدر این مرتبه دلیری شده بودند که اگر رستم دستان بجای آن دسب پرورد ید قدرت بودی هر آئینه از جا رفته بیدست و پاشدی و این مایه تمکن و این پایه ثبات قدم و زیدی بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطفت گشتند و درهدان روز بخلعت خاص و خطاب مهادري اختصاص پذيرفتند - حضرت شاهنشاهي و ساير اریاب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه ممایل از در ادای شکرانه در آمده ابواب تصدفات در روی ارباب نیاز کشورنه - و انواع خدات و مبراب بظهور آورده اموال بيشمار بر اصحاب استحقاق قسمت كردند و یوفاء افسام نذر و عمود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در چشن وزن قمري آن قرخناه اختر برج انبال كه روز بيسب و يكم خورداد مطابق رور جمعه دوم ذي حجه سال هزار و چهل و دو هجري رو داد حضرت ظل سبحاني ساية رحمت بر ساحت قابلبت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده تخست در معقل خاص و عام آن شاهزادهٔ والا گهر عالمي مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفي كه هموژن آن گرانمایه گوهر صدف خلاف و شراف آمده تسایم ده نن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشد مرضع و خنجر مرضع با بهواکتاره و سپر با یراق مرضع و برچههٔ مرضع و عقدی گرانمایه منتظم آز مروارید و العل و زمرد در كمال نفاست وحكران مايكي و يارة مرصع و بازو بند مرصم بالماس و جیغهٔ ، رصع و چند انگستري قیمتي و دو آسپ تبچاق که یکي از آنها بسرافراز نامور مزین نزین مرضع و دیگر معلی برین طلا و ۱ [صورت سندر]ع نام فیل خاصگی دا ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید مرحمت نموده آن شايسته اقسام عواطف بادشاهي رآ بانواع مراحم ديگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض بایه والا و مرتبه عظمها ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و حتم

رع [سدهكر] بادشاهنامه - جلد اول - حصه اول - صفحه سهم

آن خاتم فرخنده رقم غویش بود که در همین انجمن غیر انجام ضمیمه این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین حجسته روز عشرت آموز که بزم خاص المقاد يافته رسم طرب عام شده بود ساير معنى طرازان بارسى زبان از نفار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور تلاید قصاید غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینب اعدای و صدور ایبای روزگار ساختند. و همکی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایهٔ بی نیازشی جاوید الدوختند ـ ارجمله شعرا سعيداى كيلاني مخاطب به بي بدل حان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعری از کل اهل روزگار استیار کگی دارد-چنانچه حنیناً درین مرانب بی بدل عهد خود ست داستانی رنگین در رشته نظم انتظام داده بمرض عالي رسانيد - و از تحسين طبع همايون محسن آمده خود بزر موزول و كلام گوهر اطامش را عقد لاآني منضود مقرون کردید - و مبلغ پنجهزار روهیه که در کفهٔ ترازو ورن موازی او شده یا هزار روپیه دیگر که کنجور از روی دور بینی پخضور آورده بود بدو مرجمت شه - و سعن سنج نکته برداز یعنی نرازهٔ طراز کلشن راز طالبای كايم بيز شاهد اين دامان بديم را در صورت نظم بحدية معاشى رنكين و حلة الفاط گوهر أكين آراسته در نظر اهل شهود حاوة نمود داد - چول بمسامع ایسمادگان حصور والا که واقدان حقایق سحن و ، شرفان دقایق این فن آله رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طع دقیقه رس شده استحد ن و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار دربارهٔ او قرین یکدگر امه د *

بیان چگونگئیی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعدی مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادتی که از بدو عهد قطرت و رور الست فیروزی نصیب و نصرت روزی مخلوف گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی موکب مسعودش بیمان بیعب بسته مدهر آئینه ابواب نیک بختی و روز بهی پدستیاری تائید روز بروز بر روی روزگار هوا حواهان آن کامگار کشاید مده فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت دساعب از عالم بالا

زو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بعثت بپای خود قرین دولت و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبانی اتبال حضرت صاحبترانی دربنولا فتع آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولهای دولت جاوید قرین گردید. مثل قلاع نامی آن دیار بتخصیص طعه دولب آباد که از حصون ا[معتبر]غ سر زمین دگن اسب. که در آن ملک بحصانب و محکمي ضرب المثل و کشاد آن ار مبداء بنای ابن دیر کمن بنیاد نا این رورگار سلاطین کشور گبر را بزور بازو سسر سلمده حه آن حص عربهر نظير در قلة كوهي المرز شكوه از اوج ما حضيض و كنگره است بنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته .. حارا نراشان فرهاد پیشه بمثایهٔ او رآ صاف و امس نموده اند که نظر از سر تا پا هیچ جا بند نمي شود ـ و آرزوی فتح آن که جز بتائيد آسماني در حیز امکان وقوع پذیر نتواند سد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا نسي گردد ـ چه قلعه ، ذكور مشتمل است بر هشت حصار از آتجمله چهار مارة كه علو درجة هر يك با پاية رفعت هم يلد و بخب ارجمند دوش بدوش است بر قرار کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در داران کوه چون دوایر آسهای بر دور یکدگر در آمده - بارهٔ اولین که نامور بعنبر کوب است اساس نهادهٔ عنص حبشی است - دوه می بمها کوت و سوه بن اکالا کوب ارین عالم هر یک بنامی مشمهور است - و دورهٔ آن کوه فلک شکوه پنجمرار دراع سرعی است دارنهاع یکصد و چمل دراع در نهایت صافي و سفافي - و بر اطراف آن خندقي بعرض چهل دراع و عمق سي ذراع در سنگ فرو برده اند كه ملاحظهٔ بسط ساحس ديده تطاركيان را تحیرت آرد .. و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در خاین تنکی و تاریکی مانند راه کوچهٔ زاف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون كوه بالا رفته در دوري و درازي مرنگ طول امل آرباب طبع بيحاصل باخر نمي رسد ـ و از همه بديم تر آنكه طبقهٔ بالا كه جز اين راه ندارد بي روشنائلي مشعل و چراغ راه آن نتوال يافت - و از سمت بائين بدروازهٔ آهنی بند شده از بالا تأ به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته

الله - یعنی اگر بمنتشای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته یحای نرسد و معامله بعنگ پیش ترهد انگشب و آتش بسیاری بزير آل افروخته به نبهجي آفرا تفته و تابناك سازند كه ا: جوش حرارت و شرارهٔ شرارب سر تا سر آل ، هگذر مانند دهیلوسلار بحار انگیز گشته سمندر را محال گذار از آن محال ماید . اگرچه از منداء انای آن جز راتی کمن دیر دنیا دیگری اطلاع مدارد اما به گدن هود هزار قرن سس ازین بنا تمهاده ديوان است ـ الحق حمل گوا هيي ميي د هد كه شايد سن از آفريش ادو البشر اماس تهاده ديوان اسد ـ جه بعد از ملاحظه بظر هيج خردسدی را باور معی آید که آینگونه شایی عرب ساحته و پرداشته مشر تواند دود به از قديم الدهر با عبهد سلعان دفلق که پس از محاصرة مدت مديد بياوري توفيق آسما ي و بائيد عالم بالا دسب بر آل يافته دیگری بچبرگی بر آن استوایی نشده به مکر اوایای دواب حصرت صاحبهران ثائبي که به ايروي آيات اقبال بلند و عرايم عظمه که بانير اسمني الهي داريد طلسم عديم اين كهن در را درهم شكستند . كيفيت ابن واقعة واقعي و علت صوري ابن معني تقديري آنكه حول فتح خال پسر عبر حبشي چندى پيش ازين بخنشاى بس بيني و به ا ديسي و چه بحكم بيچآرگىي و اضطرار بندگئى درگاه جمان باه احتمار بموده وآبي عمت سابق خود نظام الحلك را راهشي دار رالملك قما گردانبد . و بقصد اطهار ارادت و أخلاص عبد الرسول بسر خود را با به . كش گرایمند بدرگاه عالم بناه فرستاده ابن معنى را وسلهٔ سفاحت و مادحئي استعفا ساحت - حصرت خلاف مرئب معدرت او را در بذیرفته بعصی از محال سمعه اس که بساهو بهونسله مرحمت قرموده دودند مادر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب ای اعتباری و سب سبکنی ساهو تباه رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسري و تمهي مغزي پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بلست آورده بود گست و ان راه ناسپاسی رو گردان شده به عادل خان پیوست و خان ساده دل سليم الصدر آن مصدر افعال ذميمه را بولايب خود را و در حمايب خود پناه داده بسحنان ساده دریب دور از راه او از جا رفته از راه را عاقبت اندیشي دسخیر دولت آباد و کسر صولت فتح خان را نصب العین ساحت ۔ و جمعی از سر کردهای لشکر تفرقه اثر حود

را نامود انصرام این مهم نموده با کروهی بی سر و پا همراه او فرستاد ـ چوں عمدهای تظام المک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدي او رميده خاطر شده بودند او نيز از بدكمانيها و تباه انديشيها كه لازمة غدارانست خاطر از ايشان جمع نداشت - ينابر آن به مهابت خان خانخامان نوشت که چون درینرالا مردم عادلخان بتحریک ساهو سیاه رو مصدر حرکات ناهنجار شده بهقام استخلاص دولت آباد درآمده اند ـ چنانچه بانفع از روی استقلال تام و نیروی قوب و قدرت تمام سرتا سرآنحصار را در حیطهٔ محاصره دارند - و از قلب غله و کثرت فحطً و غلا كار بدآن حد كشيده كه برقلعه استيلا يابند - درين صورت خلاص ابن احلاص آئین ارادت سرشب که بنابر مقتضای سرنوشب نیک جبههٔ عبودیت دیرین را از سر نو بداغ بندگی زینت داده بر ذمت هم اوليان دولت ابد قرين لازم است - يقين تكه مسارعت در التزام طريقة كومك و مساعدت كه عين دولتخواهي است منظور خواهند داشت چون خانخانان بربن اتفاق حسن که نتیجهٔ اوصاع متوافی و انظار مساسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع ياف بكارفرمائشي همت عالمي و كار طابقي احلاص نسيحت حائزمان خلف ألصدق خود را با أوجى جرار ار اولیای دولت اید طراز بر سر محالخان بر سبیل منقلا را هی ساحت - و خود نیز بتاریخ بیسب و دوم دی ماه بانیب صادق و رای صائب و اندسه درست و عزم نافذ از دنیال بطریق استعجال روانه شد . چون خان زمان باعتماد عول و صول الهي و اعتضاد اقبال بادشاهي بآراستكئي فوج و بيراستكئي صفوف روانه شده بود همین که طلیعهٔ هراول از کریوهٔ پهولمري گذاره شد ساهو و رندوله و انكس خان وغير سرداران باهشت هرار سوار جرار بهبلندي برأساء صف آرا كستند - و باوجود كمال عدم ثبات قدم پايمردي بركاب پايداري نموده باندازهٔ دستبازي سرگرم بان اندازي شدند - درين حال دلير هنب و لنهرا اسي برادران غائزمان يا ساير همراهان ياديايان شعله شتاب را بآتش افروزي خار سهميز سرعت انكيز كرم عنان ساخته جلو ریز بعرصهٔ سنیز آوردند . و هژبران بیشهٔ سنیز همدست بکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روباه منشان دغا پیشه تیز نمودند ـ در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدگر بعالم دیگر روانه می سد- و مماسله بر تیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف

و موافق بر سر آن پله ماية قدر و مقدار دليري يكد گر مي سنجيدند -و هركرا كفه ير دلي گرانبار تر بود جاى خويشتن را نكاهداشته - سبكسران خشک مغز از ادای می برابری سر باز می زدند- بیک ناگه نصرت آسمانی موافقت موافقان بما آورده غشم را بای ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقهٔ قرار که همواره آن هنجار ناهموار بی سهر این گروه تابکار است بيموده تا بالاب كمركبي بهمان با تاجتند ـ و موكب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم معاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سر و بی سپر ساختند - و بعد ازین نتج نمایان سرداران عادل خان را یای نمکن برجا نمانده ثباب قدم را حیر باد گفتند ـ و یا فتعخان ابوات ، واقتت مفتوح داشته بيغام دادندكه چون اصل بيشنهاد إقواج ادشاهي استيصال بنيآد دولت نظام الملك و استخلاص حصار دولت أماد الله که نسخیر ولایات دکن متفرع برآن میگردد . و این معنی که عنقریب بچهره كشائش اقبال صورت بدغه چون بالآخر منحر به تزلزل بنيان حانواده عادل خان مي شود يهيج وحه مرضي ما نيست . و صلاح طرفين در قواعد عمید و میثان ساکه اونیای دولت این دو سلسله ایم الحصار دارد - انسب آنس که به نشیید منائی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و انقاق اساس دولت این دو حانواده را استواری دهیم - و سابرین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکونگی ریختند - و بمیانجی رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده و ثایق پیمان را بایمان موکد گردابهدند - که ازین پس طریقه وفا و وفاق پیش گرفته در رسائیدن رساد آذومه و ادای مراسم مدد دقایق همراهي بدرجة كمال رسانند - و دم نقد از تعمد تسليم سه لك هول صح البأب ساير الواب المداد و اعانب بحا آرند- فتح خان كه از فاتحة روركار باز مدار بر بد عهدي و پيمان شكني نهاده بيعتى را ناشكسته نكذاسته بود مكر ميثاقيي كه در عمد قطرت نخست بانكاهداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته همان را درسب نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازی خورده بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پاس گفته و پذیرفتهٔ خویش درگذشته سررشتهٔ بهبود وقت را از دست داده . و باجود آنکه فقدال آذوقهٔ قلعه در هایهٔ بود که چار هایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان دریارهٔ نگاهداشت

حصار ير سر ثبات قدمي كه مقدم سر منزل عدم بود با محكم الموده و پیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفر نگر به حانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریص حمت دکباره در پی جاره كري اين كار شده همت كار كر را در بارهٔ بنبيه آن سبك سر بل كوشمال سر تا سر آن سهی مغزان غنوده خرد کار فرموده تخست سخان رمان نوشت. که قبل از رسیدن سایر سوکب اقبال آن حصار را از روی کمال افتدار استقلال قبل نمايد ـ و از سر نو دل بركارساري بيب حالص و عزم راسيه و همت نافذ و رای صائب بسمه عدو بندي و قلعه کشائمي پيش نماد سازد -و چوں از فسحب دستگاه تحم و غلا ساحب کار بر اهل حصار سک گشته بنایرآن رندوله و سا هو مفهور بسطام پور آماده در پئی سامان و سر انجام قلعه اند - اول بر سر ایشان درکتار آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده داصد طریق تمک گیری و بضمی معاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد . که میادا محانفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند- و شاید که ازبن راه گروه معدول ابواب طلب امان معتوج دارند . اگر تا رسیدن اینجانب سیمای معصود در آئبنه وفوع چهره حا گشته همکنال از در استحال در آیند درین صورب زینهار از ایسان دریغ ندارد - والا فرسانروای تیغ سی زینهار را بر ایشان حکم سازد -چون نوشته بخال زمال رسید بسرعت ممام به نظام دور آمده فتنه پروهان را از حوالئي دول آباد برآورد - فتح خال از شنهدن اين خبر و فقدان قوت و موت هلاک و بوار خویش در آئینهٔ روزگار معائنه دیده به كار قرما تُئي ادبار و رهنما تُئي انديشة دور اركار دل نهاد مرگ سَده دبگر باره بمقام استحکام برج و باره در آمد ـ و حیریت خان عم رندوله خان را که سهه سالاد عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام خانخایان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولب آباد پیوسته روز دیگر دور دایرهٔ حصار را پی سپر بارهٔ یاد رفتار ساخت . و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطهٔ پرکار بظر دقسنگر در آورده کیفیب حقایق آنرا از مرار واقع تصور نموده _ آنگاه جکراج را در خانهٔ فتح خان بدروازهٔ بنا کچهري جای داده دروازهٔ نظام پور را بخان زمان و دروازهٔ پتن را به نصیري خان سپرد-ر كاغذي واره نزديك بحوض قتلوكه كاعذ دولت آبادي مشهور را كاعذكران

آن قریه می سازند باهتمام دایر همت و حمعی ار مودم کار طلب مقرر ساخت. و خود در خانه نظام الملك كه متصل يقلعه در نظام هور واقع است اقامت گزید . و دیگر جای نیز ملهارها بحای استوار ساخته قلمه را از روی ظاهر باحاطهٔ دلیران بلند همت و باطناً باحاطهٔ همت دلیرانه محاصره نموده ـ و از سر نو كمر معدو بندي و قلعه كشائبي بسته نهية مايعتاج كار و دربایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال آبنها هیش نساد نمود - و خان زمان را با هنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معین نمود که پیوسه مستعد کار و آسادهٔ پیکار بود . و هر ملحاری را که مدد کار درکار داشته باشد یا دو رکیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب روی بدآن سو آرد چون سرکوب آن حصار درکوهی که پیش روی کاعذي واره واقع است انجمار داست .. به وابدید سیه سالار شهامت شمار نوبهای واست آهنگ درست انداز دور رس ازده رمس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند . و بیکسس بارهای سبعه سهبهر چنیری افکنده بروج دوازده کانهٔ جرخ اطلی را در یکدگر می شکنند. كاركذاران حيله برور و منصوبه ساز باستعمال فنون بيرنك و فسون بأضم انواع حیل ریاضیه و جر اثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه عارا بر آورده نصب بمودند - و چون سپه سالار روينها را حسب المدعا حالجا قرار داده خاطر ارین مسر جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگماسته لهر اسپ را باهتمام ایسان و کارفرمائی عملهٔ دوپخانه بازداشت . و از آن جانب نيز فتح حان بسرانجام مصالح قلعه دارى و استحكام دادن باره و مسدود ساختن ميخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کون باز داشت . و خود در مها كوت جاى اقاس گريده همكي مردم را درون حصار عنبر كوت اساس نهادهٔ عنبر كه محيط بيرون شهر است گذاشت -چون قلعهٔ اصل دولت آباد که مائند سرکش کاف کوه بر قلهٔ 'دُوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنابر آن از حراس و نگاهبانی بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقب نیز برواق دستور معهود بهمال اكتفا نمود - مجملا درين ايام كه روز بارار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامهٔ مقاتله و مجادله و مواجعه و مقابله از بیرون و درون کرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد می دادند- باوجود آنکه در برج و بارهٔ قلعه انواع آلات آتشباري از توپ و تفنک و بادليچ و

ضربزن و امثال اینها دسرکاری عملهٔ این امر که پیوسته بر سرکار خود جد و جهد داشتند در کار خود سر راست بود - بهادران غنیم بنحوی گرم تگابو بودند که نفش کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طبیدن عمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شمله از دهان ابشال بر می آمد بیشتر سر گرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت بایدار در برابر ثبات قدم ار دست نمی دادند و به پیشرف کار مقید شده مطلقا در جان فشانی پای که نمی آوردند *

ار سوانح این ایام رو گردانی یاقوت حان مابعود و فرتوب است از سعادت دو جهاني ـ و کیمیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعة دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تيره درون از راه اخلاص باطنى كه به سلسلة نظام الملك داشت و ميدانست كه ابن مقدمه باعث بخريب مطلق و استيمال براصل آن درميان ميشود بخاطر ناتص آورد كه از هر راه که رو دهد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این ممنی صورت بندد و ابن امر واقعي كه تقدير برآل رفته بوتوع بيوندد- و حول كارىكه بالفعل در قوت اقتدار آو بود در رسائیدن آدوقه بدآن حصار و امداد اهل آن که به تفنکجي انحصار داشت - لاجرم مگرو اين اندام دور ۱۰ کار نمود و غایب مقدور خود را بفعل آورد و لیکن ارادهٔ نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته در وفق مدعا بظهور نرسید ـ و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نابكار حسب الاستصواب او غله مي بردند گرفتار گشت د -از آنجاكه مدار سالاري سباه بر مدارا و اغماض عين است خانخانان بعكم اقتضای ودت این معنی را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملة اين كار هر باركه گرفتار آيند همائجا يقتل رسائند- با آنكه مكور خون گرفتهٔ چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلا متنبه نکشت .. و بحکم ناپخته کاریهای اندیشهٔ خام همان سررشته را از دسب بداده بر سر پیش نبهاد پیشینه مي بود - دا أنكه ار خار حار داعية مدكور كه باعث خلة خاطر آن نابكار شده بود کار بجای رسید که کچهٔ این نفاق محفی تحوی کل کرد و بخیهٔ این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد- که خانخانان را باوجود ابن مرتبه اغماض عین سر رشتهٔ اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نظاهداستن آن سر

مستور از دست رفت . و رفته رفته شهرت کرده گفته باو رسید . و باوجود آکه از جانب خانعالان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنابر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهی موکب اقبال بریده با همکی مردم و بنگاه خود بعفیل عادل حان بیوست ـ و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیحابوریان بخاطر آوردند که یهر وحه که رو دهد غله باو رسانند بنابرین قرار داد هنگام شاه با قريب چهار صد گاو غله بار بتواحي معسكر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان رمان باهتمام ملجار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بمهلول و ساهو با قریب جهار هزار سوار ریختند- راو ستر سال که خان مذکور نکمیائی بنگاه ساچار حود را بدو و اندک مایه مردم ارسهاهبان خود با، گذانسته بود با راحیوتان خویش و سردم خان زمان رو بمقابلة ایشان آورده سردانه کوشد . و بضرب تیر و تمنگ نام از روزگار ایشان بر آورده کارسائی عریب در روی کار آورد-چنانچه باوجود فلب عدد اولیای دولب و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادر زادهٔ بهول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند ، ویاقی مخدول و منکوب رو دراه قراه آورده هزیمت را نوعي از غنيمت شمردند - ودرين دستبازي مالشي سنزا دانته دوسه رور سرو کریبان فروبرده های بدامان کشیدند - گریخنان بی آزرم هنگام نصف شب دود از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار کشتند _ خانخانان تأكيد نمودكه زمين بهر از كريوه و مغاك است افوج قاهره يسال بسته رجای حرد بایستند نا مخاذیل سوحی کرده از جای خود پیش نیابند وجلو نیندازند - دایران معرکهٔ هیجا بموجب قرار داد آمادهٔ کاروار گشتند. و ره نوردان وادثى ننا عنال تافته نزد ياقوب و رندوله كه متصل نظام هور متردد نشته بودند رفتند - و همانوقت مجلس كنگاش آراسته از سرزنش یانوت مردود و سهاه بنجا پور از آمد و شد تا تمام و سواری هر روزه و خود نمائی ازدور مانده باز در عین گرمگاهروه که سرداران عسکرفروز از همه رهكذار آسوده خاطر در منازل خویش آر، بده بودند باتفاق یكدیگر دلیرانه بر سرخيمه و خرگاه دلير همت ريختند ـ و او خاطر بعون و صول آلهي و همراهئي اقبال بادشاهي جمع تموده با جميعت قليل سركرم مقابله

و مواجهه شد، .. اتفاقاً نعجس از صف اهل نفاق و غلاف خون گرفته که پیمانهٔ زندگانی او از درد سماب ابریز و کاسهٔ سش از بادهٔ غرور و پندار سرسار بود باد جبروت در بروب انداخته بعرصة مصاف تاخت و بيانگ بند درخواست مبارزت به پرتهی راج راتهور نمود - د اورا تهور راجپوتی عمدة دواعثي اجاب ملتمس أن مدعى كشته باو روبرو شد ـ چون برتهي راج را زور سرينجه و نيروى بازو از همراهي اقبال كارساز حضرت ظل آلئهی بود در اندک فرصتی بروغالب آمد و با دو تن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهتم رسیام بود ناچار باو هم نبرد سدند تنها در آویخته بهمان اعتصاد سر هردو از تن يرداشب - درين اثنا مرزا لهر اسب با فوج خود آمده بدلير همت پیوست - و طرفین از فرط کشس و کوشش پپوند تن از جان یکدیگر كسسته شعلهاى آتش تيع كين را باوج فلك رسانيدند - و ار روى كمال استقلال و امتدار باهم در آویخه از عایب زد و خورد در معرکهٔ جانفشانی و سر باري سرگرمئي ديگر اندوختند ـ چنانچه در يکدم از اثر قسون همزباني و خاصیت افسانه حوانئي سنان نير زبان بسي خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته با بامداد روز آشور خفتند . و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ قرار باحود قرار نداده خود را باتش تتغ شعله بار دلاوران تهور شعاز زده بودند بآبش حميت جاهليت سوختيد -بالاخر از سهب عنايت رباني نسيم نصرت بركاشن اقبال حضرت شاهنشاهی و زیدن گرمت - و اقواج غنیم خذلان سمار که در حقیقت خار راه کشایش کار بودند کل عار فرار بر سر زده رو بوادئی هزیمت سهادند ـ و بهادران در سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شمافتنه گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یاف که بیسب هزار گاو غله با سیمد و پنجاه سوا از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظهٔ دستبرد غنیم که مانند اندیشهٔ خود در آن سر رمین پراگنده شده اند یارای رسیدن خود به لشكر ظفر اثر تدارند - سهه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دوسا را بجهب آوردن آن فرستاد - و بنابر احتياط خانزمان بهادر را نيز از عقب راهی ساخت . بهلول و ساهو وغیره مخذولان با نوجی گران سنگ با هنگ قطع طراق بهادران راهي گشته با خان زمان روبرو گشتند -

و جنگ عظیم در پیوسته دلیران کور وقار نباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنباد وجود نابود آن خیل سبکسر باد سار بر انگیخته سهر طرف که رو سی آورند جمعی کثیر را عرضهٔ تیغ بیدرنغ می ساختند - و از صدسهای سخت سنگ نفرقه درمیان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرنت انداخته از دست بردهای پی درپی کار بجای رسائیدند که همچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه کاه خاطر جلوه نمی معود حد جای آنکه پای جرات و جلادت از خانهٔ رکاب نِرا پیش گذارد ـ و همچ سر گذشته را از فرط افسردگی دست گیر امل بلکام گبری نمی گرائد تا بکرم ساختن عناں مرکبان کے رسد ۔ محملاً او سه پہر روز تا دو گہری شب هنگامه جنگ تمر و نشک و نیزه و شمشمر گرم بوده حمعی کثیر از مخالفان بقتل، سیدند و اکثر رخمهای منکر برداشتند .. و از موافقان حندی که یکه تاز عرصهٔ میز جلوئئی و پیش روی مودند نه مرداشتن جراحب های کاری که همانا التمغاى الطاح الدئي نكمامي وكالمكاريسب فرمان بافتند ـ و در مايان امو چوں سرا اران عنیم ریدند که در عرصهٔ کارزار از پیکار بهادران حر خوردن زخمهای کاري بری برنمیدارند و سوای بقتل دادن سردم کاری نمي سازند -باچار بتک و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداحتند ـ بهلول مخذول که سر کج اندیشان و ناراستان اود و مکر دوستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدوات آداد شتافته به خانخانان که در آنولا اکثر مردم کار آمدنی را برای آوردن رسد از خود حدا ساخته خود باند ک سماهی در اردو مانده دود دسبردی نمایان نماند به شامرین رای راصواب دست از جنگ کوراه سلخته سمت دولت آراد بیش گرف ۔ خان منصوبه بین ہیں اندیش از فرط پردلی بوادی تدبیر که در امتال این احوال عین نمکو محضریست ره برده یقین دانست که حویشتن داری و بهلو تهی کردن آن دغا پیشه حریف پر من از پرخاش جوئئي خالعي از عذر سگالي نيست . و ىنابر آنکه از کمئي مدد سپه سالار و مَكَارِي آن غدار پر كار آگاهي داشت معجرد اندك جولان اسپ اندیشه راه به بیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانخانان شد ـ و خواست که منصوبهٔ بازئي غاثبانه فرزين بند آن مدير مدير را که په لجلاج شطرنج رورگار دو رخ طرح سی دهد برهم زند . در دم دلسر همت را با فوحّی آراسته نزد خانحانان فرستاد ـ چون بهلول و سایر بداندیشان تره رای در عین ظلمت شب به مهسکر خانخانان رسیده د از آنجا که حواست المبی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته منتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود د همگنان باتفاق کامه بناپر وفق مقتضای حال آنوقد صلاح در شبخون ندانسته هنگام طدوع طلیعهٔ بامداد را سیعد جنک قرار دادند قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخانفان پیوند امید بسته گستند و آن مخذولان بی اختبار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

ار سوائح این ایام آنجهانی شدن اوداجیرام است - آن بندهٔ درست الحلاص كه ارسلسله برهمنان دكن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بعنصب بنجهزاری ذات و سوار سرافرازي يافته - بنابر اشتداد عوارش عارصه كه از ديرگه باز بر مزاجش طاري گشته اين وقب طغبال بموده دود در گذشب ـ چون مردم کار آمدنی داست خابخانان بطر حفضای وقب و حال انداخته منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار شام بسر حوارد او تجويز نمود ـ و اليسب و ششم سردار والا مقدار صلاح وقب در آن دید که فوجی جرار بسردای حان زُمال بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاف وقوع داشب ارسال دارد ـ بد بر آن نصيريخان و ساير اعيان عسكر "اقبال را همراه آن خان صرت نشان بتقديم اين خدمت نامود فرمود حان مذكور دلیر همت را ۱۰ تابینان خانحانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب ساخت - و برانفار را باهتمام مبار زخان و سایر افغانان و جرانفار را به نصیریخان و مردم او باز داشت ـ و خود با راو سترسال و راو کرن وغیره در قول قرار گرفت - و بعد از طبی چهار کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته سواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره اصحاب ونا و وفاق و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و مى و باطل بيكدگر در آميختند ـ و عموم آن باطل ستيزان ظاوم و جهول حصوص بملول حتى عمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقيمت در آویخته بجای دستبرد سر سي باختند - و درين مرتبه نيز مراتب شدث کر و نر بمرادب شتیل از کرسهای دیگر در گذشت بهادرا هر دل کم هراس مانند شیر ژیان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان

و حیله گران زبون گیر انداحتند ـ و ساحت سینه را از کینهٔ دیرینهٔ آن ید اندیشان پرداخته عرصهٔ جنگ را از سنگ وجود ایشان خالی ساختند ـ نچنانهه در یک لحه محموم دواب و الباب اریاب عالاف از اسپ و شتر و گاو و غیمه دا سایر اسمال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آورند .. ف ته فزیب دویمر بآهنگ فراهم آوردن تازاجیان و نفقد احوال و اموال گزانبازای درنگ نمودم یو همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیفت اجتماعهن كاموان و مقضي المرام معاودت نمردند ، دربتولا بنبع خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دو سه رنجیر فیل جنگي كه در قلعه مانده بود پيش انداخت و حود ۱۱ دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکي آمد . و چندی از دلیران برگریده را مقرر نمود که از راه دریچه که روبروی نقب واقع نود بیرون رفته سهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت اجتماعي روانه شوند ـ سايد كه بر نگاهبانان منجارى كه نقب از آنجا سر شدة بود زده دستبردی نمایند ـ و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی يافته جمعي از سهاهيان كاري روبروى ابشان شده كار أز مواجهه و مقابلة بمجادله و مقاتله رسانیدند ـ و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و مفنگ از پا در آورده دیگرائرا سر راست مراه فرار فراري ساختند - چون درین جندگه بهادران موکب اتبال از فرط استغال به سغل جدال و قتال متوجه به کمهي که عبارت است از آوردن کاه و هيمه نشده دودند لا حرم این دو متاع کم یافت در همه اردوی معلی شهایب مرجه کمی گرائیده بود ـ چنائچه کاه جای اکسبر اکبر یافته هیمه قدر کبریب احمر گرفته بود ـ بابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصيريخان مراى محافظت عملة این كار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کمی بشتاید و نصیریخان نزدیک اردو بایستد -تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکمی شتافته بودند بنابر عدم آگهی از کید اعداء دولت نامتناهي بكاه معاودت شتران و فيلان گرانبار هيمه و كاه را پيش انداخته راهی شدند _ رندوله و چندی از سرداران بکمان خالی بودن بیشه از شهران شیر ک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیریتخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توف نموده بود بر مواضع اهل

نفاق مطلع شده فوجی از تابینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرآدش بر وجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی يافته دائست كه سهم انديشة آن خطأ بيشه هدف اصابت برمورقه و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید اجاطه در آورده ـ با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودنیه جلی ریم بُن سر ایشان تاخب . تصیریجان ازین معنی خیر یافته یا آنکه الکید همراهان و تابیان خود را برای محافظت سر راهها جاهها متفق سلخته زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمیعت اندیشه مند نکشته مانند سیر زیان که همواره بی مددگار یک ننه رو بعرصهٔ کار زار می آرد بنابر اندار گوشمال آن سُوخ چشمان به قلب سهاه ایشان ترکتاز نمود ـ و در اثنای راه جمعی از سنگهیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بي محابا شتافتند در سر نير كمين كشايان رسيدند - قدر اندازان ايشان را بهاد تفنگ کرسه بیکدم است و آم بسیار آن تباه اندیشان بخاک هلاک انداحتند _ باوجود ابنكونه تنبيبهى بليغ اصلا متنبه نكشته بنابر بندارى که لازمهٔ عنوده خردي ست سقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند ـ و دیگر باره حیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمب نوج دایر همب و میرزا امهر اسپ پیش گرفتند - نصیریحان درينووت آمز رو بدقح آل ديره رويان تهاده در حملة اول سلك جميمت ایشان را از هم گسست چون آن کوتاه اظران از همه سو حوادث آسمائی را محمط خود دیده دانستند که ارین میامه جال معب برون نمیتوال برد حود را بر ننارهٔ عرصهٔ مصاف زده راه هزیمت دیس گرفتند - و خان زمان در آمر آن روز يسلام معاودت نموده همكي احمال و اثقال و رواحل و عملة أن امر منهم را قرين سلامت بمعسكر سعادت رسائيد *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ساه بمحض
کار کشائلی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش
حصار عنبر کوت سب و تبیین کبفت این فنع مبین برین نهج است
که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افرور دو شنبه نقبی که از ملهار
خان زمان سر شده بهلی حصار مذکور رسبده و برخی از باره و برجی از
بروج آنرا خاای ساختهٔ بهفتاد من باروت انباشته شد همت برآتش

دادن آن گماشته بمنتضای رای صواب آرای سپه سالار کامکار قرار یافت كه ساير سرداران والامقدار ويهادران تامعار على راجه بهارستكهه و نظر مهادر خویشکی و راجه سارنک دیو و سید علاول و پسران تا هر خان و نظر بیگ و يولم بهادر و كشن ستكه و مدن سنكه بهدوریه و سنكرام زميندار جمون در بئی بیکاریل بر سر کار بوده مسلح و مکدل سه گهریی از شب مانده هر اسلهار خائزمان مواهم آیند . ما مآمدادان در مضور سیّه عالار نقب را آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد دائید ایزدی بورش نمایمد ، قضا را در وقتی که یک گهري طلوع طلیعهٔ صبع مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده كاه نياسده بودند كه صحب اهتمام مهمات نقب آتی بباروت رسائیده . و بیست و هشت ذراع از دیوار قلعه و دروازده گزآز برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در كمال كشادكي و أسحت وا شد - چون متكفلان عهده بورش هنوز بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصریخان و دلیر همت و میرزا لهراسي بحكم دوربينيهاى خانخانان اطراف لشكركاه را از آسبب معرض مخالفان کم قرصت نگاه میداشتند که سادا در عن سرگرمشی سهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهد . و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیای دولت بي زوال كه لا يزال از گزند انظار ناموانل انجم محروس بوده آف عين الكمال بديشان بر نرمانند ـ لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جادهٔ عریض ساحب مفتوح شده بود کسی داخل قامه نه شد .. ازین راه خان خانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همکنان گرم عتاب گردید . و بعد از طلوع مامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهی یاف که مخالفان از اطراف و نواحثی لشكرگاه خود نمائي و شوخ چشمي مي كنند . بنابر آن خانزمان را بمدافعة ايشان باز داشته ديكر سرداران را بنابر مصلحت يورش ببازكشت اشاره نمود ـ دوين وقت كه متحصنان بهيئت اجتماعي بر سرآل رخنه كه جميعت نعوده أغاز آتشبازي و بان اندازي ٢٠ده اراده داشتند كه آمرا به تختمهٔ و چوبهای کنان و امثال آن بل به بیر و تیغ و دوپ و تفنگ و بان مسدود سارند . بهادران رزم جوی که حسب الموعود دورش دذ روته لا فها زده بودند از دشواري كار و سختي جا در بس ديوارها ايستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین وقب سپه سالار کار طلب بس که طلبکار

پیش برد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود دریئ صورت بى ملاحظه بدآن قيل بند طلسم بيوند كه خانه مات شاهسواران عرصة مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتارکي منصوبهٔ سد رخنه فروچيده آن راه را سسدود سازند . چون این معنی خلاف روش سرداری بود رنجميريخان يورشي بمردار مهلسب نايانسته آن كامكن تاميموى رأ اؤين پیشنهاد مانع آمد . و هر چند خانعانان در مقلم امتناع در آمهد آلهه در قوت امکان جد و جهد بود بنعل آورد ـ و هم چنلن. نمهریخان بر سر ممائد ای افشرده سر کردن مهم بر دمهٔ همت گرفت - سردار شهامت شعار حون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیریخان چنانچه باید و شاید از عهدهٔ پذیرفته در می آید - درین سورت که از تعمد آن سردار امدار جميعت خاطر اندوخته بود نفش بيشنهاده بيشينه از صفحة خاطر معو نموده طرح بورش برنگ دیگر انداخت ـ و مادهٔ سرگرمی و توی دائی سردار تا احاد سهام صهبا ماخته همكنانوا به ترهيب و ترغيب سيمناك ر امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یوری پرداخته سهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون نصیریخان با سایر مردم و نظر بههادر حویشکی جمعی را که تعمد در آسلان رخله حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایسان روانه شد ـ و از عون عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزیست حریز و حصنی است حصین سپر رو بل بیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نیاد خاطر پرداخت _ مجملا همگذان بهیئت اجتماعی خود را برآن دریای آس که موج سر و ندور در چرخ اخضر میزد زدند د متحصنان از سر جان گذسته در دهایهٔ رحنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -و از طرفین هسکامهٔ جدل و رد و بدل بنوعی گرم کردید که در درابرآن ىغنكىچئى آنتاب عرصة معشر افسرده مى نمود . و روز بازار داد و ستد دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار در نمي آمد ـ چون درين گونه وقتی هواخواهان دولت سرملمي که همواره تخواهان این روز بوده سودای سرنازی و هوای جانفشانی را در دماع جا مي دادند - لاجرم در زد و خورد پاى كم نياورده غرامت سر بدر بردن و زَیان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز دریاف نیکنامئی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی

دبرینه گماشتند . تا آنکه خلقی بیشمار ار مردم سپه سالار و نابینان تصهريخان كه فدويانه مى كوشيدند زخمدار شده جندى تصيري وار جان نفار گشتنا کوتا هئی مقال در عرض ایتحال که کار رزم و بهکار در عرصه نبرد مردان بطول و مقاملة جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور و دراز کشید . چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن اژدهای دمان ضربزن و نیش دوانی زنبور ک و بدلیج بل بدمدمهٔ افسون دم گیرای دود و نفتگ متنفسی در سدان جنگ نماند ، نوی نفسان رزم آزه ای که در راه خدیر ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ ج ز حتی حان عزیز دریغ نمي داشتند - و به بدل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق سرحمت آنجنبرت مي گماشتند ـ باوجود آنكه زخمي و كشته توده توده و دشته پشته در روی هم افتاده بودند از هر طرف دی ابا و محادا پای در سر قتیل و روى حريح نهاده پيشتر بيشتر دي دويدند - اعدا بمام مدانعه و ممانعه در آمده بصرب نوپ و تفنگ و سورت آنس حقهای ماروت علی رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و مدین طریق سد زمند نموده سنگ راه انتج مي شدند - و ديگر باره تائيد يافيگان نصرت رياني سهزاران جر تُعيل خود را بدهنة رخنه رسامده ساير منصوبهاى انسداد را كه مخالفان بصم انواع حيل با فنون جاره و تدبير نصب نموده دودند درهم مي زدند . بعد از تکرار اين صورت در آخر کار يکباره همگنان دل در سهادت نهاده ار ته دل بسر بازي و جان فشائي پرداختند و نطيب خاطر كلمتين طیبین بر زبان آورده نکبیر گویان "سورن انداختند و از حانب راست بصبيريتخال و نظر بهادر و ساير مردم سهه سالار از سر تجلد و روى ديهور حسم از جان پوشیده نظر در امداد دائید آسمانی دوختند و از طرف دیگر راجه بهار سنکه و راحه سارنک دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنکه بهدوريه و سنگرام زميندار جمون بياوري توفيق با آن سوافقال وفا آاس وفاق سرشت اتفاق ثموده یکدفعه بدرون ریختند یا چندانکه متحصا ب کشش و کوشش آنچه در توان !مکان منع و دفع گنجایش دانسه .انمد دحا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص حیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنحه از سرحد احتمال و قوب تصور سرون مود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانحه کار از تیر و نفنگ گذشته بعمدهر و خنجر رسانيده از فرط سرگرسي ستنز دست و گربدال سدند -و معهدا بحای برسیده نقد عمر عزیر و گوهر وقب گرانمایه بیحا و بی

مصرف تلف و ناچيز ساختند ـ درين نوبت نيز گروهي انبوه به قتل اسیده جمعی کثیر زخمی گشتند . خصوص سرنوبت رندوله که همراه خیریت خان شردر دود از پای در آمده به بلس المصیر رفت ، ناچار بعد ازین مراتب بقید السیف تا خندن قلعهٔ دوم که بمها کوت اشتمهار دارد فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرمتند .. درینوقت خانخانان بوقت رسیده خود را به بهادران جان سهار رسانید ـ و چون ازین دست حصاری حصائت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفاب چهارده گر و عرض پنج گز است بنابر تائيد ايزدي بقبضهٔ قبض و تصرف اولياى دولت ابدي در آمد -سهه سالار زبان شایش گذار بسهاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده همكنائرا موقع تحسين بسيار و مورد آفرين و شاباش بيشمار مود -و ساير غنايم و اموال قلعه كه مدست يغمائيان عسكر نصرت اثر افتاده بود ازیشان باز یاف تنمود _ خصوص یک زنجیر قبل که بتصرف مردم بهار سنگه بندیله در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشب . و چون خانزمان یعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند ناخته بود ـ و ایشان بنابر شکستگئی دل و گرفتگئی خاطر با دل پژمرده و دست انسرده از کار رفه عنان انصراف برتانته به بنگاه خود شتافته بودند درین اثنا خود را بخانخابان رسانید - سهه سالار اعظم با سایر امرای عظام بهمان پا سر دا سر درون حصار را پی سپرساخته آنگاه تابینان تصیریخان را با بنهار سنکه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دبگر ۱: ارباب منصب والا بمعاصرة سهاكوت باز داشته خود باردو بازكشب تمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت دائس بخانهٔ یاقوب بد عهد که داخل عنبر کوت قریب دروازهٔ سها کوت واقع بود انتفال تموده سالوجي و جكجيون و چند متصبدار ديگر را معافظت ملحار كه بخودش منسوب يود منصوب ساحب و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار سهاكوب و صدد اهمام سائر ما يحتاج اس ادر مهم سُده نخست نتایال خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سر نیسهٔ فولاد صد رخنه در سد سكندر و هزار شكاف در دل كوه قاف مي افكندند سر گرم سر کردن قب و بیس بردن آن کار صعب ساخت ـ در عین این حال كه سپه سالار بتهبه ناگرير وقب اشتغال داست خبر دادند كه چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبر كوب كه تسخير حصار اصل همانا فرع است

بافسردگی گراثیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر کارفرمائی اضطرار بدست و با زدن در آمده اند - لاحرم یاتوب و فرهاد و بهلول و کمپیلوجی بجانب برار شتافته اند تا باشوب انگیری و ترکتازی در آمده سر راه در رسائندگان آذوقه و خزانه گرفته دسسردی نمایند - دنابر آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که حمهاز دانگ ارکان اربعهٔ سرداریست چهارم اردی بهشت خانزمان و راو ستر سال و راوکرن و امثال ایشان را با فومی آراسته ارسالداشت که همه جا از دنبال آن نده سکالان تاخته همگذانرا متحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این حمالهای مجال سرامون خاطر فادر نه گردد ا

حول در عرض این اوقات از طول ایام سعاصره و بصنبی اهمام محاصران مسلک ضیعی معاش بو متحصدان بطریقی تنگ شده دود که کار همگذان بجان بل في المثل كارد داستخوان رسيده بود _ حنائجه ا انر مردم بيشتر اوقاب از پوشت حشک و استخوان بوسیدهٔ جانوران مرده اگر بدست مي اقتاد انرا نعمتي عظيم و لقمهٔ حرب شمرده روز مي گذرانبدند ـ بناءر آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سردار کرده در خندق برابر دریچهٔ شير حاجي بندارند شايد كه بدين طريق قوت چند روزه بدست متحصنان أفاده في الحمله قوتي بيائند - قضارا خاجانان ازبن قضمه آگاهي يافته مصيريخان و راو دودا وغيره را بمح فظب طرف ميرون و مهیق داس رامهور را با جمعی از راجهوتان به نگاهبانی درون مقرر ساخت . که شب و روز در سر کار بوده از غنیم خبردار اشند که مبادا سهانی عله باهل قلعه رسانهد _ انفاق در بایان شب ا [چهار دهم] اردی سهست ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشایان و بستی مداخل و مخارح با سه هرار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقدل رسانیدند و حود همان حا توتف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و مفنکچئی کرماتک که در سرعت و چامکئی مگ سق از باد پای ابر و کلکون مرفی می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آر.د بلکه در هر پله در همگنان حربیده بازو بدستاری یکه تاران می کشایند و ر هگذار در فیل سواران عرصهٔ پیکار سی بنداد. همراه متحملان آن باز فرستادند

که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگی بار گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگله از مکامن و اماکن خویش بيرون جسته سر راه بر ايشان بستند .. چون مخالفان مكرر پيكار بهادران تبهور شعار آزموده سخت كوشئي دلاوران جلادت كيش ديده بودند_ و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیسب - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند ـ و همكى آنها بتصرف مردم نصيريخان و سهيش داس درآمده متحسنان حرمان تصيب جز عين فاحش حسرت مهرة از آن ته بردند -چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهذا از رسیدن سر نقب بپای دیوار حصار سها کوب سو حساب رفته بتازگی شماری ارکار رورگار تیره رو غویش درگرفت _ وا ز صفحهٔ روی کار ظاهر بود که دسدم آل نبز بحوزه تصرف و حيز تسحير بهادران عدو بند قلعه كيو در سي آبد ـ لاحرم از هجوم افواج حوف و هراس که پی در پی بر شموربند باطن آن تیره درون سیاه بیرون ریخته سر نا سر آنرا قرو گرفته بود . اهل و عیال و اسباب و اموال خود را پكالاكون فرستاده با خيريب خان و ساير متحصنان جریده در مهاکوت نوقف گزیده بکنج خذلان خزید ـ چون خهریب خان و دوتو ناگهناتهه و نائاجي دوريه و باقي مردم عادل خان از شدت ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده بودند ـ معمدا خاتمهٔ کار معلوم نه و امید رستگاري از بلای قحط و غلا بياوري تيغ بيدريغ دانستند ـ لاجرم بنقام چاره جوئي در آمده در مآل کار خود کنگاس نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در شمن امان طلبی و شفيع انگيزي سيالجئي استشعاع مالوجي استغتاح ايواب اسان مال و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند -جُون خانخانان دربن مادِّه ایستادگی ننمود و خاطر اشان از همه رهکذر بجميعت كرائيد - حمار كهر ي ار شب هؤدهم اردى بهشت سوري كشته سرداران دیجاپوری بهمراهی دو صد سهاهی از اطراف سلهار نظر بهادر بدست آویز کمند فرود آمداله مخالخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی در مقام دلجوئي و دلدهني سرداران مذكو شده بهرداخت آحوال و مرمب ظاهر و باطن ایشان برداخت. و دلیر همت را مهماندار خیریت خان موده ضیاف، سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت ـ و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده در ونق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی

در بارهٔ هریک بظهور رسانید - چند آنکه کلف ماطن و وحشب خاطر شان بیکیار کی بانس و انفت مبدل شده قلوب رمیدهٔ همگنان به آرام گرائید ـ و پتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر هستمعان گردانند که جون عنقريب موكب اقبال حضرت صاحبقراني قرين سعادت جاوداني مي رسد پيشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخير اين حصار بردازم -و بس از برداخت این سهم پیش از وصول رایات برکت آبات نهایب مساعثي جسله در تنهية اسباب فتح بقيه حصون و قلاع و نسخير شمه عاع و اصفاع دکن مبدول داشته گونسمال اهرمن مهادی عند شیطان نژاد وجه عزیمت عزایم خاصیت سارم .. حصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت بمکی رو نافته و بدآل حدود شعافته عادل خان سليم الصدر ساده دل را برهنموني طريق عصيان بر سنوک بیرههٔ طغیان داشته اند - و بهازگی همت کارگر و جهدکار ساز را به پیش رف این کار گماشمه از عمدهٔ حق و گوشش و کشش در آمم - و لیکن هخکم آنکه بنسیه و تادیب این خورد سال نحنوده هوش کم خردکه مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد اسب بالذات مقصد نیفتاده . وعرض اصلی استقاءت آن كودك مس مي خرد وش كه مه بد أموزي مشتى تباه گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انشاد و اطاعت آست -چندی قربه الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تهانه حات سر زمین احمد نکر را سرمنزل اقامت سي نمايم - كه مكر درين ميانه آن كناره گزين طريق نجات بميانجي عقل صلاح انديش بر سر راه آمده بهبود حال و ١٦ل خويش قرا پيش كيرد - و نسيوة ستودة والد مرحوم خود را از دس نداده سنت سنية اسلاف خويشتن را دستور العمل سازد ـ نا در آن صورب ابن خير خواه عباد الله باظهار عبوديت و اطاعب او قناعت نمود بابن دست آویز از در شفاعت در آید . و بوسیلهٔ عرایض مواتر، قرو گذاشت خود سريمها و نافرمان مريمها كه در عرض اين مدت از و سرزده از درگاه والا استدعا نماید ۔ و اگر بنابر عدم خواسب ایردی حیریب عاقب و حسن عاقیب خویش نخواهد و بخواهش خود در استصار، دولت دیرسه سال سلسلهٔ خویشتن کوشش نماید ـ و بر وفی همان دسمور بدستان فتنه پرستان دازي خورده گردن کشی از سر سهد - عمقردس حال زمان را در قندهار و

دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را دو دهارورگذاشته و خاطر از تهانجات بجمیع وجوه جمع نموده ساخت پای حصار بیجاپور را منجمع عسکر منصوره خواهد ساخت ـ چون معصود در طئی این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانهٔ مقصد گشتند ـ

درین اوقاب چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحب حوصله و سعسی عرصهٔ کار بر منحصنان ار آن بنگ ترگشته که دیگر پذیرای تنگی توانند شد و پنابرین قامه امروز قردا مشرف بر فتع است لاحرم درین ماب اهتمام بمشتر نمود و هرروز بملجار دلیر همت که حصارکالا کوت از آنجا ته بن سود منی شاف و از صبح با شام هر توپ را بحضور خود چندین هرنبه آتش می داد و می فرمود که بان نیر بندازند درین اثنا چون رندوله و ساهو دانسند که کار از چاره گری جاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث بلکه مخل باشد - نحست بر آن شدند که سرخویش گرفته سلوک راه بازگشت فراپیش نهند - لیکن بنابر تلازم حرکت بدان رسیده و عدم شگون سکون مهیای صدور حرکت المذبوح شده از سر نو و برکت و عدم شگون سکون مهیای صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بها زدن در آمدند و در دل سب گاه بیگاه هر وقت که قابو می یافتند فرص فوت نکرده آدوده از دست بر می آمد حتی مقام بجا آوردند - جنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائیی و بان اندازی بجا آوردند - جنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی

روز دیگر که اهل کهیی به سمت کهرکی می ستانتند و آن روز نوبت همراهنی حگراج بندیله بود رندوله حیله ور امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقی و مطهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی گشتند و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و یبادهٔ طرفین از قبیلهٔ بندیله و تیره درونان خیره نظرگرو، دکن مانند سهید و سیاه عرصهٔ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار برادر یکدگر یسال بستند و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخنه درهم آویزند و بباد حملهٔ مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر بر انگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر بر انگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک بنیاد وجود سو در مقام کشش و کوشنی داد دار وگیر داده شرط قتال حلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشنی داد دار وگیر داده شرط قتال و جدال و حق حرت و ضرب بجا آوردند ـ درین حال جگراج قطاً بکثرت و جدال و حق حرت و ضرب بجا آوردند ـ درین حال جگراج قطاً بکثرت

اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنهٔ غده را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید و ازین راه سرمایهٔ نیروی دل و زور بازو درا دسب آورده از عقب قبلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی اقواح بیکبار بارگیها انگیخته از مواجعه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - دریقین بر یکدگر ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدگر انداختند - درین دفعه حمع کثیر سر باخته ما بقی حان مف بدر بردند - راجهوتان بندیده به هزیمت غنیم که در حقیقت غیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی ایجار حندین سر اسپ نموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی ایجار حندین سر اسپ و چند نشان نیز از ایشان گرفته و حمعی کثیر را جریح و قتیل و اسیر و دستگیر ساحنه مظهر و منصور معاودت نمودهد - و با اهل کمی سالم و خانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران برجهب علاس آن فتح نمایان از نظر سهه سالار گذرانیدند -

از سوائح نمایان دول ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات حمره کشا گشت فتح خان والا مكان خانزمان اسب _ و رسدن او و رسانيدن رسد آدوقه و خزانه باروب در صمان اس و اسان به معسكر اقبال ـ و توضيح اين ایمام آنکه چون خان مشار البه بسبی که همدرین نزدیکی گزارش پدیرف متوجه سمت برار گشته به ظفر نگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم همأنجا رحل اقامت امكنده موقف كزيد - درين حال خبر يافت كه رسانندگال خزانه و غله که از برهانهور ارسال یافته دروهن کمهیره رسیده اند و بد خواهان دولت حبر یافته بدآن جانب ستافته اند ـ لا حرم راحه بهار سنگه و احمد خان نبازي را در ظفر نگر گذاسته سيدرنگ آهنگ آنجانب نمود ـ غنيم اثيم اندار تركتاز و دستبارى با بهار سنگه و احمد خان نموده بدآن صوب سُتَاف .. دلاوران ، ذكور ،اوجود كمي حميع باى كم از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجبهٔ آن سی رایان ساده دارو معامله و مجادله کشادند . و عاقبت به امروی بائید اربایی او عریب مونیق آسماني فرصب و نصرب يافته جمعي كثير را از يا در آورده سقر مهر دادند . و يافي ناگزير راه گرير سبرده با دار البوار همج ما قرار نه بديره مد . چون خانزهان بل خرابه و عله مقصي المزم به طفرنگر رسده از آنجا متوجة دول آباد شد و اين حبر به عسم رسيد - سابر آنكه درين مدب

سایر سعینهای نامشکورهٔ آن گروه مقهور برباد رفته بود و دستباف خیال آن مشتى محال كوش باطل كيش بنابر فرط رهن و ضعف از بيوت عنکبوت اضعف و او هن گشته _ خصوص تدبیری که دربارهٔ تجهیز فوج یاتوت و رفقای دیگر بجهت شور الگیرئي سمت برار زادهٔ طبع کج گرای آشوب زای و اندیشهٔ خطا پیشه ناقص ندبیر آن گروه حتی ستیز شده بود آن نیز ضایع و تاچیزگردید . ناجار رندوله و ساهو صلاح کار قساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که با یانوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشآن سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابرین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهني راه گمراهي شدند ـ و بعد از الحاق بياران خود از ـ سر نو تصميم آن عزيمت ناقص نموده باتفاق روانه متصد كشتند _ چون خالخانان نیز از اندیشهٔ بد اندیشان آگهی یاف مصیریخان و جکراج را نامز مدد خانزمان نموده بشتاب تمام "فرستاد . غنيم مخذرل بيش از وصول فوج كومك بخائزمان رسيده كاهي كه بآهنگ دستمازي باني حند از دور مى انداختند بنابر بعد بله بن بخاصيت تيره بنغتي ازبن حركات تباه و آندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرآمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احیانا در ضمن آن ساحشوری در دور دست لشکر از دست درازی بر واپش ماندگان اردو بدستور معبود دیرینه کفی جند کاه كمنه بباد بر داده پش از غلبة ياس لاچار مغلوب و منكوب سمت قرار فراپیش می گرفتند ـ و هوا خواهان دولت ارجمند کاه برگی به بهای دستبازیهای آن مشتی سکسر نداده دست بردهای دردیده آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی نهادند . محملا چون تصبریخان و جگراج ،اولهای دولت ابد پیوند پیوستند - خانزمان در همان مكان به ترتيب صغوف پرداخته نوج هراول را بسردار معريخان و راجه بهار سنگه و ارجن عموی رانا باراست ـ و مبارز خان و جگراج و بهادرجي پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود با جمعى در فوج عول يسال آرا شد _ و خزائه و آذوته را احاطه نموده باثبن و توزک شایسته سرحله نورد گشت ـ چون آن مخذولان فضول مکور خویشتن آزمائی کرده بود د زیاده بر آن خود نمائی را باد پیمائی شمرده دیگر نمایان نه شدند - با آنکه در روز دخول به کمرکی دیگر باره حيله بردازان اهل نفاق اين مدبير باطل و تزوير نافص را بحيلة اتفاق

كلمه آراستند - كه چون اكثر دليران كار آزموده در فوج چنداول و هراول معین اند و اغلب اوقات نزدیک دو کروه از قول دور بوده فی الحال کوهک هیچ یک ازین دو گروه بآنیا دمی نواند رسید صلاح وقت آنست که مغست راه به فوج قول سنه بر ایشان کمیر. دشا گردند ـ لاجرم باین قرار داد له هزار سوار چیده بر گزیده در خارج کنهر کی برتیب صفوف نموده خُود را ير صف يو هيبت خال زمان زدند _ آل شير بيسَة دليري و دلاوري كه باستغلبها ي خديو روزكار دل رستم داشت همت برعدو بندي كماشته ساير همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بناد صدق احدر النهي چنانجد مكور سمت ذكر يافته كه اغلب اوقات از روى سين سطنه غلمه است اميدوار ساخته دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلئی نمام در ساحب معرکهٔ جنگ باهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخه طرح دار و گیر انداخت ـ و بنیاد بیکار بر اساس رسوح عریمت بایدار تهاده بنآء سُكست همكنان و كسر سورب و شدب آل بيمان شكنان ازين دست استوار ساخت - چون بتةريب اين قرار داد در ضمن اين پيشنهاد تخريب خراب آباد وجود آن مشی بی حاصل بد نهاد در بایهٔ حملهای بی در بی نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار خود را بر الب آن بيدلان خذلان زده زده هم در حمله نحسين اركشاكش كشف و كوشف شيرازهٔ صفوف آن قرقهٔ مفرقه پيوند را از يكديگر گسسته جمله را از هم پریشان ساخت ـ و چون در عین گرمئی هنگاسهٔ مصاف ملامت اهل حلاف النظر سهادر حيي كه بيشتر از مبارز خان مي ستانت در آمد نظر بر کارگرئي اقبال انداحته آز توی اثري دولت بي زوال نيروي، بارو و قوت بال اندوخت _ و از سر تهور و روی بجلد قدم به عرصه به ساف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به درد افکنی سته مازوی بهادری به شیر اوزئی در کشاد ـ و از جانب دیگر مبارر خان جشم امید بر نصرب آسماني و تائيد دولب جاوداني دوخته از مقراض بران تيغ دو دم و مقراضة پیکان دو سر جامه سرخ رخم رسا بر نن اکثر آنجمله بل سر تا آن گروه كم فرصت زياده سر سريد و ساوري هدراهي اقبال ابن نائيد پرور. حضرت ذو الجلال حون أن خاكساران باد بيما را كه دست فضا كرد نعوست و ادبار در سرایای ایشان بیخته بود یا خاک عرصهٔ مصاف ير آميخت - بالجمله درين كرَّت نيز پس از كر و عر بسيار به فرخندگي اخس سعادت خدیو روزگار ظمر و فیروزی روزئی اولیای دولت و بهروزی بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیم نیره روز گشتند و شکست فاحش بعیف تیب اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطرار وا ضطراب پناه بوادئی فرار بردند و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهئی عون و صوت آسمائی لوای والا را ارتفاع داده راهئی سمت مقعد گردید جهارم خورداد با سایر اولیای دولت آبد قرین مقرون با نصرت آسماتی و مصون از فتئه آخر الزمائی در دولت آباد به معسکر ادبال جلودائی رسید و شش لگ روییه خرانه را صد من باروب و بسب هزار گاو غله رسانید *

مجملا مبى كه درينولا بسركارئي حكيم حيدر على ملارم خانخانان نعلی داشب بهای شیر حاجي به قلعهٔ منها کوت رسیده موقوف انباشتن آن بباروب بود مشار اليه حقيقت را مشهود سهه سالار نمود - آن سردار هواخواه كارطلب كه همواره طلبكار ببش رفت كار ولي نعمت حقيقي خود بود بر سر انصرام سهم آمده دستوري بهايان رسانيدن آن اراده داده بود ـ كه عصب اتفاف بنابر اينكه دسخير آن حصار هنوز در رهن تاخير وقت بود در عين آنحال مراري پندب از بيجاپور آمده در الوړه به محالفان سوست و رسیدن آو که علت شغل خاطر اولیای دولت بجمک و حدال و دیگر استعال نود موجب نعریق پدشتهاد مذکور گردید. و این مرازی ساف از پنادیان یعنی دایایان دکن که بنایر کمال سرارت ذات و سنطنب صفات در همه فن اللس را درس تزوير و البيس و بهند بدكاري و مردم آرازی می داد - و ً از فرط حرب زنانی و دوانک بازی شنطانً صف بمجاري عروى و تجاويف قاوب مردم در آمدم بابرام و المعاح و حوشامد کوئی و رشوت پدیری که ازآن راههارگ خواب مردم گرفته نبض مزاجداني همكنان بدست آورده بود تا كار خود نماي ساغت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلیا راه و در همه جا جای یافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت ـ رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانئی آن ملک سدخل گردیده در خلا و ملا ازد عادل حال راه يافت م چندانكة عاقبت الامر معرتبة امارت و وزارت ترقى كرد، مدار كار و بار سيف و قلم و رتق و فتق امور سلكي و مالي آن درحانه بره قرار گرفت ـ ملخص سخن مراري پندت تازه زور كه مرارت طعم ضرب دسم

عسکر منصور نچشیده بود و نیروی سر سحهٔ آل سهادرال سیر افکن موی بازو تديده .. از قرط ناداني و بيخردي متح و ظفر عرصة كر و فر فروغ هجوم جنود و جيوش و بيشي و كمي عساكر را اعث بيش رف كار و عدم آل بنداشته همت پسب نهمت بر طالب دولب و سعادت روزي ناسده كماشت م نخست رندوله و ساهو را با سد هزار سوار روبدوى فوج خانزسان بالله داشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوا، رو سواجهه فوج کلان بادشاهي آورد ـ سهه سالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملهار درون عنير كوت باز داشته جكواج و راو دودا را با پرنهي راج مقرر ساحب كه در خارج ملچارهای خود روبروی سنیم صف کشیده آسدهٔ کار و سهیای پيكار بانسد ـ باوجود آنكه اين معني خلاف سرداري و كارداني بود بناير فرط نكراني خاطر خود نيزيًا بني چند معدود از يهادران قوي دل تنومند از قلعه آبر آمده با آنکه آخر روز سده بود سدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت به غنیم , ویرو گردیده یی آبکه کار بطول کشد بباد حملهٔ دلیرانه که در حقیق صبای غنجه کشآئی کلذار فتح اس پیک حمله آن خسیس طینتال را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهي بيراهة قرار مامت ـ درين مان راو دودا طنب دستوري برداشتن لأشماع افتاده اقرباء حويش كه درين نزديكي افتاده بودند نمود -حالمحانان بتابر آنکه هنور کار یکرو نشده نود و از دو سو افواح غنم در تکاپو بودئد صلاح وقب درين معني ديده رحصب نداد ـ روا دودا بنابر دليرئي طبيعي و دل سوري حويسى د بتهيه اسباب اجل حويش مصلحت الديشئي وقب و رورك ساري را موقب ديدر الماحته بالفعل ال مهم را اهم ساحت - و يس از ناحل سنة سالار با نصرام هيسمها حاطر حود پرداخته او دیز بسوی مقعد حویس ناحت ، و ۱۰ وسی برادت او از همراهی سردار باز ساید - چون اهل خلاف که در اطرآف عرصهٔ مصاف جست و جوی قابوی وقب و انتهاز درصب کم فرصی بودید این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند ـ ارین عالم نامر ـ ی ل نامردي برخویش پسنده دانفاق یکدیگر از همه جا ب در ایشان حمله آور گشتند. و جون ایشال دندند که معامله بدینجا کسید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاد. کشاده پیشانی کمر همت بستند .. و از اسهان فرود آمده دست ر بازه به کشش و کوشش برکشودند -

و یسی مرد و مرکب ازآن نامردان مردود پر خاک هلاک انداخته لوای بلند نامی افراختند . و بعد از ادای حق مردمی و مردابکی ار همراهان همكي جان در راه حلال نمكي داده نيكنامي جاويد عوبي گرفتند - چون خانخانان باوجود قلب اولیای قوی صولت از دار و گیر اعدای دولت کریزی نداشت بهویت برادر زادهٔ رانا را با مهدم او بیواجیه ا ياقور نامزد ساخت - وخود دل ير فتيج آسماني يسته يازو په عدو ينابي ير كشاد . و مسرعي نزد جكراج فرستاد كه با شتاب باد و سرهاب خود وا ار دنبال مامداد رساند - مصا را درس انا حكراج را قصية هايله يهي آمد، معالف سکسمه عایب هولند ک و مهناور حایل راه سده بود که گذشتی ار آن ادین تدانس درین صورت سهد سالار راجهونان را به سخنان عاطف آميز وكلمات عبرت انكير سركرم سنيز و أوير ساخته دايرانه يو قلب لشكو محالف زد .. و از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه لرزه و نرلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در مکان آنیها را بماند - مگر چندی که سر به بدناشی قرار قرو نیاورده بزبان دهش سنان رجههٔ راجپونانِ از دهان زخم خیر باد جان کفتند ـ انضارا درین اثنا از آنجا که کارگریهای بحت سوافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بهابو حسب ظاهر بحدن اتفاق زبان زد میگردد - آبکدی عمیق منک گذار برسر لشكر سكسته آمد و ازين راه توزك افواج ايشان برهم خورس دريي حال دليران فرصب وقب دافته قوسون ياقوب المبعب رأ درمار، گرفتند - و حبسیان سیاه کار تیره روز گار را رعایت حق هد آن ند کهما. كافر نعمت دامنگير سده در حمايت و كاهداشت و فطعاً درو كدار ... بشمودند با کمهیلوجی و عنبر و عادلخان سزداد کوسس اد، محمد می و برادر زادهای او آرحمهایکاری و جراحتهای منکر برداشت^ی و در آ. . . رو بد هزیمت آورده سر خود گرفتند. و یاقوب در توب اجل رسیسه غدا گیر که همکنان او را درمیان گرفته بودند آحر کار سر در کفران نسب گم کرده با بیست و هفت و زخم نیزه و شمشیر از با در آمد - و دیگر · ، ، عموم حبشيان برسر بيرون لاش او هجوم نموده ثباب قدم ورزيد. و دکنیان نیز در صدد سدد ایشان شده بانفان حمله آور گشتند - راجهو ، حمیت شعار حمایت یکدگر کرده بعقام ممانعت و مدافعت معقا و د در آمدند و برسو این معنی نهایت با افشودگی معودند و دار ...

کارزاری صعب بعیان آمده مصافی عظم روی داد و در آغر الاس به بیب البهی خالب و قاهر آمده مقبوران را شکست خاصش داده به پون آن بیره درونان کاری نساخته نوسد از سعر که بیرون تاحسد یکه تازان را جهوت تا نیم کروه رسم بعامب بعا آورد، گروهی اسوه را روانهٔ دارالبوار شاختند به پون اولیای دوات قاهر، را باوجرد کمئی ایسان و کثرت آن تیاه اندیشان ازین دست فتحمندی دست داد به حصوص سزا یافتن یاقوت تخافر نعمت که بتازگی سرمهٔ جشم کوتاه نظران حق راشداس و سره ایهٔ بصارت و بهیرت بی بهران باسپاس کرده در سهه سالار با سایر سران سکر کمان و سهاس گذاران برگسمه همعنان فتح بر نصرت آسمایی دو گهری از نست فشته به معسکر این جاودانی نزیل دموه *

روز دیگر همد راو و عبدالله سوائي و حداوید حال و سیدي سالم به رهمائی اختر بحت کار ارما کار کرده مود را بادراک سمادت مطمئ بندگی درگاه والا نودیک ساختند ، و دلته بر در داد، صح عبودیت که فی لحقیقت مقة ح ابواب سعادت است زده راه بن متصد افصى كه در معنى شاهراه نجات دارین است کشوده بمو نب اتبال پیوستند - در همین قاریخ یک پهر از رور سهری گشته خانجابان بملچار سید علاول شتافته اوائه تمود که نقب شیر حاجئي دارهٔ مهاکوب را که چندی پیس ارین خالی ساحته بهاروب انباسته بودند انس عدد مصا را فتح خان ارین فصیه آگاهی دافته آتش در جان او افتاد و درر از مادس برآمد ـ و بي توتف يو كويندب و کیل خود را نرد سپه سالار ارسال داست از روی بصرع و بیار پیعام داد-که چوں پیش نهاد خاطر و قرار داد ۱ دیشه ان عقیدت کیش ارادب پیشه أنست كه به نسليم كليد قلعه وبواب امن آباد أحت و دارالسلام سلاس بر روی رورگار خود و اهل حصار کشاید انسب آنست به آنش زدن نقب وا امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و ماخیر یکرورهٔ قرار داد مدکور آنست که این آشفته روزگار از روی پیچارگی و اصطرار یا سرداران عادل خان عقد وثبقة عهد و بيمان را بروابط ايمان غلاظ و شداد برين جمله نوثيق داده كه بي استصواب ايشان در ساير ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده ملحل نتماید . بنابر آن امروز و کیل خود را نزد ایشان می درستد و حقیقت سکئی كار متحصنان بسبب شدت فيق طريق تعيش كه ار طول مدت محاصره و قلب غله و کثرت عسرت و وورع بلای قعط و علا ناشی شده بی سبالات و تعاشى ابلاغ نموده اظهار ساير اسرار مضمره و افكار مخمره به عمل می آرد ـ اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلع در آمده ازین در درآیند بهتر.. و الا بهانهٔ عدم ایصال رسد و آذوقهٔ کانی و رسانیدن مدد ناقع که از شرایط محافظت عبد معبود بل عمدة اركان بيعت معتود بود سبب تجويز اقش عهد و نكث عقد مى سازد . و خود مبائي صلح و صلاح را تشييد داره مفاسع بست و کشاد قلاع می سوارد _ خانخانان بنابر آنکه روایح راستی گفتار از پیفام او استشمام ننموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترمد وقوع آفات تابعهٔ تعویق و تاخیر که مستلزم درست فشستن نقش مواد بر تَخْتَهُ مكر و تزوير است . لاجرم ابواب اختيار و امتعان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر ارادهٔ مصالحه که سوقوف بصلاح و صوابدید مراری شر اندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجَّت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میکذاریم . و قتع خان اگر در مقام نصب منصوبه دغا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و تیرنگ نیست می باید که از سر حیله وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد . و اظهار صدق گفتار حویش نموده مافي الضمير خود را درين ضمن به نامهور آورد - و چون پنغام بدو رسید و از فرستادن بسر اثر ظاهر نه شد باشارهٔ سهه سالار آتش در نقب زدند. و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پربده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهناوری کشاده شد ـ و عمده ارادهٔ هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل مارهٔ یورش آماده گشت - دلیران شر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز تنموده بی ایا و محایا سمندروار در آن بحر زخّار آتش بی زینهار نحوطه خوردند . و مطلقا بغلولهٔ توب و تفلک و بادلیج و ضرب زَن و حقه باروت و امثال آن که متواتر مانند ژاله ابر بیها ران در باران بود مقید نکشته خود را بدرون انداختند - جون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفترح شد و خاطر همكنان من جميع الوجوه جمع كشت وقت معاصرة ديكر بارها شده هنگام اهتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید ـ سید علاول و سنگرام و يولم بهادركه بيرون شير حاجى بركنار خندق ملهار داشتندباستصواب راى

صواب آرای سهه سالار در درون قعله به پرداخت ملهار پرداختند ، و در پایان همين روز يهروزي اندوز ساير، قهوران ازسمت همار تيكري بارادة مقابلة بهادران عسكر فيروزي اثر نمايال كشتند - و از كمال كوته نظري ير پلنكان شير آوزن و هزیران مرد افکن که بی ناخن زنئی هلال پیوسته با چرح در جنک مي زنند و بدون كزاره از سمب راس ايشال دميدم با ماه وسيّاره برسر برحاش می رولد چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند ـ چون ارین کاو کاو بیجا که شيوة اجل رسيدگانست سهبهر كبن تور بي سهر رايه مهر خود چون بيمانة زندگی خویش پر کردند . و بانگیز کوشش خویش که شیوهٔ خون گرفتکان است بهنگ و دندان کرک اجل را که همه تن خار حار خون ریزیست بستیز خویش تیز ساختند ـ درین حال حانزمان و نصیری خان و چندی دیکر از امثال آن بسیل مقاتلهٔ و مجادله بنابر صواب دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دله حاصه مهاري و رندوله شدند - چون روز عمر آن تیاه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کوا نس اجال آن ستاره سوختکان قریب به غروب مرک و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار كهري از روز سائده يهادران فيروزي نشان عنان ريز جلو انداخمه ييك دفعه ير ايشان اسب تاغتند ـ و بباد حملة صر صر اثر دليران كه پيوسه دريي، شكمائيدن كل قنع است آن سشى قرقة تمرقد اثر كه از بع غنجه شده همانا نقطهٔ خال صفحهٔ روی میدان بودند همکی مانند پرجم پر خم سلسله مویان دار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین هراگندگي جندين آدم و اسپ ايشان بدست يغمائيان سپاه ظفر پناه در آمد ـ و یکه تازان مرکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غالم معاودت روی داد _

از سوانح نمایال دولّت پایدار ابد هایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخذول و رندوله مقهور است و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سوای کارگری، اقبال این بود که چول بسر محلدار خان نظام المکی که او نیز در آن خانه خطاب بدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباتی از قلاع حصینه دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود و از و به نامی اها مهبود خواهنی خوبش خواهان ادراک سعادت حمودیب سالک رقاب بهبود خواهنی خوبش خواهان ادراک سعادت حمودیب سالک رقاب ملوک عالم گردید و آرزوی بندگنی در گاه سیمر استباه حضرب دادشاهی

در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان انها نمود به خان کامگار خائبانه او را بمراهم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام هیش نهاد اين انديشه نمود راو باين اميدواري از مصار مذكور به قلعة كالعه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدهار بهابر كفته و پذيرفته سهه سالار نامدار او قلعهٔ نباتي تا به كالنه آمده مترصد است كه بناير تمديق قول غود كليد مصارمذ كور را ببهركه اشاره نمايعد تسليم قمايات جعد ازآنکه فروخ صدی قول این دولتهخواه بر ضمیر منیر دولتخوا هان برتو افکن گودد بموكب سعادت كرايد - خانخانان بنابر مقتضاى يحير خياخى اولهاى دولت بادشاهي مزيد مهرداني نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از را اظهار چانسهاری و سربازی بدآنجا ترکتازی نموده دستبردی نمایال نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیله متین بجهت در خواه بندهای درگاه در باب او بهم رسائیده خواهد دود و این معنی باعث امیدوارش کنی او خواهد شد . محلدار خان این معني مقدر را كه از روز نخست از خدا خواسته پر سر موضع مذكور تاخت آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست د ور دست و نیروی مازو نه نشیند ـ درین نزدیکي زن و دختر ساهو را با خزاله و نفایس او از حنیر به بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخنه بودند - مجملا جمله ایتها بدون ممانهت و مدافعت احدی از احاد جنائع م بآنگونه خصوصیات خصوص درین مرتبه آسایی قرار داد حاطر او نبود بالتهم بدسب معلدار حان و ممراهان او در آمد . و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس کرنمایه و چهار صد سر اسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسیاب رندوله سوای آنچه خان مدکور به قبضهٔ قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان یغما پرست افتاد ۔ و بشامت نحوست و بلسکالی ازین دست خرابئي عرضي و مالي پديشان رسيده خذلان زدهٔ جانبي و مالي گشتند ـ چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامهٔ متضمن بانواع تحسین و استحسان بخان مذكور نوشته ارسال داشت - و او حسب الآستصواب خانخانان عيال ساهو را به جعفر بيك قلعه دار كالنه سهرده خود روانه دولت آباد شد *

از سوانح عَسكر اقبال چون بنابر سعثى جميل و جمد مشكور نصيرى خان نقب حصار كالاكوت كه الهتمام عمام آن معهدة تعهد اوبود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راء عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زینهٔ چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض عکم التمای قضا چنانهه بعضى از أوقات رو مي دهد آتش بباروت در تكيرد يا حسب المدعا كارگر نيفتاده رحنه ديوار بر وفق دلخواه بكشايش نكرايد هنكام بورش از آن تردبانها بدیوار مضار بر آیند . بنابر آن آنش دادن نقب در تاغیر اقتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینه پایها مهیا شود -چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکرر بمیعاد مقرر خبر یافت ـ و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنظریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملك عرضة فنا و زوالس - ناچار عبدالرسول بسر خود را نزد خانخانان فرستاره زینهار حواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمهٔ وقت شفیم انگیزان شماعت طلب، است پیغامهای عجز آمیز و رقب آمود در آباب خود و بي نظام داده ينهمه ابوات اظنهار خجالت و ندامت عمام محود یا از خسارت و غراست کردهای باکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبب باولیای دولت روز افرول که همکی نتیجهٔ افسانه افسون و مكر و دستان كج اندبشان و ناراستان و ممرة قريب و دمدمة غرض پرستان و فده اندورال دور شكارت عام مظهور آورده التاس اغماض عين از كوته ظرم م درد و ا ن مال جان و عرض و قاموس و خان و مان بدست آویر بسلیم مقالبد بامی فلاع عوده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تعویل اهل و عیال حود و دار ماندگان عنبر پدرش و مردم نظام المک ار سهه سالار درخواست ـ و عبدالرسول اعزو ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و ترثیق گفته و پذیرفتهٔ خود در باب پاس عهد و وفاى وعده ارسالداشته بود ترقف او را بطريق وثيقه مقرر ممود - عجمارً جحكم آنكه سهه سالار سي دانسب كه محرومثي حاجت خواه مقرون برضای جناب الهي نيست ـ و ياس ارباب امبدواري تعصوص امان طلبان زينهاري مرسى خاطر اسرف نه - لا جرم بجهب تعصيل رضامندي حضرت حداوندی و حوسنودی و حور مدئی ولی نعمت حقیقی و خدای سجاری حويش كه داب افدس ال حضرب بالذاب مقبضي اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب اسيتمال است خصوص در باب زينهار جوى اهل

اسلام و ایمان - لاجرم بر بیجاری و انکسارو اضطراب و اضطرار او رحم نموده عضت او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان س همكنان ، سلم داشت - آنگاه بنابر بيروي طريقة مسلوك آن پيشواي سلاطين حال و استقبال که کامروائش نیازمندان و قضای حوایج معتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع قیاض آن حضرت است دربارهٔ او به حان بخشی تنبها بسندنه نموده و اكتفآ بمجرد عقو نكرده بمعض دادن امان از خود خورسند نکشت ـ و چنانچه دستور مقرره و آداب معهودهٔ آن قدردان ارباب کرم و قبلهٔ کرام است ابواب بخشش و پخشایش در هر باب برروی او مفترح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مددخرج سر انجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند بالکی و دو نیم لک روبیه باز بر همان فیلان و شتران کرره پحمیت او فرستاده و داد درمانده بعخشی و عاجز اوازی داد داد و دهش را آئینی دیگر نهاد ـ فیالواقع کهامین کرم پیشه جز اولیای دولت بایدار مراتب توازش دشمن را بدین بایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جادوانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بديشان بخشد *

ملقص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کریمانه بعد از آن سایه عدو بیدیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مفاتیح سایرقلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احمال و اثقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - وبست و اثقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - وبست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیان در روز دوشنبه ششم تیر ساه اآمهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یکهزار ترب خورد و کلان و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصهٔ شریفه درآمد - و سپه سالار نامدار و محموع اولیای دولت پایداز داخل قلعه شده نخست در مسحد جامع دولت آباد که از کثرت باید از داخل قلعه شده نخست در مسحد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگر در آنولا مصر جامع شده بود دعای اردیاد دولت ابد بنهاد بجا آوردند و خطبهٔ عروس ملک هفت کشور بتازگی در فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجهٔ مسر نه پایهٔ سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجهٔ مسر نه پایهٔ سهرم برآمده خلود جاه و جلال صاحبقرآن دوم در طبی دعا استدعا نمودند، سهیم برآمده خلود جاه و جلال صاحبقرآن دوم در طبی دعا استدعا نمودند،

درآن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کدهٔ عظمی که مطلب عمدهٔ اهل آسمان و زمین است از درگاه بعضندهٔ بی منت درخواه نمود - امید که دولت اید قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندو کوه بخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار خنا واقع است فروگرفته و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزهٔ اقتدار در آورده عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیخ و نگین دارد به تعت تصرف در آورد *

این دعائیست که بر اوج فلک نا رفته کندش لطف النهی بقول استعجال

مجملاً عرصداشت سهه سالار متضمن دشارت قتع و قبروزی اولیای دولب نصرت روزی و مؤدهٔ کشایش حصاربند دولت آباد روز بیر از ۱۰ تیر که يتابر رسم معهود هر سال انجمن حضور برنور بآذين جشن عبد گلابي زینت پذیر بود - و بندگان حصرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت افزای بیت الشرف سربر و خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولب کدهٔ جاوید مصیر رسوم مبار کیادئی دو عید سعید یکحا بجا آورده اهل سور و سرو نوای شادی بدروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورکهٔ دولت والا را بنابر رسم سادیانه بنوارش بادشاهانه نواختند _ و همدرین انحمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بنارکی بر سر حق گذاری بندهای وفادار و سهادران جاں سپار آمدہ نحست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه یا نادری تکمهٔ لعل و مروارید و شمشیر مرضع و دو اسپ خاصکی محلی بزین زین با ساردول نام فیلی مزین به براق نقرهٔ و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر سر افراز ساختند . و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت خلمت و اسب و فیل برنواخته همگ را بدست سد لطف علی بخاری ارسال داشتند . و نمبیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی كامل نصاب بلند نامى و كامياب شادكامي ساخته مرتبة منصبش را بهایهٔ پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هر یک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان

شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نطر عنایت گردیدند و هر یک سزاوار حال و قدر سرفراز شده نتیجهٔ نیکو بندگی یافتند *

چون درینولا که این سهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر پر وجه احسن بهایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار نکام اولیای دولت اید فرجام گشته همك كامياب و مقضي المرام شده بودند . و أعداء اين دولت كده جاويد بنياد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخدول و منكوب كشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که پخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سرار اخلاص شعار در مدت مجاصرة قلعة دولت آباد كه أز آغاز نا انجام چهار ماه کشید انواع بعب و مشنت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص به علم عسرت و منگئي معاش كه از رهنگذر قلت آذوقه ناشي شده بود -معمذا سدت سدكور را پيوسته در سعارك بمعابله و مقاتلة غنيم كه سادر حساب عدد و حسب عدت سرانب متعدده از اهل وقاق بيق در بيش بودند گدرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فابق آمده بودند ـ و با این معانى اغلب اوةات به نوات همرا هئي عمله كمهي گزيده مكرر براي رسانيدن رسد از دولت آباد به برهانهور که نزدیک بصد کروه رسمی است آمد و شد می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکاتف سي توان گفت که پای راکب درین مراتب از خانهٔ زین در روی زمین ترسیده باشد و پشت مراکب ایندا ردر کل روی جل ندیده - بنادر آن رای صواب آرای سیه سالار برین جمله قرار گرف که نگاهبانی حصار دولت آباد و مضافات آنرا بنگ از سرداران کارگذار جان سهار سرده خود با باقی بنده که از کفایب پاسبانثی قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوحهٔ برهانپور سود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند آباسودگی بر آورده ستورآن را آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قابول خرد آئین سلاطین آماق گیر کشور کشای است کاربسته از سر نو بعدو بندی و اعلیم کشائی در آیند .. بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن سهم دشوار و یسانی شاق سخنی بسیار و دشقت بیشمار کشیده بودند و معهدا در قلعه آذوقه نبود که آنرا سرمایهٔ قلعداری توان نمود - لاجرم کسی از دلیران بی گرهٔ جبین به قبول این اس صحب سادرت نمی نمود و متصدی تعهد و تكفّل اين كار دسوار نمي سد - درين حال خان دوران، كه ارادت صادفس

از اکثر قدویان دیزین د نمیریان اخلاص آئین بیتی و از رهکذر قدم خدبسته و صدق عقیدت هزار قدم دربیش بود . بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت يرخويش كرمته از روي مبدق ارادت كام هس قرا بيش نهاد ـ و چون خانخانان خان مشار اليه را سزاوار اين امر دشوار سحب هنجار ديده دانست كه اقدام باين سهم كما پنيغي از دست خان مذكور مي آيد ـ و معهذا جميمت نماياني كه شايان سركردن اين كار ياشد نيز دارد .. چنائهه باوجور این مراتب گر آن بساق دو هزار سوار جراز کار طلب کارگذاو موجود هميشه همرايد داشت ـ ازين رو دينم و دانسته اين خدمت را بدو گذاشته سید مرتضی نمان و چندی دیگر از از باب منصب والا را بهم راهی او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک وا همراه گرفته متوجه مقعبد شد. و در عوض راه فرند آنفرقه اثو بيجابوري همه جا از دور حودنمائي نموده مراسم شوخ چشمي بجا سي آوردند ـ چون تني چند از بهادران موكب اقبال بآهنگ كوشمال ایشان جلو می انداختند جای خود را گذاشته بهای ادبار بوادئی فرار مي تاختند ـ و در طني بعض تركتاز كارشان از دستبازي بسرباني نيو مي كشيد مجنانچه نانا جي در رويه از جمله سرداران عمدة عادلخان درين میآن به قتل رسید ـ چون نواحی ظفر نکر سره نرل سیاه ظفر دستگاه گردید بدابر آنکه ذخیرهٔ بسیار در آنجا آنبار شده بود و حیل بنجارهٔ بیشمار بموجب طلب خانخانان و سزاولئي متصديان برهانپور از نزديک و دور در آنجا جمع سده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به درهانپور بروند و چون خبر رسيدن ايشان پيسر رسيده اود ازين رو نرخ عله رو بارزاني آورده بود -لاجرم سهه سالار رفاهيب عسكر منصور منظور عطر داسته چندى قرار نوقف در آن چا داد ـ درین حال مراري و باقي مخذولان انحمن کنگاش آراسته رای نساد بنیاد شان بر آن قرا یافت که از سر ستیز و آویز درگذشته بدست آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویز،د ـ و شاید که ازین راه پی به سرمنزل عافیت و سلامت برده ازین در ایواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشایند ـ بنابرین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه این استدعا به نشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیره ته غداران و ثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم بی دیافت و عمهد مکّاران نا استوار ریشهار خواه که از عدم دین و ایمانی

ناشی می شود اگرچه مؤكد بايمان باشد مانند نفحهٔ كل و نشاه مل دمى بيش نهايد . آن نوئين حكمت منش خرد آئين مطلقاً عهد آن کم فرصتان بد عبهد را محل اعتبار نشمرده اصلا قبول معاهد تنمود .. و بی بمتصود آن مطرود چند برده قرهاد را که مدارگار بنیاد نریب و دستان نهاده داستان مكر و فريب مي سرائيد- و افسافه افسون و خدمه مى خواند - نيل حرمان بر رخسار كشيام على الفور بى نيل مقصد باز گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشهٔ دور و دراز تا دولت آباد یکسر شتافته بخاطر جمع درهمان ملجارهاكه بهادران عسكر ظفر آثار ساخته فرصت هدم آن نیافته بودند جای گرفتند . و خاندوران درین آوان که آن کوتاه فطر تان دراز امل به عمل به فکرهای دور از کار دور دایرهٔ قلعه را چنبروار درمیان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور دست و ضرب بازو فتح نمایند مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیع بیدربع آن مخدولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنابر آنکه رعایای برگنات دولت آباد و لواحي آن بعلب درست عهدي و حسن سلوک همگنان از سردار و احاد سهاه ظفر بناه آرمیده دل و مطعئن خاطر شده می دانستند که من بعد سروکار باولیای دولت پایدار دارند غلهٔ بسیار به قروختن آورده بودند . متحصنان در مضیی محاصره از رهکذر کمی آذوقه تنکی کمتر كشيده حال شان بعسرت نكشيد - و چون خانخانان از دليري غنيم خبر یائب مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر با لشكر بسيار و حشم بيشمار با آذوقه بيدرنك از ظفر نكر متوجة دولت آباد شد - و د کنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومبد گشته پیشتر عزيمت هزيمت در لباس معاودت تموده بودالله ـ لاجرم ديگر مقيد به هيچ چيز نه شده با شتاب تمام متوجه بيجاپور شدند ـ چون خانخانان كه درين ایلغار از برید سریع السیر صر صر و پیک تیز تک نظر قصب السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به قصبهٔ تری گانو رسید . همانجا قضیة ناگزیر اهل نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غتیم را غنیمت عظیم شمرده تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار کادغله بار را با خان زمان روانه دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد ـ مجملاً سهه سالار بعد از ورود يرهانهور ينابر غور انديشة خوض بيشه كم خردي فتح و خان خرد سالئي نظام الملك را پيش نظر عاقبت نگر داشته از روي

احتیاط هر دو را نظریند لگاهداشت و جمعی را به نگاهبانی در گماشته بمقتضای پیمانی که در باب عدم تصرف در اموال او سته بود عمل نموده همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد و پون درینوالا امر عالی از روی عنایت تمام دربارهٔ خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگه است در قلمه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبهٔ مالوه که ضبط آن بعهدهٔ او قرار یافته برگردد و لاجرم حسبالحکم پنجاه هزار روبیه برسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلمه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد ه

از سوانع نمایان دولت اید یایان که درین احیان از عرضداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور است که روزئی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قلعهٔ مد کور مکرر مالشی بسرا یافته بوادئی فرار شتافتند - و خود جان بدر برده مادر و دختر و زن نکامئی بولا را با یک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه حهت فتح روزئی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصاری باست آمد - بیست و هفتم تیر عنایب الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند .. و سه زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد *

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگلی بندر که همگاز خوردو گلان انات و ذکور چهار صد تن بودند از نظر ابور گذشتند و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایسان را کلمتین طیبین تلقین نمودید هرکه به طیب خاطر و صدق ثیب اسلام آورد انواع عواطف دربارهٔ او مبلول افتاده براتبهٔ مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلی ازلی ازین سمادت عظمول اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن بیگی از امرای عظام سهردند . که همگنانوا در مضیق مطمورهٔ زندان معبوس داشته امرای عظام سهردند . که همگنانوا در مضیق مطمورهٔ زندان معبوس داشته به تبدید قتل و تنگئی حبس در باب قبول اسلام مکلف و معبور سازند . اگر کسی را این سمادت روزی شود حقیقب بعرض رسانیده روزیانه برای او بگیرند . باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بشن المصیر سعیر شتافتند . و قلیلی نشد و اکثری از تنگنای حبس به بشن المصیر سعیر شتافتند . و قلیلی

این دوجهٔ والا و هایهٔ جلیل در یافتند ـ و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامهٔ مانی و نکار خانهٔ ارژنگ بود بنظر انبود در آمد ـ از آنجمله آنچه صور انبیا عالی آبینا و علیکم السلام بود مسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقی شکسته و عربی گردیده

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن قرازندهٔ تبخت و افروزنده تاج از تاب عارفه تب و گرانی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رونموده بود افروخته شد ـ و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشتهٔ قرار و آرام از دست دادند ـ و سومالمزاج شریف آن جان جهان کالبد جهاتیان را با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همکنان از قرط غم و وقورالم قالب تمهی کنند - و این مالهٔ تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام شکر آب ناسازی انگخته کار بدآن کشید که دیگر بیکدیگر تسازند - مجملا درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبارکوتاه کرده جهت دعای جانداری بنه گان حضرت بادشاهی بدرگه جناب آلهی بوداشتنه ما یکرم آلهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته مرفراز گردیدند ـ و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای طرفراز گردیدند ـ و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای نامور برسم تمیدن آورده بودند حسبالاسر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت نامور برسم تمیدن آورده بودند حسبالاسر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت نامور برسم تمیدن آورده بودند حسبالاسر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت سلطنت و مجلغ پنجاه هرار روپیه که بیگم صاحب و سایر برسماران محل سلطنت و مجنوزات امرای عظام بر سپیل صدقه در درون شبستان خلافت

⁽۱) در نسخهٔ (ل) این سطور زاید رقم شده و شفای هاجل و صحت کامل آنحضرت از شفا کدهٔ عنائت آنمی طلب نموده در باب مزید عمرود و لتجاوید آنحضرت ، راسم استدعا بجاآوردند و مقارن دعای دفع این بلا و کوب کروبیان عالم بالالب بآیین کشوده سا کنان ملاه اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند و عالمی دردعای خیر عالمی را لازم دارد داد دعاگوئی و فاتحه خوانی و انعام خیرات و تصدقات و انواع اتفاق و ایثار درآمدند و ازین راه نیز استشفا نموده حلقهٔ استجابت بر در اجابت و باب قبول زدند و عاقبت دعا مقرون انجاح شده از دنع سوه المزاج حضرت صاحبتران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است ارجاه عالم امکان باز و از حالت فساد قرین صلاح و سداد قرین صلاح و سداد و قواعه ارکان که و هی و قتور بدان راه یافته بود دیگر ثبات و قرار گرفت - چنانجه بعد از سه روز الغ *

فراهم آورده بودند بزنان بیوهٔ بی روزگار مرحمت شده سرهم کافور درهم موجب واحد ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در میزاج دل خستگان هزین مرض احتیاج حاصیت شربت دینار بهم رسافهه بلعث رفع خفقان قلتی و اضطراب نیاز و ضربات بریشانئی روزگار گردید . فوم شهریور سیف عان صاحب صوبهٔ اله آباد شرف ملازست دریافته هزار صهر و هزار روبیه بطریق نظر گذاریند *

توجه والای بادشاهـزادهٔ نامدار شاه شجـاع حسـبالامر اقدس ارفع اعلی بسمـت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاددکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و مملک این مالک رقاب ملاطبن روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیر تیغ و نگین سهرانور دوآه في و از فتع دولت آباد كه دارالمنك و كرسي آن بلمه و شاه نشين آن رقعه است وهن و فتور و سستي و قصور در اركان قرار و استقرار دكن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود ـ بنابر آن قدوهٔ دولت خواهان سهایت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجابور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم أموده از راه خیر آندیشی معروض داشت - که چون از لشکرکومکئی این صوبه بنابر کشیدن بساق های شاق درین دارگی و اودی عدو بندی و کشور کشائی کما بنبغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنسب که بزودی هرجه تمام تر افواج بعر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل توی نیرو و تازه زور اندر بسرداری یک از شاهزادهای نامدار با سایر اسباب جمهان کشائي باين صويه ارسال ياينه ـ لا جرم بنه كان حضرت نيروى بازوى خلافت كبركل دويمين ركن ركين سلطنت عظميل شاهزادة جوان بخت شاه شجاع را بجهت تنديم اين امر عظيم برگزيده از روز يكشنبه ششم شهريور مطابق بيست و دوم ماه صفر خم الله بالعفير و الطفر دو كبري سيري كشته آن بر گزیدهٔ نظر عنایت را بمنصب ده هزاری ذات و پنجهزار سوار از سرنو تارک کامگاری بر افراختند ـ و از مرحمت عام و نقاره و طومان و طوخ و تشریف خلمت خاص با ناداری تکمه زمرد و مروارید و شمشیر مرصم و گههوه

مرصع و در اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و راهه که از روی شکون و راه حسن قال چنانچه مکرد نگارش پذیر قته کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سعت جنوبی برای سواری می گزینند و قبلی خاصکی یا براق سیمین و پوشش مخمل از بفت و ماده قبلی دیگر و اعطائی مبلغ شش لکه رویهه برسم انعام سرمایهٔ اعظام و اکرام بان عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند و بهنگام دستوری همت بر همراهی بدرقهٔ تائید جناب البی گاشته دست بدعای استدهای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کدهٔ فضل و اقضال نا متناهی برداشتنده

از جمله امرای عقام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه بی سنگه و راجه بیتهلداس کور و اله ویردی خان و خواص خان که درینولا حطاب دولتخانی یافته و رشید خان انصاری و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندر من بندیله و راجه روز افزون و بهیم راتبهور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جال الدین ولد قمر خان قزوینی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه جهت چهارده هزارسوار از آنجمله هزار سوار احدی و هزار تفنگیجی و بیاده بسیار شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان به عنایت خلعت و اسپ و فیل و راجه شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان به عنایت خلعت و اسپ و فیل و راجه می سنگه واله ویردی خان و دولت خان و خلیل خان برحمت خلعت بی سنگه واله ویردی خان و دولت خان و خلیل خان برحمت خلعت بیافته با افزازی بیافته دان و بانصد سوار و اسپ و بعضی دیگر به عنایت اسپ و جمعی به سرو بای تنها سرافرازی بافته از تقدیم خدمت بخشی گری لشکر ظفر اثر معزز کردید - و ده لک رویه از خانصات صوبه مالوه برات دربایست عسکر موید همراه داده یازده لک رویه از خانصات صوبه مالوه برات دادند *

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادی خان که از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیر خواهی و نیک اندیشی عامهٔ خلق انته جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوئین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلالص خالص تازه جعفر خان خلف العبدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفرئی ارادت

مادق مادرزادش از خلاص آزمون بی غش بر آمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند و سرمایهٔ اعتبار ایدی و مادهٔ افتخار سرمدی آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت بمراسم پرسش باین روش تارک مهاهات بر افراشتند که بادشاهزادهٔ عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهی و خاطر جوئی او فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادرانش بملازمت رسائد چون همکنان بمازگی این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پر نرر با کمال اعظام و اعزاز در یافتند هر چهار برادر را به تربیب مراتب قدر و منزلد مقدار شان خلعب داده مفتخر و ساهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب بایهٔ قدر و مقدار همکی بدی موجب افراختند جعفر خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و روش سمیر سنصب هزار و بانصدی به بانمدی دو مید بانمد سوار و عبدالرحمان از اصل و اضافه بمنصب هذا مدی دو مید

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیمالاول محفل فرخندهٔ میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسم معبود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار پادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطهٔ خاک اغیر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طیقهٔ زمین را پایهٔ کرستی سهیر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشریه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبویها از همه سو برخاست - و نمام آن لیلةالقدر به تلاوت و ذکرگذشته بامدادان سائر ارباب قضل ودانش و اصحاب صلاح و تقویل را خلعت فجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روییه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت بادشاه که هموارهٔ بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاه اعلام سنت حضرت خاتمالنبین اند ظهور و بروز تمام نمود ـ چنانچه بتازگی باعث تحریض و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شارعهاالصلوة و السلام شده

دیگر باره فرمان های جهان مظاع در باب تنفیت اوامر نواهی ملت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوّیه داران سایر خمالک محروسه بناکید تعام عدم مبالغه سیار خصوص در بارهٔ سیاسات شرعی ارسال داشتند و در ماده عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره و از مرمت بتکدهای مشرف بو انهادام و شرب شمروسایر مسکرات و بیع و شراه آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و ته ش احوالی هندوی که ارادهٔ مسلمانی داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکئی تبرستان اهل اسلام و سنختن قبد علامت از سر سوختگان] ایشان و منع آن ملاعین از سر ایذاه اطفال مسلمانان که بحسب انفاق در قرای متعردان اسیر سیاهیان شده باشند تا کندرا بسرحد احتیاط رسانیدند راجه بختاور پسر زاجه راج سنگه که براهنمانی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روییه سر افراز گردید *

"[هشتم] ماه مذكور اسلام خان كه بعد از تعير صوبه داري گجرات در عرض راه حسب الاص عالي از اوجين به برهانبور شتافته بود اردرياف ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپيه و هزار مبهر برسم نذر و موازي يك لك روپيه را جواهر مرصع آلات از نفايس و نرادر گجرات بر سبهل بيشكش گذرانيد . و نظام الملك و فتح خان كه خانخانال نظريند مسجوب خان مذكور بدرگاه والا فرستاده بود در همين روز سعادت اندور ملازمت گشتند . نظام الملك حسب الامر عالي حواله سيد خانجهان شد كه در قلعه گواليار بايكي از خويشان او كه پيشتر در فيح احمد بكر بدست امده بود يكرها نگاهدارد . و فتح خان را باوجود يد عهدي و شرارب سرشت و فساد نيب قابل منصب بدانسته مبلغ دو لك روپيه بطري ساليانه مقرر نمودند و فيل بيز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذكور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهای و سه هجري فرخنده معفل جشن وزن مبارك قموي سال چهل و چهارم ار بیشمار خدیو رونگار بائین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید و چون قرار داد خاطر اشرف آل بود كه هرگاه كه سرداري سیاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیک

 ⁽۱) ع [ارسوختنگاه زنان] ل* (۲) ع [دهم] ل*

از شاهزادهای والا مدر بغویض رود منصب والا بنام نامئي آن والا گهر تجويز افتد ـ و در همين ايام جنائجه سابق ذكر ياف شاهزاده شاه شجاع هنگام يورش د كن مرتبة منصب عالي بافته دودند بنايرين بطريق اولي ا تعین معصب سهین شاهزاده لروم عقلی داشت ـ لاجرم درین رور مبارک نارك شايستكئي آل والأكبر بمنصب دوارده هزاري ذات و شف هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب كير سريلندي يافته دقايق مقدار آن ئامدار از عنایت علم و نقاره و طومان و طوغ و در توری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص بذيرفت .. عمدة الدوله اسلام خال بخدست مير بخشي كري از انتقال صادق خان و مرحمت خلمت سر افرازي ياف - و بنابر حسن انفاق عدد حروف ببخشي ممالك ، تاريخ استسعاد آن فذلك افراد دفئر استعداء بدين معادب عطمني موافق آمد ـ خان دوران به مرحمت خلعت و شمشير خاصه و است و فأل و سعادت نعبى در فوج بادشاهزادة داام ساه سحاء مختص كسد مرحص سدت شمس الدين ولد نظر بمادر بسصب هستصدي ذات و سوار و حمات خان داروغهٔ آبدار خانه به سرکردگئی خدمتگاران و مصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و بافي ببك قلماق از رسوه علامان صاحب اعتماد منصب هفتصدي پائصد سوار و مكرمت خان بخدمت فرحدار في اكر آباد و منصب دوهزاري هزار سوار و قاضي عد سعيد ار نفس او بحدست ديوانني سونات و منصب هزاری دو صد سوار و رین اند ی علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدست دارو مكثي داغ و تصحيحه سر افرار و سر بيند گرديديد *

درین سال به تحویز مشجمان ۱ یکر ماره طلا و مقراکه هموزل آنحضرت شده بود بر ارباب استحقای فسمت فرمودند و بخاصیت اصدیق که دافع و رافع انواع بلیّات است چنابچه اخبار محر مادو نصدینی آن می نماید در همه سال مطلقا مکرومی پیرامن وجود اقدس نگشت سدریئولا پرسونم سنگه سیرهٔ راجه راج سنگه که بدازات عدایت از نیه ضلالت و خوایت انجراف جسته به شاه راه مستقیم حی گرائیده بود منصور نظر انور ساده به سمادت مند نامور گشت و بمرحمت خلعت حاصه و مرار روبه انعام اکرام یافی *

پنجم ماه، دكور محلدار خان كه سابقاً كرنس نيكو خدمتني اوگذارش

یافت از دکن سعادت گرای گشته بشرف مالازمت اشرف رسیده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و گهپوهٔ سرصع و اسپ و قبل یافته به تهایت مراتب سهعا رسید و فهم العام بیست هزار روییه نقد با این مراتب جبر کسور و تلافی فتوری که باحوال از راه یافته بود نمود و بارفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار سونگیر از صویهٔ بهار جاگیریافت - درازدهم ماه خیرات خان ایلچی قطبالملک که در نخستین سال جلوس همایون قال بایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلکنده داشت از سعادت اندوزی زمین بوس درگه والا بکام خاطر قرروزی یافته سه راس اسپ عراقی یا چند استر بروعی و شتر بختی و انواع نفایس اقمشهٔ ایران نرسم پیشکش کشید *

بیست و پنجم ساه سطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارك شمسئي سال چهل و سوم از عمر هائنده بآئين قرخنده آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این روز از داد و دهش بطهور رسید . علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری دات و سوار سر سرافرازی بر افراخت - از پدایم امور خریبه که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیآن شد اینکه مقرب خان دکنی آسهی معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری بی محابا با زنده فیلی که مست نبود یا چاوهٔ فیلی که بسیار کلان نباشد روبرو می شد . و دستها بر پیشائی و کلهٔ قیل استوار نموده خرطوم و سر او را بدندان می گرفت ـ چون فیل بزور از خود دور میکرد دار رخ بسوی هم نبرد أورده بر كرداكرد عبل قرزين وار حانه خانه حست و خين در می آداد . و حریفانه مترصد غفلت حصم و منتهز ورص خود بوده وراین بند فیل سی پرداخت ، نا که رفته رفته خود را بحریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد و چندان شگرفی و پوالعجبی بظهور می آورد که قبل را بی دست و پا کرده در عرصهٔ ميدان فيل بند مان حيرت مي ساخت *

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که درینولا حضرت واهب متعال آن سعادت مند چاوید را از کریمهٔ سلطان پرویز مرحوم صبیهٔ فرخنده لفا کرامت فرموده لوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از قیض ورود حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکاب جاودانی گردید ـ

بادشاهزادهٔ خردور سایر مراسم آداب چنانجه حق مقام بود بحا آورده دو تقور پارچه با جمدهر مرضع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره دیمه بندها عطا کرد *

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر ایات موکب منصور به صوب پنجاب

جون حطهٔ خاک پاک لاهورکه در حمیت آبروی عالم آب و خاک است و بی سک نفعه ایست از نقاع مبارکهٔارش و لمِّدا بنا رکمال دریافت قسمت سعادت از عمهد پاستان باز پوسته دای بعث سلاطین عظام هندوستان و مركز دولت ایشان بهده و سز اكثر اوقات دارالسلطنب خداوندان این دولت کدهٔ عطمی شده . مون مدی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عریز کردهٔ آلهی مفتحر و ساهی نه گشته ازین برکب سامی می تصبیب بود . درین وقت که مدب محروسی بائتها رسیده دودب سعاد دمندیها در آمد این معمی محرک ارادهٔ آن حضرت آمده آعمک نهضت بدآن سمت بر قصد ادامت و اندیشهٔ درنگ قهار گرفت - معهد! برخی از سعامت نصبت های رقعهٔ کامل نصاب كشمير دلپذير ، ويد تمشب آن ،شمد و موكد يسوح آن نيب گشمه عرم آن سمت عمل حرم پذیرف بالاجرم روز پنجشته جهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عطمت سهر شعبان سال مذّ دور طليعة اقواج دحر امواج موكب منصور بحالب يتحاب وصوب لأهور ملوجه للديا والدر موشع كهاب سامى كه ازديك دارالحازقه واقع است بجهب اصلحت تدير مسالح سفر احاد مردم و رعایت الحاف بازماندگان که سبوده آشی های اس سلطان سلاطین رعیب پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده و ار آنحا خانعالم را که در من میرشکاری و نگهداشت حمع جوارح طیور و درانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهیی رک طر انتساب مفتخر و مداهی ساختمد که تفرج صیدگاه عالم نموده از دهلمی از گردانند ـ و همدرین روز حال مشار البه بانعام هزار و دانصد اسرقی و حاکم خان را مرحمت حمار صد اشرقی و شیر خان تربن را به ایب ده هزار روبیه اکرام بخشيدند _ هژدهم ماه أز آنحا كوچ قومو .ه بحمت رعايب احوال رعيب

جمعی از سهاهیان شکو. مند را بجهب نگاهبانی زراعت تعین فرمودند تا از عبور لشکر پهناور که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک کروه سی ماشد خور گلبی به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را منصدی برآورد هایمالئی ززاعب مقرر فرمودند که از روی حتی و راه حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلافئی نقصان مالی ایشان از حزانهٔ عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبهٔ متهرا که از قدیم الدهر پرستشگاه معتبر هندوان است منام فرمودند سهون در بیشهٔ برابر مهابن بر آن سوی رودبار حند شیر تنومند گوزن افگن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیب حوالی و حواشی می رسانیدند - بنابر دام صرر زیردستان بیدرنگ آهنگ مبدان زبردست ددی جند نموده فیل سوار دو قلادهٔ سیر بناور و دو دیگر ماده را که در تنومندی ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک سیر بحه زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برک افروز که لیلمالبرات بود باوجود عدم نهیه سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گبتی مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهای میان آب را حراغان کردند که ما بند آن در نظایراین روز بی نظایر در افلر نباه ده بود - در منزل جهارم باز در عنی گرمگاه روز دو سیر فوی هیکل را به بفتگ حاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صویهٔ دهلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعادت نقبیل حلقهٔ هلالتی رکاب مبارک آن سرور که تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید و ازین رو سرحلقهٔ سرافرازان گیتی از امثال و اقران خود شده برین سر فرق افتخار به فلک قمر رسانید و روز دیگر سلیم گده که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدینهٔ الاسلام بغداد گشت و آب رودش که از زهات چشمه سار کوثر و نسنیم است باعث ذهاب آبروی قرات و نیل گردیده آنش رشک در دل دجئهٔ بغداد بل در جان عیم الحیات و سلسبیل افکند این موضع در اصل بنا نهادهٔ سلیم خان بسر شعر خان افغانست که بعد از اساس افکندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت که بعد از اساس افکندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود و حضرت جنت مقانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرصت ور ودند

و نشیمن های خوش و منزامهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نموند در محملاً حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گذه که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفو سوار شده بحسب زیارت روضهٔ حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند و یعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام ادای وظایف زیارت آن حظیره حطیره که اشرف و ایمن ادا کن متبر که این کشور اسب انعام خدام و مجاوران و امثال آن بعا آورده سوجهٔ زیارت مرقد مقدس قدوه السالکین و برهان العارفیی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاه شدند و از روی عقیدت تمام بر سبنل استفام انواع میامن و برکات اندوحته به برنو قرأت فاحهٔ هایحهٔ مشاعل انوار مزید روح و راحت در آن حاک باک بر افروحتند - و میلغ بنجهزار روبیه از سرکار فراحت در آن حاک باک بر افروحتند - و میلغ بنجهزار روبیه از سرکار خاصهٔ شریفه سوری آنچه شاهزاد های والا قدر گذرانیده بود د به حسب خاصهٔ شریفه سوری آنچه شاهزاد های والا قدر گذرانیده بود د به حسب

هشتم ماه جانب بالم ره گرای شده عمارت عالی که در آن مقام اساس نهادهٔ آنحضرت اسب از نزول اشرف سمو مکانت سپهر اطلبي یافت - چمهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند. درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفای افتاد که تفرج آن صورت فرح آمير رنگ إز خاطر ارباب صيد زدود.و صورت معنى مذكور آنكه چون حضرب كشور كير اقليم شكار درين الخجيرستان سركرم نشاط شدند قضا وا در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که بخاص دان موسوم است چمل آهو سياه شكار شد ـ چول اين قسم صيد بديم از هيچ صيادى که عمر به نحچیر افکنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان منقول نيسب ـ موجب أفراط نشاط و باعت وفور أنبساط طهم أفدس شد ـ چنانچه بی نبایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفریش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که دریکروز بدست خود از یک تفنگ چمل آهو زده باشد - طالبای کلیم از شعرای سرآمد های تخت این رباعی به نظم آورده بدرض رسانید * رباعی چون شاهجهان بادشه گشور گیر افکند بصید کاه بالم نخچیر روزی به تفنگ خاصبان چهل آهو افگند که نفگند بیک صید در تیر درينولا بعرض مقدس رسيد كه بحسن سعنى ظفر خان ابدال والتي تب

اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام نامی و سر منبر را از خطبه القاب سامی منور نموده و نه اشرقی مسکوک یه سکه مبارک کهبر سبیل نمودرا با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سر زمین پرگنهٔ انباله که در عمد بادشاهزادگی داخل محل جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل می گماشتند ـ دریتولا بعد از مدت مدید فروغ پذیر پرتو ساه رایت ظفر هاله شد - و گل زمین باعی فردوس آئین که طرح افکندهٔ عمد سعادت ممه بادشاهزادگی بود از پرتو نزول سعادت مقرون و برکن قدم فرخنده مقدم همایرن داع رشک بر دل نزول سعادت مقرون و برکن قدم فرخنده مقدم همایرن داع رشک بر دل مرابستان ارم گذاشت-و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لاین شان پرستاران آن قرهٔ حور عین و رابعهٔ بنات سپهر برین نداشت - بنابر آن متعبدیان مهمات آن هرگنه باساس نهادن نشیمن های دل نشین فومان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصبهٔ سرهند که از جمله خالصات است مغیرب سرادق اقبال شد _ و عرصهٔ باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گراثیده بود _ و درختانش رشک طوبی شده سدره آسا به منتهای مرتبهٔ کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزای فلک اطلس گشت _ و نشیمن های دلکش آن باغ که بغابت دلاشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هف کاخ اخضر گردیده روکش این آبنوسی طارم مقرنس آمد _ جون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دار السلطنب لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجین جشن نو روری باشد یافت نمی شد _ بنابر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجان سلطنت باذین بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالایی که متصل بباغ طرح افگندهٔ مخبرت جنت مکانی بود مامور شدند *